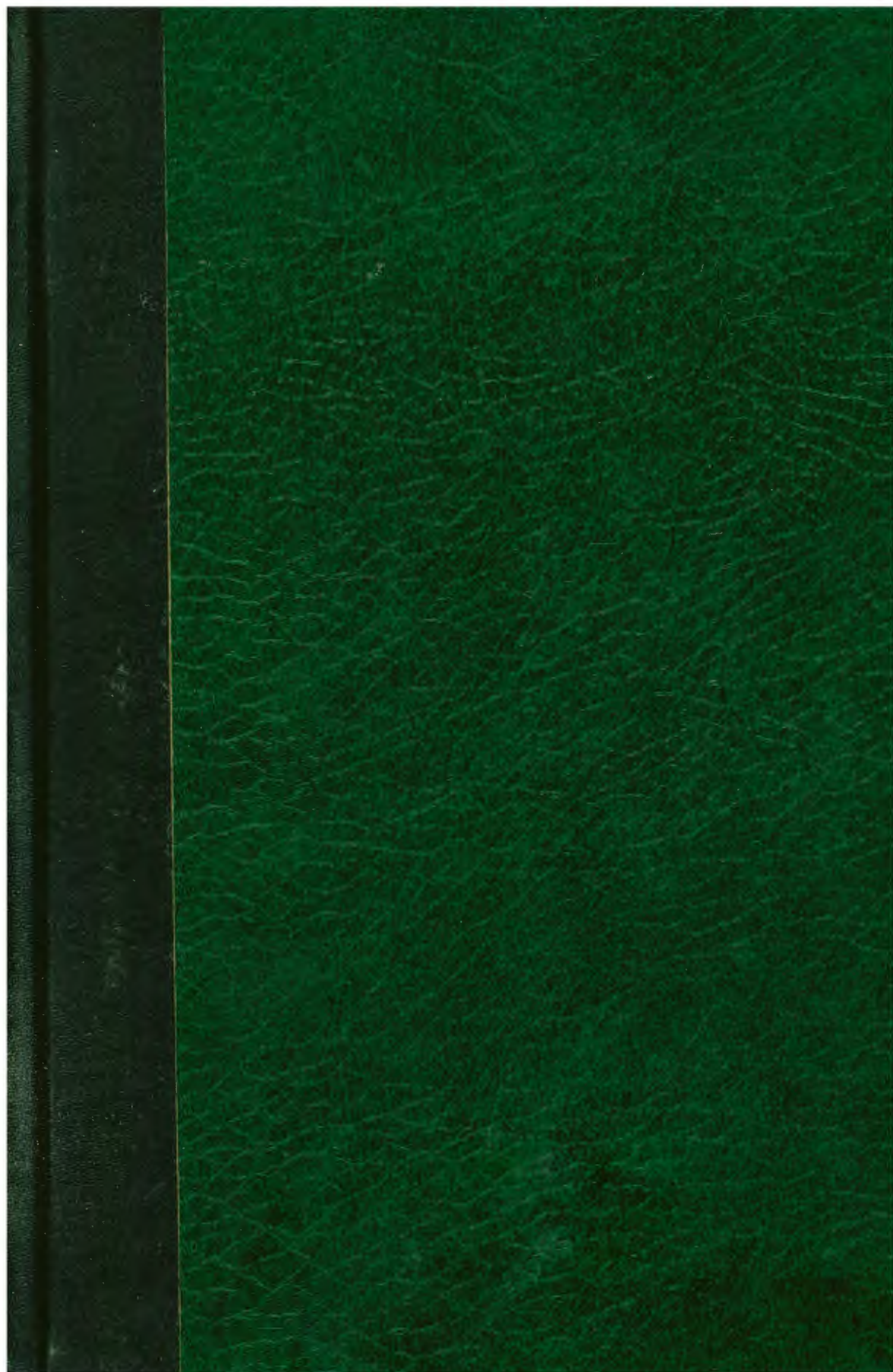


تاریخ بیکدلی - شاملو

جلد سوم

تالیف دکتر پند نامی بیکدلی
با استیاری محمد فایکدلی



تایخ بیکدلی شاملو

۳

تالیف دکتر پروفسور محمد حسین بیکدلی
بادستاری محمد ضایکدلی



کتابخانه و اسناد ملی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم

ارقام و اغلاط باید به ترتیب ذیل اصلاح شود

۱ - صفحه ۷۸ از سطر ۷ بایستی خوانده شود: در اواخر دولت صفوی شاه و در باریانش سرگرم عیش و عشرت‌ها و تحمیل اراده‌های نامشروع و مالیات‌های خارج از توان و امکان سکنه و رعایای کشور بوده و به سحر و جادو و ابطال می‌پرداختند. خوشگذرانیهای لاتحدولاتحصی هرگز به آنها امکان فعالیت، سیاسی و فرهنگی و کشورداری را نمی‌داد. سرانجام کار به آنجا کشید که مشتی غلیجائی راه زن و بی‌سرو پا با اندک نیروئی شهر اصفهان نصف جهان آن روز، یعنی پایتخت زیبا و تاریخی کشور اسلامی اثنی عشری ایران را اشغال و تصاحب نمایند و هر آنچه که دل تنگ و سیاه‌شان خواست به مردم فلاکت زده و تحمیل کنند، هستی و نبود مردم مظلوم را غارت نمایند و بحدود و حقوق رعایا تجاوز نمایند. اساس انتقام‌کشی‌شان از این جهت بود که افاغنه سنی و ایرانیان شیعه مذهب بودند.

وقتی که نادر شاه افشار قدبر افراخت و عزم بیرون کردن فاغنه را نمود و با همت والای خویش...
۲ - صفحه ۱۲۰ پانویشت شماره ۱۰۵ یعنی رقم تاریخ ۲۵۳۶ باید به رقم ۱۳۵۶ تبدیل شود.

۳ - در صفحات ۲۰۳ و ۳۰۴ کلمه‌های سردار رشید باید به فرزند رشید تبدیل شود.

۴ - صفحه ۲۸۸ پانویشت شماره ۵۲ رقم تاریخی ۲۵۳۵ باید به رقم ۱۳۳۵ تبدیل شود.

تاریخ بیکدلی شاملو

جلد سوم

تألیف دکترو پروفور علاء محمد حسین بیکدلی
باو ستیاری محمد رضا بیکدلی



کتابخانه و اسناد ملی ایران

تلفاز: خیابان ۱۲ شهریور، زمین تازه چارلا، معاد، ایستگاه کواکبر، چوک ۲۸۲

تلفن ۷۵۳۸۵۳۱



پروانه شماره ۵۰۵

تاریخ ییگدلی شاملو- جلد سوم

اثر :	دکتر پروفیسور غلامحسین ییگدلی
ناشر :	مؤلف - آفرینش
لیتوگرافی :	حمید - قم ۷۴۱۰۱۱
چاپ :	پیک ایران
تیراژ :	۳۰۰۰ جلد
حروفچین و صفحه آرا :	زهره قایدی
صحافی :	هدف
قطع :	وزیری ۸۲۴ صفحه
نوبت :	چاپ اول
تاریخ انتشار :	۱۳۷۴

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است

این کتاب با استفاده از کاغذ حمایتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است



نولف ارثر پروفر غلامحسین بیکدلی شاطردین همداد ساگی در سال ۱۳۶۲ خ



W

تَمَنَّا بَرَقَ آذْخَش
نَعْت

اَوْتَقُونِ طُوشَمِيلِ شَابِينِ

قَدَرَت

تَمَنَّا اَوْتَقُونِ سَكِيلِي

فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
	فصل اول
۷-۱۲۴	دوره افشاریه و خاندان بیگدلی
	فصل دوم
۱۲۵-۱۵۱	دوره زندیه و خاندان بیگدلی
	فصل سوم
۱۵۲-۳۶۱	بیگدلی در دوران قاجار
	فصل چهارم
۳۶۲-۴۶۱	شاخه بیگدلی محال ساوه
	فصل پنجم
۴۶۲-۴۷۳	بیگدلی شاخه ترکمن
	فصل ششم
۴۷۴-۴۹۵	بیگدلی - شاملوهای ملایرو همدان و علیشکرو ثلاث
	فصل هفتم
۶۱۶-۶۱۵	خاندان بیگدلی شاخه قم
	فصل هشتم
۶۱۶-۶۴۴	شاخه بیگدلی سواحل ارس و دشت مغان
	فصل نهم
۶۴۵-۶۵۵	بیگدلی های جنوب ایران، خوزستان، دزفول و اهواز (شاخه علماء)
	فصل دهم
۶۵۶-۷۰۶	بیگدلی های ترکیه، عراق و شامات (اوغوزها در ترکیه)
	فصل یازدهم
۷۰۷-۷۵۶	زنان نامدار و قهرمان بیگدلی
	بخش دوازدهم
	اماکن و آثار خیریه و بناهای تاریخی و تعمیر و مرمت و طلاکوبی اماکن مقدسه
۷۵۷-۷۹۴	در فلات ایران و کشور عراق با سعی و کوشش افراد بیگدلی و بیگدلی شاملو

شاه عباس اول می خواست ارتش منظم و سازمان یافته
و به شکل ارتش اروپا تشکیل دهد و روی این اصل
ایلات و عشایر ایران به ویژه ایلات ترک و قزلباش را درهم
پیچید، فروپاشید و پراکنده ساخت.

در سایه این تدبیر ایلات ایران که پاسداران قرون و
اعصار و نماد عظمت و استقلال ایران، نگهبانان جانباز و
سرفراز مرزهای میهن بودند از یکپارچگی محروم شدند و
دیگر آن قدرت و شوکت و نفوذ را نداشتند. بتدریج تحلیل
رفتند و تبدیل به خاندانها و دسته های کوچک و کوچکتر
گردیده، خوی و خصلت سپاهیگری جنگاوری ایلاتی را از
دست دادند. ایل فداکار و جانباز بیگدلی شاملونیز به
همین سرنوشت دچار گردید.

ما در این جلد از تاریخ این ایل پراکنده شده و از هم
پاشیده سخن خواهیم راند.

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل یکم

دوره افشاریه و خاندان بیگدلی

پادشاهان صفویه برای حفظ تاج و تخت و جاه و جلال خود اکثراً دست به قتل و جنایتهای دهشتناک و عجیبی زده، هر کدامشان که به تخت نشسته اند، دمار از روزگار خودی و دیگران برآورده اند. درست است این کار اساساً از زمان شاه اسماعیل دوم آغاز می‌گردد و او نخستین پادشاه صفوی است که دست ناپاک خود را به خون شاهزادگان و رجال خاندان صفوی رنگین می‌سازد، حتی به برادر و خواهران تنی خود ترحم نمی‌کند و در ظرف مدت نا قابل یکسال و اندی حاکمیت نافرجام و نامسعود خود شمار قابل ملاحظه‌ای از افراد خاندان صفوی و رجال کارآمد و با اعتبار کشور را به دیار نیستی می‌فرستد. این کار نابخردانه و ناجوانمردانه در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم نیز بشدت و دهشت تکرار می‌شود، اگرچه خود شاه عباس اول نیز در کشت و کشتار حتی فرزندان خود کوتاهی نکرده و خونهای ناحق بیشمار بر زمین می‌ریزد و سبب نابودی افراد کارآمد و مدبر کشور می‌گردد.

در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم به خاندان کهنسال بیگدلی نیز صدمات و لطامات شدید جبران‌ناپذیری وارد می‌آید، تنها قتل زینل خان بیگدلی شاملورا بردارید که پس از تخمیناً شصت سال جان‌نشاری و فداکاری و اجرای انواع مأموریت‌های لشکری و کشوری دور و نزدیک صادقانه و موفق بدون کوچکترین تقصیر و سبب سرش بریده می‌شود و ده‌ها از این قبیل سرکردگان و ایران‌مداران دیگر به خاک پستی و مذلت نشانده می‌شوند و ناحق معدوم می‌گردند. در نتیجه کشور از

مغزهای متفکرو عناصر خردمند و با کفایت خالی می‌گردد و آماده هرگونه پیشامد ناگوار و نامطلوب است.

این خونخوارها و قتل و غارتها و فجایع ستمکارانه در زمان شاه سلطان حسین نوعی دیگر انجام می‌گیرد و این دفعه عامل قتل و کشتار مدهش مشتی افغانه بودند که شهروندان ایران را دسته دسته به قتلگاه می‌بردند و سر می‌بریدند و به جان و مال هیچکس امان نداده، ارزشی قایل نمی‌شدند و در این گیرودار و اوج فتنه افغان به خاندان بیگدلی شاملو نیز زیان جبران‌ناپذیری وارد می‌شود و از خرد و کلان و پیرو جوان قربانیان بیشماری می‌دهد که همه ایشان در راه حفظ و استقلال میهن گرامیشان ایران جان سپرده‌اند. آنها می‌میرند تا ایران زنده بماند، آنها می‌میرند که ثابت نمایند در زیر سایه رهبران و فرمانروایان نالایق کشور فقط با مرگ، با جانبازی با شهادت و از جان گذشتگی، فداکاری و تحمل هرگونه مصایب و مشکلات می‌شود به نسلهای آینده راه سرفرازی را نشان داد. درست است ایندفعه شاه صفی یا شاه عباس آنها را به قتل نرسانده، لیکن نادانی ستم، بی‌لیاقتی، بزدلی و بی‌عرضه‌گی و ناتوانی‌های آنها سبب مرگ ده‌ها هزار ایرانی بی‌سرپرست از آنجمله تعداد بیشماری از آحاد و افراد ایل جلیل و پراکنده و در بدر تبدیل به خاندان و دودمان شده بیگدلی گردید. آنها با بخشیدن هستی و جان شیرین خویش بقا و استقلال میهن یعنی ایران عزیز را تضمین کردند. آنها مردند تا تسلیم یک مشت ناجوانمرد مهاجم و وحشی بیگانه افغانی نگردند و مرگ شرافتمند را بر زندگی ننگین ترجیح دادند. روانشان شاد

بدین سبب‌ها بود که دیگر در زمان افشاریه و زندیه خاندان مردخیز و قهرمان‌پرور بیگدلی نتوانست مثل گذشته‌ها و آنطوری که شاید و باید تعداد قابل توجهی سرکرده و سردار و والی و حاکم و خدمتگزار تقدیم پیشگاه میهن عزیزش نماید و در این برهه از زمان تعداد سران و سرکردگان و بزرگان ایل جلیل بیگدلی که همیشه به کرات بیش از همه بود، تقلیل یافته و بسیار کم شده بود. درست است که ریشه و نژاد بیگدلی با

دیدن این همه لطمات و ضربات مهلک شدید هنوز هم مانند کوهی استوار ثابت و پابرجا بود، اما سران و بزرگان این قوم به تحلیل رفته بودند و خواه ناخواه قریانی ندانم کاریها، نادانیها و خواب و غفلت‌های وطن برباد ده شاه سلطان حسین‌ها شده بودند. این بود که در زمان نادر شاه افشار و کریمخان زند دیگر آنطوری که لازم بود نمی‌توانستند جلوه‌گری و صف‌آرایی نمایند، اگرچه باز هم به پا ایستادند و آب رفته را تا حدی به جوی بازآوردند.

برای میهن‌پرستان ایرانی مسئله خدمت به کشور و جانبازی در راه استقلال و عظمت وطن هدف اساسی و غایه‌آمال بود. پادشاهان، رؤسای مملکت و پیشوایان عوض می‌شدند. گروهی بر گروهی چیره می‌گشت و سلسله‌ای می‌رفت و سلسله‌ای روی کار می‌آمد. خاندانی، خاندان دیگر را برمی‌انداخت، پادشاهی جای خودش را به دیگری می‌داد، سلاله‌ها می‌آمدند و می‌رفتند، لیکن ایران، همان ایران و میهن عزیز، همان میهن مقدس و محبوب پابرجا بود که میبایست در راه استقلال و عظمتش با جان و دل فداکاری نمود. حال خواه در رأس قدرت و حکومت، یک فردی از خاندان صفوی قرار گرفته باشد یا خود نماینده دودمان افشار یا زند و دیگری، درست است که پادشاهان صفوی به نام «مرشد کامل» یک برتری روحانی و یک امتیاز مسلکی و عقیدتی نیز داشتند و همین مسئله در آغاز کار صفویه نقش اساسی مهم و بسیار ارزنده در موفقیت صفویه و صوفیان صاف‌نژاد بازی کرد، برای نمونه رشادت و فداکاری محیرالعقول و بیمانند شرکت کنندگان جنگ چالدران را می‌شود مثال آورد، لیکن این باور و اعتقاد نیز با بروز سستی و بی‌لیاقتی سلاطین وقت صفوی تدریجاً سست شد و منتفی گردید. اهلیت همان سران قزلباش و صوفیان باصفا و بااخلاص و بااعتقاد که نیروی تکان‌دهنده و سازنده و اصلی بودند، به تدریج عوض شده، حتی به سطح کشتن و نابود ساختن خود مرشدان کامل و یا بازیچه و آلت دست قراردادن آنها تنزل نمودند و این مسئله «مرشد کامل» و ارادت و اخلاص صوفیانه با بنانی و آفریننده آن یعنی خود شاه اسماعیل از میان رفت و بعداً شکل تشریفاتی و غیرجدی به خود گرفت،

زیرا اعتقاد به صوفیگری واقعی و باورهای مسلکی و عقیدتی و امثال آن اساساً با دست و عمل خود مرادان از بین رفت و مریدان نیز در برابر عمل انجام گرفته واقع شدند، بتدریج خود این «مرشدان کامل» بودند که مریدان سرسپرده و جانباز را به عیاشان لاابالی و بی بندوبار و بی اعتقاد تبدیل می‌گردند که به همه چیز پشت و پا زده و فقط به خوشگذرانی و عیش و عشرت پرداخته‌اند. تعداد عورات حرمخانه شاه عباس از رقم پانصد تجاوز کرده بود و خلف «صدقش» شاه عباس ثانی از مرض مقاربتی کوفت (سیفیلیس) بینی اش را از دست داد و بشکل مثله درآمد و با این وصف با وجود منع پزشکان از افراط در شرابخواره گی و در حال مستی جان سپرد. آری نتیجه این قبیل بی لیاقتی‌ها و افراط و تفریط‌ها و قتل و غارت‌های ناجوانمردانه و دیگر بی بندوباریها و پابند نبودن به هیچگونه مقدسات و شعائر ملی و مذهبی و مردمی است که سرانجام امکان می‌دهد که یک مشت راهزن افغانی از خدا بیخبر و نادان فتنه‌ایی برپا نمایند و پایتخت کشور را تصرف نموده، هربلایی که قلب ناپاک و پلیدشان خواست بر سر ایران و ایرانی بیاورند و کسی نتواند جلوی این هرزه‌درایان سفاک را بگیرد. حقیقتاً که جای بسی شرمندگی و سرافکنندگی است که:

چو کشور شد از مرد جنگی تهی به هربیشه شیر می‌کند، روبهی
بقایای ایلات^۱ و عشایر جانبازی که همیشه مدافعین بی دریغ میهن بودند و از کشتار و درپردری ناجوانمردانه و ناسپاسانه شاه عباس اول جان بدر برده و سر در جیب مذلت فرو کشیده بودند به محض قیام نادری، پروانه وار بر گرد شمع وجود او جمع گشتند و از نو خود را برای جانبازی در راه بازگشت استقلال و عظمت ایران عزیز مهیا نمودند. آری نادر آمد و به تن زیر پا افتاده و بیجان مردم این دیار جان آمد. گویند نادر روزی در حین کشتن و راندن افغانه در خاور خراسان جوانی را می‌بیند که بر مادیان سپیدی بدون زین نشسته و با هر ضربه شمشیر مردانه خود یک قلدر افغانی را از اسب به پائین می‌آورد و به درک اسفل می‌فرستد، نادر ناچی ایران از مشاهده این صحنه به وجد می‌آید خود را به جوان می‌رساند و می‌پرسد: پسرم پس تا حالا کجا

بودی؟! ... جوان رشید باهوش که ناجی ایران را می شناسد، فریاد می زند: نادر! من بودم، تو نبود، پس تا حالا کجا بودی؟! آری چنین بود. طالع و سرنوشت کشور محبوب و مطلوب ما در طی قرون و اعصار.. این بود که نام آوران و ایران پرستان دودمان بیگدلی شاملونیز در دور نادر حلقه زدند همچنانکه میهن پرستان دیگر ایلات. شاه عباس اول می خواست ارتش منظم سازمان یافته‌ای تشکیل دهد و روی این اصل ایلات و عشایر دلیر ایران بویژه ایلات ترک و قزلباشان را درهم پیچید و فرو پاشید و به خاکستر نشاند.

در سایه این تدبیر ایلات ایران که پاسداران قرون و اعصار عظمت و استقلال و مرزهای میهن بودند از یکپارچگی و وحدت عمل محروم شدند و دیگر آن اقتدار و شوکت و نفوذ را نداشتند. بتدریج تبدیل به خاندانها و دسته های کوچک و کوچکتر گردیده و خوی و خصلت سپاهیگری و جنگاوری را از دست دادند. ایل جلیل و فداکار بیگدلی، شاملونیز به همین سرنوشت دچار گردید و ما در این جلد از تاریخ ایل پراکنده شده و از هم دور افتاده و پاشیده سخن خواهیم راند.

رضا قلیخان بیگدلی شاملو

هنگامی که اشرف و جانشین شاه محمود افغان به سلطنت رسید، پس از جنگ با عثمانیها و شکست آنان در سال ۱۱۴۰ ه.ق با دولت عثمانی مصالحه کرده و عهدنامه ای بسته شد و به موجب عهدنامه مزبور اشرف تمام آذربایجان، زنجان، همدان و کرمانشاه را به ملکیت قطعی عثمانی داد. طهماسب قلی خان پس از شکست اشرف در مهماندوست رضا قلی خان شاملورا که یکی از امرای سیاستمدار بود برای استرداد شهرهای مزبور به استامبول فرستاد و پس از مذاکرات لازمه عثمانیها از ردّ بلاد متصرفی خود که متعلق به ایران بود، بکلی امتناع نمودند و به وی جواب رد دادند. رضا قلی خان شاملو مأیوسانه به ایران مراجعت نمود لیکن این دوران فترت و

خودسری طولی نکشید، سرانجام با ضرب شمشیر سپاهیان نادر و جنگاوران ایران بلاد متصرفی از عثمانیها پس گرفته شد و جزء لایتجزای خاک مقدس اصلی میهن عزیز گردید و رضاقلی خان سربلندانه وظایف ملی و میهنی خود ادامه داد.

آقاخان بیگدلی^۳ یکی از بزرگان طایفه شاملو و از رجال زمان نادر شاه افشار و پدر حاج لطفعلی بیگ متخلص به آذن صاحب تذکره آتشکده می باشد. در سال ۱۱۴۸ هجری قمری که نادر شاه در دشت مغان آذربایجان به سلطنت جلوس کزد، بسیاری از حکام را تغییر و تبدیل داد. آقاخان بیگدلی نیز که از جمله حضار دشت مغان و همراهان موکب آن پادشاه بود، به سمت حکومت لار و بندرعباس و سواحل خلیج فارس تعیین و اعزام گردید و در سال ۱۲۵۰ هجری قمری درگذشت.^۴ باید یادآور بشویم که آقاخان بیگدلی شاملوتا این هنگام حاکم تام الاختیار و با قدرت شیروان بود و از آنجا به دشت مغان احضار شده بود و پس از جلوس نادر شاه به تخت سلطنت ایران معظم الیه به حکومت لار و بندرعباس و سواحل خلیج فارس تعیین گردید و دو سال بعد به دست اشرار و یاغیان به قتل رسید.^۵

از خاندان جلیل بیگدلی از اولین کسانی که در آغاز کار نادر اسمش در تاریخ ذکر می شود، عباسقلی خان بیگدلی شاملو حاکم هرات است. وی از نبیره های عباسقلی خان بیگدلی شاملومی باشد که در سالهای ۱۰۵۲ حاکم هرات بوده و از معاصرین شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷) و از بیگلربیگی های مشهور خراسان بوده است. نامبرده شخصی است که می خواهد از طغیان و بلوای محتوم افغانان جلوگیری نماید. محمد حسین قدوسی در کتاب «نادرنامه» خود می نویسد: «عبدالله - خان فرزند حیات سلطان با پسر خود اسدالله خان پس از شنیدن حادثه قندهار و قیام میرویس برای ابراز فدویت و رعایت حق نمک سلاطین صفوی و جبران تقصیر خود با پانصد یا ششصد سواره اردوی بیگلربیگی ملحق شدند، ولی پس از کشته شدن کیخسروخان به هرات رفته و در آنجا رؤسای ابدالی از آنان اطاعت کردند.

عباس قلیخان شاملو حاکم هرات چون می دانست که قوم ابدالی از هر حیث بر غلیجائیان برتری داشته و احتمال می داد که آنان نیز طغیان و سرکشی نمایند، روزی که پدرو پسر به دیدن او رفته بودند، هر دو را دستگیر و زندانی کرد»^۶ همین حادثه را میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی در اثر «مجمع التواریخ» خود به طور اختصار چنین می نویسد:

«... در آن اوقات حکومت هرات به عباس قلیخان شاملو مفوض بود. خان مذکور از هجوم فرقه ابدالی و کثرت ایشان و جمعیت نمودن بر سر عبدالله خان متوهم گردید، زیرا که از ناصیه احوال پدرو پسر تفرس فتنه و اراده خروج معلوم نموده بود و به همه جهت کثرت و هجوم و استعداد فرقه ابدالی زیاده از فرقه غلزائی بود... لذا روزی که عبدالله خان با پسرش برای ملاقات عباس قلیخان آمده بود، هر دو را دستگیر نمود...»^۷

میرزا مهدی خان بیگدلی شاملو مشهور به استرآبادی منشی ویژه نادر درباره روابط سیاسی ایران و هندوستان یک جمله زیبایی دارد، او می نویسد: «سلاطین سلیمان ننگین ممالک هندوستان از کهن روزگار دوستان ایران بودند»^۸ لیکن محمدشاه گورکانی این دوستی و مودت دیرین را نتوانست نگهداری نماید و برخلاف تأکیدات مکرر نادر شاه نتوانست از ورود دسته جمعی افغانان رانده شده از ایران به خاک هندوستان جلوگیری نماید و در بستن در به روی این فراریان طاغی اهمال و تقصیر روا داشت.

نادر برای حفظ حسن روابط همجواری و دوستی فیما بین و در نظر گرفتن منافع دولتین ایران و هندوستان برای تکان دادن و به حرکت درآوردن محمد شاه گورکانی پادشاه هندوستان به ترتیب سه سفیر کاردان و آگاه به آن کشور اعزام داشت تا دیر نشده، تصمیم مقتضی اتخاذ نموده و جلوی ورود افغانه را به سرزمینهای هندوستان بگیرند. «نخستین سفر نادر علیمراد خان شاملو از رجال معروف دوره نادری است... که پس از شکست اشرف افغان و فتح اصفهان به دست نادر، وی

علیمراد خان شاملو را برای تبلیغ خبر فتح شهر اصفهان به سفارت تعیین و روانه هندوستان نمود و در ضمن این مطلب را اعلام کرد که در این مدت افاغنه قندهار مزاحم هر دو دولت ایران و هند می باشند و چون تسخیر قندهار مورد نظر نادر شاه می باشد، دولت هند از طرف کابل عده ای را برای سد راه فراریان افغان مأمور کند.^۹

مؤلف «تاریخ فارسنامه ناصری» اعزام به سفارت و مأموریت اصلی علیمراد خان بیگدلی شاملو را به هندوستان چنین می نویسد: «چون در سال هزار و صد و چهل و پنج محمد علی خان قوللر آقاسی فرمانفرمای مملکت فارس برای استحکام مبانی دوستی میانه دولت علیه ایران و دولت عالی هندوستان روانه شاه جهان آباد شده بود و بعد از او علیمراد خان بیگدلی شاملو، روانه هندوستان کردند و از جانب حضرت جهانبانی نادر شاه پیغام برای حضرت محمد شاه خاقان هندوستان برده بود که چون تنبیه مردم افغان مطمح نظر است به ناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردد که سد راه فرار اشرار را بنمایند...»^{۱۰} لیکن تفهیم این مطلب برای محمد شاه میسر نگردید و علیمراد خان بیگدلی که بعضی از مورخین نام برادر او علیمردان خان^{۱۱} را نوشته اند وی از مردان کاردان و خردمند دوران نادری بود، با تمام کوشش خود نتوانست از عهده این امر خطیر برآید که دولت هندوستان را وادار به جلوگیری از هجوم افاغنه فراری در مرز سازد و کار به جنگ و جدال نیانجامد، ولی در ظرف دو، سه سال توقف خود در دربار محمد شاه تمام توان و قدرت و نقاط ضعف و امکانات دولت هندوستان را بررسی کرد و نادر را در جریان واقعیات گذاشت و راه را برای لشکرکشی و فتح هندوستان هموار ساخت. مؤلف «نادر نامه» در این باره چنین می نویسد:

«نادر هنگام اقامت در شیرازیکی از اقربای خود به نام علیمراد خان شاملو را نزد محمد شاه گورکانی به هند فرستاد تا قصد وی را برای تصرف قندهار را به اطلاع برساند و به او اخطار نماید که مصالح ایران ایجاب می کند که به محض شروع عملیات علیه افاغنه، مرزهای کشور خود را به روی فراریان افاغنه ببندد»^{۱۲} و هر

گونه پیش‌بینی و اقدامات لازم را به عمل آورد. علی‌مراد خان رسالت خود را به وجه احسن به انجام رسانید و در ظرف مدت اقامت خود در هندوستان مطالعاتی دقیق روی ارتش و نیروهای مسلح هند به عمل آورد و ملاحظات خود را به موقع خود در اختیار نادر گذاشت...

در هنگام اقامت علی‌مراد خان بیگدلی در هندوستان نادر در دنباله‌ی پیروزیهای رهایی‌بخش خود هر روز به فتوحات تازه‌ای نایل می‌آید و برای رسانیدن خبر این فتوحات به دول همسایه و همچنین در جریان گذاردن سفیر و یار دلیر و مشاور و مشیر ویژه خود خان شاملو جریانات مملکتی را به اومی نویسد و او را از دستاوردهای خویش آگاه می‌سازد.

نامه نادر به علی‌مراد خان بیگدلی شاملو در سفارت هندوستان ۱۳

آنکه حجاب و ایالت و شوکت پناه، سفارت و حشمت و جلالت دستگاه واقف رموز آداب دانی، ناظم امور بارگاه آسمان جاه سلطان عالیجاه مقرب‌الخاقان نظام‌الایاله و الشوكة والحشمة والجلالة و الاقبال علی‌مراد خان شاملو ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی به توفیقات الهی موفق و به اتفاق سرشار خدیوانه مستوثق گشته، بداند که چون بعد از رفتن آن عالیجاه از شیراز به سفارت هندوستان که رایت کشورگشایی به عزم تنبیه و تأدیب سرکشان روم و استرداد و انتزاع آن مرز و بوم در نهضت آمد، با نیروی الطاف یزدانی سه دفعه مابین غازیان خون‌آشام و وزیر اعظم و پادشاهان با احتشام مصر و شام و عساکربی شمار در حدود آذربایجان پیکار و مهیای کارزار شده بودند، که محاربه واقع شد و قریب پنجاه هزار کس از آن گروه فسادانگیز در عرصه ستیز و آویز عرصه شمشیرتیز و ده هزار در قید اسارت گرفتار آمدند که از راه فتوت، درباره ایشان به کلک احسن العفو عندالقدرة رقم نگارفرمای آزادی گشته، روانه دیار و امصار (شهرها) شان فرمودیم. لله الحمد

تمامی ممالک وسیع المسالک ایران که به اقتضاء گردش دوران به حیطة تصرف رومی و افغان و سایر مخالفان درآمده بود، مسترد و به اولیای دولت جاوید مدت بندگان ثریا مکان نواب کامیاب سپهر رکاب قآن اعظم و خاقان معظم و مالک وقاب الامم سیدالسلطین العالم مقرر گشته، از انتظام مهام عراق و آذربایجان و فارس فراغ حاصل کرده بودیم که مقارن آن خبر رسید که افاغنه ابدالی هرات که در سال قبل ازیم شمشیرغازیان (جنگیان) شهرگیر و سطوت (قهر و غلبه) دلیران هژبر نظیر قلاذه اطاعت به گردن گرفته، از جان امان یافته بودند، شیوه قبح المکافات المجازات بالمساوات پیش آورده، در مقام بغی و طغیان درآمدند. لهذا به تنبیه سرکشان آن دیار اھم از سایر مهام الزم دانسته، به هم رکابی قائد (کشانده) توکل از حدود روم عنان تاب توسن عزم و در ساحت هرات هنگامه آرای عرصه رزم گردیدیم، به مجرد وصول آوازه توجه موکب و کلاء عالی افاغنه ابدالی به مضمون «الغریق یتشبث بکلّ حشیش» از حسین برادر محمود استمداد طلبیده و او نیز از قندهار با طایفه غلیجه به مدد هراتیان آمده و از آنجا که همواره سپاه «وایده بجنود لم تردها» مقدمه لشکر عضنفر و نوید «انتم الاعلون واللّه معکم ولن یترکم اعمالکم» بانحاء منہیان عالم غیب سامعه افروز دل حقیقت پرور می باشد. آمدن حسین را دلیل آمدن کاروان صید به پای خود به دام و سرهای گروه را آفریده فتراک غازیان شیرشکار دانسته، اگرچه از استبداد سپاه دی (ماهی از زمستان) سد طریق و معابر گردیده بود، اما چون جنود مسعود را از فرط سرگرمی شوق خصم افکنی حرّ و برد در نظریکسان و طیّ بحر و بر مانند ریح صرصر (باد سخت وزنده) برایشان سهل و آسان بود. سه روز بعد از نوروز فیروز که هنوز لشکر بهمن پا به دامن نکشیده بود، بهمعنایی و قوّه تائیدات ایزد بی همتا و به اذن سلطان اقلیم ولایت ارتضی حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا از ارض فیض تخمیر به عدت مور وصولت شیر با بخت جوان و تدبیر پیر کوس قیامت غریور زم سازی بلند آوا (آواز) و لوای (علم) گیتی ستانی فلک فرسا ساخته و عازم مقصد گردیدیم طنطنه

(حمله‌های سخت) پردازی شیران بیشه بسالت (دلیری) ولوله افکن عرصه غبری گشته، حسین و اتباع او به مفاد وقذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال متبدل و به فحواى و زلزله زلزلاً شدیداً ارکان صبر و قرار تزلزل یافته، چون صرفه در جنگ و صلاح در مکث و درنگ نیافتند از اسفزار (نام قلاع نزدیک هرات است) عنان عزیمت برتافتند و به جانب قندهار شتافتند و عرایض اخلاص آمیز که مشعر بر اظهار بندگی و چاکری و تعهد خدمت و فرمانبری به خدمت والا فرستادند، پیشتازان به شکر ظرفر اثر و شجاعان سپاه فیروز اختر که به ضرب یک‌آویز جوزارادو پیکرو به برق شمشیر تیز خرمن هستی اعدا را توده خاکستری ساختند، تا حوالی هرات آتش افروز نوایر کین و خانمانسوز اعادی خذلان قرین و با آن فوج دغا (دغلی و مکی) هنگامه آرای معرکه وغا (جنگ) گشتند. زیاده از ده هزار از آن گروه ناپاک را بر خاک هلاک افکندند. بقية السیف آل طایفه کحمر و مستنفره فرت من قسوره فراری و کمثل العنکبوت اتخذت یستأ بمصدق وظنواهم ما نعتهم حصونهم بامید نجات در قلعه هرات متواری شدند. سرپل مالان یک فرسخی شهر مضرب خیام فلک احتشام بود که عریضه آن عالیجاه محتوی بر ورود ادیه پول پذیرای وصول و به پیشگاه حضور و الاموصل گردید. ولله الحمد بحسن تائیدات از ابتداء هرات الی یک منزلی قندهار تمامی قلعه جات که مساکن افاغنه بود به تصرف غازیان درآمده سواى هرات و فراه و اسفزار که آنها نیز به عنایت الهی محصور سپاه انجم شمار و سگان هریک از این سه قلعه از چارطرف در ششدر حیرت گرفتارند و به حول قوه الهی عنقریب کارآن طایفه ساخته و این ممالک از وجود ایشان پرداخته خواهد شد. لیکن درین اوان که از کثرت جنود (لشکرها) قاهره و از فزونی جیوش (لشکرها) رعد خروش باهره (غالبه) ساحت سپهر فسحت (وسعت) هرات بر گروه انجم حشم (سپاه) تنگ و از این ناحیه تا حد قندهار هر سرزمینی پایکوب اشهب (اسب سرخرنگ) دلیران فیروز جنگ می باشد. چون آن طایفه را سواى سمت کابل مفری و به غیر آن مملکت مقری نیست، ممکن است که بعضی از آن طایفه از دم شمشیر

صمصام آتش فام و بلارک (شمشیر جوهردار) خون آشام غازیان بهرام (ستاره مریخ) انتقام به آن سمت ها گریزند و شیران بیشه حرب و هژبران (شیران) عرصه طعن و ضرب که چنگ و چنگالشان همیشه به افتراس (دریدن) آن طایفه روباه خصلت تیز و سر پنجه بسالتشان در مضمار (میدان) جان ستانی خون ریز است، به تعاقب آن گروه و یکران جلادت (دلیری) به آن حدود برانگیزند و از نابلدی دوست از دشمن نشناخته به امری که نامرضای طبع امنای دولت طرفین بوده باشد، اقدام نمایند. چون همیشه فیما بین این دو دولت عظمی اساس دوستی و ولا (دوستی) مستحکم بوده، در این ولا که به یمن مرحمت خالق توانا و منظوقه والله یؤید بنصره من یشأ این نیازمند درگاه آله به فتح و ظفر مخصوص و فرمانروای افواج چیره دست یقاتلون فی سیله صفاً کانه بنیان مرصوص گشته، پیوسته پیشنهاد والا و اقتضای رأی همت اعلی آنست که بیشتر مراسم الفت و داد فیما بین این دو دولت خداداد معمول و پیوسته از این دو دودمان عظیم الشأن رسم ایتلاف (الفت) و یاری به یکدیگر مرعی و مبذول گردد و می باید آن عالیجاه به خدمت عاکفان عتبه علیه خاقانی و سده سنیه گورکانی عرض نماید که هر گاه از درگاه عظمت مدار تعیین شود که با فوجی از جنود جلادت نمود، وارد کابل و آن عالیجاه نیز همراهی نماید. اموری که از طرفین محتاج به ابلاغ و تبلیغ باشد، بوجه بلیغ به یکدیگر اعلام و مقدماتی که موافق مرام و شیوه خیراندیشی و التیام (آمیزش) به هر سمت سمت (نشانه) حصول و انجام یافته هم کشور دوستی از دست انداز سپاه فتور و فتن مصون و هم سده راه نجات و فراریان آن طایفه خذلان نمون خواهد شد». نادر نامه صفحه ۵۴۳ تا ۵۴۶.

از فتحنامه هندوستان که نادر شاه به رضاقلی میرزا نوشته است ۱۴

(در ضمن این فتحنامه به خدمت یکی از سران بیگدلی نیز اشاره می شود)

آنکه فرزند اعز کامکار و ارشد ارجمند عالی مقدار رضاقلی میرزا نایب السلطنه ایران به شفقت بینهایت پادشاهی غز امتیاز و الطاف غایت خدیوانه درجه اختصاص یافته بدانند به نحوی که آن فرزند اطلاع دارد بعد از مقدمه شکست اشرف افغان، عالیجاه شهامت و بسالت (بزرگی) پناه جلادت (دلاوری) و جلالت انتباه فدوی آستان بارگاه قرب یافته بساط لازم انبساط ظل الله امیرالامراء العظام مخلص عقیدت فرجام علی مراد خان شاملو ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را به ایلچی گری هندوستان مأمور و اعلام شد که چون افغانه اشراقندها رو کابل و غیره که از هر طرف منشأ فساد و اضلال گردیده اند. جمعی از این دولت تعیین کرده که هرگاه از آن جماعت احدی فرار نماید، سر راه برایشان مسدود شود و محمد شاه پادشاه هندوستان در جواب نامه متعهد این مطلب نموده، بعد از معاونت عالیجاه رفیع جایگاه دولت و شوکت و اقبال پناه قدیمی آستان ملائک پاسبان جلالت همراه ارادت آئین بلا اشتباه مقرب الحضرت العلیه العالیه محمد علی خان قاجار قوريسا ولباشی دیوان اعلی را برای تجدید این مطلب روانه فرمودیم. پادشاه سابق الالقاب به همان دستور متعهد مدعا گشت بعد از ورود رایات نصرت آیات به قندهار جمعی از غازیان شیرشکار که از برای تنبیه افغانه کلات و غزنین و کوهستان مأمور شده بودند به عرض باریافتگان ارم مشاکل والا رسانیدند که بهیچوجه من الوجوه اثری از پادشاه مذکور و قشون هندوستان در این صوب ظاهر نیست. نواب همایون ما مجدداً از برای یادآوری این مطلب عالیجاه رفیع جایگاه مخلص عقیدت فرجام مقرب الخاقان محمد خان ترکمان را به سفارت تعیین فرمودیم عالیجاه نیز عرضه داشت سده سنیه والا نمود که پادشاه مذکور بنا را بر تجاهل و

تغافل گذاشته، جواب نداده رخصت ایلچی را نیز موقوف نموده. لهذا لوای جهانگشا به عزم تنبیه افاغنه کوهستان حرکت بعد از تنبیه اشرار افاغنه چون تغافل و تجاهل پادشاه سابق الذکر و نه فرستادن جواب و مریخص نمودن ایلچی از حدود دوستی گذشت. نواب همایون ما متوجه شاه جهان آباد گردیده به جهت تسخیر و فتح الکاء پیشاور و دارالسلطنه لاهور که تختگاه سلاطین با غزو تمکین سابقه بوده، قبل از آنکه به آن فرزند رقم زد کلک گهر سلک گردیده اطلاع کامل حاصل نموده است. نواب همایون ما در اواخر شهر شوال همگی از دارالسلطنه لاهور حرکت و در پنجشنبه دهم شهر ذیقعدة الحرام به قصبة انباله چهل فرسخی شاه جهان آباد روانه گردید و در آنجا خبر رسید که پادشاه سابق الذکر نیز قشون و سپاه خود را در تمامی ممالک هندوستان و سرکردگان و سیصد هزار قشون و دو هزار عراده توپ و چهار صد زنجیر فیل و اسباب جنگ در کمال آراستگی و استعداد حرکت کرده به بانی پت بیست فرسخی انباله وارد گردیده...

در این نامه ۷ صفحه ای نادرشاه سبب ارتش کشی به هند، جنگ با سپاهان هند و پیروزی خود را به نام فتح نامه به فرزندش رضاقلی میرزا بدو می نویسد منظور ما نشان دادن ملاحظات نادرشاه درباره نقش امیرالامراء سردار علی مراد خان بیگدلی شاملو و یادآور شدن اعتبار او در نزد نادرشاه افشار. مؤلف اثر «نادرشاه» درباره سفارت علی مردان خان در دربار سلطان عثمانی چنین می نویسد:

«... دولت عثمانی با کمال احترام و احتیاط با نماینده ایران عبدالباقی خان رفتار نموده و نامه ای به او داد که حکم معاهده امضاء نشده ای را داشت و قرار بود شاه ایران آن را تصویب کند. در این نامه نادرشاه، شاه ایران خوانده شده بود و مرزهای دو دولت بر اساس معاهده (۱۰۴۹ - ه. ق) تعیین گردیده بود.

امپراطور عثمانی پس از بازگشت این هیئت مصطفی پاشای موصل و عبدالله افندی صدر آناطولی و مسیح زاده را به ایران فرستاد. این هیئت از راه بغداد -

اصفهان به قندهار رسیده به حضور نادر شاه باریافت (محرم ۱۱۵۱ هـ. ق). سلطان عثمانی بار دیگر از پذیرفتن دو ماده مذهبی عذر خواسته بود و ضمناً تقاضا کرده بود زوار ایران از راه بغداد - نجف به زیارت کعبه بروند.

نادر شاه که قصد سفر به هندوستان را داشت، نمی خواست در چنان موقعیت باریک دشمنی ایران و عثمانی را برانگیزد. بدین جهت با سفیر عثمانی به احترام رفتار نموده اما از پیشنهادات وی خوداری کرد و علی مردان خان شاملو بیگلربیگی لرستان را به اتفاق او به قسطنطنیه فرستاد تا مسائل مذهبی مورد بحث و تبادل نظر قرار گیرد».^{۱۶}

مین باشی^{۱۷} درجه نظامی است و به معنای فرمانده تیپ یا لشکر بکار می رفته، یکی از مین باشیان خاندان بیگدلی شاملو تیمور خان می باشد. وی در سال ۱۱۳۶ با ندرقلی جنگید و به قتل رسید. تیمور خان یکی از افسران رشید قزلباش بوده که شهرت جنگاوریش در سرتاسر خراسان پیچیده بود. وقتی که این خبر منتشر شد هر کسی که می شنید بی اختیار از خویشتن سؤال می کرد: «کی می گوید، تیمور خان شاملو کشته شده است؟! حتماً دروغ است، چه کسی می تواند حریف این مین باشی بشود»^{۱۸}

چه در اوایل آحاد و افراد ایل جلیل بیگدلی شاملو و چه از اواسط دوران صفویه فرد - نمایندگان خاندان جلیل بیگدلی پیوسته مرجع و امیدگاه و طرف اعتماد و اعتبار مردم بوده و بانی و منشاء کارهای نیک و شرافتمندانه بوده اند. برای نمونه به احوالات زیرین توجه فرمائید:

میرزا محمد کلانتر در کتاب «روزنامه» خود درباره فجایع و قتل و غارت نامحدود افغانه و خونریزی محمود اشاره نموده و فجایع و جنایات اصفهان را به تفصیل می نویسد و راجع به وضع شیراز چنین می نویسد: «محمود افغان بعد از قتل و غارت اصفهان ... اراده فرمود که فوجی به تسخیر شیراز تعیین و شیرازیان را نیز بی بهره نگذارد. مرحوم میرزا عبدالکریم که از مردم شیراز بوده و در اصفهان توقف

داشت، چون محمود به اعتقاد خود درویش و مرتاض و با درویشان ارادت داشت میرزا عبدالکریم هم درویش بود با او آشنا شده از اراده محمود مطلع و به حسن تدبیر او را از تعیین قشون به شیراز تخفیف و تحذیر نمود و چنان جلوه داد که شیراز از مکان اولیاء و بالفعل جمعی از اهل الله در آنجا می باشند و مزار اکابر اولیاء الی غیر النهایه است. تعیین قشون ضروری نیست، البتّه اطاعت خواهند نمود. بنابراین محمود به استصواب او آقاخان (پدر حاج لطف علی بیک آذربیکدلی) و امام قلی خان بیگدلی شاملو را به ایالت لار تعیین و رقمی به این مضمون نوشت که چون پادشاه دستگیر و پایتخت به تصرف ما آمده حسب الاستدعای میرزا عبدالکریم تعیین سردار و قشون را موقوف و دو نفر از اعیان قزلباش را حاکم کرده ایم، شما اطاعت ایشان کرده بر جان و عیال خود ترحم نمائید والاّ به ایشان خواهد رسد آنچه که به اصفهانیان رسد»^{۱۹}

از این حادثه که در سال ۱۱۳۶ هجری قمری روی داده و از احوالات زیرین به خوبی درک و استنباط می گردد که آقاخان و امام قلی خان هر دو از اشخاص خیر و نیک نفس و مورد اعتماد دوست و دشمن بوده اند، افرادی امین و نیکوکار شناخته شده اند که از طرف میرزا عبدالکریم برای یک چنین امر خطیری نامزد گردیده اند. خدایشان بیامرزد.

در تمام نبردها و فتوحات نادر، سرداران و سربازان بیگدلی کما فی السابق در رکاب ناجی ایران شمشیرزده و با منتهای کوشش و توان در بیرون راندن بیگانگان از چهار مرز کشور و آزادی میهن عزیز از چنگال افغانه و غیره شرکت نموده و جان نثارها کرده اند تا استقلال و تمامیت ارضی ایران تأمین شده است.

در جنگ بین ایران و هندوستان نیز تعدادی از سرداران بیگدلی با سپاه و حشم خود در رکاب و ارتش نادر شمشیرزده و در بدست آوردن این فتح تاریخی بلند آوازه سهم شایسته و شایانی داشته اند. درگاه صلح نیز یار و ندیم مصلحت اندیش و مشاور

و محرم قهرمان عصر خود بوده‌اند و در هر کار خیر و شرف وجود و مشورت و دست‌بکاری آنها ضروری بوده است...

گویند نادر شاه پس از پیروز شدن بر محمد شاه گورکانی و رسیدن بر تمام مقاصد و اهداف سیاسی و اقتصادی و نظامی خویش و تصرف پایتخت و سرتاسر کشور پهناور هندوستان، محض مصالح جهان‌بانی و سیاست‌کشورداری و دور اندیشی حال که خواسته است تاج‌بخشی نموده و سلطان محمد را نوازش و دلجوئی کرده و بر سرتخت سلطنت خود بنشانند و از وی استمالت نماید، لذا در صدد بر می‌آید که با وی طرح خویشاوندی بریزد و با گرفتن دختری از خاندان سلاطین گورکانی هند برای فرزندش نصرالله میرزا که در رکابش بوده بر همه این حوادث و دهشت و اضطراب‌ها پایان بخشد و برای این کار: «... نادر در شاه جهان‌آباد (دهلی کنونی) طهماسب خان را به اتفاق حسین علی خان معیر الممالک و میرزا زکی و مصطفی خان بیگدلی بخواستگاری دختر محمد شاه برای نصرالله میرزا می‌فرستد. محمد شاه اظهار می‌دارد، چنین وصلتی برای من اسباب سرافرازی است ولی متأسفانه دختری ندارم، البته برادرزاده دارم، شاهزاده خانم دختر یزدان بخش نواده اورنگ زیب، هرگاه قابل شاهزاده باشد مضایقه نخواهم کرد... نادر شاه این دختر را به عقد ازدواج نصرالله میرزا در می‌آورد».

پس مشاهده می‌شود که بزرگان خاندان بیگدلی موازی با شمشیر از رای و دانش و هوش و خردشان نیز در کارها و مصالح عالی کشور از نزدیک اشتراک نموده و در هر کاری به قدم و قلم و شمشیر آنان نیاز بوده است.

یکی دیگر از سیاستمداران و رسولان که از طرف نادر شاه بعدها به دربار دولت عثمانی گسیل می‌گردد، همین مصطفی خان فوق‌الذکر است وی یکی از ندیمان و مشاوران و مصلحت‌اندیشان نزدیک و از سرکردگان بزرگ ارتش آن روز ایران و سیاستمداران زبردست دولت افشاری بوده است...

نادر شاه پس از چشم‌زهر گرفتن و سرکوبی بطور متعّد و شایان از سپاهیان

عثمانی و بیرون راندن آنان از خاک و متصرفات غربی ایران برای تأمین صلح و امنیت دیرپای به یک سلسله اقدامات مجذانه و خردمندانه سیاسی دست یازید و در صدد برآمد دشمنان دیرین کتک خورده و بر سر جای خود نشانده را تبدیل به دوستان نماید. بویژه ترکان عثمانی را که علاوه بر اختلافات سیاسی و ارضی، اختلاف مذهبی نیز به میان آمده بود و با پذیرفتن تشیع در ایران و رواج مذهب اثنی عشری از زمان شاه اسماعیل اول به این طرف در میان مسلمانان شرق و غرب ایران اختلافات و نارضایتی های جدی حاصل شده مزید بر همه ذم و سب خلفای اول و دوم و سوم از طرف شیعیان باعث آزرده گی خاطر و نفاق شدید گردیده بود نادر نایبه می خواست با بستن عهد و پیمان ها و توافق ها همیشه این مسایل را به نحو مطلوب حل نماید. این است که قرعه این فال به نام دوست و ندیمش مصطفی خان شاملو بیگدلی زده می شود. وی به یاری و معیت منشی ویژه و محرم خاص خود میرزا مهدی خان بیگدلی شاملو مشهور به استرآبادی نامزد این امر خطیر و سیاست کبیر می نماید که اینک نظر نوشته چند تن از مورّخین را به عنوان شاهد عیناً مثال می آوریم:

محمد حسین قزوینی در کتاب «نادر نامه» در این باب چنین می نویسد: «پس از دو شکستی که نادر در قره تپه به سپاه عثمانی وارد آورد و اختلاف دولّین تا اندازه تخفیف یافت و دولت عثمانی به همه جهت از نادر شاه حساب می برد. در سال ۱۱۵۹ نظیف افندی از طرف سلطان محمود خان اول برای نوشتن صلح نامه به ایران آمد پس از گفتگو و امضاء صلح نامه مقرر شد از طرف دولّین در دربار یکدیگر فرستاده مقیم باشند و هر سه سال یک بار این فرستادگان عوض شوند. پس از بازگشت نظیف افندی به خاک عثمانی دولت ایران و عثمانی مشغول تدارک سفارت بزرگی شدند از طرف عثمانی احمد افندی حاکم سیواس به معیت عثمان نعمان افندی از فضلاء مشهور و رحمی شاعر معروف به عنوان وقایع نگاری تعیین شدند که با هدایا و نفایس بسیار به ایران بیایند. از طرف نادر شاه نیز مصطفی خان بیگدلی شاملو که از سرداران نامی بود لقب خلیفه الخلفائی یافته با میرزا مهدی

خان به سفارت تعیین شدند».^{۲۱}

مؤلف «نادر نامه» سپس می افزاید:

«مصطفی خان و میرزا مهدی خان روز دهم محرم سال ۱۱۶۰ زمانی که نادر شاه از یزد و کرمان عازم خراسان بود از اصفهان به بغداد رفتند که از آنجا به اسلامبول عزیمت نمایند. با این سفارت نادر شاه به غیر از تحف و هدایای دیگر تختی زراندود و مرصع و خیمه ای زربفت و دوزنجیر فیل رقاص که از هندوستان برایش آورده بودند جهت سلطان محمود خان فرستاد. هنگامی که مصطفی خان و میرزا مهدی خان در بغداد بودند و احمد پاشا حاکم بغداد می خواست سفرا را مبادله کند ناگاه خبر قتل نادر شاه شهرت یافت».^{۲۲}

مصطفی خان یکی از عموهای حاجی لطف علی بیگ آذربیکدلی بود که به سفارت دربار عثمانی مأموریت یافت، ولی قبل از وی برادرش محمدخان بیگدلی شاملو عموی بزرگتر آذر از طرف نادر مأمور سفارت دربار عثمانی بود و هم چنین آقاخان بیگدلی شاملو پدر آذر که حاکم شیروانات بود، پس از تاجگذاری نادر در دشت مغان (۱۱۴۸ هـ. ق برابر با چهارم شوال) به حکومت لارو و بندرعباس منصوب گردید که درباره این احوالات مؤلف «نادر نامه» چنین می نویسد:

«حاجی لطف علی خان آذربیکدلی به سال ۱۱۳۶^{۲۳} در زمان سلطنت شاه سلطان حسین متولد شد. مردی سخنور و شوخ بود. تخلص او در ابتدا «واله» و پس از آن «نکعت» بود و در آخر «آذر» اختیار کرد. هنگامی که نادر و شاه طهماسب در خراسان بر ملک محمود سیستانی غلبه کردند، محمدخان عم آذر را به دربار عثمانی نزد سلطان احمدخان مأمور نمودند. آقاخان پدر آذر پس از تاجگذاری نادر از طرف وی به حکومت لارو و بندرعباس منصوب شد. آذر نیز به همراه پدر خود بدانصوب رفت. مصطفی خان عم دیگر او در سال ۱۱۵۹ به امر نادر به سفارت عثمانی مأمور شد».^{۲۴}

مؤلف «نادر نامه» در دنباله احوالات نامی از مهدی قلی خان بیگدلی و

خدمات صادقانه وی نسبت به پیشوایان شیعه چنین می نویسد:

«بقعه کربلا به وسیله مهدی قلی خان بیگدلی خالوزاده آذر و به دستور نادر تذهیب گردیده» و خود آذر در خصوص این مطلب پس از اشاره به سرانجام کار نادر چنین می فرماید: «... فاعتبروا یا اولوالابصار سواى ظلم و آثار ظلم او که سالها باقی خواهد بود، اثر خیرى که در دولت او مرتب شدت ذهیب قبه مبارک نجف اشرف و تعمیر آستان ملک پاسبان و روضه منوره کربلاى معلّا است که به اهتمام مهدی قلی خان بیگدلی خالوزاده فقیر مقرر شده و تذهیب قبه مبارکه رضوی در طوس...»^{۲۷}.

مهدی بامداد در اثر «شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری» در زیر نام آقا خان چنین می نویسد:

«آقاخان بیگدلی از بزرگان طایفه شاملو و از رجال زمان نادر شاه می باشد. در سال ۱۱۴۸ هجری قمری که نادر شاه افشار در دشت مغان آذربایجان به سلطنت جلوس کرد، بسیاری از حکام را تغییر و تبدیل داد، آقاخان بیگدلی که از جمله حضار دشت مغان و همراهان موکب آن پادشاه بود (در این هنگام آقاخان حاکم شیروانات بود. غ - بیگدلی) به سمت حکومت لار و بندر عباس و سواحل خلیج فارس تعیین و اعزام گردید و در سال ۱۲۵۰ هجری درگذشت»^{۲۷}.

مطالبی درباره مصطفی خان بیگدلی در کتاب «عالم آرای نادری»

مصطفی خان یکی از محارم و نزدیکان و دوستان صمیمی نادر شاه افشار بوده و می گویند در کارها نادر به فکر و ملاحظه او ارزش فراوان قایل می شده و در کارهای لشکری و کشوری با وی مشاوره و مصلحت اندیشی می نمود. هریک از مورخین دوران افشار درباره او چیزی نوشته که نمونه هایی ارائه می کنیم:

محمد کاظم مروی:

«مصطفی خان مدتی حاکم و فرمانروای خطه همدان و علیشکر بوده و در هنگام هجوم احمدپاشاه و پولادپاشا با هشتاد هزار سپاهی عثمانی به شهر همدان «در ورود به نواحی قلعه مذکور (همدان) مصطفی خان بیگدلی که فرمانروای آن دیار بود، در اصل قلعه مذکور محاصره شده اراده آن نمود که با سپاه رومیّه در مقام مجادله درآید...»^{۲۸}

مصطفی خان از سرداران ملتزم رکاب نادر شاه بود و در سفر و حضر با نادر بود. وقتی که برای عبور از شط بغداد بر حسب دستور نادر جبری می بندند، عله ای از بزرگان و سرکردگان برای دیدن و آزمایش استحکام جسر مزبور بر روی آن می روند، وقایع زیر روی می دهد:

«به جهت نظاره و تماشای جسر، مقرب الخاقان میرزا زکی ندیم و حسین علی خان معیر باشی و مصطفی خان بیگدلی و علی مراد خان فیلی و جمعی دیگر از امرآ و خوانین بر بالای جسر برآمده، به نظاره و تماشا مشغول بودند و به استادان تحسین و آفرین می نمودند که ناگاه از چشم زخم روزگار و کج رویهای زمانه غدار جبری به آن عظمت و ریسمانی به آن قوت چون تار عنکبوت از هم گسیخته و گمی وار^{۲۹} به سمت بغداد جدید روانه گردید.

چون صاحبقران زمان چنان ملاحظه نمود، که جمیع سرکردگان و سرخیلان در بالای تخته های جسر مانده، به سمت دارالسلام بغداد روانه شدند، آه از نهاد آن حضرت برآمد. پا برهنه از سراپرده بیرون دوید. آب بازان و گمی سازان را در آب افکنده، هر چند لازمه سعی و جهد را مرعی می نمودند، آن رود آب چون تندباد آن گمی را پیش انداخته به طرف مخالف می رفت و صاحبقران گیتی ستان در کناره رود تا یک میل راه آمده، نزدیک به آن شده بود که به اصل آن بلده داخل شود که چند نفر آب باز صاحب وقوف خود را به مهار آن گمی ها رسانیده و سر مهارها را گرفته به کناره کشیدند و سرداران صحیح و سالم بوده، از آن غرقاب فنا نجات

یافته، به پابوس اقدس مشرف شدند».^{۳۰}

از قرار معلوم مصطفی خان بیگدلی شاملو مدتی نیز رئیس تشریفات دربار نادر شاه افشار بوده است. بطوری که در ذیل عالم آرای نادری به این مسئله چنین اشاره می شود:

«... به نوشته سفارتنامه ایران (رحمی همراه سفیر عثمانی در ۱۱۶۰) نظر علی خان بعد از مصطفی خان بیگدلی شاملو ناظر (یعنی رئیس تشریفات دربار نادر بود) و فردای قتل نادر در برابر سرپرده شاهی او را پاره پاره کردند»

محمد کاظم صراحتاً ندیم خاص بودن مصطفی خان را ذکر نموده و می نویسد: «حسین علی خان معیرباشی و میرزا زکی و میرزا کافی خلفا و مصطفی خان بیگدلی که از جمله ندمای خاص و مقربان درگاه بودند، عرض نمودند: که تسخیر بلاد بلخ امری است عظیم و راهی است پر بیم».^{۳۲}

صاحب «عالم آرای نادری» در جای دیگر اثرش او را مانند یک سردار صاحب سپاه معرفی نموده می نویسد:

«قبل از ورود علامات صاحبقرانی سرداران و رؤسا و سرخیلان از قبیل حاجی خان و علی قلی بیک افشار و قاسم خان قاجار و مصطفی خان بیگدلی و علی مردان خان (اشاره به علی مردان خان فعلی است. غ. ب) والی لرستان و لطف علی خان و فتح علی خان و کلبعلی خان و لدان بابا علی بیک هریک با جمعیت سپاه خود فوج فوج و دسته به دسته آمده، نزول می کردند».^{۳۳}

مصطفی خان بیگدلی از طرف نادر گاه و بیگاه به مأموریت های نظامی مشکل و بسیار مهم گسیل می گردید. هنگامی که نادر قندهار را محاصره نموده و شب و روز در تلاش گشودن قلعه مزبور می باشد. «در این وقت جمعی از دولتخواهان و نمک شناسان به عرض سده سنیه همایون رسانیدند که سکنه قلات و طایفه بنکی و کوه سفید که هریک چهل هزار خانوار و جماعت کارگری که پنجاه هزار خانوار می باشند و از تاریخ ورود بندگان جهانگشا الی حال به درگاه خواقین سجده گاه

مشرف نگردیده‌اند. هر گاه در دفع آن طایفه اهمال ظاهر گردد، گاه باشد که از راه شرارت و فساد درآمد، نهب و غارت در خارج ایوان کیوان به وی ظاهر گردد». ^{۳۴}

می‌بینیم که در یک چنین موقع بسیار حساس نادر علاوه نابرادری خود فتح علی خان ولد بابا علی بیک اساس اختیار را بدست مصطفی خان بیگدلی شاملو سپرده و او را با سپاهی نیرومند برای دفع دشمن می‌فرستد: «بندگان عدیم‌المثال از شنیدن این مقال... مصطفی خان بیگدلی و جلیل یگ چند اول باشی را با موازی هفت هزار نفر از جوانان کاردیده و کارآموزده روانه آن حدود فرموده که رفته در دفع آن فتنه اشتغال ورزند و رقم مبارک به عهده محبت خان بلوچ نیز صادر گردیده که با جمعیت خود آمده ملحق به عساکر مذکور گردند». ^{۳۵}

بعضاً مصطفی خان بیگدلی در مصالح امور خانوادگی و خصوصی نادر شاه نیز دخیل می‌باشد و نادر از وجود و امثال او به نحو کامل استفاده می‌نماید و به او و یارانش اعتماد دارد و اختیار می‌دهد، مثلاً هنگامی که نادر در هندوستان پیروز گردید و از روی شعور و خرد تاج بخشی نمود و محمد شاه را بر تخت سلطنت خود نشاند. برای رفع هر گونه خصومت و عناد در صدد برآمد که دختری از خاندان گورکانی را برای فرزندش نصرالله میرزا به عقد ازدواج درآورد و دشمنی و نفاق را تبدیل به دوستی و اتفاق سازد. این بود که: «چون دارای ابد بنیاد از امورات شاه جهان آباد فراغت حاصل نمود و خاطر جمعی کامل به هم رسانید. چند نفر از ندیمان خاص و امیران با اختصاص از قبیل حسین علی خان معیرباشی و میرزا زکی و مصطفی خان بیگدلی ناظر و طهماسب خان وکیل‌الدوله را به رفاقت صمصام‌الدوله وزیر اعظم و قمرالدین خان به جهت خواستگاری و مواصلت با بندگان سپهر احتشام محمد شاهی به جهت فرزند ارجمند خود نصرالله میرزا ارسال حضور گردانیدند... چون پادشاه مذکور از مضمون پیغام مودت انجام دارای جهان مطلق گردید، بعد از تأمل بسیار فرمود: بسیار مبارک است، اما نواب همایون ما را فرزندی از خود نمی‌باشد. نهایت برادرزاده‌ای داریم در پس پرده عصمت که هر گاه

قابل خدمتگزاری آن درگاه آسمان جاه بوده، باشد به جان مضایقه نیست»^{۳۶}

بدینطریق دختر فرخ سیر برادر محمد شاه گورکانی به عقد ازدواج نصرآله میرزا افشار درآوردند و خصومت تبدیل به مودت و عطوفت گردید. همانطوری که در کار خیر و عروسی و نشاط مصطفی خان بیگدلی از رجال مؤثر و کارگشا و صاحب اعتبار است در کارهای شر و خطرناک و قهر و غضب نیز وجود مصطفی خان چه بسا به حل معضلات و مشکلات کمک نموده در فیصله کارهای بغرنج و اختتام مصلحانه و خیرخواهانه حوادث دشوار نقش اساسی دارد. مثلاً هنگامی که نادر بر شاهزاده رضا قلی میرزا بدگمان شده و می خواهد در حق وی تصمیمات قاطعی بگیرد، چون مکالمه حضوری پدر و پسر نتیجه مطلوب را نمی دهد و پاسخهای رضا قلی میرزا نادر را قانع نمی کند. کار تحقیق و پرسش را به محارم و معتمدین خود می سپارد: «رضا قلی میرزا به اطمینان بی گناهی خود، یا از لجبازی و غرور جوانی در برابر سئوالهای نادر خاموشی گزید و بعد که نادر معیر الممالک و ملاعلی اکبر و مصطفی خان بیگدلی شاملورا فرستاد که از او بخواهند توبه کند و عفو گناه را بخواهد، جز فحش و ناسزا چیزی از او نشنیدند و وقتی که نادر خود از پشت خیمه سخنان او را شنید، خشمگین شد و به فرمان او شاهزاده را به دست خاصه تراش و لطفعلی خان کوسه احمدلو... کور کردند»^{۳۷}

متأسفانه در اینجا کاری از سران و بزرگان و مصلحت جویان نادر ساخته نگردید و شفاعت مصطفی خان نیز نتیجه نداد.

نادر پس از قلع و قمع افغانه و بیرون راندن دشمنان ایران از سرحدات کشور می خواست حتی المقدور با دول همسایه مماشات نموده و همزیستی مسالمت آمیز داشته باشد. به ویژه در اندیشه بود که با دولت عثمانی از در صلح و آشتی درآمده و جلوی مجادله و خرابیها و قتل و غارتها را بگیرد و این مسئله حتی در اجتماع همگانی دشت مغان نیز مورد نظر و علاقه نادر شاه بود. تا اینکه هنگامی که در سال ۱۱۶۰ نادر شاه در ساووخ بلاغ ری توقف کرده، اردو زده بود نظیف افندی نماینده

پادشاه عثمانی وارد اردوی نادر شاه گردید و نامه قیصری را تقدیم داشت. پس از بزررسی همه جانبه مضمون نامه مزبور تصمیم گرفته شد که دوایلچی متساوی الحقوق و مختار از جانب دولتین ایران و روم تعیین گردیده و در پایتخت دولت ها وظایف سفارت کبری را به عهده بگیرند. در این هنگام از جانب دولت عثمانی احمد افندی به سفارت ایران مأموریت یافت و با هدایای گران بها و نفایس بسیار روانه ایران گردید. «از طرف دولت شاهنشاهی نیز مصطفی خان بیگدلی شاملو و میرزا مهدی خان منشی الممالک به ایلچیکری تعیین و تخت طلای مینا کاری مرصع به لالی غلطان که حاصل عثمان را در جیب و دامن داشت و دو مربوط فیل رقاص که از غریب هندوستان بود برای پادشاه و الاجاه ارسال و نامه همایون را به میرزا مهدی خان و تحفه و هدایا را به مصطفی خان سپرد و در دهم ماه محرم یکهزار و صد شصت که موکب همایون از اصفهان حرکت می کرد، از درگاه جهان آرا مرخص و روانه ساخت»^{۳۸}

ماجرای رفتن مصطفی خان و میرزا مهدی خان را به روم از طریق بغداد و وقوع قتل نادر و انصراف آنان به خاک میهن در صفحات قبلی به تفصیل نگاشته ایم و احتیاجی به تکرار ندارد. همین قدر مسلم می شود که مصطفی خان بیگدلی شاملو نیز مثل پدران و نیاکان و اسلاف خود خدمتگزار حقیقی این آب و خاک بوده و در تمام مراحل عمر پرشمر خود در سفر و حضر در جنگ و صلح، در شادی و الم یار و یاور این دیار و خدمتگزار مردم عزیز این سرزمین بوده و آنی غفلت و قصور نورزیده است.

درباره مصطفی خان بیگدلی مورخین هم عصر و خلفشان بسیار چیز گفته و نوشته اند و ما تا آنجائی که به نوشته های این تاریخ نویسان دسترسی داشته ایم، ملاحظاتهمان ذکر می نمائیم.

محمد صادق مؤلف «تاریخ گیتی گشا» درباره سفارت مصطفی خان و میرزا مهدی خان چنین می نویسد:

«مصطفی خان بیگدلی که در اواخر دولت نادر شاه به شراکت میرزا مهدی خان منشی، صاحب تاریخ نادری ایلچی روم گردید. با دستگاهی که لایق دولت نادر شاه تواند بود، متوجه اسلامبول گردید تا به دارالسلام بغداد رسید، نادر شاه تخت و تاج را بدرود گفته و مهدی خان منشی مورخ مراجعت و مصطفی خان در آنجا متوقف گردید...»^{۳۹}

مؤلف «تذکره صبح گلشن» دربارهٔ سفارت مشترک مصطفی خان بیگدلی و میرزا مهدی خان چنین می نویسد:

«کوکب تخلص میرزا مهدی خان مازندرانی^{۴۰} بود که به عهدهٔ انشاءپردازی نادر شاه قهرمان ایران سرفرازی داشت و «نادر نامه» و «درهٔ نادره» را یادگار گذاشت. نادر شاه او را همراه مصطفی خان به ایلچی گری به حضور خواندگار روم فرستاد. وی در اثناء راه بعد از ورود به بغداد، واقعهٔ هلاک نادری شنیده بر کشته و رخ به وطن نهاد. کوکب طالع را در افول دیده پا به زاویه انزوا کشید...»^{۴۱}

میرزا مهدی خان دربارهٔ سفارت مشترکشان با مصطفی خان بیگدلی در کتاب «جهانگشا» ضمن وقایع سال ۱۱۵۹ هجری قمری چنین می نویسد:

«... و از طرف شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو و کاتب حروف به سفارت تعیین و تخت طلای مرصع به لآلی غلطان که حاصل عثمان را در جیب و دامن داشت و خیمهٔ زربفت که با خیمهٔ زرنگار سپهر برابری می نمود و دوزنجیر فیل رقاص که از تحایف و غرایب هندوستان بود، برای پادشاه و الاجاه روم با نامهٔ دوستانه و صلح نامه ارسال داشته، نامهٔ همایون و صلح نامه را به کاتب حروف و هدایا را به مصطفی خان تسلیم و در دهم محرم الحرام یک هزار و صد و شصت که موکب همایون از اصفهان حرکت می کرد، کمترین را با مصطفی خان روانه ساخته، موکب همایون مجدداً از راه یزد و کرمان عطف عنان به جانب خراسان ساختند...»^{۴۲}

مؤلف کتاب «سردارانی از ایلات و طوایف در گز در خدمت میهن» دربارهٔ

جنگ نادر با افغانه و اشتراک سران و سرکردگان ایل بیگدلی چنین می نویسد:

«نادر شاه پس از تاجگذاری و مدتی استراحت برای سرکوبی شورشیان افغانی با سران و سپاهیان با تجهیزات و مهمات کافی به آن حدود حرکت نموده و پس از سرکوبی سرداران افغانی و تسخیر قندهار و غزنین و کابل و بلخ، به هندوستان لشکر کشید. علت اتخاذ این تصمیم آن بود که نادر در چند مورد از پادشاه هندوستان درخواست کرده بود که مرزهای کشور خود را به روی افغانان ببندد، ولی در انجام این خواسته مسامحه و تعلل نموده و اقدام جدی به عمل نمی آمد. نادر از این اهمال و بی اعتنائی به خشم آمده، علی مراد خان شاملو را به دهلی اعزام داشت و بار دیگر پیغام موکد به پادشاه هندوستان داد...»

مؤلف «تاریخ اجتماعی ایران» ضمن تشریح اوضاع پریشان و بی ثبات خراسان در اوایل کار نادر شاه نامی نیز از سرداران بیگدلی می برد، مثلاً ضمن تشریح اوضاع بیابان شهر مشهد در پایان دوران صفویه می نویسد:

شهر از ثبات کافی بهره ای نداشت و نیروی متمکنی از دولت صفوی در هیچ جا دیده نمی شد. اجامر و اوباش خراسان هم گاهی به طرفداری علی قلی خان شاملو والی مشهد می پرداختند و زمانی به حمایت رقیب او اسماعیل خان سپهسالار برمی خاستند...»^{۴۴}

سرلشکر غلامحسین مقتدر در کتاب «نبردهای بزرگ نادر شاه» خود در این خصوص می نویسد:

«... در طی نامه ای که سلطان عثمانی توسط مصطفی پاشا به نادر شاه نوشته بود، معلوم شد از شناختن مذهب جعفری و اختصاص رکنی از ارکان مسجدالحرام به ائمه این مذهب عذر خواسته و تقاضا نموده حجاج ایرانی از راه نجف به مکه اعزام شوند و در صورت پذیرفته شدن این پیشنهاد دولت عثمانی تقبل می کند که در ترمیم راه نجف و تأمین حجاج ایرانی اقدام مؤثر بنمایند نادر شاه چون دو ماده اول را مهم ترین مواد عهد نامه ایران و عثمانی می دانست، به همین جهت علی مراد خان

بیگدلی شاملو را به عنوان سفیر در دربار عثمانی معین نمود که به اتفاق مصطفی پاشا به قسطنطنیه برود و راجع به دو ماده اول با پادشاه عثمانی مذاکره نماید.^{۴۵}

همین مؤلف در جای دیگر این کتاب درباره این شخص می گوید:
 «... نادر هنگام توقف در شیراز و تمشیت امور شهر و دستور مرمت خرابیهایی که افغانها در نقاط مختلف نموده بودند، علی مراد خان شاملویکی از بستگان نزدیک خود را به عنوان سفارت به دربار هندوستان اعزام داشت که ضمن آگاه ساختن محمد شاه گورکانی از تصرف اصفهان و استقرار شاه طهماسب به تخت سلطنت ایران از دولت هندوستان تقاضا نماید در موقع شروع عملیات قوای نادر برای سرکوبی سلطان حسین و تصرف قندهار مرزهای هندوستان را به روی فراریان افغانی ببندند و آنها را به داخل خاک هندوستان پناه ندهند»
 سرلشکر غلام حسین مقتدر درباره خدمت فرد دیگری از افراد ایل جلیل بیگدلی چنین می نویسد:

«به این ترتیب با کشته شدن اشرف و اضمحلال قوای او عملیاتی که نادر برای رهائی پایتخت انجام داده بود، با موفقیت کامل به پایان رسید و گاه آن شد که نادر به سراغ سایر مهاجمین برود. نادر تا اوایل بهار در شیراز ماند و به تکمیل تدارکات قشون پرداخت و ضمناً اطلاع یافت که از رضا قلی خان شاملو که در موقع استقرار طهماسب میرزا به تخت به قسطنطنیه فرستاده شده بود تا ضمن اعلام تصرف اصفهان و اعاده شاه به پایتخت از دولت عثمانی تقاضا نماید ایالات اشغال شده ایران را مسترد دارند. گزارش تازه ای رسیده و مذاکرات در دربار عثمانی به تنظیم قراردادی منتهی شده که طبق آن دولت عثمانی حاضر است ایالات اشغال شده را مسترد دارد، به شرط آن که تا چند سال دولت ایران مخارجی را که دولت عثمانی برای اداره کردن امور این ایالات متحمل شده، پرداخت نماید.»^{۴۶}

ولادیمیر مینورسکی شرق شناس مشهور روسی الاصل و شهروند انگلیسی نیز

اختصاراً به این مسئله اشاره نموده و نام مصطفی خان را می آورد. او می نویسد:
 «... در ۱۰ محرم ۱۱۶۰ (۲۲ - ژانویه ۱۷۴۷) از اصفهان مصطفی خان شاملو را
 با مورخ معروف میرزا مهدی خان به اسلامبول فرستاد...»^{۴۷}

مؤلف «تاریخ اجتماعی ایران» می نویسد: «نادر نیز به نوبه مشاور اعظم و یار
 صمیمی خود مصطفی خان بیگدلی شاملو و منشی وفادار و خدمتگذارش میرزا
 مهدی خان را با تحف کثیر به دربار عثمانی فرستاد، ولی آنقدر زنده نماند تا
 بازگشت آنها را به چشم ببیند»^{۴۸}

«... در زمان نادر اولین سفیری که از ایران به هندوستان رفت، علی مراد خان
 شاملو بود. وی در سال ۱۱۴۲ ه. ق پس از تاجگذاری شاه طهماسب به دستور نادر
 به دربار هند رفت و پس از وی نیز در زمان سلطنت خود نادر محمد علی خان قولگر
 آقاسی پسر امیر اصلان خان و سپس محمد خان ترکمن را پی در پی به دربار
 هندوستان فرستاده و مأمور این امر خطیر نمود»^{۴۹} و چون مشاهده می نماید که دولت
 هندوستان به پیشنهادات ایران ترتیب اثری نمی دهد و هیچگونه اقدامی در جلوگیری
 از فراریان افغانی به عمل نمی آورد، ناگزیر به سوی هندوستان آغاز پیشروی
 می نماید و با سپاهی بزرگ و مجهز و تعلیم دیده و جنگ آزموده در سال ۱۱۵۱
 هجری قمری به سوی غزنین فرمان حرکت می دهد.

مصطفی خان بیگدلی از رجال سیاسی و کاردان و از محارم خاص و نزدیک
 نادر شاه بشمار می آمد، نادر در بسیاری از امور با وی مشورت می کرد و به
 صوابدیدهای وی ترتیب اثر می داد و به اندیشه و گفتارش ارج می نهاد.
 محمد کاظم در «عالم آرای نادری» می نویسد:

«در سال ۱۱۴۸ ه. ق نادر فکر تسخیر بلخ را داشته و چون ابوالحسن خان والی
 و صاحب اختیار آن منطقه از جاده متابعت سرپیچیده بود، در صدد برآمد که یکی از
 سرداران را برای انقیاد او عازم دارد... ولی حسن علی خان معمارباشی و میرزا زکی
 و میرزا کافی خلفا و مصطفی خان بیگدلی که از جمله ندمای خاص و مقربان

دربار بودند، عرض نمودند که تسخیر بلاد بلخ امری است عظیم... و برای نادر تفصیلی از واقعه سلطان سنجر و گرفتار شدن او به دست غزها می دهند تا بفهمانند که با استعداد بیشتری باید به منطقه مذکور رفت...»^{۵۰}

درباره نزدیکی و اعتماد نادر به مصطفی خان مؤلف کتاب «نادر شاه» می نویسد: هنگامی که نادر در کمال عظمت و قدرت است و دشمنان ایران را از چهار سوازمزهای ایران رانده و تارانده است و در فکر تثبیت وضعیّت کشور می باشد و خواهان برقراری روابط حسنه با کشورهای همسایه است، درصدد برمی آید که سفیران کاردانی به دربارهای سلاطین همجوار اعزام بدارد و این نیت والای خود را به موقع به اجرا درآورد. این بود که به نوبه خود مشاور اعظم و یار صمیمی خود مصطفی خان شاملو و منشی وفادار و خدمتگذارش میرزا مهدی خان را با تحف کثیر به دربار عثمانی فرستاد، ولی آنقدر زنده نماند تا بازگشت آنها را به چشم ببیند.^{۵۱}

مؤلف «تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه» از قول هانوی درباره مصطفی خان چنین نقل می نماید: هانوی در بیان مسائل مربوط به دوران نادری از مصطفی خان بیگدلی به صورت وزیر دربار نام می برد و می نویسد: «با ملاحظه اینکه مقام انشیک آقاسی باشی (وزیر دربار غ. بیگدلی) از چشم نادر افتاده بود، شخص مزبور (مصطفی خان بیگدلی غ. بیگدلی) که از محارم صمیمی حاکم ایران محسوب می شد، مسئولیت های مربوط و وزارت بیوتات را نیز به عهده داشته است»^{۵۲} در تائید همین نظریه مؤلف «تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، از جیمس فریزر شاهد زیر را می آورد «قاسم بیک خان ناظم مناظم، معتبر الملک و اعتماد الدوله است، مصطفی خان بیگدلی عریضه بیگی است، سؤال و جواب بکلی با این دو نفر است، به غیر اینها کسی نمی تواند عریضه یا مطلبی به عرض برساند...»

مؤلف «تاریخ اجتماعی در عصر افشاریه» همچنین جزء ندما و محارم نادر نام

یکی دیگر از سرکردگان ایل جلیل بیگدلی را به شرح زیر مرقوم می دارد: «از ندیمان نادری به تکرار سخن رفته است و مرتبهٔ کسانی مانند نظرعلی خان بیگدلی به عنوان یساولان قدر اول صحبت نادری مشخص شده است...»^{۵۴}

یکی دیگر از سرداران و سیاستمداران ایل جلیل بیگدلی که قبلاً نیز اسمش برده شد، علی مردان خان بیگدلی شاملو است. وی برادر علی مراد خان است که از طرف نادر به نخستین سفارت وی هند فرستاده شود و علی مراد خان در سال ۱۱۵۰ هجری قمری با ایلچی گری روم تعیین گردید. در کتاب «حدیث نادری» در این باره چنین آمده است: «عبدالباقی خان در معیت فرستادگان ترک (تابستان ۱۱۵۰/۱۷۳۷) به قندهار شتافت و نادر که از عدم قبول تقاضاهایش به وسیلهٔ دولت عثمانی ناراضی بود، چون نهضت‌های اساسی تر دیگری در پیش نظر داشت، طریق مدارا در پیش گرفت، دولت عثمانی هم که در اروپا گرفتاریهایی با روس‌ها و متحدان آنها داشت.

در «نادر نامه» شرح این احوالات به شرح زیر می باشد:

«زمانی که شاه طهماسب در اصفهان تاجگذاری کرد (۱۱۴۲ هـ. ق) به صوابدید نادر، علی مراد خان شاملو را به دهلی نزد محمد شاه فرستاد تا جلوس خود را به اطلاع وی رسانده و تقاضا نماید که کس تعیین نماید که بعد از ورود رایات منصوره به آن حدود، راه فرار برایشان (افغانها) مسدود دارند»^{۵۵}

پس از فتح هرات (۱۱۴۵ هـ. ق) نادر نامه ای به علی مرادخان سفیر ایران در هند نوشت و اظهار داشت: افغان‌های فراری جز کابل پناهگاهی ندارند. سپاهیان ایران که در دنبال آنان به آن حدود خواهند آمد، ممکن است «دوست از دشمن نشناسند» و به مأمورین هندی زیانی برسد، لذا مصلحت است امنای دولت طرفین حضور به هم رسانده و معاهده مودتی در بندند و در نتیجه هر دو طرف از فتنه و فساد و شرارت افاغنه آسوده گردند و سده راه یاغیان افغانی بشود تا هر دو کشور دوست از دست انداز سپاه فتور و فتن مصون باشند.^{۵۶} لیکن محمد شاه به سفیر ایران

جواب مناسب و قطعی نداد و پیام نادرشاه را بی پاسخ گذارد و دید آنچه را که نمی بایست ببینید.

مؤلف «تاریخ افشار» میرزا رشید ادیب الشعراء در اثر خود ضمن ذکر نام چند نفر از سران و سرکردگان خاندان بیگدلی در دوران افشاریه نام اوغورلوخان را نیز به شرح زیر می آورد. این در موقعی است که در سال ۱۰۴۳. ق امراء سرحدی ارتش عثمانی فیما بین دولتین ایران و عثمانی تفتین نموده و قصد یورش و تسخیر اراضی ایران را می نمودند. شاه صفی در قبال توطئه و لشکرکشی مرتضی قلی پاشا بیگلربیگی دیاربکر و جلیل پاشا بیگلربیگی ارزنة آروم سرداران نامداری از جانب دولت ایران مأمور حرکت به مرزهای ایران و عثمانی نمود.

مؤلف «تاریخ افشار» این حادثه تاریخی چنین بیان می نماید:

«... مرتضی قلی پاشا که بیگلربیگی دیاربکر بود با جمع کثیری به مدد حاکم وان نهضت نمود، خلیل پاشا بیگلربیگی ارزنة آروم نیز به مشارالیه پیوست و با پنجاه هزار نفر به مقابله سپهسالار ایران که در ظاهر شهروان بود، روی نهادند. شاه صفی مطلع شد، طهماسب قلی خان قاجار بیگلربیگی ایروان را به اتفاق کلب - علی خان افشار حکمران ارومی و اوغورلو خان بیگدلی شاملوایشیک آقاسی^{۵۷} دربار و جمعی دیگر به معاونت و همراهی سپهسالار فرستاد».^{۵۸}

نادر ترجیح می داد که فی الحال در صدد تیره تر کردن روابط دو کشور بر نیاید. این بود که مصطفی پاشا سفیر ترک در معیت علی مردان خان شاملو سفیر جدید ایران به قسطنطنیه بازگشت تا دگر باره در باب شناسائی مذهب جعفری و اختصاص یکی از ارکان مسجد الحرام به این مذهب که مهم ترین مواد عهدنامه^{۵۹} ایران و عثمانی را تشکیل می داد با مقامات باب عالی مذاکره نماید...».

همین مؤرخ علی مردان خان شاملو را در جای دیگر اثر خود چنین معرفی می نماید: «نوروز این سال (۱۱۴۸ / ۱۷۳۵) در آذربایجان اتفاق افتاد. دارالسلطنه تبریز و شروان و دربند و یادکوبه و گرجستان مسخر شد و هفت و هشت هزار کنیز و غلام گرجی

بدست آمد. بعد مشغول محاصره گنجه شدند... در محاصره گنجه محمد علی خان پسر اصلان خان که به سفارت هندوستان مأمور شده بودند به ایران معاودت نمودند و قبل از وصول به خدمت خان (اشاره به نادر می باشد. غ- بیگدلی) وفات یافت. و علی مردان خان شاملو بیگلربیگی حویزه به سفارت هندوستان مأمور شدند و حکومت حویزه به حاجی سیف الله خان بیات مفوض شد.^{۶۰}

سپس مؤلف به تشریح وقایع ۱۱۴۸ و احوالات دشت مغان و به سلطنت رسیدن نادر و شکست عظیم قشون عثمانی اشاره نموده و مجدداً درباره علی مردان خان چنین می نویسد: «و هم در این سال علی مردان خان شاملو از سفارت هندوستان معاودت نموده و دیگر باره به مرتبه بیگلربیگی عربستان سرفراز شد».^{۶۱}

جزء ندیمان و سرداران نادر شاه نام علی خان بیگدلی نیز ضبط در تواریخ است و او را در فهرست شماره ۱ مستوفیان و عمال دیوان سال ۱۱۴۷ ندیم خاص نادر و مستوفی نامدار در بار افشار می خوانند. مؤلف «تاریخ اجتماعی ایران در عصر صفویه» او را یساوول صحبت و ندیم و یژة پادشاه افشار معرفی می نماید. و «علی خان بیگدلی به عنوان یساوولان قدر اول صحبت نادری مشخص شده است»^{۶۲}

دیگری از مشاهیر بیگدلی شاملو در دوران نادر میرزا محمد صادق خان بیگدلی شاملو است که متخلص به «شهر» بوده و یکی از شعرای شناخته شده آن دوران بشمار می آمده و دارای اشعار غنایی بسیار نغز و مطبوع است. ابیات زیر برگزیده از یک غزلی است که نامبرده در سال ۱۱۵۵ در سفر داغستان قفقاز سروده است.

... شمع من انجمن افروز که باشد امشب کیست پروانه و جانسوز که باشد امشب
ما که از خویش رمیدیم به صحرای دگر تا جنون مصلحت آموز که باشد امشب
هیچکس نیست که پرسد خبر از حال «شهر» یارب آن خسته غم اندوز که باشد امشب...
محمد رضا بیک بیگدلی شاملو فرزند «شهر» یکی از منشیان دربار نادر شاه بوده و در فنّ انشاء و نگارش شهرت بسزائی داشته است و در سفر و حضور و در جنگ و صلح همراه نادر بوده است. این پدر و پسر از اجداد مرحوم صدرالاطباء شاملومی باشند که از

طیبیان حاذق و سرشناس مشهد بوده است.

شهر در سال ۱۱۸۱ در شهر مشهد در گذشته است.^{۶۳}

دیگری از سرداران خاندان بیگدلی شاملو در زمان سلطنت افشاریه آقاخان بیگدلی پدر لطف علی بیک آذربیکدلی می باشد که نامبرده در اوایل خروج نادر حاکم ولایت شروان بوده و هنگام تاجگذاری نادرشاه در چهارم شوال ۱۱۴۸ هجری قمری در دشت مغان به حکومت لار و بندر عباس منصوب شد و چون مسئله همه پرسی مغان و تاجگذاری نادر موضوع بسیار مهم و قابل توجه است لذا لازم است در این خصوص به تفصیل سخن گفته شود تا اهمیت قیام و حاکمیت نادرشاه افشار جلوه گر شود.

هفت سال فرمانروایی افغانها برای کشور ایران خطرات و صدمات و لطامات طاقت فرسایی وارد آورده در این مدت بیش از صد هزار نفر انسان جان خود را از دست داد و همه شاهزادگان و وارثین تاج و تخت صفوی به قتل رسیدند، ویرانی بسیاری در شهرها و ابنیه تاریخی روی داد و در واقع آنچه که پادشاهان صفوی در ظرف ۲۴۳ سال سلطنت و حکومت خود بدست آورده بودند در این هفت سال فانی شد و از بین رفت و ثروت مملکت یغما گردید.^{۶۴}

در همین «وثیقه نامه» که در شوال ۱۱۴۸ از طرف نمایندگان مردم ایران نوشته شده بدبختی هایی که در پایان صفویه و در دوران زمامداران نالایق واپسین این خاندان دامنگیر میهن عزیزمان گردیده باختصار اشاره شده است.

نادر در این هنگام به داد وطن رسید و از هیچ از نوه همه چیز ساخت و ایران را از لوٹ وجود بیگانگان پاک نمود و به قول سر لشکر غلام حسین مقتدر «قشون معظمی که نادرشاه بوجود آورد از لحاظ روح سلحشوری و خصال سربازی سرآمد اقران خود گردید و با همین قشون بود که اردو کشیهای پر وسعت خود را انجام داد و به آن چنان فتوحاتی نایل آمد که پشت دشمنان ایران را به لرزه درآورد و آوازه آنها در دنیای آن روز پیچید. این قشون نیرومند تا زمان کریم خان زند و آغا محمد خان قاجار هنوز

روحیه سرشار خود را از دست نداده بود و کامیابیهای آغا محمد خان در برقراری امنیت داخلی و حراست مرزهای ایران مدیون باقیمانده همین قشون بود».^{۶۵}

حال باید تکلیف سلطنت ایران روشن بشود و نادر در صدد جلوس به تخت سلطنت و در فکر پادشاهی است ولی میخواهد این کار را با اراده و تمایل حتی تمتای خود مردم ایران انجام بدهد و به موضوع رسمیت قانونی و اعتبار مردمی دهد. این است که در صدد تهیه مقدمات برنامه وسیع همگانی دشت مغان است. و در نهم ماه رمضان ۱۱۴۸ وارد دشت مغان می گردد. سران و نمایندگان ملت ایران که به همین منظور به دشت مغان دعوت شده بودند بتدریج وارد می شوند: «مدعویین به توالی هم در رسیدند از جمله طهماسب خان جلایر، ابراهیم خان برادر نادر، پیر محمد خان والی هرات، شاه قلی خان قاجار والی مرو، عبدالباقی خان زنگنه و آبراهام کاتالوکوس^{۶۶} و صدر الصدور و ملاباشی و غیره و گنجعلی پاشا فرماندار موصل نیز از طرف دولت عثمانی برای انعقاد پیمان صلح معین شده بود به دشت مغان^{۶۷} ورود نمود»

تا پایان ماه رمضان مدعویین بتدریج وارد می شود و در اوّل شوال ۱۱۴۸ نادر شاه در حضور عده از برگزیدگان مدعویین خطابه بدین شرح ایراد مینماید: «... من در این مدت به ضرب شمشیر خاک ایران را از وجود دشمنان بی شمار پاک کردم و مجد و عظمت این کشور را بار دیگر اعاده دادم و نظم و امنیت را در سرتاسر آن برقرار نمودم. اکنون که این وظیفه سنگین را به پایان رسانیده ام عزم دارم بقیه عمر را در دژ کلات در انزوا و استراحت بسر ببرم و شما مختارید هر کس را صلاح میدانند اعم از شاه طهماسب یا پسرش و یا کس دیگری از خاندان صفویه را به سلطنت برگزینید».^{۶۸}

این تشریفات و تعارفات ظاهری سپری شد نمایندگان مردم ایران قبول سلطنت وی را خواستار گردیدند و نادر به سه شرط زیر تقاضای حضار را پذیرفت و این سه شرط که توسط طهماسب خان جلایر اظهار داشت به شرح زیر می باشد:

- ۱ - هیچ کس از تابعیت نادر سرباز نزنند و به پشتیبانی یکی از فرزندان سلسله سابق قیام نکنند.
 - ۲ - ایرانیان اختلاف مذهبی را کنار گزارده و در فروع دین پیرو امام جعفر صادق باشند و از طعن و لعن نسبت به خلفای سه گانه اجتناب نمایند.
 - ۳ - سلطنت در خاندان نادر موروثی باشد.
- پس از آن که نادر مواد مورد نظر خود را به سمع و جوه طبقات ایران رسانید و از هر جهت موافقت سران و فرستادگان و هیئت اعیان و اشراف و علماء و سرکردگان را با شرایط پیشنهادی خود حاصل نمود. به میرزا مهدی خان منشی دستور داد که با خط خود صورت جلسه توافق انجمن شورای گرامی دشت مغان را به صورت عهدنامه یا وثیقه نامه نوشته و به امضای نمایندگان ملت ایران و برگزیدگان مدعومین حاضر در دشت مغان برسانند.^{۶۹}
- اینک آن وثیقه نامه:

وثیقه نامه

یا عهدنامه شورای کبرای دشت مغان

به تاریخ ۴ - شوال ۱۱۴۸ هجری قمری^{۷۰}

در حدود دو قرن است که خاندان صفویه تاج و تخت سلطنت را از تصرف سلاطین ترکمانیه که اهل سنت بوده اند گرفته و خود براریکه سلطنت نشسته اند. برای اینکه سلطنت خود را استحکامی بخشند به فکرشان رسید فیما بین امم بنای سب و رفض گذاشته به دستگیری این تدبیر آتش افروزند و مردم را به جان یکدیگر اندازند. این تفرقه اندازی آنقدر پیش رفت تا این که مسلمین دست از مقاتله کفره برداشته مشغول اسروقتل نفوس و غارت و غصب اموال برادران دینی خود گردیدند. در نتیجه

روز بروز ضعیف تر شده ضعفشان به حدی رسید که طایفه لزگیه^{۷۱} بر شیروان و افغنه بر عراق و فارس و اصفهان و ملک محمود سیستانی بر خراسان و رومیّه بر آذربایجان و کرمانشاهان و همدان و روسیه بر مازندران و گیلان حکومت نموده بر جان و مال مردم مسلط گردیدند و این دیار و بلدان جمیعاً پایمال جنود حوادث و فتن و اسیر سرپنجه فتور دشمن گشتند. بعد از آن که دست امید ما بی کسان از هر سو گسیخته گردید، دست به دامن پرورد گاریکتا دراز کردیم و از درگاهش خواستیم بعد از عسیر سری رساند. به عنایت یزدانی و مرحمت صمدانی کوکب وجود مسعود همایون و نیر تابناک ذات فرخنده صفات میمنت اثر طالع و پا در رکاب برگزیده حضرت خالق زحمت کش راه خلائق آفتاب اوج سلطنت و جهانبانی، ستاره برج معدلت و گیتی ستانی مظهر قدرت الهی دست افشار معدن پادشاهی و دادگری را از افق خراسان تابان و مشعل دولت فیروزش را برای ظلمت زدائی^{۷۲} شب تیره روزی ما سیه بختان را روشن و فروزان ساخت. اولاً به نیروی تایید الهی دارالملک خراسان را از وجود متغلبه پرداخته بعد از آن قرار عزیمت به جانب اصفهان گذاشته اصفهان و ممالکی را که در تصرف افغان بود مسخر ساخت و هم چنین ولایت گیلان را از تصرف اروس و ممالک آذربایجان و کرمانشاهان و همدان را از تصرف رومیّه انتزاع و مسخر کرده، آثار جور عدوان را برانداخت. در این اوان سعادت نشان که بعون عنایت باری و چیره دستی بخت فیروز بر همگی دشمنان و سرکشان ایران و اطراف ممالک محروسه غالب و مظفر و رعایا و ضعفاً این بلاد که چندین سال بود اسیر انواع مصائب و گرفتار صحن نوائب بودند هریک در مکان و مقر خود آسوده حال و رفاهیت پرور شدند و کار عدل تمام و امور ممالک نظام یافت تمامی اهل ممالک ایران را از سید و فاضل و عالم و جاهل و خرد^{۷۳} و بزرگ و تاجیک و ترک صغیر و کبیر و برنا و پیر را در صحرای مغان، در اردوی ظفرنمون احضار فرموده خواهشمند اذن کلات و ابیورد گشته، مقرر فرمودند که از برای خود از سلسله صفویه یا سایر طبقات امم هر کس را که خواهیم به سلطنت و

ریاست قبول کنیم. چون اهالی ایران آنچه در این مدت به روزگار خود دیده از گل خیربوستان صفویه بود که در عهد ایشان آتش فتنه و نقاضت افروخته گشته همگی اطراف را به دشمنی و ما را به دست انواع بلایا محن داده و در این اواخر از عهده ضبط و محافظت ها برنیامدند و در معنی همگی آزاد کرده بندگان اقدس بودیم که ما را از چنگ اعدا نجات و قالب افسرده ما را دوباره حیات دادند. لهذا همگی در مقام استدعا تمنا در آمده دست بردامن مرحمتش زده مستدعی فسخ این عریمت گشتیم. بندگان اقدس از راه مرحمت استدعای کمترینان را پذیرفته ترک عزیمت فرمودند و کمترینان عالماً و عامداً قلباً و لساناً و متفق اللفظ و کلمه بندگان اقدس را به سلطنت و ریاست اختیار و ترک تولای سلسله صفویه کرده عهد و شرط و اقرار و اعتراف کردیم که نسلاً بعد نسل شیوه سب و رفض مبدعه دولت صفویه را که گناهی عظیم بود، با کلیه قوا متروک و سنت حنیف جعفری که همیشه مورد نظر و متبوع امت احمدی بود، معمول و مسلوک داریم و از این به بعد از سلسله صفویه ذکوراً و اناثاً احدی را تابع و مطیع نشویم و در هر ملک و شهر که باشند ایشان اعانت و متابعت نکنیم و از هریک از کمترینان که نسلاً بعد نسل خلاف عهد و قول ظاهر شود مردود دستگاه الهی و مستحق سخط و غضب حضرت رسالت پناهی بوده خونهایشان هدر و عرض نفسهایشان مستوجب عقوبت و خطر باشد. تحریر فی ۴ شوال المکرم سنة ۱۱۴۸.

چهارم شوال ۱۱۴۸ - ق که مصادف با روز جمعه بود جارچها در سرتاسر اردو مردم را به تحمّل معین موعود دعوت کردند و همه با اشتیاق و هیجان در آنجا گرد آمدند و چاووشی باشی بالای سگوی بلندی رفته و چنین اعلام داشت:

«ایها الناس! آگاه باشید که درین سه روز گذشته شماها یعنی نمایندگان ملت که به کرات و مؤکداً نظر خود را مبنی بر استدعای قبول سلطنت از طرف نایب السلطنه اعلام نموده اید. اینک سپهسالار عزیز ما ضمن تشکر از اینهمه احساسات و قبولی خواسته های شما نظریات خود را ابلاغ خواهند فرمود».^{۷۳}

بلافاصله نادر روی کرسی خطابه رفته نطقی غرّا می نماید و قبول تقاضای مردم ایران به سمع نمایندگان آنها می رساند. ولی متأسفانه این نطق تاریخی بسیار مهم در هیچکدام از تواریخ بطور مشروح ذکر نشده است و به نظر ما احتمالاً یادداشتهای ترکی آبراهام کاتالیکوس در این ماده کمکی برای بدست آوردن نطق نادر بنماید و باید به یادداشتهای وی مراجعه نمود که اصل آن در کتابخانه ماتین داران شهر ایروان نگهداری می شود و نگارنده آن را دیده است.

از این تاریخ نادرشاه افشار به تاج و تخت ایران می رسد و بسیاری از حکام و رؤسای ایالات و ولایات را عوض می نماید و با نظام و تقسیمات انضباطی جدید و عزل و نصب های بسیاری زمام کشور را مانند پادشاه مملکت و زمامدار و پیشوای ایران در دست می گیرد.

یکی از این حکام ایالات کشور که از طرف نادر با حفظ حاکمیت و مقام خود تغییر مکان داد آقاخان بیگدلی بود. صاحب کتاب «شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری» در این باره چنین می نویسد:

«آقاخان آقاخان بیگدلی از بزرگان طایفه شاملو و از رجال زمان نادرشاه افشار و پدر حاج لطفعلی خان متخلص به آذر صاحب تذکره آتشکده» می باشد. در سال ۱۱۴۸ هجری قمری که نادرشاه افشار در دشت مغان آذربایجان به سلطنت جلوس کرد، بسیاری از حکام را تغییر و تبدیل داد؛ آقاخان بیگدلی که از جمله حضار دشت مغان و همراهان موکب آن پادشاه بود، به سمت حکومت لار و بندرعباس و سواحل خلیج فارس تعیین و اعزام گردید و در سال ۱۲۵۰ هـ. ق درگذشت».^{۷۴}

مؤلف کتاب «نادرشاه» درباره آذر و پدرش و این که او قبل از گردهم آیی دشت مغان حکومت شروان را داشته و در سال ۱۱۴۸ از شروان برداشته شده و به حکومت لار و سواحل خلیج فارس تعیین گردیده است چنین می نویسد:

«حاجی لطفعلی بیک آذر بیگدلی پسر آقاخان و از طایفه شاملو است. در سال ۱۱۳۴ در اصفهان متولد شد. خانواده او در فتنه افغانها از اصفهان به قم مهاجرت

کرده چهارده سال در آن شهر باقی ماند. هنگام تاجگذاری نادرشاه پدرش از حکومت شروانات خلع و به حکومت لار و بندر عباس نصب شد. او به اتفاق خانواده از قم به فارس رفت بعداً پدرش به آنها پیوست و پس از دو سال در فارس درگذشت»^{۷۵} و این خلع و انتصاب را همه مورخین تاریخ افشار به همین منوال ذکر و ثبت نموده اند.

مؤلف «جهاننگشای نادری» در صفحات مختلف اثر خود بر حسب ضرورت از چند تن از سران و سرکردگان و بزرگان بیگدلی دوران نادرنام می برد که ما برای روشن شدن موضوع عیناً نوشته این مورخ را می آوریم. او می نویسد:

«سپهسالار (نادرغ - بیگدلی) ایالت ارض اقدس را به علیقلی خان شاملو که در آن اوان بیگلربیگی مرو شاه جهان را داشت و در مشهد مقدس می بود تفویض کرد...»^{۷۶}

برای تسخیر قندهار محمد خان بیگدلی شاملو که سرداری جهان دیده و کارآزموده و بسیار سالخورده بود تعیین می شود و حرکت می نماید: «... بعد از آن محمد خان بیگدلی شاملو قورچی باشی به این امر (فتح و تسخیر قندهار غ - بیگدلی) مأمور گشته در زمان مدید طی مراحل کرده تا رسیدن به قندهار روزنامه چة عمرش به سر رسید...»^{۷۷}.

درباره فعالیت های سیاسی عباس قلی خان بیگدلی شاملو بیگلربیگی ایالت خراسان و حاکم هرات چنین می نویسد:

«... عبدالله خان با ولد خود وارد هرات شد. در آن اوقات ایالت هرات با عباس قلی خان شاملو می بود. چون از ناصیه حال عبدالله خان آثار فساد باطن ظاهر شد. عباس قلی خان او را با ولدش محبوس ساخت...»^{۷۸}

درباره محمد زمان خان بیگدلی شاملو:

«و بنا بر آن که خوار و ورامین و تهران در تصرف افغانه بود، جمعی را به معا برو شوارع آن سمت تعیین و فوجی را به سرکردگی محمد زمان خان شاملو به محافظت

راه سمنان و حسین قلی خان زنگنه را به سرداری گیلان که در تصرف روسیه بود مأمور و مقرر ساختند که به اتفاق اوغورلو خان در منتهای ولایات مازندران به محافظت حدود گیلان پردازند.^{۷۹}

درباره تعویض سفیر روم که وفات یافته و تعیین جانشین وی می نگارد: «خبر رسید معتمدی که از دامغان به سفارت روم تعیین گشته بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده، لهذا رضا قلی خان بیگدلی شاملورا در عوض او به این امر خطیر روانه فرمودند».^{۸۰}

درباره حکومت قزوین و تعیین محمد رضا خان بیگدلی شاملوبه این سمت می نویسد:

«... حکومت قزوین و ضبط اموال افغانه به عهده محمد رضا خان شاملو مقرر گشته و حسین قلی خان را به سمت فراهان و گلپایگان مأمور ساختند».^{۸۱} درباره درخواست فعالیتهای نظامی علی مراد خان بیگدلی شاملو هنگام سفارت و فعالیتهای سیاسی در هندوستان می نویسد:

«قبل براین به نهجی که گزارش یافت علی مردان خان شاملورا روانه هندوستان فرمودند و نامبرده با علیحضرت پادشاه والا جاه اعلام کرده بود که چون تنبیه افغانه قندهار مطمح نظر است به ناظم صوبه کابل و آن حوالی مقرر گردد که سد راه اشرار نمایند».^{۸۲}

درباره رضا قلی خان بیگدلی شاملو سفیر ایران در دربار دولت عثمانی: «... و از دولت علیه عثمانیه نیز جواب صریح درباره رد ولایات آذربایجان و همدان و کرمانشاهان به رضا قلی خان شاملو ایلچی داده نمی شد، لذا در هیجدهم شعر شعبان به عزم استرداد ممالک عراق متوجه سمت نهاوند و همدان شده و از راه دشت ارژن و کازرون روان گشتند».^{۸۳}

درباره پس گرفتن ولایات غربی ایران ازید تصرف عثمانیان: «توضیح این مقال آن که وقتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشا سرعسکر روم و

عبدالرحمن پاشا بود و قراء و مزارع و دگاکین و رقبات آن دو ولایت از دولت عثمانیه به یمرلی که به اصطلاح رومیّه عبارت از دیوان باشد قرار یافت... پس از تسخیر اصفهان رضا قلی خان بیگدلی شاملواز جانب نادری به طلب ولایات به سفارت مأمور و وارد اسلامبول شد. سلطان احمد خان و ابراهیم پاشا بنا بر انتشار آوازه موکب ظلّ اللهی راضی به قبول مصالحه و ردّ نمودن ولایات می‌گردند...»^{۸۴} لیکن در عمل در تحویل ولایات و شهرهای ایران به بهانه‌های مختلف تعلّل می‌وزند و رضاقلی خان را سرگردان و لا تکلیف در حال تعلیق و انتظار می‌گذارند. لیکن رضا قلی خان مراتب تعلّل دربار عثمانی را هر چه زودتر به عرض نادر می‌رساند و قهرمان افشار تصمیم می‌گیرد حال که چنین است باید سرزمین‌های میهن را به قوه قهریه پس گرفت.

هنگامی که نادر مصمّم و آماده با روبرو شدن با سپاهیان متجاوز عثمانی در سرزمینهای عراق عرب می‌شود و پیش می‌رود. در بروجرد از طرف ایلچی ایران در دربار عثمانی کارشکنی عمّال دولت مزبور بار دیگر به اطلاع می‌رسد: «چون بعد از ورود به بروجرد از جانب رضا قلی خان شاملو ایلچی روم خبر می‌رسد که اعیان دولت عثمانیه بنا را بر تعلّل گذاشته جواب صریح که افاده مدّعی باشد نمی‌دهند و نیز کلانترنهاوند به عرض خدیوارجمند رسانید که رومیّه آغاز تاخت و تاز نموده و دست تطاول به جانب عجزه دراز کرده‌اند.»^{۸۵}

این است که نادر عازم و جازم می‌شود که دست تطاول گرومیان را کوتاه نموده و اراضی غربی کشور را از لوٹ وجود آنان پاک نماید. درباره قتل ولی محمّد خان بیگدلی شاملو حاکم لارو گرفتن انتقام خون وی از مفسدین قاتل چنین می‌نویسد:

«از صادرات امور اینکه: غنی خان حاکم جهرم با امیر خان بیک نایب فارس آغاز مخالفت کرده، از در خودرایی درآمده، میرزا باقر کلانتر لار نیز جمعی از اعراب قلعه عوض را که مسکن شیخ احمد مدنی بود جمع و بر سر ولی محمّد خان

بیگدلی حاکم لاریخته، او را مقتول و اموال او را غارت کرده به گرمسیر نزد شیخ احمد مدنی می‌گریزند. لهذا حکام و سرکردگان حویزه و کرمان به اتفاق امیر خان بیک به تنبیه آن دو مفسد مأمور گشتند و مأمورین هر دو را به زاویه عدم فرستادند.»^{۸۶}

حال ببینیم که «صلح‌نامه» که مصطفی خان بیگدلی و میرزا مهدی خان بیگدلی شاملو مشهور به استرآبادی حامل آن هستند چه بوده است. این را نیز اضافه کنیم که «صلح‌نامه» مزبور به رقم خود میرزا مهدی خان مرقوم گردیده بوده است. اینک «صلح‌نامه» نامبرده:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انام عيون الفتن بايقاظ قلوب السلاطين والجرى عيون الامن بين الانام^{۸۷} بانطماس انهار المنافره من بين الخواقين والسلاطين واصلح بمصالحتهم مافسد من امور المسلمين واذهب غيظ قلوبهم ليشفى صدور قوم مؤمنين ونزع ما فى صدورهم من غل وحقود وامرهم بايفاء العهود كما ورد فى كتابه مجيد «يا ايُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُهُودِ»^{۸۸} و صلى الله على محمد صاحب المقام المحمود وعلى آله واصحابه ولا سيما خلفاء الراشدين الذين بذلوا فى اصلاح الدين غاية المجهود. اما بعد: چون در شورای كبرى صحراى مغان كه اهالى ايران از نواب همايون ما مستدعى قبول سلطنت شدند، بنا بر اين كه از بدو خروج پشاه اسماعيل صفوى سب و رفض در ايران علانيه شيوع و معادات و مبغضت فيما بين روم و ايران به آن تقرب ظهور و وقوع داشت، نظر به مذهب حنفى اهل سنت و جماعت، كه مختار آباء كرام و اسلاف عظام ما بوده، از سلطنت ايشان تحاشى و بعد از آن كه الحاح مكرر از آن گروه ناشى شد امر فرموديم كه هرگاه آن طايفه باللسان والجنان تارك اقوال بلاطاييل و به حقيقت خلفا كبار قايل شوند. محصول مسئول نايل خواهند شد. ايشان هم حكم اقدس را قبول و از حالات سالفه نكول كردند. چون اعلى حضرت قدر قدرت اعظم

سلاطین جهان و افخم خواقین دوران، خدیو سلیمان حشم، خسرو خورشید علم، ناصرالاسلام والمسلمین، قانع الکفار والمشرکین، خاقان البرتن و سلطان البحرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، خادم الحرمین الشریفین، برادر جهان داور گردون بارگاه، پادشاه اسلام پناه، ظل الله، السلطان الغازی سلطان محمود خان مدالله ظلال خلافتی علی رؤس العالمین، خلیفه اهل اسلام و فروغ مشعل دودمان ترکمانیه بودند. برای مزید الفت بین الحضرتین و رفع غوایل شور و شین از میانه فریقین نواب همایون ما مطالب خمسہ را کہ در وثایق سالفہ مسطور است از پادشاه سکندر دستگاہ مأمول از تکرار آمد و شد سفراء آن حضرت نیز سه مادہ را متلقی بہ قبول و دو مادہ را بہ معاذیر شرعیہ و محاذیر ملکیتہ موکول ساختہ، بہ موجب نواحج نوافج حشام خواہشمند فسخ این مرام گردیدند، اگرچہ نواب همایون ما کہ بہ نسایم محبت غنچہ گشای ازہار اظہار این مطالب گشتیم سوای رفع تناقض و دفع تناقض و اراحۃ عباد و ازاحۃ آثار عناد منظوری نداشتیم، لیکن بنابر خواہش آن پادشاه سلیمان مقام و حفظ ناموس اسلام تکالیف معہودہ متروک و طریق مسالمت مسلوک داشتہ، این نوید آرام بخش را بہ خدیو فلک رخس اعلام نمودیم. اما چون بعضی از ممالک عراق و آذربایجان در ازمنہ سابقہ بہ سلاطین ترکمان تعلق داشت کہ بہ سبب اختلاف انگیزی شاہ اسماعیل بہ دولت علیہ عثمانیہ انتقال یافتہ، ضمناً اظہار شد کہ ہرگاہ بر طبع اقدس پادشاه اسلام پناہ شاق و مخالف رسم وفاق نباشد، یکی از آن دو مملکت را بہ رسم ~~عہدیہ~~ از آن حضرت بہ حوزہ ممالک محروسہ این طرف انضمام یابد و آن حضرت را از راہ برادری در رد و قبول آن مختار ساختہ بودیم و در نامہ ہمایون کہ از آن دولت والا مصحوب افتخار الاماجد نظیف افندی عز وصول بخشید، اندراج یافتہ بود: کہ اگرچہ نظر بہ مآثر مشکورہ و مساعی مبرورہ کہ از دولت نادرہ در امحاء و ازالہ آثار بدع بہ ظہور پیوستہ، دولتین علیتین را متحد می دانیم، لیکن بنابر بعضی جہات خاطر اقدس متعلق بر آنست کہ بہ نحوی کہ مواد سابقہ منفسخ شدہ، از آن مطلب نیز برای مزید الفت و التیام، اغماض و

اغضاء، و مصالحه ایام خدیو خلد مراتب، سلطان مراد خان رابع، ممدود و ممضی شود، تا دوستی در میانه دو دولت عظمی و اخلاف کرام و اعقاب عظام نسل بعد نسل در عرصه روزگار باقی و پایدار بماند. از آنجا که اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه وعده اینگونه دوستی محدود و حبل محبت را بعقود موثیق مسدود فرموده اند، ما نیز مراعات سنن دوستی را بر ذمه خود واجب و رضاجوی خاطر آن حضرت و آرامش بلاد را اهم مطالب و اعظم مآرب شمرده، بعد از وصول نامه سکینه الختام مأمول ثانی آن خدیو اسلام را نیز به حسن ارتضا مقرون و معتمدی بر بنای امر مصالحه مأمور ساختیم فیما بین معتمدان دولین امر صلح به یک اساس و شرط و سه ماده و تذیل بر این نهج قرار یافت و استحکام پذیرفت.

اساس: صلحی که در زمان خاقان خلد مراتب سلطان مرادخان رابع واقع شده فیما بین دولین مرعی و حدود و سنوری که در میانه مقرر بود به همان دستور استقرار داشته، تغییر و خلل در ارکان آن راه نیابد.

شرط: من بعد فتنه نائم و تیغ در نیام بوده، آنچه لایق شأن طرفین و مقرون به صلاح دولین باشد معمول و از اموری که مهیج هر کدورت و منافی مصالحه صالحه و مسالمة سالمه باشد از طرفین اجتناب ورزند. انشاء الله تعالی این دوستی و محبت در میانه دو دولت عظمی و احفاد این دو خانواده کبری مادام الیالی و الایام الی یوم القیام قائم و دائم و برقرار باشد.

ماده اولی: حجاج ایران و توران که از راه بغداد و شام عازم بیت الله الحرام باشند، ولایه و حکام سر راه ایشان را محلّ به محلّ سالمین و آمنین به یکدیگر رسانیده، صیانت حال و مراعات احوال ایشان را لازم دانند.

ماده ثانی: از برای تأکید مودت و توثیق محبت، دو سال شخصی از آن دولت در ایران و از ایران در آن دولت بوده اخراجات ایشان از طرفین داده شود.

ماده ثالثه: اسرای طرفین مرخص شده، بیع و شری بر ایشان روا نبوده و هر یک که خواهد به وطن خود رود از طرفین ممانعت ایشان نشود.

تذییل: حکام سرحدات از حرکاتی که منافعی دوستی است احتراز کنند و سواى آن اهالى ایران از سب و رفض مقطوع اللسان بوده مرتکب نگردند و من بعد به کعبه معظمه و مدینه مشرقه و باقى ممالک آمد و شد کنند از طرف روم به دستور حجاج آن مملکت و سایر بلاد اسلامیه با ایشان سلوک شده، از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف شرع گرفته نشود و هم چنین در عتبات عالیات هم مادام که مال تجارت در دست آن جماعت نباشد حکام و مباشرین بغداد باج نخواهد و هریک که مال تجارت داشته باشند. مال حسابی از ایشان اخذ شود زیاده مطالبه نشود. و از این طرف نیز با تجار و اهالى رومیّه عمل به همین منوال بوده و آنچه بعدالایوم از اهل ایران به روم و از روم به ایران آیند حمایت نشده به وکلاء دولتین تسلیم شوند، نیز مراتب مزبور را ممضی داشته، عهد فرمودیم که مصالحه مذکوره و عهود مشروطه همیشه بین الدولتین و اعقاب و اخلاف حضرتین مؤبد برقرار و مخلد و پایدار بوده، مادامی که از جانب آن دولت عظمی امری مخالف عهد و میثاق و وفاق بظهور نرسد از این طرف نقص و خلل در قواعد آن راه نیابد. «قَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»^{۸۹} و حرر ذلک فی شهر محرم الحرام من مشهور سنه الف و مائه و ستین من الهجرة النبویه علی هاجرها الف الف سلام والتحية^{۹۰}

آری مصطفی خان بیگدلی و میرزا مهدی خان شاملو حامل هدایا و صلح نامه معتبری بودند که اگر مسئله قتل نادر انجام نمی گرفت این سفارت و مأموریت برای ایران سودهای فروانی در برداشت و برای استحکام روابط دوستانه بین دولتین ایران و عثمانی بسیار مفید و ثمربخش بود. لیکن قتل نادر این مسئله را نیز عقیم گذاشت.

اینک ببینم سرنوشت مصطفی خان و میرزا مهدی خان پس از قتل نادر چه می شود و آنان با چه حوادث و پیش آمدهایی روبرو می گردند. طبق مندرجه مآخذ تاریخی به محض این که خبر قتل نادر شاه در بغداد به گوش حکام عثمانی و

ایلچی های نادر رسید، مسئله استانبول رفتن نمایندگان ایران موقوف گردید و میرزا مهدی خان در همان وضعیت نخستین به جانب ایران رهسپار گردید و در یک گوشه ای از ملک خود مشغول اتمام نوشته های ناتمام و نوشتن آثار نوینی گردید که در آینده مبسوطاً درباره آنها و فعالیت علمی میرزا مهدی خان بعد از قتل نادر قلم فرسائی خواهیم نمود. اما فعالیت سیاسی و نظامی مصطفی خان پایان نمی پذیرد. وی مدتی در بغداد رحل اقامت می افکند و در صدد است که با طرز آبرومندی بتواند به ایران بازگشت نماید. اوضاع ایران پریشان و نابسامان است در هر گوشه ایی از ایران مدعیان تاج و تخت سربرافراخته اند هر صاحب نفوذ و قدرتی خیال سلطنت و پادشاهی ایران را در سر می پرورد. از نژاد صفویه کسی باقی نمانده است. احفاد نادر شاه همدیگر را محو کرده اند، ایل قاجار و سران این ایل در ترکمنستان و خراسان دم از حاکمیت و فرمانروایی می زنند، حسینعلی خان ابوقدّاره در لرستان، آزادخان افغان بیگلربیگی آذربایجان در صدد خروج و ادّعای تخت و تاج است. مهرعلی خان تکلو در همدان در صدد تمرکز قدرت در دست خودش می باشد علیمردان خان بختیاری به ادّعای سلطنت افتاده در تلاش و کوشش است لیکن از همه اینها بالا تر و برنده تر کریم خان زند می باشد که هم فرزانه به تمام معنی و هم رشید با تدبیر و هم اتکاء و پشت و پناهِش مردم می باشد. این است که ملوک الطوائفی و مبارزه در بدست آوردن حاکمیت سراسر ایران را گرفته و هرج و مرج همه جا حکمفرماست و کسی خط دیگری را نمی خواهند. در چنین شرایط نامطلوبی صاحب «تاریخ جهانگشای نادری» درباره مصطفی خان و عاقبت کار او بطور اختصار به شرح زیر مطالبی می نویسد:

پیدا شدن حسین نامی که ادّعی سلطنت می نمود و مصطفی خان بیگدلی شاملو خلیفۃ الخلفاء

در «جهانگشای نادری» درباره مصطفی خان و میرزا مهدی خان گفتیم که از طرف نادرشاه مصطفی خان شاملو که از سرداران نامی بود لقب خلیفۃ الخلفائی یافته با میرزا مهدی خان به سفارت روم تعیین شدند. معلوم می شود که نادر در هنگام فرستادن مصطفی خان بیگدلی شاملو و میرزا مهدی خان بیگدلی شاملو به سفارت روم مطابق قواعد دیپلوماسی آن روز تعدادی از معتمدان و صاحب نظران دولت مردان مملکت را نیز همراه آنها ساخته و این هیئت مرکب از چند نفر از اشخاص کاردان کارگاه بوده است. مثلاً مؤلف «تذکرۃ شوشتر» در این خصوص چنین می نویسد: «ذوالفقاریک... از جمله امیرزادگان این ولایت بود. در اوان حال در اردوی معلی بود و در دارالسلطنۃ اصفهان و سایر بلاد عجم، تهذیب اخلاق بر وجه اتم نموده و در ایام دولت نادری به رفاقت مصطفی قلی خان بیگدلی شاملو ایلچی به سفارت روم مأمور گردید...».^{۹۱}

«مصطفی خان و میرزا مهدی خان روز دهم محرم سال ۱۱۶۰ زمانی که نادرشاه از یزد و کرمان عازم خراسان بود از اصفهان به بغداد رفته که از آنجا به اسلامبول عزیمت نمایند. با این سفارت نادرشاه به غیر از تحف و هدایایی دیگر تختی زراندود و مرصع و خیمه ای زربفت دوزنجیر فیلی رقاص که از هندوستان برایش آورده بودند جهت سلطان محمود خان فرستاد. هنگامی که مصطفی خان و میرزا مهدی خان در بغداد بودند و احمد شاه حاکم بغداد می خواست سفرا را مبادله کند ناگاه خبر قتل نادرشاه شهرت یافت».^{۹۲}

نادرشاه نیمه شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخر ۱۱۶۰ در فتح آباد قوچان کشته شد و پس از چند روز خبر قتل وی به بغداد رسید. در این گیرودار حسین میرزا نامی

پیدا شد و مدعی گردید که پسر شاه طهماسب دوم و گویا یکی از خادمین دربار صفوی وی را در هنگام قتل عام شاهزادگان صفوی در دو سالگی نجات داده که با خود به روسیه برده و نام برده در شرایط کنونی از طریق مشهد به بغداد رسیده است. مؤلف «جهانگشای نادری» می نویسد:

«از شنیدن این خبر دهشتناک **مصطفی خان و میرزا مهدی خان** که در بغداد در شرف حرکت به استانبول بودند از رفتن به پایتخت ترکیه منصرف گردید و بلا تکلیف ماندند و از آن طرف نیز علیمردان خان بختیاری به بغداد رسید. از طرف عبدالعلی خان و میرزا محمد تقی خان که در کرمانشاهان با کریم خان زند در جنگ و در محاصره بودند قاصدی رسیده وضعیت اسفناک محاصره شدگان را به علیمردان خان عرضه داشت. «خان موصوف دست بردست زده افسوس بسیاری خورد و همان وقت با اسماعیل خان فیلی به نزد **مصطفی خان شاملوی بیگدلی** رفت. حقیقت احوال **مصطفی خان** این که نادرشاه در ایام حیات چندی قبل از کشته شدنش خان موصوف را با تحف و هدایایی به ایلچی گری به خدمت سلطان روم فرستاد و در ورود او به بغداد قتل نادری بوقوع پیوست. به این سبب رفتن او به استانبول که به قسطنطنیه مشهور است موقوف و در بغداد می بود علیمراد خان رسیدن قاصدان از قلعه کرمانشاهان و کیفیت محاصره **محمد خان زند** را به نوعی که شنیده بود گزارش نموده و گفت و... **مصطفی خان** چون مرد جهان دیده و از اکابر ایران و مدتها در خدمت نادرشاه به سر برده و از جمله معتمدان حضرت نادری (و به رفتن به مملکت ایران روز و شب نرد خیال می بافت) بود و بر احوال نامداران و سرکردگان ایران اطلاع کامل داشت دانست که بدون دست آویز رفتن به ایران... جز پشیمانی فایده ای ندارد».^{۹۳}

در این هنگام با در نظر گرفتن سیاست و مقتضیات روز از پیدا شدن شخصی به نام میرزا حسین و ادعای سلطنت نمودن و خود را از نسل و نژاد صفویه به قلم دادن وی استفاده نموده و محض سیاست و مصلحت اندیشی **مصطفی خان و علیمردان**

خان بروی می‌گروند و او را به نام سلطان حسین میرزای ثانی به سلطنت برمی‌گزینند و برای او خیمه و خرگاه و بساط شاهانه برپا کرده سرو صدا راه می‌اندازند که به قول مؤلف «جهانگشای نادری»: «غرض مصطفی خان و منظور سرکردگان این بود که اسم شاهی بروی اطلاق کرده و در صورت تسلط به مملکت ایران خود در جمیع امورات راتق و فاتق باشند».^{۹۴}

چون مصطفی خان از لحاظ رتبه و قدر و منزلت و مقام از علیمردان خان و سایر سرکردگان بالاتر بود این بود که نقش اساسی را او بازی می‌کند و به حسین تلقین می‌نماید که باید طابق التعل و بالتعل مطیع اراده و امر و نهی او گردیده و بر خلاف گفتار او رفتار ننماید: «ابتدا مصطفی خان حسن خدمت و خلوص عقیدت خود را بیان نموده استدعا نمود که شاهزاده قسم یاد کرده، شرط کند که همیشه رعایت مرا منظور داشته به رویه حال در وقت تسلط و استقلال سلوک نموده از گفته من تخلف ننمایند به سرکردگان دیگر نیز به همین درخواست رطب اللسان گشتند...»^{۹۵} سپس مؤلف تاریخ «جهانگشای نادری» اضافه می‌نماید:

«مصطفی خان بیگدلی همه اسباب و اثاثه شاهی برای سلطان حسین میرزای ثانی... چید» و از دربار عثمانی و از سلیمان پاشا والی نیز استعانت طلبید و پس از مطالعات و ملاحظات سیاسی از طرف حکومت عثمانی دستور رسید: «در صورت صدق اظهارات مصطفی خان به شاهزادگی سلطان حسین میرزا و به تحقیق پیوستن این مراتب از مردمان صادق القول واقف و بی غرض شاهزاده مذکور را در کمال اعزاز و احترام به اتفاق مصطفی خان از سر حد خود تا سر حد و سنور ملک ایران برسانند.»^{۹۶}

این بود که بازار معرکه سلطان حسین میرزا گرم شد و با قریب ده هزار نفر سواره و پیاده که از طرف مصطفی خان و علیمردانخان آماده شده بودند به صوب ایران حرکت آغاز شد. و مصطفی خان به آزاد خان افغان و دیگران حرکت شاهزاده را کتباً خبر داد. «لیکن از حرکات و گفتگوهای نامناسب شاهزاده مذکور که

مشابهت تامی به اهل السوق و فرقه دهاتیان داشت و از زاویه بزرگی و نجابت و سرداری که لازمه ذات شاهان و صفات شهریاران عالی مقام است عاری بود مصطفی خان و علیمراد خان و دیگر سرکردگان بسیار ناخوش و از کرده خود پشیمان و با یکدیگر باب مشورت گشوده از خارج در مخفی به تحقیق احوال او و کسان باهوش به سمت آذربایجان فرستادند. بعد از تحقیقات لازمه به ثبوت پیوست که مادر او ارمنی و در قید حیات و پدرش از فرقه اتراکیه دیهی از دهات آذربایجان که به ترکمه مشهورند می باشد و گفتگوهای او همه کذب صریح و نسبت دهقانی براو مسلم است».^{۹۷}

از درک این حقایق تلخ مصطفی خان و علیمردان خان از کرده خود پشیمان و پشیمان در صدد رفع رجوع و علاج قضایا برمی آیند و از طرفی منتظر ورود اردوی آزاد خان از آذربایجان و لشگر بختیاری و فیلی در صحراها و بیابانها سر بر سنگ می زدند و برای بهم نخوردن و برپا نشدن آشوب در لشگر خودی مسئله را مخفی می داشته تا این که پس از مشاوره ها تصمیم بر قلع آن شیاد گرفته و میرزا احمد حکیم اصفهانی را مأمور اجرای این کار کردند و نسبت جنون به شاهزاده دروغین داده با دادن درمانهای لازمه می خواستند وجود او را از صفحه روزگار بردارند. لیکن میرزا احمد حکیم عملاً به او درمان های بی تأثیر و ضرر داده و مأموریت را انجام نداد»^{۹۸}...

از طرف دیگر کریم خان که پیدا شدن شاهزاده مجعول و فعالیت های او و یاری نمودن، مصطفی خان و علیمردان خان و اسماعیل خان و پاشای بغداد را به وی شنیده بود و حرکت او را به سمت داخل ایران یقین نموده بود با استعداد تمام از اصفهان به سمت همدان حرکت کرده و یک ماه قبل از حرکت خود شیخعلی خان را با ۱۶ هزار جنگاور به استقبال آنان فرستاده بود و این اردو در نزدیکی کرمانشاهان مستقر و منتظر ورود کریم خان بود که شخص کریم خان با ۴۲ هزار سپاهی از همدان به سوی کرمانشاهان حرکت نموده و به محصورین قلعه کرمانشاه

پیغام تسلیم داد. پس از شور و مشورت‌های زیاد ورد و بدل شدن ایلچیان، کریم خان به قرآن قسم خورده، جراثم سران محصورین را بخشید و آنها قلعه و توپخانه را در اختیار کریم خان گذاشته و به محاصره چندین ماهه خاتمه داده شد و نیروی پیروز کریم خان آماده روبرو شدن با شاهزاده دروغین گردید.

کریم خان با قشون پیروز و رأی فیروز خود پس از چند روز استراحت در کرمانشاه به سوی کردستان و به قصد روبرویی با شاهزاده ساختگی و دروغین حرکت کرد: «اما مصطفی خان و علیمراد خان که در کوهستان بادیه گرد وادی حیرانی و به انتظار رسیدن لشگر آذربایجان و آزادخان افغان بودند هر روز به تبدیل جا و مکان طرح تازه می ریختند که قاصدان از سمت کرمانشاهان رسیده حقیقت ورود کریم خان که به آن حدود به عرض مصطفی خان و سرداران رسانیدند. از استماع این اخبار موخش سرداران و لشکریان را که درست حاصل گردیده به فکر اتمام کار خود افتادند.»^{۱۰۰}

هنوز آزاد خان با ۲۰ هزار سپاهی خود نرسیده بود که کریم خان وکیل با اردوی شاهزاده دروغین درگیر شد. از یک طرف به فرماندهی شخصی خود کریمخان و از طرف دیگر به سرکردگی شیخ علی خان رکاب کش تا سنگرهای آنان تاختند و بنی چریان و سپاهیان دیگر شاهزاده جعلی که با ضرب شمشیر از هم پاشیدند و بقیة السیف پا به فرار گذاشتند.

علیمردان خان که عرصه را تنگ دید شاهزاده سلطان حسین میرزا را براسب کوکوش خود سوار نموده از راه کوهستان بدررفتند. «مصطفی خان به مادیانی که از سلیمان پاشا والی بغداد گرفته بود و مادیان مذکور در میان اعراب مشهور بود سوار گشته، رو به فرار نهاد. در عین گریزیکی از سواران زندیه با او دوچار گردیده به ضرب سنان او را از مادیان مذکور بر زمین انداخته، او را با مادیان به نزد وکیل الدوله رسانید.»^{۹۹}

کریم خان پس از مذمت بسیار مصطفی خان را به نظر علی خان زند سپرد و

دستور محافظت او را داد. پس از این شکست آشکار و قطعی آزاد خان از نیمه راه برگشته عازم آذربایجان گردید.

پایان کار و عاقبت امر سلطان حسین میرزای ثانی روشن نیست و روایات مورخان در این باره مختلف است و هنوز به طور قطعی هیچ کدام از تاریخ نویسان حکم قطعی را نداده اند.

میرزا مهدی خان منشی الممالک مشهور به میرزا مهدی خان استرآبادی فرزند محمد نصیر استرآبادی منشی نادرشاه افشار بیگدلی شاملوست

میرزا مهدی خان فرزند محمد نصیر به تحقیق از ایل جلیل کهن سال و دیرپای بیگدلی شاملومی باشد که یکی از نوادر روزگار خود بوده و قبل از دوران به سلطنت رسیدن نادرشاه افشار تا پایان سلطنت او منشی حضور، منشی الممالک و یکی از معتمدان و نیک اندیشان و آموزگار و انیس الحضرت و حاضر در حضوران این سردار توانا و ناجی ایران بوده و با کمال توان و شایستگی و بوجه احسن در وجوه مختلف انجام وظیفه نموده و از عهده برآمده است خود میرزا مهدی خان در مقدمه سنگلاخ درباره شخص خود چنین می گوید: «لهذا این کمینه در عهد دولت قآآن اعظم و خاقان اکرم، خدیو سلیمان جاه، شاهنشاه اسکندر دستگاه، داور مهر افسر فلک مقدار نادرشاه افشار با وصف مزاولت خدمت سلطان و اشتغال به مشاغل دیوانی که در سفر و حضر ملازم حضور و به امر وقایع نگاری و ضبط صادرات امور و عرض مطالب جمهور و تحریر فرامین و انجام مهام نزدیک و دور مأمور بود به جمع و تألیف این نسخه پرداخت...»^{۱۱}

گوئی برای نگارنده یک نوع الهام شده بود که میرزا مهدی خان فرزند محمد

نصیر استرآبادی می بایست از نژاد و از ایل و اویماق مردپرور و دانش پژوه بیگدلی باشد و بسیار متعجب بودم که چرا تا کنون در مآخذ معتبر این مسئله درج نگردیده و هیچکدام از مورخین و وقایع نگاران و تاریخ ادبیات و جنگ نویسان به ریشه و نژاد و منسوبیت خانوادگی وی اشاره نکرده اند و اگر هم این اواخر تدقیقاتی در این باره به عمل آمده نتوانسته اند حقیقت امر را دقیقاً روشن سازند و ریشه و تبار اصلی و حقیقی میرزا مهدی خان را که ژان گوز فرانسوی او را تا لیران ایران و در جای دیگر تا لیران شرق می خواند^{۱۰۲} و موزیانه نیش هابی نیز می زند که در موقع خود جوابش داده خواهد شد و بعضی او را صاحب بن عباد ثانی نوشته اند^{۱۰۳} و برای فعالیت های اجتماعی و سیاسی و علمی و ادبی وی ارزش فروانی قایل شده اند حتی نمایندگان دیپلوماسی روسیه تساری در ایران او را نخست وزیر آن روز ایران و گرداننده چرخ های سیاسی کشور شمرده اند.^{۱۰۴}

از طرف دیگر خود او نیز در آن همه آثار و تألیفات خود از نسب و حسب خود یاد نکرده و چیزی ننوشته است، در نتیجه کار بجائی رسیده که مؤلفین کتاب «دولت نادر شاه» ناآگاهانه و بدون استناد بمآخذ و منبعی او را به خاندان جلیل صفوی منسوب ساخته و بدون پروا نوشته اند: «میرزا محمد مهدی خان استرآبادی نیز آثاری درباره نادر شاه دارد و اسم کامل او میرزا مهدی نظام الدین محمد الحسین الصفوی است. او در استرآباد بدنیا آمد و از اسمش پیداست که از خاندان صفویان است... او یکی از نزدیکترین درباریان به نادر بوده... مذتهای مدید به عنوان منشی مخصوص در بسیاری از لشگرکشی ها او را همراهی می کرده و بسیاری از مکاتبات رسمی بین نادر شاه و سلطان ترک و دربار روسیه را مهدی خان به قلم آورده متن فرمانهای شاه را نیز او تهیه می کرده است و در سال ۱۷۳۸ م. (۱۱۵۰ ه. ق) از نادر لقب خان گرفت.»^{۱۰۵}

مؤلفین اثر فوق که نسبت به نادر شاه قهرمان ناجی ایران بسیار مغرضانه و کینه توزانه قضاوت می نمایند و حتی می خواهند مقام قهرمانی و نبوغ او را نیز انکار

نمایند، درباره میرزا مهدی خان منشی الممالک او نیز غیر جدی غیر عالمانه اظهار نظر نموده، حتی در هویت او جعل و تصرف می نمایند و می خواهند او را منسوب به خاندان صفوی بسازند در صورتی که میرزا مهدی خان منسوب به ایل جلیل بیگدلی شاملومی باشد که اعقاب و احفاد او هنوز هم افتخار داشتن همین نام خانوادگی را دارند. به طوری که دانشمند شهیر و رجل سیاسی معاصر ایران دکتر عیسی صدیق که از نبایر میرزا مهدی خان نیز می باشد در اثر ارزنده «یادگار عمر» خود در این باره چنین می نویسد: «... پدرم عبدالله صدیق التجار در سرای حاج سید محسن نزدیک چهار سوق کوچک به تجارت اشتغال داشت. پدر او محمد ولی خان شاملو از احفاد میرزا مهدی خان شاملو منشی نادرشاه، صاحب جهانگشای نادری بود که از ملایر به اصفهان مهاجرت و به فرزندان خود توصیه کرده بود که پیرامون نوکری دولت نگردند و بکار آزاد پردازند.»^{۱۰۶}

معلوم می شود میرزا مهدی خان در مدت اقامت در آذربایجان تجدید فراش نموده و صاحبان فرزندی نیز در آنجا گردیده است که آقایان تربیت ها از آنها می باشند. در آرشیو شخصی اینجانب مقاله با قلم و خط خود دانشمند بزرگ معاصر ایران مرحوم سید حسن تقی زاده نگهداری می شود که می توان آن را «مختصری از ترجمه ی حال مرحوم تربیت» شمرد. مؤلف مقاله در آنجا درباره نژاد و نسبت تربیت ها چنین می نویسد:

«آقا میرزا محمد علی خان معروف به تربیت پسر میرزا صادق پسر میرزا جواد پسر میرزا حسن تبریزی بود. چون پدر آن مرحوم از اسامی اجداد خود فقط تا میرزا محسن را می گفت و گاهی می گفت که ایشان از اخلاف میرزا مهدی خان استرآبادی مورخ نادرشاه افشار هستند.»^{۱۰۷}

یا درباره تکمیل و تثبیت این مسئله با برادران مرحوم دکتر عیسی صدیق آقای دکتر محسن شاملو و شخصی دیگر از همین دودمان بنام آقای یوسف شاملو آقایان دکتر بهمن و دکتر فیروز تربیت تماس گرفته و مشغول بدست آوردن مدارک

تاریخی در این باره می‌باشم و آنچه که مسلم است که دودمان دکتر صدیق شاخه‌ای از ایل بیگدلی شاملومی باشد. به ویژه که در ملایروهمدان تعداد کثیری از بقایای ایل جلیل شاملوزندگانی می‌نمایند و ریشه این آقایان نیز از سرزمین ملایر است و جدشان محمد ولی خان شاملو حاکم آن دیار بوده است. سید عبدالله انوار ناشر «جهانگشای نادری» در زیرنویس مقدمه مبسوط عالمانه خود به مسئله نژادی و منسوبیت میرزا مهدی خان اشاره نموده و می‌نویسد: «آقای دکتر صدیق اعلم خود را از نوادگان میرزا مهدی خان می‌داند (کتاب یادگار عمر صفحه ۱) و آقای تربیت نیز از قرار چنین ادعائی کرده‌اند (فهرست کتابخانه مجلس جلد سوم، صفحه ۱۰۸)» (۱۰۰)

زندگی نامه میرزا مهدی خان

در اولین کتابی که نام میرزا مهدی خان در آن برده می‌شود، اثر «جهانگشای نادری» و لغت نامه «سنگلاخ» خود اوست، که در چندین جا از خود نام برده و فعالیت‌های خود را به قلم آورده است و در هر دو اثر نام خود و پدرش را محمد مهدی فرزند محمد نصیر استرآبادی ذکر کرده است. ۱۰۹ و از این که بعضی از محققین می‌نویسند که با همین نام و نشان و نام پدر میرزا مهدی خان دیگری معاصر وی بوده و خود نیز از منشیان دربار نادری بشمار می‌رفته است بعید به نظر می‌رسد و ظنّ مقرون به حقیقت این است که یک میرزا محمد مهدی خان فرزند محمد نصیر استرآبادی وجود داشته است که آن هم میرزا مهدی خان بیگدلی شاملو می‌باشد و اگر هم مهدی خان دیگری در دوران حاکمیت و سلطنت نادرشاه وجود داشته است غیر قابل قبول است که نام و نام پدرش عیناً همان محمد مهدی فرزند محمد نصیر باشد و به تحقیق اختلافی بین نام و نام پدر این دو نفر موجود بوده است. بطوری که در کتابخانه دست خطی دانشگاه تهران دیوانی خطی نفیسی موجود

می باشد بنام میرزا مهدی خان نگهداری می شود که به همان میرزا مهدی خان استرآبادی نسبت داده شده است. لیکن صاحب این دیوان دارای تخلص (مهدی) نه (کوکب) می باشد و از ماده تاریخی که سروده رقم ۱۱۲۴ بدست می آید و در این سال و تاریخ میرزا مهدی خان استرآبادی دوران خردسالی را می گذرانده است و مربوط به وی نیست.

شعر مزبور این است:

نوشت خامه مهدی به پیش طاق رواقش جهان نما فرح آباد شد زشادی ایام
۱۱۲۴ هـ. ق

میرزا محمد مهدی خان باغبان باشی (رئیس بیوتات) و متخلص به کوکب دوران تحصیلات خود را در شهر اصفهان گذرانیده و از همان آغاز شباب به سبب استعداد فطری و لیاقت شخصی خود بزودی به دربار صفویه راه یافته و در اندک مدتی تا مقام باغبان باشی گری ارتقاء یافته و پیش رفته است. فرمان باغبان باشی گری خود را نیز خود انشاء نموده است و سواد این فرمان منشآت میرزا مهدی خان نسخه خطی کتابخانه ملک به شماره ۳۷۹۹ ضبط و نگهداری می شود. اینک متن فرمان:

رقم در خصوص باغبان باشی گری میرزا مهدی خان ملقب به کوکب
«چون از روزی که بانی نزهت سرای جهان و معمار معموره این بلند ایوان، قبه چرخ مقرنس را بی آلت خشت و گل افراشته و پیش طاق رواق آن را به شمس زرین آفتاب و صور سیمین کواکب نگاشته، این آینه خانه سپهر زحاجی را به نقوش و تمائیل اختران آراسته و نشیمن خاک را که عمارت مابین افلاک است به حدایق ذات بهجت سمات پیراسته و بهار آرای قدرتش گلهای چهارباغ عناصر را به صنع کامل رنگ ریزی کرده و مهندس حکمتش به مفاد «والارض فرشناها» بسط بساط زمین و به مصداق «بیننا فوقکم سبعاً شدادا» احداث مناظر دلگشای چرخ برین فرموده پایه قصر بی قصور این دولت والا را سرکوب قصور سپهر و بنیان ایوان این

سلطنت کبری را رفیع‌تر از طارم ماه و مهر نموده. درازاء این عارفه عظمی و به شکرانه این موهبت کبری برذمت سامی لازم فرمودیم که هریک از راست کیشان را که در سرزمین بندگی مانند سرو آزاد ثابت قدم و در جوهر ذاتی بی‌خلاف با چنار توأم باشد. نزد امثال و اقران سرسبز و سربلند و از انوار عاطفت و عنایت بهره‌مند سازیم. از آنجا که ما صدق این مقال حال نیکومال میرزا مهدی ملقب به کوکب می‌باشد که بیت ضمیر را به خامه اخلاص کتابه نوشته و بنیاد عمارت وجودش به آب و گل نیک اعتقادی سرشته است از ابتدای هذالسنة قوی ثیل خیریت دلیل و ما بعد نظارت کلّ باغات مبارکات و افعات در اصفهان جنت بنیاد که نمونه «ارم ذات العماد الّتی لم یخلق مثلها فی البلاد» به مشارالیه مفوض و مرجوع فرمودیم که طرفة العین از مراسم نظارت غافل نگردد و سرکاران صاحب اهتمام و سرایداران کیوان مقام و معماران طراز و سینما رفن و سنگ تراشان فرهاد کیش و خارا شکن و نقاشان مانی هنر و ارزش نگار و باغبانان صنایع پرور و بدایع کار مشارالیه را، صاحب اختیار عمارات و باغات دانند.»^{۱۱۰}

میرزا مهدی خان با دریافت این فرمان به مقام ریاست بیوتات سلطنتی مفتخر گردید و به قول دکتر سید جعفر شهیدی: «فرمان این منصب را که در آن زمان منصب بسیار عالی و شامخی بود برای او صادر کردند.»^{۱۱۱}

به نظر پاره‌ایی از محققین که تخلص «کوکب» شاید به میرزا مهدی خان عاید نبوده و تخلص شخص دیگری بوده است. این ملاحظه به دلایل زیر نادرست است آقای منزوی با آنکه خود در تعیین صاحب اصلی تخلص «کوکب» در تردید بوده معهذا با استناد به «صبح گلشن» در جلد نهم «الذریعه» می‌نویسد: «کوکب تخلص میرزا مهدی خان منشی نادرشاه و صاحب «دره نادری» (دره نادره) است و دیگر تذکره‌نویسان هندی و «قاموس اعلام» و «ریحانة الادب» مطالب خود را از این کتاب گرفته...»^{۱۱۲} و پس از آن شک و تردید خود را درباره درست بودن یا نبودن این ملاحظه بیان می‌نماید و گویا منصبی که به میرزا مهدی خان استرآبادی

اعطاء گردیده شغل چندان برجسته و مقام و رتبه والایی لایق میرزا مهدی خان نبوده است. ما در اینجا عیناً جواب آقای دکتر سید جعفر شهیدی را می آوریم و به این بسنده می کنیم: دکتر شهیدی می نویسد: «منصبی که در فرمان به میرزا مهدی خان تحول شده، نظارت باغها و عمارتها دارالسلطنه اصفهان است نه شغل باغبان باشی گری و نظارت باغات... منصب است نه شغل و به اصطلاح امروز محلّ حقوقی است که برای گیرنده فرمان تعیین می شود و ممکن بود دارنده منصب مادام العمر توجّهی به موضوع کار خود نکند»^{۱۱۳}

دکتر سید جعفر شهیدی همچنین می نویسد: «تذکره نویسانی که معاصر با میرزا مهدی خان یا اندکی پس از او بوده اند. در کتابهای خویش وی را به لقب «کوکب» خوانده اند از آن جمله واله داغستانی مؤلف «ریاض الشعراء» است که ذیل عنوان میرزا مهدی «کوکب» می نویسد: «از مستعدان روزگار و صاحب کمالات والا مقدار بود در خدمت قهرمان ایران^{۱۱۴} بسر می برد».^{۱۱۵}

هم چنین علی قلی خان واله مؤلف تذکره «ریاض الشعراء» معاصر میرزا مهدی خان که اثر خود را در سال ۱۱۶۹ هجری قمری به پایان رسانده صریحاً به ملقب بودن میرزا مهدی خان به لقب «کوکب» اشاره می نماید و این ملاحظه و بیان سند غیر قابل تردید است.

از طرف دیگر میرزا ابوطالب تبریزی در تذکره «خلاصة الافکار» که در سال ۱۲۰۶ هجری قمری شروع به تألیف نموده درباره میرزا مهدی خان چنین می نویسد: «از مستعدان روزگار و میرزایان عالیشان بلند مقدار بود. دارالانشای نادری تعلق به وی می داشت و به سبب سلامت طبع و جودت ذهن و ذکا، با وجود قرب چنان آتشی جامه خود را از سوختن نگاهداشت. در سنه یک هزار و یک صد و شصت هجری به همراه مصطفی خان بیگدلی به سفارت روم عازم گردید و هنوز از بغداد تجاوز ننموده بود که خبر قتل آن قهرمان جهان انتشار یافته باعث مراجعت گردید و گویند که دیگر به شغلی نپرداخت و در مازندران که موطنش بود به

خانه‌نشینی گذرانید...».^{۱۱۶}

در تذکره «صحف ابراهیم» که در سال ۱۲۰۵ هجری قمری کتابتش به پایان رسیده درباره میرزا مهدی خان چنین آمده است: میرزا مهدی «کوکب» از دانشمندان روزگار و مستعدان اعصار بوده در خدمت قهرمان ایران به عزت و اعتبار بر می برده».^{۱۱۷}

ژان گورفرانسوی درباره فعالیت وسیع سیاسی و نظامی میرزا مهدی خان تفصیلاً بیاناتی نموده او را به لرستان و آذربایجان حتی در سال ۱۱۶۵ هجری قمری به استانبول می برد و در رسیدن کریم خان زند به تاج و تخت ایران گویا کمک های فکری و مالی به او می نماید و گویا حسین نامی را می خواسته است به سلطنت رساند و غیره که نوشته های این مؤلف مستند نیست و چندان اعتباری ندارد، همانطوری که مورخین و مؤلفین جدی نوشته اند، میرزا مهدی خان پس از مرگ نادرشاه انزوا اختیار و به کار تکمیل نوشته های خود پرداخت و آقای سهیلی خوانساری در این باره چنین می نویسد: «و او بقیه عمر را در گوشه عزلت بی جار و جنجال به مطالعه کتب اشتغال جست تا آن که بین سنوات ۱۱۷۵ - ۱۱۸۰ از این جهان فانی درگذشت».^{۱۱۸}

کسانی که مرگ میرزا مهدی خان را در سال ۱۱۷۳ یا قبل از آن سال می نویسند اشتباه می نمایند. زیرا نامبرده کتاب «سنگلاخ» خود را که به نام نادرشاه نوشته است در سال ۱۱۷۳ ه. ق تمام کرده و تاریخ پایان یافتن این اثر گران قیمت را تعیین نموده و ماده تاریخی بر آن نوشته است و علت این که چرا نام این لغت نامه را «سنگلاخ» گذاشته است ایضاح نموده است که ما ضمن ذکر تألیفات میرزا مهدی خان به این موضوع اشاره خواهیم نمود.

درباره شرح زندگانی خطیر و پرخطر او مطالبی نوشته اند که پاره ایی از آنها را در زیر عیناً نقل می نمائیم:

«اصفهان پایتخت و دارالعلم بود، اهل فضل و ادب از هر طرف برای تکمیل

معلومات خود به آنجا می آمدند... محمد نصیر هم پسر خود مهدی را از استرآباد به اصفهان آورد تا در آنجا کسب علم و دانش کند...»^{۱۱۹}

مؤلف تذکره «صحف ابراهیم» در سال ۱۲۰۵ هـ. ق دانش و ذکاوت او را می ستاید و از نزدیکان نادر بشمار می آورد و می نویسد: «میرزا مهدی خان کوکب از دانشمندان روزگار و مستعدان اعصار بوده در خدمت قهرمان ایران به عزت و اعتبار بسر می برد».^{۱۲۰}

در تذکره «صبح گلشن» درباره شغل و شخصیت وی چنین آمده است: «میرزا مهدی خان که در حضور نادرشاه اولاً عهده سوانح نگاری داشت من بعد بر مسند دبیری و مشیری شاه جبروت نگاه قدم گذاشت و در رزانت رأی و متانت فکر وجودت طبیعت لوای یکتایی می افراشت و نظم و نثر به کمال خوبی و خوشی اسلوبی می نگاشت. حالات و وقایع نادری را به سه طریق در رشته تحریر کشیده: یکی وقایع هر سال به غایت سلاست طرازیده، دوم تاریخ نادری که به عبارت روزمره اهل زبان مقبول خاص و عام گردیده، سوم ذره نادری که به کمال دقت و لطافت، صنعت جناس را در وی گزیده».^{۱۲۱}

آمدن میرزا مهدی خان را به حضور نادر سید عبدالله انوار در مقدمه «جهانگشای نادری» چنین می نویسد:

«... اما چون نادر قاتحانه از مهمان دوست به مورچه خورت و از مورچه خورت به اصفهان آمد، گروه به گروه مردم به حضرت او شتافتند و تهنیت فتح گفتند که از آن جمله میرزا مهدی خان بود.»^{۱۲۲} میرزا مهدی خان با گروهی که همراه داشت عریضه زیر را به نادر نوشته است:

«به ذروه عرض می رساند که چون ذی شوکتی که تدبیر ملک آرایش، آرایش جهان را علت و برق شمشیر جان ستانش آتش افروز خرمن صبر و توان دشمن ملک و ملت باشد و صاحب دولتی که لذت زخم خنجرش گلو سوز اعدای دون و ماهیچه لوای طالعش بسان رایت زرین آفتاب خیره سازنده خفاش طبعان سیه اندرون بوده از

آب تیغ آتشبار خاک مذلت بر روی دشمنان باد پیما باشد، دعای بقای عمرو اقبالش بر خاص و عام و شکر دولتش بر عموم و جمهور انام واجب می باشد. لهذا بنده اخلاص نژاد با تمامی اهل استرآباد درگاه و بیگاه از درگاه احدیت به مسألت دوام ایام عمر شریف قیام و به اقدام جبین به طی مراحل دعاگوئی اقدام دارد. به تخصیص درین اوان خجسته و زمان فرخنده که به معاضدت جنود تأییدات لایزالی و لشکرکشی دشمن کشی نواب مستطاب عالی را فتح دارالملک اصفهان میسر و کلید تدبیر و سعی بندگان عالی مفتاح مملکت گشائی هر کشور و شهر گشته نقد ملت محمّديه که در بازار جهان کاسب شده بود رواج طلای دست افشار یافته، اورنگ سلطنت و جهانبانی که پای فرسوده اعدای سرکش گشته بود سرکوب چرخ برین آمده حمداً ثم حمد الله که مجدداً آفتاب وجود قبله حقیقی بر عرصه ملک موروثی تافت و به کوری چشم کوتاه بینان خاک صفاهان از تأثیر قدوم میمنت لزوم والا در نظرها حکم سرمه صفاهانی یافت در این صورت فراموش کردن حق اینگونه احسان کجا رواست و خاموش گشتن از شکر مروج ملت از دست رفته در کدام مذهب سزااست. امید که دائماً کشور گشای عرصه دولت و اقبال و سپه آرای مبارک نصرت و اجلال باشند».

نادر گوهرشناس به همین عریضه چند سطری ارزش شاهانه می دهد و میرزا مهدی خان را به حضور می طلبد و سرانجام منشی الممالک و محرم و مصاحبش می فرماید درست است پس از گورولتای دشت مغان میرزا مهدی خان را از وظیفه منشی الممالکی برداشته و این وظیفه مهم را به میرزا مؤمن خان تفویض می نماید مع هذا باز هم در همه کارها دست او و خط او جاری و ساری است. می بینیم که صدور فتحنامه های «قندهار» و «هند» و مقاوله نامه های «ایران» و «روم» و بسیاری از این قبیل فرامین و فتحنامه ها و مقاوله نامه ها بعد از گورولتای ۱۱۴۸ هـ. ق باز هم با دست خط وی شرف نفاذ یافته است.

میرزا مهدی خان هیجده سال تمام در رکاب نادر در سفرهای دور و دراز اسب

تاخته، از ذروه‌های قلل داغستان و گرجستان گرفته تا دامنه‌های هیمالیا، تا جلگه سرسبز و زیبای دهلی همه جا قرین و همعنان فاتح دوران شاهنشاه ایران نادرشاه افشار بوده است از شرق به غرب از ماوراءالنهر از ییلاقات هرات گرفته تا بین‌التهرین تا شهر افسانه‌ای بغداد همه جا قلمدان به کمر به دست فرمان و فتحنامه و مقاوله نامه نوشته است. اوست که ظفرنامه‌های پرمطراق «هرات» و «قندهار» و صلحنامه‌های متعدد و با شفاق روس و روم را نگاشته و اینها همه محصولات خامه‌زرنگان و طراوش افکار گهربار او امروز به عنوان بهترین نمونه نثر بعد از صفوی و عالیترین وثیقه‌های افتخار بخش دوران پیروزمند نادر در تاریخ ادبیات رنگارنگ و گران‌قیمت ایران باقی می‌ماند و تا ایران و ایرانی باقی است نام میرزا مهدی خان باز هم هم‌رکاب سرور و سردارش نادرشاه افشار آن قهرمان قهرمانان جاویدان خواهد بود. ای ایران! توجه مردان و زنان والا گهر و گرانقدری تقدیم جامعه بشریت نموده روانشان شاد و افتخار بر ایران و ایرانی.

از قول دانشمند مشهور معاصر میرزا محمد علی خان تربیت که خود نیز از احفاد میرزا مهدی خان می‌باشد^{۱۲۴} در فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار نوشته‌اند: «در سال آخر عمر نادرشاه ۱۱۶۰ میرزا مهدی خان به سفارت روم (ترکیه فعلی) رفته، پس از مرگ نادرشاه به تبریز آمده و به فاصله کمی بدروود زندگانی گفته و «تاریخ روزانه نادر» را نیز نوشته ولی نسخه‌ای از آن در دست نیست».^{۱۲۵}

تألیفات و مصنفات میرزا مهدی خان

آنچه که مسلم است میرزا مهدی خان دارای تألیفات زیادی بوده و آنچه در حال حاضر مانند ارث ادبی وی در دسترس ما قرار گرفته پنج کتاب ارزنده زیر می‌باشد که به شکل کتاب تا زمان ما رسیده است و نوشته‌های متفرق معلوم و نامعلوم وی به تحقیق انشاءالله در نتیجه فعالیتهای پژوهشگران و جویندگان از

گوشه‌های انزوا بیرون آمده در دسترس همگان قرار خواهند گرفت. اینک آن پنج کتاب مشهور:

۱- کتاب جهانگشای نادری یا تاریخ نادرشاه: نام اصلی این کتاب در فهرست کتابخانه‌ها و متون کتب تاریخی به اسم «تاریخ نادری» ضبط شده است.^{۱۲۶} نام جهانگشای نادری بعداً به میان آمده است و در نوشته‌های خود مؤلف چنین نامگذاری وجود ندارد ولی امروز این نام مشهور خاص و عام گردیده و نام «جهانگشای نادری» نام «تاریخ نادری» را بدست فراموشی سپرده است. حتی بعضی آن را «نادرنامه» نیز نوشته‌اند.

این کتاب نمونه کامل نثر اواخر دوران صفوی است و شامل حوادث وقایع آغاز ظهور نادر تا پایان سلطه و قدرت اوست. اکثر وقایع محض مصلحت روزگار و ترس از نادر با اختصار و تا اندازه دور از حقایق و واقعیات نوشته شده، فقط وقایع سال آخر سلطنت نادر که بعد از قتل وی نوشته شده روشن و دور از تکلف است.

سید عبدالله انوار در مقدمه فاضله که برای «کتاب جهانگشای نادری» نوشته درباره صنایع ادبی و لفظی این کتاب چنین ارزیابی می‌نماید: «... در منظر صنایع لفظی، ما با چیره‌دستی‌ها و زیرکی‌هایی میرزا مهدی خان مواجه می‌شویم که او با قدرت عجیبی صنایع ادبی را بکار برده است، بدون آن که محتاج به لغات نامأنوس «دره» شود یا در بیمزه‌گیها سرفصلها «گشتی گشای نامی» افتد. در «جهانگشا» به صنعت «ترصیع»، «ازدواج»، «موازنه»، «جناس و اقسام آن»، «اقتضاب»، «ایهام»، «ایهام تناسب»، «تضاد»، «ارسال»، «لف و نشر»، «تفریق»، «حسن تعلیل»، «براعت استهلال» و امثال آن بر می‌خوریم که نویسنده ضمن آنها بدون تکلف هنر نمایی‌ها کرده و به تزئین جملات خود پرداخته است.»^{۱۲۷}

ما عیناً رأی عالمانه سید عبدالله انوار را درباره «کتاب جهانگشای نادری» در اینجا ذکر می‌نمائیم، او می‌نویسد: «باری همانطوری که تاکنون چندین بار ذکر

شده «جهانگشا» از تواریخ متقن و دقیقی است که برای ما از دوره نادر باقیمانده و نویسنده آن با توجه به «عالم آرای عباسی» یک یک مشهودات خود را برشته تحریر کشیده است و نیز در حین تقلید از «عالم آرای عباسی» گاهگاه از اسکندر بیک منشی سبقت گرفته، در حالی که تاریخ نویسان بعد از میرزا مهدی خان چون: «گلستانه» صاحب «مجمع التواریخ» و «نامی» نویسنده «گیتی گشا» هر چه بیشتر به تقلید از میرزا مهدی خان پرداخته اند آبروی خود را بیشتر برباد داده اند.^{۱۲۸} نسخ خطی و چاپی بسیاری از این کتابخانه های جهان نگهداری می گردد.

«کتاب جهانگشای نادری» در سال ۱۷۷۰ میلادی به زبان فرانسه و در سال ۱۷۷۳ به زبان انگلیسی (به اختصار) و سپس به زبانهای آلمانی و گرجی نیز ترجمه گردیده است.^{۱۲۹}

۲- **دَرّه نادره** که آن را **دَرّه نادری** نیز گویند: این کتاب با نثری مغلق و غلیظ به رشته تحریر کشیده شده و خلاصه از «تاریخ جهانگشای نادری» بشمار می آید. هنگام نوشتن این کتاب به تحقیق میرزا مهدی خان به «جهانگشای جوینی»، «تاریخ و صاف»، «تاریخ معجم» و «مقامات حمیدی» توجه داشته و می خواسته است در میدان تاریخ نگاری گوی سبقت را از آنان برآید و تا اندازه ای نیز بر این تمنای خود نایل آمده است. نسخات خطی بسیاری از این کتاب در دست اشخاص و کتابخانه ها موجود است و به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی در سال ۱۳۴۱ خورشیدی در تهران به چاپ رسیده است.^{۱۳۰}

کتاب سنگلاخ: این کتاب فرهنگ لغت ترکی جغتائی و فارسی است که میرزا مهدی خان از آثار امیر علیشیر نوائی استنساخ نموده و ترتیب داده است. میرزا مهدی خان به نوائی و آثار او عشق می ورزیده و به مطالعه این آثار گرانها ارزشی فراوان قایل بوده و چون بعضی از لغات آن آثار را برای اکثر خوانندگان نامفهوم و بغرنج تصور می نموده این بود که لغات مشکل و مغلق آثار امیر علیشیر را برگزیده و

لغت نامه ترکی و فارسی «سنگلاخ» را ترتیب داده است چنانکه خود گوید: «از مبادی حال به خواندن اشعار امیر نافذ الامر کشور بلاغت گستری و سخن آرایبی امیر علیشیر نوائی شوقی تام... بعد از آنکه فی الجمله تبّعی حاصل شد، متوی خاطر گشت که لغات مشکله آنها را جمع سازد و بر معانی آن لغات کتابی پردازد ۱۳۱ و باز در دیباجه کتاب در ترتیب این لغت نامه چنین می نویسد: «... با وصف مداومت خدمت سلطانی و اشتغال به مشاغل دیوانی که در سفر و حضر ملازم حضور و به امروقیای نگاری و ضبط صادرات مأمور و عرض مطالب جمهور و تحریر فرامین و انجام مهام نزدیک و دور مأمور بودم به جمع و تألیف این نسخه پرداختم.» ۱۳۲

امیر علیشیر در دیباجه این کتاب فرهنگ نام کسانی که قبل از وی به نوشتن چنین آثاری مبادرت کرده اند می برد و به ناقص بودن آن آثار اشاره می نماید: «دو نفر رومی که اسامیشان در تألیفشان مذکور نیست و طالع نام هروی و فراغی و ندرعلی و میرزا عبدالجلیل نصری و بعضی از لغت فهمان این فن کتاب ها بر لغت نوائی مدّون ساخته اند، اما چون در کمال اختصار بود و اکثر لغات را معنی معلوم ایشان نبوده تجاهل کرده اند و به ذکر آن نپرداخته اند...» ۱۳۳ میرزا مهدی خان پس از شمردن نواقصی از این قبیل بار دیگر تأکید می کند: «این کمینه در عهد دولت قآن اعظم... نادرشاه افشار با وصف مزاولت خدمت سلطانی و اشتغال به مشاغل دیوانی... به جمع و تألیف این نسخه پرداخت.» ۱۳۴

میرزا مهدی خان که این کتاب را در زمان مزاولت با نادرشاه آغاز نموده در سال ۱۱۷۳ هـ. ق به پایان رسانده است و یک رباعی ماده تاریخ برای آن نوشته که دال بر پایان یافتن وی در سال ۱۱۷۳ هـ. ق است و از همین جا نیز معلوم می شود که وی تا آن سال زنده بوده است.

۴ - مبانی اللغة: این اثر یک تألیف جداگانه نیست و فصلی از فصول کتاب «سنگلاخ» به شمار می رود و جزء این اثر است. لیکن چون «سنگلاخ» مباشر بحث لغت و در این کتاب به موضوع بحث و بیان قواعد دستوری پرداخته شده

است و آن از لغت جدا و دوتا است. لذا اثر مستقل و جداگانه شناخته شده می شود و کتابی است در دستور زبان ترکی و میرزا مهدی خان سبب نگارش این دستور را شخصاً چنین اظهار می نماید: «فراغی در تألیف خود نوشته که چون الفاظ ترک از میزان و مصدر عاری است. بنای کتاب خود را بر استشهاد از شعر قدما گذاشتم. اما قول او از روی تتبع و تحقیق نیست و به هیچوجه شایسته اذعان و تحقیق نه، الحق ضوابط و قواعدی که در لغت ترک معین و مقرر است نه در لغت فرس هست و نه در لسان عرب و تمام صیغ آن موافق است با ضابطه علم و ادب. از آنجا که دانستن آنها بر طالبان لازم بود آن ضوابط و قواعد را در ضمن یک ترصیف و شش مبنی مرقوم و به شواهد و حجج مبرهن و معلوم ساخته آن را به «مبانی اللغة» موسوم نمود.» ۱۳۵

۵- کتاب منشآت: این کتاب که بعداً گردآوری و تدوین گردیده است حاوی احکام، فرامین رسمی، فتح نامه ها، مقاوله نامه ها و عهدنامه ها و شامل نامه های دوستانه نیز می باشد و به تحقیق پس از مرگ مؤلف آن گردآوری شده است و معرف سبک و نویسندگی میرزا مهدی خان می باشد. اثر چون محصول ایام و روزگار درازی در حدود بیست سال ایام حاکمیت نادر است لذا یکدست و یکنواخت نیست گاهی غلیظ، مغلق و مرکب است، گاهی نیز دیگر از عبارات پیچیده صنایع ادبی و جناسهای ردیف اثری نیست و ساده هموار مبتنی فکر و اندیشه نویسنده آن می باشد و محمد حسین قدوسی در مقدمه «نادرنامه» درباره این اثر مختصراً چنین اظهار نظر می نماید: «ظاهراً این کتاب بهترین معرف وضع نثر در اواخر دوران صفوی است و نیز وجود اغلب این منشآت در آن و در دیگر کتب میرزا مهدی خان بزرگترین راهنمای مصححین در رفع اشتباهات نسخ مغلوپ است. از کتاب منشآت نسخ خطی فراوان و نیز چاپ سنگی از آن منشآت قائم مقام و امیر نظام گروسی بدست است.» ۱۳۶

میرزا مهدی خان علاوه بر نثر، گوینده و سراینده اشعار آبداری نیز بوده است که

ما در فصل شعرای دودمان بیگدلی شاملو در این خصوص سخن گفته و نمونه از اشعار «کوکب» را ارائه خواهیم نمود.

ما پایان زندگانی پربار و درخشان میرزا مهدی خان بیگدلی شاملو استرآبادی فرزند محمد نصیر استرآبادی را با سخنان مؤلف «نادر نامه» افاده نموده و در برابر آن همه کمال و دانش و توان و هنر و صنعت او سر تعظیم فرو می آوریم. محمد قدوسی پایان کار میرزا مهدی خان را چنین شرح می دهد:

«زندگی پر هیاهوی میرزا مهدی خان که بعضی او را صاحب بن عبّاد ثانی نوشته اند در حقیقت بعد از قتل نادرشاه پایان یافت چه برای سلطنت ایران هشت نفر مدّعی پیدا شده و او بقیّه عمر را در گوشه عزلت بی جار و جنجال به مطالعه کتب اشتغال جست تا این که بین سنوات ۱۱۷۵ و ۱۱۸۰ از این جهان فانی در گذشت.»^{۱۳۷}

میرزا مهدی خان از ثروت دنیا بیش از همه چیز، حتی جواهرات به کتاب علاقه داشته و در تمام مدت زندگانی پر امکان و پرتوان خود به جمع کتب نفیس پرداخت و گویند در کتابخانه شخصی وی چندین هزار کتب نفیس خطی فارسی و عربی و ترکی موجود بوده و او این گنجینه عظیم را در سال ۱۱۴۰ - هجری قمری وقف ارشد اولاد ذکور خود نموده است، لیکن پس از وفات واقف موقوفات وی، از جمله آن کتابخانه بی همتا نیز از بین رفته و هم اکنون بیشتر کتب آن دانشمندان گرانقدر در کتابخانه سابق سلطنتی^{۱۳۸}، کتابخانه ملک در تهران و سایر نقاط کشور حتی در ترکیه و شوروی پراکنده است و به قول مشهور:

نسب نامه دولت کیقباد ورق بر ورق هرسوئی برده باد
میرزا مهدی خان هر کتابی که می خریده تاریخ خرید، محلّ و سایر مشخصات آن را با خط زیبای خود نوشته و ممهور می ساخته است به شرح زیر: مثلاً در جلد کتاب که در کتابخانه ملّی ملک به شماره ۶۰۱۸ نگهداری می شود چنین نوشته است: «به تاریخ شهر رمضان المبارک سنه ۱۱۶۰ در دارالسلام بغداد به رسم مبیعه

به ملکیت حقیر محمد مهدی ابن محمد نصیر انتقال یافت. مهر چهار گوشه المهدی من هدیت»^{۱۳۹} یعنی مهدی آن کسی است که تو هدایتش کرده باشی. هم چنین «میرزا مهدی خان در کتابخانه خود مجموعه ای از خطوط اساتید معروف مخصوصاً میرعماد داشت که اکثر آنها به اهتمام محمد هادی مذهب، تذهیب شده بود. چنانکه در این عهد هر جا نوشته ای به خط میرعماد پیدا می شود مهر میرزا مهدی خان در پشت صفحه اول آن جلب نظر می کند، خلاصه نفایس کتابخانه وی بی حد و حصر بوده است.»^{۱۴۰}

علاوه بر ۵ اثر نامبرده در بالا که تاکنون بر عالم علم و ادب معلوم بوده، در هنگام نگارش این تاریخ ضمن تفحص و تکاپو در کتابخانه های تهران، داخل یک نسخه دست نویس موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۲۵۷۵ به قسمتی از یک دیوان میرزا مهدی خان برخورد نمودیم که عبارت از ۱۳ قصیده منقبوی در مدح و توحید ذات باری تعالی جلّ و جلاله و در نعت و ثنای حضرت ختمی مرتبت (ص) و منقبت ائمه اطهار علیهما سلام و چند رباعی است. نوشته شده با خط نستعلیق بسیار زیبای خود میرزا مهدی خان برخورد نمودیم. اشعار بسیار محکم و منسجم و شیوا می باشند و ما از اثر عکس برداری نموده مقدمه نگاشته آماده به چاپ ساخته ایم.

اثر چنین آغاز می گردد:

قصیده در بحر رمل مثنی محذوف در توحید باری عزّ اسمہ مدّیل به نعت سید ابرار مشتمل بر سه مطلع:

مطلع:

ای جهان را جان و جان را مایه جان آمده در گل تخمیر آدم آب حیوان آمده...
مقطع:

از درت محروم کی ماند بکام دشمنان کاسه کشکولی به کف یادوست گویان آمده
اثر با این رباعی پایان می پذیرد:

دانی زچه رو مولد شاهنشاه دین این سال بمولود نبی گشت قرین چون زایر روضه رضا شد، در حال استقبالش نمود ایام و سنین در صفحه یکم اثر یادداشتی به شرح زیر مندرج است که عیناً درج می‌نمائیم:

«دیوان و قصاید میرزا مهدی خان منشی نادرشاه به خط خود شاعر»

«نسخه‌ی دیگر این دیوان و اشعار دیده نشده اودر تمام قصاید «مهدی» تخلص نموده و اشعار آن بسیار محکم و منسجم و شیواست و در پایان چند رباعی در ماده تاریخ تعمیر فرح آباد و جهان‌نمای ثانی به طریق تعمیه مورخ به سال ۱۱۲۴ ق و تاریخ مولود شاه و درود به مشهد مقدس دارد.»

در صفحه دوم یادداشت ثبت و ضبط گردیده است یکی متعلق به شادروان حاج محمد رشید خان بیگدلی «اخگر» نواده حاج لطفعلی بیگ آذر خطاب به فرزندش بدین طریق:

«این کتاب مستطاب را نواب کامیاب امیرزاده شاهزاده والا تبار جهانگیر میرزا به فرزند عبدالحسین خان حفظه الله تعالی مرحمت فرموده‌اند. خداوند مبارک فرماید. فی شهر حجة الحرام. ۱۲۸۴». فقیر محمد رشید بیگدلی معظم له یادداشت دوم پشت کتاب رقم امیرنظام گروسی رحمت الله الیه می‌باشد بدین ترتیب:

«در مدح و منقبت حضرات ائمه هدی علیها السلام اثر طبع سرشار مرحوم میرزا مهدی خان نادری رحمة الله الیه می‌باشد که به خط نستعلیق خودش تحریر و انشاء کرده است. حرره امیرنظام».

در آثار و تألیفات میرزا مهدی خان درباره افراد ایل جلیل بیگدلی - شاملو

همان طوری که در طول قرون و اعصار به نوبه و ترتیب مورخین شرح حال و

زندگینامه مردان بزرگ و خادمین بشریت و مبارزات و جنگ و جدالهای ممتد و بی پایان بر سر سهم بیشتر و حاکمیت و سلطه قوی بر ضعیف را به قلم آورده و کردار و رفتار گذشتگان را برای آیندگان یعنی نسلهای بعدی نمونه قرار داده اند، بد را بد و نیک را نیکو جلوه گر نموده و صفحات تاریخ را تبدیل به آئینه تمام نمای زندگی بشر ساخته اند و این روش و شیوه مرضیه در سراسر گیتی مقبول و مطلوب بوده است. ایران نیز از کشورهای کهن سال باستانی است که افتخارات بیشمار در دوران موجودیتش نصیبش گشته و صفحات درخشانی به سهم تاریخ وی افتاده است و در ظرف مدت هزاران سال با فراز و نشیب های تاریخی بیشمار روبرو گردیده دورانهای تلخ و شیرین پشت سر گذاشته است.

در این میان دوران سلطنت صفویه دارای وجوه و جوانب خاص و سجایای مثبت و منفی بیشمار است و مورخین زبردست حوادث مطلوب و نامطلوب این برهه از زمان را تا آنجائی که مقدور بوده روشن به قلم آورده اند و درباره خادم خائن در ظرف این مدت ۲۴۳ سال ملاحظات و نظرات خود را ثبت و نام خادمین میهن و مردم را مؤبد ساخته اند.

جهانگشای نادری بزرگترین مورخ دوران صفوی را می شود خواند امیر مؤلف «تاریخ جیب السیر» و اسکندربیک ترکمان مؤلف «تاریخ عالم آرای عباسی» را نام برد. این دو دانشمند و مورخ بزرگ ستون مرکزی تاریخ پر طمطراق و پرفراز و نشیب دوران سلطنت و حاکمیت خاندان صفوی را تشکیل می دهند. اما برای دوره کوتاه ولی باشکوه و با عظمت شاهنشاهی افشار، یگانه مورخ بی همتا و شاهد عادل و همه جا حاضر میرزا مهدی خان بیگدلی شاملو استرآبادی است که توانسته است دوران حکومت از فلاکت رسته و به پا خاسته نادرشاه افشار را چنان که سزاوار و شایسته آن رادمرد بزرگ و قهرمان بی همتا است به قلم آورد و حوادث تاریخی ایران ماتم زده آن روز را که با دست توانای نادر دوران به سعادت و سرور تبدیل می شد تصویر نماید.

در این هنگام ایل جلیل و دیربای بیگدلی، بیگدلی شاملو، بیش از دیگران صدمه دیده و تلفات سنگینی داده بود. بیشتر وزراء، سرداران، بخردان، حکام و بیگلربیگی‌ها و جنگاوران آن قوم در دست افغانه نابود گشته بودند، بی‌لیاقتی پادشاهان صفویه قبل از شاه عباس مانند شاه اسماعیل خون‌آشام دوم و سلطان محمد خدابنده نالایق و همهٔ جانشینان شاه عباس، خونریزیهای بی‌حساب و بی‌امان آنان، از بین بردن عناصر لایق و رشید از شاهزادگان صفوی گرفته تا افراد دودمانها و ایلات هفت‌گانهٔ مؤسّسین و روی کار آورندگان دولت صفوی، مستی‌ها، نالیاقتی‌ها و لابلالی‌گریها و عیش‌ها و عشرتهای سفیلانه آنان، تحمیل بدهی‌ها و مالیات‌های خارج از قوه و امکان‌سکنهٔ کشور، پیروی از خرافات و اباطیل و سحر و جادو و طلسم امثال آنها، زیستن در حرمرها و دوری از توده‌های مردم و خوشگذرانیهای لاتمه و لاتحصی سرانجام کار را بدانجا کشانید که مثنی غلیجائی راهزن اصفهان نصف جهان آن روز، پایتخت زیبای ایران را اشغال نمایند و آنچه را که دل‌تنگ و سیاه‌شان خواست بنمایند و هستی کشور و مردم را غارت نمایند. به نوامیس اهالی تجاوز نمایند. اینها بود نتیجهٔ آن همه غفلتها و ندانم کاریها و خون‌آشامی‌ها و شرابخوارگیها و حرم‌سر نشینی‌ها و زن‌بارگی‌ها و امردبازیها و غیره و غیره و غیره...

وقتی که نادر آن رادمرد بی‌نظیر و رهایی‌بخش قد برافراخت و با همت خویش و یاری مردم ستم‌دیده خشمگین ایران به فضل خداوند و فداکاری زجر کشیدگان و ستم‌دیدگان و سیلی‌خوردگان به متجاوزین خون‌آشام و یاغیان جسور و بدفرجام افغانه گوشمالی آنچنانی که لازم بود داد و خون شهیدان را گرفت؛ دیگر از آن همه مردان بزم و رزم و دانش و فرهنگ و علم و ادب و غیره ایران کسی آنچنان باقی‌نمانده بود، آنهایی که سرشناس و سرسبد بودند تخمیناً از بین رفته بودند. زیرا در نتیجه سوء تدبیر و بی‌لیاقتی و افسوس زمامداران صفوی و عدم توانائی و آمادگی حربی آنان غفلتاً دوچار شبیخون دوستان دشمن سیرت گردیده و از پا درآمده بودند.

از آن جمله ایلات ایران به ویژه ایل بیگدلی اکثر افراد جنگاور و میهن پرور خود را باز هم قربانی داده بود و میرزا مهدی خان این دفعه در تاریخی که می نوشت دیگر نمی توانست پشت سرهم یا دوش به دوش ایستاده سرداران و سرکردگان و بیگلر بیگی های ایران پرست این ایل و تبار دست یابد زیرا آنها غالباً در راه حفظ استقلال و عظمت ایران عزیز جان شیرین خود را قربان داده بودند و برای زنده ماندن ایران عزیز مرده بودند.

این است که در اثر گرانبها و وزین و گوهرپاش «جهانگشای نادری» نام سران و سروران و بزرگان ایل جلیل بیگدلی شاملو مانند سابق در تاریخ «حبیب السیر» و «عالم آرای عباسی» آن قدر زیاد نیست ولی در هر صورت کم هم نیست و میرزا مهدی خان در این اثر و آثار دیگرش به موقع خود نامی از آن دلیران برده و به خدماتشان اشاره می نماید که ما نیز به ترتیب آن نوشته ها را زینت بخش این اثر تاریخی می نمائیم:

محمد خان بیگدلی شاملو

میرزا مهدی خان در این تاریخ نام اولین سرداری که از خاندان بیگدلی شاملو می برد نام محمد خان بیگدلی شاملو قورچی باشی است. این سردار پیر در پایان عمر مأمور دفع غلیجائی شده بود به ایالت هرات تعیین می گردد و با عزم آزاد ساختن قلعه قندهار بصوب آن دیار عزیمت می نماید. لیکن هنوز به مقصد نرسیده در وسط راه به سبب کهولت سن وفات می نماید و اوضاع خراسان پریشانتر می گردد و شاید اگر مرگ بی امان به این سردار پیر و جهان دیده امان داده بود که با میرویس غلیجائی روبرو شود و پنجه نرم نماید شاید ایران از دست غلیجائییان و شرافاغنه می آسود و این همه فجایع و جنایات ایران برباد ده روی نمی داد. شرح احوالات که میرزا مهدی خان می نویسد به تفصیل زیر است:

«از جمله آشوبی که در عهد سلطنت خاقان مغفور برهمزن هنگامه ملک ایران شد طغیان میرویس غلیجائی و مقدمه قندهار بود که در ماه صفر سال هزار و صد و بیست و یک هجری مطابق اودئیل ۱۴۰ به وقوع پیوست. تبیین این مقال آن که: گرگین خان ملقب به شاهنواز خان والی گرجستان در آن اوان بیگلریگی قندهار بود. گرجیه ای که به اتفاق او در قندهار بودند ابواب بی اعتدالی با زور دست تسلط بر افغانه دراز کرده، میرویس غلیجائی حاکم آن گروه، از جان بسته و از روی تظلم روبرو به دربار فلک شکوه آورد. چون در دربار پادشاهی کسی و در دولت سرای سلطنت دادرسی نیافت، روی ارادت بر تافت و به کعبه معظمه شتافت و در حین مراجعت تتبع امور و ملاحظه اوضاع نزدیک و دور کرده، وارد قندهار شد و در وقتی که گرگین خان به عزم تنبیه طایفه کاکری در منزل ده شیخ خارج قندهار بود، بر سر او ریخته او را دستگیر ساخت و مرادخان افغان را که خنشی بود مأمور نمود که به اتمام کارش بپردازد. بعد از این واقعه کیخسرو خان برادرزاده او به سپهسالاری منصوب گشته و به خونخواهی عم با شوکت کسری و جم و افواج مختلفه از طایفه گرج و عرب و عجم به تسخیر قندهار و تنبیه میرویس مصمم شده، جماعت ابدالی قندهار را که با افغانه غلیجائی معاند بودند جمع و یک سال قلعه را محصور کرده نشست. بالاخره در بیست و ششم ماه رمضان المبارک سال هزار صد و بیست سه هجری مطابق توشقانئیل از دست سوء تدبیر سر در پای قلعه گذاشته به عم خویش پیوست. بعد از آن محمد خان شاملو قورچی باشی به این امر مأمور گشته در زمان مدید طی مراحل کرده تا رسیدن به قندهار روزنامه چه عمرش به پایان رسید». ۱۴۱

علیقلی خان شاملو: شخص دوم از خاندان بیگدلی شاملو که در «جهانگشای نادری» نامش برده می شود علیقلی خان شاملو است. میرزا مهدی خان ضمن شرح وقایع سال هزار و صد و سی و دو و اختلاف بین حکام و فرماندهان به اینجا می رسد: «توضیح این مقال آن که: بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان مزبور،

سپهسالاری ایالت اقدس را به علیقلی خان شاملو، که در آن اوان بیگلریگی مروشاه جهان را داشت و در مشهد می بود تفویض نمود. اما روز بروز اختلال کار سپهسالار ازدیاد و ماده انقلاب اشتداد می یافت. سپهسالار^{۱۴۲} چون اطوار علیقلی خان را موافق شیوه نیک خواهی نمی یافت، از ودل نگران گشته، خواست او را مسلوب الاختیار سازد. علیقلی خان از مضمون «وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ»^{۱۴۳} غافل گشته، جمعی از اوباش را به منزل اسماعیل خان فرستاد تا کشان کشان او را از میان خیابان برده محبوس ساخت و فریداً بکار ایالت پرداخت.

در روز پانزدهم محرم سال هزار و صد و سی و پنج که افاغنه بر اصفهان مسلط گشتند این واقعه نیز در همان روز در مشهد مقدس به وقوع پیوست و سر رشته کار بدست الواط مشهد مقدس افتاد و علیقلی خان نیز بساطی که فرو چیده بود برچید، تا آنکه در ماه جمادی الاولی همان سال الواط به خانه علیقلخان ریخته، او را مقتول و اسماعیل خان را از حبس بیرون آورده باز به شغل حکومت مشغول ساختند و الواط خود به رتق و فتق مهمات می پرداختند»^{۱۴۴} تا ملک محمود ارض اقدس را اشتغال و الواط و اجامرو اوباش را دفع کرد.

محمد زمان خان شاملو: شخص ستم که از خاندان جلیل بیگدلی نامش در «جهانگشای نادری» برده می شود نام محمد زمان خان بیگدلی شاملومی باشد. در جریان نبرد با افاغنه میرزا مهدی خان می نویسد: «... و بنابر آنکه خوار و وران و تهران در تصرف افاغنه بود، جمعی را به معابر و شوارع آن سمت تعیین (منظور از تعیین کننده نادرشاه است. غ. بیگدلی) و فوجی را به سرکردگی محمد زمان خان شاملو به محافظت راه سمت سمنان و حسین قلی خان زنگنه را به سرداری گیلانات که در تصرف روسیه بود، مأمور و مقرر ساختند»^{۱۴۵}

معلوم می شود که محمد زمان خان از سرکردگان کارگذار و مورد اعتماد و بسیار فعال نادرشاه بوده و اغلب برای حل و فصل کارهای مهم و مشکل به مأموریت های ضربه ای اعزام می گردیده است چنانکه میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی مؤلف

کتاب گرانقدر «گلشن راز» می نویسد:

«ذکر رفتن محمد زمان خان بیگدلی شاملو و عبدالغفار سلطان عبداللوی^{۱۴۶} شاملو حسب فرمان قضا جریان به گرجستان به طلب آزادخان و فرستادن اریکلی خان^{۱۴۷} والی کاخ و کارمل آن امیر عالی مکان را به همراهی امرا به دربار عز و شأن و آستان عرش نشان و احوالات را به شرح زیر نقل می نماید:

«سابقاً در طی اخبار و ضمن آثار سینه مبارکه یک هزار و یک صد و شصت چهار نگاشته کلک وقایع نگار و مرقوم قلم عنبر بار گردید که آزادخان بعد از آنکه به استظهار سلیمان پاشای عثمانی والی عراق و عرب نظم جمعیتی به هم بسته و سر رشته شوکتی به یکدیگر پیوسته و در معرکه بنوبه فتحعلی خان محاربه کرد و استمداد از عراق نمود...

بناعلی هذا نظر شفقت و دیده مرحمت به ملاحظه علو شان و مراتب سمو مرتبه آن خان عظمت نشان انداخته محمد زمان خان بیگدلی شاملو و عبدالغفار سلطان ولد فرج الله خان عبداللوی شاملو را که معظم امرای ایران و نتیجه خوانین عالی مکان بودند با مکتوب الطاف انگیز به دلنوازی آزادخان و رقم اشفاق آمیز به سرفرازی اریکلی خان^{۱۴۷} والی کاخ و کارتل در طلب آزادخان به جانب گرجستان روانه ساختند و موفی الیها بعد از ورود به تبلیس ابلاغ فرمان قضا جریان نموده و خاطر آزادخان را قرین اطمینان نموده، سلسله توقف او و حریمی که داشت از گرجستان به حرکت آورده و اریکلی خان یک نفر از بنی اعمام خود و جمعی اوزناوران را با غلامان گرجی ماهروی و کنیزان گرجیه عنبرین موی و سایر اجناس و اشیاء نفیسه به رسم پیشکش و عریضه مبنی بر اظهار مراسم اخلاص شغاری به درگاه قبول شیوه بندگی و خراج گذاری به مراققت و همراهی آزادخان و امرا روانه دربار عرش وقار ساخت... و آزادخان به اتفاق امرا و همراهان جبهه ساری ساحت حضور و به تقبیل عتبه جلال کامیاب فیض موفور گشته، توجهات شاهانه آزادخان را قرین اکرام و اعزاز و صدر نشین محفل خلد انباز نموده و فرستادگان اریکلی خان را با خلعت

خاص از اسب با زین و برگ مرصع و شمشیر مکمل به جواهر به جهت او به گرجستان باز فرستادند و چون پناه خان بزرگ و ریش سفید جوانشیر ملازمت رکاب خود را اثبات و مصاحبت و مؤانست ایستادگان پیشگاه فلک جناب را اختیار کرده بود، عنایات بلانهایت خدیوانه ابراهیم خلیل دلدار شد او را به لقب ارجمند خاقانی ملقب و به خطاب حکومت و فرمانفرمائی ایل جوانشیر و قلعه شیشه مخاطب ساختند. چنانکه می بینیم محمد زمان خان و همراهانش در اینجا نیز به نفع دولت و مردم قدم برداشته مایه ترمیم و سبب خشنودی طرفین گردید و آتشی که در شرف افروختن بود خاموش کرد و خوانین و اوزنواران گرجستان را به درگاه پادشاه ایران مجذوب و وابسته نمود.

رضاقلی خان شاملو و محمد رضا خان شاملو: میرزا مهدی خان در تاریخ «جهانگشای نادری» خود دیگری از خاندان بیگدلی شاملو نام رضاقلی خان شاملو و محمد رضا خان شاملو را نیز می برد که به ترتیب نوشته های میرزا مهدی خان را درباره آنها زینت بخش این صفحات می نمائیم. مؤلف می نویسد:

«... خبر رسید معتمدی که از دامغان به سفارت روم تعیین گشته بود در تبریز سفر آخرت اختیار کرده. لهذا رضاقلی خان شاملو را در عوض او به این امر روانه و مأمور و حکام نیز به حویزه و کوه کیلویه و بختیاری و ولایات تابعه تعیین فرمودند (از محتوای کلام معلوم می شود که رضاقلی خان حاکم این ولایات بوده است. غ- بیگدلی).^{۱۴۸}

اما درباره محمد رضا خان بیگدلی شاملو چنین مرقوم داشته است:

«سابقاً نگارش یافت حسین قلی خان زنگنه و اوغورلو خان زیاد اوغلو با فوجی مأمور به سمت ساوجبلاغ و قزوین بودند، پسر سیدال تا چندی به انتظار کار اصفهان از ایشان استمهال و مقارن این حال، شبی مستحفظین را غافل و با کوچ و اسباب به جانب سلطانیّه که در تصرف روسیه بود فرار کرده، پس حکومت قزوین و ضبط مال افاغنه بعهده محمد رضا خان شاملو مقرر گشته و حسین قلی خان را به سمت

فراهان و گلپایگان مأمور ساختند.»^{۱۴۹}

علی مردان خان شاملو: میرزا مهدی خان از روابط حسنه بین دولت گورکانیه هندوستان و ایران سخن گفته و فرستادن علی مردان خان بیگدلی شاملو را به سفارت و مأمور حسن نیت به آن کشور چنین می نویسد:

«چون همیشه از مبادی ظهور دولت علیه گورکانیه و صفویه، فیما بین اساس دوستی استحکام داشته، در ایام فترت ایران که رومیّه و روسیه و هر طایفه مصدر مخالفت و کم فرصتی شدند، از جانب دولت ابد پیوند (اشاره به دولت گورکانیه غ-بیگدلی) امری که مخالف وفاق بوده باشد به ظهور نرسیده بود. لذا علی مردان خان شاملو را برای تبلیغ خبر فتح اصفهان به سفارت تعیین و روانه هندوستان و در ضمن این مطلب اعلام کردند از آنجا که در این مدت افاغنه قندهار نسبت به هر دو دولت والا کمال مخالفت ظاهر و باعث فسادهای متواتر گردیده اند، تسخیر قندهار پیشنهاد خاطر می باشد. از طرف کابل نیز جمعی را به سه راه فرار و عبور آن جماعت مأمور کردند.»^{۱۵۰} چون در این زمان: «از طرف دولت علیه عثمانیه نیز جواب صریح در باب ردّ ولایات آذربایجان و همدان و کرمانشاهان به رضا قلی خان شاملو ایلچی داده نمی شد لذا در هیجدهم شهر شعبان به عزم استرداد ممالک عراق، متوجه سمت نهاوند و همدان شده و از راه دشت ارژن و کازرون روان گشتند و در آخر ماه شعبان منزل داشت من اعمال شولستان مضرب خیام سرادقات عزّ و شان گردید.»^{۱۵۱}

ولی محمد خان بیگدلی: میرزا مهدی خان در «جهانگشای» خود همچنین اشاره به قتل محمد ولی خان بیگدلی شاملو عمّ حاج لطفعلی خان آذر نموده و به اختصار خبر اعدام قاتلین وی را ثبت می نماید و می نویسد:

«از صادرات امور این که غنی خان حاکم جهرم با امیر خان بیک نایب فارس آغاز مخالفت کرده، از در خودرایی در آمده، میرزا باقر کلانتر لار نیز جمعی از اعراب قلعه عوض را که مسکن شیخ احمد مدنی بود جمع و بر سر ولی محمد خان

بیگدلی حاکم لاریخته اورا مقتول و اموال اورا غارت کرده به گرمسیرات نزد شیخ احمد مدنی گریخت. لهذا حکام و سرکردگان حویزه و کرمان به اتفاق امیر خان بیک به تنبیه آن دو مفسد مأمور گشتند و مأمورین هر دو را به زاویه عدم فرستادند.

مصطفی خان شاملو میرزا مهدی خان «در بیان وقایع پارس ثیل مطابق سال هزار و صد و پنجاه و نه» درباره تعیین مصطفی خان و خودش به سفارت دربار عثمانی چنین می نویسد:

«... سابقاً سمت ذکر یافت که در صحرای مغان بعد از تکفل امر سلطنت مقدمات رکن کعبه معظمه و غیره از مطالب خمسه که مذکور شده از اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه روم خواهشمند و بر ذمت همت آسمان پیوند لازم ساخته بودند که مطالب مزبور را (اشاره به اختلافات مرزی و ارضی. غ- بیگدلی) به دوستی التیام و یا به شمشیر خون آشام که فاصل هر امریست در هر صورت فیصل و انجام دهند. چون چند سال گریبان این مطلب در دست گفتگو می بود و از کشاکش آره آمد و رفت ایلچیان نخل دعوی و ید خلاف انقطاع نیافت و هر مرتبه که رایات فیروز آیات جاه و جلال به عزم انجام مطالب معهوده به جانب مملکت روم پرچم گشا می گردید در این فتوری حادث می شد که موجب فسخ عزیمت آن جناب می گردید. تا اینکه بعد از قضیه یکن محمد پاشا آن حضرت از سر مطالب معهوده در گذشته نکول فرمودند و به دولت عثمانی به توسط چاپار این مراتب را اعلام نموده پادشاه سکندر جاه روم نیز این معنی را مغتنم شمرده نظیف افندی را که سابقاً در داغستان نامه به دربار معلی آورده، مجدداً به چاپاری برای تحریر صلحنامه و تعیین شروط مصالحه روانه خدمت اقدس نموده، مومی^۱ الیه در حینی که ساوجبلاغ مضرب خیام غر و شان بود، با نامه قیصری وارد اردوی همایونی گشت و از جانب پادشاه اسکندر جاه روم وثیقه مجملی به مهر امینان دولت به او داده شده. پس نظیف افندی را رخصت انصراف ارزانی داشتند. بعد از ورود او به دربار عثمانی اعیان آن دولت

احمد افندی کسریه لی را که در قارص از جانب سرعسکر به خدمت اقدس آمده بود، پایه وزارت داده به سفارت ایران مأمور و با هدایا و نفایس بسیار روانه و از طرف اعلیحضرت شاهنشاهی نیز مصطفی خان شاملو و کاتب این حروف به سفارت تعیین و با تخت طلای مینا کاری مرصع به لآلی غلطان که حاصل عمان را در جیب و دامان داشت و خیمه زربفت که با خیمه زرنگار سپهر برابری می نمود و دوزنجیر فیل رقاص که از تحایف و غرایب هندوستان بود، برای پادشاه و الاجاه روم با نامه دوستانه و صلحنامه ارسال داشته، نامه همایون را به کاتب حروف با صلح نامه و تفویض هدایا را به مصطفی خان تسلیم و در دهم محرم الحرام یک هزار و صد و شصت که موکب همایون از اصفهان حرکت می کرد کمترین را با مصطفی خان روانه ساخته موکب همایون مجدداً از راه یزد و کرمان عطف عنان به جانب خراسان فرمودند». ۱۵۲

سواد فرمان وزارت محمد قلی خان بیگدلی

چون وزیران قضا و دبیران کارخانه اعطی کل شی خلقه ثم هدی به رقم طرازی کلک تقدیر و نشان ذیشان جهانیان و یرلیغ بلیغ گیتی ستانی را به نام نامی این خانواده عز و شأن نگاشته و به یمن تولای خاندان طیبین و طاهرین و برکت انتساب به دودمان آل طه و یس سر رشته قبض و بسط امور عالم اسباب را به کف کفایت اختیار نواب همایون ما باز گذاشته، ما نیز برای مصلحت سنجی نظام کل بزدمت همت خسروانه لازم فرمودیم که هریک از بندگان ارادت کیش که در گلزار همیشه بهار دولت جاوید را سر و آزاد و از مشیمه عدم به قبولی این تکلیف بندگی آستان امانت نشان مؤتمن را دستگاه سلطنت، سلمیان را آصف و گشاد مهام دین و دولت را به حسن رأی و تدبیر متصف باشد. ایشان را در محفل قرب و عزت بالانشین سازیم و به تشریف شرف و اجعل لی وزیرا به زینت آرائی قابلیت قامتشان

پردازیم و چون این وزیر سابق دیوان اعلی که به مقتضای آن الانسان لیطغی ان راه استغنی چشم از حقوق عنایات بیکران خاقانی پوشیده بود از عین کافر نعمتی جزای عمل را به چشم خود معاینه دیده و به تحریک سرانگشت اشاره قدس که جهانیان را در اذعانش از مژگان انگشت بردیدگان است مردم دیده اش از آئینه خانه زحاجی جلای وطن و ترک جلا کرده در طرفه العین عبرة للناظرین گردیده لهذا عالیجاه محمد قلی خان بیگدلی که امتیاز بدر منیر از فوج کوکب در تیره شاملوی ظلمت شب و شعشعه انوار الذین سبقت لهم منا الحسنی از جبهه حالش تابان و پرتو آثارش السابقون السابقون اولئک المقربون از وجنات احوالش عیان می باشد. لهذا از ابتدای سال به رتبه علیا و منصب وزارت دیوان اعلی سرافراز و از وقوع این امر شگرف در امید و بیم بر چهره عالیشان باز فرمودیم در عهده شناسد. «۱۵۳»

فرمان حکومت استرآباد به محمد زمان خان بیگدلی

«آن که چون پیشنهاد خاطر آفتاب اثر خسروی آنست که هریک از چاکران آستان ملایک پاسبان که در سلوک میثاق ارادت به هدایت صدق و کذب خلوص همگان سابق آیند و به حقیقت در طریق بندگی و رسم عبودیت راستی نمایند، ایشان را از موهبتی خاص به عز اختصاص سرفراز فرمائیم. لهذا نظر به قابلیت و استعداد عالی جاه رفیع جایگاه اخلاص و ارادت همراه مجدت و نجدت انتباه شوکت و جلالت دستگاه امیرالامراء العظام محمد زمان خان و مراحم بی کران. حضرت شهریاری درباره مشارالیه از ابتداء هذا السنه منصب حکومت استرآباد و ایلخانی گری طوایف یموت و کوکلان را بر او مرجوع و مقال قابلیت و استعداد طویش را به سمع اصفاء مسموع داشتیم، رسمی که باید و قسمی که شاید، چنانکه شایسته کاردانیهای اوست با دقتی کامل و عزمی شامل و اهتمامی وافی و جهدی کافی مهمات و امورات آن سامان را قرین انتظام تمام سازد.» ۱۵۴

اینک چند جمله از فرمان نادرشاه به فرزندش رضاقلی میرزا که در آنجا به نام و مقام و شخصیت یکی از سرداران بیگدلی اشاره می شود.

فتحنامه هندوستان که نادرشاه به رضاقلی میرزا نوشته است

«آنکه فرزند اعزّ کامکار و ارشد ارجمند عالی مقدار رضاقلی میرزا نایب السلطنه ایران به شفقت بی نهایت پادشاهی عزّ امتیاز و الطاف عنایت خدیوانه درجه اختصاص یافته اند که به نحوی که آن فرزند اطلاع دارد بعد از مقدمه شکست اشرف افغان عالی جاه شهامت و بسالت (بزرگی) پناه جلادت و جلالت انتباه، فدوی آستان بارگاه، قرب یافته بساط لازم انبساط ظلّ الله، امیرالامراء العظام، مخلص عقیدت فرجام علی مردان خان شاملو ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را به ایلچی گری هندوستان مأمور و اعلام شد که چون افاغنه اشرار قندهار و کابل و غیره که از هر طرف منشاء فساد و اخلال گردیده اند جمعی از این دولت تعیین کرده که هر گاه آن جماعت احدی فرار نمایند سرراه برایشان مسدود شود...»^{۱۵۵}

از مضمون و مندرجه فرامین زبرین و از مناسبت نادرشاه سرکردگان بیگدلی به شخصیت و مقام و ارزش آنها در نزد پادشاه کشور می توان پی برد و حس نمود که آنها در چه سوئه و منزلت بوده، و در دستگاه دولتی و ارتشی و سیاسی ایران چه موقع و مقامی را حائز بوده اند.

نادرشاه و میرزا مهدی خان

می گویند میرزا مهدی خان معلّم نادر هم بوده و در هنگام فراغت و امکان نادر به نادر درس هم می داده است و روابطشان بسیار خصوصی و صمیمی بوده است. «نادر نامه» نمونه هائی از رفتار و برخوردهای این گونه ایی نادر با میرزا مهدی خان

ضبط شده است که ما در این جا دوسه نمونه از آنها را ارائه می دهیم:

- امتحان حافظه: نادر ضمن مسافرت در محلّ و نقطه معینی بین راه از میرزا

مهدی خان پرسید سهلترین و مقوی ترین غذاها در مسافرت چیست؟.

میرزا مهدی خان جواب داد نان و تخم مرغ. پس از ادامه مسافرت و گذشت

سالها، اتفاقاً در سفری دیگر گزارشان به همان نقطه افتاد. نادر را از مذاکره قبلی

بیاد آمد و خواست حافظه میرزا را امتحان کند. پرسید میرزا مهدی خان با چه چیز؟

فوری جواب داد. قربان با نمک. نادر را خوش آمده و میرزا مهدی خان نیز از

حافظه و هوش نادر بسیار تعجب نمود. نادرنامه. صفحه ۵۸۷

- شعر مناسب مکان: در نزدیکی همدان نادر در بالای تپه ای روی سنگی

نشسته و لشکریانش با قوای عثمانی در نبرد بودند. هوا طوفانی و سگی در مقابل

نادر ایستاده بود و میرزا مهدی خان نیز حضور داشت. نادر به میرزا مهدی خان امر

کرد که مناسب مکان و موقع شعری بسراید. میرزا مهدی خان بالبداهه این بیت را

ساخت و خواند:

هوا مخالف و همدم سگ و نشیمن سنگ بجای نغمه مطرب صدای توپ و تفنگ

نادر وی را تحسین فراوان نمود. نادرنامه. صفحه ۶۱۸

- اطاعت قورباغه ها: نادرشاه در یکی از شهرهای مازندران شب در قصری

خوابیده بود، سرو صدای قورباغه های استخر مجاور عمارت مانع خواب او بود. به

میرزا مهدی خان دستور می دهند که قورباغه ها را بی صدا کند. چون حکم نادری

حتمی الاجراست. میرزا مهدی خان تمهیدی می اندیشید و دستور می دهد چند رأس

گوسفند کشته و روده های آنها را بیرون آورده و باد کرده در استخر بیندازند.

قورباغه ها این که مار است همه بی صدا و خاموش و هریک به گوشه ای خزیده و

ساکت می شوند. نادر نامه. صفحه ۶۲۰

- غم و شادی نادر: هنگامی که نادر به سلطنت رسید و لباس فاخری بر تن

نمود، دفعتاً خاطره ای به نظرش رسیده پس از گریه ای که کرد در دنباله آن

خنده‌اش گرفت. میرزا مهدی خان که حضور داشت علت حالت گریه و خنده را از نادر پرسید.

نادر جواب گفت به یادم آمد هنگامی که طفل هفت ساله^{۱۵۶} بودم و پدر و مادرم در نهایت عسرت و تنگدستی بسر می بردند. من نیز لباس برتن نداشتم پدرم نخهائی که مادرم چرخ ریزی کرده بود فروخته و قبایی برای من به سه قران خرید. من آن را برتن کرده و به کوچه رفته با بچه‌های دیگر که همه مرا به بزرگی قبول کرده و مطیع بودند مشغول بازی شدم.

یکی از بچه‌ها که در نزاع با بچه‌های محلّ دیگر از خود شجاعتی بروز داده و لباسش پاره شده و آن را برده بودند لخت و عریان نزد من آمد. من برای حسن خدمت و ابراز شجاعت او قبای نویی که در برداشتم به او خلعت دادم. وقتی به خانه آمدم پدرم که مرا لخت دید بنای آزارم را نهاد و به سقف آویزانم نمود. من مدّتی در حالی که دست و پایم به طناب بسته بود آویزان بودم. مادرم مرا نجات داده و امروز که می بینم پدر و مادرم نیستند که مرا با این جلال و حشمت به بینند محزون و گریانم و از طرفی که می بینم خداوند مرا از هر گونه نعمت و مقام مستغنی نموده خندان و شکر گذارم. نادرنامه. صفحه ۶۲۸

ید الله فوق ایدیهیم: در سردرایوان نجف اشرف که به دستور نادر تعمیر و مطلقاً^{۱۵۷} شده بود معماران از میرزا مهدی خان منشی خواستند که عبارت مناسبی برای سردر بگویند تا بنویسند.

میرزا مهدی خان گفت که از خود نادر بپرسند. پس از رجوع به نادرشاه، وی دستور داد بنویسند: «ید الله فوق ایدیهیم» هنگامی که میرزا مهدی خان شنید که نادر چنین عبارتی عالی را گفته است بسیار تعجب کرد و گفت: این عبارت قطعاً به نادر الهام شده و برای امتحان موضوع پس از چند روز دیگر گفت مجدداً از نادر بپرسند، نادر جواب داد عبارت همانست که قبلاً گفته‌ام. نادرنامه صفحه ۵۸۰

میرزا مهدی خان به منزله معلّم نادرشاه بود و به همین مناسبت نادر با دیده

احترام به وی می‌نگریست. ژان گِوز در اثر «خواجه تاجدار» دربارهٔ روابط نادر و میرزا مهدی خان و از این که گویا نادر کم سواد بوده و میرزا مهدی خان به وی خواندن و نوشتن را آموخته است به اغراق و افراط راه داده است. زیرا خطوط شکسته که از نادر در دست است مهارت تام وی را در نوشتن خط به ویژه شکسته نویسی می‌رساند و صاحب این چنین خط به تحقیق تحصیل کرده و زحمت کشیده است و از طرف دیگر اثر «خواجه نامدار» به نظر ما به یک رمان تاریخی و اثر داستان و رمان بیشتر نزدیک است تا اثر تاریخی و علمی. اغلب نوشته‌های ژان گِوز اعتبار علمی و تاریخی چندانی ندارد اما در خلال همین افسانه‌گوییها باز هم می‌بینیم بعضاً یک مطالب ارزنده و دلچسبی هم نوشته است. به نوشته‌های زیر توجه فرماید:

«راز تقرّب میرزا مهدی استرآبادی، در دستگاه نادرشاه نیز همین بود که وی استاد نادر بشمار می‌آمده و نادر به او می‌گفت تو چون معلّم من هستی نزد من منزلت داری و میرزا مهدی استرآبادی تظاهر نمی‌کرد که وی معلّم نادر می‌باشد. و حتی در تاریخی که راجع به نادرشاه نوشته، این موضوع را ذکر نکرده است. تعالیم میرزا مهدی استرآبادی نادر را دارای طبع شعر سُرایی هم کرد و گویا این بیت شعر که سجع مهر نادر بود از طرف خود پادشاه ایران سروده شده است:

«نگین دولت و دین چونکه رفته بود از جا بنام نامی نادر قرار داد خدا» ۱۵۸
حتی به نظر ما شعر فوق هم نمی‌تواند محصول طبع خود نادر باشد و هرگز نادر جمله «بنام نامی نادر» را دربارهٔ خود بکار نمی‌برد و نباید ببرد ولی تمام این جملات موید آن است که میرزا مهدی خان شدیداً مورد علاقه شاه افشار بوده و در ظرف قریب بیست سال فرمانروایی وی پیوسته مدّ نظر، مشیر و مشاور و همدم و انیس نادر بوده است.

از فضلاء و شعرای دوره افشاری

«از مشاهیر دانشمندان و گویندگان دوره افشاری قبل از همه نام شیخ یوسف بحرانی مؤلف «حدایق در فقه شیعه» متوفی به سال ۱۱۸۶ هـ. ق را می‌توان برد پس از او می‌باید نام شیخ محمد باقر وحید بهبهانی متوفی به سال ۱۲۰۶ هجری قمری و نصیرالدین اصفهانی طبیب را ذکر کرد که در سال ۱۱۹۲ هجری قمری وفات نموده است.

از شعرا و گویندگان قبل از همه نام سید احمد هاتف اصفهانی متوفی به سال ۱۱۹۸ هجری قمری را باید نام برد سپس سید علی مشتاق متوفی به سال ۱۱۷۱ و سید محمد شعله متوفی به سال ۱۱۶۰ و طبیب اصفهانی متوفی به سال ۱۱۶۸ و آقا محمد خیاط مشهور به «عاشق» متوفی به سال ۱۱۸۱ و محمد تقی صهبا متوفی به سال ۱۱۹۱ و آقا محمد بیک آبادی متوفی به سال ۱۱۹۷ و ملا اسماعیل خواجهوی متوفی به سال ۱۱۷۰ و لطفعلی بیک آذربئیگدلی شاملو متوفی به سال ۱۱۹۵ و صباحی بیدگلی متوفی به سال ۱۲۰۷ هجری قمری و دیگران می‌شود نام برد.»^{۱۵۹} اینک شرح حال مبسوط «آذر» را مآثر و دوستش عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی که در اثر گرانقدر خود به نام «تجربة الاحرار و تسلیة الابرار» آورده است عیناً در این جا ذکر می‌نمائیم:

لطفعلی بیک بیگدلی شاملو (آذر)

آذربئیگدلی شاملو اسم شریفش لطفعلی بیگ بن آقاخان از اعزّه و نجبای ایران و از اوایل دولت بهیة صفویة موطن اصلیه اجداد ایشان اصفهان بهشت نشان بوده، و آذر در سنه اربع و ثلثین و مائة بعدالالف (۱۱۳۴) در دارالسلطنه اصفهان متولد شده، مقارن این حال فتنه محمود غلجایی افغان رو داده، ناچار تمامی خانواده او از اصفهان به دارالمؤمنین قم هجرت کرده‌اند، چهارده سال از عمر خود در آنجا

گذرانید، نادر پادشاه افشار در اوّل جلوس، پدرش را به حکومت خطه لار و سواحل بحر فارس سربلند کرده، وی به دارالعلم شیراز حرکت و بعد از دو سال پدرش از دارملال به دار بقا ارتحال کرده، و بعد از چندی در خدمت حاجی محمود بیگ عمّ خود احرام طواف بیت الله الحرام بر میان جان بسته، از راه عراق عرب روانه شام و بعد از زیارت رسول انام و زیارت ائمه بقیع علیهم السّلام به طواف بیت الله الحرام مشرف، و در مراجعت شرف اندوز آستان ملایک پاسبان شحنة نجف و حایر سید الشهداء حسین بن علی و کاظمین و عسکرتین علیهم من الله آلاف التحیات والتحف گردیده، و عزیمت عراق عجم و فارس کرد، و بعد از یکسال با جمعی از دوستان به زیارت ثامن ائمه، رضا، رضی من اّمه، فایز و در آنوقت اردوی نادری پس از تسخیر هندوستان و ترکستان وارد آن ارض اقدس شده عازم تسخیر جبال لکزیّه بوده، و به اتفاق اردو و از راه مازندران به آذربایجان رفته، از آنجا عزیمت عراق و بنای سکنا را در اصفهان نهاده، بعد از قتل نادرشاه چندی در سلک ملازمان علی شاه و ابراهیم شاه و سلیمان شاه و شاه اسماعیل منسلک بوده، و در اواسط عمر گرانمایه که اوایل دولت کریم خان زند بود، ملازمت ترک و بکسوت فقر متلبّس و در مضافات قم قلیلی املاک و رقبات داشت، به زراعت مشغول، و در هنگام حصاد و رفع محصول، از تردد محصلان دیوانی ملول، و به سبب وزن فطری و شوق جبلی مایل به گفتن شعر و بیشتر قواعد نظم را از یگانه آفاق میر سید علی مشتاق استفاده کرده، و به قدر هفت هزار بیت از خیالات او را نهب و تاراج اصفهان که از تطاول علی مردان خان بختیاری اتفاق افتاد، در اصفهان مفقود گشته، مدتی نیز از این رهگذر طوطی ناطقه اش لال، بلبل طبعش شکسته بال بوده، تا باز به تکلیف احباب از بحر طبع موج درهای خوشاب انگیخته، مثنوی یوسف زلیخا دارد، و در قصاید غزل و رباعی سرآمد فصحای زمان و بلغای دوران، و از هیچیک از معاصرین خود، بلکه از شعرای متقدمین کمتر نبوده، و شعر را خوب می فهمیده، و سلیقه بستن مضمون او را هیچکس نداشته، و در شعرشناسی مسلم بوده، از اوست تذکره آتشکده که از شرار دردآلود ابیاتش آتش به جان عاشقان عارف و عارفان عاشق

زده، و در کلامش دردیست که اهل درد دانند، و در سخنانش حالیت که اهل حال شناسند.

نظم

یحاکی نظمہ دُرّ السحاب ویشبه نشرہ دَرّ السحاب
 در اواخر عهد کریم خان از بلده قم به شیراز تشریف آورده بودند، مؤلف حقیر را
 شرف صحبت ایشان روزی نشد، و قبل از رفتن مؤلف از دارالسلطنه تبریز به
 دارالعلم شیراز صینت عن الاعواز میرزا عبدالوهاب موسوی به حکومت اصفهان
 سرافراز بود، و در زمان دارای زند که در مدت سلطنت و مملکت داری نیتی صادق،
 و صدری وسیع و قدری رفیع و قلبی فسیح داشت، و خلق را به تنعم و ترفه و
 تن آسایی و تعیش خود باز گذاشته اهالی ایران غرق سرور، و آفت عین الکمال از
 چهره آراسته دوران دور بود، میرزا عبدالوهاب حاکم بود، و آذربا شعرای
 بلاغت گستر او را ندیم بزم بودند، مقارن آن حال میرزا عبدالوهاب وفات یافت، به
 جای او حاجی آقا محمد زبانی اصفهانی حاکم شد، راههای مداخل به کریم
 خان نمود، و بر جمع اصفهان افزود، در بند شعر و شاعری و فضل و کمال نبود، و
 عقیم و طالع و بداندیش و بدسلوک بود، و با کریم خان پدر و فرزند شده، خانه ها
 ویران کرد، و بدعتها آشکار ساخت، فقرا را سوخت و مالها اندوخت، و عموم اهالی
 را اسباب پریشانی، اعزه و دانشمندان اصفهان را خصوصاً باعث جلای وطن و
 بی خانمانی گردید، و کار را بر خواص و عوام چنان تنگ گرفت، که زبان قلم از
 تحریر به عجز و قصور اعتراف دارد، طبع اقاصی و ادانی از آن گرگ حریص متنفر،
 و دلها منزجر، و آب دیده ها منهر، و ایام ایالت او ایام نحس مستمر آمد، وحشتی و
 نفرتی عظیم در میان خلق افتاد، حضرت فیلسوف اعظم و نحریر مکرم آقا محمد
 بیدآبادی اصفهانی که شمه بی از اوصافش زیب دفتر، و رشته دوات مشک آگین

از ذکرش رشک رشته گهر شده عماددین بود و اعتضاد کهنین و مهین، با او از در نصایح درآمده، وی را پیغامهای عنیف فرستادی، و تهدیدات بلیغ نمودی، و فرمودی که در این دو روزه حیات مستعار به رعایا و برایا که بدایع و دایع آفریدگارند، ظلم صریح و اجحاف قبیح روا ندارد، و پای در راه حسن سلوک با عالی و سافل ممالیک و ممفالیک و عموم خلایق گذارد، قطع وظایف و مرسوم را بدتر از قطع حلقوم داند، و دوش رعایا را به تکالیف شاقه گرانبار نسازد، و ظلم را مورث سخط الهی و مایه اشتغال نوایر عذاب نامتناهی داند، حاجی جفا پیشه تبه روزگار.

قطعه

از من بگوی حاجی مردم گزای را کو پوستین خلق باضرار میدارد
حاجی تونستی شترست از برای آنک بیچاره خار می خورد و بار می برد
متنبه نشده دست از مردم گزایی باز نداشت، و پای انصاف به شاهراه عدل و داد نگذاشت، مردم کوفته خاطر و شکسته دل شدند، و عریضه اشک و آه با سوز درون و سینه مجروح به درگاه قادری نیاز فرستادند، مولانای اعظم از دارالسلطنه اصفهان خیمه اقامت کننده با جمع کثیری از مریدان و ارباب عمام و اعیان بیرون آمد، و عزم جلای وطن نمود، دل از مسکن دلارا برداشت، میرزا ابوالقاسم مدرس به علت وظیفه مقرری با جناب استاد قدم از مقام خویش بیرون نهاد، در سنه ثمان و ثمانین و مائه بعد الالف، اکابر و اعیان اصفهان از کلانتر و وزیر و وضع و شریف و کدخدایان بلوک و جمعی از اهل حرفت و تجارت به بهانه تنقیح محاسبات دیوانی، با دلی آکنده به محنت به شیراز آمده، خاک نشین سایه دیوار مذلت شدند، و شکوه به درگاه آوردند، شعرا و ظرفا از نفس دارالملک جلا یافته، چون ابیات قصاید به بلاد عراق متفرق شدند، آذر و هاتف و بعضی از ظرفا رخت از اصفهان به بیغوله قم و کاشان کشیدند، آقا محمدتقی صهبا و مولانا حسین رفیق به شیراز

تشریف آوردند، و آذر را مضمون بعضی از قصاید دلپذیر حاکی از شکایت آن گرگ پیرست...»

از اینجا به بعد مؤلف بیست و سه صفحه دیگر که بالغ بر چهارصد و هفتاد سطر می شود در دنبال احوال آذر آورده و بعضی از قصاید او را با شأن نزول هریک بیان کرده است، و درین مبحث قصایدی از رفیق و هاتف، و ترکیبی از صباحی در مرثیه وی مسطورست و به این رباعی پایان می پذیرد که صباحی سروده است:

«این رباعی نیز در تاریخ فوت آذر از اوست:

رباعیه

آذر که شفیع او پیمبر بادا هم محفل اوساقی کوثر بادا
تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت: جاوید جنان محفل آذر بادا ۱۶۰

**پاره رأی و ملاحظات مختصر و کوتاه شماری از مؤلفین،
نویسندگان و صاحب نظران مشهور دوره افشاری درباره
برخی از آحاد و افراد بیگدلی - شاملو.**

لکهارت در اثر «نادرشاه» خود چنین می گوید:

«هنگامی که سلطان عثمانی اطلاع حاصل کرد که عهدنامه رضایت بخشی به امضاء رسیده است. احمد پاشای قزوینی را به سفارت کبرای عثمانی در دربار ایران منصوب کرد و احمد پاشا با هزارتن از همراهان خود و تحف و هدایای بیشماری که تا آن هنگام نظیر آن برای هیچ پادشاهی ارسال نشده بود به طرف ایران روی آورد...»

نادر نیز به نوبه خود مصطفی خان بیگدلی شاملو دوست صمیمی و رایزن خود را به اتفاق میرزا مهدی خان منشی و مورخ خود با یک تخت طلا مرصع به مرواریدهای عمان و دوفیل به دربار عثمانی کسبل داشت...»^{۱۶۱}

مؤلفین کتاب «دولت نادرشاه» در این باره چنین می نویسند:

«در زمان صفویان سران قبیله بیگدلی شاملو حکومت موروثی هرات را به عهده داشتند. اما در زمان نادر آنها این امتیاز خود را از دست دادند...»^{۱۶۲} بدین معنی که از بدو سلطنت شاه اسماعیل اول حکومت هرات و مقام بیگلربیگی خراسان به افراد خدمتگزار بیگدلی شاملو نسل بعد نسل واگذار می گردید و این مسئله تا اواخر سلطنت صفویه برقرار معمول می گردید چون تعدادی از بزرگان قوم اکثراً در حوادث هجوم افغانه به ایران به قتل رسیدند و دیگر آن مایه و توان برایشان نمانده بود، مع هذا باز سرکردگان و بزرگانی از قبیل همین مصطفی خان و میرزامهدی خان مزبور و محمد زمان خان، محمد قلی خان، رضا قلی خان و محمد رضاخان و علی مردان خان، ولی محمد خان بیگدلی شاملو و بسیاری دیگر از آنان در رکاب نادر شمشیر و قلم زده اند و در تواریخ و مآخذ و دیگر آثار دوران نادری در بیشتر آن منابع نام عده ای از آنان ثبت و ضبط شده است مثلاً صاحب «نادرنامه» می نویسد:

«دیگری از مشاهیر دودمان بیگدلی شاملو در دوران نادر میرزا محمد صادق خان بیگدلی شاملو متخلص به «شهیر» بوده وی از شعرای شناخته شده دوره افشاریه بشمار می آید و دارای اشعار غنائی بسیار نغز و دلکش است. ابیات زیر برگزیده از یک غزل وی می باشد که در سال ۱۱۵۵ هـ. ق در سفر داغستان سروده است:

شمع من انجمن افروز که باشد امشب کیست پروانه و جانسوز که باشد امشب
ما که از خویش رمیدیم به صحرای دگر تا جنون مصلحت آمیز که باشد امشب
هیچکس نیست که پرسد خبر از حال «شهیر» یارب آن خسته، غم اندوز که باشد امشب
«شهیر در سال ۱۱۸۱ هـ. ق در شهر مشهد در گذشته است. همین مؤلف

می افزاید:

«محمد رضا بیگ بیگدلی شاملو فرزند شهیر یکی از منشیان مشهور دربار نادرشاه بوده و در قن انشاء و نگارش شهرت بسزائی داشته است و در سفر و حضر و در جنگ و صلح همراه نادر بوده است»^{۱۶۳}... «این پدر و پسر از اجداد مرحوم صدرالاطباء شاملومی باشند که از طبیبان حاذق و سرشناس شهر مشهد بوده است»^{۱۶۴} و مشاهده می شود افراد ایل جلیل بیگدلی که مردان جنگ و نبرد و میدان بوده اند همچنین در میدانهای بزم و شعر و ادب و در ساحة طب و درمان نیز گوی سبقت را ربوده اند و چه بسا شمشیر و سلاحشان را با قلم و دار و عوض نموده و به جای شمشیر زنی قلم زنی را پیشه خود ساخته اند و یا اینکه شمشیر و قلم را با هم بکار برده اند مثلاً یکی از این سرکردگان بزرگ و بنام مرتضی قلی خان شاملو در هر سه میدان گوی سبقت را ربوده است و همانطوری که سرکرده و والی و حاکم بوده، در عین حال شاعر و خطاط زبردست و همچنین پزشک توانا است که کتاب ملی «خرقه بخیه مرتضی قلی شاملو» را نوشته است. که ما در فصل شعراء و اطباء درباره این قبیل ذوات عالیقدر به تفصیل سخن خواهیم گفت و صاحبان شمشیر و قلم را ذکر خواهیم کرد. ناگفته نماند که مرتضی قلی خان شاملو «ظفر» نیز مانند «آذر» در دو زبان فارسی و ترکی شعر سروده اند، منتها «آذر» به زبان ترکی جغتایی و ظفر به زبان ترکی آذربایجانی و هر دو نفر این شعراء در هر دو زبان استاد بوده و با قدرت و صنعتکاری سخن گفته اند. مرتضی قلی خان در شعر فارسی «مرتضی» و در شعر ترکی «ظفر» تخلص اختیار کرده بوده است.

محمد ولی خان بیگدلی شاملو

یکی دیگر از سرکردگان صدیق و وفادار دوره افشاریه که در سرتاسر عمر نسبت به نادرشاه و اولادش وفادار بود ولی محمد خان بیگدلی شاملو است. وی نسبت به

جانشینان نادرشاه بزرگ همیشه صادق و خدمتگذار بود و خود نیز مورد اعتماد و احترام خاندان افشار مؤلف «مجمع التواریخ» درباره صمیمیت و وفاداری محمد ولی خان مطالبی می نویسد که ما مختصری از آنها را در اینجا ذکر خواهیم نمود.

چنانکه در طول تاریخ دوران قرون وسطی به کرات مشاهده گردیده پس از مرگ و از بین رفتن سرکرده و پیشوا غالباً پیروان و فرمانبرداران اطراف او بزودی پراکنده می شوند، هر کس سر خود را برداشته بجانبی می رود و اوضاعی بس آشفته و پریشان و گاهی نیز هرج و مرج پدید می آید و در کوتاه مدت همه چیز بهم می خورد، هر کس از گوشه سربلند می کند، برادر کشی و جنگهای داخلی و خانمان سوز به راه می افتد و هر کس به جان دیگری می افتد و دوبرادر به روی همدیگر شمشیر می کشد.

این احوالات درباره دوره پایان افشاریه نیز با تمام مختصات خود و به شدت جلوه گر است، به محض به قتل رسیدن نادر، آشفتگی و پراکندگی و پریشانی بر تمام شئون کشور در کلیه سطوح حکمفرما گردید و هر کس تنها درباره خود اندیشه نمود و دشمنان کشور و دولت نیز از حادثه سوء استفاده نموده به آتش فتنه و آشوب دامن زدند و مدعیان سلطنت و حکومت نیز به تلاش افتادند و در صدد برآمدن به طور عادت و رفتار پیشینان نسل ذکور نادر را از میان بردارند.

میرزا محمد خلیل مرعشی در تاریخ گران قیمت خود «مجمع التواریخ» جسته گریخته در اطراف این حوادث چنین می نویسد: «... مسئله مربوط به دوره شاهرخ میرزای مکحول^{۱۶۵} است که پسرانش سلطان داود میرزا و سلطان علی میرزا را از ترس این که گرفتار و محو نشوند، بقدیمیان و هواخواهان سپرده، روانه روضات مقدمات آستانه سپهر مماس... اسدالله الغالب علی بن ابی طالب و آستانه ملک آشیانه حضرت سید الشهداء علیهما السلام نمودند. به کسانی که انتظار وفاداری دارند نامه فرستاد چنانچه عنایت نامحبات به نام مصطفی خان ایلچی بیگدلی و به

نام محمد رضا خان قورچی باشی سابق و به جهت مهدی قلی خان بیگدلی شاملو میرزا ابراهیم متولی سابق نجف اشرف فرداً فرد بحیث تحریر درآورد مشعر به روانه نمودن فرزندان به آن صوب متوجه شدن آن عالیجاهان در امور فرزندان عز و صدور یافت». ۱۶۶

از سطور بالا نیک مشاهده می شود یار و غمگسار روزهای سختی و بدبختی و یار ایام دغدغه و تلاطم باز هم سران و سرکردگان و وفادار خاندان جلیل بیگدلی و بیگدلی شاملو و شاملو می باشد و بنا به گفته صاحب «مجمع التواریخ» در حقیقت نیز «عنایت نامجبات به نام مصطفی خان و مهدی قلی خان می باشد» و اینان هستند که هرگز نان نمک را فراموش نمی کنند و این حادثه درباره بقایای خاندان صفویه و بیگدلی نیز صادق می باشد.

مؤلف «مجمع التواریخ» در جای دیگر در اطراف همین صداقت و صفایی باطن افراد این خاندان دیرپای مستقیم الخط نام سرکرده دیگر را نوشته و قرعه را به نام محمد ولی خان بیگدلی شاملو می زند و او می نویسد:

ملخص کلام این که در سال ۱۱۳۷ هـ. ق با غوای بعضی ها شاه طهماسب به فکر استیصال او (سید احمد خان غ- بیگدلی) افتاده ولی محمد خان بیگدلی شاملو را به حکومت کرمان و شاه ویردی خان چگنی را سپهسالار بلاد فارس نموده، فرامین به سرداران و سرکردگان فارس نوشت که سید احمد خان یاغی و طاغی است هرگز رفاقت او نخواهید کرد، بلکه او را بسته تحویل شاه ویردی خان نمائید که او را روانه حضور نماید. و شاه ویردی خان خود به حوالی نیریز و داراب رسید و نیز سید احمد خان از محاصره جهرم برآمده بود از جانب کرمان ولی محمد خان برادر خود را با امیر مهر علی تزرچ احمدی که از سرداران بلوچ بود روانه به سمت لار نمود و او خود را پیش از سید احمد خان به شهر لار رسانید و مستحفظین قلعه لار استقبال او نموده داخل شهر نمودند. مقارن آن به یک ماه فاصله سید احمد خان ۱۶۷ نیز از جانب جهرم روی به جانب لار آورده در خارج جنگی سخت در

گرفت و سید احمد خان پیروز گردید.»^{۱۶۸}

ولی محمد خان از شنیدن خبر پیروزی سید احمد خان خشمگین می‌گردد و برای روبرویی با حریف به بسیج سپاهیان خود می‌پردازد: «چون این خبر در سنه یک هزار و یک صد و سی هشت هجری به ولی محمد خان رسید او نیز لشکر کرمان را جمع نموده با اتفاق میرامیربیک طاهری و خواجه حکیم بیک دولت آبادی و سرکردگان براکوه و سیرجان و شهر بابک و سالار عسکر بلوک اقطاع و اسماعیل بیک راوری و میرزا ابوالحسن بمی و خاندان قلی بیک کرمانی و سایر سرکردگان جمعیت نموده در شمال شهر میمند با سید احمد خان صف مصاف آراستند».^{۱۶۹} لیکن در این نبرد ولی محمد خان شکست می‌خورد و بدست جنگاوران سید احمد خان دستگیر می‌شود و اکثر سرکردگان سپاهیان وی طوءاً و کره‌اً به اطاعت سید احمد خان در می‌آیند و شهر کرمان بدست سید احمد خان گشوده می‌شود.

پس از مدتی یعنی در آغاز سال یک هزار و یک صد و سی و نه هجری قمری سید احمد خان دعوی سلطنت نموده و بر تخت پادشاهی جلوس می‌نماید و نام خود را بر روی درهم و دینار ضرب می‌نماید و مهر سلطنتی با این سجع «تاج فرق پادشاهان احمد است» انتخاب و اختیار می‌نماید و سکه‌های خود را با این نقش مضروب و مزین می‌نماید:

سکه زرد در هفت کشور، چترزد چون مهر و ماه وارث ملک سلیمان گشت احمد پادشاه
«ولی محمد خان را که محبوس بود از قید بر آورده، خلعت داده، استمالت نموده، وزیر و به اصطلاح ولایت ایران اعتمادالدوله خود گردانید. چه در بلاد ایران در زمان دولت صفویه اعتمادالدوله خطاب به وزیر بود... و طالب خان را... دیوان بیگی خود نمود.»^{۱۷۰}

اینجا است که مؤلف هوشیار و ذره بین «مجمع التواریخ» ملاحظه خود را درباره صداقت و شخصیت و حق شناسی ولی محمد خان صریحاً بیان نموده و می‌نویسد: «...همواره سرکردگان منتظر فرصت می‌بودند که خود را از قید اطاعت

او (سید احمد خان غ-بیگدلی) برهانند و باطناً با او صفایی نداشتند، خصوصاً ولی محمد خان که وزیر و اعتمادالدوله بود و کلّ اختیار او بود و طالب خان که دیوان بیگی، امیر دیوان و رکن رکن دولت او بودند...»^{۱۷۱} سپس مؤلف اضافه می نماید به محض این که نخستین بار موقعیت امکان داد این سرکردگان وفادار به خاندان صفویه بی درنگ از اردو فرار کردند و سید احمد را تنها و به حال خود گذاشتند. مرعشی صفوی بقیه احوالات را چنین می نویسد:

«... الغرض چون سپاه افغان دفعته بر چرخچی و هراول لشکر سید احمد شاه زدند. لشکر چرخچی تاب صدمه آن فوج را نیاورده و نیز چون جای تنگ بود، از عقب مدد به آنها نتوانست رسید، جمعی کشته شدند و تتمه برگشتند و صدمه بر فوج قول زدند. مقارن این ولی محمد خان و طالب خان هر دو از دست راست و ساقه لشکر رو به فرار نهادند و به نحوی فوج بهم آمد که دیگر طاقت صف آرای در آنها نماند و بسیاری از فوج سید احمد شاه در دریای نمک فرو رفتند و آنچه که در برابر لشکر افغان بودند کشته شد و اکثر سرکردگان کرمان... اسیر افغان شدند. سید احمد شاه تاج و جقه سلطنت را از سر انداخته... به هر نحوی که بود از معرکه بیرون رفت.»^{۱۷۲}

سید احمد خان دیگر نتوانست کمر راست نماید و بساط پنج روزه اش در نور دیده شد، ولی سرداران ایران که به تور او افتاده بودند به بهای جان خود، سرانجام در اولین فرصت خود را از سلطه او آزاد ساخته و به مرکز پیوستند، سر جای اصلی خود بازگشتند ولی متأسفانه دیگر مرکزی نمانده بود که این سرسپردگان اخلاص و جانبازان وفادار با صفا از نو بتوانند اظهار وجود عرض اندامی نمایند. مملکت پریشان، دولت مغلوب، ملت منکوب و اجامرو اوباش افغان روز بروز چیره و خونخوارتر می گردد و هنوز ما در روزگار آستن نادرشاه ایران، ناجی این سرزمین مقدس و کشور محبوب نبود. روزگاری می بایست ذلت و خفت و اسارت و بدبختی نصیب مردم ایران بشود که شد، تا باز آفتاب سعادت ایران از افق خراسان

تایید و نادری پیدا شد و کشور و مردم را نجات داد.
رنج بسیار ببايد پير فلک را تا دگر ما در گیتی چو تو فرزند بزاید

پاره مطالب مندرجه در «فهرست اسناد تاریخی ایران در آرشیو صدارت عثمانی در استانبول» درباره مصطفی خان بیگدلی شاملو

شماره ۲۰۸۸ - تاریخ ۱۱۵۹ هـ. ق.:

نامه از مصطفی خان فرستاده نادرشاه به سرعسکر قارص (احمد شاه) از مذهبی که وسیله شاه اسماعیل ترویج گردیده، و دولتین ایران و عثمانی از نتیجه آن مذهب دائماً متضرر شده اند و محاربه و شکست در قارص هم به مناسبت این مذهب روی داده است. امروز که نادرشاه آیین و مذهب رفض را از ایران برداشته، دولتین باید در نهایت دوستی و محبت روابط خود را برقرار و محکم سازند.

شماره ۱۵ هشتم صفر المظفر ۱۱۶۰ هجری قمری:

خلاصه نامه والی بغداد احمد پاشا در ۶ ماده و در ماده ۵ مربوط به میرزا مهدی خان و مصطفی خان بیگدلی شاملو چنین می نویسد: ۵ - چون میرزا مهدی خان از مصطفی خان به نادرشاه نزدیکتر است و با آن که مصطفی خان سمت سفارت دارد. معذالک مأمورین راه باید به میرزا مهدی خان بیش از مصطفی خان حرمت و احترام نمایند. ۱۷۵

سپس به پیوست همین نامه صورت هدایای نادرشاه (تخت نادری، خیمه زربفت، فیل رقاص و غیره) که به وسیله میرزا مهدی خان و مصطفی خان به پادشاه اهدا شده است ضبط گردیده است.

شماره ۹۳. نامه تاریخ ۱۵ رجب ۱۱۶۰ هـ. ق: درباره اجازه مراجعت
مصطفی خان فرستاده نادر، حامل هدایای نادری به پادشاهی عثمانی. ۱۷۶

شماره ۹۶. تاریخ ۱۶ شعبان ۱۱۶۰ هـ. ق: درباره سفارت مصطفی خان و
میرزا مهدی خان و تنظیم عهد نامه بین ایران و عثمانی مطابق عهد نامه زمان سلطان
مراد رابع. ۱۷۷

شماره ۱۲۶. تاریخ دوم صفر المظفر ۱۱۵۸ هـ. ق، مطابق ۱۷۴۵ میلادی: ترجمه
نامه فارسی مصطفی خان به وزیر احمد پاشا سرعسکر شرق:
۱ — دلایل تعرض سربازان ایران به سربازان عثمانی.
۲ — نادرشاه فی حد ذاته نیت سوئی نسبت به دولت عثمانی ندارد. ۱۷۸

شماره ۱۴۰. تاریخ ... ۱۱۶۲ هـ. ق: ترجمه نامه ابراهیم شاه به والی بغداد
که به وسیله حسن آقا میرآخور فرستاده شده و اعلام وصول تفنگ و اسب و ساعت و
درخواست ارسال هدایای نادری به وسیله مصطفی خان به دربار عثمانی. ۱۷۹

شماره ۱۴۳. بدون تاریخ: سفیر ایران مصطفی خان حامل هدایای نادری نامه
به صدراعظم عثمانی می نویسد و درخواست می نماید که به وی اجازه دهند تا به
استانبول برود. ۱۸۰

شماره ۵۷۵. تاریخ ۱۱۶۲ هـ. ق:

۱ — کسب اجازه حرکت مصطفی خان ایلچی ایران از بغداد به استانبول
۲ — ترجمه نامه راجع به تسلیم تخت و چادر و هدایای نادری که مرحوم
احمدشاه والی بغداد ضبط نموده

تحریرات:

- ۱- خلاصه ترجمه نامه ابراهیم پاشا که خواهان برقراری حسن روابط بین دولتین ایران و عثمانی طبق آنچه زمان سلطان مراد رابع و نادرشاه مرسوم بوده است.
- ۲- مأموریت مصطفی خان به سفارت ایران در استانبول.
- ۳- نامه مصطفی خان درباره وصول نامه صدراعظم که به مصطفی خان نگاشته است و ابراز خشنودی و تشکر از مهمان نوازی احمدپاشا والی بغداد. ۱۸۲

* * *

شماره ۱۹۲. تاریخ سلخ جمادی الآخر ۱۱۶۲ هـ. ق مطابق با ۱۷۴۸ میلادی.
گزارش والی بغداد درباره مصطفی خان سفیر ایران. ۱۸۳

* * *

شماره .. ۱۹۳. تاریخ ۱۱۶۲ هـ. ق:
نامه ابراهیم پاشا به مصطفی خان ایلچی ایران. ۱۸۴

* * *

شماره ۱۹۳. تاریخ ۱۱۶۳ هـ. ق:
نامه ابراهیم پاشا به میرزا مهدی خان که در معیت مصطفی خان به مأموریت سفارت استانبول فرستاده شده است ۱۸۵

* * *

شماره .. ۱۹۳. تاریخ ۲۸ جمادی الاول ۱۱۶۲ هـ. ق:
نامه ایست که در آن اعلام شده که نامه نادرشاه به سلطان عثمانی از طرف مصطفی خان در بغداد به والی بغداد تسلیم گردیده است. ۱۸۶

* * *

شماره .. ۱۹۳. تاریخ ۱۱۶۲ هـ. ق:
نامه مصطفی خان به صدراعظم عثمانی درباره رضایت از والی بغداد. ۱۸۷

* * *

سلسله نسب افشاریه

امامقلی

۱ - نادر اول	۱۱۴۸ - ۱۱۶۰	۱ - ابراهیم
۲ - عادل - علی	۱۱۶۰ - ۱۱۶۱	۲ - عادل شاه (علی)
۳ - ابراهیم	۱۱۶۱ - ۱۱۶۲	۳ - ابراهیم
۴ - شاهرخ	۱۱۶۲ - ۱۲۱۰	
۵ - نادر دوم	۱۲۱۰ - ۱۲۱۸	

عین دستخط و امضای نادر شاه

بسم الله تعالی
 این ضمیمه خط نادر شاه افشار خط ملک کویت خان که در این
 خط خوش نوشته و خوشنوی خود را در پیشه در صفای منزل نموده و در
 قزاق شیع محمد ملاحظه و بکار گاری این چند کلمه را دیده و
 ۱۲۲۱

تصویر شماره سی و سه
 نمودار از کتاب «نادر نامه» محمد حسین قزوینی چاپ خراسان برآیند صفحه ۴۲۳

متن مهرانادر شاه افشار

بسم الله...

نگین دولت و دین رفته بود چون از جای

بنام نامی نادر قهرارداد خدای

نادر نامه فشریه انجمن آثار ملی خراسان.

نگارش محمد حسین قدوسی

صفحه ۶۴۹

آستان قدس رضوی
کتابخانه ملک ملک طهران
شماره (۱۸، ۶)
طرح ثبت ۱۵ - خرد ماه / ۱۳۵۱

۲۵۵

بازدید شد

۱۳۵۱

سید درویش
میرزا درویش
۳۸

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم



من مہر میرزا احمدیان : المہدی من بدایت - مہدی ان کسی است کہ
تو دہ امیش کردہ باشی

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام على رسول الله، امين الله على وجيه وغرايم امره الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل
 والمهيمن على ذلك كله رحمة الله وبركاته. السلام على صاحب السكينة السلام على قوامديان
 المدينة السلام على المنصور المؤيد السلام على ابى قاسم محمد ابن عبد الله ورحمة الله وبركاته.
 مهدى قلى بن محمد شاملو بيگدلى.



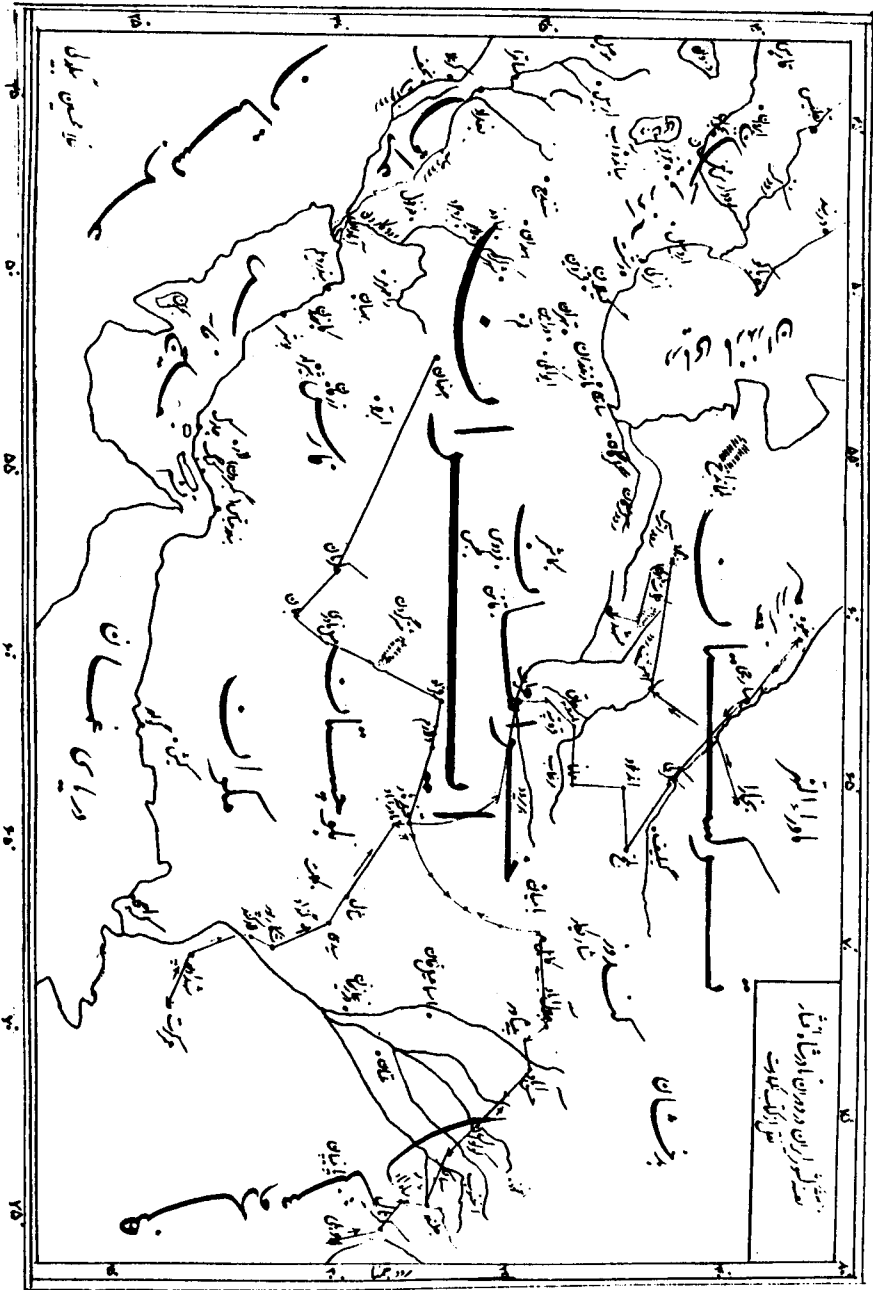
نمف اشرف



آذر اشاره به پادشاه: نجف اشرف
 چرخ که در دولت او مرتب شد تزیین قبه مبارک نجف اشرف و تعمیر آن آستان ملک پاسبان در وضع
 منوره کروی مصلی، که به اتمام مد یعلیخان بیگدلی فالزاده غیر متروک شد و تزیین قبه مبارک رضوی در طوس...
 لطفعلی بیگ آذر بیگدلی
 آتشکده آذر: تذکره شرعی فارسی زبان تا آخر قرن دوازدهم هجری. آلیف لطفعلی بیگ آذر بیگدلی. با مقدمه و فهرست
 و تعلیقات سید جعفر شهیدی. از اسامات: مؤسسه نشر کتاب. اردیبهشت ۱۳۳۷. چاپ نخست محمد علی علمی.
 صفر ۱۳۶۸.



خطه نواحی آذربایجان و افغانستان و هندستان و رگستان



۱- تاکنون فقط کلمه ایل بیگدلی یا بیگدلی شاملوا شاملومی نگاشتیم ولی از شاه عباس اول به این طرف آنقدر از طرف وی و جانشینانش بر ایلات غیور و رشید و میهن پرست ایران فشار وارد شد تا کم کم وضعیّت ایلات عوض شد یعنی از یکپارچگی و قدرت و وحدت افتادند، متفرق شدند، به دودمانها، به خاندانها و تقسیمات کوچکتر منقسم گردیدند. ایل جلیل بیگدلی نیز تبدیل به خاندانها یا دودمانهای بیگدلی گردید.

سرلشکر ابوتراب سرداور در کتاب «تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشاری» خود در این باره می‌گوید: «... که مقارن ظهور نادر از دو طایفه مهمّ استاجلو و شاملو دیگر جمعیت و سازمانی دیده نمی‌شود و بازماندگان این دو عشیره بطور پراکنده و گمنام زندگی می‌کنند». همان کتاب صفحه ۳۲۶. این ملاحظه گرچه اغراق آمیز است ولی متأسفانه به حقیقت نیز نزدیک می‌باشد. شاه عباس با تشکیل واحدهای شاهسون ایلات غیور و یکپارچه و وطن پرور و مدافع ایران را به خاکستر نشاند و ایران را ویران ساخت تا جایی که مثنی افغان بی‌سرو پا به کشور تاختند و چیره گشتند و زیرورو نمودند. و بیچاره ساختند.

۲- نادرشاه افشار همیشه در صف نخست جبهه شمشیر می‌زد و در عین فرماندهی ارتش، شاهد فعالیت فرد-فرد آحاد سپاهیان بود و هیچ چیز از چشم تزیین و بیدارش پوشیده نمی‌ماند.

۳- آقاخان نام اصلی اش حیدر خان می‌باشد. وی فرزند زینل خان سوم فرزند حیدر خان فرزند زینل خانم دوم نبیره زینل خان یکم معاصرو سرکرده نامدار شاه اسماعیل اول می‌باشد.

۴- تاریخ رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری جلد اول. نگارش مهدی بامداد. تهران ۱۳۴۷ هجری قمری ص ۱.

۵- رک: آتشکده آذر. تذکره شعرای فارسی زبان تا آخر قرن دوازدهم هجری. تألیف لطفعلی بیگ آذر بیگدلی با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی. از انتشارات مؤسسه نشر کتاب. اردی بهشت ماه ۱۳۳۷ چاپ افست محمد علی علمی تهران ص ۳۶۷.

۶- محمد حسین قدوسی «نادرنامه» نشر آثار ملی خراسان فروردین ۱۳۳۹ دیباچه ص ۱۲.

۷- مجمع التواریخ. در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری. تألیف میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی به تصحیح و اهتمام عباس اقبال. تهران ۱۳۲۸ هجری شمسی ص ۲۰.

۸- درّه نادره. میرزا مهدی خان استرآبادی. به تصحیح دکتر سید جعفر شهیدی. چاپ تهران. ۱۳۴۱

ش. ه. ص ۴۴۱.

- ۹ - جهانگشای نادری. تألیف محمد مهدی بن محمد نظیر استرآبادی منشی و وقایع نگار نادرشاه. به تصحیح انوار ص ۱۱۴.
- ۱۰ - تاریخ فارسنامه ناصری. تألیف مرحوم حاج میرزا حسن حسینی فسائی. از انتشارات کتابخانه سنائی ص ۱۸۳.
- ۱۱ - علی مردان خان و علی مراد خان برادرند و پسران آقاخان سلطان بیگدلی شاملومی باشند و علی مراد خان بیگدلی شاملو سفیر نادر شاه و از سرکردگان مشهور دوران افشاریه و جد ششم نگارنده این سطور است به شرح زیر: غلامحسین بیگدلی فرزند فتح الله خان بیگدلی، فرزند لاجین خان بیگدلی، فرزند محمد خان بیگدلی، فرزند الله مراد سلطان بیگدلی فرزند علی مراد سلطان بیگدلی، فرزند آقاخان سلطان بیگدلی، فرزند کرم آقاخان بیگدلی. سردار علی مراد خان بیگدلی حکمران مرو و یکی از سرداران و محارم نادرشاه افشار بوده است. و فرامین متعددی از نادرشاه که هم اکنون در دست است به نام علی مراد خان صادر گردیده است. رجوع کنید به جلد مدارک و استاد تاریخ بیگدلی.
- ۱۲ - نادرنامه. نشریه «انجمن آثار ملی خراسان» نگارش محمد حسین قدوسی. مشهد فروردین ماه ۱۳۳۹ هجری شمسی. چاپخانه خراسان ص ۲۱۵.
- ۱۳ - همان کتاب ص ۵۴۳.
- ۱۴ - نادرنامه... صفحات ۵۵۵ تا ۵۶۰.
- ۱۵ - همان کتاب همانجا.
- ۱۶ - نادرشاه تألیف سرووش تجلی بخش ۱۳۴۶ خورشیدی. انتشارات ابن سینا ص ۱۲۲.
- ۱۷ - مین باشی - سرکرده هزار نفر.
- ۱۸ - نادر سردار شکست ناپذیر ایران ۱ - شیرمردانک به قلم ابوالفضل قاسمی. چاپ یگانه ص ۱۹۷.
- ۱۹ - روزنامه. میرزا محمد کلانتر فارس. شامل وقایع جنوب ایران از سال ۱۱۴۲ تا ۱۱۹۹ هجری قمری به اهتمام عباس. تهران ۱۳۲۵ شمسی هجری ص ۳ و ۳ ب.
- ۲۰ - سردارانی از ایلات و طوایف درگز در خدمت میهن. تألیف سید علی میرنیا. مشهد ۱۳۶۱ ص ۷۴.
- ۲۱ - نادرنامه. نشریه آثار ملی خراسان. نگارش محمد حسن قدوسی. فروردین ۱۳۳۹ هجری شمسی، چاپخانه خراسان صفحه ۵۱۶.
- ۲۲ - نادرشاه افشار نیمه شب یکشنبه یازدهم جمادی الاخر سال ۱۱۶۰ هجری قمری در قریه فتح آباد قوچان کشته شد.
- ۲۳ - تولد لطفعلی یک آذر بیگدلی در سال ۱۱۳۴ ه. ق. در اصفهان بوده است و پاره از موزخین و تذکره نویسان این تاریخ را سهواً ۱۱۲۴ نوشته اند و رقم ۱۱۳۶ که در «نادرنامه» آمده است نیز درست

نیست.

- ۲۴ — نادرنامه صفحه ۵۲۲؛ خود آذر در «آتشکده» مبسوطاً به این مسئله اشاره نموده است. رک: آتشکده آذر لطفعلی بیگ. اردیبهشت ۱۳۳۷. چاپ افست صفحه ۳۶۸.
- ۲۵ — نادرنامه. نشریه انجمن آثار ملی خراسان نگارش محمد حسین قدوسی. مشهد ۱۳۳۹ هجری شمسی.
- ۲۶ — نادرنامه ص ۵۲۳.
- ۲۷ — آتشکده آذر. تذکره شعرای فارسی زبان تا آخر قرن دوازدهم هجری. تألیف لطفعلی بیگ آذر بیگدلی ... اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ چاپ افست محمد علی علم ص ۳۶۸.
- ۲۸ — عالم آرای نادری. تألیف محمد کاظم مروی وزیر مرو به تصحیح و با مقدمه و توضیحات و حواشی و فهرستهای دکتر محمد امین ریاحی. جلد اول، چاپ اول ۱۳۶۴ ص ۲۱۸.
- ۲۹ — گمی کلمه ترکی می باشد و معنی آن کشتی است.
- ۳۰ — عالم آرای نادری ... ص ۲۶۶.
- ۳۱ — همان کتاب ... جلد دوم ص ۴۴۸.
- ۳۲ — همان کتاب ... جلد دوم ص ۴۸۱.
- ۳۳ — همان کتاب ... جلد دوم ص ۴۹۵.
- ۳۴ — همان کتاب ... جلد دوم ص ۵۳۰.
- ۳۵ — همان کتاب ... جلد دوم ص ۵۶۰.
- ۳۶ — همان کتاب ... جلد دوم ص ۷۴۸.
- ۳۷ — همان کتاب ... جلد دوم ص ۸۵۱.
- ۳۸ — همان کتاب ... جلد سوم ص ۱۱۸۱.
- ۳۹ — محمد صادق. تاریخ گیتی گشا، مصتح آقای نفیسی، ... ص ۳۲.
- ۴۰ — معلوم می شود در آن روزگار نیز استرآباد جزو ایالت مازندران بوده است.
- ۴۱ — تذکره صبح گلشن ... ص ۴۷۹.
- ۴۲ — میرزا مهدی خان منشی ... تاریخ جهانگشا ... ۴۱۵.
- ۴۳ — سردارانی از ایلات و طوایف درگز در خدمت میهن. تألیف سید علی میرنیا. مشهد ۱۳۵۶ ص ۴۰؛ تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه. جلد اول. تألیف دکتر رضا شعبانی ۱۳۵۹ ص ۱۲.
- ۴۴ — تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه. جلد اول تألیف. دکتر رضا شعبانی. ۱۳۵۹. ص ۸۲.
- ۴۵ — نبردهای بزرگ نادرشاه. به قلم سرلشکر غلامحسین مقتدر، تهران ۱۳۳۹. ص ۳۵.
- ۴۶ — همان کتاب ص ۳۵.

- ۴۷ - تاریخچه نادرشاه. و مینورسکی، پاریس. ۱۹۶۴. ترجمه رشید یاسمی تهران ۲۵۳۶ چاپخانه سپهر. ص ۱۱۰.
- ۴۸ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه. جلد اول، تألیف دکتر رضا شعبانی. ۱۳۵۹ خورشیدی ص ۱۱۴.
- ۴۹ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه. جلد اول، تألیف دکتر رضا شعبانی. ۱۳۵۹. ص ۸۶.
- ۵۰ - محمد کاظم. عالم آرای نادری. تألیف محمد کاظم مروی وزیر مرو... کتابفروشی زوار. تهران ۱۳۶۴ هجری خورشیدی ص ۱۷۵.
- ۵۱ - نادرشاه. سرؤش تجلی بخش ۱۳۳۶. انتشارات ابن سینا. صفحات ۲۵۴-۲۵۵.
- ۵۲ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه... ص ۲۲۹.
- ۵۳ - همان کتاب... ص ۲۱۵.
- ۵۴ - همان کتاب... ص ۲۲۵.
- ۵۵ - نادرنامه... ص ۵۶۴.
- ۵۶ - نادرنامه... ص ۵۴۶.
- ۵۷ - اثنیشک آقاسی. مقام درباری معادل رئیس تشریفات....
- ۵۸ - تاریخ افشار. به قلم میرزا رشید ادیب الشعراء به کوشش محمود رامیان. پرویز شهریار افشار. چاپخانه شفق تبریز. ۱۳۴۵ خورشیدی ص ۵۶.
- ۵۹ - حدیث نادرشاهی به تصحیح، تحشیه و تعلیقات از دکتر شعبانی. صفحه ۳۱۹؛ نادرشاه صفحات ۱۶۵-۱۶۶.
- ۶۰ - همان کتاب... ص ۱۳؛ تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه. جلد اول... ص ۸۶.
- ۶۱ - حدیث نادرشاهی... ص ۱۸.
- ۶۲ - تاریخ اجتماعی ایران در عصر صفویه. جلد اول، تألیف دکتر رضا شعبانی. ۱۳۵۹. صفحات ۲۳۵، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۷۱.
- ۶۳ - رک: نادرنامه... ص ۵۲۴.
- ۶۴ - رک: نادرشاه. تألیف سرؤش تجلی بخش ۱۳۴۶. انتشارات ابن سینا. ص ۵۷.
- ۶۵ - نبردهای بزرگ نادرشاه. به قلم سرلشکر غلامحسین مقتدر. تهران ۱۳۳۹ خورشیدی ص ۱۵۵.
- ۶۶ - - آبراهام کاتالوکوس خلیفه بزرگ ارامنه که مورد توجه نادرشاه بوده و به دشت مغان و نموت شده بود و او خاطرات تاجگذاری نادر را در دو زبان ترکی و ارمنی تفصیلاً به قلم آورده و نسخه ترکی آن نگارنده این سطور در کتابخانه ماتین داران شهر ایروان جمهوری در ارمنستان دیده و مطالعه نموده است.

- ۶۷ — نبردهای بزرگ نادرشاه. به قلم سرلشکر غلامحسین مقتدر. ص ۵۲.
- ۶۸ — همان کتاب... ص ۵۳.
- ۶۹ — این وثیقه نامه که یک سند جدی و معتبر تاریخی است متأسفانه نه در کتاب «جهانگشای نادری» تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی و نه در تواریخ مربوط دیگر ضبط شده و جزئیات آن بر عالم علم و تاریخ بطور اکمل روشن نبود تا این که این اواخر «در منزل مسکونی یکی از خوانین دره گز نسخه اصلی آن کشف و به وسیله موزه ایران باستان خریداری شد و در اختیار تاریخ و علاقمندان قرار گرفت». وثیقه با خط و املاء و انشاء میرزا مهدی خان بیگدلی شاملو مشهور به «استرآبادی» می باشد.
- ۷۰ — در متن این وثیقه نامه اوضاع پریشان آن روز ایران بسیار فشرده و دربرگیرنده ذکر شده است و میرزا مهدی خان در اینجا داد سخنوری داده و همه دردهای مملکت را در چند سطر به قلم آورده است.
- ۷۱ — طایفه که امروز در قفقاز در شرف اضمحلال و استحاله می باشد. و بسیاری از خلقهای کوچک در قفقاز پس از انقلاب منحوس اکتبر ۱۹۱۷ روسیه مثل لزگیها تحلیل شده و محو گردیده اند و یا در شرف تحلیل و اضمحلال می باشند: مانند آوارها، چچن ها، اینگوش ها، آستین ها و غیره که در حال و حاضر نیز دست و پای مذبحخانه می زنند.
- ۷۲ — در اصل ظلمت زائی. قیاساً تصحیح نمودیم.
- ۷۳ — تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار نوشته سرلشکر ابوتراب سردادور تهران، اردی بهشت ۱۳۵۴، ص ۴۵۶.
- ۷۴ — شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری، نگارش مهدی بامداد، انتشارات زوار تهران ۱۳۵۷ خورشیدی، ص ۱.
- ۷۵ — نادرشاه، تألیف سرژو ویش تجلی بخش، تهران ۱۳۴۶، انتشارات ابن سینا، ص ۱۶۸.
- ۷۶ — جهانگشای نادری، تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی به اهتمام سید عبدالله انوار تهران ۱۳۴۱ خورشیدی، ص ۱۰.
- ۷۷ — همان کتاب... ص ۵.
- ۷۸ — همان کتاب... ص ۶.
- ۷۹ — همان کتاب... ص ۸۶.
- ۸۰ — همان کتاب... ص ۱۰۸.
- ۸۱ — همان کتاب... ص ۱۰۹.
- ۸۲ — همان کتاب... صفحات ۱۱۴، ۱۸۸ و ۳۰۶.
- ۸۳ — همان کتاب... ص ۱۱۵.
- ۸۴ — همان کتاب... صفحات ۱۱۸ و ۱۷۳.

- ۸۵ — همان کتاب... ص ۱۲۹.
- ۸۶ — همان کتاب... ص ۲۰۱.
- ۸۷ — در چاپ ۱۳۶۸ عیون الایین من الانام آمده است.
- ۸۸ — قرآن، سوره ۵، آیه ۱: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید وفا کنید به عهدها».
- ۸۹ — سوره ۴۸، آیه ۱۰ معنی «پس هر که بشکست پس جزاین نیست می شکند بر خویشان و هر که وفا کرد به آنچه عهد کرد بر آن خدا را پس زود می دهد او را مزد بزرگ»
- ۹۰ — متن «صلحنامه» را از تاریخ «جهانگشای نادری» تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی به اهتمام سید عبدالله انوار تهران ۱۳۴۱، صفحات ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸ و ۴۱۹ برداشتیم.
- ۹۱ — جهانگشای نادری، تألیف محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی منشی و وقایع نگار نادرشاه به اهتمام سید عبدالله انوار تهران ۱۳۴۱ ص ۵۱۶.
- ۹۲ — همان کتاب... ص ۲۴۲.
- ۹۳ — تذکره شوشتر. تألیف مرحوم سید عبدالله جزایری متخلص به فقیر، متوفی سنه ۱۱۷۳ با مقدمه در شرح حال مؤلف به قلم حضرت حجة الاسلام دانشمند بختانه ارجمند، چاپخانه حیدری، ص ۱۷۲.
- ۹۴ — همان کتاب... ص ۲۴۸.
- ۹۵ — همان کتاب... صفحات ۲۴۸ و ۲۴۹.
- ۹۶ — همان کتاب... ص ۲۶۰.
- ۹۷ — همان کتاب... ص ۲۶۰.
- ۹۸ — همان کتاب... ص ۲۶۱.
- ۹۹ — همان کتاب... ص ۲۶۸.
- ۱۰۰ — همان کتاب... ص ۲۶۷.
- ۱۰۱ — میرزا مهدی خان استرآبادی. سنگلاخ، خطی نسخه کتابخانه ملی، شماره ۱۱۴۱، ص ۱.
- ۱۰۲ — خواجه تاجدار ژان گون ترجمه ذبیح الله منصوری، جلد اول، موسسه انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳، چاپ ششم صفحات ۹۱ و ۲۱۶.
- ۱۰۳ — نادرنامه. نشرته انجمن آثار ملی خراسان نگارش محمد حسین قدوسی، فروردین ۱۳۳۹ هجری شمسی، ص ۵۱۸.
- ۱۰۴ — آرشو سیاست خارجی روسیه، ذخیره روابط روسیه با ایران ۱۷۳۸ م. پرونده ۷، برگ ۷۶۸.
- ۱۰۵ — دولت نادرشاه افشار تألیف م. ن آروانوا و ک. ن اشرفیان، ترجمه حمید مؤمنی، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۶، انتشارات شبگیر، ص ۵.
- ۱۰۶ — یادگار عمر، خاطراتی از سرگذشت دکتر عیسی صدیق... جلد اول چاپ سوم مهرماه ۱۳۵۲،

صفحات ۲ و ۳.

۱۰۷ — آرشیو خصوصی غلامحسین بیگدلی، این مقاله را به این جانب جناب آقای دکتر فیروز تربیت استاد دانشگاه تهران فرزند مرحوم محمد علی تربیت مرحمت فرموده‌اند.

۱۰۸ — جهانگشای نادری، تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی، به اهتمام سید عبدالله انوار تهران ۱۳۴۱ مقدمه ص ۳.

۱۰۹ — جهانگشای نادری... ص ۴ و سنگلاخ خطی نسخه کتابخانه ملی شماره ۱۱۴۱ ص ۱.
۱۱۰ — منشآت میرزا مهدی خان نسخه خطی کتابخانه ملی ملک شماره ۳۷۹۹ به جهانگشای نادری، تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی به اهتمام عبدالله انوار تهران ۱۳۴۱ مقدمه ص ۳؛ درّه ناره، تاریخ عصر نادرشاه، تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی مورخ و منشی نادرشاه افشار... به اهتمام سید جعفر شهیدی. تهران ۱۳۴۱ مقدمه ص ما.

۱۱۱ — درّه نادره، تاریخ عصر نادرشاه، تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی مورخ و منشی نادرشاه افشار... به اهتمام سید جعفر شهیدی تهران ۱۳۴۱ مقدمه ص ما.

۱۱۲ — الذریعة ج ۹ ص ۹۲۴.

۱۱۳ — درّه نادره... مقدمه ص مج.

۱۱۴ — مقصود از قهرمان ایران نادرشاه است.

۱۱۵ — درّه نادره... مقدمه ص مد.

۱۱۶ — خلاصة الافکار، ابوطالب تبریزی، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک.

۱۱۷ — صحف ابراهیم. نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (حرف ک رقم ۶۱). از درّه نادره برداشتیم؛ ناگفته نماند ژان گوژ مؤلف رومان تاریخی «خواجہ تاجدار» درباره دوران زندگانی میرزا مهدی خان پس از نادر مطالبی نگاشته ولی استناد گاهی نداشته است و نمی شود رویش حساب کرد؛ عیناً این ملاحظه را بدون یک حرف کم و زیاد مؤلف «گلشن مراد» ابوالحسن غفاری کاشانی نیز آورده است و سرلوحه آن نوشته نیز «میرزا مهدی خان کوکب» می باشد.

۱۱۸ — مجله «توشه» شماره ۱ و ۲.

۱۱۹ — مجله توشه، شماره ۱ و ۲، سهیلی خوانساری، «گوشه ای از تاریخ»، سال ۱۳۳۷.

۱۲۰ — صحف ابراهیم. نسخه عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (حرف ک رقم ۶۱).

۱۲۱ — صبح گلشن... ص ۴۷۹.

۱۲۲ — جهانگشای نادری، تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی به اهتمام سید عبدالله انوار مقدمه ص ۵.

۱۲۳ — منشآت میرزا مهدی خان، کتابخانه ملی ملک نسخه خطی شماره ۳۷۹۹.

۱۲۴ — در مقاله که به مناسبت درگذشت مرحوم تربیت در مجله ارمغان سال بیستم شماره ۷-۸ به قلم

وحید دستگردی در مهرماه ۱۳۱۸ درج شده نسب او چنین ذکر شده است: «محمد علی تربیت فرزند مرحوم میرزا صادق، پسر میرزا علی پسر میرزا مهدی خان وزیر و منشی نادر می باشد». دره نادره... مقدمه ص ن.

۱۲۵ - فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ ص ۲۶۹.

۱۲۶ - مثلاً در مجمع التواریخ ص ۱ چنین آمده: «میرزا مهدی خان مؤلف تاریخ نادری» و سایر.

۱۲۷ - جهانگشای نادری، تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی. به اهتمام سید عبدالله انوار تهران ۱۳۴۱، مقدمه ص ۱۴.

۱۲۸ - همان کتاب... مقدمه ص ۱۹.

۱۲۹ - همان کتاب... مقدمه ص ۲۰.

۱۳۰ - دره نادره، تاریخ عصر نادرشاه. تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی مورخ و منشی نادرشاه افشار، با تصحیح و شرح و اعلام و لغات علمی و ترجمه کلمات مشکل و تلخیص متن تاریخ به نثر معمولی، به اهتمام دکتر سید جعفر شهیدی، ۱۳۴۱، چاپخانه دانشگاه تهران.

۱۳۱ - سنگلاخ. امیرعلیشیرنوائی، نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۱۴۱ مقدمه ص ۱.

۱۳۲ - همان کتاب. همانجا.

۱۳۳ و ۱۳۴ - همان کتاب مقدمه ص ۲.

۱۳۵ - همان کتاب ص ۴.

۱۳۶ - نادرنامه، نشریه انجمن آثار ملی خراسان، فروردین ماه ۱۳۳۹ هجری شمسی.

۱۳۷ - همان کتاب... ص ۵۱۸.

۱۳۸ - وضعیت کتابخانه‌ای در کتابخانه سابق سلطنتی نگهداری می شده عجالتاً معلوم نیست.

۱۳۹ - رک: فوتو صورت ضمیمه، معلوم می شود در آن گیرودار نیز در بغداد با خرید کتاب نیز مشغول بوده است.

۱۴۰ - نادرنامه... محمد حسین قزوینی... ۵۱۸ و ۵۱۹.

۱۴۰ - در بعضی نسخ سیچقان نیل.

۱۴۱ - جهانگشای نادری، تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی، به اهتمام سید عبدالله انوار تهران

۱۳۴۱ ص ۴.

۱۴۲ - اشاره به اسماعیل خان سپهسالار است که مأمور تسخیر هرات گردیده بود.

۱۴۳ - قرآن کریم سورة ۳۵، آیه ۴۳ - معنی: «و احاطه نمی کند حیل به مگر به اهل خودش».

۱۴۴ - جهانگشای نادری، تألیف میرزا مهدی خان استرآبادی، به اهتمام سید عبدالله انوار تهران

۱۳۴۱ ص ۱۰، ۱۱.

- ۱۴۵ — همان کتاب... ص ۸۶.
- ۱۴۶ — ایل بیگدلی در طول تاریخ به چندین شاخه و گروه تقسیم می شود از قبیل: شاملو، قراگوزلو، بهارلو، ابداللو، انیانلو و غیره که در طول اثر به تدریج نام و فعالیت های فرد فرد آنان تا اندازه ذکر شده است و به نظر ما عوض «عبداللو» کلمه «آبداللو» درست می باشد.
- ۱۴۷ — آرا کلی خان درست است.
- ۱۴۸ — همان کتاب... ص ۱۰۸.
- ۱۴۹ — همان کتاب... صفحات ۱۱۴ تا ۳۰۶.
- ۱۵۰ — همان کتاب... ص ۱۰۹.
- ۱۵۱ — همان کتاب... صفحات ۱۱۵، ۱۸۸، ۳۰۶، ۳۱۰.
- ۱۵۲ — همان کتاب... صفحات ۴۱۴، ۴۱۵.
- ۱۵۳ — نادرنامه، نشرته انجمن آثار ملی خراسان نگارش محمد حسین قدوسی. فروردین ۱۳۳۹ هجری شمسی. چاپ چاپخانه خراسان صفحات ۵۵۱ و ۵۵۲.
- ۱۵۴ — همان کتاب... ص ۵۵۴.
- ۱۵۵ — همان کتاب... ص ۵۵۵.
- ۱۵۶ — در «نادرنامه» طفل سه ساله نوشته شده و به تحقیق نادرست است زیرا طفل دهاتی ایلاتی سه ساله تمیز این کارها را نمی توانست داشته باشد. و به تحقیق از هفت سال کوچکتر نبوده است. قیاساً اصلاح نمودیم.
- ۱۵۷ — اثر خیری که در دولت او (نادر) مرتب شد ترتیب قبه مبارک نجف اشرف و تعمیر آن آستان ملک پاسبان و روضه منوره کربلای معلّ است که به اهتمام مهدی قلی خان بیگدلی خالوزاده فقیر مقرر شده و تذهیب قبه مبارکه رضوی در طوس. آذر بیگدلی، آتشکده به اهتمام سید جعفر شهیدی، چاپ افست، اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ ص ۳۶۸.
- ۱۵۸ — خواجه تاجدار، ژان یگون ترجمه ذبیح الله منصوری، جلد اول به موسسه انتشارات ص ۳۶۸. امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳ ص ۴۷.
- ۱۵۹ — رک: تاریخ نگارستان، به تصحیح و مقدمه و تزییل آقای مرتضی مدرّس گیلانی.
- ۱۶۰ — تجربه الاحرار و تسلیة الابرار. تألیف عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی صفحات ۱۴ تا ۱۷.
- ۱۶۱ — نادرشاه، لکهارت. ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، تهران، ۲۵۳۷ ص ۳۱۸.
- ۱۶۲ — دولت نادرشاه افشار. م. ن آرنوا، ک. ن. اشرفیان ترجمه احمد امین (مؤنی) انتشارات شبگیر سال... ص ۱۲۷.
- ۱۶۳ — نادرنامه ص ۵۲۴.

- ۱۶۴ - مرحوم میرزا محمد صادق خان بیگدلی شاملو متخلص به شهر غیر از مرحوم حاجی محمد صادق خان بیگدلی شاملو متخلص به حصاری می باشد و با در ماده دومی مبسوطاً سخن خواهیم راند.
- ۱۶۵ - شاهرخ میرزا مکحول فرزند نادرشاه (۱۱۶۱-۱۲۰۱) که با فرمان میل در چشمهایش کشیده شده بود.
- ۱۶۶ - مجمع التواریخ، در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، تألیف میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی به تصحیح و اهتمام عباس اقبال. تهران ۱۳۳۸ هجری شمسی، ص ۱۳۹.
- ۱۶۷ - سید احمد خان از خاندان صفویه بود که در سال ۱۱۳۹ - در کرمان دعوی سلطنت نمود و به احمدشاه صفوی مشهور شد.
- ۱۶۸ - همان کتاب... صفحات ۶۶ تا ۶۸.
- ۱۶۹ - همان کتاب... صفحات ۶۸ و ۶۹.
- ۱۷۰ - همان کتاب... صفحات ۶۹ و ۷۰.
- ۱۷۱ - همان کتاب... ص ۷۱.
- ۱۷۲ - همان کتاب... صفحات ۷۲ و ۷۳.
- ۱۷۴ - فهرست اسناد تاریخی ایران در آرشیو صدارت عثمانی در استانبول، جلد اول - تهیه و تدوین محمود غروی ۱۳۵۷ ص ۱۴۸.
- ۱۷۵ - فهرست اسناد تاریخی ایران در آرشیو صدارت عثمانی در استانبول، جلد اول - تهیه و تدوین محمود غروی ۱۳۵۷ ص ۱۰۴.
- ۱۷۶ - همان مأخذ، ص ۱۲۰.
- ۱۷۷ - همان مأخذ، ص ۱۲۳.
- ۱۷۸ - همان مأخذ، ص ۱۲۹.
- ۱۷۹ - همان مأخذ، ص ۱۳۲.
- ۲۸۰ - همان مأخذ، ص ۱۶۲، مسلم است که تاریخ این نامه پس از واقعه قتل نادرشاه می باشد.
- ۱۸۱ - همان مأخذ ص ۱۳۸.
- ۱۸۲ - همانجا ص ۱۳۹.
- ۱۸۳ - همانجا ص ۱۴۱.
- ۱۸۴ - همانجا ص ۱۴۲.
- ۱۸۵ - همانجا ص ۱۴۲.
- ۱۸۶ - همانجا ص ۱۴۲.
- ۱۸۷ - همانجا صفحات ۱۴۲ و ۱۴۳.

فصل دوم

دورهٔ زندیه و خاندان بیگدلی

در فتنهٔ افغان بسیاری از افسران و سران و سرکردگان خاندان بیگدلی که دیگر در نتیجه کم مهری شاه عباس اول از وضعیّت ایلّی و وحدت خارج شده و به خاندان‌ها و دودمان‌ها تبدیل و متفرق شده بودند از بین رفتند و قربانی ضعف و سستی و ناتوانی و بی‌لیاقتی و بزدلی شاه سلطان حسین و جانشینان وی گردیدند و یکی دو نسل لازم بود تا افراد این خاندان بتوانند از نوریشه دوانده و سرپا بایستند و جاهای خالی را پر نمایند و بار دیگر مردان خدمتگذار و سرداران و سروان تازه آنچنانی به پیشگاه ایران عزیز عرضه بدارند و در زمان نادرشاه افشار و کریم‌خان زند تعداد کمی از بقایای از مرگ رسته و جان سالم بدر برده بودند که در رکاب این دو قهرمان ایران جان برکف فداکاری می نمودند. از واپسین آنها در پایان کار نادرشاه مصطفی خان و میرزا مهدی خان بودند که از طرف نادر به مأموریت خطیر و بسیار مهمّ سفارت عثمانی آن روز یعنی برقراری صلح تعیین گردیدند و توأمّاً از طریق بغداد عازم شهر استانبول پایتخت آن روزگار امپراطوری عثمانی گردیدند، لیکن حوادث روز و ناگهان به قتل رسیدن پادشاه افشار آنها را نیز سرگردان نمود و پریشان ساخت و پس از مدّتی بلا تکلیفی سرانجام میرزا مهدی خان به ایران بازگشت و مصطفی خان چند سالی در بغداد و در قسمت غرب و جنوب غرب ایران به پادشاه تراشی و حکومت‌سازی پرداخت و اسماعیل نام کذابى را که خود را از تبار صفویه و فرزند بلافصل و صلبی شاه سلطان حسین می شمرد به تخت نشاند ولی دیری نپایید که

این شاهزاده دروغین شناخته شد و تدبیر ناخوش آیند مصطفی خان نقش برآب شد. مصطفی خان بیگدلی شاملو که یکی از نزدیکان و مشاوران و معتمدان معتبر نادرشاه بود از هر حیث مورد اعتماد و اطمینان وی اندکی قبل از قتل نادر مأموریت داشت که میانه دولت ایران و عثمانی صلح و صفا برقرار سازد و از خونریزی دو دولت مسلمان همسایه شیعه و سنی جلوگیری به عمل آورد مصطفی خان که به میهن دوستی و ایران پرستی مشهور بود هرگز نمی خواست بار دیگر در ایران هرج و مرج برقرار و بساط بی عدالتی و نظام خان و خانی زورگوئی حکمفرما بشود. و نمی خواست که کشور در حال بلا تکلیفی و بی سرپرستی بماند، او مایل نبود که ایران بیشتر از این ویران گردد و مرکزیت و حکومت مقتدری نداشته باشد. این بود که خیال می کرد اگر شخصی را ولو هر کس باشد به نام فرزندی از خاندان صفوی که تا حدی مورد قبول ملت ایران بودند به تخت سلطنت بنشانند و به نام وی سکه زده و خطبه خوانده شود و سران و سرکردگان باقیمانده ایران به گرد او جمع بشوند شاید بتوان مملکت را از خطر سقوط و فلاکت و سرافکندگی حتمی نجات داد. این بود که طرح یک چنین مانور سیاسی نافرجامی را ریخت و اجرا نمود و علی مردان خان بختیاری را نیز که از لحاظ نفوذ و سلاح و نفوذ محلی امکانات قابل ملاحظه ای داشت در این کاریار و مددکار و هم داستان خود ساخت، او نمی دانست که محاسبه وی غلط بوده است، با شاهزاده دروغین نمی شود مملکت را به سوی سعادت و استقلال راستین و تمرکز حاکمیت و قدرت حقیقی سوق داد. حکومت بایستی ریشه های مردمی داشته باشد دوران صفویه و افشار سپهری گردیده است، به ویژه پادشاهان واپسین و نالایق صفویه به بی عرضه گی و بی لیاقتی و ناتوانی مشهور و آنقدر بد نام و منفور بودند که دیگر این قبیل حناها نمی توانست رنگی داشته باشد، از خاندان افشار نیز کسی این انتظار را نداشت برای این که نادرشاه در پایان عمر خود با منتهای قساوت و بی رحمی و بی مروتی خون ده ها هزار ایرانی بی گناه را ریخته بود پس می بایست یک نفر فرماندار عدالت پرور لایق بیرون بیاید و ناجی ایران گردد. یک

چنین شخصی می‌بایست مردی متکی به مردم و از خود مردم و موصوف به عدالت پروری و مشهور به تقوی و کاردانی و انسان دوستی باشد تا بتواند از عهده وظایف خطیر مملکتداری بیرون آمده تا ایران برباد شده را آباد سازد و مردم تسلی بخشد و پشت‌وپناه رعیت باشد تا بتواند رهبری نماید نه قتل و غارت و این شخص والا و مطلوب همان سردار توانا خود ساخته کریم خان زند بود، که از میان خود مردم برخاست و پا در میان نهاد و با خواست و اراده و یاری مردم حکومت را در دست گرفت و قریب به سی سال با نام وکیل‌الرعا یا حکومت نمود و از ایرانی گرفتار و آشوب زده هرج و مرج و غارت دیده و ستم کشیده، کشوری نسبتاً آباد و درامن امان و مرقه ساخت.

درست است که هم مصطفی خان بیگدلی شاملو و هم میرزا مهدی خان بعداً به خلعت سردار زند شتافتند و برای جبران گذشته کمر همت و خدمت بر بستند و از هیچگونه فداکاری در راه خدمت به ایران دریغ نداشتند ولی قدمهای شاهزاده تراشی مصطفی خان در اوایل کار زندیه تا اندازه‌ای موجب کندی پیشرفت کار و حتی موجب کارشکنی و اخلال گردید. ولی بعداً مصطفی خان جبران مافات را به نحو احسن بنمود و خدمات شایانی را به مملکت انجام داد.

قدری این مسئله را روشن‌تر ایضاح دهیم:

مؤلفین کتب و آثاری که دوستدار و هوادار کریمخان زند هستند، به مخالفان و دشمنان وی با نظر حقارت نگریسته، آنها را دشمن می‌شمارند و در آثار خود بعضاً حتی پای از طریق انصاف و حقیقت نگاری بیرون گذاشته و از روی جانب‌داری یک طرفه قضاوت می‌نمایند و داوری ایشان بعضاً با حقایق تاریخی وفق نمی‌دهد و کار هواخواهی و رعایت جانب یک طرف غیرمقبول بر حقیقت نگاری می‌چربد و در همین احوالات شاهزاده دروغین شاه سلطان حسین میرزای ثانی ملقب به شاه سلیمان ثانی و ضمن نوشتن سرگذشت وی، بعضاً درباره سرداران و سرکردگان آن دوران بدبینانه داوری نموده و به قضاوت ناصحیح و غیر عادلانه پرداخته‌اند در

صورتی که مورخ می‌بایست آینه روزگار و مبین و شارح حوادث دوران خود و تاریخ باشد و وقایع را عیناً در صفحات تاریخ منعکس و ضبط و ثبت نماید، بی‌غرضی و حقیقت‌بینی و درست‌نویسی و بی‌طرفی مورخ است که تاریخ حقیقی و واقعی را تحویل کشورها و ملت‌ها می‌نماید و امکان نتیجه‌گیری مطلوب را به نسل‌های آینده می‌دهد.

میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی تاریخ‌خاندان زند را بنام «تاریخ گیتی گشا» تألیف نموده و چون خود معاصر کریمخان بوده حوادث را با استناد به مشاهدات عینی و مسموعات شخصی خویش به قلم آورده و تاریخی بس ارزنده و کاملی پدید آورده است ولی این مورخ نیز مهرش بر کریمخان و قهرش به کسانی که مورد بی‌مهری وی بوده چربیده و از داوریهایش یکطرفه و جانبداری مشاهده و ملموس می‌باشد. در هر حال مؤلف اثر درباره‌ی مطلب زیرین در بیان وقایع سال ۱۱۶۶ هجری قمری و استیلای لشکر «منصور»^۱ بر علی مراد خان بختیاری چنین می‌نویسد:

«بعد از انقضای نوروزی به عرض کشورستان خدیو جهان فیروزی^۲ رسید که علی مراد خان بختیاری به اطمینان عدم حضور حضرت مملکت‌مداری^۳ سر از گریبان تواری برآورده لشگری جمع‌آوری کرده بسوی کرمانشاهان شتافته و مردی مجهول‌النسب که خود را به سلسله‌ی علیّه صفویه نسبت داده، پسر صلیبی شاه سلطان حسین نام نهاده، به شاه سلیمان ثانی^۴ ملقب و به جعل و تذویر صاحب‌نسب گشته و مصطفی خان بیگدلی که در اواخر دولت نادرشاه به شراکت میرزا مهدی خان منشی صاحب «تاریخ نادری» ایلچی روم گردیده، با دستگاہی که لایق دولت نادرشاه تواند بود متوجه اسلامبول و به دارالسلام بغداد رسیده، نادرشاه تاج و تخت را بدرود و میرزا مهدی خان منشی مراجعت و مصطفی خان در آنجا متوقف گردیده بود، دو جزء مقوی دروغ و نوربخش چراغ بی‌فروغ شاه مجعول گشته و او را از بغداد برداشته به کرمانشاهان آورده بود.»^۵

در صورتی که لطفعلی بیک آذربئیگدلی شاملو احوالات فوق را چنین می نویسد:

«... مصطفی خان عم زاده فقیر که از جانب نادرشاه مأمور به سفارت روم بود، به ورود بغداد نادرشاه مقتول شده و احمدپاشا والی بغداد نیز به مرض در گذشت. حسب الحکم سلطان روم مصطفی خان به توقف در بغداد مأمور شد تا در ایران آرامی بهم رسد و سلطانی معین شود. چون علی مردان خان بختیاری از کنار آب کرن از آن خدیو^۵ والاجاه فراری شده خود را به بغداد رسانید و متوسل به مصطفی خان شده اتفاقاً متقارن این حال شخصی مجهول التنب در نجف اشرف خود را پسر شاه طهماسب صفوی خوانده و اسم خود را سلطان حسین قرار داده بود به لطایف الحیل کار را بر اهالی آنجا مشتبّه کرده نظر به حقوق سلاطین جتّ مکین صفویّه به مضمون حبک لشی بعمی و یضمّ از اعظم ایران که در آنجا بودند تکذیب او نکرده به محض همین مصدر آن فتنه شده، علی مردان خان مصطفی خان را فریفته به اتفاق سپاهی ترتیب داده به عزم تسخیر ایران از بغداد حرکت نمود و اسماعیل خان فیلی را که اباعن جدّ والی فیلی و لرستان بود با خود یار و آزادخان را هم از آذربایجان طلبیده و هنوز آزادخان وارد نشده در محال کردستان با آن خدیو ذی شوکت^۶ بنای جدال نهاده شکست یافتند، مصطفی خان رفاقت ایشان نکرده دستگیر شد، علی مردان خان و اسماعیل خان و شاهزاده مجهول فرار و در آخر از او مخوف شده و چشم آن مجهول را کنده منکر نسب او شدند...»^۸.

پس بدین ترتیب آذر که خود شخصاً از اشتراک کنندگان در این حادثه بوده است مراتب را صحیح تر و قطعی تر نوشته است. ولی صاحب «کتاب مجمل التواریخ» نیز قتل شاهزاده مجهول را با استناد به نوشته ها و اسناد معتبر زیرین رد نمود و فقط نابینا شدن او را می پذیرد و در این باره چنین می نویسد: در «زبدۃ التواریخ» و «فهرست التواریخ» هست که شاهزاده مجهول به قتل رسید، لیکن میرزا صادق نامی در «گیتی گشا» و آذربئیگدلی در «آتشکده» و ابوالحسن

قزوینی در «فوائد الصفوئه» نوشته اند: - که خان بختیاری او را کور و منکر نسب او شده بویژه صاحب «فوائد الصفوئه» که کتاب خود را به نام سلطان محمد فرزند سلطان حسین ثانی ساخته و به احوال او بیشتر از دیگران آگاهی داشته راجع به عاقبت کاروی پس از هزیمت چنین نوشته است: «اگر چه در حقیقت کریمخان از اذله خلق ایران و از کم پایه ترین طبقه الوار فیلی و قطاع الطريق بود، اما در میدان شجاعت رستم دستان را چه یارا که لاف شجاعت و برابری با وی توانستی زد. چون لشکر هزیمت خورده سلطان حسین هریک به طرفی گریختند. سلطان حسین ثانی با علی مردان خان بختیاری در میان طایفه بختیاری رفتند. چون قوم بختیاری با سلطان حسین ثانی در مقام ارادت و عقیدت پیش آمدند. علی مردان خان بد گمان شده آن حضرت را از دیده نایینا گردانید».^۱

بطور که مورتخین ذکر نموده اند در اواخر دولت صفویه و آغاز حاکمیت کریمخان زند علاوه بر این شاهزاده حسین دروغین چندین نفر دیگر از این قبیل کسان از آشوب و هرج و مرج کشور سوء استفاده نموده و خود را شاهزادگانی از نژاد صفویه خوانده و مدعی سلطنت و تاج و تخت ایران گردیدند که از آن جمله است اشخاصی به نامهای صفی میرزا و دیگران. آذر در «آتشکده» در این خصوص چنین می نویسد: «... بعد از اشتها ر خبر قتل خاقان شهید (شاه سلطان حسین) در هر دیار به تحصیل تاج و تخت بلکه به امر تاخت و تاراج مشغول بودند اگر چه آتش فساد هریک به اندک فاصله چون شعله خس با فشاندن دامنی فرو نشسته اما هر یک مصدر خرابیهای از حد فزون گشته باعث تشویش و تفرقه حواس کافه مخلوق خدای تعالی سیما ارباب کمال می توانستند شد. مجملأً به شرح حال هریک ایمائی می رود و از آن جمله ملک محمود نام سیستانی در ارض اقدس ادعای ملک کیانی کرده، دم از سلطنت میزد. بعد از فتنه های عظیم به حکم شاه طهماسب صفوی مقتول گردید. صفی میرزا نامی در بلاد کوه کیلویه داعیه شاهزادگی بخاطر رسانیده بعد از خرابی بسپار به اتمام کارش پرداختند. اسماعیل نامی مشهور به قلندر نیز که

به ادعای شاهزادگی در گیلان کشته شد. ولایت گیلان به تصرف منشیان دولت روسیه آمد. قتل و غارت بسیار به ظهور پیوست...»^{۱۰} و این شاهزاده حسین دروغین نیز یکی از آنان بوده است.

چون در دوران پایان سلطنت افشاریه و آغاز زندیه مدعیان تاج و تخت یعنی شاهزادگان دروغین متعددی پیدا شدند و هر کدام در گوشه‌ای از خاک پهناور ایران ادعای سلطنت و زمامداری نموده، هوس پادشاهی در سرپرواندند این است که صاحب «مجله التواریخ» ابوالحسن بن محمد امین گلستانه در این باره چنین شاهد می‌آورد: «و هاشم میرزا در تذکره «آل داود» نام او را (شاهزاده دروغین آلت دست مصطفی خان و علی مردان خان) چنان که در این کتاب است میرزا حسین و پدرش را شاه طهماسب ثانی نوشته است و گوید: - با اتفاق مصطفی خان ایلچی و مهدی قلی خان بیگدلی و محمد رضا خان قورچی باشی به ایران آمد...»^{۱۱}.

مناسبات سیاسی دولت عثمانی را درباره این ورثه تراشی و شاهزاده سازی‌ها صاحب «مجله التواریخ» چنین شرح می‌دهد:

چون در اوراق پیش مرقوم قلم شکسته رقم گردید که مصطفی خان بیگدلی همه اسباب و اثاثه شاهی برای سلطان حسین میرزا به محض ادعای او به شاهزادگی چید و حقیقت این مراتب را حسب الصلاح پاشای بغداد به دربار عظمت مدار قیصری عرض و معاونت و یاری سلیمان پاشای والی را به فرمان و حکم پادشاه جمجاه اسلام پناه به متمکن گردانیدن سلطان حسین بر سریر سلطنت ایران ملتمس و مستدعی گردید. امنای دولت دارا شکوه عثمانیه از فرستادن لشکر به ایران که باعث فتنه و فساد و سوای خسران مآلی نداشت صلاح ندیده مصطفی خان را به چاپاری به حضور طلبیدند و نوشتند که زود خود را به چاپاری به پایه سریر خلافت پناهی^{۱۲} رسانیده بعزّ قدم بوس فائز و رخصت حاصل نموده روانه مقصد (یعنی ایران) گردند...»^{۱۳} لیکن مصطفی خان از رفتن به استانبول امتناع نموده و نرفته و

به ایران بازگشته است.

گرفتار شدن مصطفی خان بیگدلی شاملو را به دست کریمخان زند صاحب «مجمل التواریخ» چنین می نویسد:

«... مصطفی خان بیگدلی شاملو، در اواخر دولت نادرشاه به شراکت میرزا مهدی خان منشی صاحب «تاریخ نادری» ایلچی دوم گردیده با دستگاهی که لایق نادرشاه تواند بود متوجه اسلامبول شد. همینکه به بغداد رسید نادرشاه تخت و تاج را بدرود گفت و میرزا مهدی خان منشی و موزع مراجعت کرد و مصطفی خان در آنجا ماند و با علی مراد خان بختیاری همراه شده مقوی کار او گردید. و به اتفاق در رکاب شاهزاده مجهول التسمی ک به سلطنت برداشته بودند به کرمانشاه آمده و پس از رزم با کریم خان شکست یافت و علی مردان خان فرار کرد و مصطفی خان به دست لشکر ایل کریمخان دستگیر گردید.»^{۱۴}

دکتر عبدالحسین نوائی در کتاب «کریمخان زند» به مسئله سفارت مصطفی خان بیگدلی شاملو به معیت میرزا مهدی خان استرآبادی در دربار عثمانی در سال ۱۱۶۰ هجری قمری اشاره نموده و احوالات را مطابق آنچه که روی داده مرقوم می دارد و سرنوشت این شاهزاده جعلی را با دست علی مردان خان روشن نموده و می نویسد: «... جنگ خیلی زود شروع شد و با آنکه تلفات زندیه کم نبود، فتح شان قطعی بود. علی مردان خان باز هم گریخت و سلطان ساختگی را هم با خود برد و چندی بعد که از او به وحشت افتاد او را کور و انتسابش را به صفویه تکذیب کرد. اما مصطفی خان دستگیر شد و کریمخان پس از آنکه او را بدین کارهای کودکانه سخت تحقیر و سرزنش نمود، به دست نظر علی خان زندش سپرد تا «در قید دارد» ولی بزودی از سرتقصیرات او گذشت و آزادش نمود.»^{۱۵}

موزع دیگر به نام پرویز رجبی در کتاب «تاریخ کریمخان زند و زمان او» مطالبی ارزنده و منطبق با حقایق تاریخی ذکر می نماید که شایان دقت و توجه

می باشد. اولاً مؤلف اثر درباره استعداد و توان مصطفی خان بیگدلی ولودر کشور بیگانه و دور از امکانات و در حال سفر تمجید نموده و با استناد به «مجله التواریخ» می نویسد: «پس از پنج ماه محاصره سخت کرمانشاه چنان به تنگنا رسید که دو نفر از اهالی شهر برای آوردن کمک، شنا کنان از رودخانه قره سو گذشته و نزد علی مردان خان بختیاری که در لرستان و منطقه بختیاری مشغول جمع آوری سپاه بود رفتند. علی مردان خان پس از مشورت با اسماعیل خان فیلی و سایر سرکردگان بختیاری به دو پیک کرمانشاهان گفت که آنها دو ماه دیگر در کرمانشاه استقامت نکنند تا او به عراق رفته و از مصطفی خان بیگدلی و پاشای بغداد کمک بگیرد.»^{۱۶}

پس همین حادثه مؤید آن است که مصطفی خان بر علی مردان خان و دیگران یاری می کرده و رهبری آنها را بعهدہ داشته است و بر آنها برتری داشته است. سپس پرویز رجبی با استناد به «تاریخ منتظم ناصری» جلد دوم صفحه ۳۰۰ و «عثمانلی تاریخی» جلد چهارم صفحه ۵۶ درباره شخصیت و اندیشه و توان فکری مصطفی خان چنین می نویسد:

«... مصطفی خان که مردی سیاسی ورزیده بود و در زمان خدمت خود در دربار نادرشاه با اوضاع و احوال ایران و روحیه ایرانی به خوبی آشنا بود و از علاقه ایرانیان به حکومت سلطنت موروئی کاملاً آگاهی داشت، تصمیم گرفت که از وجود به ظاهر شاهزاده ای را به سلطنت برداشته و با هم به ایران رفته و به نام او برای رسیدن به قدرت و شاید حکومت تمام ایران بکوشد.»^{۱۷}

پس با این ترتیب به نحو احسن آشکار است که منظور اصلی مصطفی خان از این مانور سیاسی و از این شاهزاده تراشی فقط نجات میهن، بدست گرفتن حاکمیت و استقلال، و توان تازه بخشیدن به کشور آشوب زده و ملوک الطوائفی و در هم برهم ایران بوده است و به محض همین درک معنویات و مقصد باطنی وی بود که پس از اسارت بدست کریمخان مورد عفو قرار می گیرد و بخشوده می شود.

چنانکه بیشتر تواریخی که مربوط به دوره زندیه است این مطلب را در صفحات خود درج نموده اند از آن جمله: در «مجله التواریخ»^{۱۸} و «تاریخ گیتی گشا»^{۱۹} به این مطلب اشاره شده و خود مؤلف کتاب «کریمخان زند و زمان او» در این باره چنین می نویسد: «البته سردار فاتح و نیرومند^{۲۰} از گناهان او درگذشت و او را بخشید».^{۲۱}

در «تاریخ گیتی گشا» یک بار دیگر نام یکی از سرکرده های خاندان جلیل بیگدلی به شرح زیر آورده می شود:

«... در آن وقت خداوردی خان بیگدلی که از اعوان ذوالفقار خان^{۲۲} بود به گلوله تفنگ از پای در افتاد... و ذوالفقار خان عنان از میدان گردانید که هم گریختگان دسته خداوردی خان را که در عقب نشسته و رشته اتصال را گسسته بودند جمع آورده در جزو خود بدارد».^{۲۳}

این مسئله نیز ناگفته نماند حسین علی خان بیگدلی شاملو که ملقب و مشهور به آقاسی خان بود و از نبیره های جانی خان بزرگ در شمار بود و پدر بر پدر حکومت همدان و قلمرو عیششکر و توپسرها و ملایر در دست آنها بود، در به حکومت رسیدن کریمخان زند کمک های ارزنده و تقویت های بسیاری نمود، خصوصاً در اوایل کاری یعنی پس از مرگ نادرشاه (۱۱۶۱ هـ. ق) که کریمخان با تعدادی قلیلی از باقیماندگان طایفه زند از تبعید خراسان به ملایر بازگشت و به خیال سلطنت افتاد در حقیقت به تقویت آقاسی خان در ملایر استقلال و قدرتی پیدا کرد و بعداً نیز لوازم این کار را به تقویت و راهنمایی او بدست آورد و سپس دو اسبه به طرف شیراز تاخت. و مردم هم که از سوء رفتار و فشار بیجا و قتل و غارت بی رحمانه نادرشاه بستوه آمده بودند و در پی پادشاهی دادگستر و حاکمی رعیت پرور می گشتند مقدم او را گرامی شمردند و از او حسن استقبال نمودند تا این که به سلطنت ایران رسید و خود وکیل الرعایا اعلام کرد.^{۲۴}

کریمخان که نسبت به خاندان بیگدلی ارادت دیرینه خاص داشت و در زمان تبعیدی خود در خراسان در خدمت صفی قلی خان بیگدلی شاملو اشتغال می ورزید

و شخصاً مرد حق‌شناس و جوانمرد بود هرگز به سران و بزرگان و سرداران خاندان بیگدلی اهانت و خواری روا نمی‌داشت و حق‌نان و نمک گذشته را فراموش نمی‌کرد این بود که با مختصر سرزنی از سر تقصیر مصطفی خان درگذشت، چنان که در این باره صاحب «مجمَل التَّواریخ» می‌نویسد: ... «... وقتی که او (کریمخان) بر مصطفی خان پیروز شده او گفت: — چون از حلیه عقل‌عاری و لایق سرداری نیستی لازم و صلاح در آن است تو را در سلک ریکایان^{۲۵} منتظم گردانیده تلافی مافات نمایم. پس یکی از ریکایان حضور را پیش طلبیده امر فرمود که کلاه خود را بر سر مصطفی خان بگذارد و چوب ریکائی بدست او بدهد. ریکای مذکور حسب الحکم به عمل آورده قریب دو ساعت مصطفی خان در سلک ریکایان در حضور کریمخان چوب ریکائی در دست گرفته ایستاده بود.»^{۲۶}

در باره این قبیل نمک‌شناسی و حقوق‌دانی، ویژه فروتنی کریمخان که زائیده بزرگواری و جوانمردی و شخصیت والای اوست چیزها نوشته‌اند که هر خواننده را در برابر عظمت روح و جوانمردی و بزرگواری وی وادار به تعظیم می‌نماید. برای مثال می‌گویند کریمخان نسبت به مخدومین سابق خویش بسیار وفادار و تواضع‌کار بود، مؤلف کتاب «کریمخان زند و زمان او» در این باره مثالهایی می‌آورد از آن جمله: «از مطلب دور افتادیم. بحث ما درباره حق‌شناسی کریم خان نسبت به مخدومین سابق خویش بود. یکی از این مخدومین صفی قلی خان بیگدلی شاملو بود که کریم خان در مدت اقامت در خراسان به خدمت او اشتغال داشت. هنگامی که کریم خان به سلطنت رسیده بود، یک بار این صفی قلی خان به عزم زیارت مکه به شیراز رفت، کریم خان در ایوان بار، در حضور همه افراد از کوچک و بزرگ، مخدوم سابق خویش را تواضعی رسا نموده و گفت: — من چاکر این دولتمند بودم و بار منت احسان او بر گردن من بسیار است و تا چند روز که صفی قلی خان در شیراز بود کریم خان از محبت و اظهار حق‌شناسی و رعایت حقوق خدمت قدم نسبت به وی فروگذار نکرد.»^{۲۷}



آذربایگدلی

حاج لطفعلی بیگ آذر، فرزند آقا خان بیگدلی شاعر و ادیب مشهور، از سلسله شاملو بسال ۱۱۳۴ هجری قمری در اصفهان بدنیا آمد.

وی نخست واله و نکبت تخلص می کرده و بعداً آذرا برگزیده است.

این شاعر مقارن فتنه افغان با خانواده خود به قم هجرت نمود و چهارده سال در آنجا اقامت گزید. پس از پایان تحصیلات به شیراز و مکه سفر کرد و در بازگشت به خراسان رفت و هنگامی که قشون نادر از هند برگشت، آذربایگدلی با سپاه او به مازندران رفت و سپس به اصفهان بازگشت.

پس از قتل نادر در خدمت علیشاه و ابراهیم شاه و شاه سلیمان دوم و شاه اسمعیل سوم بسربرد و پس از آن عزلت اختیار کرد و به سرودن شعر پرداخت.

لطفعلی بیگ آذر در دربار کریمخان زند

لطفعلی بیگ آذر که ملک الشعراء دوره کریمخان زند شناخته شده. «در آتشکده آذر» خود درباره متقدمین و معاصرین و سرکردگان و بزرگان ایل و خاندان بیگدلی به ویژه کسانی که دارای طبع شعر بوده اند به اختصار مطالبی نوشته است و نام چند نفر از شعراء این خاندان جلیل را زینت بخش «آتشکده» خود ساخته است که ما در اینجا نام این شعراء را که معاصرین دوران صفویه افشار و زند بوده اند به اختصار ذکر می نمائیم و شرح مبسوط زندگی نامه آنها را در فصل شعراء خاندان بیگدلی ذکر خواهیم نمود. اینک نامبردگان آذر: انیسی شاملو، جعفر بیگ بیگدلی، حسن خان شاملو، سلیم شاملو، مایل شاملو، مرتضی قلی خان سلطان شاملو، مسرور بیگدلی، غذری بیگدلی و تعداد دیگر که در صفحات آینده با استناد به نوشته آذر درباره آنها قلم فرسایی خواهیم نمود.

آذر ترجمه حال این چند نفر نامبرده را بسیار موجز و مختصر بیان می نماید و به دادن کوتاهترین معلومات درباره آنان بسنده می نماید. مثلاً درباره انیسی شاملو می نویسد: «انیسی اسمش علی قلی بیگ از طایفه شاملو در هرات در خدمت علی قلی خان می بوده، بعد از قتل او از آنجا فرار نموده و در هند خدمت خان خانان^{۲۸} هم صحبت شکیبی اصفهانی گردیده است.^{۲۹} و سپس شماری از اشعاری وی را ارائه می ماند.

درباره جعفر بیگ بیگدلی می نویسد: جعفر بیگ از اعظم بیگدلی برادر مؤمن خان وزیر اعلی جد اُمّی مؤلف است:^{۳۰} و شاید نیز چون جد مادری مؤلف «آتشکده» است در حق وی با این اختصار سخن می گوید و فقط یک بیت از اشعار او را نمونه می آورد.

و آن شعر این است:

هر شکاف خرابه دهنی است که بمعموری جهان خندد

حسن خان شاملو از اعظم امرای طایفه شاملو است و اباً عن جد به مناصب عالیّه سرافراز بوده و مدّتی در عهد شاه عباس ثانی و شاه سلیمان حکومت دارالسرور هرات را داشته و در آنجا عمارات و باغات نیکو ساخته و صاحب سیف و قلم است و خط نستعلیق را خوب می‌نوشته، گاهی نیز شعر می‌گفته، فوتش در هرات و در مشهد مقدّس رضوی مدفون است.^{۳۱} دوبیت از اشعار فارسی وی شاید آورده است.

آذر در حق سلیم شاملو نیز بسیار کُتّه سخن گفته و می‌نویسد: «سلیم اسمش محمّد قلی از اویماق شاملو است. در تهران و قزوین ساکن و طبع خوشی داشته است.»^{۳۲} لیکن آذر از آثار او چند قطعه و غزل و قصیده ارائه می‌دهد.

آذر مایل را چنین معرفی می‌نماید: «مایل اسمش قلیچ خان یک از اویماق گرامی شاملو است، از اقربای علیقلی خان ایشیک آقاسی باشی شاه عباس ماضی و از جانب او داروغه اولکای ری بوده و تمامی آن ولایت از روش او راضی و او را شیخ الاسلام حکام گفته‌اند»^{۳۳} و سپس اشعاری از وی ارائه می‌دهد.

آذر در حق مرتضی قلی خان شاملو چنین بیان می‌فرماید: «مرتضی قلی خان خلف حسن خان شاملو است که حاکم هرات و مجموعه کمالات بوده به تخصیص شکسته نویسی را استاد شفیعا است. این دو شعر از اوست»^{۳۴} سپس دو شعر نمونه می‌آورد

مرتضی قلی خان شاملو ضمن این که خود شاعر گرانقدری بوده هم چنان نسبت به شعرای معاصر خود کمال توجه و احترام را داشته و از هیچ‌گونه نوازش و محبت نسبت به آنان خودداری نمی‌کرده است. چنان که آذر گوید: «فصیحی از شعرای مقرر آن دیار»^{۳۵} در خدمت مرتضی قلی خان شاملو بسر می‌برده و خط شکسته را خوب می‌نوشته...^{۳۶} و این مبین آن است که در هنگام حکومت هرات مرتضی قلی خان نیز نسبت به اهل شعر و ادب و فضل و هنر ابراز توجه خاص فرموده و مشوق شعر و هنر بوده است.

آذر ترکیب بند هشت بندی در مرگ ناگهانی برادرش اسحاق بیگ که اسم دیگرش صفی قلی بیگ هم بوده ساخته که بسیار جگرسوز و مؤثر است.

آذر در «آتشکده» نامی از برادر که ترخود غذری برده و بطور کوتاه و در چند جمله او را نام بری نموده و نمونه هایی از اشعارش را ضبط می نماید: «غذری اسم شریفش اسحاق بیگ برادر د که تر حقیر جوانی محبوب و منصف دلش از رموز عشق بازی آگاه و طبعش شکفته و دلخواه گاهی به نظم غزل و رباعی میل می نموده و در سنه ۱۱۸۵ بلبل روحش در سدره المأوی آشیان کرد. تاریخ فوتش را صباحی گفته: ۳۷»

از صباحی خواستم تاریخ سال رحلتش گفت بادا در بهشت جاودان اسحاق بیگ (۱۱۸۵ هـ. ق)

آذر ترکیب بند هشت بندی در مرگ ناگهانی برادر اسحاق بیگ که اسم دیگرش صفی قلی بیگ هم بوده ساخته که بسیار جگرسوز و مؤثر است. برای نمونه چند بیت از آن را می آوریم:

واحسرتا که رونق این بوستان شکست	چون نشکند دلم؟! که دل دوستان شکست!
شمع طرب بمحفل اهل زمانه مرد	جام نشاط، در کف خلق جهان شکست
افگند رخنه یی فلک اندر سواد خاک	کآمد مرا از وبه تن ناتوان شکست
سنگی به شیشه خانه گیتی زد آسمان	آمد بشیشه دل من ز آن میان شکست
برقی بجست و خرمن نسرین و لاله سوخت	بادی وزید و شاخ گل ارغوان شکست
سروی که بود خاسته از باغ دل، فتاد	نخلی که بود رسته ز گلزار جان شکست. ۳۸

آذر ضمن شرح و بیان ترجمه حال خود به موقع خود نامی از افراد خاندان بیگدلی نیز می برد و این اشخاص عموماً شخصیت های برجسته تاریخی اواخر صفویه می باشد که در سرنوشت کشور سهمی بسزا و مؤثر داشته است و ما با استاد

به متن آتشکده عیناً این قسمتها را نقل می‌کنیم. وقتی که آذر واقعه قتل شاه سلطان حسین را ضبط می‌نماید نمی‌نویسد: «... آن سلطان سعید را شهید و محمد قلی خان خالوی فقیر را که وزیر امین و رکن رکن آن دولت علیه بود با جمعی از امرای بزرگ از تاجیک و ترک به ضرب تیغ بی دریغ به روضه رضوان فرستاد». ^{۳۹} در دنباله احوالات آذر اشاره به تعیین سفارت یکی از بزرگان خاندان بیگدلی را از طرف نادرشاه افشار بسفارت روم چنین می‌نویسد: «وحسب الحکم آن شاه ولی محمد خان عم فقیر از ارض اقدس بسفارت روم مقرر و از راه ارزنة الروم به دربار سلطان احمد خواندگار روم فرستاد». ^{۴۰} و سپس درباره سفیر دومی که از طرف نادرشاه تعیین و به دربار پادشاه عثمانی اعزام می‌گردد چنین می‌نویسد: «و از اصفهان رضا قلی خان بیگدلی بعد از فتح ^{۴۱} به سفارت روم مأمور شد که خالوی فقیر بوده و از راه بغداد به دربار سلطان احمد خواندگار رفت و در سنه ۱۱۴۳ با ولی محمد خان عم فقیر مراجعت کردند» سپس آذر به فاجعه قتل ناحق رضا قلی خان با اشاره نادرشاه اشاره نموده و حادثه را چنین تصویر می‌نماید: «... خان عالیشان (اشاره به نادر غ- بیگدلی) بغداد را بعد از تاخت و تاراج اطراف در مضیق محاصره درآورده و هم در آنجا رضاقلی خان خالوی فقیر را که اعظم امرای راسخ و طریقه دولتیخواهی بود به بهانه آنکه مشعل افروخته به اطفای چراغ حیاتش پرداخت». ^{۴۲}

آذر در «آتشکده» درباره مسرور بیگدلی چنین می‌نویسد: «مسرور اسم شریفش ولی محمد خان، عم مؤلف است از اعظم خوانین بیگدلی، در عهد شاه طهماسب ثانی صفوی به سفارت روم مأمور و حکومت کرمان و آذربایجان نیز کرده و در سنه ۱۱۴۷ در زمانی که نادرشاه، شاه طهماسب را از سلطنت خلع کرده در حکومت لار در دست اشرار شهید شد و هم در آن سال قاتلین او راه دارالبوارپش گرفتند و حضرتش در اصفهان تحصیل کمالات کرده و شوق بسیار به نظم اشعار داشت». ^{۴۳}

آذر در هنگام جلوس نادر در دشت مغان نامی از پدر خود به شرح زیر می‌برد و

می نویسد: «... در جلوس مغان که تعیین مناصب و تقسیم ممالک می کرده (اشاره به نادر می باشد. غ- بیگدلی) ... آقاخان والد مرحوم مغفور فقیر را بعد از حکومت شروان، حاکم خطه لار و بندر عباس کرده، حسب الغرض او کوچ او را در دارالمؤمنین قم مرخص کرده به فارس فرستاد. فقیر هم در اوایل سنّ به فارس رفته والد مرحوم در حوالی بندر عباسی به روضه رضوان خرامید». ۴۴

آذر هم چنین در «آتشکده» خود با شایستگی تام نام میرزا مهدی خان بیگدلی شاملورا می برد و او را «استادی» خطاب نموده می نویسد: «مفصل وقایع احوال او را (نادر را- غ- بیگدلی) جناب عطار دانتساب استادی میرزا مهدی خان در کتاب علیحده رقم زد کلک گهر سلک فرموده، تاریخ جلوس او را ارباب استعداد «الخیر فیما وقع» دانسته اند». ۴۵

بطوری که مشاهده می شود در دوران حکومت افشاریه از افراد خاندان بیگدلی معدودی جلوه گری می نمایند و نام عده قلیلی برده می شود و برای آذرامکان قلم فرسایی بیشتری در این خصوص موجود نیست، چون که به تدریج در سایه قتل های پی در پی و بی امان سلاطین صفویه به ویژه جانشینان و اخلاف شاه عباس اول ریشه این ایلات و خاندان های قدیم کنده می شود و فرزندان لایق آنان یکی بعد از دیگری معدوم می شوند، نابود می گردند به ویژه با دست افغانه در حقیقت زیان غیرقابل تحملی به آنان وارد آمده است و بیشتر سران و بزرگان این اقوام از آن جمله بیگدلی ها به قتل رسیده اند و لذا تعداد شجعان و سران و سرکردگان بیگدلی کاهش عظیمی یافته و دیگر نمی تواند آنطور که شایسته و بایسته است جلوه گری و خود نمائی کند، لذا دست آذران طور که لازم است باز نیست معهذا هستند کسانی که آذر نام نامی آنان را زینت بخش آتشکده مشهور خود ساخته است.

آذرا از جمله سران و سرکردگان خاندان بیگدلی از مصطفی خان بیگدلی نام می برد و درباره اعزامیت وی به سمت سفارت روم به دربار عثمانی چنین می نویسد: «... و بعد از فرستادن مصطفی خان که عم فقیر و از اغزا و انجب

امرای آن دولت بوده با سه زنجیر پیل رقاص و تحف بسیار به سفارت روم به جهت تأکید مبانی صلح و صلاح که مثمره ثمرهٔ فوز و فلاح و تشیّد و قوایم که هنوز برجاست که نتیجهٔ رستگاری بوالبشر است (اشاره به نادرشاه. غ- بیگدلی) عزیمت خراسان کرده و در عرض راه از سرهای اهالی فارس و کرمان منارها برثرتا رسانیده و غرض رفته- رفته در میان آن خسرو قهار و اهل ایران وحشت عظیم پیدا شد، آثار توختش از طرفین بظهور پیوست. آخر الامر لا علاج به سبب تعدی و ظلم اعتساف و قتل و زجر اهالی و اشراف و حوالجات زیاده از غایت انصاف در شهر جمادی الآخر سنه ۱۱۶۰ در حوالی خبوشان جمعی از کشیکچیان که محلّ اعتماد او بودند به تقویت محمّد قلی خان کشیکچی باشی و صالح خان قرقلو افشار ناظر بر سر او ریخته محمّد خان قاجار ایروانی و موسی خان افشار طارمی مبادرت بر قتل او کرده، دست ظلم و تعدی او را از سرکافه عبادالله کوتاه گردانیدند و این شعر شاهد حال اوست:

سرسب سرقتل و تاراج داشت سحرگه نه تن سر، نه سرتاج داشت

فاعتبرو یا اولوالابصار». ۴۷

می بینید حوادث تاریخی را آذربایجان چه روشن بینی و تا چه حدّ منصفانه و عادلانه تجزیه و تحلیل می نماید و نادر را که در سالهای آخر عمر مسخ شده و به خونخوار دهشتناکی تبدیل گردیده بود چگونه رسوا می نماید. و پایان کار ظالم و ستمکار را چقدر دقیق و جدی روشن می سازد و سرانجام کلیه فعالیت های سیاسی و نظامی نادر را چنین ارزیابی می نماید: «سوی ظلم و آثار ظلم او که سالها باقی خواهد بود اثر خیری که در دولت او مرتب شد تذهیب قبهٔ مبارک نجف اشرف و تعمیر آستان ملک پاسبان و روضهٔ منورهٔ کربلای معلّی است که به اهتمام مهدی قلی خان بیگدلی خالوزاده فقیر مقرر شده و تذهیب قبه مبارکه رضوی در طوس». ۴۸

آذر در «آتشکده» خود دربارهٔ خود نیز بعضاً معلومات مختصری می دهد مثلاً در

دوران اواخر حکومت افشاریه درباره موقع خود چنین می نویسد: «فقیر در اول ورود ابراهیم میرزا به عراق به داروغگی دفتر دیوان اعلی مأمور بوده و روز قبل اشتعال نایره جنگ و غلغله در شهر دارالمؤمنین قم اسیر فوجی از سپاه علی شاه و به دستکاری حفظ الهی و بازخواست شاهی نجات یافت در آن معرکه حاضر بودم که لشکر خراسان بدون کشمکش و کوشش به هوای دیار خود از معرکه روگردان شده به خراسان رفتند».^{۴۹}

آذر نیز مثل همه افراد ایل جلیل بیگدلی و مانند همه نیاکان خود اخلاص و ارادت فوق العاده به خاندان صفویه داشت و خود را درسلک فدائیان و جانبازان آن خاندان می شمرد و به محض این که ابوتراب صفوی یکی از احفاد صفویه خلف میرزا سید مرتضی صدرالممالک نواده دختری شاه سلطان حسین خود را را با نام شاه اسماعیل ثالث وارث تاج و تخت خواند و عده نیز با منتهای عشق و اشتیاق گرد او جمع شدند و بساطی به راه انداختند و با تشکیل سپاهانی قابل توجه نسبت به شرایط روز شروع به فعالیت نمودند، آذر نیز بد آنها پیوست و چنان که خود گوید: فقیر را نیز به خدمت شاهی مقرر داشتند... با سپاه در رکاب شاهی از راه کوه کیلویه روانه عراق و در چهارمحال اصفهان در کنار آب کرن تلاقی فشتین دست داد. فقیر نیز حاضر بودم. گرچه به علت سوءظن آن غدار (اشاره به علی مردان خان بختیاری. غ- بیگدلی) محبوس بلکه از زندگانی مأیوس، اما از شوق شکست لشکر بختیاری و فتح آن فرازنده رایت جهاننداری (اشاره به سپاه کریمخان. غ- بیگدلی) از محبس تماشای معرکه رزم می کردم که در آغاز نایره حرب به سبب بدسلوکیهای علی مردان خان شاه اسماعیل از رفاقت او پهلوتھی کرده با جمعی از اتراک به اردوی همایون آن خدیو دولتمند رفته، شکست بر لشکر بختیاری افتاده، آن غدار (اشاره به علی مردان خان) ناچار قرار به فرار داده با معدودی به کوهستان هزیمت کرده، فقیر بعد از خلاصی شکر ایزد متعال^{۵۰} به جای آورده با خاطر جمعی اقربای خود که از ملازمان جان فشان آن دولت ابد مدت (منظور دولت زندیه

می باشد. غ- بیگدلی) بودند به عزم اردوی کیوان شکوه آن حضرت حرکت کرد». ۵۱ و از این تاریخ آذربیه تدریج به یکی از نزدیکان و مقربین کریمخان زند تبدیل می گردد و قصایدی در مدح وی می سراید که اغلب مضامین این قصاید والا و عظم و نصیحت و راهنمایی به عدل و داد خان زند می باشد و هرگز جنبه تملق و چاپلوسی ندارد. ۵۲

آذر دربارۀ دوتن دیگر از سرکردگان ایران منسوب به خاندان بیگدلی شاملو که از طرف کریم خان مأموریت گرجستان را داشته اند چنین می نویسد: عبدالغفار سلطان و محمد زمان خان را که از اعظم بیگدلی شاملو و از بنی اعمام فقیر بودند نزد آراکلی خان والی گرجستان فرستاد». ۵۳

از نوشته های آذر و دیگر نوشته های دوران افشاریه و زندیه چنین برمی آید که محمد زمان خان بیگدلی شاملویکی از سران و بزرگان خاندان بیگدلی و از سرکردگان و حکام بزرگ ایران زمین بوده است، چنان که آذر ضمن نگارش ترجمۀ احوال یکی از شعراء دربارۀ محمد زمان خان چنین می نویسد: «ندیم اسم شریفش میرزا زکی از اهل مشهد مقدس رضوی و در اصفهان نشوونما یافته بسیار خوش صحبت بوده و در عهد شاه سلطان حسین صفوی شرف اندوز خدمت محمد زمان خان بیگدلی سپهسالار خراسان عم فقیر و محمد قلی خان بیگدلی وزیر اعظم دیوان اعلا خالوی فقیر و در زمان نادرشاه به شرف منادمت آن سلطان عظیم الشان مشرف و در آخر الامر وقتی که بغداد مضرب خیام ظفر فرجام نادری بود از خدمت استعفا کرده به مجاورت آستان رفیعۀ مفتخر گردید». ۵۴

لطف علی بیگ آذر دربارۀ فعالیت ادبی و منسوبیت عقیدتی و طرز تفکر و باور خود چنین می نویسد: «... در سنۀ ۱۱۸۸ بکسوت فقر ملبس گشته و در این عرض ملت به خدمت جمعی افاضل علماء و عرفا و اعظم شعراء رسیده بعد از استمداد از فیض صحبت هریک بهره مند و به سبب وزن فطری و شوق جبلّی به گفتن شعر مایل و بیشتر قواعد نظم را از یگانه آفاق میرسید علی مشتاق استفاده

کرده بعد از این که هفت هزار بیت از خیالات فائز تدوین بود، در نهب و تاراج اصفهان مفقود گشته و مدتی نیز از این رهگذر طوطی ناطقه لال و بلبل طبعم شکسته بال بود. باز به تکلیف احباب گاهی به آرایش خیال پرداخت!»^{۵۵}

دوستی و مراتب صمیمیت آذر، صباحی و هاتف را عبدالرزاق بیگ دنبلی «مفتون» چنین تصویر می نماید:

«در اوقات حیات پرآفات رسوم محبت و موالات آذربا صباحی و هاتف که هر دو در گلشن سخن و انجمن چمن، گلبن فصاحت ثمر و بلبل سحرآورد بودند پایان نداشته و هریک از اخوان الصفا و خلان الوفا که ایشان را در بنم صداقت و یاری دیده، یک روح در سه کالبد پنداشته و آذر از ایشان پیشتر به جنان سفر کرد، و بعد از وی هاتف و بعد از وی صباحی هر دو را در مرثیه آذر قصاید جانگداز و ترکیب شورانگیز و ابیات پرسوز واقع است که هریک بجای خود ایراد خواهد یافت و در زمان حیات نیز یکدیگر را ستوده و با عدم مساعدت بخت که هریک به دیاری افتاده اند از هم با خبر بوده اند.»^{۵۶}

در اینجا برای نمونه ماده تاریخ وفات آذربیگدلی که از طرف هاتف اصفهانی سروده شده می آوریم:

هاتف اصفهانی:

ماده تاریخ آذربیگدلی

لب فرو بست از نوای زندگی ناگاه آه	بلبل گویای این باغ آذر از دور سپهر
عاقبت خاموش گشت از نغمه دلخواه آه	ناگهان دم در کشید از بذله دلکش دریغ
ظل رحمت برگرفت از فرق اهل الله آه	دامن صحبت کشید از چنگ اهل دل بسوخت
روز عالم شد سیاه از دور مهر و ماه آه	صبح او گردید شام از گردش انجم فنان
خاصه چون من چاکری باخوشتن همراه آه	کرد تنها عزم ره وز دوستان کس را نبرد

یوسف افتاد اربچاه آخر ز چاه آمد برون یوسف من ماند تا آخر زمان در چاه آه
 چون سوی جنت پیرواز آمد، اندر ماتمش بر فلک رفت از دل و جان گدا و شاه آه
 کلک هاتف از پی تاریخ سال رحلتش
 ز درقم: از بلبل گویای این آه آه^{۵۷}

(= ۱۱۹۵ هـ. ق.)

همانطوری که بیشتر شعرای معاصر آذر درباره مرگ وی مراثی و ماده تاریخ گفته اند که ما در فصل شعرای بیگدلی از آنها نمونه هائی ارائه خواهیم داد درباره مراسم نشاط و سرور وی نیز اشعاری مبنی بر شادباش سرور راند و آنها را تبریک و تهنیت گفته اند مثلاً هنگامی که در سال ۱۱۶۷ آذر ازدواج نمود در شأن عروسی وی ماده تاریخی که از طرف صهبا سروده شده به شرح زیر است:

صهبا:

قطعه

شمع بزم اهل فکر آذر، که هست محفل افروز سخن چون انوری
 آنکه باشد نوعروس طبع او غیرت افزای بتان آذری
 از نکو سنجیدن دُرهای نظم هست بازار سخن را جوهری
 آمدش در بر ز دور اختران دختری چون زهره در نیک اختر
 کلک صهبا بهر تاریخش نوشت زهره آمد در کنار مشتری
 (= ۱۱۶۷ هـ. ق.)

میرزا حسن زنوزی متخلص به فانی هم ماده تاریخ فوت مرحوم آذرا در مقطع اشعار زیر آورده است:

داد از دهر و زنجیر نجات چرخ پرفتنش کاندرین ویرانه نبود یک تن از مکر ایمنش
 نادرالذهری، کریم الذات شخصی، همچو گل بود پاک از لوث هر فکر و ضلالت دامنش

آذرآن ساغرکش جام حقیقت، کزالت گشته سرشار از می وحدت، دل و جان و تنش
از جفای دهر، روح پاکش از تن شد برون باد یارب گلشن صحرای جنت مأمنش
خواستم فانی! چو از پیر خرد تاریخ، گفت: (مردن آذر= ۱۱۹۵) بود تاریخ سال مردنش

حاج سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی نیز، طی قصیده بزرگی ماده تاریخ
وفات مرحوم آذریبگدلی را آورده که چند بیتي از آن نقل می شود:
صبحی:

سپهر فضل و جهان کمال، آذر، آن که یافت زینت ازودین و زیب در دنی
بعهد او که زهر عهد آن بعالم به بدور آن، که زهر دور آن بدهر اولی
سپهر برد زیاد انوری و فردوسی زمانه برد ز خاطر فرزدق و اعشی
کسی که زیر سپهر برین نمی گنجد به تنگنای لحد دادش آسمان مأوی
مرا زدوری او، به زمرگ چیزی نه اجل بیا و ببین صدق من در این دعوی
زدوستی و ثنا گستری آل نبی فگنند دست تو سل به عروۃ الوثقی
بصحن گلشن فردوس کرد چون مسکن بنزیر سایه طوبی گرفت جان سکنی
نوشت کلک صباحی برای تاریخش: (مقام آذرباد ابسایه طوبی= ۱۱۹۵ ه.ق)

باید انصاف داد که کلیه آنها نیکه در مرگ آذر مرثیه یا ماده تاریخ نوشته اند،
بسیار صمیمانه و از روی منتهای تأثر و تألم بوده است و مقام و منزلت علمی و ادبی
وی را فشرده و صادقانه بیان نموده اند.

اسامی پادشاهان زندیه و زمان سلطنت هریک

- ۱- کریمخان زند ۱۱۶۳-۱۱۹۳ هجری قمری
- ۲- ابوالفتح خان بن کریمخان ۱۱۹۳ هجری قمری
- ۳- علیمرادخان زند خواهرزاده کریمخان ۱۱۹۳ (بار اول) هجری قمری
- ۴- محمد علیخان زند پسر کریمخان ۱۱۹۳ هجری قمری
- ۵- صادق خان زند برادر کریمخان ۱۱۹۳-۱۱۹۹ هجری قمری
- ۶- علی مراد خان ۱۱۹۶-۱۱۹۹ (بار دوم) هجری قمری
- ۷- جعفرخان بن صادق خان ۱۱۹۹-۱۲۰۲ هجری قمری
- ۸- صید مراد خان ۱۲۰۲-۱۲۰۳ هجری قمری
- ۹- لطفعلی خان بن جعفرخان ۱۲۰۳-۱۲۰۹ هجری قمری

- ۱- اشاره به سپاه کریمخان زند است.
- ۲، ۳- اشاره به شخص کریمخان زند می باشد.
- ۴- در بعضی مآخذ سلطان حسین میرزای ثانی نیز ضبط گردیده است و در حقیقت همان شاه سلیمان ثانی است.
- ۵- تاریخ گیتی گشا. در تاریخ خاندان زند، تألیف میرزا محمد صادق موسوی نامی اصفهانی، با دو ذیل: تألیف میرزا عبدالکریم بن علی رضا الشریف و آقا محمد رضا شیرازی، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی تهران ۱۳۱۷، صفحات ۳۱ و ۳۲.
- ۶، ۷- اشاره به کریمخان زند می باشد.
- ۸- آتشکده آذر. تذکره شعرای فارسی زبان تا آخر قرن دوازدهم هجری تألیف لطفعلی بیک آذر بیگدلی، با مقدمه و تعلیقات سید جعفر شهیدی، از انتشارات: مؤسسه نشر کتاب اردی بهشت ماه ۱۳۳۷.
- چاپ افست محمد علی علمی ص ۳۷۳.
- ۹- کتاب مجمل التواریخ: تألیف ابوالحسن بن محمد امین گلستانه. شامل وقایع و رویدادهای سی و پنج ساله بعد از نادرشاه؛ به سعی و اهتمام مترس رضوی ص ۴۷۶.
- ۱۰- آتشکده آذر... تألیف لطفعلی بیک آذریگدلی. با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی... اردی بهشت ماه ۱۳۳۷ چاپ افست محمد علی علمی. تهران ... ص ۳۶۵.
- ۱۱- مجمل التواریخ... ص ۴۷۴.
- ۱۲- در آن هنگام سلاطین عثمانی خلیفه اسلام نیز خوانده می شدند.
- ۱۳- مجمل التواریخ. ابوالحسن بن محمد امین گلستانه. افشاریه وزند. ناشر کتابخانه ابن سینا، به سعی و اهتمام مترس رضوی. تهران ۱۳۴۴ شمسی ص ۲۵۹.
- ۱۴- همان کتاب... ص ۴۸۶.
- ۱۵- کریمخان زند. دکتر عبدالحسین نوائی. تهران ۲۵۳۶ از صفحه ۵۶ تا ۶۳.
- ۱۶- کریمخان زند و زمان او. پرویز رجبی. صفحه ۵۳، «مجله التواریخ»... ص ۲۱۶.
- ۱۷- همان کتاب... ص ۵۴.
- ۱۸- مجمل التواریخ... ص ۲۴۳ تا ۲۶۹.
- ۱۹- تاریخ گیتی گشا... ص ۳۱.

- ۲۰ - اشاره به کریمخان است.
- ۲۱ - کریمخان زند و زمان او... ص ۵۴ تا ۶۳.
- ۲۲ - مقصد ذوالفقارخان افشار حاکم زنجان و نیای بزرگ همین آقایان ذوالفقاری های زنجان می باشد.
- ۲۳ - تاریخ گیتی گشا... صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱.
- ۲۴ - رک - یادداشت های یاورنورمحمد خان شاملو خطی صفحات ۱۴-۱۵، در آرشیو غلامحسین بیگدلی.
- ۲۵ - ریکا : معشوق و مطلوب و محبوب و غلام فرهنگ نفیسی.
- ۲۶ - مجمل التواریخ... ص ۲۶۹ ؛ «کریمخان زند و زمان او»... صفحات ۱۸۷، ۱۸۸.
- ۲۷ - فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۲۲۰ ؛ کریمخان زند و زمان او ص ۱۴۲ ؛ کریمخان زند... ص ۲۵۶.
- ۲۸ - خان خانان - از فرمانروایان ادیب پرور هند.
- ۲۹ - آتشکده آذر. تذکره شعرای فارسی زبان تا آخر قرن دوازدهم هجری.. تألیف لطفعلی بیگ آذر بیگدلی... تهران ۱۳۳۷ ص ۱۰.
- ۳۰ - همان کتاب، ص ۱۲.
- ۳۱ - همان کتاب، ص ۱۳.
- ۳۲ - همان کتاب، ص ۱۵.
- ۳۳ - همان کتاب، ص ۲۱.
- ۳۴ - همان کتاب، ص ۲۱.
- ۳۵ - مقصود هرات است.
- ۳۶ - آتشکده... ص ۱۵۴.
- ۳۷ - «آتشکده آذر» ص ۴۱۲.
- ۳۸ - دیوان لطفعلی بیگ آذرببیگدلی... چاپ اول تهران ۱۳۶۶... صفحه ۳۳۲ تا ۳۳۷. این یک ترجیع بند ۱۰۵ بیتی است که آذر در اینجا حقیقتاً دادسخن را داده است و از شاهکارهای آذر در شمار است.
- ۳۹ - همان کتاب، ص ۳۶۵.
- ۴۰ - همان کتاب، ص ۳۶۵.
- ۴۱ - مقصود پروزی بر اشرف افغان است.
- ۴۲ - آتشکده... ص ۳۶۶.

- ۴۳ — آتشکده در صفحات ۴۱۵، ۴۱۶.
- ۴۴ — همان کتاب ص ۳۶۷.
- ۴۵ — همان کتاب... ص ۳۶۷.
- ۴۶ — همان کتاب... ص ۳۶۸.
- ۴۷، ۴۸ — همان کتاب ص ۳۶۸.
- ۴۹ — همان کتاب ص ۳۷۰.
- ۵۰ — معلوم می شود که آذر از طرف علی مردان خان بختیاری مورد سوءظن قرار می گیرد، توقیف و حبس می شود و پس از فرار وی آزاد شده به اردوی کریمخان زند می پیوندد.
- ۵۱ — «آتشکده آذر»... ص ۳۷۳.
- ۵۲ — رجوع کنید به کلیات آذر، چاپ تهران ۱۳۶۴، گردآورده دکتر سید حسن سادات ناصری و دکتر غلامحسین بیگدلی - پرفسور
- ۵۳ — «آتشکده آذر» ص ۳۷۵.
- ۵۴ — همان کتاب، ص ۴۲۱.
- ۵۵ — همان کتاب، ص ۳۴۳.
- ۵۶ — تجربه الاحرار و تسلیة الابرار تألیف عبدالرزاق بیک دُنبلی «مفتون» بخش نخست به تصحیح و تحشیه حسن قاضی طباطبایی، تبریز مرداد ماه ۱۳۴۹ هجری شمسی، ص ۳۰۸.
- ۵۷ — دیوان هاتف اصفهانی... به انضمام اشعار برشحه دختر هاتف، تصحیح استاد سخن وحید دستگردی با مقدمه دانشمند فقیه آقای عباس اقبال آشتیانی، از نشریات مجله ارمغان، تهران کتابفروشی فروغی سنه ۱۳۱۴ ص ۱۴۶.

فصل سوم

بیگدلی در دوران قاجار

با گذشت زمان و ترقی فرهنگ و افزایش دانش و پیشرفت صنعت و تکنولوژی، نقش اصلی و اساسی ایلات جلیل ایران نیز خواه ناخواه تغییر ماهیت داده از کوچوی بودن و بیابانگردی دست برداشته، مسکون شده، تبدیل به تخته قاپو گردیدند. این عمل در حقیقت مترقی و به تدریج از دوران شاه عباس کبیر آغاز می‌گردد و اوست که بر حکومت و قدرت خان خانی و تسلط ایلاتی به ویژه قزلباشی یک نوع محدودیت می‌بخشد و با ایجاد ارتشی نوین و منتظم و تعلیم دیده در شئونات سیاسی و نظامی کشور تغییرات و تبدلات جدی چشمگیری پدید می‌آورد. باب ترقی و روابط اقتصادی و سیاسی را با کشورهای اروپائی آن زمان باز کرد. با این عمل و تأمین امنیت داخلی اقتصادیات کشور رونق می‌گیرد. این تدبیر شاه عباس راه تجارت و داد و ستد داخلی و خارجی را هموار می‌سازد و ابواب دوستی و علایق فرهنگی و سیاسی باز می‌گردد:

اولین سفیری که از طرف دربار شاه عباس اول به شرق یعنی هندوستان گسیل می‌گردد فردی از افراد برجسته‌ی دودمان بیگدلی است به نام زینال خان بیگدلی، نام برده بعداً به سمت سفارت ایران به روسیه، آلمان و انگلیس و هلند فرستاده می‌شود.^۱ که خدمات صادقانه و جانانه‌ی وی در این مأموریتها ثبت سینه تاریخ است. یکی دیگر از سفرای ایران مهدی قلی خان بیگدلی شاملو است. یکی دیگر از سفرای دربار شاه عباس کبیر به دربار انگلستان نقد علی بیک بیگدلی شاملو

می باشد. و این مسئله سفارت و اعزام سفیر به کشورهای راقیه آن روزگار مانند یک ضرورت سیاسی ادامه می یابد و سفرائی از جانب دولت ایران به دربارهای سلاطین آسیا و اروپا فرستاده می گردند که، نامه های مصطفی خان بیگدلی شاملو، میرزا مهدی قلی خان بیگدلی شاملو از مشاهیر آنان در شمار است.

پس بدین ترتیب وضعیت زندگی ایل بیگدلی نیز عوض می شود رفته-رفته سران و بزرگان ایل از میدانهای جنگ و نبرد به صحنه های سیاست و دیپلوماسی و اقتصاد و دانش و فرهنگ روی می آورند و از این پس موازی با کار سپاهیگری، به امور سیاسی و فرهنگی می گردند و بیشتر مقامات وزیر، مستوفی دیوانی و منشی گری سلاطین را احراز و عهده دار می شوند.

میرزا مهدی خان بیگدلی شاملو مشهور به استرآبادی از بزرگترین و مشهورترین نماینده آنها شناخته شده است. نمونه دیگر حاج محمد رشید خان بیگدلی شاملو متخلص به «اخگر» که از مستوفیان کرام دربار فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار بوده اخگر از شاعران شیرین گفتار و از خوشنویسان توانا بوده که شکسته را بسیار خوش می نوشته است.

از این که بزرگان و سران ایل بیگدلی از آغاز در خدمت سران و پیشوایان کشور بوده اند نیز بسیار طبیعی است. زیرا از روزگاران پیشین ایرانی به ویژه ایلات و عشایر ایران به پیشوایان به رهبران و زمامداران ملک و ملت عشق ورزیده اند به ویژه به زمامداران لایق و دادگستر و رعیت پرور سرو جان سپرده اند. زیرا داد گستری و انسان دوستی شایان ستایش و افتخار است مگر پیامبر اکرم صلوة الله علیه نمی فرمایند: *وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ*. یا این که فردوسی بزرگ فرموده است:

چه فرمان یزدان چه فرمان شاه و سعدی بیهمتا صلا

در نداده است: که سلطان شبان است و مردم گله این روح شاه دوستی که به وسیله فردوسی پس از غوغای عرب از نو در کالبد مردم ایران دمیده شد، ریشه

تاریخی بسیار کهنی دارد. این مسئله در زمان سلطنت خاندان صفویه نیز اوج می‌گیرد. به ویژه ایلات ایران شاه را مرشد کامل، ظل الله، مظهر و نشانه موجودیت و حافظ استقلال کشور شناخته، او را پیشوا، رهبر دیوانی و لشکری و درعین حال امیرالمؤمنین می‌شناسند و مهمتر این که شاه عادل و مسلمان را دوست می‌دارند و سرسپرده می‌شوند. والا چقدر به پادشاهان ظالم لعنت و نفرین می‌فرستند و یا علیه شان طغیان و قیام نموده‌اند و از سوی دیگر اصولاً برای ایلات و عشایر ایران سلطنت یا حاکمیت خاندان خاصی مطرح نبوده، درست است که سران ایلات و عشایر ایران با منتهای شدت از رؤسای کشور خود فرمانبرداری نموده و در انجام فرامین آنان مطیع محض و فرمانبردار بی چون و چرا بوده، با سر و جان اطاعت امر می‌کردند ولی به محض این که طبق مصالح عالیه کشور و تغییر سیاست روز و تقاضای زمان حکومت عوض می‌شد و خاندان دیگری بر سر کار آمده زمام امور را در دست می‌گرفت ایلات اکثراً خود را در اختیار زمامدار تازه نگذاشته و مصالح عالیه کشور و دولت را بر همه چیز ترجیح داده و مقدم می‌شمردند، اگر دولت صفوی رفت، با کمال رغبت نیرو و قدرت و توان خود را در اختیار پادشاه افشار گذاردند و اگر افشاریه منقرض شد، به وکیل‌الرعا یای زند بیعت نمودند. و همین طور در جریانات تبدیل دولت‌ها و سلطنت‌ها و الخ. غرض استقلال میهن، و تمامیت ارضی ایران، امنیت کشور صلاح و رفاه شهروندان و نگهداری مرزهای مملکت بوده، و هرگز فرد معین یا خاندان خاصی مقصد ایلات غیور میهن پرست و مرزداران کشور نبوده است. کعبه آمال و افکار آنان ایران، مردم ایران، استقلال ایران و تمامیت ارضی ایران، امنیت و آسایش شهروندان ایران، بقا و عظمت کشور ایران بوده است و بس و در این راه از هیچ نوع فداکاری دریغ نکرده‌اند.

همین که نوبت حکومت به قاجاریه می‌رسد، باز هم بزرگان ایران، سران و سروران لشکری و کشوری خود را در اطاعت پادشاه وقت یعنی آغامحمد خان قاجار می‌گذارند و با تمام نیرو برای وحدت و عظمت و بقای مملکت کمر همت بسته و

شمشیر به دست و جان برکف آماده جان نثاری و خدمتگذاری می‌گردند. همچنین در ساحة فرهنگ و دانش و سیاست نیز در راهی که نیاکانشان باز کرده‌اند پیش می‌رفتند و در حقیقت شمشیر و قلم خود را به صلاح کشور بکار گرفتند

درست است در این میان افرادی هم پیدا می‌شوند که بر حسب حس رقابت و هم چشمی و بعضاً خودپسندی و خودبینی یا این جریان ضروری و اجتناب ناپذیر هم آهنگی نمی‌کردند و داخل در میدان عمل نمی‌شدند و خود را در کنار نگاه داشته و از همکاری و هم آهنگی با اوضاع تازه خودداری نموده و از هماهنگی امتناع و اجتناب می‌ورزیدند. اولاً بدون تردید تعداد این قبیل خودخواهان و نزدیک‌بینان انگشت شمار و بسیار اندک بوده است، در ثانی زیان این گونه سرکشی‌ها و نافرمانی‌ها و خود جدا سازیها به تحقیق در درجه اول به خود آنها عاید می‌گردد و خودشان را از جریان و حرکت و پیشرفتهای روزگار کنار می‌گذارد. مثلاً وقتی که آغامحمد خان در شیراز بود و در حقیقت یک نوع تحت نظارت محترمانه کریمخان زند قرار داشت. عباس قلی خان بیگدلی شاملو یکی از نواده‌های جانی خان مشهور نیز بنا به دعوت کریمخان در شیراز توقف داشت و اکثر با آغامحمد خان انیس بوده و الزاماً تماس و ملاقات روزانه داشتند. هنگامی که آغامحمد خان به حکومت و سلطنت ایران می‌رسد از خان شاملو نیز دعوت می‌نماید که به اردوی شاه قاجار به پیوندد و به خدمتگذاری ایران پردازد، لیکن نامبرده که خود را هم رکاب و هم قطار و هم چشم و هم طراز آغامحمد خان می‌شمرد از خدمت در رکاب پادشاه قاجار امتناع می‌ورزد و تا آخر عمر نیز به خدمت دولتی قاجار نگرویده و به آغامحمد خان سر تعظیم و تسلیم فرود نمی‌آورده تا این که آغامحمد خان به لطایف الحیل وی را دستگیر و به قتل می‌رساند. باری پس از روی کار آمدن دولت قاجار اکثر سران و سرداران بیگدلی و بیگدلی شاملو و شاملو نیز توان و نیروی خود را در اختیار رهبر و پیشوای تازه مملکت قرار دادند و در سفر و حضر جان برکف و قلم و شمشیر به دست آماده خدمت شدند. در اردو کشی‌های متعددی شهریار قاجار اشتراک نمودند. ولی

در دوران کوتاه سلطنت دائماً در جنب و جوش آغامحمد خان عجالتاً به نام سرکرده و سردار مشهوری از خاندان بیگدلی، بیگدلی شاملو و یا شاملو بر خورد نمی کنیم و اگر هم بوده اند هنوز نتوانسته ایم با تاریخ و شرح خدمات آنها آشنایی پیدا کنیم. همینقدر می دانیم که پس از نشیمن^۲ (اسکان) گزیدن ایلات ایران، ایل جلیل بیگدلی نیز در چندین نقطه مختلف ایران مستقر گردیده و هر شاخه از این ایل مستقلاً و جداگانه به فعالیت پرداخت و دیگر آن جنبه تحرک دسته جمعی و ایلی و با هم پروازی و یک آهنگی وجود نداشت و اساساً این شاخه ها در قم، ساوه، قزوین، ملایر، همدان، تویسرکان، زنجان، میاندوآب، مغان، دزفول و اهواز و از طرف شرق نیز در مشهد و هرات و در شمال کشور در ترکمنستان جابجا شده سکنی گزیدند. و ما سعی خواهیم کرد که هر قدر هم مشکل و دشوار باشد، درباره موجودیت و فعالیت تاریخی فرد این شاخه ها تا آنجائیکه امکان داشته باشیم سخن بگوئیم و امیدواریم که افرادی از آیندگان نژاد بیگدلی بقیه کارهای ناتمام ما را به اتمام رسانند و تاریخی مکمل ایل و خاندان و دودمانمان را تهیه و در اختیار همگان قرار دهند و از روی منتهای صداقت بکوشند تا خود خدمات مردان و زنان تاریخی این نسل و نژاد را به جهانیان بشناسانند. باید اعتراف نمائیم به محض این که تقسیم گردیدند، ضعیف شدند و از اقتدار و عظمت شان کاست.

مطلب دیگر این که از اواخر صفویه به ویژه از اوایل دوره ی سلطنت سلسله قاجار افراد شاخه قراگوزلو از ایل بیگدلی جدا شده و خدمتگذاران و سرکردگان و سیاستمداران برجسته بسیاری به جامعه و کشور ایران تقدیم نمودند که ما در نظر داریم که درباره شاخه قراگوزلو فصل جداگانه ای ترتیب داده و بلکه تاریخ مفصل قراگوزلو را بعداً در یک مجلد علیحده گردآوری و تدوین نمائیم از خداوند تبارک و تعالی برای اجرای این آرزوی مقدس برای خود و دیگران عمر و توان و موفقیت تمنا می نمائیم.

عبدالرزاق مفتون و دنبلی منشی دیوان عباس میرزا قاجار در کتاب «مآثر

سلطانیه» تاریخ جنگهای ایران روس ضمن تشریح صحنه و میدانهای جنگ و نبرد گاهگاهی نامی از سرکردگان بیگدلی نیز می برد ولی در این جنگ بزرگ میهنی آنطوری که شاید و باید نامی از آنان شنیده نمی شود و معلوم می شود سیاست اسکان دادن شاه عباس به ایلات ایران تأثیر منفی عمیقی در روحیه ایلات و هم پروازی آنها نموده، آنان را از آن کوشش و خروش و جنب و جوش انداخته است. در تاریخ «مآثر سلطانیه» می آید... «میرحسن خان ولد خود را با فوجی از سپاه طالش به سروقت حسین قلی خان با کوئی و هاشم خان شیروانی و علی خان رودباری و محمد خان بیگدلی که در حدود اوجاررود توقف داشتند فرستاد. علی الفغله بر سر ایشان ریختند و غبار انواع فساد برانگیختند علی خان رودباری و محمد خان بیگدلی و برادر هاشم خان شیروانی را دستگیر ساختند و از آنجا رایت معاودت به سمت طالش افراختند.»^۳

ولی از آنجائیکه بنا به گفته مشهور: شیر هم شیر بود گرچه به زنجیر بود، سواران بیگدلی در هر شرایط و مکان باز می خواهند جلوه گری نمایند به عرصه میدان آمده در مقابل دشمن رشادت به خرج داده پافشاری کنند، شمشیر و نیزه و تیرو تفنگ بکار ببرند تا عرض اندام و اظهار موجودیت نموده باشند تا دین شان به میهن مقدس اداء نمایند. و مانند پدران شان جانبازی کنند.

مؤلف تاریخ «مآثر سلطانیه» ضمن تشریح مواضع نبرد و ارائه دادن جریان زد و خورد با دشمن زیر سرلوحه «ذکر عزیمت نواب نایب السلطنه (عباس میرزا. غ- بیگدلی) بصوب گوگجه و گنجه و وقایع آن سامان» می نویسد: «به نحوی که سابق سمت تحریر یافت نواب نایب السلطنه روانه ی چمن گلنبر شده و چند روزی در آنجا توقف فرمود. ابوالفتح خان جوانشیر را با جمعی بر سر ایلات و رعایای قره باغ متصله بمحال قبان و مقری که در تصرف او بود مأمور فرمود که ایشان را مشتمال و مشغول خدمتگذاری دولت ابدی الا اتصال سازد و ابوالفتح خان سرگرم خدمت مزبور گردیده و معدودی از سواره شاهسون بیگدلی را تعیین نمودند که به

حدود باکویه رفته خبری از روسیه آن حدود اوضاع آنجا معلوم کرده به عرض رسانند. اتفاقاً در عرض راه قبل از طلوع طلّیعه نور، علی الغفله به فوجی از روسیه دوچار گشته تا بخود پرداختند خود را در ظلمت شب با ایشان دست به گریبان یافتند و با شمشیر و سرنیزه جنگی مردانه کردند. و تمامی روسیه را مقتول و سرهای آنها را با دواب عراده به دربار سپهر مدار آوردند و از خان کشورستان انعام و احسان بی شمار دریافتند.^۴

می بینید همان بیگدلی ها، همان شاملوها که در جنگهای ۲۵۰ ساله دوران صفویه همیشه نیروی اصلی و قوای عمده را تشکیل می دادند سرداری و سرکرده گی و فرماندهی کلّ ارتش قزلباش به عهده سرکردگان بیگدلی، بیگدلی شاملویا شاملو بود حالا تبدیل به عناصر پشت جبهه، مأمور کشفیات، و از این قبیل دستجات و گروههای درجه دوم گردیده، دیگران اقتدار و سطوت و حالت دستجمعی و کلّ و حلال را ندارند. چرا؟ برای این که از خود شاه عباس گرفته تمام اعقاب وی در دوران حاکمیت خود سران و بزرگان این ایل جلیل را با سایر ایلات بزرگ و رشید قزلباش به تدریج از بین بردند. به هیچ و پوچ چشم درآوردند و سر بریدند و اعدام نمودند و بقیة السیف را نیز رانده گوشه نشین ساختند از خدمت معزول کردند. تشکیلات ایلاتی آنها را برهم زدند و تبدیل به نشیمن (تخته قاپو) نموده پای بند زمین و زراعت کردند، آنها را از تحرک و جنب و جوش ایلی و تلاش و فعالیت و خروش صحرانشینی انداختند، تا این که یک مشت قطاع الطریق افغانی غلیجائی تیشه بر ریشه خاندان صفویه زدند و نبودند سپاهیان و سرداران رشید قزلباش تا دمار از روزگار دشمن جسور متجاوز برآورند، و آنها را بر سر جای خویش بنشانند. همان قزلباشی که با دست خالی با تدبیر و سیاست و درایت حسین خان بیگدلی شاملولله شاه اسماعیل اول و عابدین بیک بیگدلی شاملو پدرزن و شوهر خواهر شاه اسماعیل و دیگر سرکردگان ایلات و سایر بزرگان قزلباش که از هیچ همه چیز ساختند، شاه اسماعیل را به تخت نشاندند، ایران مستقل، شیعه و یکپارچه

ساختند. به محض این که دوچار بی مهری پادشاهان (از شاه عباس به این طرف) صفویّه قرار گرفتند، همه چیز را از دست دادند و به زانو درآمدند چونکه دیگر به قبله و ایمانشان رخنه افتاده بود، دیگر سرکرده و فرمانده و مرشد کامل نداشتند، در عوض خدمت با سرزنش و اعدام و امحاء و روبرو می گردیدند و الخ. فاعتبرو یا اولوالابصار.

بیگدلی شاخه خمسه و زنجان و خرقان^ه و درگزین و ابهر.

یکی از مراکز اصلی ایل بیگدلی شاملو از ساوه تا زنجان بوده است. بطوری که شاه اسماعیل اول پس از عقب نشینی از چالدران خود را به درگزین و حوالی کوههای خرقان یعنی ییلاقات ایل جلیل بیگدلی می رساند و در آنجا برای ترمیم شکست چالدران به تجدید قوا می پردازد. زیرا زادگاه زن محبوبش ملکه ایران آن روز و مادر شاه طهماسب اول تاجلوبيگم خانم دختر عابدین بیک بیگدلی شاملو است و مرکز ثقل طایفه بیگدلی در آن روزگار همان کوهها و ییلاقات خرقان و اراضی درگزین خمسه و ملایرو همدان می بوده است و لزوماً شاه اسماعیل پس از شکست چالدران به آنجا روی آورده است. برای اثبات مدّعی خود عیناً یکی از فرامین شاه عباس کبیر را شاهد می آوریم. متن فرمان شاه عباس چنین است:

مهر گرد شاه عباس

متن وسط: بنده شاه ولایت عباس

حاشیه اطراف: اسامی دوازده امام

فرمان همایون شد آنکه چون به عرض رسید که ییلاق خرقان از قدیم الاتیام تعلق به ایل بیگدلی دارد و دراین ولاجماعت قرائی و اخلاج و تکلو و غیر ذالک به ادّعی آنکه ملک ایشان است قبل از اثبات مدّعا اکثر املاک، چشمه ها و ییلاق مذکور را متصرف گشته اند. بنابراین مقرر فرمودیم که جماعت



از راست چپ : مرحوم سرنگل حسینقلی بیگدلی
مرحوم میرزا ایوب خان نصیری
پشت سر : رضا خان بھپدی (پابلوی)

تکلو و قرائی و غیره، هرگاه ییلاق مذکور از قدیم الایام به ایل بیگدلی متعلق بوده نسبت به ایشان خواهد شد و هرگز در آنجا ییلامیش ننموده باشند حالا نیز به دستور قدیم عمل نموده پیرامون املاک و اراضی ییلاق مذکور نگردند و اگر در باب ملکیت سخن شرعی داشته باشند، مادام که در حضور عدول مؤمنین و قضاة اسلام آن ولایت اثبات ملکیت خود به وجه شرع انور ننمایند به خلاف شرع پیرامون نگردند. در این باب قدغن دانسته از فرموده تخلف نورزند و در عهده شناسند. شهر رجب سنه ۱۰۳۶^۶.

به موجب این سند معتبر معلوم می شود که در حقیقت از ساوه تا زنجان این کوهها و اراضی دشت و دمن و مزارع وسیع و پربرکت «از قدیم الایام» مسکن دایمی اجدادی یک شاخه از ایل جلیل بیگدلی بوده و دیگران را در آنجا حقی و تملکی نبوده است، همین مدعا را وقفنامه تاریخی و با عظمت مرحوم حاج مصطفی قلی خان بیگدلی شاملونیز تأیید و تصدیق می نماید،^۷ زیرا املاکی که معظم آیه وقف نموده است بیشتر در خاک اصفهان، قم و ساوه و مزلقان و زنجان و خرقان و آذربایجان می باشد و این بدان معنی است که ایل بیگدلی درست است که در سرتاسر فلات ایران پراکنده شده و همه جا زمین، آب، متصرفات و املاک و مستقالات و ضیاع و عقار داشته اند. ولی هسته و مرکز اصلی آنان در دوران صفویه نواحی نام برده در فوق بوده است.

این بنده غلامحسین بیگدلی فرزند فتح الله خان بیگدلی شاملو مؤلف این تاریخ پرافتخار نیز از تبار بیگدلی، بیگدلی شاملو و شاملو از خاک پاک این دیار از سرزمین ایران عزیز بوده و درباره وسعت قلمرو ایل جلیل بیگدلی با دو چشم خود شخصاً و رأساً شاهد و ناظر بوده ام و برای العین دیده ام که از مرزهای خاوری خراسان بزرگ و ترکمنستان^۷ گرفته تا مناطق باختری آذربایجان و از نواحی شمال رود ارس و دلمنه های کوههای قفقاز گرفته تا سواحل خلیج فارس به ویژه در مناطق زیرین: از سرحد گروس و بیجار و طارمات در سرتاسر اراضی خمسه از ابهر رود و

سلطانیّه و خررود و قیدار و زرینه رود و گرماب رود تا مهربان و درگزین، حوالی همدان و ساوه و قزوین تا تهران و قم، خاصه محال خرقان و فراهان چای در محلات و ثلاث و یژه ملایر در خوزستان و حومه دزفول و رامهرمز و اهواز، در میان دو آب و اطراف سلماس و خوی و سواحل شمالی و جنوبی ارس در اطراف اردبیل و دشت مغان و هر جا و هر کجا قلاع و بناهای آباد یا خراب متعلق و یادگار اعیان و خوانین ایل و خاندان کهن سال بیگدلی در جلوی چشم جلوه گر است و اگرچه مرور زمان بیشتر آنها را ویران و با خاک یکسان نموده و در برج و باره های مخروبه اش جفدان شوم را نشانده و طومار هستی و قدرت صاحبانش را درهم پیچیده است مع هذا آثار عظمت و قدرت و وسعت و قدمت آن ایل جلیل و خاندان بزرگ دیرپای اظهر من الشمس است و به وضوح مشهود و هویدا است و به قول شاعر:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنا دید عجم را

باید به این نکته نیز اشاره نمود که چرا در دوران صفویه مرکز قدرت و تجمع و اهمیت اصلی مناطق بیگدلی، بیگدلی شاملو و شاملوبه و یژه اطراف قزوین و زنجان و همدان و ملایر و ساوه و قم و خرقان بوده و هنوز هم موقعیت خود را در این نقاط تا حدی حفظ نموده است. این مسئله اساساً با تغییر پایتخت ایران از تبریز به قزوین مربوط بوده که در زمان شاه طهماسب اول صورت گرفت و ایل بیگدلی با سلطان وقت به اطراف پایتخت تازه (قزوین) کوچیدند و هنوز هم که هنوز است مرکز تجمع و قدرت این ایل بزرگ در محدوده نام برده می باشد.

این مطلب نیز شایان توجه است که اینجانب در مدت ۳۳ سال مهاجرت اضطراریم به سرزمین اتحاد جماهیر شوروی (۱۳۲۵-۱۳۵۸ خورشیدی) سوسیالیستی سابق در این کشور پهناور آن روز طوعاً و کرهاً مسافرت های بعدی را پیموده ام و تحقیقاً هریک از ۱۵ جمهوری این کشور همسایه شمالی را دیده ام. به یژه پس از نیل به مقام دکتری در رشته تاریخ ادبیات و فلسفه به اغلب پایتخت های این جمهوریه ها رسماً دعوت شده و یا با نام «داور» در مدافعات علمی دکتری و یا

در مراسم سمپوزیومها و پژوهش های علمی و کارهای تدقیقاتی به اعزامیت های علمی گسیل گردیده ام. من در تاتارستان شوروی در شهر تاریخی غازان با دانشمندی آشنا شدم که نام خانوادگی اش با کدالوف بود. من وقتی که از ریشه و بنیاد نامبرده پرسیدم و کنجکاوی کردم معلوم شد این نام همان بیگدلی است که به مرور زمان تغییر شکل یافته، روسیزه شده و به با کدالوف تبدیل گردیده است. از قراری که نامبردگان اظهار می داشتند با وجود صدمات و تلفات شدیدی که بویژه در سالهای بعد از انقلاب اکتبر متحمل شده اند باز هم بقایای آنان در اطراف شهر غازان بسیار زیاد است و از بقایای یک ایل قدیمی و جنگاوری می باشند که در ارتش کشیها به این سرزمین ها افتاده و ماندگار شده اند.

در دامنه های جنوبی کوههای قفقاز در حوالی شهر سالیان آذربایجان شوروی در هنگام شکار در پائیز سال ۱۹۶۰ میلادی از دور در دامنه کوهی دهکده ی^۸ سرسبز و مصفایی را دیدم که دقت مرا جلب نمود و از بلدچی نام آن ده را پرسیدم گفت که آن دهکده «بیگدلی» نامیده می شود ماشین را به طرف دهکده رانیدیم و به آنجا رسیدیم. اواخر پائیز بود، کشاورزان استراحت موسمی می کردند و در اطراف باشگاه دهکده انبوهی از مردم گرد آمده بودند به آنها نزدیک شدم سلام دادم و اسم دهکده را پرسیدم. جواب دادند اسم این ده بیگدلی است. وقتی که پرسیدم:

— به چه سبب نام دهکده «بیگدلی» گذاشته شده است؟

یکی از مردان سالخوده گفت:

— برای این که ساکنین این دهکده از قدیم الایام همه از ایل بیگدلی هستند و هنوز هم می باشند.

من پرسیدم؟

— علامت بیگدلی بودن شان چیست؟

سالخورده ای از آنان با لبخند جواب داد:

— علامت منسوبیت به این نام مغرور و متکبر و سربالا بودن شان است. مثلاً



ارمیتاژ
۲۲ اکتبر ۱۹۹۱
ساعت پطروبرک

از چپ راست آقایان :
پروفیسور حاجی رفیع . پروفیسور کرم کریموف . پروفیسور غلامحسین بیگدلی .
پروفیسور کیموف پروفیسور جانگورجیا کیموف . نشستہ شاعر عبدالرضا .
پروفیسور یاشا قارالیف .

اگر تو هم بیگدلی بودی برای این که به این مردم سلام ندهی، دهکده را دور میزدی و به ما نزدیک نمی شدی... من خندیدم و دیدم که درست پاسخ داده اند... من خودم را معرفی کردم، با آغوش باز و بسیار گرم و صمیمی و با مهربانی و علاقه خویشاوندی و هم خونی مرا پذیرفتند از من و یارانم استقبال صمیمانه ای نمودند. شب مهمان آنها بودیم و از آن پس روابط صمیمانه و صادقانه ای فیما بین ما برقرار گردید و این رابطه تا هنگام بازگشت من به میهن (مرداد ۱۳۵۷ هجری شمسی برابر با اوت ۱۹۷۹ میلادی) برقرار بود. خداوند یار و یاورشان باشد.

من هم چنین در اطراف باکو در حدود ۳۰ کیلومتری این شهر در مجاورت قصبه مشهور مشتاقه (به اصطلاح محلی مش تقی) با اهالی دهکده ای به نام احمدلو آشنا شدم که تخمیناً بیش از یکصد و پنجاه خانوار سکنه داشت و با وجود ایجاد وضعیت صنعتی بین المللی و مخلوط کردن عمدی ملت‌ها و نژادها از طرف روسها باز هم نصف بیشتر سکنه این دهکده زیبا هنوز هم بیگدلی بودند. رئیس و ریش سفیدشان شخصی به نام علی حیدر بیگدلی بود که مردی بسیار با عاطفه، عالیجناب، شریف و غیور و مردم دوست بود و در حقیقت در غیرت و خونگرمی و جوانمردی از مردان بی نظیر روزگار خود بود سن و سالش در آن روزگار در حدود ۶۵-۷۰ سال بود و چند سالی از من بزرگتر بود او مرا تدریجاً به همه اهالی آن دهکده آشنا کرد. با هم نان نمک خوردیم و آمد و شد کردیم. در هیچ مراسمی علی حیدر عمو او غلوما را فراموش نمی کرد و در رأس مجالس جشن و سرور یا ماتم و عزا قرار می داد و احترام فروانی مبذول می داشت. علی حیدر عمو او غلویک سال قبل از بازگشت ما به میهن به رحمت ایزدی پیوست و فرزندان عالیجناب و خانواده بسیار مهربان و شریفی از خود به یادگار گذاشت. خدایش بیامرزد. و بازماندگان را خوشبخت سازد از دور به همه شان درود می فرستم.

ما در ترکمنستان شوروی در اطراف عشق آباد و قیزیل آروات نیز به بقایای ایل جلیل بیگدلی برخورد نمودیم که متأسفانه اکثر آنها در نتیجه تضييق و فشار سیاست

تحلیلی حکومت غاصب و مذورانۀ روسها نام و نام ایل و طایفه و خانوادۀ شان را عوض کرده و به «عَوْضُ اُف» ها یا «خدا مبردی یُف» ها یا «قاریاقدی یُف» ها و از این قبیل اسامی نیمه بیگانه و روسیزه شده تبدیل نموده بودند. ولی در وجودشان هنوز آن همیت نژادی، و در روانشان آن وقار و تعصب ایلی آشکار و هویدا بود و هست. اینها مانند سایر ترکمن های تحت سلطۀ و سیاست بی امان شوروی اضطراباً و اجباراً همانطوری که نام و نام ایل و نژادشان را فراموش کرده و می کنند، زبان، ملیت، مذهب و آداب و رسوم شان را نیز در سایۀ فشار سیاست استعماری و تحمیلی شدید غصبکار بدست فراموشی سپرده و از یاد می برند. بطوری که هم اکنون از زبان مادری ترکمنی در آن سوی مرز ایران فقط پنجاه درصد باقی مانده و پنجاه درصد دیگرش روسی شده و روسها در این قبیل متصرفات عقب نگه داشته خود با شدت هرچه تمام تلاش می نمایند که هرچه زودتر فرهنگ، زبان، ملیت، تاریخ، مذهب و آداب و رسوم و سنن این ملیت ها را در فرهنگ و زبان روسی حل نموده و روسیستان بزرگی در زیر پرده اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بوجود بیاورند.^۱ ترکمنستان و قازاقستان و تاجیکستان و قیرقیزستان نیز از جمله مناطقی است که موقیّت روس ها در تحمیل اراده و تطبیق سیاست مذورانۀ و تبدیل آداب و رسوم و فرهنگ و زبان و غیره آنان بسیار بسیار بیش از انتظار و بیش از سایر مستعمرات روسیۀ موفق شده اند و اگر اوضاع با همین منوال پیش برود و به تحقیق بعد از پنجاه سال دیگر، دیگر ملیت و زبان و فرهنگی به نام تاتار و اوزبیک و ترکمن و قیرقیز و تاجیک و امثالۀ وجود نخواهد داشت و همه شان «داوطلبانۀ» بر روی تاریخ و قومیت و نژاد و ملیت و زبان و فرهنگ و آداب و رسوم شان و سنن گذشته و شرف و شئون و ناموسشان خط بطلان و نسیان کشیده و زبان و فرهنگ «لنین بزرگ» را خواهند پذیرفت و خواهی نخواهی روس خواهند شد ولی در ترکمنستان ایران هنوز هم از ایل جلیل بیگدلی شاخه های چندی با همان زبان و فرهنگ و آداب و رسوم و ملیت و عادات و عنعنۀ خویش باقی هستند و جناب آقای

شاه‌نظرخان رئیس طایفه بیگدلی کلاله با ما ارتباط دارند و مرقه زندگی می‌کنند و دولت ایران دست به ترکیب آنها نزده است ما در این باره باز هم سخن خواهیم گفت و اظهار نظر خواهیم نمود.

روزگار و هر چه در روی هست ناپایدار است ای شب هجران تو پنداری بون از روزگاری^۱
ولی از آنجایی که هیچ چیز، و هیچ قدرت و هیچ پایه و بنیاد و نهادی برای همیشه مستحکم و همیشگی و ثابت و پایدار و پابرجا نیست و این آسیای سعادت و اقبال و هم چنین نکبت و زوال و ادبار به نوبه است و به قول شاعر هر کسی پنج روزه نوبت اوست. و کلاً دنیا در حقیقت بی اعتبار است. این است که نوبت و زمان نفوذ و قدرت و عظمت و شوکت و وحدت ایل جلیل بیگدلی نیز به تدریج فرو ریخته و سپری گردید. بر حسب جبر و حکم زمان و تقاضای تاریخ ایلات اسکان یافته‌اند، دوران کوچ‌نشینی و گله‌داری و شمشیرزنی به پایان رسیده، وسائط استحصال و ابزار تولید نوین جای گزین ابزار و آلات و تولیدات کهنه گردیده، ماشین و موتور، جای اسب و گاو و گوسفند و شتر را اشغال نموده، دنیای شمشیر و سپر و گرز و تیرو کمان به جهان دانش و فرهنگ و قلم و دفتر و کتاب تبدیل گردیده، صلح‌جویی کاذب جای جنگاوری دلیرانه را گرفت، دول دولتمند و قوی و چشم‌گرسنه کم کم جبهه شرق و غرب را تشکیل دادند. هر کدام زیر ماسک حمایت از بشر، تا واپسین رمق شهروندان کشورهای جهان سوم را استثمار نموده و شروع به مکیدن خون و غارت هست و نیست‌شان نمودند. کوتاه سخن عصر ماشین و اتم و فرهنگ استعمار و سوء استفاده از نائلت‌های علمی پیدایش ایده‌ئولوژی‌های مزورانه نوین، دنیای قدیم و فرهنگ‌های کهن سال را از بن برانداخت و زیر و رو کرده و این تغییر و تبدلات به ویژه در سرتاسر کشورهای جهان سوم تأثیر منفی و مخرب و غارتگرانه شدیدی نموده و می‌نماید. مردم و اهالی این کشورها را به اسارت و ذلت و خواری و بردگی قرن بیستم سوق داده است.

ملت کهن سال و دیرپای و صاحب فرهنگ دیرین و ریشه دار ایران ما نیز

تا کنون نتوانسته است از نفوذ غارتگرانه قدرتهای چپ و راست و سلطه سیاسی ابرقدرتهای حریص و ستمگر و غارتگر شرق و غرب مصون بماند. و از اواسط دوران دولت صفوی نفوذ استعمارطلبان کم کم در این آب و خاک و کشور اهورائی و در این سرزمین مملو از ثروت روی زمین و زیرزمینی آغاز گردید و در دوران قاجار شدت یافته و در مدت سلطه پنجاه ساله خاندان پهلوی به سرحد کمال رسید. و سیاست استعماری و قدرت استکباری چشم گرسنه و نوین آمریکا قدرت را از دست استعمارگر پیر و فرسوده یعنی انگلستان و رژیم و دولت قدرتمند و متنفذ و به ظاهر مردم دوست و در باطن و حقیقت قاتل میلیون ها انسان^{۱۱} یعنی اتحاد شوروی سابق گرفت و با نام دوستی بر سر ایران آورد آنچه که هیچکدام از اقوام و ارتش های فاتح بر سر مغلوبین و تسلیم شدگان نیاورده بود و با دست محمد رضا شاه خائن دست نشانده و پدرش یکجا استقلال، ملیت، فرهنگ، ناموس، ثروت و شرف و حیثیت و همه چیز این کشور و این مردم شش دانگ و در بسته و یکجا در اختیار یانکی ها قرار گرفت و آنها مطلق العنان و صاحب مال و جان و همه چیز مردم ایران گردیدند ولی سرانجام دست منتقم حقیقی کار خود را کرد و خاندان جبار پهلوی را سرنگون کرد.

باری برگردیم بر سر مطلب با آغاز عصر بخار و برق و اتم بتدریج با تغییر اوضاع سرتاسر جهان، در ایران نیز خواهی نخواهی تحولات بنیادی و چشم گیری به عمل آمد. ایلات و عشایر غیور و رشید و مدافع استقلالیت و تمامیت ارضی ایران از آن جمله ایل جلیل بیگدلی به اصطلاح تخته قاپوشده سکونت اختیار نمودند و دست از گله داری و جنگاوری برداشته به کارهای تولیدی، بویژه کشاورزی و مالداری محدود پرداختند. در شهرها و مراکز فرهنگی صنعتی و بازرگانی و در این سطوح استعداد و توان خود را به کار برده و با ساز قانون و خواستارهای زمان و تاریخ هم آهنگ گردیدند. امروزه و هم اکنون دیگر آن ایل نیرومند یکپارچه و رشید و فداکار و مرزبان بیگدلی، بیگدلی شاملو، و یا شاملو و ایلات دیگر به آن صورت و

ترکیب وجود ندارد، و مانند: استاجلوه‌ها، روملوه‌ها، بایندرها و بختیاری‌ها و قشقایی‌ها و افشارها و غیره تجزیه گردیده و به شعب و شاخه‌ها و خاندان‌های بسیار و گوناگون منقسم شده‌اند و هر شاخه‌ای از این درختان تنومند در نقطه‌ای از نقاط کشور پهناور ایران و یا بهتر بگوئیم در سرتاسر فلات وسیع ایران سکنی گزیده در جبهه‌های مختلف کار و سازندگی و علم و هنر مشغولند و اینک بجای آن دلاوران جنگاور و سرکردگان رشید و غیور و شمشیرداران مرزدار و مرزبان، صدها و هزارها سرکرده و دلاور معاصر، در ساحه‌های علم و آداب و هنر و صنعت به میدان آمده و صدها و هزارها دانشمند و طبیب و مهندس و معلم و افسر و کارگر کشاورز و متخصص و غیره و غیره تحویل جامعه نموده‌اند و برای همه آنها در هر جا و هر کجای این جهان فراخ که باشند آرزوی تندرستی، خوشبختی، توانمندی و افتخار آفرینی می‌نمایم و یقین دارم در هر جا و هر کجا که باشند باری از دوش بشریت و جامعه مربوطه‌شان خواهند برداشت...

بیگدلی‌های خمسه و خرقان و درگزین و ابهر

شاخه بیگدلی خمسه و خرقان درگزین و ابهر شاخه مرکزی و از شاخه‌های نیرومند و پرتوان ایل جلیل و واحد و بزرگ سرتاسریمان می‌باشد. من غلامحسین بیگدلی شاملو فرزند فتح‌الله خان فرزند لاچینخان، فرزند محمد جعفر خان فرزند الله مراد سلطان خان فرزند عربخان فرزند علی مراد خان فرزند کرم آقاخان^{۱۲} سلطان بیگدلی شاملو می‌باشم و نسب ما به ترتیب به دورمیش خان بیگدلی شاملوی اول^{۱۳} می‌رسد و ما درباره فعالیت‌های نظامی، علمی و اقتصادی آنان به موقع خود معلومات لازم را داده‌ایم درباره شخص کرم آقاخان سلطان بیگدلی و فعالیت حربی و سیاسی او تا کنون معلومات دقیقی بدست نیاورده‌ایم، همینقدر می‌دانم که ریشه و نسب وی بعد از چند پشت به دورمیش خان بیگدلی شاملومی رسد که یار و هم

صحبت و «انیس الحضرت» شاه اسماعیل اول بوده و از سرکردگان مشهور با قدرت آغاز دوران سلطنت صفویه است. که در سال ۹۳۱ هجری قمری در شهر هرات درگذشته و در مشهد به خاک سپرده شده است و نسل بعد نسل سپهر و شمشیر و زره و کشکول و تبرزین شخصی او مطابق قوانین و رسوم ایلات که به فرزند ارشد ذکور می‌رسیده که در طول قرون سلاح وی به نوبت در خاندان ما تا به امروز منتقل گردیده، ولی متأسفانه در نتیجه حوادث روزگار و جنگ و کشت و کشتارها و قتل و غارت‌ها اکثر آن سلاح و ادوات شخصی وی از بین رفته، امروز فقط یک سپهر پولادین زرنگار و گرانبهای دورمیش خان بیگدلی شاملو باقی مانده است که زینت بخش کتابخانه یا اطاق کار من است و هر صبح و شام دیدگانم از دیدن این سپهر کم‌نظیر روشن و منور می‌گردد. این را نیز بنویسم که قمه و زره آن سردار نامدار تا پیش از مهاجرت اضطراری این جانب به شوروی سابق در خانواده ما موجود بود و من آنها را بارها با چشم خود دیده بودم قمه از پولاد خالص و عالی و بسیار تیز با دسته از عاج با میخ‌های زرین دگمه زیبا بود، ولی متأسفانه پس از بازگشت از مهاجرت سی و سه ساله طویل‌المدت فقط این سپهر باقیمانده بود و بقیه سلاح و اشیاء و آلات حربی شخصی آن سردار رشید یا بدست دیگر افراد فامیل افتاده و پا مفقود گشته و از بین رفته است. باید به این نکته نیز اشاره نمایم که این سپهر را نیز پسر عمویم آقای غلامعلی خان بیگدلی فرزند ارشد مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه‌دار باشی محافظت کرده بودند و بعد از بازگشت من به اینجانب برگردانیدند.^{۱۴} که می‌توان گفت که اکنون یگانه یادگار عزیز و گرانبهای دورمیش خان می‌باشد که در نزد اینجانب نگهداری می‌شود و بعد از من نیز به فرزند ارشدم دکتر جمشید بیگدلی منتقل می‌گردد و نسل بعد نسل هم چنین انتقال خواهد یافت.

تنه تنومند بیگدلیهای خمسه و خرقان خود به شاخه‌های چندی منقسم می‌گردد از قبیل:

۲- شاخه خرقان.

۳- شاخه ابهررود و قیدار.

۴- شاخه درگزین و مهربان و سردرود و غیره.

که درباره هر کدام از این شاخه‌ها شجره و یژه تنظیم گردیده و از هر شاخه شرح حال چند تن از بزرگان شان را به قلم خواهیم آورد درباره شاخه خودمان بزینه رود تاکنون در چند مآخذ و آثار تاریخی معتبر که در اختیار داریم، از علی مراد خان بیگدلی شاملو^{۱۵} نام برده می شود و خدمات او در دوران اواخر صفویه و سلطنت نادرشاه افشار ذکر می گردد که ما نخست نیز از همین سرکرده و سیاستمدار مشهور دوران صفویه و افشار آغاز می نمائیم:

علیمراد خان بیگدلی شاملو فرزند کرم آقاخان سلطان مهدی بامداد مؤلف «تاریخ رجال ایران...» می نویسد: «علیمراد خان بیگدلی شاملو از رجال دوره سلاطین صفویه و افشاریه است. نادرشاه در سال ۱۱۴۵ هجری قمری پس از عزل شاه طهماسب دوم از سلطنت، محمدعلی خان قوللر آقاسی^{۱۶} والی فارس را برای شناساندن خود و هم چنین درخواست پناه ندادن افغانان فراری را به خاک هند به سمت نماینده فوق العاده ایران به دربار محمدشاه گورکانی فرستاد، دربار شاه جهان آباد (دهلی) بهیچوجه اقدامی نسبت به درخواستهای نادرشاه به عمل نیاورد و انجام هریک از مطالب را به امروز و فردا موکول و محول می داشت و اوقات محمدعلی خان در دربار شاه جهان آباد بیهوده می گذشت.

نادرشاه مجدداً از کابل علی مراد خان بیگدلی شاملو را به سمت نمایندگی به هندوستان فرستاد که به اتفاق محمدعلی خان سابق الذکر که در دربار محمدشاه بلا تکلیف مانده بود، داخل مذاکره شده و تکلیف را معین نمایند.

پس از رفتن علی مرادخان از این ایلچی هم کاری ساخته نشد و نتیجه ای حاصل نگردید، تا این که بالاخره برای بار سوم نادرشاه یکی از یساوان خود را به معیت جمعی از اعیان و اشراف کابل به دربار محمدشاه روانه نموده به وسیله

ایشان صریحاً و مؤکداً پیغام داد که این قسم رفتار که نمایندگان را بلا تکلیف و مطالب را بدون جواب گذاشتن، خود مغایر دوستی فیما بین و یک جهتی میان دو مملکت و دو ملیت بوده و عملیات و اقدامات این مدت دربار شاه جهان آباد می‌رساند که موافقت چندانی در بین نیست و خود سربها که در نواحی کابل و جاهای دیگر از بعضی افراد مشاهده می‌گردد معلوم می‌شود که ناشی از تحریکات و دستورات دربار شاه جهان آباد است».^{۱۷}

قبلاً اشاره کردیم که بعضی از مورخین از آن جمله مؤلف «تاریخ رجال ایران» سهواً بجای علیمراد خان نام برادرش علیمردان خان را ذکر کرده‌اند در صورتی که شخصاً نادرشاه فرامین و نامه‌هایی به اسم علی مراد خان نوشته است مثلاً: «نامه نادر به علی مراد خان بیگدلی شاملو در سفارت هندوستان».^{۱۸} و مسلم است که نامه نادر دیگر شبهه‌ای در نام سردار مزبور نمی‌گذارد.

هم چنین مؤلف «تاریخ فارسنامه ناصری» نام سفیر هندوستان را علی مراد خان ذکر کرده نه علی مردان خان و می‌نویسد: «... بعد از او (اشاره محمد علی خان قوللر آقاسی سفیر اول) علی مراد خان بیگدلی شاملو را روانه هندوستان کردند و از جانب حضرت جهانبانی نادرشاه پیغام برای حضرت محمد شاه خاقان هندوستان برد...».^{۱۹}

علی مراد خان^{۲۰} که یکی از سرداران نامدار و رجال برجسته دوره سلاطین صفویه و افشاریه بود، اوقات گرانبهای خود را بیهوده در دربار شاه جهان آباد نگذرانید. او خوب درک می‌کرد که سرانجام این سیاست کور، این بی‌اعتنایی‌ها و نخوت و غرور بی‌جا و کودکانه و ابلهانه محمد شاه گورکانی عاقبت خوب و مطلوبی برای وی نخواهد داشت و هرگز نادرشاه به این خفت و تحقیر تن در نخواهد داد. به تحقیق دیری نخواهد کشید که نادر در صدد گوشمالی پادشاه خواب آلود هندوستان برآمده، آتش جنگ مهیبی بین ایران و هند شعله‌ور گردیده و زبان خواهد کشید و لهیب و غضب نادری تروخشک را خواهد سوزاند.

این بود که وی مانند یک سردار بیدار و هوشیار و توانا و خردمند و کاردان و میهن پرست در مدت اقامت و سرگردانی خود در دربار شاه جهان آباد وقت را به رایگان از دست نداد و با هوشیاری و بصیرت تمام مشغول مطالعه اوضاع و بررسی وضعیت سیاسی اجتماعی و نظامی دربار هندوستان و تخمین و برآورد قدرت و توان و بویژه هرگونه امکانات نیروی نظامی و قدرت تسلیحاتی دولت هندوستان گردید، درباره اوضاع اقتصادی، توان نظامی و روحیه اجتماعی و ویژه تمایلات عامه مردم، وضع و شرایط افاغنه فراری همه و همه با معلومات دقیق و جامع به نزد نادر برگشت و نتیجه بررسی ها، کاوش ها و مشاهدات دقیق خود را به عرض پادشاه ایران رسانید و به نادر پیشنهاد کرد که محمدشاه بهیچوجه تاب مقاومت و یارای نبرد با ارتش دلیر ایران را ندارد و به تحقیق در صورت حمله سریع و هجوم نظامی به هندوستان، ارتش هند مغلوب و ایران پیروز خواهد گردید. و افتخار بزرگ تاریخی بی مانندی نصیب ایران و نادر خواهد گردید. نادر را سخت بگرفتند هندوستان تشویق و تحریص و تهییج نمود.

نادر که از جسارت و بی اعتنائی های محمدشاه خشمگین بود و در انتظار جرقه بود که شعله ور گردد و مانند آتش فشانی خاموش ناگهان آتش افشانی کند و شاید قبلاً نیز مقدمه هجوم به هندوستان را تهیه دیده و آماده دادن یک گوش مالی تاریخی به پادشاه هندوستان بود. شروع به پیشروی سریع به سوی مرزهای کشور پهناور و ثروتمند و ناآماده ی هندوستان نمود و آن پیروزی بی نظیر و افتخار آفرین تاریخی و غنائیم بی شمار نصیبش گردید و به حق فاتح و تاجبخش هندوستان لقب یافت و ثروت بی حساب هندوستان را به ایران منتقل نمود ولی متأسفانه جانشینانش لیاقت نگهداری آن افتخارات و گنج بادآورده نادر درآورد را نداشتند و بادآورده را باد برد یا بهتر بگوئیم به باد دادند.

بهرام خان بیگدلی بهرام خان یگانه فرزند علی مراد خان بیگدلی سردار نامدار نادرشاه افشار است، بهرام خان نیز زمان نادر و کریمخان زند را دریافت نموده و در

رکاب کریمخان شمشیرزده و با حاج لطفعلی خان بیگدلی آذرهم زمان و معاشر و نزدیک بوده است و از وی سه پسر به یادگار مانده: ۱- عربخان بیگدلی. ۲- شریف خان بیگدلی. ۳- جاوید خان بیگدلی. که شرح مختصر احوالات زادورود هریک از این سه برادر را به نام شاخه‌ها به ترتیب ذکر می‌نمائیم:

۱- عرب خان بیگدلی شاملو عربخان بیگدلی دو پسر به نامهای محمد خان بیگدلی و باقر بیگ بیگدلی و یک دختر به نام فرخنده خانم داشته است که ما ضمن شرح مختصر احوال افراد و تاریخ نیمه شاخه‌ها را به ترتیب شرح می‌دهیم و نام خرد و کبار وزن و مرد آحاد و افراد هر نیمه شاخه را در شجره اصلی ضبط و ثبت می‌نمائیم:

محمد خان بیگدلی فرزند عربخان از زندگی عربخان بیگدلی شاملو و پدرش بهرام خان فرزند علی مردان خان بیگدلی تا کنون آن چنان معلوماتی بدست نیاورده‌ایم و فقط می‌دانیم پدر بر پدر در ارتش کریمخان زند و آغامحمد شاه قاجار افسر عالی رتبه و در سواره نظام آن روزگار ارتش ایران با سواران خود مشغول خدمت بوده‌اند و ما شب و روز در تلاش هستیم که درباره شرح زندگی و خدمات آنان به دولتهای وقت و میهن عزیز مدارک و اسنادی بدست آورده، و تاریخ زندگانشان را مستندتر، روشن‌تر بسازیم، لیکن اینقدر می‌دانیم که محمد خان بیگدلی فرزند عربخان از افسران رشید دوران سلطنت فتحعلی شاه قاجار بوده و در جنگهای ایران و روس اشتراک نموده و از عهده خدمات و مأموریت‌های سنگینی برآمده است.

میرزا محمد تقی خان سپهر لسان‌الملک در «ناسخ‌التواریخ» در چند جا از خدمات و جنگهای سران و سرکردگان ایل و تبار بیگدلی در اوایل قاجار نام برده و اشتراک محمد خان را در جنگ‌های ایران و روس ضبط و ثبت نموده و می‌نویسد: «مصطفی خان طالش (از سرکردگان طرفدار روس. غ. بیگدلی) این هنگام (جنگهای اول روس و ایران) سپاه و رعیت طالش را با اموال و ائقال کنار دریای خزر در قلعه جامیشوان جای داد. و به پشتیبانی روسیه امیر حسن خان ولد خود را با



لشکری در خوربه قلع و قمع حسین علی خان باکویه و هاشم خان شروانی و علی خان رودباری و محمد خان^{۲۱} بیگدلی که در حدود اوجاررود جای داشتند مأمور نمود. لیکن در سایه رشادت محمد خان و یارانش امیر حسن خان نتوانست کاری از پیش ببرد. و ناکام بازگشت.»^{۲۲}

محمد خان بیگدلی مدت مدیدی حاکم خمرسه بوده و سالها در زنجان مقر حکومت خویش با کمال قدرت و عدالت حکمرانی نموده و از املاک زنجان یکی قریه مشهور تهّم بود که از آبادیهای مشهور و بزرگ زنجان رود بشمار است و متعلق به مرحوم محمد خان بوده که تا سالهای اواخر دوران سلطنت رضاشاه در ملکیت خانواده ما بود و چون بر سر این ملک سالها با خاندان ذوالفقاری^{۲۳} بزرگ مالک و فتودال آن روزگار خمرسه و زنجان جنگ و جدالهای متمادی رخ داده است؛ و موضوع این کشت و کشتار و تجاوزات سالیان دراز در داد گستری کشور و مراجع دادستانی مطرح بوده. برای از بین بردن غائله و خصومت و بنا به مصلحت مصلحین و بزرگان قوم و قریه بزرگ و مشهور تهّم در آن روزگار با قیمت متعارف و با پرداخت کلیه خسارات از طرف مرحوم اسدالدوله ذوالفقاری به مرحوم سرهنگ حسین قلی خان بیگدلی (پدر مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه دار باشی) پرداخت گردید. و قریه مزبور با تمام متعلقاتش به خانواده ذوالفقاری منتقل گردید. لیکن دهات بیگدلی نشین بسیاری که در زمان مرحوم محمد خان بیگدلی حاکم خمرسه در آن حوالی بوده و کسان و تفنکچیان خاندان بیگدلی در آن ها سکنی داشتند باقی و هنوز هم پنجاه درصد ساکنین شان از بقایای ایل جلیل بیگدلی می باشد که به زندگی خود ادامه می دهند. از این دهات می شود نام قراء و آبادیهای بسیاری به ویژه اکثر دهات بزینه رود را نام برد که اکثراً بیگدلی نشین می باشند.

محمد خان بیگدلی پدر سه فرزند ذکور به نام های علیمراد سلطان، الله مراد سلطان و کاظم سلطان بوده بطوری که از نامهای ایشان پیداست هر سه نفر آنها از افسران دوران سلاطین قاجاریه بوده اند و در زمان محمد شاه قاجار / سلطنت

۱۲۵۰-۱۲۶۴/ در صفوف ارتش ایران خدمت نموده‌اند و در هنگام لشکرکشی به هرات (۱۲۵۳-۱۲۵۴) از خود رشادت جلالت‌های فوق‌العاده نشان داده‌اند.

املاک بزینه رود خمسه از قبیل تخت، کهلا، حی، بیزین، شرو، خانلار، بولدوغ، دوراخلو، گویجه ییلاق، قوله بیر، سازین، زرین آباد و از این طرف توزلو خلیفه قشلاق قره‌کهریزو غیره متعلق به آنان بوده، قریه کهن سال و زیبای کهلا مرکز حکومت و خان نشینی بوده و قلاع مستحکم هر سه برادرهنوزهم آباد و در دست کشاورزان و ساکنین کهلا می‌باشند و یادگاری از دوران مجد و عظمت و قدرت خوانین بیگدلی و بزینه رود محال خدابنده‌لوی خمسه می‌باشند و نگارنده هر وقت که گذارش به کهلا می‌افتد، این قلاع کهن سال و سایر قلاع باقیمانده از آثار نیاکان را با احترام تمام زیارت نموده و به روان پاک بانیان آن ابنیه تاریخی درود و رحمت می‌فرستم. و در کتاب منظومه «کهله‌یه سلام» نیز اشاره به قلاع مزبور نموده‌ام.^{۲۴}

محمد خان برادری به نام باقرییک داشته که با امور کشاورزی املاک مشغول می‌شده و شخصی خیرخواه و خیراندیش و مردم دوست و رعیت پرور بوده که همیشه جانب رعایا و کشاورزان را ملحوظ می‌داشته و در حقیقت حامی و پشتیبان آنان بوده است. پس روی محمدبیک نیز از افراد خیر و نیک اندیش خاندان بیگدلی بوده که دارای دو فرزند به نامهای خان اوغلان بیک و عنایت الله بیک بوده است که نام فرزندان این دو برادر نیز در شجره خاندان بیگدلی شاخه خمسه و خرقان ضبط شده است، از خان اوغلان بیک حسن بیک و حاج الله مراد به یادگار است، و از وی احمد بیگدلی. اما عربخان فقط دختری به نام فرخنده خانم داشته که از وی اولاد ذکوری بوجود نیامده، مشاراً الیه دختری نیز به نام زبیده خانم داشته که زوجه مرحوم الله قلی بیک پدر قسمت الله بیک بوده است و از قسمت الله بیک نیز اولاد ذکوری باقی نمانده است و دارای دو دختر است.

گفتیم که محمد خان سه پسر به نامهای علی مراد سلطان، الله مراد سلطان، و

کاظم سلطان داشته که هر سه نفر از افسران ارتش قاجار در زمان محمدشاه (سلطنت ۱۲۵۰-۱۲۶۴) و ناصرالدین شاه قاجار (سلطنت ۱۲۶۴-۱۳۱۳) قاجار بوده‌اند.

فتح‌الله خان بیگدلی علی مراد سلطان که برادر بزرگتر و جد چهارم نویسنده این سطور است دو پسر به نامهای لاجینخان (مین‌باشی) و الله‌قلی بیک داشته لاجینخان افسری دلاور و مردی جنگاور و سوارکاری ممتاز و منشی خوشنویس و زبردستی بوده و در خدمت ارتش آن زمان منصب مین‌باشیگری داشته گویند در جنگها زیر شکم اسب خوابیده و با قیقاج و تیراندازی ماهرانه دشمن را از پای درمی آورده است. بطوری که در میان خانواده مشهور است نامبرده خطاط بسیار توانایی بوده و بویژه نستعلیق و شکسته را بسیار خوش و زیبا می نوشته که از آثارش قطعاتی موجود است می گویند حتی با انگشتان پا قادر به نوشتن بوده و یکی از شخصیت‌های ممتاز و دانشمند و از سرکردگان رشید و خردمند خاندان بیگدلی بشمار می آمده و در سخاوت و شجاعت بی نظیر و سرآمد همگان بوده است وی افسر گارد سلطنتی دوران ناصرالدین شاه بوده است، از وی دو پسر به نام حسین خان بیگدلی عموی مؤلف این سطور و فتح‌الله خان بیگدلی پدر اینجانب به یادگار مانده بوده، که حسین خان بیگدلی در رشادت و جسارت بی نظیر و زبانش همگان بوده، و مرحوم پدرم در خرد و دانش و کاردانی و سیاست و تدبیر مردی کم نظیر بود. وی با مردم رفتار عادلانه و جوانمردانه داشت و به همین سبب در سرتاسر ولایات خمسه و ابهر رود و مهربان و خرقان به حسن سلوک، و مردم داری و رعیت پروری مشهور بود. و سعی می کرده که خدمت گزار همگان باشد به ویژه حمایت مظلومان را فریضه و دین واجب خود می شمرد و از ناتوانها و درماندگان به عناوین: مختلف دستگیری نموده و یاری میکرد و مراقبت می نمود.

وی مردی جنگ دیده و سرکرده دلاور و تیراندازی ممتاز بود. در سال ۱۹- ۱۹۱۸ در جنگ با بلشویک ها در جنگهای شمال با سواران خود داوطلبانه اشتراک

نموده، و به واسطه رشادت و استقامت و دلیریهایش مورد توجه فرماندهان قوای آن زمان قرار گرفته و تلطیف و تشویق گردیده بود مرحوم پدرم شخصاً تعریف می کرد که در یکی از این جنگها با بیگانگان اسب پدرم تیر می خورد، و این اسب که «قمر» نام داشته و از نژاد اسبان اصیل و نجیبی بوده که پدرانش را پدران ما در جنگها و لشکرکشی ها طی اعصار و قرون سوار شده بودند، این اسب نجیب به گمان این که به را کب آن یعنی پدرم تیر خورده است و باید او را نجات داده، و به منزل رساند اختیار دهنه را از پدرم می گیرد. جلوریز و با منتهای شتاب در حالیکه از دو طرف بدنش از تهیگاهها خون مثل لوله فواره بیرون می زده می دود تا پدرم را به چادری که در چند کیلومتری جبهه قرارگاه وی بوده می رساند و خودش بلافاصله می افتد و می میرد. یعنی این اسب یک فداکاری بی نظیر و یک عمل غیرمنتظره و خارق العاده انجام می دهد. خود می میرد و تا صاحبش را نجات بدهد. سرداری^{۲۵} تیر خورده پدرم تا مدت مدیدی برای خاطره آن جنگ و این حادثه در خانواده ما نگهداری می شد، ولی پس از بازگشت از مهاجرت اضطراری ۳۳ ساله اثری از آن سرداری ندیدم.

پدرم در اواخر جنگ دوم جهانی هنگام اشغال آذربایجان ایران از طرف عمال شوروی به نام های متجاسرین، یا متجاوزین، یا دمکرات ها، یا فدائی ها و غیره به همراهی مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی و دیگر خوانین در سرکوب نمودن آنان اشتراک جدی نموده، و در جنگهای ورشان و قیدار و غیره از خود رشادت های زیادی نشان می دهد و در آزاد ساختن زنجان و میانه و تبریز در طول تمام مدت زد و خورد اشتراک نموده و از طرف دولت وقت قدردانی و تلطیف گردیده و به دریافت نشان های افتخار نائل آمده است. نام فرزندان وی در شجره خانوادگی به تفصیل ضبط و ثبت شده است. وی در سال ۱۳۴۳ خورشیدی در اوغوزلو وفات نموده مزارش زیر باغات زیبا و سرسبز این قریه است. روانش شاد که یکی از میهن پرست ترین فرزندان رشید و غیور این آب و خاک بود و به میهنش عشق می ورزید.

مرحوم پدرم مردی دیندار و شیعه متعصب بود و به اولاد علی بن ابی طالب (ع) عشق می ورزید، و دهه عاشورای حسینی را روضه خوانی داشت و عزاداری می نمود در اربعین حسینی چندین پارچه آبادی اطعام می کرد، خود تمام متعلقین در تبعیت وی در ماههای محرم و صفر سیاه می پوشیدند، با سادات و روحانیون بسیار محترمانه رفتار می کرد و از نیازمندان و معلولین دستگیری و یاری می نمود. به زحمت و زحمتکش ارزش بسیار قایل بود و هرگز حقی کسی را ضایع نمی کرد، همیشه داد مظلوم را از ظالم می ستاند. خدایش بیامرزاد.

بجاست که در اینجا احوالاتی را نقل کنم و از دورانیشی و درایت آن رادمرد بزرگ سخنی بمیان آورم. بطوری که در جای خودش به تفصیل خواهم نگاشت. من هم مثل بسیاری از فرزندان میهن پرست و مردم دوست و ناراضی از سیاست استعماری انگلیس و نوکر و مجری اش رضاخان و فرزندش به خیال این که علی آباد هم شهرست تمایل به چپ نمودم. پدر حساس و نازک بینم متوجه این حادثه شده بود و سخت ناراضی و ناراحت بود. روزی مرا در خلوت به حضور طلبید و اندرزهایی داد که اگر می پذیرفتم بدبخت نمی شدم. ولی متأسفانه نپذیرفتم و آن چنان حرکت نمودم که سبب ۳۳ سال دربدری و بدبختی و فلاکتها گردید. سرانجام به میهن بازگشتم، برای زیارت مزارش رهسپار شدم و جواب آن نصایح گرانتر از الماسش را آنگاه دادم... که آن شادروان در زیر خروارها خاک خفته بود. اینک این جواب:

بر سر مزار پدر

پدر دیر آمدم، دیر آمدم، دیر بُدم در حبس و در تبعید و زنجیر
جوان رفتم کنون پیر آمدم پیر قضای آسمانی را چه تدبیر
گنجه کارم پدر جان عذر پذیر

عصای دست تو بودم پدرجان بُدی جسم و منت بودم پدرجان
 تو خود دانی چسان بردم بدرجان گرفتم آن عصا از تو دست تو پیر
 گنهکارم پدرجان عذرپذیر

فتادم روزگارانی به غربت همه رنج و غم درد و مذلّت
 تو خودانی به غربت غیر ذلّت کجا باشد نصیب مرد دلگیر
 گنهکارم پدرجان عذرپذیر

شنیدم آن همه زجر و عذابت نه خوردت بوده بهر من نه خوابت
 منت کردم پدر خانه خرابت شدم با ناکسان همگام و درگیر
 گنهکارم پدرجان عذرپذیر

بیادم هست اندر گاه هجران تو اندرزی بمن دادی پدرجان
 تو گفתי قبله گاه ماست ایران نباید دل شود از مهر او سیر
 گنهکارم پدرجان عذرپذیر

تو گفתי هست ایران میهن ما فدایش باید این جان و تن ما
 بباید هم شود او مدفن ما من این را دیر فهمیدم پدر دیر
 گنهکارم پدرجان عذرپذیر

تو گفתי قدر ملک و مردم خویش کجا داند کس بیگانه با خویش
 مرا بیگانه با خویشان میندیش زیهر خویش افتادم بزننجیر
 گنهکارم پدرجان عذرپذیر

تو گفתי قدر استقلال و ملت که گم کرده وطن داند به غربت
 اسارت دیدم و خواری و خفت به گفتار تو پی بردم ولی دیر
 گنهکارم پدرجان عذرپذیر

تو گفתי قدر نیروی جوانی کسی داند که بیند ناتوانی
 تمام گفته ات بحر معانی جوان بودم نکردم درک تعبیر
 گنهکارم پدرجان عذرپذیر

کنون بعد از سی سال^{۲۶} غربت تحمّل کردن صدها مذلت
فلاکتها و خواریها و خفت نمودم درک اندر ز توای پیر
گنجهکارم پدر جان عذر بپذیر

علی مراد سلطان که به او خانبا با خان نیز می‌گفته اند فرزند دوم محمدخان بیگدلی است وی نییره علی مراد خان اول است که در زمان نادرشاه چنانکه گذشت مصدر خدمات مهمی بوده است. علی مراد سلطان نیز تمام مدت عمر خود را در ارتش ایران بسر برده و در زمان وی که ارتش منظم و سازمان داده شده در ایران نبود با سواران خود در خدمت دولت وقت بود و در جنگها و ایام صلح برای اجرای خدمات به وطن آماده و حاضر به سلاح-علی مراد سلطان نیز به مانند برادرانش در محاصره هرات اشتراک نموده و در دیگر مرزها و کوه و دشت ایران همیشه عازم و جازم مشغول خدمتگذاری بوده است.^{۲۷}

محمدجعفر خان برادر محمد خان بیگدلی نیز دو فرزند داشته به نامهای هاشم سلطان و آقاخان سلطان که معاصر دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳) می‌باشند و در این هنگام است که ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر اولش به اروپا ارتش ایران را به طرز نوینی سازماندهی می‌نماید. ارتشی نوبه شکل اروپا ایجاد می‌نماید. آقاخان بیگدلی در این ارتش نوبنیان به درجه سرهنگی می‌رسد، «مشهور به آقاخان سرهنگ» می‌گردد که سالیان دراز فرمانده هنگ سوارویکی از فرماندهان نامدار در شمار بود.

فتح هرات (۱۲۷۳-۱۲۷۲) - بطوری که بزرگسالان خاندان بیگدلی نقل می‌کنند آقاخان سرهنگ که یکی از افسران رشید و با اعتبار و مورد توجه خاص شخص ناصرالدین شاه بود. در جنگ هرات در سال ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ در صفوف حسام السلطنه اشتراک نموده و از خود جلالت و رشادتهای فوق العاده نشان داده است؛ افراد هنگ او را بیشتر سواران داوطلب بقایای ایل بیگدلی شاملوی خمره

تشکیل می داده اند.

جنگ سرخس و مرو (۱۲۷۶-۱۲۷۱) — روس ها پس از شکست ایران در زمان فتحعلی شاه و انعقاد پیمانهای ننگین گلستان (۲۹ شوال ۱۲۲۸) و ترکمنچای (۵ شعبان ۱۲۴۳) و اشغال اراضی شمال غربی ایران و هفده شهر قفقاز در ماوراء قفقاز و تعیین رود ارس به نام سرحد جدید بین ایران و روسیه تزاری و گرفتن مبلغ گزافی نقد به نام غرامت و خسارت جنگ و قتل و غارت ناجوانمردانه و تاراج هستی و ثروت اهالی و اراضی اشغالی و تجاوز به حقوق و حدود و نوامیس مردم، دریافتند که می شود به اراضی ایران و همسایه های آن روزگاران این کشور به آسانی تجاوز نمود و اشغال کرد و قتل و غارت و چپاول نمود و سرزمینهای ثروتمند و بی دفاع را اشغال و تصاحب نمود. این بود: «مقارن همین ایام روسها که از حدود شمال بحیره آرال و مشرق بحر خزر به تصرف اراضی ترکستان شرقی و غربی و دره های سیحون و جیحون آغاز پیشروی کرده بودند و این اراضی را یکی پس از دیگری به تصرف خود درآوردند، از جمله خیوه را در سال ۱۲۷۰ و تاشکند و سمرقند و بخارا را در سالهای ۱۲۸۱ تا ۱۲۸۵ هـ. ق تسخیر نمودند و پس از استیلا و تسلط بر این نواحی به دره اترک و صحرای ترکمن نیز نزدیک شدند...» البته اساس این توسعه طلبی و جهانخواهی همان وصیتنامه پطر کبیر و فرمول مشهور «از دریا تا دریا» ی وی بود که این وصیت و سیاست استعماری را امروز هم روسها بشدت تعقیب می نمایند و درصدد دست یافتن به آب های گرم اوقیانوس هند و خلیج فارس هستند که، از اوقیانوس شمال تا اوقیانوس هند مفاد وصیتنامه پطر کبیر «از دریا تا دریا» را اجرا نموده باشند و در حال حاضر افغانستان نیز قربانی اجرای این سیاست و وصیتنامه مذورانه شوم و جهانخوازانه است. روسها درصدد آقایی، هژمونی جهانی بودند و تمام تلاش و هم شان مصروف این سیاست توسعه طلبانه و جهانخوازانه بی سابقه و دهشتناک بود و اگر سیاستمداران و زمامداران جهان امروز مثل گذشته در خواب خرگوشی و غفلت بودند به تحقیق روسها به این آرزوی

نامقدس و هدف جهان اشغالگرانه خود نایل می‌گردید. لیکن تمام سیاستمداران جهان غیر روس و اقمارش صمیمانه و صادقانه دست بدست هم داده، پاکبازانه متحد گردیدند و با کمال جدیت و توان کوشیدند تا این که توانستند این بلای ناگهانی و این خطر محتوم و سرطان مهیب خطرناک و جهان بر باد ده را رفع و بر طرف نمودند. و الاً روسها به نام سوسیالیسم، به نام برابری و برادری دروغین سیاست شوم و منظور بد فرجام و پلید خود را اجرا می‌کردند «دنیا را زیر نظام زورگویی و برتری نژاد و در شوونیسم و یلیکی روس»^{۲۹} (ملت پرستی روس کبیر) به زانو در می‌آوردند. مؤلف این سطور که ۳۳ سال تمام در اسارت روسها بوده است به رأی العین شاهد این سیاست مذکورانه و جهان بر باد ده آنان می‌باشد. و مژده تلخ و ناگوار بدبختی و هفت سال تمام در زندانهای با رژیم مخصوص روزی ۱۲-۱۴ ساعت کار با اعمال شاقه در قطب شمال در منطقه بیامان مرگ بار کالما چشیده است، از این که دنیا از این تهلکه‌ی مدهش نجات یافته است اظهار خرسندی و شکرگذاری می‌نماید. خدایا تو احکم الحاکمین.

وقتی که ما این اثر را می‌نوشتیم هنوز مچ روسها باز نشده بود، هنوز کمونیسم سقوط نکرده بود، هنوز این «ابر قدرت» پوشالی و دروغین اولدوررم و بولدوررم می‌کرد و از تک و تونیفتاده بود. ولی همانطوری که در تمام دنیا و در طول تاریخ زورگویی و جبر و ظلم و تجاوز ناپایدار است، کار روسیه به اصطلاح شوروی سابق نیز همینطور شد. اگر به اصطلاح عامیانه بگوییم نظام جماهیر شوروی از هم پاشید، سقوط کرد از هارت و پورت افتاد و مستملکات اروپائی او (لهستان، رومانی، بلغارستان آلمان شرقی، چچ اسلواکی) آزاد شدند و از سلطه ناجوانمردانه ظالمانه روسیه آزاد گردیدند و به کشورهای مستقلی تبدیل گردیدند. حالا نیز نوبت مستعمرات و مستملکات داخلی می‌باشد و به تحقیق بزودی کشورهای سواحل بالتیک، ماوراء قفقاز و آسیا نیز خود را رها خواهند کرد، مستقل گردیده سرنوشت خویش را در دست خودشان خواهند گرفت و این کار شدنیست و جبر تاریخ است و

تردیدی نیست.

باری برگردیم بر سر مطلب در اواخر دهه هفتاد قرن سیزدهم روسها از چهل و عقب ماندگی ترکمنها سوء استفاده نموده و با دادن پول و اسلحه آنها را برای تضعیف دولت ایران و اشغال اراضی خراسان و غارت و چپاول ایالات شرقی ایران بسیج و گسیل می داشتند. و مقاصد شوم سیاسی خود را با دست ایلات ترکمن و «مسلمانان» از خدابی خبر و شیفته پول و اسلحه اجرا می نمودند و ترکمانان تکه و سالور آلت اجرای این سیاست شوم و مذورانه می گردیدند، حتی بی شرمانه به شهرهای خراسان تعرض و تجاوز نموده، در داخل شهرهای مرو و مشهد و غیره فتنه و فساد جدی برپا می کردند. این بود که ناصرالدین شاه در اواخر سال ۱۲۷۶ حمزه میرزا و میرزا محمد قوام الدوله آشتیانی را با چهل هزار سپاهی برای رفع فتنه و ریشه کن کردن ترکمانان تکه و سالور روانه حدود مرو و خراسان نمود. لیکن ارتش ایران در نتیجه ندانم کاری و لجبازی و رقابت آن دو فرمانده نالایق در ۱۷ ربیع الاول از ترکمانان شکستی سخت خوردند و ترکمانان در حین جنگ آب رودخانه تجن را بر روی اردوی ایران که موقعیت زمینی بسیار نامناسب داشتند، گشودند و از طرف دیگر به واسطه نرسیدن آذوقه و جیره روزانه به افراد سپاهی در جبهه و سایر فلاکتها قریب دو ثلث این نیروی چهل هزار نفری تلف و بقیة السیف نیز اکثراً گرفتار و اسیر شدند و این دو سرکرده ناتوان بدنامی و رسوایی دهشتناکی بار آوردند. ناصرالدین شاه آنها را معزول و به تهران احضار و تنبیه کرد، و بار دیگر حسام السلطنه را برای ترمیم خرابی ها و جبران شکست وافتضاح مأمور خراسان نمود تا به آن سرزمین نظم و سرو سامانی بدهد. و مرحوم آقاخان سرهنگ بیگدلی نیز در رکاب حسام السلطنه راهی خراسان گردید و خدمات برجسته و رشادتهای خارق العاده از خود بروز داد. و در شکست دادن دشمن و سرو سامان بخشیدن به امور گسسته و پریشان خراسان و تنبیه ترکمانان متجاوز و آلت دست بیگانه فعالیت شایان تقدیر می نمود.

عموزاده کهن سرهنگ آقاخان بیگدلی هاشم سلطان فرزند محمد جعفر خان با

آنکه در ارتش ایران در زمان ناصرالدین شاه جزء افسران بشمار می آمده ولی اکثراً در خمسة زنجان، در بزینه رود بسرمی برده و در اداره امور املاک و کشاورزی خاندان مشغول می شده و مانند برادرش آقاخان در اردو کشی ها و جنگ های آن زبان اشتراک ننموده است بطوری که می گویند وی طالب آرامش و مشغول عمران و آبادی بوده است. در ضمن برای تأمین سواران عموزاده اش نفقات تازه نفس آماده می ساخته است. هاشم سلطان سه پسر به نامهای نصیرخان و فیض الله خان و کلب رضاخان داشته است که هر سه این برادران از افراد بسیار رشید و جنگاور و دلیر خاندان بیگدلی بوده و روی اختلافات محلی که با حسنعلی خان امیرنظام گروسی (۱۲۳۷-۱۳۱۷ ه. ق) از ایل کبودوند و فرزندش علیرضاخان گروسی داشته اند. در ظرف تخمیناً ۱۵ سالی به کرات به دفعات فیما بین آنها جنگهای خونین سختی درگرفته و در اکثر این جنگها نصیرخان و فیض الله خان بر مهاجمین کرد چیره و پیروز گردیده و به آنها تلفات سخت وارد آورده و شکست فاحش داده اند، بطوری که عاشق های محلی آن روزگار صحنه هایی از این نبردها را تصویر نموده و با اشعار ترکی نصیرخان و فیض الله خان را ستوده اند و این اشعار را با ساز و آواز در میان اهالی محال با صدای خوش می خوانده اند برای نمونه چند مصراع از ابیات ترکی مزبور را می آوریم:

.... قوطیاوا^{۳۱} داردو ووردو

داغدا داشدا سنگر قوردو

گووور^{۳۲} لارا ضربه ووردو

یوزدن چوخ گورڈ لردن قیردی

ساق اول نصیر، وارا اول نصیر..

در نقاط زیر مابین ترک ها (قوای مسلح مرحومین نصیرخان و فیض الله خان) و کردها (قوای مسلح حاج امیرنظام و حاج علیرضاخان گروسی فرزندش) جنگهای سخت و خونینی رخ داده است:

۱- جنگ قلعه ینگه آباد متعلق به نصیرخان، مهاجم قوای مسلح امیرنظام گروسی، پیروزی با نصیرخان و فیض الله خان بیگدلی

۲- جنگ قاشقاجا (قشقجه) از دهات خمه و بزینه رود مهاجم علیرضاخان گروسی پسر امیرنظام گروسی، مهاجم اکراد، پیروزی با نصیرخان و فیض الله خان بیگدلی، در این جنگ زنی به نام خیرالتساء خانم (خیران نه نه) از بانوان بیگدلی روی اسب قیقاجی به دشمن تیراندازی می نموده و از خود رشادت و جسارت خارق العاده ای نشان داده و این زن قهرمان سالیان دراز زنده بود و در ۹۰ سالگی درگذشته و دایه شادروان مادرم بوده است و جنگهای پدر بزرگم را برای ما با تفصیل و علاقه و حرارت نقل می کرد.

۳- جنگ قوطی آباد، در این جنگ نیز که اکراد مهاجم بوده اند تلفات سختی را تحمل نموده اند و گویا در حدود یکصد نفر تلفات داشته اند و شیپورچی دشمن از دهنش تیر خورده و باز دشمن مجبور به عقب نشینی و فرار گردیده بود. اشعاری محلی درباره این جنگ هنوز دهن به دهن می گردد.

۴- جنگ قاتار قویو، در این جنگ امیرنظام قراگوزلو همدانی نیز به کمک امیرنظام گروسی شتافته و در این جنگ بیست نفر از سواران امیرنظام قراگوزلو به هلاکت رسیده اند و تعداد کشتگان اکراد خیلی بیشتر از قراگوزلوهها بوده است. در صورتی که در اصل قراگوزلونیزیکی از شاخه های ایل بیگدلی می باشند و نمی بایست با بزرگ و رئیس ایل خود می جنگیدند. ولی چه می شود کرد این بوده سطح شعور و فرهنگ دوران خان خانی و فتودالی در برابر منافع شخصی، و بیگانه.

۵- جنگ داغداغاباد، که در این جنگ امیرنظام گروسی پیروز گردیده و اسب مرحوم نصیرخان در شلتوک فرو رفته و دشمن موفق شده است که او را هدف قرار داده از پای درآورد. گویند یک شبانه روز اکراد جرأت نکرده اند که به نعش مرحوم نصیرخان بیگدلی نزدیک بشوند و پس از آن که ده ها گلوله بر نعش و اسب وی زده اند تازه به جنازه او نزدیک شده اند و سرش را از تن جدا نموده اند.

جناب آقای شیخ ابراهیم زنگنه فرزند مرحوم مجتهد عالی مقام حجة الاسلام آقا شیخ عیسی زنگنه زرین آبادی اعلی الله مقامه دریکی از نامه هایش که به مؤلف که نوه نصیرخان می باشم در مورخه ۱۳۶۴/۹/۷ از همدان فرستاده اند درباره رشادت و عدالت پروری و مردم دوستی نصیرخان و فیض الله خان بیگدلی شرح مبسوطی نوشته اند که جملاتی از آن را شاهد می آوریم:

نصرالله خان و فیض الله خان بیگدلی دو برادر از خوانین بزینه رود خمرسه بوده اند، که در شجاعت و شیردلی و دلاوری بی نظیر و در جنگ جویی و ظلم ستیزی شهرت فراوان و شایانی داشته اند که زبانزد خاص و عام بوده است. محل سکونتشان از نظر جغرافیایی مابین استان کردستان و استان همدان و زنجان (خمرسه) واقع بوده و با همه حکمرانان ظالم آن روزگار مخالفت کرده و همیشه در جنگ و جدال بوده اند... در آن روزگار کشور ایران حکومت مقتدری نداشته و ملوک الطوائفی در مملکت حکمفرما و قتل و غارت و خونریزی شایع بوده و نصرالله خان و فیض الله خان در چنان دوران حامی مظلومین و ستمدیدگان و بی پناهان بوده و از حقوق و منافع دهقانان و رنجبران دفاع می نموده اند و نمی گذاشتند که کسی بر آنان اجحاف و تعدی روا بدارد. بارها دسته های یاغی و غارتگر تشکیل یافته از طرف فتودالها سی سوار، چهل سوار، پنجاه سوار خلع سلاح نموده و اموال مسروقه و یغمائی و غارت شده را به صاحبان اصلی آنان برمی گردانیدند. آنها ملجأ و ملاذ مظلومین و ستمدیدگان عصر خود بوده اند.

... گویند در کیتو و قاتار قویی که دو پارچه ده از دهات همدان بوده است با سواران امیرنظام قراگوزلو از شورین همدان و امیرنظام گروسی از کردستان که هر کدام بیش از یک صد سواره و تعداد زیادی پیاده داشتند درگیر می شوند و جنگ سختی درمی گیرد و تعداد بیست نفر از تفنگچیان آقایان امیرنظام قراگوزلو و تعدادی کثیر از اکراد امیرنظام گروسی هلاک می شوند. نصرالله خان و فیض الله خان از جنگ مظفر و پیروز برمی گردند. نیروی دشمن پا به فرار می گذارد. این شجاعت و

دلیری و جوانمردی آنان سبب می شود که بزرگ و کوچک و مرد و زن محالات نامبرده به آنان با نظر تمجید و احترام نگریسته و کسانی نیز در مدح آنان اشعاری حماسی به زبان ترکی سروده و دردهات و اطراف در میان مردم زمزمه می کردند...»^{۳۳} آقای زنگنه این نامه تاریخی شان را با این جمله به پایان می رسانند: در آینده انشاء الله از مردمان قدیم و سالخورده محلّ داستانهای در همین موضوع گردآوری نموده ارسال خواهم داشت. ارادتمند؛ ابراهیم زنگنه.

حسنعلی خان امیرنظام که از شکست قاتارقویو سخت پریشان و سرافکنده و ناراحت بوده مراتب را به عرض ناصرالدین شاه رسانیده و از مرحوم نصیرخان بیگدلی و برادرش شکایت می نماید. ناصرالدین شاه به وسیله مرحوم سرهنگ آقاخان بیگدلی پسرعموی نصیرخان که در آن زمان افسر گارد سلطنتی بوده ایشان را به حضور می طلبد و امیرنظام گروسی (شاکی) نیز توأمأً بار می یابند. شاه خطاب به نصیرخان بیگدلی می فرماید:

— نصیرخان! چرا با امیرنظام جنگیده و تفنگچیان او را کشته ای؟

مرحوم نصیرخان جواب می دهد:

— قربان از امیرنظام سؤال بفرمایید این جنگ در کجا واقع شده است و

آدمهای او در کجا کشته شده اند؟

— امیرنظام بدون این که منظور نصیرخان را دریابد در پاسخ سؤال شاه فوراً

می گوید قربان در قاتارقویو.

نصیرخان عرض می کند:

— قربان قاتارقویو که در کردستان نیست و در خاک خمسه و همدان

است. چرا سواران امیرنظام به خاک دیگران تجاوز کرده اند تا کشته شوند؟

شاه از جواب منطقی و توأم با حقیقت و دلیرانه نصیرخان خوشش آمده به

امیرنظام می فرماید: - حق با نصیرخان است. قدغن نمائید افراد مسلح شما من بعد

مزاحم دیگران نشوند. و بدین طریق شکایت امیرنظام منتفی می گردد.

بطوری که می‌گویند مرحوم آقاخان سرهنگ بیگدلی پسرعموی نصیرخان بارها اظهار کرده بوده - که من از جسارت و منطق قوی و مردانگی نصیرخان هنوز هم در شگفتم و از تشخیص و فرمان عادلانه ناصرالدین شاه سپاسگزار. لیکن امیرنظام به فرمان ناصرالدین شاه عمل نکرد و سرانجام مرحوم نصیرخان را به قتل رسانید. جنگهای ۱۵ ساله مرحوم برادران نصیرخان (نصرالله خان) و فیض الله خان بیگدلی با مرحوم امیرنظام گروسی و فرزندش علیرضاخان و تقی خان گروسی بین سالهای ۱۲۸۵ و ۱۳۰۰ هجری قمری بوده است و فقط در جنگ آخری (پنجم) نصیرخان مغلوب و مقتول گردیده است.

مرحوم فیض الله خان بیگدلی بلاعقب بوده و از مرحوم نصیرخان بیگدلی چهار دختر به نامهای: خاورخانم، کشورخانم، سلیمه خانم (مادر نگارنده) و عزیزخانم به یادگار مانده بود که همه شان به رحمت ایزدی پیوسته اند. روانشان شاد و جایگاهشان بهشت برین باد. آن مرحوم اولاد ذکور نداشته است.

برادر کوچکتر نصیرخان و فیض الله خان بیگدلی شاملوبه نام کلب رضا خان که دور از جنگ بوده و به کار املاک و کشاورزی می پرداخته دارای پسری به نام یوسف آقاخان بیگدلی بوده که با تحریک و تفتین جهانشاه خان امیرافشار در دست نوکرش به قتل می‌رسد. نام فرزندان ذکور یوسف آقاخان و احفاد او را در شجره‌نامه‌ی ایل جلیل بیگدلی (شاخهٔ خمه) آورده‌ایم عبارتند از مرحوم عباس خان بیگدلی و فتحعلی خان پرتو بیگدلی که هر دو برادر به رحمت ایزدی پیوسته اند یگانه پسر فرزند ذکور فتحعلی خان پرویزخان پرتو بیگدلی است که در سال ۱۳۶۸ شمسی از طرف اهالی حوزه فرمانداری قیدار به نمایندگی مجلس شورای اسلامی برگزیده شد و با کمال صداقت و فداکاری مشغول انجام وظیفه و خدمت است و هم چنین در نتیجه خدمات صادقانه به جمهوری اسلامی ایران به درجه سرتیپی پاسدار مفتخر و سرافراز است.

کاظم سلطان بیگدلی فرزند سوم محمدخان بیگدلی حاکم مقتدر زنجان

کاظم سلطان بیگدلی است. کاظم سلطان نیز مانند دو برادر بزرگش صاحب منصب دوران محمدشاه و سپس ناصرالدین شاه قاجار بوده و خرابه های قلعه کاظم سلطان در قریه کهلا باقیست و کشاورزان از اطاق ها و قسمتهای سالم مانده اش استفاده می نمایند. کاظم سلطان نیز در معیت برادران در جنگهای هرات و سرخس و مرو در رکاب شاهزاده حسام السلطنه شرکت جسته و در تمام مراحل موفق و منصور به انجام وظایف محوله پرداخته است.

کاظم سلطان دو پسر به نامهای علیداد خان (ضرغام الملک) و سیف الله خان (ضرغام الملک) داشته است که این دو برادر از مردان شجاع و مشهور دودمان بیگدلی شاملو در شمارند و هر دو در خدمت نظام بوده اند، لیکن به عللی از حکومت وقت قهر نموده به خمسه بر سر املاکشان می آیند. جهانشاه خان امیرافشار که در آن زمان قدرت و نفوذ فوق العاده ای داشته هر دو برادر را نزد خود خوانده با نام و شهرت و توان آنان گره های مشکلی را باز می کند. حتی در موقع ایستادگی و جنگ با اردوی ناصرالدین شاه در سال ۱۳۱۱ هجری قمری در چمن سلطانیّه فرمانده نیروی جهانشاه خان امیرافشار، مرحوم سیف الله خان ضرغام الملک بوده است متأسفانه پس از اندک زمانی خود سیف الله خان در دست جهانشاه خان امیرافشار ناجوانمردانه به قتل می رسد و هست و نیستش غارت می گردد.

مرحوم سیف الله خان ضرغام الملک دارای اولاد ذکور نبوده اسامی دخترانش در شجره نامه خاندان مندرج است. برادرش علیداد خان مرد بسیار سیاسی و دوراندیش و دانا بوده همیشه در این فکر بوده که جهانشاه خان روزی تیشه بر ریشه آنها خواهد زد و اندکی پس از فوت وی تصادفاً همینطور هم می شود. و جهانشاه خان از آینده مرحوم سیف الله خان و قدرت او به هراس افتاده و ناجوانمردانه دستگیر و پنبه در گلویش فرو برده و خفه اش می نماید.

از علیداد خان مرحوم فرزندی به نام عزت الله خان بیگدلی باقی مانده بود که وفات نموده و اسامی احفاد او در شجره نامه ضبط است.

آقاخان سرهنگ بیگدلی الله مراد سلطان^{۳۴} دوپسر داشت هاشم سلطان و آقاخان^{۳۵} سرهنگ بیگدلی و دودختر جهان سلطان خانم^{۳۶} و دختری به نام زبیده خانم، درباره هاشم سلطان معلومات مختصری داده شد اما آقاخان سرهنگ از افسران معتمد و مقرب و معتبر ناصرالدین شاه قاجار بوده و اغلب روزها بار یافته و در شکار و سفر و حضر جزء افسران گارد سلطنتی بوده است. افسری لایق و کاردان، متدین و مسلمان بوده است. وی دوران مظفرالدین شاه را نیز درک کرده است و در این هنگام که آغاز به قدرت رسیدن جهانشاه خان امیرافشار فرزند حسنعلی خان افشار می باشد بر سر املاک بزینه رود و تعدی و تجاوزات جهانشاه خان بر سرزمین های مالکین مجاور و دهات آنها مابین شان اختلافات شدید روی داده و سرانجام منجر به زد و خوردها و تصادمات و درگیری های متعدد مسلحانه می گردد که این دشمنی و تجاوزات از طرفین تا سال ۱۳۰۷ شمسی هجری یعنی سال در بدری و فرار و مرگ جهانشاه خان امیرافشار و فوت او در کربلای معلی ادامه داشته است. بویژه در زمان مرحوم سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی و فرزند غیورش یدالله خان بیگدلی اسلحه داربازی این دشمنی به منتهای شدت و حدت می رسد، سالیان دراز جهانشاه خان امیرافشار چیره بوده، املاک خاندان بیگدلی را در خمسه و خرقان عدواناً غصب و تصرف و ضبط و تصاحب نموده بوده، تا این که با روی کار آمدن سلسله پهلوی و از نو قدرت یافتن خاندان بیگدلی انتقام چندین ده ساله از جهانشاه خان گرفته می شود و نامبرده تاب نیاورده خواه ناخواه و اضطراراً جلای وطن نموده ظاهراً به عزم زیارت عتبات عالیات راهی نجف اشرف و کربلای معلی گردیده و در همانجا وفات می نماید و می رود که در پیشگاه منتقم حقیقی پاسخ جنایتها، خونریزها، قتل و غارتها، چپاولها و ستمگریهای بی شمار خود را بدهد.

از مرحوم سرهنگ آقاخان بیگدلی یک پسر به نام حسینقلی خان بیگدلی و دو دختر به نامهای زرین نقاب خانم و نزاکت خانم باقی می ماند که شرح احوالات آنان مؤجزاً بدین ترتیب است.



از چپ به راست : شادروان سزنگ جمعیله و بداندخان
بیگلری

حسینقلی خان دوره تحصیلات نظامی دوران خود را دیده، درجه افسری داشته و از افسران جوان ارتش تازه سازمان یافته به طرز نوین ایران زمان ناصرالدین شاه بوده^{۳۷} مرحوم آقاخان سرهنگ، در سنین جوانی فرزندش حسینقلی خان یعنی در ماه شعبان المعظم سال ۱۳۰۱ هجری قمری در تهران وفات می نماید و مطابق اصول آن زمان درجه سرهنگی نامبرده را مطابق نص فرمان زیرین به فرزند وی اعطا می نمایند:

مهر چهارگوش بزرگ کلاهک دار

ناصرالدین شاه قاجار

حکم والا شد آقابیک سرهنگ که در جز و فوج اول قزاق برقرار بود و از آنجا سپرده به جناب جلا تسمآب امین السلطنه و در ذخیره مبارکه مشغول خدمت بود، این اوقات به رحمت ایزدی پیوست به ملاحظه لیاقت مقرب الحضرت حسینقلی خان پسرش از هذاه السنه بارس ثیل و مابعدا او را به جای پدر به منصب سرهنگی سرافراز و بدین موجب موجب و مرسومات مرحوم مزبور را در حقش برقرار فرمودیم در ذخیره مبارکه مشغول خدمت باشد مقرر آن که مصباح روح و مفتاح ابواب فتوح فرزند کامکار نایب السلطنه امیرکبیر و وزیر جنگ حسب المقرر معمول دارند. المقرر کتاب سعادت اکتساب شرح فرمان همایون را ثبت نموده در عهده شناسند شهرشوال المکرم ۱۳۰۱.

حسینقلی خان بجای پدر منصوب و مشغول انجام وظیفه می شود. لیکن در آن روزگاران وضعیت سیاسی ایران سروسامانی نداشت مستشاران و مشاقان بیگانه نقش مهم و اساسی را در ارتش ایران ایفا می کردند بویژه در آن هنگام در ارتش ایران مشاقان و مستشاران روسی قد علم کرده و میدان دار بودند و از افسرانی میهن پرست و مسلمان به معنی حقیقی خوششان نمی آمد و می کوشیدند که آنها را از ارتش ایران برانند و از این رو تصمیمات شدیدی درباره حسینقلی خان سرهنگ



شادروان سرنگ حسینقلیان بکیدی

بیگدلی گرفته و او را از درجهٔ سرهنگی تا ستوانی تنزیل درجه می دهند و فرمان بالا را نادیده و بی اعتبار می انگارند. شرح قضیه از این قرار است که مرحوم سرهنگ علی اصغر خان بیگدلی^{۳۸} در حق پدرش می نویسد. ماقسمتی از همین مرقومهٔ سرهنگ علی اصغر خان بیگدلی متوفی سال ۱۳۶۴ خورشیدی را در زیر درج می نمایم:

شرح مختصری از زندگی مرحوم پدرم سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی فرزند آقاخان سرهنگ متوفی در تیرماه سال ۱۳۱۳ خورشیدی در خرقان مدفون در مجاورت امامزاده اسماعیل (ع) در قریهٔ چقلو.

«... موقعی که جدم مرحوم آقاخان سرهنگ پدر مرحوم حسینقلی خان بیگدلی دارفانی را وداع گفته به موجب فرمانی از سلطان وقت ناصرالدین شاه قاجار که هم اکنون موجود است^{۳۹} درجهٔ سرهنگی مرحوم آقاخان را به پدر مرحوم حسینقلی خان داده اند. این جریان همزمان با وقتی بوده که عدهٔ از افسران روسی به عنوان مربی و مشاق و مستشار افسران ایرانی در ایران استخدام شده بودند. روزها هنگام خدمت افسران (که در آن زمان صاحب منصبان نامیده می شدند) وقتی وارد سربازخانه (قزاقخانهٔ آن زمان) می شده اند، افسران روسی با افسران ایرانی دست می داده اند. پدرم که مردی مقدس و متدین بوده و آنها را کافر و نجس می دانسته، بعد از دست دادن فوراً در حضور خود آنها دستهای خود را می شسته و فرمانده افسران روسی از مترجمی که داشته، سؤال می کند که این صاحب منصب چرا بعد از دست دادن با ما فوراً دست های خود را می شوید. مترجم در جواب می گوید که وی مسلمان متعصب می باشد و شماها را کافر و نجس می پندارد و به این سبب ایشان دست های خود را می شوید که تمیز شود، یعنی پاک گردد.

فرمانده روسی که از این حرکت نامبرده خود را تحقیر شده می شمارد گزارشی به مقامات بالا تر می دهد مبنی بر این که این عمل صحیح نیست که درجهٔ سرهنگی یک افسر ارشد از دنیا رفته را به یک ستوان کم تجربه بدهند و تقاضا می نماید که درجهٔ سرهنگی ایشان را بگیرند و پدرم را تا درجهٔ ستوان دومی تنزیل

رتبه دهند... و همینطور هم می شود.

این پیشنهاد نامبرده مورد تصویب واقع می گردد و درجه سرهنگی ایشان گرفته می شود و درجه ستوان دومی داده می شود لیکن پدرم دلسرد نگردیده با جدیت تمام و میهن پرستی بی شایبه ابراز خدمت و لیاقت نموده درجات را در ظرف سالها یکی بعد از دیگری گرفته تا مجدداً به درجه سرهنگی می رسد. جهت ایشان درجه امیری (سرتیپی) پیشنهاد شده بود که بیمار شد و خانه نشین می گردد.

بطوری که بارها از زبان خود آن مرحوم شنیده ام بر اثر شجاعت و ابراز رشادت و لیاقت در آرتش آن روزگار پدرم به لقب «رستم» معروف و مشهور شده بود، در هنگام کودکیم بعضی از رفقای پدرم از قبیل میر پنج ایوب خان نصیری، میر پنج محمد طاهر خان، سرتیپ میرزا مسیح خان و دیگر دوستان نزدیک پدرم که به منزل ما می آمدند در ضمن صحبت های آنان بارها این لقب «رستم» را از زبان ایشان شنیده بودم و این وجه تسمیه دال بر رشادت و شهامت فوق العاده مرحوم پدرم بوده است».^{۴۰}

مرحوم سرهنگ حسینقلی خان مدت ها فرمانده هنگ یک سوار (فوج اول سوار قزاق) بوده و رضاشاه پهلوی با درجه ساده سربازی در این هنگ وارد خدمت گردیده تا درجه ی سلطانی (سروانی) در زیر دست و تحت فرماندهی مرحوم سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی بوده است و از طرف مرحوم سرهنگ همیشه مورد نوازش و تلطیف قرار می گرفته است. بطوری که خود رضاشاه بعدها به وسیله شادروان یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی از مرحوم سرهنگ (که در آن زمان سخته نموده و بیمار بود) احوالپرسی می کرد، سلام می رساند و قدردانی می نمود و مراتب قدردانی و تشکر خود را از مراجع سرهنگ در آنروزگاران گذشته ابراز می فرمود و تا مدتی که مرحوم سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی بیمار زمین گیر نشده بود بعضاً او را به حضورش احضار می فرمود و با کمال صمیمیت و فروتنی و بزرگواری با وی رفتار می کرد و یادآور می شد که من تحت تعالیم عالیه و فرماندهی شایسته شما به مقامات

بالا رسیده و خودم را همیشه مرهون الطاف و توجهات شایان شما می دانم. حقیقتاً نیز مانند پدر به وی احترام می گذاشت و سلام مرا بحضور سرهنگ برسانید می گفت: مرحوم سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی که به واسطه رشادت و لیاقتش اغلب در اردوکشی ها و جنگهای داخلی فرمانده قشون، اردو و یا ستون بوده، مانند فرماندهی کارگزار حلّ و فصلّ معضلات امور لشکری به وی تفویض می گردیده.

در سال ۱۳۲۸ هـ. ق که روسها در ایران جولان و تاخت و تاز می کردند و محمّدعلی شاه روس پرست را آلت دست قرار داده، در ایالات شمالی ایران بی نظمی و هرج و مرج و فساد برپا کرده بودند. مرحوم سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی از طرف دولت وقت مأمور قلع و قمع اشرار و ایادی بیگانه و برقراری نظم و انتظام در نواحی غربی آذربایجان (آذربایجان غربی امروز) می گردد. از شواهدی که به دست آمده در آن زمان عمّال روس با دست عوامل دست نشانده خود در کارهای کشور بویژه کارهای اردو اخلاص بوجود آورده و مانع اجرای این گونه مأموریت ها می شدند. با دست جیره خواران خود در میان اردو دو دستگی و دو گروهی بوجود می آوردند که جلال الملک حاکم ارومی آن عصر از جریان آگاه شده و طی نامه ای خطاب به شادروان سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی مراتب را به استحضار او می رساند و او را در جلوگیری از نفاق و ایجاد یگانگی و یکپارگی و یکدلی و یکزبانی مأمور و موظف می نماید که ما عین نامه را در زیر می آوریم:

علامت تاج و شیر و خورشید

اداره حکومت ارومی

تاریخ ۱۰ شوال المکرم ۱۳۲۸

معمّد السلطان حسینقلی خان سرهنگ قزاقخانه و عموم صاحبمنصبان مأمورین اردو را مرقوم می شود

از قراری که دیروز راپرتی رسیده است، گویا مابین طبقات اهالی اردو یک نوع برودت و کدورت حادث شده که با یکدیگر چندان دلخوش نیستند. در حقیقت



رضاشاه روز آبخیزداری، نفر سوم از راست
یدالله خان یگدلی آسپه دارهای

استماع این فقره فوق العاده موجب تأسف من شده که چرا باید این طور باشد و حال آن که خودتان می دانید که حالا موقع اتحاد و اتفاق و برادری و اخوت است که باید دست به دست داده متحداً و متفقاً در انجام خدمت دولت ساعی و جاهد باشند و حسن رفتار و طرز نیک معاشرت و سلوک شماها برای سوارهایی که از قراجه داغ، مرند و غیره مثل سیل حرکت کرده و عنقریب وارد می شوند سرمشق باشد. مخصوصاً می نویسم که اگر خدا نکرده بروندی در میانه هست با تدابیر عاقلانه بزودی رفع نموده برادروار با همدیگر راه بروند که نکشی در کار واقع نشود. من بعد ابدأ به استماع اینگونه راپرتهای اسف آمیز از طرف شماها هیچ وقت ندارم زیاده چه نگارد. مهر و امضاء: مهر گرد جلال الملک و امضای جلال الملک.

این بوده وضعیّت اسف بار حتی ارتش در حین مأموریت جنگی و اردو کشی و دشمن تا این اندازه موفق به دخالت در کارهای دولتی ایران گردیده بوده است.

یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی یکی از مردان بزرگ و نامدار معاصر دوران سلطنت پهلوی و اواخر قاجار مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی فرزند مرحوم سرهنگ حسینقلی بیگدلی فرزند مرحوم سرهنگ آقاخان بیگدلی فرزند مرحوم محمد خان بیگدلی حاکم گیلان و خیمه فرزند مرحوم علی مراد سلطان بیگدلی از سرکردگان معتمد نادرشاه و... از اعظام خاندان بیگدلی می باشد. هنگامی که رضاخان پهلوی داوطلبانه^{۴۱} در هیجده سالگی وارد خدمت سواره نظام می گردد و در هنگ سواره نظام سوادکوه مدّتی انجام وظیفه می نماید و سپس به تهران منتقل گردیده و با همان درجه سربازی در هنگ سوار (فوج اوّل سوار قزاق) که فرماندهی آن را مرحوم حسینقلی خان سرهنگ بیگدلی بعهدہ داشته وارد و مشغول خدمت می گردد و در آنجا به ترتیب رشد می کند.

بطوری که بارها از مرحوم سرهنگ حسینقلی خان شنیدیم رضاخان پاهلونی^{۴۲} که بعداً به رضاشاه پهلوی مشهور گردید از آغاز جوانی فردی بسیار با استعداد و یک دنده و متهوّر بوده و بزودی در هنگ مزبور مورد توجه و دقت فرماندهان و افسران قرار



پستاد و ارجیب: اصلاح، حمید، احمد، ارسکون، امان، عمیل، شاه، درویش، یزدان‌خان، گیلانی، سلو و لاری، شاهی، بهاری، از قزاقان حاضر در حضور خود.

گرفته از طرف سربازان و درجه داران نیز با گرمی استقبال می گردد و به واسطه همین توان و لیاقت شخصی بزودی مراحل درجه داری را طی نموده و به سبب ابراز رشادت در یکی از جنگهای آذربایجان - قاراداغ به درجه افسری ارتقاء می یابد و به فرماندهی دسته مسلسل ماکسیم تعیین و گمارده می شود. و چون شخصاً در تیراندازی با مسلسل ماکسیم مهارت داشته به رضاخان ماکسیم شهرت می یابد و کم کم مدارج ترقی را می پیماید، مشهور است که نامبرده نام خود را با گلوله بر دیوار مقابل می نوشته و با صدای مسلسل رنگ «مشهد عباد زن گرفت» را درمی آورده است.

رضاشاه پهلوی که در آن زمان رضاخان ماکسیم یا رضاخان پاهلونی^{۴۳} (پهلوانی) نامیده می شد و بواسطه جسارت و رشادتش مورد توجه مرحوم سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی قرار گرفته بود و باید انصاف داد که رضاشاه نیز بعد از رسیدن به سلطنت ایران آن لطف و توجه مرحوم سرهنگ حسینقلی خان را فراموش نکرده بود عکسی از مرحوم ایوب خان میرپنج و سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی و سروان رضاخان پهلوانی عیناً چاپ می شود - که رضاخان با کمال احترام در پشت سر فرماندهان خود ایستاده است.

آشنایی نخستین مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی که با رضاخان تخمیناً هم سن و سال بودند از آن دوران و از آن هنگ و آن روزگار شروع می شود. مشهور است در جنگ قاراداغ رضاخان و یدالله خان که هر دو شان جوان و افسریار بوده اند، با کمال رشادت و جسارت در تمام طول جنگ ابراز شجاعت می نمایند. در آن زمان ایوب خان نصیری میرپنج فرمانده قوای ایران در آن جبهه بوده و در جنگ مزبور در یکی از نبردها به سبب نرسیدن مهمات و غیره ناگزیر به عقب نشینی غیرمنتظره می گردند و در حین جنگ و گریز تیری به ایوب خان میرپنج اصابت نموده و از اسب پایش می اندازد و چون تنگ غروب بوده و سواره نظام با سرعت و شتاب عقب نشینی می نموده کسی توجهی به زخمی شدن و از اسب

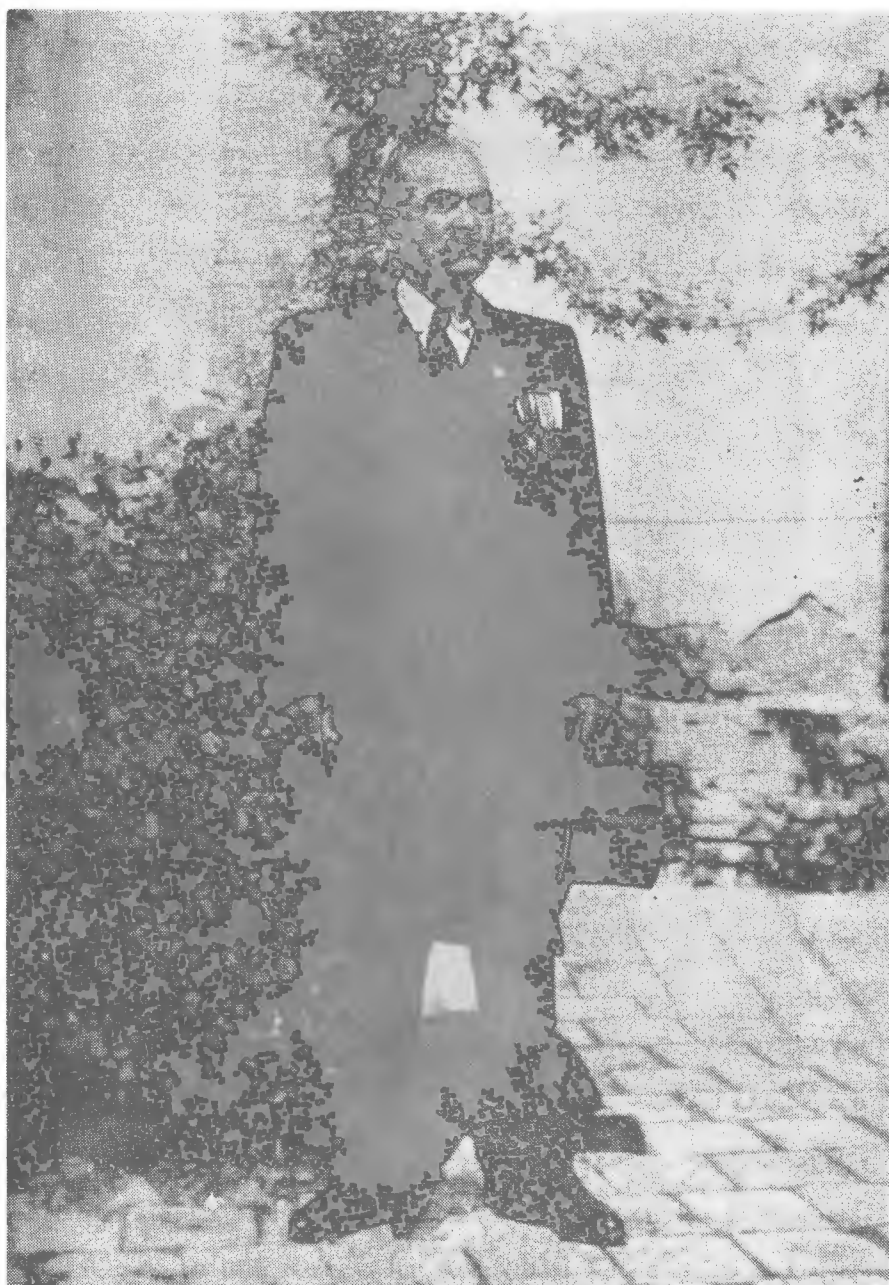


سردار رشید ایل بگیلی شادروان یارانه خان بگیلی اسلمدارباشی

افتادن و جاماندن ایوب خان فرمانده ستون نمی نمایند. سواران شاهسون نیز به تاخت جلو رانده سربازان را تعقیب می کرده اند و اگر اندک دیرتر این دو نفر یعنی رضاخان و یدالله خان به موضوع توجه می کردند به تحقیق ایوب خان اسیر شاهسونها می گردید ولی این دو جنگاور جوان و دلاور بدون خوف و تردید و واهمه جلوریز به طرف ایوب خان تاخته مرحوم یدالله خان ایوب خان را به ترک اسبش برداشته و با شتاب خودشان را از میدان معرکه بدر برده و به قوای خودی می رسانند و این رشادت و دلاوری بی نظیر رشته مودت و دوستی این دو دلاور را به برادری تبدیل می نماید و از آن پس خیلی به هم نزدیک تر می شوند و تا روز آخر نیز این الفت و صمیمیت و یکرنگی موجود بود.

مرحوم یدالله خان بیگدلی به سبب مزاحمت ها و قتل و غارت های جهان شاه خان امیرافشار در خمسه و ویران نمودن و چاپیدن املاک متعلق به خاندان بیگدلی شاخه خمسه و خرقان ناگزیر از خدمت ارتش کناره گیری نموده و برای مقابله با تجاوزات و زورگوئی های امیرافشار به خمسه می رود و در برابر دشمن سینه سپر می نماید و در زمستان ۱۲۹۷ خورشیدی در قلعه آغچه خرابه جنگی سخت درمی گیرد و یک زمستان تمام ادامه پیدا می نماید. رضاخان پاهلونی در ارتش به خدمت خود ادامه می دهد و روزبروز به ترقیات و درجات بالاتری نایل آمده، تا کودتا می نماید، وزیر جنگ می شود، رئیس الوزراء و پادشاه مملکت می گردد.

سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی در این هنگام در نتیجه سکت قلبی ناقص مریض و پیرزمین گیر است و دیگر قادر به خدمت و حرکت نیست و بازنشسته و خانه نشین می باشد. لیکن وجود یدالله خان برای میهن و شاه خیلی لازم است. شاه امر به احضار یدالله خان می دهد. او به دربار می آید و با سمت رئیس اسلحه خانه مخصوص همایونی و محافظ جان شخص اول مملکت تعیین و مجدداً پرچم خدمت به میهن را بدوش می کشد. و طی ۱۶ سال سلطنت و زمامداری رضاشاه در همین سمت انجام وظیفه می نماید.



۶۰۰ م. میرالدخان اسلمدارباشی

از جهان‌شاه خان امیرافشار انتقام جنایات گذشته او را می‌کرد و نامبرده اضطراراً جلای وطن گردیده ظاهراً با نام زیارت عتبات عالیات و باطناً برای نجات جان خود و فرار از صحنه مجادله عازم عتبات عالیات کربلا و نجف می‌گردد و در کشور عراق در سال ۱۳۰۷ خورشیدی با سخته قلبی فوت می‌نماید. معروف است رضا شاه در هنگام رئیس‌الوزارایی خود روزی مرحوم سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی را به حضور می‌طلبد و گویا در صدد این بوده که جهان‌شاه خان امیرافشار را نیز احضار فرموده و مابین آن دو آشتی بدهد. رضا شاه به سرهنگ حسینقلی خان می‌گوید:

— سرهنگ! اگر جهان‌شاه خان امیرافشار را آورده بدستت بسپارم با او چه کار

می‌کنی؟

سرهنگ حسینقلی خان پاسخ می‌دهد:

— قربان با این شمشیر که در گمردارم ریزه ریزه اش می‌نمایم.

آنگاه رضا شاه متوجه می‌شود که کار عداوت بین آنها آشتی‌پذیر و اصلاح‌بردار نیست و می‌گوید: - کارهاتان را به وسیله دادگستری حل و فصل نمایید... دیگر نیازی به احضار جهان‌شاه خان باقی نمی‌ماند.

در مدت ۱۶ (۱۳۲۰-۱۳۰۴) سالی که رضا شاه پهلوی براریکه سلطنت ایران تکیه زده بود مرحوم اسلحه‌دارباشی نیز یار وفادار و عنصر جدائی‌ناپذیر وی بود. لیکن در جریان جنگ دوم جهانی (۱۳۲۰-۱۳۲۴) که کشور ایران از جانب متفقین اشغال و رضا شاه به جنوب آفریقا تبعید گردید، یدالله خان نیز پیر شده بود و مایل بود برود و چند صباح باقیمانده عمر را در سرزمینهای آبا و اجدادی استراحت نماید و به کار کشاورزی و زراعت پردازد لیکن در این هنگام نیز جنگ با فدائیان فرقه دمکرات متجاوزین با سردستگی پیشه‌وری و غلام یحیی خاین مأمورین و سرسپردگان روس پیش آمد و شرف، حیثیت و استقلال قسمتی از میهن عزیز یعنی آذربایجان و خمره بخطر افتاد، در این هنگام یدالله خان با معیت پدرم مرحوم فتح‌الله خان بیگدلی، مرحوم هدایت‌الله خان یمینی، مرحوم محمدحسن خان



شادرهان یه الدخان یگدی اسلمه دله باشی سوار بر قارا اوغلان در
جهنم جنگ قیدله باشجا سیرین در سال ۱۳۲۵ خورشیدی.

امیرافشاری و ذوالفقاری‌ها^{۴۴} مرحوم مجد السلطان بیگدلی و مرحوم علی اکبر خان بیگدلی و نصرالله خان مقدم هم عهد و پیمان گشته و در برابر دشمن سرسپرده و بیگانه پرست و متجاوز و مسلح به سلاح و افکار بیگانه قد علم کرده و صف آرائی نمودند، با منتهای قدرت و قوت و اخلاص با بیش از پانصد سوار^{۴۵} و پیاده خود به جنگ پرداخته تا ریشه کن نمودن دشمن متجاوز و بیگانه پرست سلاح از تن باز نموده و از پای نشستند. اینک برای اثبات مدعای خود به کتب و آثار مختلف که در این باب نوشته شده است مراجعه نموده شواهدی ارائه می دهیم:

«نجات زنجان... اواخر آبان ماه از طرف رئیس ستاد ارتش دستورهای لازم به فرمانده لشگریک مرکز جهت آماده نمودن واحدهایی برای حرکت به سمت مازندران و شهر ساری صادر شد. به فرمانده لشکر ۳ قزوین هم دستور آمادگی داده شد ولی نمی دانستند که مقصد ستاد ارتش چیست. بالاخره طبق نقشه ستاد ارتش واحدهای لشگریک بسمت قزوین حرکت نمودند. و از آنجا ستون جلودار ساعت یازده شب اول آذرماه ۱۳۲۵ و ستون زرهی رده دوم ساعت ۲ روز دوم آذر و ستون رزمی که با راه آهن حمل می شد ساعت ۳/۵ روز اول آذر به سمت زنجان حرکت نمودند. روز دوم آذر این شهر در حالی که فدائیان مقیم آن شهر کاملاً غافلگیر شده بودند، بدست نیروهای دولتی افتاد و ارتش شاهنشاهی در میان ابراز احساسات شدید اهالی وارد زنجان گردید.

در این موقع محال خمسه و چاراویماق در سمت مغرب زنجان در دست دموکراتها بود. دوم آذر از ستاد ارتش بفرماندهی عناصر چریک دستور داده شد که تمام افراد به طرف زنجان پیش روی نموده و آن نقاط را از وجود دموکراتها پاک کنند. نیروی چریک در دو قسمت و از دو سمت: یکی از سمت قریه پنگی کند نیروی چریک ذوالفقاریها؛ و از طرف منطقه قیدار عناصر چریک یمینی و اسلحه دارباشی به سمت زنجان حرکت نمودند...»^{۴۶}

همین مؤلف می نویسد:



مرحوم اسکندر خان نظری مرحوم یزدان خان سیدی اسلمه دارباشی

«واحد‌های اعزامی روز ۱۸ آذر جهت شروع عملیات تعرضی در تمام جبهه‌ها تعیین شده بود از طرف ستاد ارتش تا روز ۱۴ آذرماه قوای لازم در جبهه کردستان و زنجان به شرح زیر متمرکز گردیده بود:

۲۲ گردان کامل پیاده، چهارهنگ سوار، دو آتشبار توپخانه ۷۵ میلیمتری کوهستانی، دو آتشبار توپخانه ۱۰۵ میلیمتری بلند، یک آتشبار ضد‌هوایی، یک گروهان مسلسل ضد‌هوایی، چهار گروهان خمپاره‌انداز سه گروهان ارابه‌جنگی در حدود دو گروهان مهندسی با تمام وسایل لازم، چهار گروهان توپ ۳۷ میلیمتری، کلیه دوایر لازم از سر رشته داری، باربری بهداری، دامپزشکی، تدارکات، مهمات توپخانه و پیاده و غیره جهت اداره این واحدها.

نیروهای چریک ذوالفقاری، یمینی، امیرافشاری، اسلحه‌دارباشی و غیره نیز آماده کمک به ارتش بودند.^{۴۷} حسین کوهی کرمانی در اثر «از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان» می‌نویسد:

«محمدحسن خان امیرافشار... در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در مقابل متجاسرین از هیچگونه فداکاری دریغ نکرد یک سال شب و روز با همراهی هدایت الله خان یمینی، محمودخان ذوالفقاری و اسلحه‌دارباشی در مقابل متجاسرین جنگیدند».^{۴۸}

یکی دیگر از آثاری که پس از آزاد ساختن آذربایجان ایران، خمره و کردستان از سلطه ایادی روسها و جاسوسان آنان به نام «دمکرات» ها نوشته شده، همین اوراق غرض‌آلود و باز با دستور و اراده روسها به نام «مرگ بود و بازگشت هم بود» که مؤلف آن نجفقلی پسیان ناجوانمردانه خواسته است با نوشتن این اباطیل عوض بشرح راندن متجاسرین و بیگانه پرستان از ایران «تاریخچه فرقه دمکرات آذربایجان» فرمایشی را با آب و تاب تألیف نموده و علایق و روابط دستیاران و هم‌پالگی‌های «فرقه دمکرات» و «حزب کومله کردستان» را نیز ضبط و ثبت نموده باشد. این است که مسائل را معکوس جلوه گر ساخته و پرداخته است. نجفقلی پسیان با نوشتن



مرحوم میاوندخان بیگلرلی اسلحه دار باشی در جنگ با سبازین

این لاطائلات هم فکری و همداستانی خود را با متجاسرین و ایادی بیگانه کاملاً و صراحتاً ارائه داده و روشن و آشکارا این اثر را به نفع اربابانش سیاه کرده است. متأسفانه دولت وقت به مندرجات این اثر توجهی ننموده و «شرکت سهامی چاپ» نیز در آذرماه ۱۳۲۷ این سند خیانت بار را چاپ نموده است.

در بخش چهارم اثر زیر سرلوحه «مقاومت اهالی خمسه در برابر نیروی مسلح فرقه دمکرات» ظاهر می‌خواهد شرحی از فداکاریهای خوانین خمسه از آن جمله: ذوالفقاریها، بیگدلی‌ها، امیرافشاری‌ها، یمینی‌ها و دیگران بنویسد. در حقیقت باید اعتراف کرد سازمان دهنده و فرمانده اصلی این حرکات چریکی شخص شادروان یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی بود که هرگز در این اثر فرمایشی در مرکز دقت قرار نگرفته است و غلام‌یحیی خاین قهرمان شناخته شده است. بعلاوه بر مرحوم یدالله خان اسلحه دارباشی آقایان شادروانان محمود خان ذوالفقاری با برادران، محمدحسن خان امیرافشار، هدایت‌الله خان یمینی، فتح‌الله خان بیگدلی، مجدالسلطان بیگدلی و دیگران در این جنگ میهنی و سرنوشت ساز با کمال فداکاری و رشادت جان و مال‌شان در راه تمامیت ارضی و استقلال ایران عزیز دریغ نمی‌داشتند. و با منتهای اشتیاق بارها با مرگ روبرو گردیده و با فرازونشیب‌های بیشمار هم آغوش بودند. سرانجام هر کدام به سهم خود در سرکوب و راندن متجاسرین «دمکرات» نقش مهم و موفقی ایفا کرده‌اند. در این اثر مغرضانه این رادمردان به اندازه وطن‌فروشان و خائنین تجلیل و تکریم نشده‌اند.

نجفقلی پسیان مؤلف کتاب سیاه «مرگ بود و بازگشت هم بود» با آن که باطناً جداً طرفدار شوروی و متجاسرین سرسپرده می‌باشد و در نوشتن مطالب و شرح وقایع و تصویر صحنه‌های جنگ با منتهای نیرنگ طرفداری خود را از متجاسرین دریغ نمی‌ورزد، یعنی در این اثر زشت و غرض‌آلود عوض نوشتن صریح مطالب و تقبیح خائنین و متجاسرین دست‌نشانده و عمال بیگانه متجاوز طوری مطالب را قلمداد می‌کند که بعدها یک دستاویز و سندیت هم برای متجاسرین داشته باشد. و



از راست به چپ: حاج رحمت‌الله خان، سرنگ حبیب‌الدین، محمد قلی خان، ویدام‌خان بیگلری



دشت غوزستان، رضا شاه در جستجوی شیخ فرعل ویدام‌خان بیگلری



شادران یدالله خان بیکلی اسلم دارباشی

در آینده به منزله یک مبنای تاریخی و شارح حرکات زل‌شان باشد و بشمار آید. اما حقیقت چیز دیگری است. هرگز حق مغلوب نمی‌شود. این ره و رسم ثابت و مسلم تاریخ و روزگار است. او گرچه رشادت و جانبازیهای ارتش ایران و چریکهای میهن‌پرست را خیلی سطحی و بی‌اهمیت و سرسری جلوه‌گر ساخته است، اما یک خواننده بیدار و هوشیار در سرتاسر این اثر ۲۶۵ صفحه‌ای قلم در دست دشمن بودن را به وضوح مشاهده می‌نماید و به مؤلف خود فروخته آن نفرین و لعنت می‌فرستد.

متأسفانه نه تنها روسها، سایر کشورهای راقیه استعمارطلب و زورگو نیز این قبیل عوامل خود فروخته و دست‌نشانده و بیگانه‌پرست در کشور عزیز ما ایران بسیار داشته و دارند. و بسیاری از آنان را به مقامات بلند لشکری و کشوری هم می‌رسانیدند و آنگاه این قبیل نوکران سرسپرده‌شان را بر مردم کشور تحمیل و مسلط ساخته و سرنوشت کشور و خلق را بدست پلید آنان می‌سپارند. تا بتوانند هر آنچه که سیاست استعماری شومشان طلب می‌کند و ایجاب می‌نماید. با دست‌مایه وطن‌فروشان خائن اجرا نمایند و هستی و ثروت خداداد کشورهای عقب‌نگه داشته را به یغما برده و غارت نمایند. مثلاً از طرف امپریالیسم سیاه نیز وثوق الدوله‌ها، قوام‌السلطنه‌ها، سید ضیاء‌ها، عباس‌هویدها، محمد رضا شاه‌ها، و امثال آنان از همین نوع قماش بوده‌اند که به نوبه خود بازیگران این صحنه‌های رقت‌بار بوده‌اند و چه بسا خوش‌رقصی‌ها نموده و وطن‌فروشی و خیانتها کرده‌اند.

نجفقلی پسیان در این اثر دوست کوب و دشمن نواز خود از صفحه ۱۶۵ تا صفحه ۱۸۳ به وقایع خمسه جای داده و بسیار سطحی و ناچیز مطالبی به قلم آورده و از آن همه قهرمانیها و فداکاری‌های مهم خوانین خمسه و تفنگچیان رشید و میهن‌پرست جبهه زنجان مطلب قابل ملاحظه‌ای ذکر ننموده و به قول ترک‌ها «خالا خاطرین قالما سین» حرف‌های بیجا زده و نوشته است.

ضمن شرح وقایع و جنگهای از بهمن و اسفند ماه ۱۳۲۴ و فروردین ۱۳۲۵، همیشه برتری روحی و نظامی را به متجاسرین داده و از غلبه و پیروزی آنان دم

می زند و از مدافعین جوانمرد و قهرمان خودی که فقط با انگیزه میهن پرستی جان خود را به خطر انداخته و با سلاحهای فرسوده و مهمات بسیار کم آنهمه رشادت و فداکاریها نموده اند سخنی نگفته است و اگر هم چیزی گفته است مصلحتی گفته است. اما از متجاسرین و از خائنین به میهن مکرر عکسهای دسته جمعی و فردی چشم گیر چاپ نموده و قدرت و توان آنها را چند برابر نمایش و برخ کشیده ولی از میهن پرستان فقط یکی دو عکس ساده داده است.

ضمن شرح و بیان نبردهای دلیرانه سواران و نیروی چریک مدافع میهن با قوای متجاسر و مزدور ناگزیر چند جا نامی نیز از مرحوم یدالله خان اسلحه دارباشی یمینی و دیگر یارانش می برد ولی با کمال بی اعتنائی و خونسردی از روی مسئله می گذرد. مثلاً می نویسد:

«در اواسط اسفند ماه پس از آن که نیروهای دولت خواه تقویت شدند سواران یمینی و اسلحه دارباشی... به قریه ورجوشان حمله کردند و پس از دوشبانه روز زد و خورد قریه مزبور را تصرف نمودند و سه نفر فدائی را مقتول و ۲۸ نفر را به اسارت گرفتند و در این روز ستوان یکم سلامی در یک حمله شجاعانه شهید شد و حسن جابر که یکی از سردسته های سواران اسلحه دارباشی بود و فرار آه از اردبیل خود را به عده های میهن پرست خمسه رسانده بود با یک دو نفر دیگر مقتول و سه نفر نیز زخمی گردیدند».^{۴۹}

حسینقلی پسیان درباره وضع عمومی مدافعین میهن یعنی چریک های محلی را چنین می نویسد: «پس از یک رشته عملیات محلی و شدید که از نزدیک شهر زنجان شروع شده بود، وضع مدافعین محلی در اواسط بهمن ماه به شرح زیر درآمد.

- ۱- افراد ذوالفقاری در حدود ۵۰۰ نفر در حدود سعیدآباد و قولتق.
- ۲- افراد یمینی در حدود ۱۵۰ نفر در آبادره.
- ۳- افراد محمد حسنخان امیرافشاری در حدود ۴۰۰ نفر به سرپرستی نصرالله مقدم در منطقه جنوب قیدار، کرسف و رجوشان.

۴ — افراد اسلحه‌داربازی در حدود ۲۸۰ الی ۳۰۰ نفر در کهلا.
 ۵ — افراد افشار و کاظمی و گورانلو در منطقه تکاب و جنوب چهاراویماق،
 ۱۵۰ نفر.

مجموعه این افراد انضباط و آموزش کافی نظامی نداشته و در ابتدای کار دارای اسلحه و مهمات غیرمکفی و ناقابل بودند ولی بعداً بتدریج تکمیل و تقویت شدند و تحت امر سرهنگ بایندر قرار گرفتند».^{۵۰}

می بینید با چه نظر حقارت‌آمیز جانبازان و ایران‌پرستان را ارزیابی و معرفی می نماید.^{۵۱}

در اطراف همین جنگهای وطن پرستانه در اثر «خاطراتی از مأموریت‌های من در آذربایجان»^{۵۲} به قلم مرحوم سرلشگر احمد زنگنه نیز منعکس گردیده است. سرلشگر زنگنه در این خاطرات چند جا از رشادت و فعالیت‌های میهن پرستانه نیروهای چریک از آن جمله نیروی یدالله خان بیگدلی اسلحه‌داربازی در نجات آذربایجان نام می برد در هنگام «نجات زنجان» سرلشگر زنگنه با یک روح میهن پرستانه و مهر به ایران چنین می نویسد: «... بنابراین در اوّل آذرماه ۱۳۲۵ تصمیم گرفته شد با یک حرکت سریع شبانه نیروی نظامی در دوردۀ شهر زنجان اشغال شود.

رده یکم به فرماندهی سرهنگ ۲ مظاهری... مأموریت این رده اشغال شهر زنجان (اشغال نقاط حساس: ایستگاه راه آهن، تلگرافخانه، تلفنخانه...)، ساعت حرکت ۱۱ شب روزیکم آذرماه ۱۳۲۵.

رده دوم به فرماندهی سرهنگ ۲ فولادوند... با مأموریت رده دوم در وهله یکم تقویت رده جلودار، اشغال نقاط حساس شهر زنجان.

رده یکم (جلودار) در حدود ساعت ۸ صبح روز دوم آذر بدون هیچ برخورد و حوادثی به شهر زنجان وارد و پس از اشغال مراکز حساس در مخرج شهر مجتمع شدند.

رده دوم در ساعت ۹ صبح روز دوم آذربه شهر زنجان وارد و در مخرج شهر به ستون جلودار ملحق گردید و بدین ترتیب روز دوم آذر شهر زنجان بدست نیروهای دولتی افتاد و غائله زنجان و دهات اطراف... پایان پذیرفت.

چون هنوز محال چهاراویماق در مغرب زنجان و قیدار در جنوب غربی زنجان در دست متجاسرین بود، در تاریخ دوم آذربه فرماندهی عناصر چریک دستور داده شد تمام افراد چریک از آن مناطق به طرف زنجان پیشروی نموده، نقاط نامبرده را از وجود متجاسرین پاک کند نیروهای چریک از دو قسمت و از دو سمت:

اول- نیروی چریک ذوالفقاریها از سمت قریه ینگه آباد.

دوم- نیروی چریک یمینی و اسلحه دارباشی از منطقه قیدار به سمت زنجان حرکت نمودند و پس از دفع متجاسرین وارد زنجان شدند».^{۵۳}

این نکته را سرلشگر زنگنه در خاطرات ذیقیمت خود به تحقیق فراموش نموده و ضبط نکرده اند که قسمت سوم نیروی چریک محمد حسن خان امیرافشار بوده که در ظرف تمام این مدت دو سال قدم به قدم با نیروهای ذوالفقاری، یمینی، اسلحه دارباشی مراقت نموده و در هنگام حرکت به زنجان نیز از طرف کرسف و قیدار به طرف زنجان با معیت دیگر چریکها همگام و هم رزم بوده است و در تمام مدت جنگ و نبرد با متجاسرین پیوسته از خود رشادت و فداکاری و میهن پرستی به سرحد اعلای بروز داده اند.

از قراری که از خاطرات شادروان سرلشگر احمد زنگنه استنباط می شود در اشغال ارتفاعات قافلانکوه و آزاد ساختن شهر میانه نقش چریک ها در معیت ارتش بسیار مهم بوده است ستونهای ارتش منظم ایران از زنجان به سمت آذربایجان به حرکت در می آید. چریک های ذوالفقاری، اسلحه دارباشی، یمینی و امیرافشار ارتش را همراهی می نماید و قدم به قدم و خیز به خیز در جنگ و پیشروی همگام ارتش جلو آمده اند. اینک درباره اهمیت نقش جانبازی و فداکاری آنان تلگراف رمز زیر را عیناً درج می نمائیم:

«تلگراف رمز از جنگ به زنجان»

«سرهنگ هاشمی فرمانده ستون اعزامی، عطف به نامه ۷۰۶-۲۵/۹/۱۳ بطوری که در دستورهای عدیده تذکر داده شده است: این باریادآور می شویم عمل اصلی را شما باید بوسیله این دو ستون جناحین انجام دهید و غافلگیری واقعی باید بوسیله این دو ستون اجرا شود.

ستون غربی مهمترین وظیفه و سخت ترین کار را عهده دار می باشد. این ستون باید حتی الامکان در خط سیر زیر حرکت نماید:

قره بوته - سنگر - تُقّای، قره آورد - صندوق - قیزقلعه سی (طبق نقشه ^۱ ۲۵۰۰۰۰ میانه)....

ترکیب ستون غربی شامل چریک های ذوالفقاری، یمنی، اسلحه دارباشی، و افشار می باشد و اقلاً یک هنگ سوار و تعداد کافی مسلسل سنگین و خمپاره انداز و توپخانه در اختیار آنها باشد.

این ستون با این سازمان باید غروب آفتاب شروع به تجاوز و پیشروی نموده، شبانه ارتفاعات قانکوه را تصرف نماید».^{۵۴}

نبرد قافلانکوه

تیمسار سرلشگر احمد زنگنه «نبرد قافلانکوه» را چنین به قلم می آورد:

«تاریخ ۱۶ آذرماه ۱۳۲۵ ساعت ۲۰ دستور عملیاتی شماره ۳ ستون اعزامی صادر و به کلیه فرماندهان ابلاغ گردید. چون درج دستور عملیاتی در اینجا باعث طول کلام می شود لذا فقط به ذکر واحدهای مأمور حمله، فرماندهان مربوطه - خط سیر و مأموریت واحدها و ساعت آغاز حمله اکتفا می شود.

ستون غربی^{۵۵} تحت فرماندهی سرهنگ سوار نصرت الله بایندر.

ترکیب ستون:

یک هنگ سوار نظام.

یک گروهان خمپاره انداز

یک دسته توپخانه کوهستانی.

یک دستگاه بیسیم.

خط سیر و محور حرکت سواران چریک: ذوالفقاریها، یمینی،
اسلحه دارباشی، افشار.

قره‌بوته - سنگر - تُقای - قره‌آورد - صندوق - قیزقلعه‌سی - قلعه قافلانکوه.

ساعت حرکت از مبدأ حرکت (قره‌بوته): ساعت ۱۸ روز ۱۸ آذرماه ۱۳۲۵.

مأموریت ستون

ستون غربی می‌بایست با استفاده از تاریکی شب تا سپیده صبح روز ۱۹
آذرماه ارتفاعات قافلانکوه مشرف به درّه قزیل اوزن و قیزقلعه‌سی را تصرف نماید تا
ستون مرکزی بتواند با اطمینان به پیشروی خود به طرف میانه ادامه دهد.^{۵۶}

از یادداشت‌های سرلشگر احمد زنگنه روشن می‌شود که در نبرد قافلانکوه وظیفه
اساسی به عهده چریک بوده که مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه‌دارباشی در این
مرحله رهبر و فرمانده این نیرو بوده و با کمال رشادت و جسارت مأموریت محوله از
جانب میهن را انجام داده خاک وطن را در سر راه خود از زنجان تا قانکوه و میانه از
لوث وجود متجاسرین پاک نموده و با پیروزی وارد میانه گردیده‌اند.

یک گوشه از صحنه «نبرد قافلانکوه» را شادروان سرلشگر زنگنه چنین توصیف
و تصویر می‌نماید:

... «چون همه امید متجاسرین متوجه مقاومت در ارتفاعات قافلانکوه بود و
سعی می‌کردند که با در دست داشتن آن از پیشروی ستون مرکزی به طرف میانه
جلوگیری نمایند، لذا بنظر می‌رسد متجاسرین با تجمع قوای زیاد در برابر فشار آرتش
بر روی قافلانکوه به حمله متقابل مبادرت نمایند و مجدداً ارتفاعات قافلانکوه را
تصرف کنند. ولی با تقویت ستون غربی (یعنی چریک‌ها) و بمباران شدید و
پیش‌بینی‌های لازم و همکاری‌های پرازش و خستگی ناپذیر آقایان ذوالفقاریها،

افشار، اسلحه دارباشی و یمینی متجاسرین با دادن تلفات مجبور به فرار و عقب نشینی شدند و عده ای نیز تسلیم و خلع سلاح گردیدند و ارتفاعات قافلانکوه در شب ۲۰ آذر بوسیله ستون غربی اشغال شد.^{۵۷}

ما از نزدیک شخصاً با شادروان تیمسار سرلشگر احمد زنگنه آشنا بودیم و نامبرده را یک سردار میهن پرور و ایران پرست واقعی می شماریم روانش شاد و خاطره اش تا ابد زنده و جاویدان بماند، شادروان حقیقتاً یک مظهر میهن پرستی و یک نمونه جانبازی و فداکاری بود.

از دیگر کسانی که درباره وقایع آذربایجان در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ قلمفرسایی نموده مطالبی مغرضانه و خائنانانه نوشته اند. کتاب بدنام بدون مؤلف با دیکته و قلم و اراده دشمن نوشته شده و به نام «گذشته چراغ راه آینده است»^{۵۸} (تاریخ ایران در فاصله دو کودتا) می باشد. این کتاب که از آغاز تا انجام منافع و سیاست بیگانه را بازگوست. درباره وقایع سال ۱۳۲۵ و جنگهای میهن پرستان و جانبازان ایران یعنی چریک های خمسه با متجاسرین و عمال جیره خوار و سرسپرده بیگانه و مهاجرین تعلیم دیده و تروریست و بی وطن قفقاز مطالبی بیان می دارد و می خواهد حقایق را معکوس جلوه داده همه جا روسها و اعمال عمال خبیث آنان را مجاز و ضروری جلوه دهد. این مؤلف بی وطن که حتی از نوشتن نامش در پشت کتاب لاطایلات و خائنانانه خود از ترس خودداری نموده است. کوشیده است همه جا حقایق را معکوس جلوه داده نعل وارونه زند. درباره نقش چریک ها در جنگ با متجاسرین پلید چه لاطائلاتی پشت سرهم می چیند. دریک جا او می نویسد: «... آذربایجان که اجراء دقیق موافقتنامه^{۵۹} را خواستار بود، مرتباً قراء و قصات خمسه را تخلیه می کرد ولی هرده و هرپاسگاهی که تخلیه می شد. بلافاصله مورد هجوم و قتل غارت افراد مسلح ذوالفقاریها، یمین لشکر^{۶۰} و اسلحه دارباشی قرار گرفته از طرف نیروهای نظامی تهران اشغال می شد و با وجود این که حکومت مرکز تبهکارهای خود را بنام «فجایع و جنایات فرقه دموکرات

آذربایجان» در مطبوعات وابسته به خود انتشار داده، جراید دست راستی را تشویق می نمود که «فتوی جهاد» علیه آذربایجان بدهند...».^{۶۱} این مؤلف مغرض نمی دانست که جهاد باید مجتهد جامع الشرایط، آیه الله اعلم بدهد نه مطبوعات، هم چنین حتی او نمی دانست که ایلی به اسم جهانشاهلو در ایران وجود ندارد و فقط یک فرد خائن به نام نصرت الله جهانشاهلو وجود داشت که از ایران فرار کرده نه ایل جهانشاهلو و برای بزرگ جلوه دادن مقاصد پلید خود دست به جعل یک چنین دروغ ابلهانه زده و می نویسد:

«... اما افراد مسلح ایل های اُصانلو و جهانشاهلو حاضر به خلع سلاح نشدند و مسلحانه از زنجان خارج گردیدند».^{۶۲} این ادعا یک کذب و افتراء محض و جعل و دروغگویی بی شرمانه است. ایلی به نام جهانشاهلو هرگز در سرتاسر ایران از دوران قدیم وجود نداشته و هنوز هم ندارد.

مؤلف بیگانه پرست این اثر هم چنین مغرضانه نوشته است که افراد چریک خوانین خمسه پا را از حوزه و محدوده خود خمسه قدمی فراتر نمی گذاشتند و در آزاد ساختن آذربایجان عزیز شرکت نمی نمودند. بطوری که می نویسد: «طبق موافقتی که به عمل آمده بود می بایست همزمان با تخلیه زنجان از نیروی فدایی و قزلباش، افراد مسلح ذوالفقاری و یمینی و اسلحه دارباشی نیز خلع سلاح شده به آبادیهای خود برگردند و رؤسای آنها به تهران اعزام شوند...».^{۶۳} ولی برخلاف تمنا و تمایل مؤلف و اربابانش چنان که دیدیم چریکهای ذوالفقاری، یمینی و اسلحه دارباشی و افشارنه این که در خمسه خلع سلاح نشدند، و پراکنده نگردیدند، حتی قافلانکوه و میانه را نیز آزاد نموده تا خود تبریز هم پیش تاختند و در آزاد ساختن شهر تبریز و سایر نقاط اشغالی آذربایجان و کردستان ایران نیز سرافرازانه و جانبازانه سهم و شریک بوده و قربانیان فراوانی دادند و وارسته از عهده این امتحان نوبتی تاریخ و وطن برآمدند و تا راندن آخرین نفر عمال اجنبی و بیگانه پرست و اجیر و مزدور امپریالیسم سرخ، جان برکف و سلاح در دوش ایستادند و از پای ننشستند تا

بیگانگان را یا کشتند یا از مرزهای میهن عزیز و مقدس بیرون راندند و تاراندند. مسئله خلع سلاح نیروی مجاهدین (یعنی چریک‌های ذوالفقاری، یمینی، اسلحه‌دارباشی و محمد حسن خان افشار) از این قرار است که بعد از بیرون راندن متجاسرین و آزاد ساختن زنجان و میانه و تبریز و اصولاً پس از آزادی تمام سرزمین عزیز آذربایجان، خمره و کردستان و فراریگانگان و استقرار نظم و امنیت کامل در سرتاسر سرزمینهای شمالی و باختری کشور، در آن هنگام که دیگر بوجود مجاهدین مسلح رشید و غیور نیازی نبود و می‌بایست پی کسب و کار و کشاورزی و فعالیت‌های خلاّقه خود بروند با اظهار هر گونه قدردانی شایان و تلطیفات سزاوار به سران مجاهدین از طرف دولت دستور داده شد که اسلحه افراد را جمع نموده و تحویل دولت بدهند و این کار هم اصولاً می‌بایست چنین بشود، زیرا پس از رفع متجاسرین و استقرار نظم و امنیت و آسایش، دیگر لزومی نداشت که دهقانان و کشاورزان سلاح برداشته و از کار و زندگی خودشان بازمانند وظیفه حفظ حراست مرزهای کشور را نیز سربازان و مرزداران رشید ایران عهده‌دار بودند. اینک متن ابلاغیه دولت به خوانین خمره با اختصار ذیل درج می‌گردد این ابلاغیه به هریک از ۴ نفر آقایان خوانین خمره عیناً ابلاغ گردیده است:

آقای یدالله بیگدلی اسلحه‌دارباشی ساعت ۱۹-۲۲/۶/۲۵

بر حسب تصمیم متّخذ از طرف جناب اشرف آقای نخست وزیر... به محض وصول این ابلاغیه در ظرف مدت هفت روز باید کلیه اسلحه و مهمات خود را به کمیسیون اعزامی مقیم کرسف که از طرف جناب اشرف نخست وزیر مأموریت دارند تحویل داده و رسید دریافت دارید... و کسانی که تحت امر گرفته و به آقایان اسلحه داده بودند. پس از تحویل اسلحه و مهمات باید به اماکن و قراء خود برگردند و به مشاغل مربوطه که قبل از اخذ سلاح اشتغال داشتند مشغول گردند... در پایان اضافه می‌شود که اسلحه و مهمات را بایستی بار کرده تحت نظر نماینده خود به کرسف ارسال دارید، و نفراتی که حامل اسلحه بودند نباید مسلحانه به این منطقه

وارد شوند و البته پس از تسلیم سلاح خود می‌توانند مانند یک رعیت آزادانه به کار خود مشغول باشند...

نماینده نخست وزیر - سرهنگ محمد بواسحقى نماینده ستاد ارتش - سرهنگ نصرت‌اله بایندر^{۶۴}.

ابوالحسن احتشامی در کتاب «دروازه‌های ایران قفل است» مانند یک مخبر که در سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ خورشیدی در میان جنگ‌زدگان و خسارت‌دیدگان از طرف متجاسرین ماهها حضور داشته و در صفحات مختلف این کتاب از رشادت و مرامت‌ها و زیان‌های افرادی از خاندان بیگدلی سخن گفته و نام بسیاری از آنان را از قبیل ابراهیم بیگدلی (زرین‌آباد)، زرین‌تاج بیگدلی (زرین‌آباد)، آقایار بیگدلی (زرین‌آباد)، محمدعلی بیگدلی (قزل‌بولاغ)، زلفعلی بیگدلی (قزل‌بولاغ)، قدرت‌الله بیگدلی (قزل‌بولاغ)، و محمدعیسی بیگدلی (قزل‌بولاغ) و همچنین اسامی بسیاری از بیگدلی‌های، کرسف و هادآوا^{۶۵} و آن حدود را می‌برد و تظلمات و شکایات آنها را شرح می‌دهد.^{۶۶}

در این کتاب جسته‌گریخته به شهامت و شجاعت و قهرمانیهای دیگر مجاهدین خمرسه نیز اشاراتی شده، ولی مؤلف آن طور که باید و شاید و همه جانبه از عهده ارائه خدمات و جلوه‌گر ساختن فداکاریهای بی‌نظیر آنان برنیامده و فقط از خدمات مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه‌دارباشی در چند جای کتاب به اختصار یاد کرده است.^{۶۷} لیکن مؤلف این کتاب هرگز نتوانسته است لااقل صد یک آنهمه خدمات خوانین و مجاهدین خمرسه را جلوه‌گر نماید و رشادت و جانبازی‌های میهن‌پرستان جنگاور و دلیر مجاهدین وطن را نمایش بدهد.

بیمارستان و حمام و دبستان و دبیرستان «کورش کبیر» کهلا

مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه‌دارباشی در عین حال یکی از مردان

معارف پرور و خیر روزگار بود. کارهای اصلاحی و عام المنفعه آن رادمرد شادروان فراوان و در سطوح گوناگون بود. به عناوین و بهانه‌های مختلف مجالس احسان و خرج تشکیل می‌داد. مبالغ مهمتی در سال به معلولین و محتاجان و ناتوانان می‌پرداخت، انعام می‌داد، بخشش می‌کرد، خانواری و مستمیری می‌داد بسیار کریم و بذال و سخاوت پیشه و دست و دل باز بود. یکی از آرزوهای آن شادروان اشاعه تحصیل همگانی، با سواد نمودن مردم و لوهر کس که باشد بود، بویژه به افراد خانواده بذل توجه خاصی مبذول می‌داشت و سعی می‌کرد نوجوانان با استعداد ایل و طایفه را به تهران آورده از لحاظ مسکن و هزینه تحصیلی تأمین و مواظبت نگهداری و تشویق نموده آنها را با سواد بسازد تا در آینده به کارهای لشگری و کشوری مملکت اشتغال ورزند و با چنین فکری بسیاری از افراد خاندان را با سواد کرد و بتدریج به مقامات عالی رساند و در پروراندن شخص خود من نیز مساعی عالی مبذول داشت و بیش از فرزندانش مراقب من بود.

شادروان برای با سواد نمودن ساکنین دهات از سال ۱۳۱۲ خورشیدی در سطح دولت آغاز به اقدامات مجذانه و انسان‌پرورانه نمود با دادن زمین برای ساختمان مدرسه، پول برای مخارج ساختمان و وسایل تحصیلی نوآموزان از هیچ چیز دریغ نداشت، تا اینکه به ترتیب در چند ده مدارس ابتدایی بنیان نهاد که بتدریج همین مدارس تبدیل به متوسطه ۹ کلاسه و سپس متوسطه کامل (دبیرستان) گردیدند و یکی از همین دبیرستانها دبستان و سپس دبیرستان کوروش کبیر در کهلا می‌باشند که از سال ۱۳۲۴ با توافق وزارت آموزش و پرورش (که آن زمان وزارت معارف و سپس فرهنگ نامیده می‌شد) بنیان گذاری شد و دبستان را که عجالتاً عبارت از شش اطاق و دفتر و انباری بود ساخت که بتدریج امروز تبدیل به دوره کامل دبیرستان با ساختمان مفصل شده است و پس از وفات آن مرحوم نیز سالیان درازی به سعی و همت فرزند برومند آن مرحوم، آقای امیرحیدر بیگدلی که مدتها شخصاً مدیریت همان دبیرستان را بعهده داشت اداره می‌شد تا اینکه پس از انقلاب

اسلامی ۱۳۵۸ به دولت واگذار گردید و تا اکنون تعداد کثیری از فرزندان کشاورزان کهلا و دهات مجاور از آن دبیرستان فارغ التحصیل شده و در دوائر دولتی و غیره مشغول خدمت به میهن می باشد و هم اکنون صدها دانش آموزان دختر و پسر بخش مشغول تحصیل می باشند.

مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی مسجد ویران شده با خاک یکسان گردیده قدیمی کهلا را نیز از نو ساخت و یک مسجد مجلل و بزرگ سنگ و آجری و مجهز و کامل و وسیع در اختیار کشاورزان مسلمان کهلا قرار داد. هم چنین در جنب همان مدرسه یک بیمارستان که هم اکنون بیمارستان شهید جمال مرادی نامیده می شود با هزینه خود ایجاد نمود که پناهگاه بیماران بزینه رود و بخش خداینده لوی خمسه می باشد.

مرحوم اسلحه دارباشی در دهات اجاق، سقرچین، زاغج، قانقانونیز مدارس ابتدایی احداث نمود که هنوز آموزشگاه و محل تحصیل اطفال این دهات و دهات همسایه می باشند. روانش شاد. سعدی بزرگ فرماید:

زنده و جاوید ماند هر که نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
برای نمونه اسامی چند نفر از فارغ التحصیلان دبیرستان کورش کبیر (شهید رجائی) کهلا را در زیر می آوریم:

۱- یوسف	موشبام	پزشک
۲- مرادپاشا	موشبام	مهندس کشاورزی
۳- جمفر	نوایی	لیسانس جامعه شناسی
۴- شهریار	بیگدلی	مهندس
۵- مصطفی	حبیبی	تکنسین ماشین آلات
۶- صونیا	خداینده لو	پزشک یار
۷- ولی الله	خداینده لو	دبیر- مدیر دبیرستان

دبیر	خدا بنده لو	۸- سیف الله
کارمند دولت	خدا بخشی	۹- مرتضی
افسریار	بیگدلی	۱۰- علی
مدیر دبیرستان	زنگنه	۱۱- ابوعلی سینا
رئیس تربیت بدنی استان زنجان	سکاکی	۱۲- تورج
دبیر	سکاکی	۱۳- جهانگیر
کارمند دولت	زمانی	۱۴- خسرو
دبیر	کردی	۱۵- جهانبخش
مدیر شرکت	خدا بنده لو	۱۶- سعید
کارمند دولت	بیگدلی	۱۷- عنایت الله
لیسانس	بیگدلی	۱۸- هدایت الله
کارمند	بیگدلی	۱۹- اسکندر

و بسیاری از این قبیل

از مدیران و دبیران نخستین دبیرستان مزبور که در بدو تأسیس این بنگاه خیریه و نشر دانش متحمل زحمات فروان گردیده خدمات صمیمانه انجام داده اند چند نفری را می توان نام برد: یادشان گرامی باد. شماری از دختران نیز فارغ التحصیل این دبیرستان می باشند که چند نفری از آنها معلّم کارمند بهداری، کارمند بانک و خانه دار می باشند که همه شان خوشه چین و تحصیل کرده این بنگاهند.

اسامی عده ای از مدیران و معلمین:

مدیر	بیگدلی	۱- امیرحیدر علی
معلّم	فرخی	۲- مرحوم صفرعلی
معلّم و بعداً مدیر	کیانی	۳- غلام حسین
معلّم	مقدم	۴- مسعود
معلّم	باقری	۵- ژیان

۶- ...

بنی اسدی معلم

و دیگران که خداوند همه شان را اجر جزیل عطا فرماید.

نامبردگان در به ثمر رسیدن این کار خیر از هیچگونه مساعدت و خدمت دریغ نداشته اند. خداوند به همه شان مرحمت و عنایت فرماید.

مرحوم اسلحه دارباشی، علاوه بر ساختن مسجد و مدرسه و بیمارستان مجهز در قریه کهلای بزینه رود خمره چند نمره حتمام دوش نیز در مجاورت همان مسجد ساخت که امروزه مورد استفاده اهالی آنجا می باشد.

یدالله خان اسلحه دارباشی دو برادر به نامهای علی اکبر خان بیگدلی و علی اصغر خان بیگدلی داشت که علی اکبر خان میان قضات درستکار و عالی رتبه وزارت دادگستری بود و در طول مدت خدمت جز عدالت پروری و مردمداری و قسط، کاری نکرد و از شخصیت‌های ممتاز خاندان بیگدلی در شمار بود.

سرهنگ علی اصغر خان بیگدلی شاملو علی اصغر خان بیگدلی فرزند شادروان سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی فرزند مرحوم سرهنگ آقاخان بیگدلی شاملو است وی در سال ۱۲۹۳ هجری شمسی در تهران زاییده شده، چون در روز نوروز به دنیا آمده بوده اسمش را نوروزقلی گذاشته بودند ولی بعدها به علی نامش را تغییر داده و علی اصغر گذاردند زیرا برادر بزرگترش نیز علی اکبر نام داشت و شاید به همین سبب علی اصغرش نامیدند.

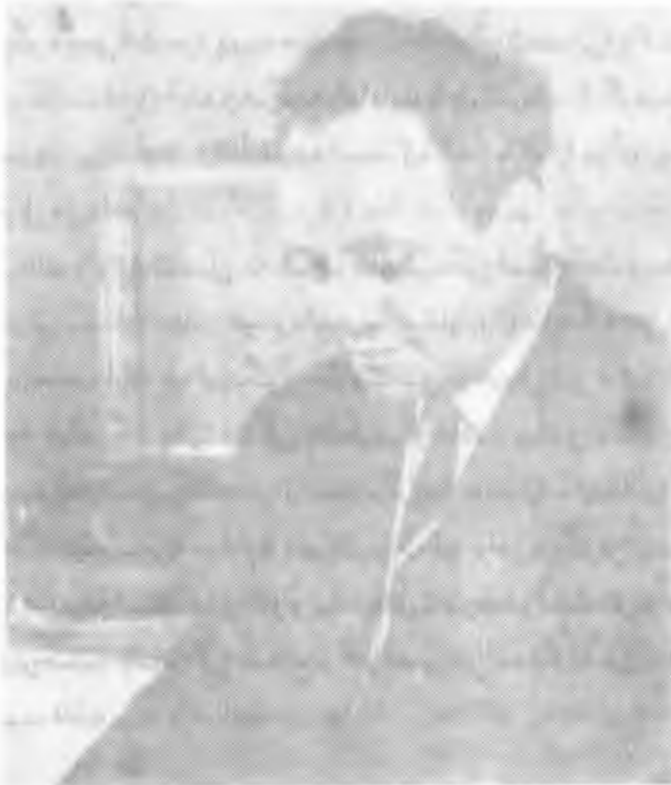
علی اصغر خان بیگدلی مدارس نظامی را به پایان رسانده و در سال ۱۳۱۶ خورشیدی با درجه ستوان دومی به مقام والای افسری نایل آمد و چون پدران خود در ارتش ایران بخدمت آغازید و در ظرف ۳۰ سال تمام در ارتش با کمال صداقت و جدیت به خدمت پرداخت و تا درجه سرهنگی ارتقاء یافت و در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی بازنشسته گردید.

نامبرده ضمن خدمت در پادگان‌های مرکز و شهرستانها، دوره تحصیلی قضایی را نیز به پایان برد دکتر حقوق شناس گردید و جزء قضات برجسته دادرسی ارتشی



احمد تقيہ: فسنزو
حاج آغا مراد تقيہ کی

سرنوٹ علی اسغرفان بيگدلی



نرلق د سنن حواني

بشمار می آمد و در این ساحه نیز از عهده کارها و خدمات مهمی برآمد و جلو ظلم و تعدیات بسیاری را گرفت و به علت درستکاری و دفاع از حقوق و شرف مظلومین از طرف پاره از فرماندهان بالا مغضوب و مردود بود. حتی به نقاط بدآب و هوا منتقل می گردید. او سبب رهایی و نجات چند نفر بیگناه از اعدام و چوبه دار گردیده بود. و هنوز هم شماری از آنان حیات و شرف خود را مدیون درستکاری وی می دانند و قدر دانند.

پس از انتقال به سیستان و بلوچستان تخمیناً ۳ سال در پادگانهای خاش، زابل و زاهدان خدمت نموده، چند ماهی در کرمان بوده، به تهران آمده، به سنج منتقل شده، از آنجا به خرم آباد لرستان رفته و در حفظ امنیت و انتظام این منطقه فداکاریها نموده زحمات بزرگی را مستقبل گردید، مدتی با کمال پاکدامنی ریش حوزه نظام وظیفه لرستان بود، ولی چون از عهده انتظارات نامشروع فرماندهان مربوطه و بویژه فرمانده لشکر برنمی آمد مورد پرونده سازی و توطئه واقع شده ولی پاکدامنی او بر پرونده های کاذب فایق آمده و هرگونه اتهامات ناجوانمردانه رد گردید و از اتهام سرافراز و پیروز بیرون آمد. واقعاً غریبه است که افسر پاک را در آن روزگاران به دادگاه تحویل می داده اند!...

وی در سال ۱۳۴۶ شمسی به شرف بازنشستگی نایل آمده و به کارهای خانوادگی و تربیت اولادهای خود پرداخته است شادروان سرهنگ علی اصغر خان بیگدلی بر حسب ارث خانوادگی خط نستعلیق را خوش می نوشت چه در ایام خدمت و چه در هنگام بازنشستگی اشعاری از حافظ، سعدی و شهریار با خط نستعلیق زیبا نوشته است. یک دفتر از اشعار برگزیده حافظ را به اینجانب مؤلف این اثر و منظومه «حیدریا با یه سلام» شهریار را به نوه برادر بزرگترش بانو عالمتاج بیگدلی هدیه نموده است. سایر آثار و نوشته های نامبرده در دست افراد خانواده اش می باشد و بر حسب قانون ایلی سلاح و آثار قلمی اش به یگانه فرزندش فریبرز بیگدلی رسیده است.

دختر کوچکش ژیلا بیگدلی صاحب طبع و قلم است و پسرش فریرز شعری را که در زمان پدرش سروده است عیناً می آوریم.

هرکه ازین خانه رفت فارغ و آزاد شد مثل گل قاصدک همسفر باد شد
 هرکه ازین اسکله لنگر کشتی برید رفت بدریای نور پردهٔ ظلمت درید
 هرکه ازین شهر شب با دل آگاه رفت پردهٔ شب را درید سوی سحرگاه رفت
 در دل آفاق شب سروش قدسی شنید هرچه درین شهر گشت غیر سیاهی ندید
 در پی آن زمزمه بهر طرف سرکشید مثل پرنده ها شد بهر کجا پرکشید
 اگرچه در خاک رفت اگرچه در گور شد هرکه ازین خانه رفت همسفر نور شد.

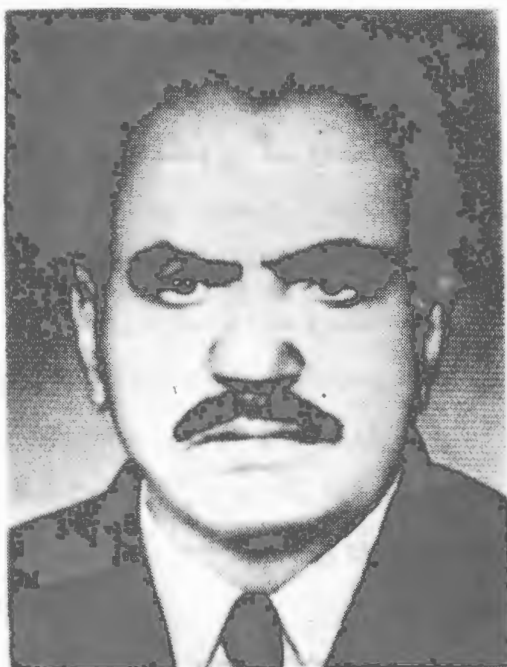
فتح الله خان بیگدلی فرزند مرحوم لاجینخان بیگدلی شاملو: پدرم مرحوم فتح الله خان بیگدلی (۱۲۵۵-۱۳۳۹ هجری شمسی) مردی رشید و مردم دار و داد گستر و انسان پرور بود وی گرچه خان خانزاده بود ولی بسیار فروتن و عالیجناب بود، با آن که در دوران زندگانی او بین رعیت و ارباب و خان و نوکر یک فاصله عمیق و بنیادی و یک اختلاف طبقاتی شدید موجود بود و بیشتر ملاکین و خوانین با کشاورزان و یا بزعم آن روز عایا با کبر و غرور و نخوت و بی اعتنائی، حتی با زورگویی، جبر و اجحاف رفتار می کردند، به حساب آنها پول و ثروت سرشار و فروان بدست آورده در رفاه کامل زندگی می کردند و حتی آنها را بجای آدم به حساب نمی گذاشتند و هر نوع جبر و تعدی را بر آنان روا می داشتند، لیکن بنا به شهادت خود کشاورزان محلی ساحت شریف پدر بزرگوارم از لوث این گونه خیابث و اجحاف و بی عدالتی ها بری بود. او با کشاورزان و مستخدمین و ابوالجمعی خود و غیره با منتهای رأفت و انسانیت و شرافت رفتار می کرد، حامی و دادخواه مردم بود، پناهگاه و امیدگاه ستمدیدگان بشمار می آمدن این که خود به کسی چور و ستمی روا نمی داشت بلکه برزگران و کشاورزان و دهقانان را از هرگونه تجاوزات و تعدیات دیگران بویژه مأمورین دولتی بالاخص ژاندارمهای معلوم الحال دورهٔ سلطنت جابرانه



مرحوم فتح الله خان بیگدلی

پهلوی محافظت و مدافعه می‌کرد. بارها در سر این موضوع با رؤسای ژاندارمری، فرماندهان گردان و هنگ که خودشان را صاحب مال و جان و ناموس مردم می‌پنداشتند درافتاده بود و با جدیت و پی‌گیری مجذانه و خستگی ناپذیر بر آنها چیره گشته بر سر جایشان نشانده بود. با خوانین همسایه نیز گاهگاهی سر حقوق کشاورزان درگیری پیدا می‌کرد و با آنها اختلاف‌شان می‌شد. سعی می‌کرد به آنان تفهیم نماید که کشاورز نیز انسان است و بنده خداست و مثل خان در زیر یک آسمان و روی یک زمین آفریده شده و از یک خورشید و ماه و آب و هوا بهره می‌گیرد و می‌بایست رفتار مالک با رعیت (کشاورز) انسانی و از روی انصاف و وجدان و جوانمردانه باشد و لاغیر این را نیز مکرر در مکرر گوشزد می‌کرد که رعیت برده نیست و دوران بردگی قرون وسطایی خیلی وقت است که سپری گردیده است. او آزاد و خوش‌نشین است.

مرحوم پدرم مانند نیاکان خود همیشه در خدمت میهن آماده و مصمم بود، او در ظرف سالیان دراز عمر شریف خود پیوسته در حفظ و استقرار امنیت در ولایت خمسه بویژه محال بزینه‌رود نقش بزرگی داشت در آن روزگاران اواخر قاجاریه که در هر گوشه ایران از هر سری سودایی بلند بود و هر کس که می‌توانست به دیگری زور می‌گفت و زرمی ستاند و در هر گوشه کشور هر صاحب قدرتی کوس «انارجل» مینواخت هر رئیس قوم یا گروهی که چند قبضه اسلحه به چنگ می‌آورد، شروع به چپاول و قتل و غارت و تجاوز به مال و جان و ناموس دیگران می‌نمود. در این هنگام هرج و مرج و دره بیگی و بل‌بشو بویژه محال خمسه که در آتش فتنه و فساد می‌سوخت شادروان پدرم بارها با قوا و یاران خود بر علیه راهزنان، گردنه گیران، باجگیران، یاغیان، غارتگران و متجاوزین به حدود و حقوق مردم مظلوم قیام و فعالیت‌های مسلحانه نموده و بسیاری از اشرار وقت را سرکوب و پراکنده نموده، فراری داده و یا خلع سلاح کرده و بر سر جای خود نشانده بود. کوتاه سخن حامی ضعفا بود. تنها در حوالی خمسه و خدا بنده لونی‌بده در محالهای گروس، مهربان، درگزین



مروم فغ الله خان ییگدلی



شادولان سینگک ییگدلی

و همدان نیز پدربارها در فرونشاندن آتش شرارت و یاغیگری و فساد مجذانه اقدام مسلحانه نموده و سران و سرپرستان نیروهای مخالف دولت وقت و غارتگر کشاورزان و دهقانان را به زور و جبر به تسلیم و وادار به اطاعت و انقیاد نموده و جلوشرارت و چپاولشان را گرفته و آتش فتنه و فساد را خاموش ساخته بود.

اما پدربار در مقیاس بزرگتر و در سطح وسیعتر نیز دوبار دست اندرکار شده و در خدمت به ما در وطن و حفظ استقلال و عظمت کشور و میهن مقدس همه چیز خود را فدا نموده و با دشمنان قوی تر و بزرگتر و سرسخت تر پنجه نرم کرده است، و پاکبازانه از سرو جان گذشته است.

نخست در سال های ۳۷-۱۳۳۶ هـ. ق در شمال ایران در جنگ با بلشویکها اشتراک نموده و در کلیه صحنه های جنگ با عمال بیگانه و بلشویک ها تا پیروزی نهائی شرکت داشته و اسبش هم در زیرش تیر خورده است. مسئله این تیر خوردن اسب را باید قدری روشن تر بسازیم که شنیدنی است.

مطابق مرسوم ایلات و جنگاوران اسب یار و رفیق سوار است و به اسب در ایلات و بویژه در خاندان ما ارزش و اهمیت فروانی قایل بوده اند. اسب را مانند برادر عزیز و گرامی می داشتند بویژه اسبهای اصیل و نژاده که پدرانشان نیز سالیان دراز در رکاب پدران ما بوده و در میدانهای جنگ و شادیهای صلح اشتراک و هنرنمایی کرده و تاریخاً محبوبیت خاصی بدست آورده، مورد دقت و توجه واقع شده بودند.

اسبی که پدربار در سال ۱۳۳۷ هـ. ق در شمال در جنگ جنگل با بلشویکها سوار بوده «قمر» نام داشته اسبی نژاده و اصیلی بوده که پدران وی نیز سالیان دراز در رکاب پدران ما سواری داده در معرکه ها و میدانهای کارزار شرکت داشته اند. قمر جز به پدربار سواری نمی داده و یگانه شناس بوده و بسیار اسب هوشیار و نجیب و با فراست. در یکی از صحنه های جنگ نامبرده که چادر و خیمه اردوگاه پدربار تخمیناً بیش از پنج کیلومتر در پشت خط آتش قرار داشته و پدربار سواره با دشمن در زد و



شادروان سرهنگ غلامحسن خان بیگدلی

خورد بوده، ناگهان تیری بر کفل راست «قمر» می خورد و سرداری (لباس رسمی آن زمان) پدوم را از دو جانب که بر روی کفل اسب افتاده بوده سوراخ می کند و گلوله از سمت چپ کفل اسب خارج می شود. از هر دو طرف کفل اسب خون مانند فواره فوران پیدا می کند. «قمر» فداکار به گمان این که به راکبش «پدوم» نیز تیر خورده است اختیار جلو را از پدوم گرفته و به طرف اردوگاه پدوم با سرعت فوق العاده تاخت می نماید هر قدر پدوم تلاش و کوشش می نماید که اسب را نگه بدارد موفق نمی شود. اسب فداکار با سرعت فوق العاده تا دم چادر پدوم را می آورد و دم چادر می ایستد و بمحض پیاده شدن پدوم دراز می کشد و می میرد. آیا چنین اسبی مانند برادر عزیز نیست؟! البته که هست. مرحوم پدوم در زندگانی ۸۹ ساله خویش هرگز «قمر» را از یاد نبرد. و در اوقات مناسب از وفا و غیرت و فداکاری آن اسب کم نظیر سخن می راند و متأثر می گردید.

جنگ با بلشویکها مصادف با دوران جوانی پدوم می باشد، پدوم جنگ میهنی دیگری نیز در سنین وسط عمر خود یعنی در ۵۴-۵۵ سالگی انجام داد و آن هنگامی بود که در پایان جنگ دوم جهانی قسمت شمال ایران این دفعه نیز از طرف دست نشانده گان و جیره خواران کمونیست بین الملل روس با فرم دیگر مورد تهاجم مطمح نظر قرار گرفته بود. آذربایجان ایران را می خواستند از مادر وطن جدا نمایند. و جزء خاک روسیه نمایند. چنانکه نیمی دیگرش را قبلاً کرده بودند مقدمات این کار را نیز فراهم ساختند.

مهاجرین و مزدوران روسیه و ستون پنجم داخلی به نامهای مختلف: حزب توده، فرقه دمکرات، سازمان جوانان، مجاهدین، فرقه کومله، فرقه دمکرات کردستان، و غیره و غیره شبکه وسیعی در سرتاسر ایران تشکیل داده و با تحمیق و وعده های پوچ و دروغین و رنگارنگ و چربی مردم ساده لوح زودباور را گول زده از راه برده و به طرف خود جلب نموده بودند، بویژه با معرفی کذب خودشان به نام «حافظ منافع زحمتکشانش» و «مدافع حقوق کارگران» در سرتاسر



عزت خان یمنی دیانده خان بیگدلی سلمه درباری اسکندر خان نظری . سال ۱۳۰۶ خورشیدی.

ایران اعتباری و نفودی کاذب و گذرا بدست آورده بودند. غافل از آن که این سرخپوشان خون آشام دشمن بشریت هستند و جز همان سالاری و آقایی بر جهان سودایی بر سر ندارند. کدام حافظ منافع زحمتکشان و کدام مدافع حقوق کارگران، در صورتی که خودشان نه حقوقی و نه منافی و نه هویتی دارند، شدیدترین استثمار بشر از بشر در طول تمام ادوار تاریخ بشری بوسیله همین سازمان مخوف ضد بشری و ضد انسانی بنام «کمونیسم» تحقق پذیرفته و به عمل می آید بیش از دویست ملیون جمعیت (در آن روزگار) روسیه خود برده و اسیرند. فقط یک زندگانی حیوانی و یک جیره بخور و نمیر دارند و تبدیل به ماشین و آلت مجهز شده اند. نه اراده دارند، نه آزادی فردی و نه وجدان. و در طول تمام مدت عمر پلید و خوارمایه شان که روزانه لااقل ۱۲ ساعت جان می کنند برای خودشان پشیزی ندارند و به قول معروف «حصیر است و محمد نصیر» یعنی جز یک پوشاک فرسوده و آلوده از مال و منال دنیا و ثروت این جهان فراخ و غنی چیزی به آنان نرسیده است از طرف دیگر در نتیجه کوچکتری خطا و سهویا نافرمانبرداری، حتی ۱۵ دقیقه تأخیر به کار و این قبیل حوادث جزئی اعدام می گردند. نه همسری بدان صورت که در سرتاسر دنیا معمول است. نه آشیانه ای، نه اختیاری، نه اعتباری، نه شرفی، نه خیشیتی و نه بسیاری از این قبیل چیزها که هیچ کدامشان نصیب شهروندان بدبخت شوروی نگردیده است. آنها پیوسته گرسنه و محتاج و دردمند لا علاج هستند و همیشه سفالت و دزدی و رذالت در سرزمین شان حکمفرماست...

آری این عناصر فلک زده و محروم از حقوق بشریت می خواستند با نیرنگ و افسون سرزمین دلیران و پاکان و میهن پروران و دانشمندان را تصاحب نمایند و به قول خودشان «آزاد» نمایند. عجب آزادی!، عجب نجات!، عجب خلاصی!!... این بود که عمال مسلح و متجاوز و مزدور روسیه پس از اشغال آذربایجان ایران در آذرماه ۱۳۲۴ به جانب مرکز ایران روی آورده به قصد تصرف زنجان و همدان و قزوین و... درآمدند، نیروهای مزدورشان به نام «فدائی» و ارتش شان به نام

«قزلباش» با سلاح و اونیفورم روسی با مرام روسی، با فرماندهی روسی «ژنرال» غلام یحیی دانشیان‌ها آغاز به پیشرفت کردند. در اطراف زنجان با ذوالفقاری‌ها روبرو شدند. جنگهای سختی در گرفت میهن پرستان و مدافعین وطن با نداشتن سلاح و یراق و امکانات کافی به مقابله پرداختند، در سایه شهادت و نیروی وطن پرستی و اتکاء به خداوند یکتا با متجاسرین بیگانه پرست درافتادند و کشتند و خود نیز شهدای فروان دادند. لیکن دشمن را که تا دندان مسلح کرده بود و با وسایط موتوریزه و امکانات مدرن به جبهه آورده بودند، پیش می‌آمدند، تا در حوالی قیدار و کرسف جنگ سختی میان دشمن و خودی در گرفت. مرحوم پدرم فتح‌الله خان بیگدلی در این هنگام در جبهه ورشان با دشمن درگیر شد و آن چنان ضربات سخت بر پیکر ناپاک و متجاوز نیروی بیگانه وارد آورد که چندین کیلومتر عقب نشستند و قریب ده‌ها نفر مقتول و ۲۸ نفر متجاسر اسیر گردید و مقداری کتلی نیز سلاح و مهمات روسی به غنیمت گرفته شد.

جنگ بعدی در خود قیدار بود. در این جنگ نیز برتری نیروی اسلحه‌داربازی و پدرم و امیرافشاری بود، نیروی یمنی در این هنگام در جناح راست جبهه در حوالی همان ورشان و بیجه‌قین^{۶۸} موضع تدافعی داشت و با گروهی از دشمن متجاوز سرگرم زد و خورد بود. در جنگ قیدار از طرف قوای خودی حسن جابر سرکرده رشید و جانباز معروف و ستوان یکم سلامی قهرمان میدان نبرد به شهادت رسیدند. لیکن قیدار پس گرفته می‌شود و نیروی متجاوز تا زوینه و زویرور^{۶۹} عقب نشینی می‌نمایند...

پدرم در همه جنگهای بعدی نیز شرکت نموده، تا سقوط فرقه دمکرات قلابی دست‌نشانده، با مزدوران بیگانه پرست در زد و خورد بوده است و در این راه به صدمات مالی و جانی فروان برخورد کرده و همه چیز را فدای استقلال و آزادی میهنش نموده است. روانش شاد.

در اینجا از ذکر این حقیقت ناگزیریم که پس از جنگ و تصرف قیدار و

عقب نشینی فدائیان متجاوز تا زوینه و زویور از زنجان نیروی امدادی به آنها رسید و سواران غلامحسین خان اصانلو و چند عراده توپ وارد نبرد شد و متجاسرین قیدار را زیر آتش توپخانه قرار دادند. و نیروی میهن پرستان را به عقب رانده تا زرین آباد عقب نشانند و موضع دفاعی جدید در خطوط زرین آباد، گرماب و کهلا تشکیل یافت و این واپسین پیشرفت موقتی متجاسرین بود و پس از آن باز نیروی متجاسریکی بعد از دیگری با شکست روبرو گردید تا بتدریج نقاط از دست رفته یک یک باز پس گرفته شد، تا قیدار، سجاس، زنجان، میانه تا خود تبریز پیشروی شد و فرقه دمکرات سقوط کرد و متجاسرین به سزای اعمال ننگین خود رسیدند و سردهسته هایشان به پناهگاههایشان خزیدند، یعنی به شوروی فرار کردند.

من خود در این احوالات و در این برهه تاریخی خود را مقصر می شناسم و اعتراف می نمایم که در آن روزگار ندانسته و نسنجیده و کورکورانه به دام دشمنان ایران و مردم ایران افتادم و در عکس جهت ضروری شنا کردم و زیان کثلی به کشور و اهالی رساندم و خودم نیز پاداش آن ندانم کاریها را گرفتم و سالیان دراز از آزادی محروم و در گوشه زندان های سیبری و قطب شمال در منطقه شمال در منطقه مرک خیز کالما عاقل و باطل گردیدم. دوران جزای اعمالم را به کف دستم گذاشت و خوب هم گذاشت.

شادروان پدرم هنگامی که از کجروی و چپ روی من بویی برده بود و این احوالات درست مصادف با همان روزهای جنگ و درگیری با فدائیان متجاسر جبهه قیدار و کرسف بود. روزی مرا به حضور طلبید و اظهار نگرانی سخت نمود و مرا با شدت سرزنش و مواخذه فرمود. و اندرزهای گرانمایی به من داد که بدبختانه من همان هنگام آنها را درک نکردم و به کار نبستم و به کارهای غلط و خطای خود ادامه دادم و کردم آنچه را که نمی بایست بکنم. جلای وطن شدم، به کشوریگانه شوروی یعنی زندان مخوف و قتلگاه میلیون ها انسان بی گناه پناه بردم چشیدم و دیدم آنچه که نمی بایست به چشتم و ببینم، سالهای سال در زندان قطب شمال در

منطقه کالما گذراندم که سالی ۶ ماه تاریکی و ظلمت مطلق حکمفرما بود، پنجمه شبانه روز عادی داشت و یک ماه تمام یعنی سی شبانه روز اصلاً آفتاب غروب نمی‌کرد و از افق دور و غایب نمی‌شد. سرما گاهگاهی تا منهای ۷۳ درجه زیر صفر می‌رسید و جز خرس، گوزن و دله (نوعی سمور) موجود زنده بومی دیگری نداشت. انسان و سگ را نیز که بعداً بدانجا برده بودند و ما همان نخستین کسانی بودیم که به این منطقه عجیب و مرگ‌آور و بی‌امان افتاده بودیم...

قسمتی از اندرزهای پدرم که در خاطرم مانده است اینها بود. جریان کار بدین قرار بود. پیشخدمت آمد و مرا گفت که خان شما را می‌خواهند. من وارد شدم و تعظیم کرده ایستادم، دیدم رنگ از رخسار مردانه و رشید پدرم پریده، بسیار ناراحت و اعصابش کاملاً خرد است چند دقیقه سربلند نکرد. من هم ایستاده منتظرم، سرانجام سرش را بلند کرد و فرمود:

— پسر شنیده‌ام با «پرتقال فروش‌ها»^{۷۰} همداستان شده‌ای و به تور آنها افتاده‌ای؟! پسر جان انسان اگر بخواد خاک هم بر سرش بریزد باید از یک خاکروب‌دان (کُولکُوی) بلندی بریزد که اگر خاکسترها را باد برد، لااقل سنگ ریزه‌هایش زیر پای شخص بماند.

در این لحظه دست کرد و یک روزنامه‌ی رهبریا مردم (درست به خاطر من نیست کدامشان) را درآورد که عکس غلام یحیی خاین در آن چاپ شده بود، عکس را به من نشان داده فریاد زد:

— پسر، تورفته و با این بی‌وطن جنایت‌پیشه همداستان شده‌ای، نمی‌بینی از چشمانش خون و جنایت و شرارت و رزالت می‌بارد. شروع کرد به ادامه فرمایشات خود و افزود:

— من و پدران ما هزار سال است که حافظ و نگهبان ثابت قدم و جان‌برکف این آب و خاک یعنی ایران هستیم، پدران و نیاکان ما در اینجا زائیده شده، دوران حیات خود را با شرف شان و شوکت بسر برده، جان بجان آفرین تسلیم نموده‌اند

استخوانهاشان در این خاک پاک مدفون است و این خاک برای ما مقدس و از مادر نیز گرامی تر و عزیز است.

— من و پدران مان در راه استقلال، عظمت و پایداری این آب و خاک تا واپسین رمق و نفس کوشیده ایم و استقلال و تمامیت ارضی آب و خاک را با زور بازو با کد یمین، با عرق جبین و خون پاک خویش محفوظ و محروس داشته ایم. آنگاه اشاره به تاریخ خاندان نمود و نام تعدادی از سرکردگان تاریخ را بشمرد و سرانجام نام کلبعلی خان بیگدلی شاملو را برد که در یکی از جنگها ده تیر خورده بود و هنوز می جنگید و پس از پیروزی بر دشمن و دیدن سر بریده فرمانده شان با آرامی و آسوده جان سپرد.

و افزود:

— من نیز تا واپسین لحظه حیات در راه بقا پایداری و استقلال ارضی ایران خواهم جنگید و یک وجب از خاک ایران را به دشمن متجاوز نخواهم داد. من هستی و بود و نبود خود را در این راه قربانی خواهم نمود و تا مدتی که من و امثال من زنده ایم یک وجب از خاک عزیز آذربایجان و خمسه کردستان به دست دشمن پلید نخواهد افتاد. دشمنان میهن و مردم ایران آرزوی تجزیه و تصاحب سرزمین ایران را باید بگور ببرند. ایران وطن محبوب و عزیز ماست و باید برای بقا و عظمتش از سروجان گذشت و از هیچ چیز دریغ نداشت و ما این کار را خواهیم کرد.

بعد فرمود: — پسر! قدر استقلال و آزادی و سرافرازی را کسی خوب درک می نماید که بداند مستعمره ی استعمارگران شدن، اسیر و برده ی زورگویان و سرفکنده ی بیگانگان گردیدن یعنی چه! استقلال و آزادی یک نعمت و افتخار خدا داده است. و این شعر ملک الشعراء بهار را خواند:

مردن از هر چیز در عالم بتر باشد ولی بنده بیگانگان بودن ز مردن بدتر است
سپس افزود:

— پسر! انسان تا وقتی که اشخاص و اشیاء ذیقیمت و گرانبهای خود را گم نکرده است. قدر و قیمت حقیقی و ارزش واقعی آنها را نخواهد دانست. روزی که

این نعمت‌های بی همتا را از دست داد تاره خواهد فهمید که چه چیزهای ارزنده را گم کرده و از دست داده است که جبرانش دیگر امکان‌پذیر نیست. آنگاه شروع کرد به شمردن فرمود: از قبیل میهن، استقلال، جوانی، تندرستی، آزادی، امنیت، رفاه، والدین خوب، معلمین خوب، دوستان خوب و غیره و غیره...

سپس فرمود:

— پسر! بیگانه بیگانه است، شمالی و جنوبی و شرقی و غربی ندارد. بیگانه بویژه بیگانه‌ای که گرسنه و چشم طمع به زادگاه و ثروت و هستی و مال و جان و ناموس ما دوخته از کجا قابل اعتماد است؟! این همه جنجال و غوغا و آشوب فقط برای تصاحب کشور، غارت ثروت‌های طبیعی و خدادادی ما و برده و بنده کردن مردم زحمتکش ایران است. این مارخوش خط و خال‌های رنگارنگ، این کعبه‌های دروغین و مدعاهای برابری، و برادری و مساوات و رفاه و آزادی که از حلقوم بیگانه دسیسه‌باز و دغل‌خارج می‌شود فقط برای اغفال و گول زدن و مطیع و تسلیم ساختن مردم بی سواد و ناآگاه و ساده‌لوح و زودباور ماست. وظیفه‌ی ماست که می‌باید بیدار و آگاه باشیم و دیگران را نیز بیدار و خبردار می‌کنیم و نگذاریم که یک وجب از خاک پاک وطن به چنگ، ناپاک این بدگوهران دسیسه‌باز که می‌خواهند خوشبختی و استقلال و آزادی خلق‌های ایران را فدای خودپرستی پست خود و جاه‌طلبی و جهان‌سالاری و خودخواهی ابلهانه خودشان نمایند بیفتند...

ولی شد آنچه که نمی‌باید بشود و هنگامی من به معنا و مضمون این اندرزهای گرانبها و گوهرهای ثمین وی پی بردم که کار از کار گذشته بود من از وطن هزاران کیلومتر فاصله داشتم، من دیگر: وطن، شخصیت، آزادی، خانواده، عزیزان، یاران، دوستان و همه و همه کس و همه چیز را از دست داده بودم هفت سال اندی در زندان دشمن در قطب شمال ده مرتبه بدتر از بردگان قرون وسطی بهره‌کشی می‌شدم، من که با وجود تمام امکانات بر علیه زور و زور و استثمار قیام کرده بودم، روزانه بین ۱۲ تا ۱۴ ساعت کار فیزیکی با اعمال شاقه، به درآوردن طلا، و لفرامید و

زغال سنگ از معدن و یا چوب بَری در جنگلهای نزدیک قطب با وضعیّت حیوانی جان می‌کندم. آری سزای حق ناشناسی، نافرمانی، عاق والدین شدن همین است... تا این که روزگار بازی دیگر نمود. شاه خائن از ایران فرار کرد و به قول مشهور وجاء الحق و ذهب الباطل... ما پس از ۳۳ سال تحمل غربت و مذلت و خواری و تبعید و زندان و تحقیر و هزاران مشقّات و گرفتاری‌ها و بدبختی‌های دیگر به ایران آمدم، به وطن بازگشتیم و به قول استاد محمّدحسین شهریار:

گشوده‌ام پروبال و سفر هوای وطن را که آشیان به چمن خوشتر است مرغ چمن را
آمدم و پس از ۳۳ سال به خاک پاک میهن رسیدیم. به خاکش افتادیم و غبارش را سرمه چشمان انتظارها کشیده‌مان نمودیم و من در همان روزهای نخستین ورود به ایران به زیارت مزار پاک پدر رفته و پس از سی و سه سال که نصایح دُرّیبار او را درک نموده بودم اشعار زیر را فی البهاده بر سر مزار پاک و شریفش سرودم و پاسخش را پس از ۳۳ سال توانستم بدهم:

بر سر مزار پدر

پدر دیر آمدم، دیر آمدم، دیر بُدم در حبس و در تبعید و زنجیر
جوان رفتم، کنون پیر آمدم، پیر قضای آسمانی را چه تدبیر
گنه‌کارم پدر جان، عذر بپذیر

عصای دست تو بودم پدر جان! بُدی جسم و منت بودم پدر، جان
تو خود دانی چه سان بر دم بدر، جان گرفتم آن عصا از دست تو پیر
گنه‌کارم پدر جان، عذر بپذیر

فتادم روزگارانی به غربت همه رنج و غم و درد و مذلت
تو خود دانی به غربت غیر ذلت کجا باشد نصیب مرد دلگیر
گنه‌کارم پدر جان، عذر بپذیر

شنیدم آنهمه زجر و عذابت نه خوردت بوده بهر من، نه خوابت
منت کردم پدر خانه خرابت شدم با ناکسان هم گام و درگیر
گنهکارم پدرجان، عذر بپذیر

بیادم هست اندر گاه، هجران تواند رزی بمن دادی پدرجان
به گفتمی قبله گاه ماست ایران نباید دل شود از مهر او سیر
گنهکارم پدرجان، عذر بپذیر

تو گفتمی هست ایران میهن ما فدایش باید این جان و تن ما
بباید هم شود او مدفن ما من این را دیر فهمیدم، پدر دیر
گنهکارم پدرجان، عذر بپذیر

تو گفتمی قدر ملک و مردم خویش کجا داند کس بیگانه با خویش
مرا بیگانه با خویشان میندیش زبهر خویش افتادم بزنجیر
گنهکارم پدرجان، عذر بپذیر

تو گفتمی قدر استقلال و ملت که گم کرده وطن داند به غربت
اسارت دیدم و خواری و خفت به گفتار تو پی بردم ولی دیر
گنهکارم پدرجان، عذر بپذیر

تو گفتمی قدر نیروی جوانی کسی داند که بیند ناتوانی
تمام گفته ات بحر معانی جوان بودم نه کردم درک تعبیر
گنهکارم پدرجان، عذر بپذیر

کنون بعد از سی و سه سال^{۷۲} غربت تحمل کردن صدها مذلت
فلاکتها و خواریها و خفت نمودم درک اندر توای پیر!
گنهکارم پدرجان، عذر بپذیر

من که پس از سی و سه سال مهاجرت اضطراری و تحمل مصایب و مشکلات
بیشمار و عذابهای طاقت فرسا و چشیدن سرد و گرم روزگار و درس عبرت گرفتن از

مکتب خود زندگی در ۷ مرداد ماه ۱۳۵۸ شمسی هجری به میهن عزیزم ایران برگشتم و پس از چند روزی استراحت و جابجا شدن به قصد زیارت مزار و تربت پاک پدرم عازم گردیدم. شعر بالا را بر سر مزار پدر جفا کشیده و ستم دیده‌ام سرودم راستی که ای وای بر من.

یک سال بعد به زادگاه خانوادگی و مأمن و مسکن آبا و اجدادی مان یعنی قریه کهلا، آن گهواره عشق و امید خود رفتم، مشاهده اوضاع پیریشان کهلا پس از ۳۴ سال و تکان‌هایی که از روزگار در ظرف این مدت خورده بود مرا سخت به هیجان آورد و با زبان حال از اعماق دل گریستم. اشک‌های چشم را بر خاک پاک آن سرزمین مقدس و زادگاه محبوب دلیران نثار نمودم و به زبان مادری خود یعنی ترکی در همانجا در ۱۶۸ بند احساساتم را روی کاغذ آوردم و با زبان شعر با زادگاهم درد و دل نمودم و یاد گذشتگان و رفتگان را تجدید نمودم. در این دفترچه که به نام «کله یه سلام» نامیده می‌شود درباره پدر نیز چند مصرعی به اختصار چنین سروده‌ام:

... کله نه دیرو قیقاجی باخماقین! باغری میزا غم نیشتین تاخماقین!
سینه میزه داغلار چکیب یاخماقین!

نه اتسن ده چوخ سئویرم من سنی آرزوم بودور سن ده گشه یم کفنی

*

لاچینخان^{۷۳} قالاسی توکولوب باتیب لاچینخان لار هامی تور پاقدایاتیب
چوخدان کوچن لرله باش- باشاچاتیب

اوز توتوبلار گندهر گلمز یول لارا اولوم باخماز دولتلی، یوخصول لارا

*

بیگ لرین، خانلارین بختلری دؤنوب قارتال لاریشرینه قارقالار قونوب
اجاقلار کورقالیب چراغلار صؤنوب

فتح الله خان، یدالله خان گندیبلر همیشه لیک دونیانی ترک ائدیبلر

*

بیگ خان هامیسی بیردگیل، انسانلار! هر خان اولان شوموز دگیل انسانلار!
اوره ک آت دیر، دمیر دگیل انسانلار!

بیگ اولارکه، اوره گی یانان اولسون خان اولارکه، تمیز بیر انسان اولسون

*

منیم آتام مروتلی خان ایدی چوره ک وثرن، سخاوتلی خان ایدی
دادا چاتان، عدالتلی خان ایدی
اونا بنزه ر بیرداها گلن هانی؟! کیشی لیک له باشا ووردو دونیانی

*

بوگون هامی اونا رحمت اوخویور هامی مزارینا چلنگ توخویور
پاک مزاری عطیرلرله قوخویور
او رحمت لیک چوخ غیرتلی کیشی ایدی انسان پرور، ائل حرمتلی کیشی ایدی

*

هامی اوندان انصاف، موزوت گوزلردی هامی اوندان تک عدالت گوزلردی
آردینجا چوخ یاخشی سوزلر سؤیلردی
باش اگیرم اونون بؤیوک روحونا جنت قسمت اولسون الاهی اونا^{۷۴}

*

شاخه طیب خان بیگدلی شاملو

گفتیم که علیمردان خان را دو برادر به نامهای طیب خان و بیک محمد خان بوده، که هر دوی این برادران از سران و سرکردگان دوران حاکمیت کریمخان زند بوده اند و در همه اردو کشیهای آن پادشاه داد گستر خدماتی شایان تقدیر انجام

داده‌اند. از جزئیات سرگذشت آنان معلومات دقیقی نداریم.

شاخه طیب خان بیگدلی: طیب خان وارث املاک قسمتی از بزینه رود خمره و مهربان همدان بوده که مرکز اصلی شان قصبه زرّین آباد بوده است،^{۷۵} در اطراف زرّین آباد دهات قارا محمدلو، سه‌رین، قارا کهرین، امیرلو و سه دانگ از داش‌بلاغ و آیاچی و سه دانگ اوتوزلو و آهسته رود و غیره ملکی موروثی آنان بوده است. طیب خان مردی مردم‌دار و سرکرده‌ای رشید و بی‌باک و نامدار بوده و از وی یک پسر به نام عباس خان باقی می‌ماند که در پایان دوره کریمخان حکومت رشت و سپس زنجان را بعهدہ داشته است.

از عباس خان در قریه زرّین آباد هنوز هم قلعه و مسجد و حمام و بناهای محتشم دیگر به یادگار است. گویند در آن روزگار تمام دیوارهای این حمام از مرمر بوده و یک انبار سنگ مرمر هم برای ساختن بناهای دیگر که در نظر داشته ذخیره نموده بوده است که مرگش امکان استفاده از آن سنگها را نمی‌دهد و وراثت نیز به این مسئله توجهی نمی‌کنند تا این که بعدها در زمان مظفرالدین شاه و اعقابش جهان‌شاه خان بن حسنعلی خان سرتیپ امیرافشار که املاک خاندان بیگدلی واقع در خمره و بویژه بزینه رود را عدواناً تصرف می‌نماید و خسارات مالی و جانی فروان به خوانین و خاندان بیگدلی وارد می‌آورد این سنگها را نیز از زرّین آباد به قریه قاراقوش (شهرورد سابق) که یکی از محلهای ییلاقی وی بوده انتقال می‌دهد و در آنجا حمامی برای خود می‌سازد که بقایای آن هنوز باقی است.^{۷۶}

محمدخان بیگدلی فرزند عباس خان در ارتش کشی‌های زمان آغا محمدشاه قاجار فعالاً اشتراک نموده و صاحب تعداد قابل توجهی سواره بوده است که به نام «محمدخان آتیلاری» (سواران محمدخان) مشهور بوده است که نامبرده از این سواران دلیر به نفع کشور و مردم بویژه مظلومین استفاده نموده و با ظلم در جنگ و ستیز بوده است.^{۷۷} محمدخان سه پسر داشته به نامهای رضاقلی خان، حسین‌قلی خان و صفرخان، این سه نفر نیز بر حسب مقتضیات زمان مانند پدرانشان وارد ارتش دوران

فتحعلی شاه قاجار بوده و در جنگهای ۱۸۱۲-۱۸۲۸ روس و ایران با سواران و ابواب‌الجمعی خود با جدیت و فداکاری تمام و سرافرازی اشتراک نموده‌اند. نیم شاخه رضاقلی خان: از رضاقلی خان دو فرزند به نامهای حیدرعلی خان و الله‌یار خان باقی بوده که هر دو در شجاعت و درایت و مردمداری مشهور بوده‌اند. حیدرعلی خان بسیار باسواد و خوش‌خط و با مردم مهربان و با معاصرین و مجاورین خود در انس و الفت می‌زیسته به شکار و سواری و میهمان‌داری علاقه فراوانی داشته است. و مورد احترام و اعتماد مردم محل بوده و خانه وی ملجأ و پناهگاه و به قول خود مردم «دیوانخانه» آن روزگار در بزینه‌رود به منزله «بست» بوده است. در دوران وی زرین‌آباد یک نوع مرکز اجرای عدالت و محل دادرسی مردم آن روزگار بشمار می‌آمده و مردم به عدالت و انصاف و خدایینی وی ایمان و اعتقاد داشته‌اند و از وی دادخواهی می‌کردند^{۷۸}...

از حیدرعلی خان دو پسر به نامهای قلی خان و رضاقلی خان و از رضاقلی خان چهار پسر به نامهای اسد خان، فتح‌الله خان، صفر خان و شکرالله خان باقی می‌ماند که این چهار برادر در ارتش محمدشاه و ناصرالدین شاه شاغل مناصب درجات بالا بوده، ولی از بدبختی و به علت جدا بودن از مادر بر سر ملک و مال و جاه و مقام اختلافات شدید پیدا کرده و سرانجام کار به قتل و خونریزی می‌کشد. برادر بزرگتر اسد خان صفر خان را می‌کشد و فتح‌الله خان نیز اسد خان را به قتل می‌رساند!!! با آن که شخص فتح‌الله خان از معتمدین و نزدیکان ناصرالدین شاه بوده و در سفر و حضر از ملتزمین رکاب وی و پیوسته مورد توجه و ویژه سلطان مملکت بوده است، مع هذا با دستور شاه با سه نفر از نوکرانش در چمن سلطانی به قتل می‌رسند.

گویند روزی ناصرالدین شاه در وردا ورد تهران در شکار بوده و فتح‌الله خان نیز با تیراندازان ممتازش ملتزم رکاب بوده‌اند برادر کوچک فتح‌الله خان نیز که جزء ابوالجمعی برادر حضور داشته بواسطه تیراندازی‌های ماهرانه و موفق خود جلب توجه ناصرالدین شاه را نموده شاه از فتح‌الله خان می‌پرسد. این جوان به این خوشدستی و

چالاکی کیست که تیرش بخطا نمی رود؟.

فتح الله خان جواب می دهد:

— قربان برادر کوچک جان نثار به نام شکرالله است.

ناصرالدین شاه می فرماید:

— شکرالله خان است و از آن روز لقب خانی به نامبرده داده می شود.

شکرالله خان فرزندان به نامهای علیرضا خان، اسماعیل خان، مهدی خان و سلیم خان داشته و از آنها فقط علیرضا خان دارای اولادی ذکور می باشد و وی فرزندی است به نام حسن خان که هم اکنون در قریهٔ توزلوی خمسه ساکن است... اسدخان فرزندی به نام فضل الله خان داشته است، که مردی هنرمند تحصیل کرده و صاحب ضبط و ربط بوده و خط نستعلیق را بسیار خوش و مرغوب می نوشته است.

از فتح الله خان فرزندی ذکور به نام علی اکبر خان بیگدلی باقی می ماند که از محترمین خوانین خمسه و بزینه رود و مهربان بشمار می آمده، لیکن سخت مورد تعرض و فشار شدید جهانشاه خان امیرافشار قرار گرفته، سهمی املاک زرین آباد و امیرلو و توزلو و غیره خود را ازدست می دهد و راهی محال مهربان همدان می گردد و در قریهٔ قلیج باغی ملکی پدری محال مهربان همدان متمکن می گردد و به جنگ و ستیز خود با جهانشاه خان ادامه می دهد، توزلو و سه دانگ از قریهٔ خانلار قره قول را پس می گیرد، لیکن سهمی زرین آباد، امیرلو و غیره را بهیچوجه نمی تواند از چنگ جهانشاه خان پس بگیرد تا این که در زمان اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ خورشیدی این املاک به نفع وراثت جهانشاه خان به کشاورزان فروخته می شود.

مرحوم علی اکبر خان در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در جنگ با متجاسرین به نام «دمکرات» با تفنگچی ها و سواران خود به ابواب الجمعی و نیروی مسلح چریک مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی پیوست و در این جنگ میهنی و آزادی بخش بر علیه متجاسرین رشادتها و فداکاریها از خود بروز داد و از طرف دولت

با مدال و نشان تلطیف گردید. و در سال ۱۳۳۷ خورشیدی فوت نمود. و در دارالمؤمنین قم مدفون است. مرحوم دارای پنج پسر و سه دختر می باشد که اسامی شان در شجره نامه خاندان بیگدلی در شاخه مربوطه ضبط شده است.

نیم شاخه الله یار خان: مرحوم الله یار خان فرزند رضاقلی خان فرزندی به نام کلبعلی خان بیگدلی شاملو داشته که در زمان ناصرالدین شاه تا درجه سرتیپی آن زمان ارتقاء یافته است. محدوده ی قلمرو خانی و سکنای آن مرحوم قراء: سراب و قلعه و ایستی بلاغ و غیره از محال خمسه بوده است. کلبعلی خان سرتیپ نیز مورد تعرض و فشار بی امان جهانشاه خان امیرافشار قرار می گیرد و در طی سالیان دراز فیما بین جنگهایی بی دریغ می دهد و چون جهانشاه خان نوبپاخاسته و قویتر و تازه نفس تر بوده^{۷۹} سرانجام بر کلبعلی خان بیگدلی غالب می گردد، همگی املاک و دهات او را تصرف می نماید و فقط قلعه و سراب را برای وی باقی می گذارد و کلبعلی خان که نه یارای مقاومت و نه امکان جلای وطن را داشته است بناچار مجبور به سازش با دشمن خود می گردد و تا زنده بوده جزء سرکردگان و محالداران جهانشاه خان امیرافشار بشمار می آمد و مطیع و فرمانبردار وی بود. و در اردو کشی ها به نفع وی اشتراک می نموده است.

کلبعلی خان سرتیپ دارای سه فرزند ذکور و سه دختر بود: ^{۸۰} نجفقلی خان بیگدلی، جعفرقلی خان بیگدلی و عباسقلی خان بیگدلی ملقب به «مجدالسلطان» که مرحوم مجدالسلطان میرزای خوشنویس کاتبی بی نظیر بوده و خط شکسته را بویژه بسیار خوش می نوشته است. و در تیراندازی و چاپک سواری از سرمدآن این هنر بوده است و در حقیقت یک نمونه شخصیت برجسته و والای دوره خانخانی بشمار می آمده است. ^{۸۱}

مرحوم عباسقلی خان بیگدلی (مجدالسلطان) نیز مانند مرحوم علی اکبرخان بیگدلی فرزند فتح الله خان بیگدلی به اسلحه دارباشی پیوست و تارفع شر و دفع اشرار، در میدانهای جنگ سینه سپر نمود تا سرکوب و اخراج همه خائنین و عمال بیگانه از

خاک پاک ایران سلاح و یراق از خود باز نکرد. و در جنگهای، قیدار و سچاس و زنجان و قافلانکوه تا تبریز از خود رشادت و فداکاریهای شایان بروز داد و از طرف دولت وقت با نشان و مدال تملطیف گردید. وی متأسفانه بلاعقب بود، لیکن نجفقلی خان فرزندی به نام محمدعلی خان و جعفرقلی خان فرزندی به نام سیروس خان بیگدلی دارند که مهندس می باشند و از قرار مسموع جوانان بسیار لایق و با استعداد می باشند. با محمدعلی خان هنوز ملاقاتی دست نداده است.

نیم شاخه قلی خان: از قلی خان شیرعلی خان و از شیرعلی خان محمد نبی خان بیگدلی بوجود آمده. زن مرحوم شیرعلی خان به نام خان جان خانم از طایفه قارا گوزلو از خوانین همدان و از خاندان مرحوم امیر افخم قارا گوزلو همدانی بوده است و قریه داشبلاغ شش دانگ در مهریه معظم الیها درآمده که این سند مهرنامه هنوز هم موجود است.^{۸۲} این خانم عفیفه و انسان دوست مادر مرحوم محمد نبی خان بیگدلی بوده است.

مرحوم محمد نبی خان بیگدلی شخصی دانش دوست، پرهیزکار و متدین بوده و به جنگ و کشت و کشتار بدبین، اهالی محلّ او را مردی متقی با ایمان دادپرور و متدین می شناختند. حتی مشهور است که حجة الاسلام مرحوم آقاشیخ عیسی زنگنه زرین آبادی که از روحانیون شریف و شهیر و صحیح العمل و پرهیزکار محال بزیننه رود بوده و با مرحوم نبی خان الفتی دیرین و مودّتی ممتد داشته است در وصیتنامه خود نوشته بوده:

«با این که در زرین آباد عالم و روحانی زیاد است مع الوصف من وصیت می نمایم که در هنگام فوت من مرحوم محمد نبی خان بیگدلی^{۸۲} نماز مرا بخواند». مرحوم نبی خان در بزیننه رود به خداشناسی و نیکنامی و نوع دوستی مشهور است و همین کار سبب بقا و آبرومندی اولاد و اعقاب او شده است.

از نبی خان سه فرزند ذکور به نامهای: ۱- غلامعلی خان بیگدلی، ۲- حیدرعلی خان بیگدلی، ۳- غلامحسین خان بیگدلی که هر یک در کارهای دولتی

وقت مصدر اموری بوده‌اند باقی مانده و چند دختر که که هر کدامشان دارای خانواده و فرزندی و زندگی آرام می‌باشند باقی مانده است.^{۸۳}

حوزه فرمانروایی محمد نبی خان مرحوم بزینه رود خمسه و بویژه قصبه بزرگ و ثروتمند و بارده زرین‌آباد، قارامحمد، امیرلو، داشبلاغ، توزلو، ملابداغ، قسمتی از گاو و سوار و سه‌رئین (سه‌راهین) و غیره بوده. املاک نامبرده نیز مانند سایر خوانین و ملاکین معاصر آن روزگار خمسه مورد تجاوز و تهدید و فشار و چپاول و غارت و خونریزی جهانشاه امیرافشار واقع گردیده قسمت اعظم املاک و متصرفاتش غصب می‌شود، اموالش بارها غارت می‌گردد و پیوسته مورد تجاوز و تعدی و ایذاء قوای مسلح امیرافشار قرار گرفته تا این که مانند کلبعلی خان سرتیپ به ناچار تسلیم زورگوی متجاوز و غارتگر می‌گردد و تا آخر عمرش در قید این انقیاد ناچار و تبعیت منفور باقی می‌ماند این حوادث بطوری که بعداً هم خواهیم نوشت بر دیگر شاخه‌های بیگدلی و سایر خاندان‌های زنجان و خمسه بویژه صاحبان سیصد پارچه آبادی دیگر که جهانشاه خان به زور غصب و تصاحب می‌نماید شامل می‌گردد. جهانشاه خان تمام ملاک را یکی پس از دیگری یا می‌کشد یا به زانو درمی‌آورد و املاک و ثروتشان را غارت و تصاحب مینماید و یا آنها را مطیع و دست‌نشانده خود می‌سازد و بنوبه خود در خمسه نیم شاهی می‌شود و صاحب اختیار تام می‌گردد. جهانشاه خان در خمسه فقط به ذوالفقاری‌ها زورش نمی‌رسد و به املاک آنها تجاوز نمی‌تواند بنماید: ولی همیشه با آنها نیز در حالت جنگ و نزاع بسر می‌برده و تا دم مرگ نیز در ستیز بوده است.

علت این شکست و تسلیم خوانین بیگدلی و دیگران در مقابل جهانشاه خان افشار اساساً این بوده که این آقایان مابین خود اتحاد و اتفاق و جبهه واحد نداشتند و اکثراً با وجود این که از یک ریشه و نژاد بودند، با همدیگر نیز دشمنی و نفاق می‌ورزیدند. جهانشاه خان مکارانه از این پراکندگی و نفاق بزرگان بیگدلی شاخه خمسه به نحو اکمل استفاده نموده و آنها را یکی پس از دیگری یا کشته یا تسلیم

ساخته ثرویشان را غارت و چپاول و تاراج نموده است. ما در این باره باز هم سخن خواهیم گفت و از چهره پلید و فجایای تجاوزکار جهان‌شاه خان امیرافشار پرده بر خواهیم گرفت.

نیم شاخه حسینقلی خان حسینقلی خان پسر محمد خان پسر عباس خان بیگدلی (حاکم رشت و زنجان) دارای سه فرزند ذکور به نامهای صفرخان، کاظم خان و احمدخان بوده است. کاظم خان و احمدخان از مادر جدا بوده‌اند و بر سر منازعات ملکی احمدخان بدست برادرش کاظم خان به قتل رسیده است. و سر مال دنیا برادر خون برادر را ریخته است. فاعتبرو یا اولوالبصار...

از کاظم خان دو فرزند به نامهای محمودخان و یدالله خان باقی می ماند و از این یدالله خان بیگدلی فرزندان ذکور و اناث بوجود می آیند که یکی از دخترانش به نام حمیده خانم آخرین زن عقدی مرحوم یدالله خان اسلحه دارباشی می گردد که دو پسر و چهار دختر آورده است که اسامی شان در شجره نامه مربوطه ضبط است.

از احمدخان که به دست برادرش به قتل رسیده دو پسر به نامهای علی خان و ولی خان بوجود می آید که مرکز خانی حکمرانی این نیم شاخه از خاندان بیگدلی در حوالی سرحد مهربان و خمسه یعنی دهات اورته قمیش، چهاربلاغ، قلعه جوق و قیتر بوده است که در سالهای ۱۸-۱۹۱۴ میلادی در جریان جنگ اول جهانی در هنگام عبور یک ستون ارتش متجاوز روسیه تساری از قلمرو آنان مابین این خوانین و سالداتهای خونخوار روسی جنگ غیربرابری درمی گیرد و طبیعی است که چند سوار محلی با تجهیزات و سلاح و مهمات ناقص آن روزگار خود با نیروی مجهز و تا دندان مسلح ارتش منظم روس تاب مقاومت نمی توانست بیاورد. این بود که مغلوب و اسیر می شوند و هردوی آن میهن پرستان را در سال ۱۹۱۷ میلادی با نوکران و تفنگچیان شان اعدام می نمایند.^{۸۵} مرحوم پدرم در یکی از سفرهای مهربان محل آن اعدام‌ها به نویسنده این سطور نشان داده و چگونه مردانه جنگیده، زخمی و اسیر و اعدام شده بودند را شرح داد. که هنوز هم آن محل نامبارک در جلو چشمان من

مجسم و جلوه گر است و به قاتلین جنایتکار نفرین و لعن می فرستم.

علی خان مرحوم بلاعقب است، لیکن مرحوم ولی خان دو دختر داشته یکی به نام رقیه خانم که زوجه ی مرحوم غلامعلی خان بیگدلی فرزند مرحوم محمد نبی خان است که دارای سه پسر و دو دختر می باشد و دیگری صفیه خانم که از زنان خردمند آگاه بالیاقت خاندان ما بشمار می آیند و در تنظیم شجرنامه شاخه مربوطه کمک های ارزنده ایی به ما نمودند. و کتاب دستخطی جنگی از اشعار شعرای مختلف که با خط نستعلیق و شکسته نستعلیق پدر بزرگم مرحوم لاجینخان بیگدلی را که در اختیار داشتند به ما هدیه نمودند که یکی از یادگارهای با ارزش خاندان بیگدلی می باشد.

۲- شاخه جاویدان خان (جودی خان) بیگدلی: جاویدان خان بیگدلی یا به اصطلاح محلی جودی خان که اهالی محل به اختصار او را جُویدو خان می خوانده اند یکی از سه پسر و پسر کوچکتر مرحوم بهرام خان بیگدلی شاملو می باشد محل نشیمن و مرکز خانی ایشان و این شاخه در قریه بزین همسایه غربی کهلا بوده است، خرابه های قلاع مستحکم و سربه آسمان برافراشته کهن سال در مرتفعترین نقطه قریه بیزین در کنار بزینه رود هنوز هم جلب توجه می نماید و مبین آن است که در قرون گذشته در این قلاع معظم صدها سوار جایگزین گردیده و مقر آسایش و فرماندهی واحد بزرگ و خاندان کهنی بوده است که سالیان درازی خدمتگذار و پاسداران این آب و خاک بوده اند.

بطوری که شفاهاً و سینه به سینه نقل می گردد جاوید خان یکی از فرزندان رشید و پرتحرک خاندان جلیل بیگدلی در بزینه رود بوده و در عصر خود دارای شهرت و اعتبار تام بوده است. وی پسرش هلا کوخان بیگدلی از معاصرین کریمخان زند و آغامحمدخان قاجار بوده اند و عنداللزوم بر حسب فرامین این زمامداران مأموریت های جنگی یا غیرجنگی بسیاری انجام داده و در حفظ حدود ثعوز مملکت و امنیت کشور خدمات بسزایی انجام می داده اند و همیشه در نگرهبانی و دفاع مرزهای میهن

آماده و جان برکف بوده اند.

می گویند جاویدخان بسیار عادل، رشید، و با انصاف بوده، سخی و دست و دل باز و نان بده بوده، شهرت مردم‌داری و رعیت نوازی وی هنوز هم زبانزد همگان است. وی در روزهای مذهبی اهالی چندین پارچه آبادی را احسان می داده است به او لقب «حاتم» داده بوده اند.

بعد از جاویدخان و فرزندش هلاکوخان، خانلارخان و فرزندش فتحعلی خان جانشین پدرانشان می گردند. و از سرگذشت خانلارخان و فتحعلی خان نیز اطلاعات مبسوط و دقیقی در دست نیست، همینقدر معلوم است که مانند پدرانشان در خدمت دولت آن روزگار بوده مقداری سوار مسلح داشته اند که در حفظ مصالح مملکت و حدود و ثغور کشور بقدرالوسع والاستطاعه خدمت کرده و با مردم نیک رفتاری نموده اند. و بر حسب معمول آن زمان در هنگام لزوم با سوار و پیاده خود در خدمت رئیس مملکت و وطن و جبهه های جانبازی نموده اند.

شاخه جاویدخان خان بیگدلی علاوه بر بزینه رود خمرسه در خرقان و درگزین نیز قلمرو املاکی داشته اند و به این واسطه با خوانین قاراگوزلوی همدان که خود شاخه ای از ایل جلیل بیگدلی می باشند روابط و علائق مستقیم و نزدیک داشته اند. مشهورترین مرد این خاندان امامقلی خان بیگدلی شاملو است که بواسطه همین قرابت و هم ایلی با خوانین قاراگوزلوی همدان بسیار نزدیک بوده و برای استحکام مبانی دوستی و ایجاد وحدت و یگانگی وصلتی نیز فیما بین واقع شده بوده است.

اصولاً مردان شجاع و رشید همانطوری که هواخواهان و دوستان زیادی دارند بدخواهان و دشمنان ناجوانمرد نیز داشته اند. امامقلی خان هم که سرداری بسیار رشید و سربلند بوده مورد بغض و عداوت معدودی از هم چشمان و رقیبان و کوته بینان گردیده درصدد برمی آیند که لطمه مالی و جانی به نامبرده بزنند. برای ایضاح دقیق تر این مسئله از نوشته های محمدرضا خان بیگدلی ضیعی نبیره مشارالیه شاهد می آوریم. محمدرضا خان در شرح احوال پدراناش که برای نگارنده

فرستاده می نویسد: ... «... مرحوم امامقلی خان بیگدلی در ساریجالو^{۸۶} غافلگیر شده، از پنجره اطاق مورد اصابت گلوله قرار می گیرد پس از اصابت یک گلوله مشارالیه خود را به گوشه ای که دیگر از پنجره نتوان هدف قرار گرفت می کشد و با شمشیری که در کمر داشته آماده دفاع می گردد. که اگر ضاربین وارد اطاق شوند، آنانرا مورد حمله قرار دهد. ضاربین جرأت وارد شدن به اطاق را نکرده در همان اطراف منتظر می شوند و در نزدیکیهای بامداد که می بینند از امامقلی خان خبری نشد، زنی را با فانوس به اطاق می فرستند وزن از داخل اطاق فریاد می زند که امامقلی خان مرده و نعشش بر روی زمین افتاده است. قاتلین پس از زدن دستبرد به جنازه از آنجا دور می شوند...» چگونه انتقام امامقلی خان را می گیرند خواهیم نوشت.

امامقلی خان سه فرزند به نامهای میرزا قلی خان، صادق خان و عزیزالله خان داشته و پسر بزرگش میرزاقلی خان از مردان رشید و بی باک روزگار بوده و در جنگهای بسیار شرکت نموده و مظفرانه بیرون آمده است. لیکن او نیز مانند پدر از طرف مغرضین غفلتاً مورد هجوم قرار می گیرد و به قتل می رسد. ما در این خصوص معلومات بیشتری خواهیم داد.

فرزندان امامقلی خان پس از شنیدن خبر ناگوار قتل پدر به ساریجالو رفته و جنازه پدر را در جوار مزار امامزاده اسماعیل واقع در قریه چپقلو دفن می کنند و درصدد یافتن قاتل یا قاتلین برمی آیند و معلوم می شود که آنها چهار نفر از سربازان محلی وارد در قشون ناصرالدینی شاه بوده اند که به تحریک و تطمیع خوانین مجاور و چشم هم چشمی محلی به این عمل ناشایست دست زده و فرار کرده اند.

برادران در پی قاتلین به حرکت درآمده و با تلاش و کوشش فروان آنها را پیدا کرده و هر چهار نفر به سزای اعمال ناجوانمردانه شان می رساندند و آنها را قصاص می نمایند. لیکن دشمنان امامقلی خان فرزندان او را به یاغیگری و قیام بر علیه دولت و حکومت وقت متهم نموده حکومت مرکزی را وادار به دستگیری و امحاء

آنان می نمایند و قصاص و انتقام از قاتلین را پیراهن عثمان قرار می دهند. دولت وقت قوایی برای دستگیری برادران و کسان ایشان اعزام می کند. درگیر می شوند، و این درگیری در حدود چهار سال ادامه پیدا می کند و در یکی از این جنگها صادق خان برادر وسطی مجروح و مقتول می شود. لیکن تسلیم نمی شوند، تا این که از طرف دولت به ایشان عفو و تأمین جانی و مالی داده می شود و قوای خوانین تسلیم می شوند. ولی در قول و میثاق خیانت می شود پس از تسلیم، نمایندگان دولت پیمان شکنی نموده سران خوانین را دستگیر و تحت الحفظ به تهران می برند و تحویل زندان آرتش می دهند.

قریب یک سال و نیم میرزا قلی خان با برادران و زبده یارانش در زندان انبار شاهی به سر می برند و سرانجام با وساطت بزرگان قوم از قبیل حاج مهدی خان و آقاخان سرهنگ بیگدلی به امر ناصرالدین شاه از زندان آزاد می گردند. با این شرط که میرزا قلی خان سواران و تفنگچیان خود را جمع آوری نموده و به عربستان (خوزستان حالا) برود و با درجه یاوری جزء قشون ایران با شیخ مزعل جنگ نماید. میرزا قلی خان به اتفاق شماری از سواران و جنگاوران ایل بیگدلی و قوای دولتی راهی خوزستان گردیده و قریب مدت پنج سال تمام با قوای شیخ مزعل درگیر بوده و زد و خورد می نماید. عاقبت مزعل شکست خورده و حاضر به قبول شرایط دولت ایران می شود و نخستین بار مالیات به دولت ایران می پردازد و میرزا قلی خان تظلیف شده و به تهران برمی گردد و وی زمان مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه را درک می نماید و فرمان سردار بیگدلی به نام وی صادر شده است.^{۸۷}

میرزا قلی خان در زمان جنگ بین المللی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م.) با افراد ایل خود بر علیه متجاوزین قیام نموده و در گردنه ساریجالو و آوج بارها با سپاهیان روس تزاری به سرکردگی ژنرال باراتف می جنگد و با قوای چریک خود ضرباتی جدی بر دشمن متجاوز و انبوه و تعلیم دیده و از پای تا سر مسلح وارد می آورد. در آن هنگام نیروهای ژاندارم کلنل محمد تقی خان پسیان رئیس فوج ژاندارمری همدان نیز با



شادروان میرزا قلی خان سردار بیگدلی ضیفم دیوان

قوای ژنرال باراتف درگیر بود. میرزا قلی خان یاور بیگدلی با چریکهای بیگدلی با کلنل محمدتقی خان متحد شده و در برابر نیروی منظم و ورزیده ژنرال باراتف می جنگند. و چون قوه طرفین مساوی نبوده روسها دارای قشون منظم و تعلیم دیده و تا دندان مسلح بودند، این بود که نیروهای چریک بیگدلی و ژاندارم اغلب با دشمن در جنگ و گریز بوده و تا پایان جنگ جهانی اول با جنگهای چریکی و ایذائی همیشه اسباب زحمت و ناراحتی روسها را فراهم نموده و اغلب به بارخانه و بنه و مهمات و غیره آنها دستبرد زده غنائمی به غارت می برده اند. تا این که مسئله رشادت و جانبازی و فداکاری میرزا قلی خان یاور به عرض احمدشاه قاجار می رسید و از جانب شاه به نامبرده لقب «ضیغم دیوانی» اعطا می گردد. اینک عین متن فرمان احمدشاه دایر بر اعطاء لقب «ضیغم دیوانی» به میرزا قلی خان یاور بیگدلی :

به نام نامی اعلیحضرت قدر قدرت همایون

شاهنشاه جم جاه سلطان احمد شاه

خلد الله ملکه و سلطانه

«مهر»

الملك الله

نایب السلطنه آنکه چون مراتب خدمتگذاری مقرب الخاقان میرزا قلی خان سردار بیگدلی به عرض پیشگاه دولت علیه رسید و مستوجب بذل مرحمت گردیده لهذا به تصویب جناب مستطاب اجل اشرف اکرم علاء السلطنه رئیس الوزراء. مشارالیه را به صدور این فرمان همایون اعطای لقب «ضیغم دیوان» ی سرافراز و قرین مباهات فرمودیم که این موهبت را وسیله افتخار خود قرار داده زائداً علی ماسبق در خدمتگذاری دولت علیه ساعی و جاهد باشد. مقرر آن که کتاب کرام ثبت فرمان مبارک را ضبط نموده در عهده شناسند فی شهر محرم ۱۳۳۲. ۸۹

مرحوم میرزا قلی خان یاوریگدلی از دوستان صمیمی و از نزدیکان محترم ابوالقاسم خان قاراگوزلو (ناصرالملک همدانی) بوده و با یکدیگر الفت و موآنست دیرینه داشته اند و مکاتبات بسیار ارزنده ای از ایشان در آرشیو خانوادگی موجود است.

چنانکه گفتیم سرنوشت مرحوم میرزا قلی خان یاوریگدلی ضیغم دیوان نیز مانند پدرش با فاجعه پایان می پذیرد. بدین معنی که با تحریک معاندین، نامبرده نیز در حین عبور از جنگل قریه جیرانلو دفعه‌تاً مورد تهاجم تعدادی از یاغیان و اشرار مسلح که در لابلای درختان مخفی شده بودند قرار می گیرد و به خود نامبرده شش گلوله و به اسب مشهورش به نام «غوغا» چندین گلوله اصابت می نماید و دیگر امکان دست گشادن و مدافعه نمودن باقی نمی ماند. جنازه آن مرحوم را نیز به قریه چپقلو حمل نموده در جوار مزار پدرش امامقلی خان در حریم حرم مطهر امانزاده اسماعیل (ع) به خاک می سپارند. و بدین طریق باز هم دفترزندگانی یکی از قهرمانان نژاد بیگدلی بسته می گردد.

از نامبرده دو پسر به نامهای عباس قلی خان بیگدلی و محمدقلی خان بیگدلی و سه دختر به نامهای رعناخانم، خاورخانم و نجیبه خانم به یادگار می ماند. عباسقلی خان بیگدلی ضیغمی یکی از مردان خود ساخته و در کوره روزگار پخته است. نامبرده از دوران جوانی از اوایل دوارن پهلوی با توصیه مرحوم پدرم به تهران آمد و بسا معرفی مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی در وزارت کشور به کار مشغول شده و از سال ۱۳۱۵ خورشیدی به ترتیب بخشدار و فرماندار ولایات متعدد ایران می گردد و در تمام مدت بخشداری و فرمانداری خود با کمال صداقت و اخلاص در خدمت مردم بوده و خدمات ارزنده به خلق الله می نماید. صاحب فرامین عیدیه است.^{۹۰}

خود آن شادروان در یادداشت‌هایی که برای ما فرستاده می نویسد: «در سال ۱۳۲۲ خورشیدی بخشدار دامغان بودم. شبی در اوایل بهار آب رودخانه طغیان نمود



شادروان عباسقلیان بیکدلی کارمند عالیرتبه وزارت کشور

و وارد شهر شد و کاراژ مجاور رودخانه را فرا گرفت و ۲۴ نفر مسافرین مشهد در محاصره آب قرار گرفتند و خطر جانی تهدیدشان می‌کرد. به محض اطلاع با اسب وارد گاراژ شده و آب که تا رکاب اسب می‌رسید. مسافرین را که در طبقه دوم مسافرخانه جا گرفته بودند و بیم خرابی مسافرخانه می‌رفت و پیرزنی نیز که به علت فقر مالی به مسافرخانه نرفته و در اتوبوس باقی مانده بود، شخصاً شیشه اتوبوس را شکسته پیرزن را از پنجره خارج و سوار ترک اسب خود نموده و نجات دادم و او را به نزد خانواده خودم فرستادم. و سپس بوسیله طناب و نردبان یکایک مسافران را از سیل مخوف نجات دادیم. تصادفاً این گاراژ در گودترین نقطه شهر واقع شده بود و آنها همه آنجا جمع شده بودند و چند ساعتی پس از نجات مسافرین خراب شد.»

در سال ۱۳۲۴ که بخشدار سراب بودم در پاییز سال مزبور فدائیان فرقه دمکرات و مهاجرین سرسپرده قفقازی شبانه به شهر سراب حمله نمودند. نیروی امنیتی و مدافع شهر عبارت از دو افسر به نامهای ستوان یکم امامقلی ضیائی مهر و ستوان یکم سید علی فاطمی نائینی بود و کلاً بیست و دو نفر ژاندارم بودند، این نیروی ناچیز دولتی در برابر صدها مهاجم بیگانه پرست مسلح و از طرف ارتش سرخ پشتیبانی شده بیش از ۴ یا ۵ ساعت وقت نتوانستند مقاومت نمایند و به واسطه تمام شدن فشنگ دیگر قادر به زد و خورد نبودند. عده ای مقتول و بقیه اسیر گردیدند از جمله هر دو نفر افسران مزبور دستگیر و به نقطه نامعلومی برده شدند ولی هنوز نوبت دستگیری به من نرسیده بود. در این فاصله کم من موفق شدم که خانواده جوان و کودکان خردسال افسران مزبور را در معیت خانواده خودم به همراه اشخاص معتمد و قابل اعتبار از سراب خارج نموده و به سمت تهران گسیل دارم. از خوشبختی همه آنها صحیح و سالم به مقصد رسیدند و ما گرفتار و مدت‌ها در تحت شکنجه و عذاب اسارت بودیم.

هنگامی که فرماندار تویسرکان بودم و از طرف دولت وقت نوسازی و ترمیمات و تسطیح و توسعه عمرانی شهرها به عمل می‌آمد. به شهرداری تویسرکان نیز طرحی



شاه دروان عباسقلی بیگ

ارائه شده بوده و می‌بایست خیابان جدیدی احداث بشود. و در نتیجه مسجد جامع شهر که مسجدی قدیمی بوده ناگزیر می‌باید در این عملیات خراب بشود و از بین برود. اینجانب برای جلوگیری از ویرانی و از بین رفتن مسجد مزبور با مرکز تماس گرفتم و اقدامات و پیشنهادات جدی و قابل قبولی نمودم که هم طرح دولت اجرا بشود و هم مسجد از بین نرود، سپاس خداوند را که موفق هم گردیدم و مسجد جامع تویسرکان را به حمدالله هنوز هم باقی است و مرکز تجمع مسلمانان است، حفظ نمایم. در موقعی که فرماندار گناباد بودم از وزارت کشور نامه‌ای دریافت داشتم مبنی بر این که- «... چون مردم تویسرکان به خاطر خدمات شما و قدردانی از زحمات ایام خدمت‌تان در آن شهر یک قطعه عکس بزرگ شما را خواسته‌اند که در تالار شهرداری تویسرکان نصب نمایند.» این بزرگترین اجر و عالیت‌ترین مزدی بود که از طرف مردم قدردان آن شهر تاریخی به اینجانب داده شده بود. این بود مجملی از زندگینامه و خاطرات خدمتی اینجانب...»^{۹۲}

عباس قلی خان بیگدلی مردی بود خداشناس، دانشمند، خوشنویس و بسیار صبور و آرام، ایشان در طی سالیان دراز خدمت دولتی خود همیشه در صدد بوده‌اند که درباره تاریخ و گذشته و حال ایل جلیل بیگدلی مطالعاتی نموده، معلوماتی بدست آورده و اسنادی گردآوری نمایند و کارهایی نیز در این باره انجام داده‌اند. مثلاً از تاریخ «عالم آرای عباسی» درباره ایل بیگدلی رونوشت‌هایی برداشته و از این قبیل که تمام این قیدها و یادداشت‌ها را با کمال اشتیاق در اختیار اینجانب گذاردند و ما سعی خواهیم کرد در جای مناسب و به نام ایشان از این نوشته‌های ایشان استفاده نموده و بعضاً عین خط زیبای ایشان را چاپ بکنیم تا زحمات ایشان به هدر نرود.

عباس قلی خان بیگدلی وقتی که فرماندار فیروزآباد فارس بوده به یکی از بزرگان مطلعین ایل قشقائی^{۹۳} به نام محمد جواد هدایتی فیروزآبادی نامه‌ای می‌نویسد و درباره تاریخ بیگدلی از وی سئوالاتی می‌نماید. پاسخ کوتاه و علمی

آن شخص محترم را عیناً می آوریم که این مسئله دو سود دارد: ۱- این که نشان می دهد عباس قلی خان بیگدلی در هر جا و هر کجا که می رفته در صدد تحقیق و پژوهش تاریخ ایل و تبار خود بوده است. ۲- شخص مزبور حقیقتاً جوابی بس دانشمندان و دقیق داده و در چند سطر فشرده همه چیز را گفته است. اینک رونوشت آن نامه:

«مقام محترم جناب آقای بیگدلی فرماندار محبوب فیروزآباد دامت بقاءه عطف به نامه مرقومه $\frac{۱۰۴}{۱۳۲۹/۱/۲۴}$ محترماً خاطر مبارک به عرایض ذیل توجه می دهد:

گرچه هنوز این بنده شخص جنابعالی را صورتاً ندیده و حضوراً با شما ملاقات و مقالات ننموده ام. ولی من شما و نیاکان شما و طایفه شما را از هزار سال پیش تا کنون می شناسم و می دانم که نیاکان و طایفه شما در عصر سلطان محمود غزنوی از ترکستان به ایران و از ایران به شام رفتند و بعداً به امر امیر تیمور گورکانی آنها را از شام کوچ داده به ایران آوردند و به توصیه سلطانعلی سیاه پوش صفوی^{۹۴} از طرف امیر تیمور اجازه توقف در اردبیل یافتند. و در تمام دوران سلطنت صفویه رجال بیگدلی یعنی نیاکان شما از بهترین خدمتگزاران امین و صدیق مملکت ایران بوده و در مراسم خدمتگذاری و جانفشانی در راه ترقی و عظمت و سعادت ایران تقصیر نکردند. مردان نامی مشاهیر رجال طایفه بیگدلی مصدر خدمات گرانبهایی به ایران بوده اند. از جمله محمد قلی خان بیگدلی صدراعظم ایران در عصر شاه سلطان حسین صفوی که در تقوی و دیانت سرآمد مردم دنیا بوده است و بدست اشرف افغان شهید شد. و رضا قلی خان بیگدلی که از رجال پاکدامن و دانشمند ایران بود و پس از فتح و فرار افغان با سمت سفارت به دربار عثمانی مأمور و عزیمت به اسلامبول نمود و پس از گذشت توپال عثمان پاشا سرلشگر عثمانی و فتح بغداد به امر نادرشاه بدون جرم و گناه شهید گردید. مهدی قلی خان بیگدلی که به اهتمام وی گنبد و بارگاههای

نجف و کربلا و مشهد رضوی تعمیر و تذهیب گردید. مصطفی خان بیگدلی که از طرف نادرشاه به سفارت مأمور دربار عثمانی، و آقاخان بیگدلی (پدر حاج لطفعلی بیگ آذر از رجال دربار کریمخان زند) پس از انجام تشریفات تاجگذاری نادرشاه در دشت مغان به فرمانداری لار و بندرعباس منصوب و مأمور گردید. من همه آنها را از تاریخ کاملاً می شناسم و شما را هم که اکنون فرماندار شهر و زادگاه بنده می باشید با این که ندیده ام یک نفر مرد دانشمند و پاکنهاد و صالح و صداقت شعاری می پندارم. و قطعاً این پندار و عقیده معنوی بنده درباره جنابعالی مقرون به صحت و صواب و از هر نوع شایبه غرض بدور است.

ارادتمند محمد جواد هدایتی فیروزآبادی»^{۹۵}

معلوم میشود که عباسقلی خان متمادیا درصدد گردآوری اسناد و مدارک تاریخی بوده و به همین آقای جواد هدایتی فیروزآبادی پس از دو سال نامه دیگر می فرستد و بار دیگر درباره تاریخ گذشته و قومیت ایل بیگدلی از نامبرده یاری می طلبد. اینک رونوشت نامه دوم آقای فیروزآبادی را عیناً ثبت می نمائیم:

۱۳۳۱/۳/۱

مقام محترم جناب آقای بیگدلی فرماندار فیروزآباد دامت بقاءه

عطف به مرقومه شماره ۲۷۳ سال ۳۱/۲/۲۷ اطلاعات خود را به شرح ذیل به عرض مبارک می رساند وجه تسمیه طایفه و فامیل بیگدلی به این اسم این است که نسب تمامی این طایفه به بیگدلخان پسر سوم از چهار پسر اولدوزخان پسر سوم از شش پسر اوغوزخان می رسد.

بیگدل خان در آغاز جوانی از حدود ماوراءالنهر بانی مبنای سلطنت و شهریار گشته، نامش در میان ملوک آن سامان به عدل و داد مذکور و از غایت جلال و شوکت به جمشید ترک مشهور است و مفصلاً اصل و نسب این طایفه در آن مضبوط و معلوم است و نیز مجملی از حالات بعضی از ایشان در «تاریخ عالم آرای عباسی» اسکندر بیک منشی مذکور است

مرحوم حاج لطفعلی بیگ بیگدلی در کتاب «آتشکده» آذر که از تألیفات خود او است مفصل‌تر احوالات رجال بیگدلی را که مصدر خدمات مهمی به کشور ایران بوده‌اند برشته تحریر کشیده، خلاصه سران و بزرگان این گروه پیوسته در ترکستان و ماوراءالنهر فرمانفرما و به ریاست قبیله خود و اتباع اوقات می‌گذرانیده، تا در زمان سلطان محمود غزنوی با جمعی از طوایف اتراک به ایران آمده، بعضی در این مملکت ساکن و برخی بلا توقف به دیار شام رفته و در آنجا رحل اقامت گسترده. تا در زمان امیر تیمور هنگامی که آن پادشاه به فتح شام پرداخته و نسب آن گروه را شناخته در کمال لطف و مهربانی همگی آن طوایف را به عزم سکنای ماوراءالنهر که موطن اصلی ایشان بوده از دیار شام کوچانیده به ایران آورده، پس از ورود به اردبیل و حصول شرفیابی به حضور سلطان علی سیاهپوش صفوی، رؤسای آن طایفه آن حضرت را واسطه خود نموده و به توصیه آن پادشاه عالم معنی از رفاقت اردوی تیموری فراغت جُسته به توقف در آن دیار رخصت یافته دست ارادت به آن والی دیار ارشاد داده و در سلک مُریدان راسخ العقیده می‌زیستند تا بعدها که شاه اسمعیل صفوی با کمک و پایمردی همین سران و بزرگان طایفه بیگدلی و رشادت سربازان قزلباش که اکثراً از افراد این طایفه تشکیل یافته بود کشور ایران را مسخر و سلطنت صفویه را تأسیس نموده، و تا پایان سلطنت این سلسله رجال بیگدلی همواره به مناصب عالیه سربلند و از امرای دانشمند و سیاستمداران وطن پرست ایران بوده در مراسم خدمتگذار و جانفشانی در راه عظمت ایران و ترقی سلطنت صفویه به تقصیری از خود راضی نگشتند.

غرض آنچه که از این طایفه از مملکت شام مراجعت کرده بیگدلی شاملو خوانده شدند و آنچه از ماوراءالنهر آمده یا در ایران مانده بودند و به دیار شام نرفتند بیگدلی هستند و شاملو نیستند خلاصه میان بیگدلی و شاملو عموم و خصوص من وجه است که بعضی بیگدلی شاملو است و بعضی شاملو است. برای کسب اطلاعات بیشتر به «کتاب جامع التواریخ رشیدی» و به «تاریخ عالم آرای عباسی»

اسکندریگ و به «کتاب آتشکده» آذر تألیف حاجی لطفعلی بیگ بیگدلی و سایر تواریخ مربوطه به عصر صفویه مراجعه فرمایید.

اطلاعاتیکه تا اینجا به عرض رسید نتیجه مطالعه سه کتاب فوق الذکر است که پارسال در کتابخانه انجمن زرتشتیان تهران که از مهمترین کتابخانه های خاور میانه است به نظر بنده رسیده و تا کنون در ذهنم باقی بود، تصویری که در کتابفروشیهای تهران بشود سه کتاب نامبرده را بدست آورده و خریداری نمود جوینده یابنده است. محمدجوادهدایتی فیروزآبادی - شیراز^{۹۶}

عباسقلی خان بیگدلی دارای یک پسر به نام محمدرضا خان بیگدلی است که در نوشتن این تاریخ بیگدلی دستیار اینجانب بوده و با منتهای فداکاری و اشتیاق و علاقه وافر به مؤلف کمک ها نموده است. یکی از کارشناسان عالی رتبه وزارت آموزش و پرورش می باشد و خود مؤلف آثار و مقالات علمی عدیده گرانبهای است و نام دختران ایشان نیز به ترتیب در شجره نامه ایل بیگدلی ضبط و ثبت شده است که همه شان دبیر دبیرستانها بوده و در تعلیم و تربیت جوانان کشور فعال و سهم می باشند.

محمدقلی خان برادر کوچکتر عباسقلی خان در بزینه رود در خمسه در همان قریه بزین نامبرده زادگاه آبا و اجدادی خود در همه عمر با کار کشاورزی و مالداری مشغول بوده که در سال ۱۳۶۶ برحمت ایزدی پیوست یکی از افراد زحمتدوست و نجیب و مهربان خاندان ما بشمار می آید و دارای اولاد ذکور نمی باشد.

۳- شاخه ابهررود

نیم شاخه ابهر - قیزیلجا در دهکده قیزیلجا واقع در ۲۲ کیلومتری ابهر خانواده علیقلی خان بیگدلی زندگی می نمایند طبق روایت افراد کهن سال خانواده مرحوم علیقلی خان که درجه سرهنگی آرتش اواخر دولت قاجاریه داشته و بنا به قول فضل الله خان بیگدلی برادرزاده آن مرحوم اجداد و پدران ایشان در نتیجه حادثه ای

از حوالی قاراداغ- به پیزین از محال هجه رود به قریه قاراآغاج ابهر آمده و در آنجا سکنی گزیده اند و در نتیجه مرور زمان و گذشت ایام در آنجا ریشه دوانده و با مردم محلی آمیزش نموده اند و بنا به اظهارات فضل الله خان این آقایان از نژاد علی مراد خان بیگدلی^{۹۷} از سرکردگان زمان نادرشاه و کریمخان زند بوده و در محال هجه رود املاکی داشته اند. و از سرشناسان آنها بیک محمد خان یکی از نواده های علیمردان خان است که از قدیم با وراث ذوالفقار خان افشار^{۹۸} بر سر ملک و زمین و حاکمیت و غیره اختلافات جدی داشته اند اضطراباً جلای وطن نموده است و به ابهر رود آمده سکنی گزید و در آنجا املاکی بدست آورده و سرو سامانی یافته است. لیکن با مأمورین دولت قاجاریه نساخته و در جنگی که در میان او و مأمورین محلی دولت روی داده پس از دادن تلفات جانی دستگیر گردیده و در تهران با «قجر آشی»^{۹۹} مسموم گردیده و مرده است.

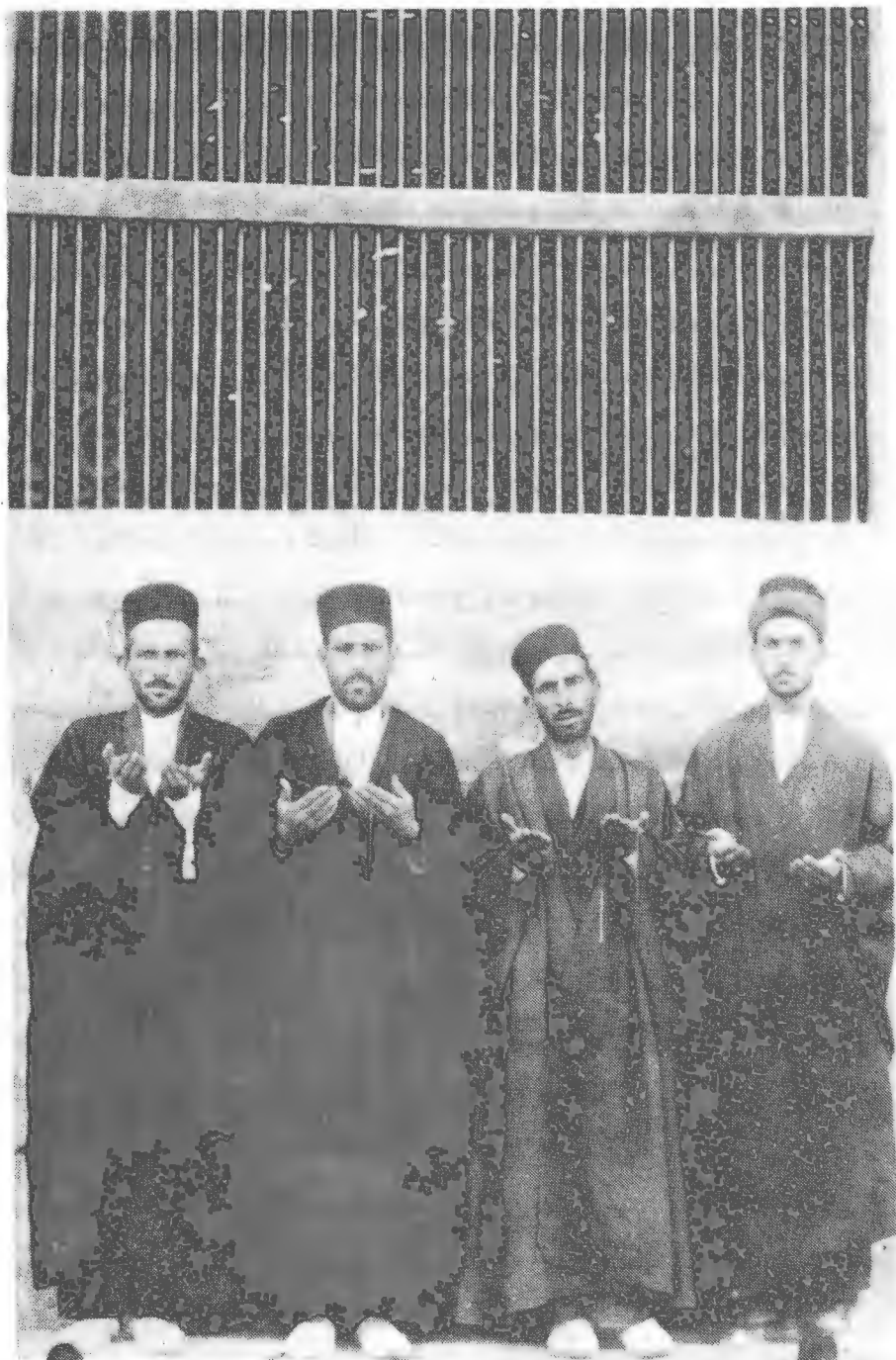
بیک محمد خان سه پسر به نامهای آصلان بیک، علی بیک و حسینعلی بیک داشته که هر سه نفرشان افراد کارآمد و کاردان بوده اند پس از مرگ پدر به قریه قاراآغاج نزد عمه خود سلطنت خانم که زن فتح الله خان دودانگه مشهور به سالار دودانگه و از خوانین معتبر و متنفذ ابهر رود بوده آمده روزگاری در آن حوالی و در نزد سالار دودانگه بسر می برند و به قول معروف: — از تعقیب مأمورین دولت جانی بدر می برند. که، در این زمان فتح الله خان دودانگه مرحوم می شود، و قسمتی از ماترک فتح الله خان از طریق عمه شان به ایشان می رسد و از نو صاحب ضیاع و عقاری می گردند.

از طرف دیگر نیز مسئله تعقیب و گرفتاری شان بتدریج کهنه شده و از یاد می رود و تدریجاً در آن حوالی صاحب اسم و رسم گردیده و علی بیگ با نرگس خانم ازدواج می کند و صاحب دو دانگ از قره آج یک دانگ از قیشلاق و یک دانگ نیز از باغ دره می گردد و حسینعلی بیک هم با دختر نوروز علی بیک دودانگه ازدواج کرده مالک دو دانگ از قریه قیزیلجا می شود، آصلان بیگ هم که برادر

بزرگتر بوده به کار تجارت می پردازد و کاروبارشان سروسامان و رونق می گیرد. علیقلی خان سرهنگ بیگدلی فرزند علی بیک برادر بزرگتر می باشد که چون جوانی لایق و کاردان بوده از مخالفت با دولت وقت دست برداشته و از جوانی مانند نیاکانش وارد خدمت ارتش می گردد و در آن روزگار تا درجه سرهنگی ارتقاء یافته، بقیه چهار دانگ قیزیلجا را نیز خریداری کرده و صاحب شش دانگ این آبادی می شود. لیکن املاک قره آغاج سایر املاکی که از طرف مادری یعنی از خوانین دودانگه به ارث به آنها رسیده بوده از طرف جهانشاه خان امیرافشار غنفاً غصب می گردد. بر اساس این تجاوز ناجوانمردانه و غصب عدوانی تا مرحوم علیقلی خان بیگدلی زنده بود با جهانشاه خان امیرافشار و وراث او در کشاکش بوده و در دادگستری کشور مدعی و خواهان اجرای عدالت و استرداد املاک موروثه خویش می بود. تا این که مسئله تقسیم اراضی پرونده این کار را برای همیشه به بست و در سال ۱۳۴۱ خورشیدی اراضی ما بین کشاورزان تقسیم گردید و دعوا تمام شد. این شاخه کوچک بیگدلی در حوالی ابهر با سرفرازی و نیک نامی زیسته با خوانین مشهور دودانگه ابهر رود و با حاج منصور نظام قربات و وصلت نموده و در محال ابهر رود شهرت و حرمت شایان توجهی داشته اند. بویژه با اهالی محلی در نتیجه خوش رفتاری و سلوک موروثی روابط بسیار حسنه ای داشته اند و مردم طرفدار آنان بوده است.

مرحوم علیقلی خان را اینجانب در سالهای ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۵ بارها در تهران، قزیلجا و ابهر رود و تبریز دیدار نموده و ایشان را یک شخصیت توانا، کارآمد و فامیل دوست و انسان پرور تشخیص دادم. و فیما بین پدرم مرحوم فتح الله خان بیگدلی و نامبرده که تخمیناً هم سن و سال بودند، رشته الفت و دوستی و احترامات متقابل و مفاهیم به معنی حقیقی برقرار بود و بارها به دیدار همدیگر می شتافتند خدایشان بیامرزد.

نیم شاخه در جزین همدان قریه حکان نیم شاخه در جزین می بایست یک



شاخه کامل‌ترو بزرگ‌تر می‌شد زیرا شاه اسماعیل اول برای آن پس از شکست در جنگ چالدران و به درج‌زین آمد که در اینجا تقویت شده تمدید نیرو و ترمیم قوا و تسلیحات و غیره نماید تا از نوبه جنگ با نیروی مهاجم و غاصب عثمانی شتابد. علت اصلی این کار نیز این بود که ییلاق اصلی آن روزگاران ایل جلیل بیگدلی از ساوه تا زنجان و اساساً در امتداد کوه‌های سرسبز و خرم خرقان با مرکزیت درج‌زین بود و پدر تاجلو بیگم خانم بیگدلی شاملوزن محبوب و ملکه شاه اسماعیل و مادر شاه طهماسب یعنی عابدین بیگ^{۱۰} بیگدلی شاملو در این منطقه ریشه و پایه داشت.

لیکن به مرور زمان و در نتیجه حوادث مثبت و منفی و پیش آمده‌های تاریخی ایل جلیل بیگدلی به چند شاخه تبدیل گردیده:

اول آنهائیکه از سوریّه و شامات برگشته بودند و بانی دولت صفویّه بشمار می‌آمدند به بیگدلی شاملو شهرت یافتند و از آن پس نیز به شاخه‌های، بهارلو، قراگوزلو و آبدال‌لو و غیره منشعب گردیدند و این اواخر نیز تعدادی از آنان به سبب این که بزرگ شاخه‌شان از طرف دولتهای وقت با القابی تلطیف گردیده بودند، همان لقب را بجای نام خاندان و ایل خود برگزیده، و نیم شاخه‌های کوچک‌تر جدیدی را بوجود آوردند. مثلاً این آقایان معینی و معینی زندهای درج‌زین اول بیگدلی یا بیگدلی شاملو بوده‌اند، قاراگوزلو شده‌اند و به سبب تلطیف بزرگ خاندان شان آقای هدایت‌اله خان قاراگوزلو به لقب معین نظام معینی شده و به سبب و صلت با خاندان زند، معینی زند شده‌اند. مهندس اسماعیل خان معینی زند برادر عالیجناب فقیدش مرحوم اکبرخان معینی زند مُمثل این گروه هستند. یا خود بیگدلی شاملوهای خوی و مرند امیراحمدی شده‌اند و بسیاری از این قبیل که بزعم ما باید هر چه زودتر به اصل‌شان برگردند. یا این که آقایان امیراصلا نیها یا صارم‌اصلا نیها اینها اولاد و احفاد مرحوم حاج امیراصلان خان^{۱۱} قاراگوزلو سردار اوایل سلسله قاجاریّه هستند. لیکن به محض این که اجدادشان به القاب امیراصلان خان یا صارم‌اصلان خان تلطیف گردیده‌اند اولاد نیز به افتخار و به موهبت این

حادثه فرحناک نام فامیلی شان را از قراگوزلوبه امیراصلانی، یا صارم اصلانی یا اصلانی خالص تبدیل نموده و تجزیه شده‌اند. و خودشان را از عضویت یک ایل جلیل نامدار و یک خاندان تاریخی و مشهور و خدمتگزار محروم نموده و انشعابات ناچیز بوجود آورده‌اند یا خود مرحوم حاج نصرت الله خان زمانی نژاداً بیگدلی و فرزند مرحوم حاج زمان خان بیگدلی نواده... بیگدلی است منتهی در اوایل زمامداری پهلوی هنگامی که به اهالی کشور شناسنامه داده می‌شد وی نیز بدون تفکّر و برحسب تفنّن به خیال خودش ابتکاری به خرج داده و کاری زیرکانه انجام داده است شناسنامه «زمانی» گرفته و بر روی فامیل هزار ساله خود خط بطلان کشیده است و اولادش نیز کورکورانه وی را دنبال نموده‌اند. هنوز هم به اشتباهاتشان پی نبرده شناسنامه شان را عوض نکرده‌اند.

تمایل ما بر این است که این قبیل خاندانهای نو بنیاد و جدیدالظهور به اصل و ریشه و منشأ قدرتمند خود بازگشته و همان نام خانوادگی دیرپای افتخار آفرین تاریخی مان را از نو انتخاب نمایند و به نورسیدگان و نونهالان نیز توصیه می‌نمائیم که با هوس‌های کودکانه خام و یک طرفه بزودی از جا درنرفته و با الفاظ در ظاهر باطمینان بنام ایلی و خانوادگی هزار ساله خود خط بطلان نکشند و بدانند که آحاد و افراد این ایل و این خاندان در طیّ قرون و اعصار صدها دانشمند، سیاستمدار سرکرده، شاعر، نویسنده، طبیب، روحانی، معلّم، سفیر، قهرمان و دیگر میهن پرستان غیور بشمار تقدیم به جامعه ایران نموده و هیچ لاله‌ای در این سرزمین و- سیم ایران عزیز نمی‌روید که در رگه‌های آن یک قطره خون شهید بیگدلی وجود نداشته باشد. راستی که از خون جوانان وطن لاله دمیده درباره ما صدق می‌کند.

ما امیدواریم این تنقید صادقانه ما را که با خلوص نیت و صداقت محض به روی کاغذ آمده است با شهامت و صمیمیت بپذیرند. و در تعویض نام خانواده‌های خود شتاب نموده و بیش از این درنگ را جایز ندانند و بنا به ضرب المثل زیبای ترکی «اوت کوکو اوسته بتر» عمل نمایند.

اگر خانواده‌های وثوق‌ها، امیراحمدی‌ها، امیراصلانی‌ها، صارم‌اصلانی، اصلانی‌ها، زمانی‌ها، معینی‌زندها مثل قارچ ظاهر نمی‌شدند و نام کهن سال خانوادگی بیگدلی یا قاراگوزلوی خودشان را نگاه می‌داشتند شاید شاخه خاندان بیگدلی درجزین همدان و خرقان خیلی غنی‌تر و پربارتر و پرشاخه‌تر از این بود که حالا موجود است و امیدواریم که هر کدام از افراد خانواده‌های نوظهور برگزیده و در تاریخ خاندانشان اندیشه نموده و به اصل و نسب و شخصیت و تاریخ خودشان بازگشت نمایند و گرنه بقول مشهور:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج
والّا دیگر ممکن نخواهد بود.

غازان خان بیگدلی (غضنفر خان) غازان بیگدلی که نام کاملش غضنفر خان می‌باشد از سرکردگان ایل جلیل بیگدلی معاصر شاه صفی و شاه عباس دوم می‌باشد. نام برده در آن دوران منصب یوزباشی داشته و از معروفین حضور سلاطین نامبرده از خاندان صفویه بوده است و از مضمون فرامین سلاطین معاصر خطاب به غازان خان معلوم می‌شود که نامبرده پدر بر پدر در محال درجزین خرقان سکنی داشته و مالک آبادی‌های حکان و قراء مجاور بوده و یکی از باقیماندگان ایل جلیل کهن سال بیگدلی و از جان نثاران دولت بهیة صفویه بوده است و در دولت و دربار صفویه صاحب اعتبار و احترام.

ما عیناً یکی از فرامین شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷) برای اثبات مدعای خود ذیلاً درج می‌نمائیم:

الملك لله

مهر دایرة شکل بزرگ شاه عباس ثانی. سجع مهر در دایرة وسط: «بندۀ شاه ولایت عباس ثانی» و در اطراف سجع با خطی که دور می‌چرخد «اسامی چهارده معصوم».

فرمان همایون شد آنکه چون رفعت و معالی پناه قزان بیک یوزباشی بیگدلی به عرض رسانید که جمعی از جماعت در جزین به غیر حق و خلاف شرع اقدس در اراضی قریه حکان توابع در جزین که از راه ملکیت تعلق به او دارد، باغات احداث نموده تصرفات غیر مشروعه می نمایند و وکلاء و حاکم در جزین حمایت خلاف شرع ایشان می کند و استدعای حکم اشرف نموده که اهالی شرع شریف به اتفاق رفعت و معالی پناه بایندر بیک یوزباشی استاجلو که در آن حدود است به حقیقت رسیده منع بی حسابی آن جماعت نمایند. بنابراین مقرر فرمودیم که اهالی شرع شریف و عدول مؤمنین و ارباب خبرت به اتفاق رفعت و معالی پناه بایندر بیک یوزباشی مزبور به حقیقت رسیده به قرار خاطر نشان و بعد از ثبوت و لزوم شرعی مقرر دارند که جماعت مذکوره دست تصرف خلاف شرع از املاک شرعی یوزباشی مزبور باز داشته، آنچه مطابق شرع و موافق حساب بوده باشد معمول دارند و نوعی نمایند که مطلقاً ستمی و امری که خلاف شرع بوده باشد به ظهور نرسد.^{۱۰۲}

ربیع الاول ۱۰۶۶

درست بیست سال بعد فرمانی از شاه سلیمان بن شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۱۰۵) در همین موضوع

الملک الله

مهرگرد شاه سلیمان سجع مهر: «سلیمان بنده شاه ولایت» ۱۰۷۷. در اطراف سجع با خطی که دور می چرخد «اسامی چهارده معصوم»

فرمان همایون شد. آنکه چون در این ولا رعایای قریه حکان در جزین به عرض رسانیدند که قریه حکان و غیره و مزارع مذکوره ذیل همگی ملک رفعت پناه قزان بیک یوزباشی بوده و هریک را علیحده با حدی فروخته و قریه مزبور و مزارع به تیول ورجه قارلق کاروانسرا و سیورغال مقرر است و صاحبان مزارع تمرد نموده از عهده مألوجهات مزارع مزبور بیرون نمی آیند و تیولدار و صاحب سیورغال برسد^{۱۰۳} مزارع مزبور را از ایشان طلب

می نمایند و در این باب استدعای پروانچه اشرف بعهدہ یوزباشی مزبور و اهالی شرع محلّ مزبور نمودند و از سرکار ادا رجه تصدیق نمودند که مال موجود قریہ حکان درجزین بدین موجب از سرکار ادا رجه ابواب الجمع است و اسم سایر مزارع که رعایا به شرح فوق عرض نموده اند در دفتر به نظر نمی رسد و هرگاه مجملّاً در تحت محلّی جمع یا به اسم دیگر موسوم و به تیول ده ساله و غیره مقرر باشد، از دفتر ظاهر نمی شود. بنابراین مقرر فرمودیم که کلانتر محال مزبور در حضور یوزباشی مزبور و معتبرین آنجا سبب الواقع به حقیقت رسیده حقیقت واقعی را مشروعاً عرض نمایند در این باب قدغن دانسته در عهده شناسد.

شهر صفر سنه ۱۸۰۶

از مفاد این فرامین به خوبی روشن است که اجداد و اولاد غازان خان یوزباشی بیگدلی در حوالی خرقان در سرزمین آباء و اجدادی خود همچنان پایدار و برقرار بوده اند و کمافی السّابق در دولت صفویّه صاحب اعتبار بوده و جزء فرماندهان قشون ایران در شمار و یوزباشی، که با تطبیق درجه آرتش امروز فرمانده گروهان می باشد فرمانده یکصد نفر سپاهی بوده است و در آن زمان فرماندهی یکصد نفر قابل توجّه است.

همچنین از عریضه که رضاقلی خان بیگدلی از احفاء غازان خان در سال ۱۱۴۱ به شاه طهماسب دوم (۱۱۳۵-۱۱۴۴) پسر شاه سلطان حسین معروض داشته و از پاسخ ملاطفت آمیز نامبرده معلوم می شود افراد این خاندان با حکام و فرمانروایان معاصر خود متماداً در علاقه مستقیم بوده و به واسطه خدمات صادقانه و دیرپای پدرانشان نزد سلاطین روزگار صاحب احترام و بایسته توجّه بوده اند. اینک عین عریضه و پاسخ عریضه مزبور را درج می نمائیم:

«عرضه داشت کمترین بندگان بموقف عرض آسمان مکان پایه

سریر عرش نظیر اقدس ارفع اعلی می رساند

رضاقلی اصل بیگدلی ساکن قریہ حکان من محال درجزین

که در سنوات سابقه باعتبار اختلال اوضاع رعایای قریه حکان همگی فرار و متفرق گردیده محلّ زرع آن قریه که متعلق به کمترین بود جهت دیوان ضبط و مقرر گردید. حال قریب به هشت سال است که مزرعه مزبور خراب و بایر است. الحال که مطلع جاه و جلال سلطان اقدس از افق آمال رعایا طالع و لامع گردیده همگی رعایا را در مهد امان نموده و این کمترین از ایل جلیل بیگدلی به جز از آستان مروت نشان پناهی ندارم. استدعا آنکه قربتاً الا الله و طلباً لمرضاته به تصدّق فرق فرقدان سای نواب اقدس اشرف اعلی رقم اشرف مطالع عزّ صدور یابد که ملازمان و متصدیان خالصحات محال نامبرده ملک مزبور را به تصرف کمترین داده که ملک مزبور را به حلیه آباد درآورده، زرع و منافع آن را صرف معاش خانواده خود نموده به دعاگویی دوام دولت ابد مدت قیام نماید که هرآینه عندالله و عندالرسول ضایع نخواهد شده. باقی امر کم مطاع .

در حاشیه فوقانی عریضه مزبور فرمان شاه طهماسب دوم (سلطنت ۱۱۳۵-۱۱۴۴) پسر شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵) چنین صادر شده است :

«مهر چهار گوشه شاه طهماسب ثانی با سجع «بنده شاه ولایت طهماسب ثانی ۱۱۳۷».

فرمان والا شد آنکه حاکم و عمّال در جزین بدانند که چون صاحب عریضه بیگدلی و همیشه خدمتگزار این آستان ملایک پاسبان می باشد و املاک او را به جهت دیوان ضبط نموده اند و استدعا نموده است که ملک مزبور به او رد شود. می باید به وصول فرمان مطاع ملک مزبور را به تصرف او دهند که به حلیه آبادی درآورده از قوای ممیزین ممیزی نمایند که از عهده حقوق دیوانی او برآید.

تحریر فی شهر شعبان سنه ۱۱۴۱. ۱۰۴

رضاقلی خان قسمت از دست رفته املاک موروثی را که تماماً مخروبه و بایر گردیده بود تصاحب می کند و به تجدید آبادی و به جمع آوری رعایا می پردازد و با مرکز بودن حکان دهات و مزارع اطراف ملکی دودمان بیگدلی را از نو دایر و آبادان

نموده و در شکوفایی اقتصادیات کشور خود و تا آنجا که مقدور بوده تلاش و کوشش می نماید.

رضاقلی خان فرزندی به نام فتحعلی خان داشته که مردی رعیت پرور و مردمدار و رشید بوده در رشادت و شجاعت و سخاوت و سواری و تیراندازی در محال خرقان و در جزین ممتاز، نسبت به دور و محیط خود تحصیلات قابل توجهی داشته و میرزائی توانا و صاحب قلمی مشهور بوده است. در خانه فتحعلی خان همیشه باز بوده و از حضور میهمان در خانه اش لذت می برده است. فتحعلی خان فرزندش غلامرضا خان بیگدلی جانشین وی می گردد، وی نیز بیشتر صفات و حضال پدر را دارا بوده است. و یکی از خوانین محترم در جزین و خرقان بشمار می آمده است. وی دارای چهار پسر به نامهای الله و یردی خان، محمد خان، عربعلی خان و مبرزعلی خان بوده است. زبده ترین این پسران مرحوم الله و یردی خان بوده، که از سنین جوانی به دربار قاجا راه می یابد و در نتیجه لیاقت و کاردانی بزودی مدارج ترقی را سیر نموده تا از اعضای محرم و قابل اعتماد خاندان سلطنتی شمرده می شود. و سالیان دراز جزء درباریان سلسله قاجاریه خدمتگزار بوده است.

سروان فضل الله خان بیگدلی از نوادگان مرحوم الله و یردی خان در نامه مبسوطی که درباره تاریخ و شخصیت های شاخه بیگدلی حکان در جزین به اینجانب فرستاده درباره نامبرده چنین می نویسد:

«مرحوم الله و یردی خان عموی پدرم و پدر بزرگ تقی خان و محمود خان بیگدلی و سرهنگ ژاندارمری الله و یردی خان و سرهنگ شهربانی علی قلی خان بیگدلی می باشد. وی در سنین جوانی مدت مدیدی در دربار قاجاریه منشی و محرم نایب السلطنه و لיעهد و برادر بزرگ ظل السلطان بوده، و خدمات شایانی انجام داده، و در سنین پیری بازنشست گردیده، و به موطنش یعنی به آبادی حکان در جزین همدان مراجعت کرده، و تا آخر عمر در قریه مذکور مقیم بوده است. فرامین به نام او نیز در آرشیو خانوادگی نگهداری می شود.»^{۱۰۵}

سروان فضل الله خان بیگدلی شجره خاندان بیگدلی شاخه درجزین همدان را
به شرح زیر تعیین و ترسیم نموده است:

«خلاصه سلسه طایفه بیگدلی های قریه حکان درجزین همدان تا آنجاییکه ما
می دانیم. فقط اولاد ذکور»



شاهروان تیمچیان بیگدلی



امیر ارسلان بیگدلی



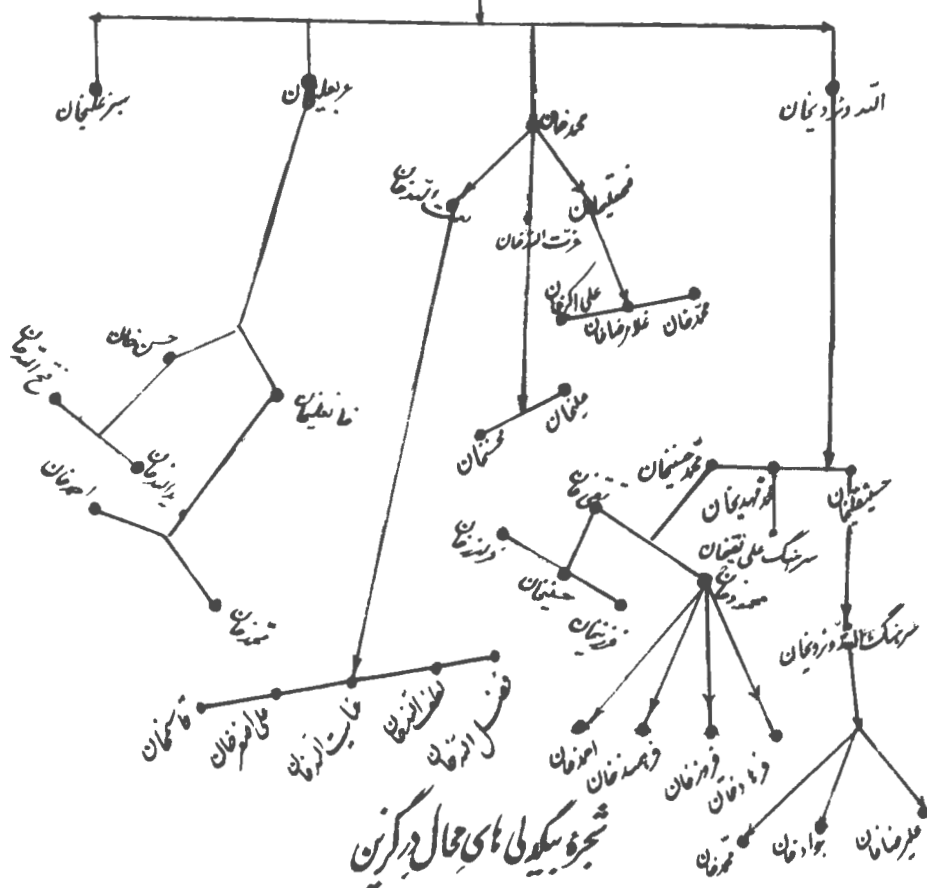
از چپ راست: استاد سمیع نفیسی، غلامسین بیگدلی، آقا میر حسین علیرزاده. باکو ۱۹۶۳

شجرہ عازان خان (عضف خان) ○ کہ بنام عازان خان معروف بودہ

رضا قلہان بیلری

فتحعلیخان سگدی

غلامرضا خان مسعودی





باکو: هشتم سمنزانی در بشواره ۸۲۵ سالی زادروز فطانی گنجوی در موزه فطانی باکو

- ۱- برای کسب معلومات بیشتر مراجعه کنید: «زندگانی شاه عباس اول مجلد چهارم و پنجم، نصرالله فلسفی».
- ۲- به اصطلاح مشهور و معمول تخته قاپو شدن، ساکن شدن.
- ۳- مآثر سلطانیة تاریخ جنگهای ایران و روس، اثر عبدالرزاق مفتون دنبلی منشی دیوان عباس میرزا نایب السلطنه با مقدمه و فهرستها، به اهتمام غلامحسین صدری افشار چاپ مروی ۱۳۵۰ شمسی. انتشارات ابن سینا صفحات ۲۲۰، ۲۲۱.
- ۴- همان کتاب... ص ۲۲۱.
- ۵- موقع جغرافیائی کوهها خرقان طوریت که این رشته جبال بلافاصله از غرب شهر ساوه آغاز گردیده و تا حوالی سلطانیة زنجان ادامه دارد و در این اراضی شاخه ای از ایل بیگدلی متعلق به حوزه ساوه، نویران، مزلقان و شاخه ای متعلق به خرقان و ابهر و خمسة سکنی گزیده اند و دنباله شان از جنوب تا همدان و اراک و دزفول اهواز و از غرب تا اقصی نقاط آذربایجان تا حوالی ارس ادامه پیدا می کند و به آناتولی و شامات و ارتفاعات جولان می رسد و شاخه های مراغه و میاندوآب هنوز هم موجود و پا برجا می باشند.
- ۶- عین فرمان شاه عباس کبیر در آرشیو خانوادگی و در کتابخانه شخصی نگارنده است نگاه کنید به «تاریخ بیگدلی مدارک اسناد» ص ۶۳۳.
- ۷- این وقفنامه معتبر و با عظمت و کم نظیر تخمیناً عبارت از ۲۰ صفحه است که در سال ۱۰۴۱ هجری قمری نوشته شده است. اصل آن در حال حاضر در اداره اوقاف شهر ساوه نگهداری می شود و چندین بار در سالهای مختلف از روی نسخه ی اصلی استنساخات به عمل آمده که صورت ۹ فقره از رونوشت (با خطوط مختلف) آن سند فعلاً در اختیار مؤلف این سطور قرار دارد. متن همه شان عینی است و در جلد مدارک اسناد «تاریخ بیگدلی» چاپ شده است. نگاه کنید به صفحات ۷۵۷، ۷۷۳.
- ۸- مقصود از ترکمنستان ایران و ترکمنستان شوروی است که مؤلف در هر دوی آنها بوده است و با چشمان خود آثار را دیده است.
- ۹- ولی تاریخ تکرانی سخت به آنها داد و اتحاد جماهیر شوروی ظالم و ستم پیشه را از هم پاشید و هر کس بجای خود بازگشت نمود. کل شی یزجه الا اصله.
- ۱۰- شعر از داوری مازندرانی است، این شعر در سال های مهاجرت اضطراری سی و سه ساله تسلی بخش و امید آفرین من بود و در پشت همه کتابهایم آن را ضبط کرده بودم.

۱۱- در سال ۱۹۵۳ که یوسف ویسارنویچ استالین مرد. مطابق آمار رسمی که خود روس ها در مطبوعات شان اعلام کردند در ظرف ۳۱ سالی که استالین در رأس حاکمیت شوروی بوده ۳۰ میلیون انسان به اعدام مختلف به قتل رسیده و اعدام گردیده بودند و ۴۳/۸ میلیون نفر نیز زندانی و تبعیدی وجود داشت که از این رقم ۱۶ میلیون محبوس و اعدام دو برابر اعضای حزب حاکم (در آن زمان در شوروی، حزب حاکم کمونیست فقط ۷ میلیون نفر عضو داشت) لیکن در پائیز سال ۱۹۹۰ گارباچوف زمامدارنوبتی روسیه شوروی در یکی از نطق های خود بوسیله رادیو مسکو کشتار استالین را در حدود دو برابر رقم ذکر شده قید کرد، یعنی نزدیک به ۷۰ میلیون نفر، بقیه تبعیدهای دستجمعی بود مثلاً تاتارهای شمال دریای سیاه را یک دفعه ۳/۵ میلیون نفر انسان از زن و مرد و پیر و جوان و صغیر و کبیر به سبیری و شرق دور و آسیای میانه و قازاقستان تبعید نموده بودند. یعنی همه آنها «جنایتکار و مقصر» بوده اند. فاعتبرو یا اولوالابهار و بسیاری از این قبیل.

۱۲، ۱۳- درباره کرم آقاخان چیزهایی می گویند و به او نسبت هایی می دهند گویا او صاحب کشف و کرامت بوده و آتش اجاقش هرگز خاموش نمی شده و من این تصور را در حق وی چنین تعبیر می نمایم که مسئله مربوط به نسل و نژاد است. یعنی نسل وی قطع نمی شده و الا اجاق آتشین که خاموش می گردد و افسانه خاموش نشدنش قابل قبول نیست.

۱۴- عکس سپر داده خواهد شد، ولی تاکنون موفق به خواندن کامل نوشته های وی نگردیده ایم و قمه نامبرده را می گویند غلامرضا خان قراگوزلور بوده است ولی تاکنون نتوانسته ایم به گردش بگذاریم و پس بگیریم.

۱۵- علیمراد خان و علیمردان خان و الله مراد خان سه برادر هستند که در رکاب نادرشاه افشار توأمآ خدمات بزرگی انجام داده اند. علیمراد خان جد هشتم نگارنده می باشد.

۱۶- رئیس غلامان.

۱۷- تاریخ رجال ایران قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ تألیف مهدی بامداد، تهران ۱۳۴۷ خورشیدی صفحات ۴۹۵ و ۴۹۶.

۱۸- نادرنامه. نشریه «انجمن آثار ملی خراسان» نگارش محمد حسین قدوسی، مشهد فروردین ماه ۱۳۳۹ هجری شمسی ص ۲۴۳.

۱۹- تاریخ فارسنامه ناصری، تألیف مرحوم حاج میرزا حسن حسینی فسایی ... از انتشارات کتابخانه سنایی ص ۱۸۳.

۲۰- علیمراد خان بیگدلی جد هشتم نگارنده این سطور است بدین ترتیب: غلامحسین بیگدلی فرزند فتح الله خان بیگدلی فرزند لاجینخان بیگدلی فرزند محمدجعفر سلطان بیگدلی فرزند الله مراد سلطان بیگدلی فرزند عربخان بیگدلی فرزند بهرام خان بیگدلی فرزند علیمراد خان بیگدلی شاملو... فرزند

دورمیشخان بیگدلی.

۲۱- محمد خان بیگدلی جد پنجم مؤلف این سطور است به این ترتیب غلامحسین بیگدلی فرزند فتح الله خان بیگدلی فرزند لاجینخان بیگدلی فرزند الله مراد سلطان بیگدلی فرزند محمد خان (محمد جعفر خان) بیگدلی...

۲۲- ناسخ التواریخ، جلد سوم، سلاطین قاجاریه، مؤلف، مؤرخ شهیر محمد تقی سپهر، لسان الملک، تهران ۱۳۵۳ شمسی صفحات ۱۹۱، ۱۹۲.

۲۳- اسدالدوله ذوالفقاری بزرگ فنود آل خمسه.

۲۴- رک: کتاب «کله یه سلام». غلامحسین بیگدلی - کله - تهران، ۱۳۵۹ شمسی چاپ اول ۱۳۶۳.

۲۵- سرداری، لباس افسران و سرکردگان آن دوران، لباس بلندی بوده که از وسط یک ردیف دگمه شیر خورشید می خورد.

۲۶- من ۳۳ سال در مهاجرت اضطرابی دور از میهن و خاندان بوده ام.

۲۷- ما عجالتاً درباره فعالیت نظامی و خدمات این بزرگان معلومات دقیق کافی نتوانست ایم بدست بیاوریم، لذا به اختصار به آنها اشاره نموده و سعی خواهیم کرد، حتی المقدور، معلوماتی دقیق تر و مبسوط تر درباره آنان بدست آورده و ترجمه حال و زندگینامه آنها را مفصل تر بنویسیم.

۲۸- اسم اصلی آقاخان علیمرادخان بوده است، رک: «تاریخ بیگدلی مدارک و اسناد» ص ۳۴۰ سند شماره ۹۴.

۲۹- یعنی نژادپرستی روس کبیر، ملت پرستی روس کبیر...

۳۰- نصیر خان جد مادری نگارنده این سطور است، مرحوم سلیمه خانم مادر والا گهر اینجانب دختر نصیر خان (نصرالله خان) بیگدلی مشهور است و به قول دوست و دشمن از زنهای بی نظیر جهان بود.

۳۱- قریه قوطی آباد در اصطلاح محلی قوطیاوا گفته می شود و در آن زمان جزء املاک بیگدلی بوده است.

۳۲- چون اکراد سنی می باشند لذا آنها را گوور (گبر) خوانده اند.

۳۳- نقل به طور اختصار از نامه پرمضمون جناب آقای شیخ ابراهیم زنگنه صاحب دفتر در همدان، مورخه ۱۳۶۴/۹/۷ نامه سفارشی شماره ۱۰۹۹۵ دفتر پست بازار. چند مصرعی از این اشعار برای نمونه در کتابچه «کله یه سلام». تهران ۱۳۵۹ شمسی، تألیف غلامحسین بیگدلی، ص ۶۸ ضبط گردیده است.

۳۴- نام کاملش محمد جعفر خان بوده است.

۳۵- آقاخان نامش در اصل علیمراد خان بوده است.

۳۶- قبر این مرحومه در حال حاضر در قریه خلیفه قشلاق نزدیک مقبره سید کمونه از خلفای دوران

صفوی محفوظ است و روی سنگ مزارش چنین نوشته است: «... علامت تسبیح و مهر و شانه زنانه. وفات مرحومه مغفوره جنت مکان جهان سلطان خانم بنت مرحوم مغفور الله مراد خان من طایفه بیگدلو. ۱۳۱۶ هجری قمری.

۳۷- ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر اول از اروپا و روسیه تزاری، ارتش منظم ایران را تشکیل نمود و به طرز ارتشهای منظم غرب سازماندهی کرد. و ارتش را از وضعیت ایلاتی و خان خانی و چریکی بیرون آورد و مشاق و مربی و مستشار روسی استخدام کرد.

۳۸- سرهنگ علی اصغر خان بیگدلی فرزند مرحوم سرهنگ حسینقلی خان است که افسر ارتش ایران بود.

۳۹- منظور همان فرمان مندرجه در فوق است. نگاه کنید به «تاریخ بیگدلی» جلد مدارک و اسناد ص ۵۴۱ سند شماره ۲۱.

۴۰- تلخیص از نامه مرحوم سرهنگ علی اصغر خان بیگدلی فرزند مرحوم سرهنگ حسینقلی خان بیگدلی، فرزند مرحوم سرهنگ آقاخان بیگدلی، حفاظت شده در آرشیو مؤلف.

۴۱- در آن زمان نظام وظیفه در ایران رایج نبود و قانون خدمت وظیفه اجباری در زمان رضاشاه تصویب گردید. سربازان دوران پادشاهان قاجار سلسله های سلاطین گذشته داوطلب وارد خدمت شده یا این که از نیروهای سوار و پیاده ایلات ایران استفاده می شد و هر خان یا سرکرده یا حاکمی تعدادی نیروی مسلح سواره یا پیاده در اختیار داشت و در هنگام لشکرکشی بر حسب فرمان پادشاه وقت به جبهه اعزام می شدند.

۴۲ و ۴۳- رضاشاه فرزند عباسقلی خان باور پاهلونی (پهلوانی) معروف به داداش بیگ از خانچه زاده های سوادکوه بوده و در قریه الاشت از مادری آذربایجانی به نام نوش آفرین بدنیا آمده، برادر نداشت و سه نفر خواهر داشت که در زمان سلطنتش به عمه خانم مشهور بودند.

۴۴- محمود خان ذوالفقاری و برادران و دیگر خوانین ذوالفقاری.

۴۵- هریک از خوانین چهارگانه در حدود پانصد سوار و پیاده وارد نبرد با ایادی بیگانه نمودند و تمام عملیات جنگی را تا میانه برعهده داشتند و ارتش اساساً از قافلانکوه جداً وارد عملیات جنگی گردیده است و تا آنجاها را قوای چریک آزاد ساخته اند.

۴۶- سرزمین زردشت. اوضاع طبیعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، تاریخی. رضایتیه تألیف علی دهقان ص ۷۸۱.

۴۷- همان کتاب ص ۷۸۵.

۴۸- از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان و زنجان حسین کویری کرمانی مدیر روزنامه نسیم صبا.

جلد دوم. شامل حوادث سالهای ۱۳۲۳/۲۲/۲۱. تهران: ۱۳۲۹ خورشیدی. چاپخانه مظاهری ص ۵۴۷.

۴۹- مرگ بود و بازگشت هم بود... نجفقلی پسیان ۱۳۲۷ صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴.

۵۰- همان اثر ص ۱۶۹.

۵۱- اینجانب غلامحسین بیگدلی مؤلف این اثر شخصاً نجفقلی پسیان را از سالهای چهارم و پنجم و ششم دبیرستان نظام (سالهای ۱۳۱۵-۱۳۱۷ خورشیدی) می شناسم و نامبرده در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ خورشیدی در دبیرستان نظام تحصیل می کرد و در همان زمان نامبرده را بواسطه دارا بودن افکار اشتراکی و تمایلات چپی از دبیرستان نظام اخراج و دستگیر و زندانی نمودند... اما چگونه بعداً در جرگه روزنامه نویس ها، مخبرین و نویسند ها و مؤلفین سردرآورد و به میدان پرید و از نتیجه افکارش یکی همین کتاب بیگانه ستای «مرگ بود و بازگشت هم بود» می باشد که در سال ۱۳۲۷ تألیف نموده است.

• مؤلف اثر بجای کلمه «فراراً» می بایست کلمه «باشتاب» را بکار می برد و شاید مقصودش این بوده که مشارائیه از چنگ «دمکراتها» فرار کرده بوده است. ولی در جمله این معنی را نمی رساند.

۵۲- خاطراتی از مأموریت های من در آذربایجان، از شهریور ماه ۱۳۲۰ تا دیماه ۱۳۲۵ به قلم سرلشگر احمد زنگنه، دیماه ۲۵۳۵.

۵۳- همان کتاب صفحات ۱۵۵ تا ۱۵۷.

۵۴- همان کتاب صفحات ۱۶۰ و ۱۶۱.

۵۵- مقصود از ستون غربی همان چریک های نامبرده در بالا می باشد که به ایشان تعدادی نیز ارتشی افزوده شده است.

۵۶- همان کتاب. صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۴.

۵۷- همان کتاب ص ۱۷۱.

۵۸- «گذشته چراغ راه آینده ست» (تاریخ ایران در فاصله دو کودتا)، نشر از جامی ... فروردین ماه سال ۱۳۵۵.

۵۹- اشاره به موافقتنامه قوام و پیشه وری است.

۶۰- مؤلف بقدری از حوادث جبهه بی اطلاع است حتی نام یمنی (هدایت الله خان) را یمین لشگر می نویسد و از این پرت و پلا گویی خجالت هم نمی کشد و قضاوت در کار جنگ می نماید.

۶۱- گذشته چراغ راه آینده است. تاریخ ایران در فاصله دو کودتا، نشر از جامی ... صفحات ۳۹۹-۴۰۰.

۶۲- همان کتاب... ص ۴۰۱.

۶۳- همان کتاب... ص ۳۹۹.

۶۴- دروازه های ایران قتل است. ابوالحسن احتشامی، تهران ۱۳۲۹ خورشیدی صفحات ۶۳ و ۶۴.

۶۵- مادآوا - مادآباد.

۶۶- رک: همان کتاب صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵.

۶۷- رک: همان کتاب صفحات ۶۱، ۶۴، ۸۳.

۶۸- ورشان یا ور جوشان و بیجه قین یا بیجه گین نام دو پارچه آبادی در شمال شرق قیدار مرکز بخش خداونده لومتعلق به مزین السلطان طفل بود.

۶۹- زوینه و زویور: اسم دو آبادی در شمال غربی قیدار.

۷۰- پرتقال فروش- در آن روز مهاجران قفقاز را می گفتند که به قصد جاسوسی به ایران آمده بودند و کارشان پرتقال فروشی، آب نبات فروشی و اساساً جاسوسی و از این قبیل بود و این اصطلاح جنبه تحقیر داشت.

۷۱- کوللوک به ترکی یعنی محلی که دهاتیا خاکسترشان را به آنجا می ریزند و در بهار مانند کود مورد استفاده قرار می دهند. مرحوم پدرم همیشه با ماها فقط به ترکی صحبت می کرد.

۷۲- غربت اضطرابی من ۳۳ سال و اندی بوده محض تنگی قافیه سی سال نوشته شده است.

شهریور ۱۳۵۸ شمسی هجری

اوغوزلو- دوراخلو

۷۳- لاچین خان بیگدلی شاملو پدر بزرگ من، او در زمان ناصرالدین شاه با درجه مین باشی (سرتیب) در ارتش ایران خدمت می کرده و شادروانان، علیداد خان بیگدلی و سیف الله خان بیگدلی (ضرغام الملک) با درجات سلطانی (سروانی) جزء ابواب الجمعی فوج او بوده اند. مرحوم لاچین خان بیگدلی از افسران محبوب و نزدیک به ناصرالدین شاه بوده و بواسطه رشادت و مهارت در تیراندازی اغلب در شکارها شرف حضور داشته است. خط نستعلیق را بسیار خوش می نوشته است که آثاری در دست هست.

۷۴- کهله به سلام. غلامحسین بیگدلی، کهله- تهران، ۱۳۵۹، صفحات ۲۶ و ۲۷.

۷۵- رک: به فرامین و قبالات و اسناد تاریخی مربوط به شاخه طیب خان بیگدلی «فصل اسناد و مدارک»، توجه فرمائید.

۷۶- در وقفنامه مشهور و با عظمت مرحوم حاجی مصطفی قلی خان سلطان بیگدلی، نام قسمتی از املاک خمه متعلق به خاندان بیگدلی ملکی آن مرحوم برده می شود که قصبه کرسف مرکز حکومت و قرارگاه جهانشاه خان امیرافشار نیز جزء آن املاک بوده است که بعدها جهانشاه خان با زور تفنگ و با خونریزی ها غصب و عدواناً تصاحب نموده بود. از این طرف هم همین زرین آباد که قصبه ی بزرگ و با اهمیت است و متعلق به شاخه بیگدلی خمه و بزینه رود بوده با همان منوال از طرف جهانشاه خان امیرافشار غصب و عدواناً تصاحب شده بود. ولی سرانجام به او هم وفا نکرد و با دست دیگران عدواناً غصب و تصاحب گردید. فاعتبروا یا اولوالابصار.

۷۷- افراد شاخص این شاخه خاندان را در جدول جداگانه می دهیم و در آنجا فرد- فرد زن و مرد این شاخه در جای خود ارائه داده می شوند.

- ۷۸ - محمد خان املاک و مستقالات و دهات بسیاری نیز در اطراف تهران داشته است که بعدها این املاک خالصه می شود و از مالکیت و تصرف خاندان بیگدلی شاخه خمسه خارج می گردد.
- ۷۹ - یعنی تازه به مقامات بالا و ایل بیگی و ریاست ایل افشار رسیده بوده است.
- ۸۰ - اسامی دختران مرحوم کلبعلی خان ضمن شجره نامه مربوط داده خواهد شد.
- ۸۱ - نمونه نامه های وی را ضمن فصل خطاطان خاندان بیگدلی می آوریم.
- ۸۲ - رک: به فصل قباله و اسناد و فرامین و موقوفات، مسئله از این جهت قابل توجه است که خاندان قاراگوزلو، مثل بهارلو، آبدالو و شاملو شاخه های ایل جلیل بیگدلی هستند و این اسم آقا جان خانم چنانکه نوشتیم از صدر صفویه در خاندان جلیل خاندان محافظت شده و نامیده گردیده است.
- ۸۳ - مقصود نماز میت است.
- ۸۴ - نام بقیه افراد این شاخه خاندان بیگدلی در شجره نامه به تفصیل آمده است.
- ۸۵ - علیحیدر نامی از نوکران علی خان و ولی خان که در جنگ تیر خورده و دست راستش بریده بودند؛ در کهلا دشتبانی می کرد و تا سالهای ۱۳۲۶ خورشیدی زنده بوده است.
- ۸۶ - ساربعالو - دهی سبز و خرم و آباد واقع در دامنه کوههای خرقان و متعلق به دودمان بیگدلی می بوده.
- ۸۷ - رک: تاریخ بیگدلی... فصل فرامین.
- ۸۸ - همانجا.
- ۸۹ - تاریخ بیگدلی، مدارک و اسناد، دکتر غلامحسین بیگدلی - پروفیسور... تهران ۱۳۶۷، چاپ اول، صفحه ۵۴۷.
- ۹۰ - نگاه کنید به تاریخ بیگدلی بخش فرامین.
- ۹۱ - منظور رودخانه گل رودبار است که از کنار شهر سمنان می گذرد.
- ۹۲ - تلخیص از یادداشت های آقای عباسقلی خان بیگدلی ضیغمی که در پاسخ نامه اینجانب نوشته اند. اصل نامه در آرشیو کتابخانه اینجانب است.
- ۹۳ - یک شاخه قابل توجه از ایل بیگدلی از روزگاران قدیم داخل در ایل قشقایی بوده و هنوز هم می باشد.
- ۹۴ - شاه اسماعیل - سلطان حیدر - سلطان جنید - سلطان شیخ ابراهیم، سلطان خواجه علی سیاه پوش.
- ۹۵ - نقل از آرشیو شخصی عباسقلی خان بیگدلی ضیغمی.
- ۹۶ - نقل از آرشیو شخصی آقای عباسقلی خان بیگدلی ضیغمی.
- ۹۷ - علیمراد خان بیگدلی شاملو فرزند کرم آقا هان بیگدلی شاملو (صاحب اجاق کرم) حذاعلای نگارنده است و معلوم می شود شاخه ابهر - قیزیلجا نیز از ریشه ما هستند و در آن دوران با تعدد زوجات و

غیره علاقه دارمی باشد.

۹۸ — این ذوالفقار خان همان خان افشار است که مدتی گیلان و همدان را ضبط نمود و زنجان را نسخیر کرد لیکن در جنگ با علی مراد خان زند در زنجان مغلوب و متواری گردید: «چون به حوالی خلخال رسید کسان محمد خان سعدادی خلخال را او را گرفته و به قید و زنجیر درآوردند در حالی که علی مراد خان در زنجان فرمانروا و حکمران شده بود. نزد او آوردند و به امر علی مراد خان به قتل رسید و روزگارش به اختتام درآمد» «تاریخ گیتی گشا» در تاریخ زندیه تألیف محمد صادق موسوی نامی اصفهانی با مقدمه سعید نفیسی. چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۳۰.

۹۹ — قجراشی - آشی مسمومی بوده که مخالفین را در زندان با خوردن آن آتش مسموم کرده و به قتل می رسانده اند.

۱۰۰ — عابدین بیک مشهور به عبدی بیک، او را زین العابدین خان نیز نوشته اند پدرزن و شوهر خواهر شاه اسماعیل اول بود.

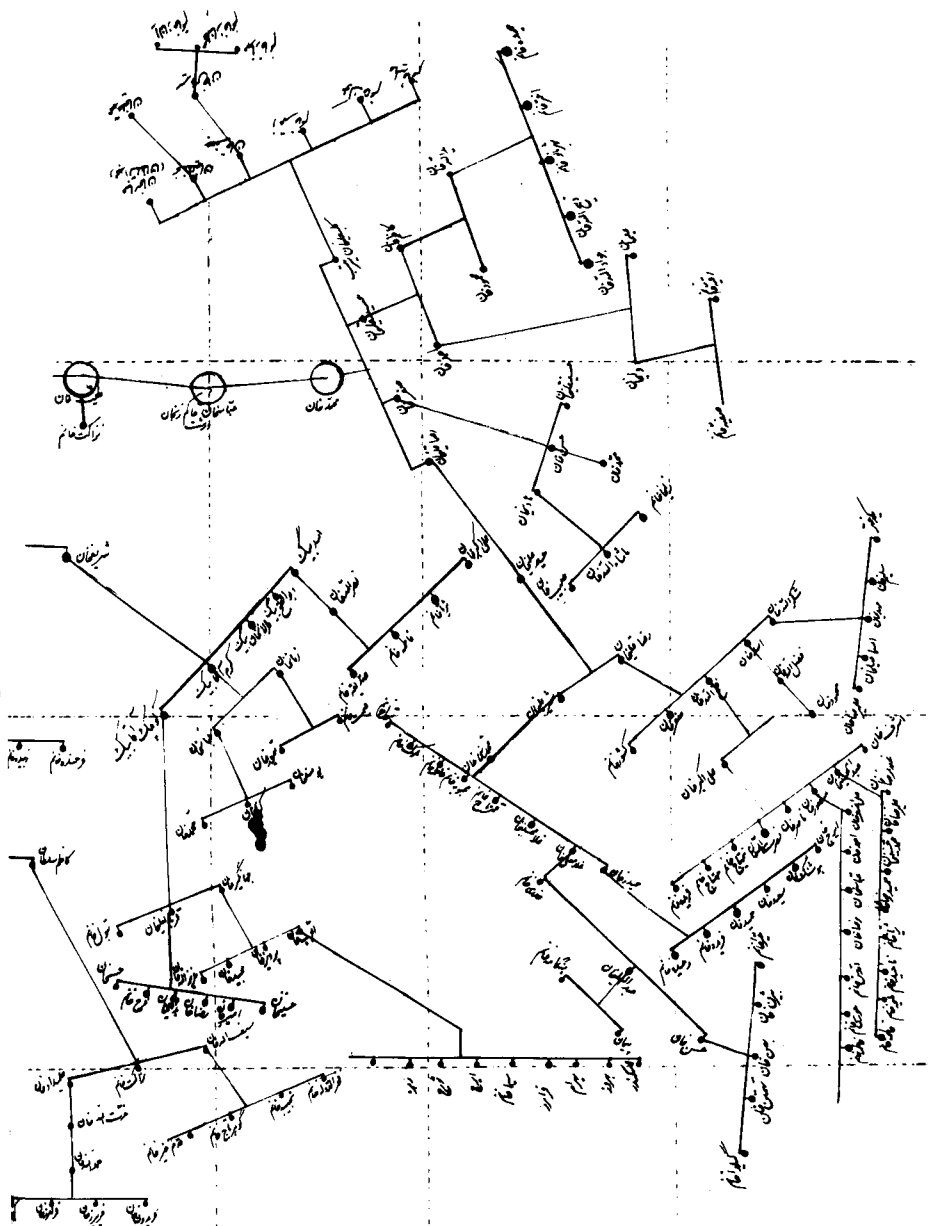
۱۰۱ — می گویند در یکی از جنگ های با روسیه که محمد حسین خان قاجار مجبور به عقب نشینی شده بود. امیراصلان خان دقمتاً بخاطرش می رسد که قرآنی که تلاوت می نموده جا مانده است شخصاً رکاب کش به چادر مربوط برگشته قرآن را برمی دارد. بازگشت به یکی از محارم محمد حسن خان قاجار برمی خورد که جا مانده بوده است. او را به ترک اسب خود برداشته از معرکه بدر می رود و این مسئله مبین رشادت و منتهای جوانمردی و اعتقاد وی به مذهب و قرآن و ناموس می باشد. رحمت حق به روان پاک چنین سردارانی غیور و شرافتمند و خدمتگذار.

۱۰۲ — فرمان شاه عباس ثانی. ربیع الاول ۱۰۶۶.

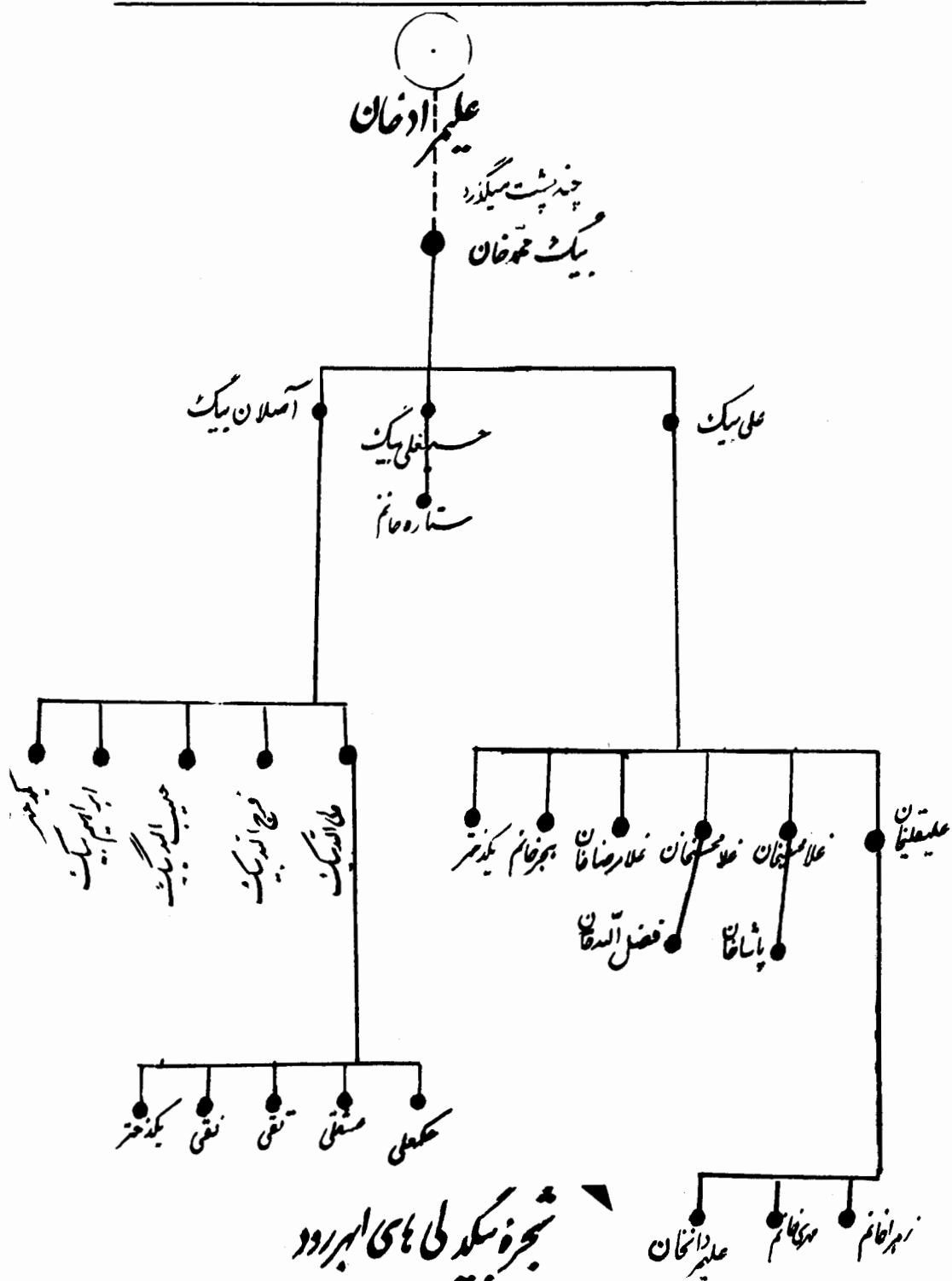
۱۰۳ — رسد - سهم، حصه، آنچه که به او باید برسد.

۱۰۴ — از آرشیو منزل مرحوم محمد حسین خان بیگدلی ساکن حکان، رک؛ تاریخ بیگدلی، مدارک و اسناد دکتر غلامحسین بیگدلی - پروفیسور.. تهران ۱۳۶۷، صفحات ۶۰۴ و ۶۲۴.

۱۰۵ — رک: نامه سروان فضل الله خان بیگدلی به مؤلف این سطور، موزخه دی ماه ۱۳۶۳، تهران، آرشیو خصوصی غلامحسین بیگدلی - پروفیسور.



شجره ییگدلی های بزرگ و دهم









علا محسن بیگلی





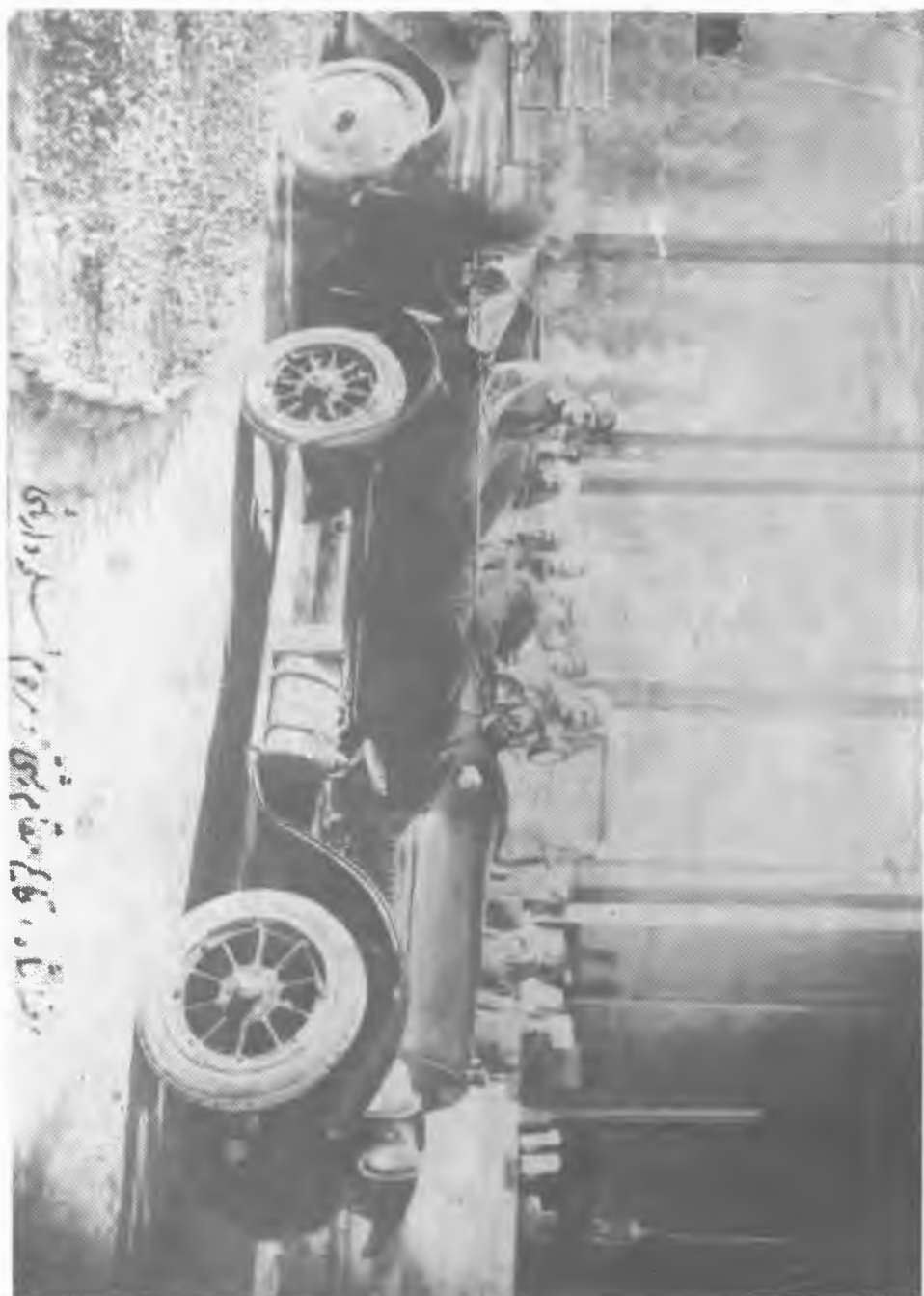
چهاران بنامشده تن امبار

پنجم در زنده است امبار . سیکلای فرزندم



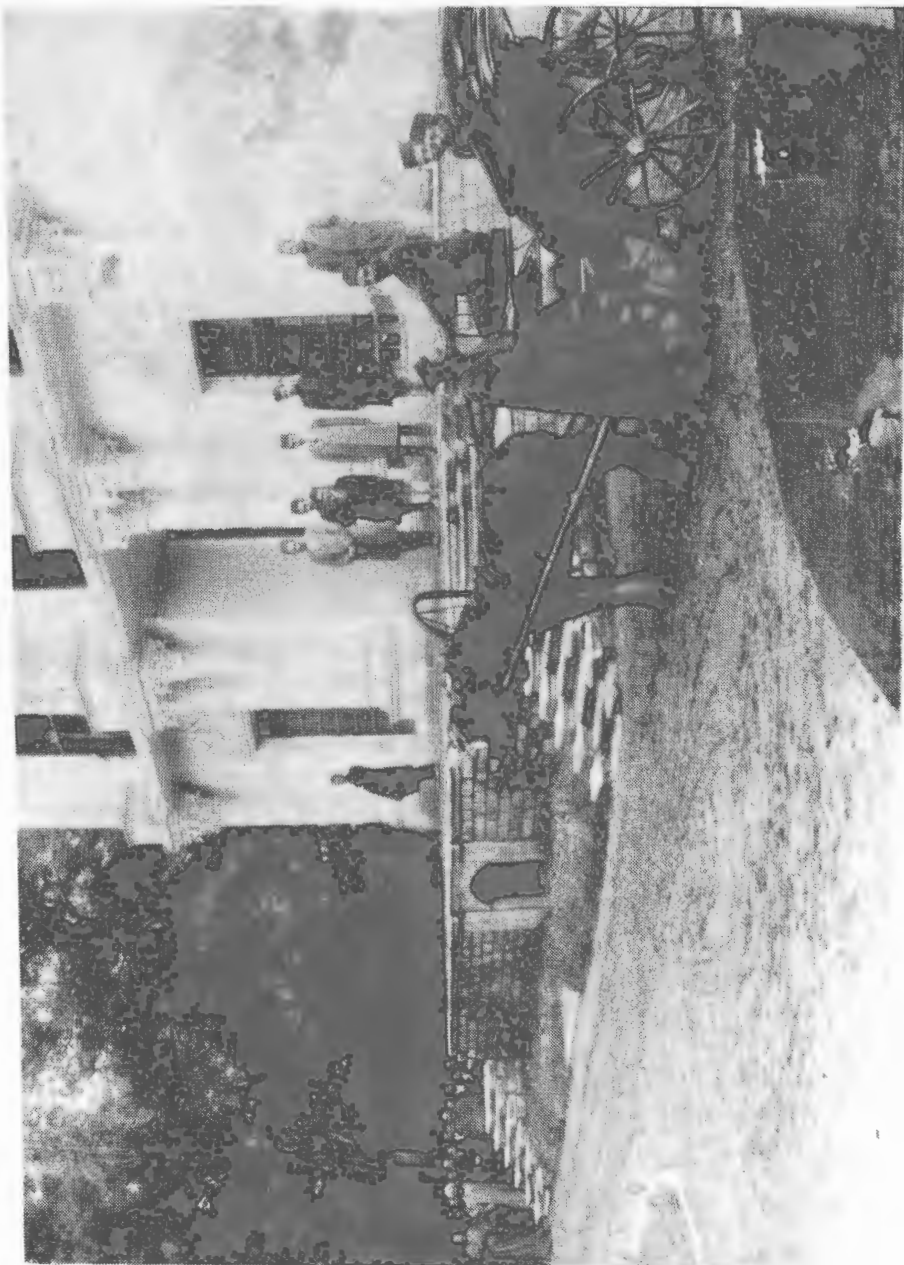
تیمارهای در حکومت ملل و اگر در حدود اینجانب در روزهای مختلف یکمرتبه پانزده و بیست و نه در روز خود را در گذار آستانهای مکرر داشته باشند
۱۳۳۸ خورشیدی بیگدلی نوز





نشاندهنده بیگدلی در ایران

واسم میشل از خاندان بنگلی شامو







تبریز سال ۱۳۲۴ قری مرحوم قلیخان شاملو (۲) و سایر افسران ارتش ایران در مکان درخت قبل از مأمور



مفتی‌الاساتید بزرگ و محققین دهرستان نظام در سال ۱۳۲۵ خورشیدی
از چپ بر راست: میرزا عبدالحسین کرمانی، ابوالحسن براقی و دکتر نصیری



حضرات آقایان بزرگان خاندان بیگدلی ۳۰ شهریور تهران

ردیف اول نشسته از چپ به راست آقایان :
 حیدر خان ، عباس خان ، عباسقلیخان ، یزدانخان اسکندرباشی ،
 لطفعلیخان ، مرتضی خان دادمان ، علیمحمدخان شرر ، میرزا داود خان
 ردیف دوم ایستاده از چپ به راست آقایان :
 حسن خان ، محسن خان ، غلامعلیخان ، ابراهیم خان ، حیدر خان ، لطفعلیخان ،
 لطف الله خان ، محمد حسینیخان ، علیمحمدخان ، مهدیخان
 نفر ایستاده در پشت آقایان امیرحیدر علی بیگدلی .



نشسته از راست: پچ آقاییان، افسران؛ شادروان نورمحمد خان بیگدلی شامو،
 رتیب علیمحمد خان بیگدلی، علیر، انخان بیگدلی شامو، ایستاده: دونفر خدمتکار
 تبریز، جادی الاول سال ۱۳۲۹



از راست: یونس خان بیگدلی، جبار خان بیگدلی، هدایت الله خان، علی اکبر خان
بیگدلی، نصر الله خان بیگدلی، قربانعلی خان بیگدلی



از راست نشسته میرزا کاظم خان بیگلرباشی و
پسرانش



تبریز سر قیپ جمیب الد خان شاد سال ۱۳۲۹ هجری قمری







معداسا صلی خان شامو - نصرت نظام
 در کتب حکومت ندرت قیام در راه شریعت و در راه دین و در راه
 اینچنین که در راه شریعت و در راه دین و در راه
 ۱۳۲۹

جانبازان و مرزبانان سین در طول قیام و عصاره



تیز نشست از اسات پچیا آقايان: مرحوم تيم غلام خان بيگدلي، ميرزا محمد حسن نواب، مرحوم حاج ميرزا محمد علي تهراني،
نور محمد و ميرزا فاطمه خان يار بيگدلي. پشت سر دو نفر خدو شکار استاد.



مردم میرزاخان بیگلرلی اسلمدارباشی باشا ری از بستگان و خدمتکاران در پیرامون ۱۳۰۸ خ



تصویر میرزا محمد رحمان بیگدلی شاملو - نقاشی الماکت
مشهور به میرزا محمدتاجان استرآبادی



عبداللہ صدیق التجار (۱۳۱۵ - ۱۳۴۳ شمسی) پدر شادروان و کریم صديق بیکدلی شاد
این عکس در ۱۲۸۴ شمسی برداشته شده



نشته از چپ: آقای ابوالحسن خان بیگدلی، نوه حاج محمد صادق خان حمای، آقای غلامرضا خان سرتب بیگدلی
(منصور سلطان)، اسیاده از چپ: آقای میرزا داود خان بیگدلی، فرزند ابوالحسن خان و دوقدر خدیجه



گروہی از آقایان سیکلی های مرند تبریز سال ۱۳۲۴ هجری قمری



شماره وان سرهنگست غلامحسن بیگدلی در میسون
در دامنه های کوه مشوم میسون چند اثر تاریخی و کتیبه یادگار مانده است که کتیسه میسون یکی
از آنها میباشد. این کتیبه در سال ۵۲۲ قبل از میلاد بر سینه کوه میسون حک شده و مربوط به دوران
حکمرانی بهمنشی است. طول کتیسه ۶ متر و عرض آن ۲۲۰ سانتیمتر می باشد و حاوی ۸۴۹
سطر خط پهلوی به زبان پارسی باستان، بابلی و عیلامی است.

در خلال این سطور در پوشش بهمنشی به اختصار به شرح خوجات خود پرداخته و این
سند مقبره افتخار آفرین را بنیادگار گزارده که یکی از اسناد گرانمای تاریخی ایران به شمار می آید.
این کتیسه نیز مانند سایر اسناد و آثار تاریخی آنطور که باید و شاید محافظت و مراقبت گردد، از
زیانها و لطمات دوران و زمان و خطا کاران در امان نبوده است. غلامحسین بیگدلی.



نُداغلو، زحیپ بر راست : شا درو، آن فتح الله، بیگی، و سونک بیگی



غلامحسین بیگی



شیریار بیگی



غلامحسن بیگی



شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری، صفحه ۳.
 از راست چپ: آقایان سرنگ حسینقلی بیگدلی،
 میرزا ایوب خان نصیری، رضا خان پهلوی.



مرحوم اسدالله خان یگیدی



مرحوم حسین خان امینی



محمدرضا خان یگیدی



پرویز میرکوسری
مرحوم آقا



استاد سعید نفیسی معلم و مربی نگارنده، دانشمند بهیشتا.

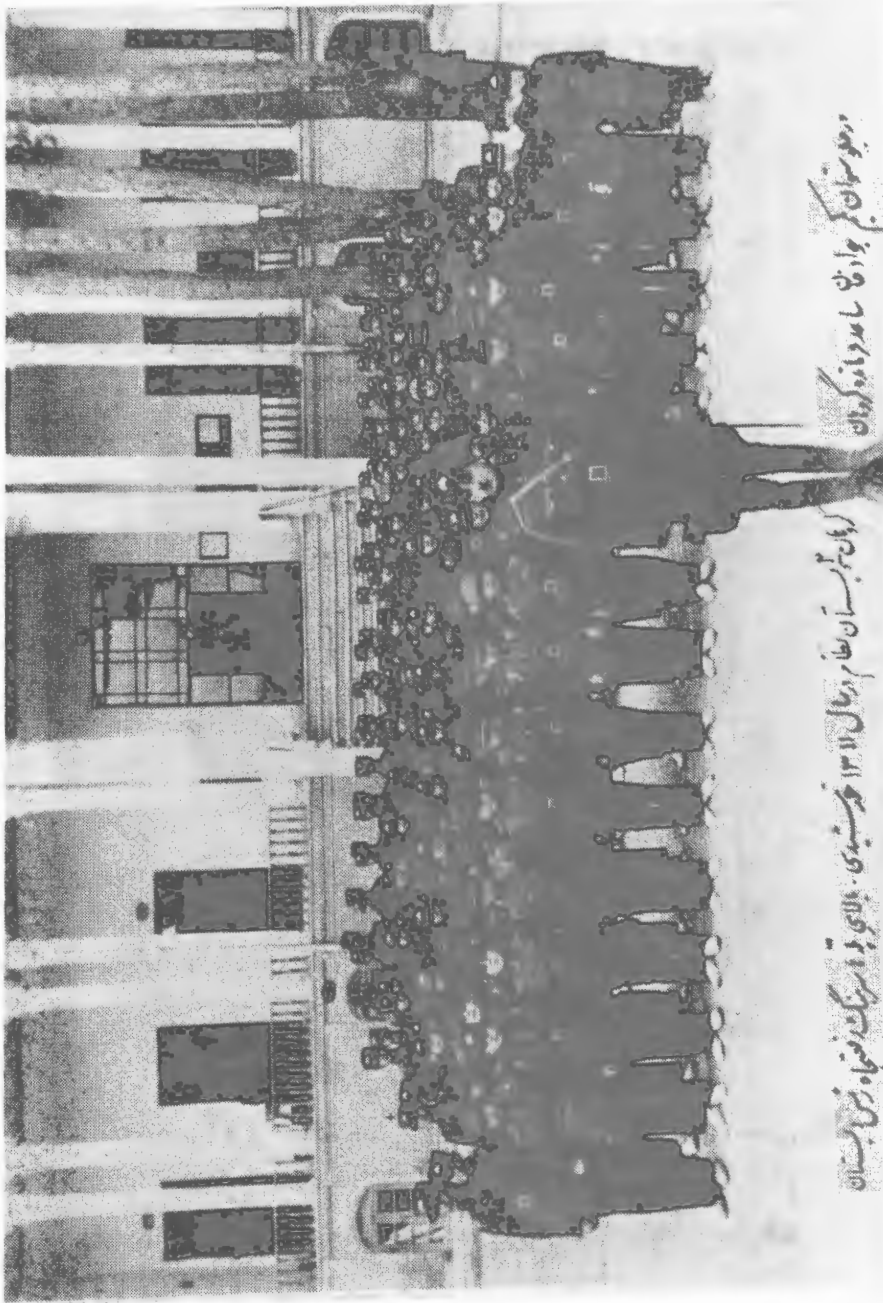


كەدەن سەن آتە - بابا اچاقىم
 يۈرۈدۈم، يۈرۈدۈم، يۈرۈدۈم، يۈرۈدۈم
 كۈشتۈم، كۈشتۈم، كۈشتۈم، كۈشتۈم
 گۈزەل كەدە، كۈچەك كەدە، ئاكا كەدە
 شەرف كەدە، شەركەت كەدە، شان كەدە
 مەقسەت دەر قايان، دېشىن تۈرپەن
 صفالى دەر آرخىن، جىنن، باغىن
 مەرجان دەر قۇلاڭ، باغى دىن
 قارا ئال يۈاسى، مەرد قالا سى
 كۈل چىپەك خەيرى، غەپە تارلا سى









دومستان کم جواتی سادو مانه کردان

کرمان بربستان طام درمال ۱۳۱۳ خورشیدی. ولایتی قه سرنگه زنهوا. نرس استان

روزنامه اطلاعات - شنبه ۱۴ شهریور ماه ۱۳۱۲ مطابق ۱۴ جادی الاول ۱۳۵۲



شامگرد اول شش ساله ابتدائی

آقای غلامحسین خان بیکدلی محصل سال
ششم ابتدائی مدرسه نظام با معدل ۱۸٫۳۳ بین تمام
دو طلبان ابتدائی مدارس در وزارت جلیله معارف
رتبه اول را جایز شده است



شادروان سرگرم علی اصغر خان رئیس بیتان نظام
کلاس ششم، بیتان نظام سال تحصیلی ۱۲۱۳ شمسی هجری، بالای سر مؤلف علامت +



صف اول از راست: امیر ابرج بیگدلی، بر شنگ بیگدلی، امان الله بیگدلی، ارسلان بیگدلی
 صف وسط از راست: امیر عباس بیگدلی، امیر حمید علی بیگدلی، غلام حسن بیگدلی
 صف آخر از راست: غلام علی بیگدلی، غلام حسین بیگدلی سال ۱۳۲۰ خ.



ایوب خان بیگدلی فرزند
جہانگیر خان



امیر احمد علی بیگدلی فرزند اسلمہ دارابی



برہام بیگدلی
فرزند ایوب خان



بھروز بیگدلی
فرزند ایوب خان



اسکندر بیگدلی
فرزند ایوب خان



از چپ به راست: منوچهر باشتی، رضامینی، علامین ییکدلی
تهران پاییز ۱۳۱۸ خ



گروهی از افسران اغرامی برضائیه برای دفاع از هجوم اکراک ۱۳۲۲ *



پروفیسر علامہ عین بیگدلی دین جانی



شادروان یدالله خان بیگدلی اسلمه دارباشی

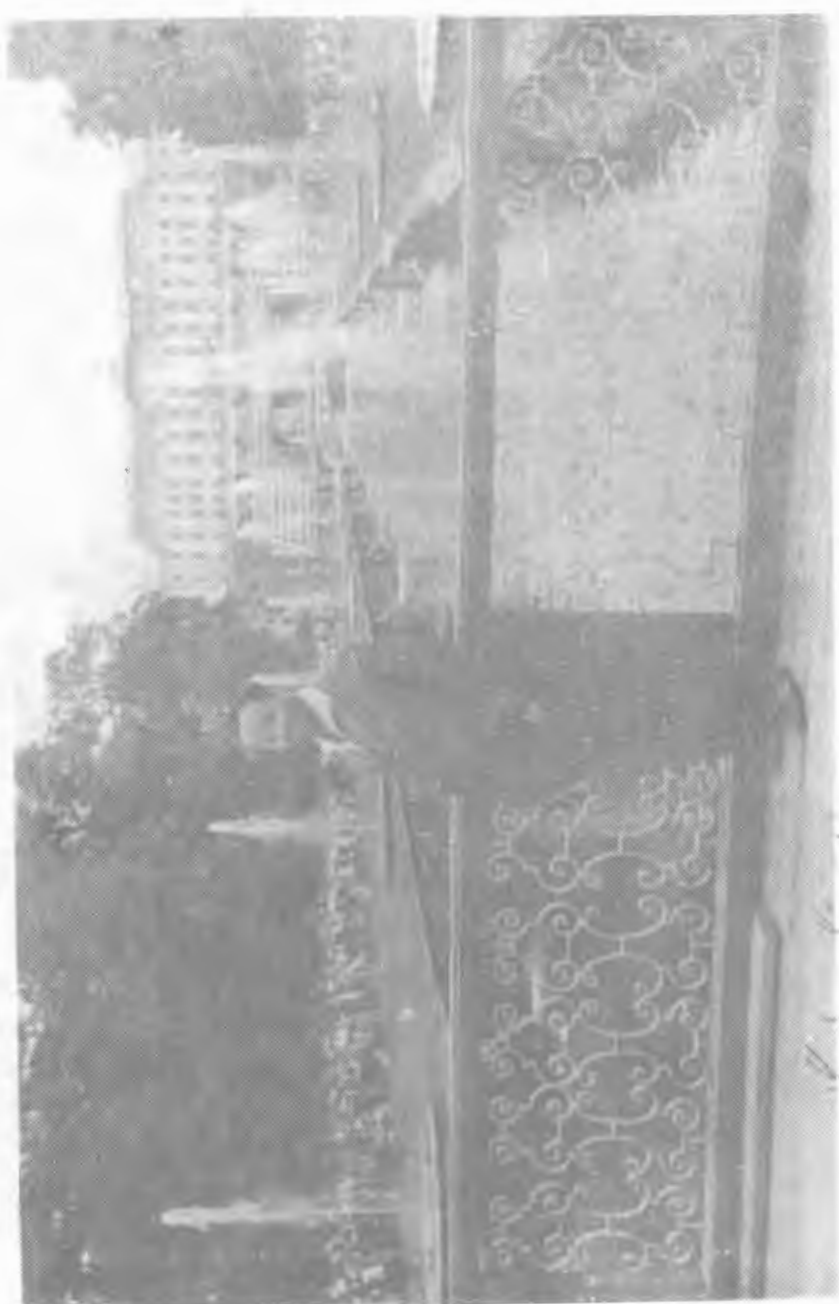


از چپ به راست : شامدان یه الله خان بیکدی اسلور باشی ،
شادروان غلامعلی بیکدی غلامحسین بیکدی ، مرخوم علی اکبر خان بیکدی
شادروان محمد علی بیکدی ، ابر عبد علی بیکدی ، عباس بیکدی .



نورالدین بیگدلی - ۱۳۰۲ خورشیدی

من و قمر از اسبانی زاده بسیار باهوش که در طول تاریخ در کاب پیدان با بوده اند



طرح ویرانگی پیرانیا ۱۹۶۰





ارجمند برارست : نویسنده المین افندی زاده ، نویسنده خلق ایاس افندی زاده ، دکتر پروغور غلامین بیکل . آکا آیدیل ۱۳۷۹



مؤلف: تاریخ بیگدلی در نوشته‌ای از اطاق بکر خود. تهران



منزل استاد شهیار تبریز: استاد شحریار، علامه مصین ننگیدی، شهریوراد ۱۳۵۸





تبریز خان: شهیار از دست چپ: سرنگ غلامحسین بیگدلی، پروفیسور غلامحسین بیگدلی، استاد شهیار، سرنگ حسینعلی شحاتی
۶ ستمبر ۱۳۵۸ خورشیدی



فدازست چپ: باؤدکرتاج الملوک بیگدلی، پروفیسور غلامحسین بیگدلی، مهندس شمسیر بیگدلی



از راست چپ: استاد محمد حسین شهریار، پروفیسور غلامین بیگدلی، سرنگ حسینعلی شقاقی
تبریز منزل خود استاد (خانقاه)



جلو درب خانه استاد شهریار. استاد شهریار... شادروان خانم پسیده کاشانی (شادو)
نفر آخر سمت راست پروفیسور غلامین بیگدلی. بزرگداشت... سالگی استاد. تبریز
اردیبهشت ماه ۱۳۶۳.



از چپ: آقا یان: نکست غلام حسن بیگدلی، پروفیسر غلام حسین
بیگدلی استاد یزد محمدیہ، اشیراز سرنگت رئیس سقاچی



تبریز: بزرگداشت سیستادمین سال زاور و استاد سید محمدحسین شهریار
آلا، ساختمان مرکزی دانشگاه تبریز، ۲۹ فروردین ۱۳۶۳



تبریز: مدراسم سوگوار استادشادروان شهباز در تالار شهید فی سخران غلامین بیگدلی.
لیله ۲۹ شهریور ۱۳۶۷

گوید زمان که ماد عزیزان سزیا ماد عزیز هم مکر از ماد میرو

حصصاً استاد محمدحسین شهریار ستاره فروزان آسمان ادب ایران بود



بنسازة شهریار شغرااران وارد فرودگاه تبریزی شود ۲۸ شهریور ۱۳۰۷





برزداشت نهین سده تود حلیم فطاسی کهنوی تبریز

بیت دیر فویتی جله :

- ۱- پروفور تحسین یازمچی ، ترکیه .
- ۲- پروفور غلامحسین یگدلی ، ایران (صده)
- ۳- دکتر سیدیحیی شیرلی ، ایران .



مرسم بر گذاشتن حکم هیدری. دوستای هیدری را و گامشاعران استیک آلمان: یکی از نوادگی حکیم، دکتر چاوشی
۳- پروفیسور بیگدلی. تم: حجت الاسلام حاج آقا اسماعیل صائنی روحانی سکوتی حکیم هیدری



کنشگره مولانا اثر الدین اهری و حکیم هیدری در اهر



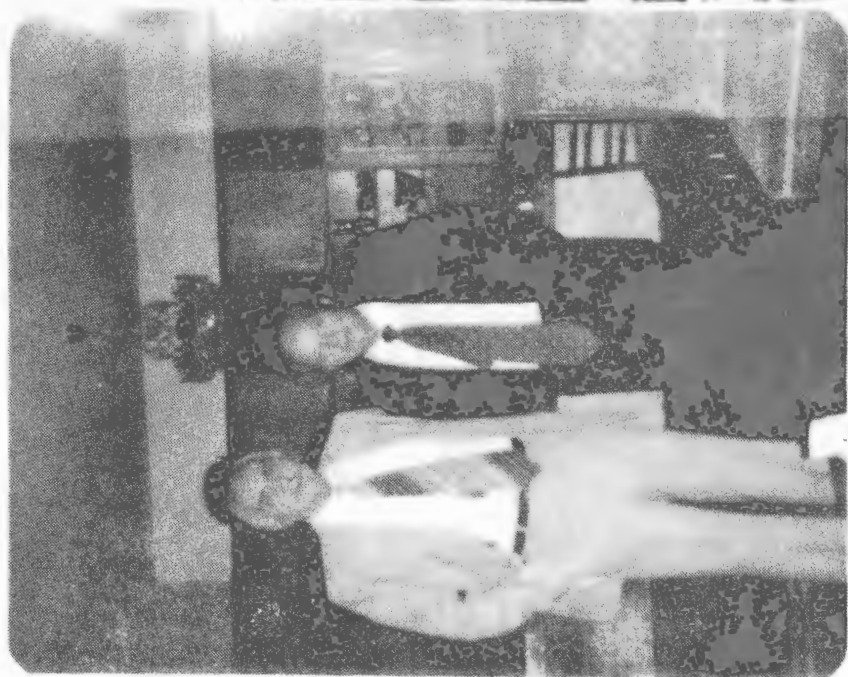
رنگارنگ بزرگداشت مولانا ابرار الدین ابروی مسکیم سیدی. ابرار انیز ۱۳. چچ برست. آقامان ۱۰. دکتر شادمر
 اتای با مری ۳. غلامحسین گیلد ۴. ... ۵. کوکراحدی ۶. کیرانی ۷. قوچی قیام ۸. رستگار ۹. دلو و آخی زاد.



از چپ به راست دکتر چادشی، دکتر روشن ضمیر، بیگدلی خجستانی
و پسر زاده



از چپ به راست: تیار دریا و آرام گرفت. بر وفور غلام حسین بیکدلی
دریا شهر روز سوم آبان ۱۳۶۵



از چپ به راست: سرهنگ حسینی شقایق، پروفسور غلام حسین بیکدلی



انجیب بر است: آقای ابراهیم بیگدلی، پرنده خوسین بیگدلی



آقایان بیگدلی های ابر نواز دل صفی ساد آقامی دکتر چاوشی



هیئت تحریریه مجله (وارلیق) از راست چپ صف شسته: دکتر جواد بهیت (یدر مجله)
 پروفیسور غلامحسین بیگدی، دکتر حمید نطقی، تیمور پور دانشی، صف میاآده، ع. کج. بنظوری خامنه
 علی کمالی، محمد سرداری نیا، حسن مجیدزاده (ساوالان) .





شاهدوان سرنگ غلامحیمنان شالمو با فرزند ناکامش بهمن شالمو

فصل چهارم

شاخه بیگدلی محال ساوه

سرسلسله ایل جلیل بیگدلی در سرزمین زرخیز ساوه، نوبران و مزلقان چای تا آنجائیکه مآخذ و اسناد معین می نمایند ساروبیک بیگدلی (ساروسلطان) برادر محمّد بیک بیگدلی از بزرگترین سرداران و از معتمدان خاص شاه عباس اول (سلطنت ۹۹۶-۱۰۳۸) بود. اولین دفعه نام ساروسلطان در محاربه شاه عباس با علی پاشا سردار ترک در سال ۱۰۱۱ هجری قمری در حوالی تبریز ذکر می شود. اسکندریگ ترکمان ضمن ذکر و شرح وقایع این جنگ می نویسد:

«حرب لشگر قزلباش با لشگر رومیّه: ... تا آنجائیکه بین الفریقین تباعد به تلاقی انجامید و مبارزان طرفین دست به استعمال سیف و سنان بردند. در اوّل حال رومیان آثار جلادت ظاهر ساخته متواتر حملات دلیرانه می نمودند و چرخچیان دریا خروش قزلباش تا قول^۱ همایون دورتر بود با رومیّه جنگ به مدارا می کردند... بعد از آنکه قول همایون نمایان شده شعشعۀ نیر عالم افروز موکب نصرت قرین شاهی بر ساحت معرکه نبرد پرتوانداخت. عساکر فیروزی نشان به یکبار جلو انداخته با مخالفان در آمیختند و آتش حرب افروخته خاک معرکه را از تعدی باد پایان آتش منش چون آب بر فرقشان ریختند. جنود رومیّه تاب صدمۀ عرصۀ نبرد دلیران نیاورده از ملاحظۀ اعلام پادشاهی و چتر فلک فرسای شاهنشاهی متزلزل و بی دست و پا گشته این المفترگویان راه انهرام سپردند... و بطرفه العین از آن گروه انبوه در آن صحرا و کوه دیار نماند از جمله پاشایان محمود پاشا و خلیل پاشا به قتل آمدند و

علی پاشا را سارویک بیگدلی برادر مقرب الحضرت محمد بیک گرفته آورد...».^۲ محمد بیک بیگدلی برادر دیگری نیز به نام قیان سلطان بیگدلی داشته که از سرداران سرشناس در دوران شاه عباس صفوی شناخته می شود و مدتی حکمران ارومی بوده است:

بعد از کشته شدن امیرخان^۳ و کسان او... بعد از این واقعه (اشاره به فتح قلعه دُمْدُم می باشد. غ- بیگدلی) پسران کوچک و بازماندگان امیرخان را به اردوی معلی آوردند و اسباب اهل قلعه به غازیان تقسیم یافت... ایالت و دارائی الکاء ارومی به قیان خان برادر مقرب الحضرت محمد بیک بیگدلی تفویض یافته مبلغ سه هزار تومان زر نقد جهت ضروریات قلعه دُمْدُم و مدد خرج غازیان ملازم او شفقت شد و مقرر شد که از حدود سارو قرغان و گاورد تا سلماس همگی امراء و حکام به جار و بلجار او حاضر گشته از سخن و صلاح او بیرون نروند و او با قشون آراسته بدآنجا رفته به تعمیر قلعه و آبادانی پرداخت...»^۴

سارو سلطان همچنین در سال ۱۰۲۱ هـ. ق در سانحه اکراد بانه با سپاهیان شاملو مجذانه فعالیت و نبرد نمود، چنانکه صاحب «تاریخ عالم آرای عباسی» می نویسد: «سانحه دیگر رفتن سارو سلطان بیگدلی حاکم سارو غرقان و گاورد است بر سر اکراد بانه در قضایائی که سابقاً مذکور شد اسکندر بانه در چمن قراچپوق از خدمت اشرف رخصت انصراف یافته به اولکای خود رفت، ... طریق بغی و عصیان مسلوک داشته و از اکراد بانه در آن حدود بی اندامیها صدور می یافت.

سارو سلطان با فوجی از مبارزان جنود شاملو متوجه تأدیب آن گروه مخذول گشت. اکراد بانه بعد از ستیز و آویز از مقاومت عاجز آمده روی به گریز آوردند. سارو سلطان قلعه اسکندر را بدست آورده تا قریب به هفتصد نفر از آن قوم تبه روزگار را به دیار عدم فرستاد و بقية السیف آواره دیار ادبار شدند».^۵

محمد بیک بیگدلی برادر بزرگ این خاندان و یکی از معتمدین و موانس و

جلیس و مقرب حضور شاه عباس در سال یکهزار و بیست و یک هجری قمری فوت می نماید «چون فرزندی نداشت متروکاتش حسب الارث شرعی به برادر اعیانی او حیدر سلطان ایشیک آقاسی حرم علیه عالیه تعلق یافت»^۶ برادران دیگر محمد بیگ عبارت بودند از سارو سلطان و زینل بیگ توشمالباشی که مقربان درگاه شاه عباس بودند و سالیان درازی یعنی تا پایان عمر پیر افتخارشان در خدمت به مام میهن در رکاب سلاطین صفوی آماده و جان برکف بودند. بطوری که در بهار سال ۱۰۳۳ هجری قمری که سال هشتم از قرن دوم جلوس شاه عباس اول می باشد. روز نوروز را در صحن مطهر حضرت خامس آل عبا یعنی سید الشهداء برگزار نموده و در ضروریات مشاهد مقدسه را از صندوق پوشهای دیا و زربفت و فرشهای رنگارنگ زرتار و غیر ذالک فراهم فرموده و همه خدمه روضات مقدس و صلحا و مستحقین را ذکر او و اناثا به انعامات و صدقات مسرور و شاد کام گردانید... «و از زمره صوفی زادگان صادق الاخلاص سارو سلطان بیگدلی برادر مقرب الخاقان زینل بیگ توشمالباشی را بنا بر وفور کاردانی و درایت و رعیت پروری شایسته امور تولیت و خدمتکاری روضات مقدسات ائمه کرام علیهم السلام یافته تولیت آستانهای متبرکه و حکومت بلده شریفه حله را به او (سارو خان. غ. بیگدلی) تفویض فرموده و موازی پانصد کس از طوایف عقیدت گزین قزلباش^۷ قورچی نجف کرده، قورچی باشیگری قورچیان مذکور را نیز [به وی] ارزانی داشتند و تمامی داد و ستد و ضبط و ربط و نظام و نسق زراعات سرکارات مذکور را به رأی صایب او منوط و مربوط گردانیدند...»^۸.

مؤلف «عالم آرای عباسی» باز در جای دیگر این تاریخ گرانقدر ضمن تشریح و تشبیت وقایع سال ۱۰۳۳ هجری قمری می نویسد: «... میانه سارو سلطان بیگدلی برادر زینل بیگ که متولی روضات مقدسات و قورچی باشی قورچیان نجف اشرف است و طایفه اعراب مُهتّا که به حدود کربلا و نجف آمده بودند محاربه وقوع یافت.»^۹ و از قراریکه اسکندر بیگ می نویسد با آمدن زینل بیگ با

سپاهی گران این اعراب که با تحریک رومیها فتنه و آشوب برپا کرده بودند سرکوب و منکوب گردیدند و دفع فتنه و فسادشان گردید.

نورالدهر بیک بیگدلی از برادرزادگان زینل خان بود که با آنکه بسیار جوان بود ولی رأساً و مستقلاً با مقام سرکردگی در مأموریت‌های خطیر جنگی منتهای رشادت و توانائی خود را بروز می داد. ما ضمن نوشتن شرح حال مختصر نورالدهر بیک بیگدلی، عیناً یکپارچه از مندرجه «تاریخ عالم آرای عباسی» را در اینجا نقل می نمائیم که به روشن شدن تاریخ شاخه بیگدلی ساوه بسیار کمک خواهد کرد.

اسکندر بیک ترکمان ضمن ثبت و شرح وقایع سال ۱۰۳۴ هجری قمری می نویسد:

«چون رایات فیروزی آیات جاه و جلال به نوعی که سابق ذکر یافت چندگاه در سلطانیّه رحل اقامت انداخت. مقرب الخاقان زینل بیک توشمال باشی که به سرحد بغداد رفته بود، آمده بسریر اعلی رسید و حقایق حالات آن طرف را بعد از ادراک سعادت بساط بوسی عرض کرد. و از تقریر منهیان و جواسیس که متواتر رسیدند عزیمت سردار و عسکر روم به طرف بغداد به تحقیق پیوست و توجه موکب همایون بدان طرف تصمیم یافت و زینل بیک را سردار و سپهدار کل عساکر ظفر شعار گردانیده به جانب بغداد روانه نمودند که منقلای سپاه رزمخواه موکب مقدس بوده به اتفاق امراء عظام و حکام کرام آن ولایت در حراست ملک و دفع و رفع معاندان دین و دولت سعی جمیل به ظهور آورده، بدآنچه در هر باب صلاح دولت قاهره باشد به عمل آورد و حکم شد که عساکر قرین آن حدود همگی بر سر سپهدار مذکور جمعیت نموده از فرمان و صلاح و صوابدید او تجاوز نمایند و تا موازی سه هزار نفر از سپاهیان کاردیده جلادت شعار و توپچیان و تفنگچیان کارآموده قدر انداز قلعه دار، از موکب ظفر قرین همایون جدا کرده به قلعه مبارکه دارالسلام بغداد فرستادند، که به اتفاق صفی قلیخان بیگلریگی عراق عرب^{۱۰} و میرفتاح مین باشی صفاهانی و مبارزانی که سابقاً در قلعه بودند به حراست و قلعه داری قیام نمایند.

متعاقب زینل بیک سپهدار فوجی دیگر از افواج قاهره را به معاونت او (صفی قلیخان) مأمور گردانیده به سرکردگی نورالدهر بیک برادرزاده او روانه فرمودند.^{۱۱}

این نکته ناگفته نماند که شاه عباس افسر یا افراد رشید و توانا و هنرمند را بسیار دوست می داشت و هرگونه شرایط ارتقاء و بالش آنان را فراهم می ساخت، چنانکه حتی چندین تن از غلامان و اسیران به مقامات اعلا و بالای لشگری و کشوری نایل آمدند حال اگر کسی از لحاظ خاندان نیز اصالت و قدمت داشت بیشتر مورد توجه قرار می گرفت. گفتیم که ساروسلطان برادر زینل خان بیگدلی شاملو از افسران دلیر و فداکار قزلباش منسوب به ایل جلیل بیگدلی، بارآورده خود شاه عباس بود وی در آذربایجان و سرحدات عثمانی و خاک بین التهرین بارها خدمات شایسته به میهن گرامی و دولت صفویه انجام داده و در همه مأموریت های مشکل سربلند و پیروز از عهده برآمده و مانند پدر و برادرانش مورد الطاف و توجه خاص شاه عباس کبیر قرار گرفته بود. ساروخان یکی از کمانداران سرسخت و دلاوران خوشبخت قزلباش صفویه بود. فرزندی داشت نورسیده به نام صفی قلی سلطان که رشادت و صداقت و بویژه کمانداری را از پدر به ارث برده بود. در تیراندازی شهرتی بسزا داشت. می گویند در اوایل سلطنت شاه عباس که خود نیز به تیراندازی و شکار و جنگ و شمشیر عشق می ورزید در سال ۱۰۰۱ هجری قمری پس از گرفتن خطه گیلان و راندن احمد خان گیلانی شوهر عمه خائن خود، برای رفع خستگی و ترمیم فرسودگی سپاهیان پیروز خود دستور داد تا در باغ پیش قلعه لاهیجان میدان بزرگی هموار و آماده ساختند و آنجا را به میدان قیق اندازی^{۱۲} تبدیل کردند. میله قیقی در وسط میدان فراهم ساختند. تا سواران و جنگاوران به قیق اندازی و چوگان بازی بپردازند و تا سواران و کمانداران ارائه هنر نمایند.^{۱۳}

سواران بر روزی اسب می بایست قیقچ^{۱۴} تیراندازی نمایند و در منتهای تک و دو اسب، هدف را نشانه قرار دهند و ظرف پر از سگه را که بر بالای قیق قرار

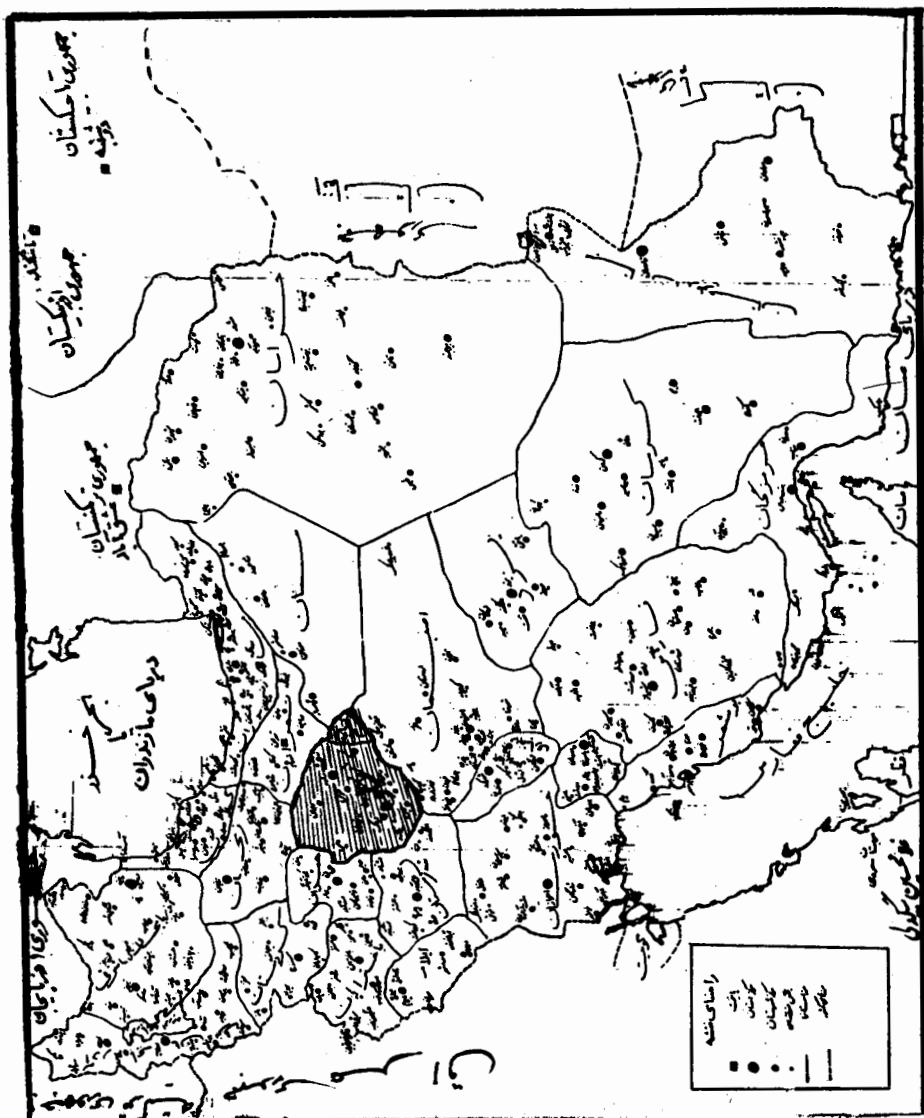
می دهند زده، و پایین بیندازند. خیلی از سواران نامدار و دلیران کارزار بخت و اقبال خودشان را آزمودند، ولی همه تیرها خطا رفته بود، ناگاه جوانی بر مرکب مراد مثل تندباد از دور پیدا شد و به جانب هدف تاخت: «در این میدان قبیق بازی تیر مرام صفی قلی بیک بیگدلی ولد سارو سلطان بر هدف مقصود آمد و طبق زر را که بر فراز قبیق نصب کرده بودند به یک چوبه تیر از سطح هوا به زیر آورده خاقان بنده نوازه جایزه آن کمانداری خدمتش را به رتبه یساول صحبتی^{۱۴} خسروانه سرافراز فرمودند».^{۱۵}

صفی قلی بیک از این پس مورد توجه ویژه شاه عباس قرار گرفت و به درجات بالا تر نایل آمد، صفی قلی سلطان و سپس به رتبه والا و با اعتبار صفی قلی خان سرافراز گردید و در سفر و حضر خدمات مردانه و دلیرانه به این آب و خاک نمود و حکومت همدان و علیشکریه او محول گردید.

سارو سلطان از معاصرین شاه محمد خدا بنده و شاه عباس کبیر و حاجی صفی سلطان بیگدلی شاملو از معاصران نامدار شخص شاه عباس است که پدر حاجی مصطفی سلطان بیگدلی شاملو واقف و قضاة مشهور سال ۱۰۴۱ هـ. ق است و آنچه که مسلم است این نیا و پدر و پسر از معاصرین و سرکردگان بزرگ شاه عباس کبیر (۹۸۶-۱۰۳۸ سلطنت) صفوی بوده و در مرکز توجه و دقت قرار گرفته و در قلب سرزمین ایران یعنی در سرزمینهای ساوه، مزلقان و نوبران و محال بیگدلی توطن داشته اند. در کلیه شئون مملکتی و در کارهای صلح و جنگ و سازندگی و آباد سازی کشور اشتراک جدی و فعال نموده و به مراتب و درجات بالای لشگری و کشوری رسیده اند. و در مهمانیهای شاهانه شاه عباس با شاه و میهمانانش زانو به زانو نشسته هم کاسه و نفس در نفس بوده اند.

به شرح شمه از احوالات این سرداران می پردازیم:

در سال ۱۰۳۱ هجری قمری هنگامی که شاه عباس قندهار را گشوده و روانه هرات گردیده بود. خبر رسید که سپاه ینی چری بر سلطان عثمان خان دوم شوریده



و او را با حامی اش ینی چری آقاسی یکجا به قتل رسانده اند. و سلطان مصطفی خان مخبط و مخلوع مجدداً بجای وی به تخت سلطانی عثمانی نشسته است و اختلافات شدیدی میان سران ینی چری و زمامداران دولت عثمانی بوجود آمده است. و بکر سوباشی سردار محلی بین التهرین به یاری بزرگان بغداد از فرمان حکمران ترک عراق سرپیچیده و سرانجام او را به قتل رسانده و در سرتاسر کشور عراق استقلال تام بدست آورده است. وی کس نزد حسین خان حکمران لرستان فرستاده پیغام داده است که اگر با سلطان عثمانی به راه مخالفت رفته، بخاطر پادشاه عالقدر قزلباش بوده است. و از این پس نیز بنده و فرمانبردار شاهنشاه ایران خواهد بود و اگر آن پادشاه ایران مدار عزم گرفتن بغداد کند، این شهر را که حق مسلم ایران است بیدرنگ تسلیم خواهد کرد.

حسین خان حاکم لرستان فرستاده بکر سوباشی را در معیت یکی از صوفیان قزلباش به نزد شاه عباس گسیل داشت تا حقیقت احوال بغداد و بین التهرین را به او اطلاع دهند. شاه عباس با این که هنگامی که سخن از لشگرکشی و تصرف عراق و فتح بغداد به میان می آمد سکوت اختیار نموده خودداری می کرد.^{۱۸} و علاقه ای نشان نمی داد. لیکن این دفعه که «توسط فرستاده بکر سوباشی از وضع بغداد و حرکت حافظ احمدپاشا به جانب آن شهر آگاهی یافت و اوضاع را دقیقاً بررسی و تحلیل نمود، به صفی قلیخان بیگدلی شاملو حکمران همدان و سایر حکام سرحدات بین التهرین فرمان داد که برای جلوگیری از تجاوز سپاهیان عثمانی به خاک ایران، با قوای کافی در سرحد دو کشور مراقب احوال باشند.

«سرداران ایران با هفت هزار سپاهی به خاک بین التهرین پیش رفتند و به دستور شاه نامه نیز برای سردار ترک فرستادند و بدو خبر دادند که چون مردم بین التهرین و بغداد به سبب اختلاف و خونریزیهای فروانی که در آنجا روی داده است از پادشاه ایران کمک خواسته اند، برای حفظ صلح و به احترام دوستی دولتین بهتر است که آن سردار نیز از حمله به بغداد و جنگ و کشتار خودداری نماید».^{۱۹}

با وجودی که حافظ احمدپاشا با سپاهی گران و مجهز و تخمیناً سی هزار مرد جنگی به بغداد روی آورده بود عاقلانه رفتار نموده و به این نامه خیرخواهانه ترتیب اثر داده، بازگشت، و تا دیار بکر عقب نشینی نمود.

از این طرف بکرسوباشی پشیمان شده پیمان شکنی و نافرمانی آغاز کرد و با آنکه شاه عباس قبلاً بوسیله فرمان به بکرسوباشی مقام ایالت و حکمرانی بغداد و عنوان خانی داده بوده در مشارالیه تأثیری ننموده و شاه را بر آن داشت که برای بار دوم نامه محبت آمیز و امیدبخش به وی بنویسد و در این نامه دلجویانه صریحاً حکمران بغدادش خطاب نماید. لیکن این تمهید هم سودبخش نگردیده و باز هم از اطاعت و فرمانبرداری سرپیچید، حتی در صدد کشتن فرستاده شاه عباس برآمد و به قلعه داری و جنگ آغاز کرد.

پس از این دیگر جای تفقّد و ترحم نبود، شاه فرمان داد بجایش نشانند و تأدیش کنند و یا اگر با زبان نصرالله فلسفی بگوئیم: «شاه عباس نیز دوتن از سرداران نامی خود به نام زینل بیک بیگدلی توشمال باشی^{۲۰} شاملو و عیسی خان صفوی قورچی باشی^{۲۱} را با گروهی از سربازان قزلباش مأمور کرد که پیش از وی^{۲۲} (خود شاه عباس غ- بیگدلی) به بغداد تازند و اگر بکرسوباشی از تسلیم و اطاعت خودداری کرد آن قلعه را محاصره کنند».^{۲۳}

بغداد فتح گردید، شاه عباس چند روزی در نجف و کوفه و کربلا و کاظمین و دیگر مراکز مذهبی و اماکن مقدسه به زیارت و سیاحت و کارهای تعمیرات اساسی عتبات عالیات و ساخت و پرداخت و رسیدگی به امورات کشوری و لشگری پرداخت، حکومت بغداد و عراق عرب را به صفی قلی خان بیگدلی شاملو حاکم همدان سپرد و به اصفهان بازگشت. این تفویض روز پنجشنبه هفدهم ماه رمضان المبارک سال ۱۰۳۳ هجری قمری اتفاق افتاد».^{۲۴}

در اینجا مناسب و سزاوار می بینیم که چند جمله از «تاریخ عالم آرای عباسی» را درباره شجاعت و رشادت صفی قلی خان و یارانش به نظر خوانندگان برسانیم:

«صفی قلی خان با شجعان نامدار و تفنگچیان و تفنگچی باشیان قلعه دار دامن مردانگی بر میان جان استوار کرده چیقلیشهای مردانه می کردند». ص ۱۳۰۷

«صفی قلی خان و میرفتاح مین باشی با فوجی از مردان کار تفنگچیان قلعه دار مردانه وار به دفع آن گروه روی آوردند، علمدار رومی به ضرب تیغ یکی از غازیان از پای درآمده علم صولت ایشان سرنگون شد و بطرفه العین گروه انبوه از آن مخاذیل در هر طرف بخاک هلاک افتادند». ص ۱۳۰۸

بدین طریق مشاهده می شود که زینل خان بیگدلی شاملو توشمال باشی و سپس سپهسالار کلّ سپاه قزلباش و یارانش در همه جا و همیشه مُمَثّل اراده شاه و فرمانده تامّ الاختیار و سپهدار ارتش ایران است و در همه جا برادران، برادرزادگان، اعمام و بنی اعمام و سایر خویشاوندان و بستگان وی او را چون نگین انگشتی در میان گرفته و با جان و دل فرمانبردار و مطیع و منقاد محض اوامر او می باشند و همیشه پیروزی با آنها است.

... این بود که شاه عبّاس کبیر تمام این خدمات صادقانه و زحمات مخلصانه را در نظر گرفته و او را تلطیف می نماید و جریان این تلطیف را صاحب «تاریخ عالم آرای عبّاسی» چنین به قلم می آورد: «در آغاز سال توشقان ثیل ترکی مطابق سنّه ستّ و ثلثین و الف که سال یازدهم از قرن دویم جهاننداری حضرت اعلی شاهی است... در خطّه دلپذیر اشرف به کامیابی و عشرت پیرائی می گذرانیدند و گاهی به نشاط و شکار پرداخته، باز بلند پرواز هوس را در اوج کامیابی به پرواز درآورده، انتظام بخش عالم شوق و خرمی بودند. و در آنجا زینل بیگ بیگدلی در ازاء خدمات و جانپساری ها که در ایلچیگری هندوستان و مردانگیها که در سفر بغداد بظهور آورده بود سزاوار تربیت و مستحقّ عاطفت بود، به رتبه بلند ایالت و خانی و منصب ارجمند ایشیک آقاسی باشیگری سرافراز گردید و پایه قدر و منزلتش پلندی یافت و اولکای ری که اقطاع علی قلی خان شاملو بود به او شفقت شد». ۲۵

حاج مصطفی قلیخان سلطان بن حاج صفی قلی خان سلطان بن ساروخان سلطان بیگدلی شاملو

حاج مصطفی قلیخان سلطان فرزند حاجی صفی قلیخان سلطان بن ساروخان سلطان^{۲۶} بیگدلی شاملو در اواسط قرن یازده هجری قمری میزیسته و از سرکردگان دوران شاه عباس اول و جانشین او شاه صفی می باشد. وی واقف وقفنامه مشهور و با عظمت سال ۱۰۴۱ هجری قمری می باشد که عظمت و اهمیت این یکطبری وقفنامه بحثی است که برای جاودان و مخلص ساختن نام یک ایل، یک خاندان و یک دودمان برای ابد کافی است.

با آنکه ما عین وصیتنامه را با تفصیلات در کتاب «تاریخ بیگدلی مدارک و اسناد» چاپ کرده ایم و خوانندگان می توانند بر وسعت قلمرو این وقفنامه و عظمت واقف بزرگواران آگاه گردند.^{۲۷} معهذا برای اهمیت فوق العاده این سند تاریخی در اینجا نیز تکراراً وصیتنامه را چاپ می نمائیم:

متأسفانه در تواریخ دوران صفوی درباره شخص حاج مصطفی قلیخان سلطان با مطالب و یا مضامین مبسوط روبرو نشدیم در صورتی که راجع به مرحوم پدرش و خدمات و فعالیت های تاریخی وی و نیا کانش به مطالب فراوانی برخورد کردیم و آنها را بقلم آوردیم. در هر حال امیدواریم فرزندان گرانقدر و قدرشناس خاندان بیگدلی در آینده در تکمیل تاریخ ایل و دودمان جلیل مان بکوشند و در آثار بعدی شرح زندگی و خدمات نامبرده را در جای خود ذکر نمایند و با دعای خیری یادی نیز از ما بفرمایند زیرا به تحقیق آنچه من توانسته ام بنویسم عشری از اعشار آن وقایع تاریخی پرافتخار است که معظم الیهان از عهده برآمده اند.

آنچه که مسلم است در فلات گسترده ایران محل زندگی حاج مصطفی قلیخان سلطان مانند اجداد گرامش در مرکز ایران زمین و در خاک پاک زرخیز ساوه و مزلقان و نوبران، و در محال بیگدلی بویژه قصبه سوسنقین که مرکز خانی و

حکمرانی وی بوده و نامبرده یکی از مردان نیک خیر روزگار خود می باشد که از خود باقیات و صالحاتی به یادگار گزارده است، که هم اکنون که آغاز صده پانزدهم هجری قمری است صدها خانواده^{۲۸} از قیل او نان می خورند و ده ها اماکن و بقاع متبرکه و بناهای عام المنفعه به حساب ماترک آن مرحوم در معرض استفاده همگان قرار گرفته است.

یکی از نییره های آن مرحوم آقای سرهنگ محمود منصوری بیگدلی به پرسش مؤلف این کتاب در تاریخ مهرماه ۱۳۶۱ خورشیدی درباره حاج مصطفی قلیخان نامبرده به اختصار بشرح زیر پاسخ داد: «چنین شنیدم از پدرم مرحوم شادروان محمدرضا خان منصوری بیگدلی ارواحنا فدا و دیگران و آن هم به نقل قول سینه به سینه از پدرشان و اجداد امجاد والا تبارشان که مرحوم مغفور عالیجاه حاج مصطفی قلیخان سلطان بیگدلی شاملو در زمان حیات از دیار خود قصبه سوسنقین ساوه که چندین قصبه و دهات و املاک در اطراف سوسنقین به اضافه دهات و املاک و مستغلات از قبیل کاروانسرای، حمام و دکاکین و خانه های مسکونی در شهرستانهای ساوه، قم، اصفهان، زنجان و آذربایجان (تبریز و مراغه و خامنه و شبستر) متعلق به او بوده و اطراف سونقین و نوبران بخاطر محل سکونت معظم الیه «مجال بیگدلی» نامیده می شده. ۲۹ در سال ۱۰۴۱ هجری قمری تمامی مایملک و متصرفات خود را وقف مؤید اولاد خود نموده و این وقفنامه موجود است و از اولاد آن مرحوم بیش از یکصد خانوار هم اکنون از درآمد آن موقوفه جات امرار معاش می نمایند. و در اطراف تهران و ساوه و قم و قزوین و کرج و همدان و غیره زندگی می کنند. (بعضی شان نیز در خارج کشور ایران مقیم می باشند).

سرهنگ محمودخان بیگدلی می نویسد: مرحوم پدرم نقل کرد که حاج مصطفی قلیخان شادروان از این مکان (سونقین) به عزم زیارت حج و طواف خانه خدا بسوی کعبه معظمه مکه به اتفاق غلامان و ملازمان خود که خود یک کاروانی را تشکیل داده بوده است رهسپار می گردد. مشهور است در هر دیار و مکانی در بین



سرتیگت محمد خان یگدلی



از راست: حبیب: روفیو غفار بریسی (کندی) روفیو غلامحسین یگدلی
جشن هزاره فروری موسس: هر ۶ - ۱۳۹۹ خورشیدی

راه به هر منزلی که می‌رسیده و به دیار عاشقان نزدیک می‌شده و بار سفر که می‌انداخته‌اند، آن مکان را خریداری نموده و در ملک طلق خود نماز می‌گذاشته و همانجا را نیز وقف می‌نموده و بجلو می‌رفته است. به همین سبب و به جهت بذل و بخشش‌های جانانه و بی‌دریغ آن مرحوم، مردم آن زمان، مردمی که نیک و بد را خوب می‌دانند و حق شناسند و از نیکان به طرز شایسته قدردانی می‌نمایند به وی لقب «یاریم شاه» یعنی (نیم شاه) داده، و از وی قدردانی نموده‌اند.^{۳۰}

ما اینک عین وصیتنامه آن رادمرد کم نظیر را عیناً در زیر می‌آوریم که بزرگی شخصیت و اهمیت کار و مراتب دوراندیشی و معیار خیرخواهی و فکر بلند و عظمت و وسعت عمل او نمایان گردد. ما بر این باور می‌باشیم که اگر در یک ایل یا یک خاندان و دودمان فقط یک طغری، یک قهره چنین وصیتنامه یا سند و مدرکی موجود باشد، نام آن ایل و خاندان جاویدان و همیشه زنده خواهد ماند، ما در برابر بزرگی روح و سعه صدر و دوربینی و دوراندیشی بی‌مانند این قهرمان و این رادمرد بزرگ سر تعظیم و تکریم فرود می‌آوریم و از این که منتسب به یک چنین ایل و خاندانی می‌باشیم که چنین فرزندانی با سخاوت و چنین مردانی با عدالت و انصاف و انسان دوست و نوع‌پرور پرورنده است، بالیده و سر خود را بر فراز آسمانها می‌ساییم و این کار مردانه مطلق و بی‌مثل و مانند او را می‌ستائیم.

اینک وصیتنامه:

رونوشت وقفنامه مرحوم مبرور مصطفی سلطان بیگدلی شاملو^{۳۱}

ضمن نامه‌ها و معلوماتی که از افراد دودمان جلیل بیگدلی شاملو دریافت می‌داشتیم اینک عین نوشته آقای سرهنگ محمود منصوری بیگدلی از نبایر و احفاد مرحوم حاج مصطفی قلیخان بیگدلی شاملو را درج می‌نمائیم:

نا گفته نماند

چنین شنیدم از پدرم مرحوم شادروان محمدرضا خان منصوری بیگدلی ارواحنا فداء و دیگران و آنها هم به نقل قول سینه به سینه از پدرهاشان و اجدادشان که مرحوم مغفور عالیجاه حاج مصطفی قلیخان سلطان بیگدلی شاملو در زمان حیات از دیار خود قصبه سوسنقین ساوه که چندین قصبه و دهات و املاک در اطراف سوسنقین به اضافه دهات و املاک و مستغلات از قبیل کاروانسرای حتم و دکا کین و خانه های مسکونی در شهرستانهای ساوه و زنجان و قم، اصفهان (تبریز، مراغه، شبستر، خامنه) و غیره همگی و تمامی متعلق به او بوده و به همین دلیل این منطقه (محل سکونت و اطراف آن) به نام محال بیگدلی نامیده شده و در نقشه مفصل ایران ترسیم مهندس غلامعلی بهار که وسیله کتابخانه و مطبعه بروخیم تهران نیز به نام (بیگدلی) مشخص و چاپ شده است. سند این گفتار و ادعا نقشه موجود در منزل این حقیر و وقفنامه موجود در اداره اوقاف شهرستان ساوه که این املاک را وقف اولاد ذکور نموده است می باشد. و در این تاریخ تعداد ۹۰ نفر طبق اسامی موجود نزد این جانب اولاد ذکور از آن مرحوم در قید حیات است. به هر حال بگذریم جان کلام اینجا است. از این مکان (محال بیگدلی) تا خانه خدا کعبه معظمه به اتفاق تعداد زمان و غلامان خود عازم زیارت حج که خود و همراهان او یک کاروانی را تشکیل داده بوده است به هر منزلی و دیاری تا قبله گاه عاشقان می رسیده اند و منزل می کرده اند آن مکان را خریداری کرد و در ملک خود نماز گذارده باشد و بهمین علت و سایر خصلتهای پسندیده آن بزرگوار عالی جاه در آن زمان به او به زبان ترکی لقب «یاریم شاه» یعنی نصف شاه داده اند. - آری این بوده است جزئی از شرح حال و زندگی مرحوم عالیحضرت و امارت شوکت و صاحب الخیرات و المبرات جد بزرگوارمان مرحوم حاج مصطفی قلیخان سلطان بیگدلی شاملو در سال ۱۰۴۱ - محمود منصوری بیگدلی به تاریخ مهرماه ۱۳۶۱ تهران.

روزی که در وقت نماز مرحوم میرزا مصطفی سلطان پیکه ایستاد
 ای دات تو بر کل ممالک ممالک وی را هر دایان کوی عشقت ساکت
 من مدح تو از کلام تو میگویم انت الباقی و کل شیئی ممالک
 چشمه و سپهر و پیغمبر و زلف و طعنان موقوف در سر زلفات ملک است
 نمایند و لطف شکر و تاثیر سعادت است و عارف سعادت را معارف نورانی
 پریمیز حضرت موقوف در سر زلف و در است در زمین عنایت به غایت و کمال شغفت
 به نیاز است و قنانه هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً جهت مصالح
 و دلا و بنی آدم بگوشت و پشیمان و شیر و دیشان بایه کریمه و لعل کریم بنی
 آدم و حملت هم فی البر و البحر و در قنانه من الطیبات و فضلتهم تفضیلاً مکرماً
 که در بنده تقالی الله زهی به شکر دانند که خوانندش خداوندان خداوند
 حاکم علی الاطلاق و خسر فلان جهان و سر فلان زمان سر طاعت و فرمان

دلدارو بمیان جان بسته بر عجبم در مریار بر خاک رفته اند و دلدار
 سر پادشاهان گرد و نذر اند بدگاه او بر زمین نیاند
 و انضر صلوات رزکیات و اکمل تحیات بابرکات وقف درگاه و مصرف بارگاه
 حضرت خواجه کایات و خلاصه موجودات زیر منبت حاج لولاک سرافنده بشریف
 (انا ارسلناک) سلطان سخنگاه ای مع الله و منحل سجعت انا فتحنا لک فتحاً
 مبیناً معزز باعزاز و ینصرک الله نصر اعزیز المعلنی للکرکی المجتبی ابوالعاسم محمد
 المصطفی صلی الله علیه و آله (محمد آفتاب نسل آدم محمد ماه بدر برج اعظم محمد در
 دریای یقین است محمد رحمة للعالمین است) و در تحیات بر دومی
 بلا نصر آنحضرت اعنی شوار عرصه لافقی منصرف بنصر انا ولیکم الله .
 دائره مطالب المرتضی علی ابن ابیطالب علیه الصلوٰۃ والسلام علی جبه جنبه قسم
 النار والجنة و می مصطفی حقا امام الانس والجنه و اولادها ائمه الطاهرين

المعصومین صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین (وبعد) غفر از تحریر این خطاب
و تفسیر این کتاب با صواب و مودله حقیقت اداء و لدین کتاب بنطق باحق
از حقیقت آن مجرب است در ذکر و بیان آنکه سبب توفیق رفیق حاضر بنیگان رفیع
عالی حضرت متعالی مرتبت رفیع مرتب سامریت امارت و شوکت و اقداس جنت
و جلالت و استعلاء عالیجاه صاحب الخیرات و البرات کثیر الصافات عون الصغفاء و لیکن
ینتخبه السلاطین سلطان عالیشان رفیع السجود و الاحسان رفیع القدر و الکمال نظام الاماره
و الحکومه و الشوکه و العظمه و البر و الامنان کف الحاج و المعترین مصطفی سلطان
رفیع شأنه العالی و روح روح و الدنات شریف و هو عالی حضرت امارت و رحمت
و مغفرت و غفران پناه رضوان جایگاه حاجی بیت ام احرام الشریف بشرف
الریاره رکن و المقام الامیر المرحوم البرور حاج مصطفی قلی سلطان بیگانه شاه
طاب ثراه و جعل الجنة مثواه شر متعقبی الذنب مرزعه الاخره و صریح صحیح

بنور علیہ افضل الصلوات ما در واقف معظم بشیر چه روزگات لبخ آعم انقطع عمله لا من
 ثلاث صدقه جاریه و علم منفع به و دوله صالح یرعواله عالم الشر و النحیات و واقف النعمان
 و النیات و وقف شمر عزیز و جبر منزه بر دوام ساخت عایب باه امارت و حکومت سلطنت
 و شرکت پناه معظم الیه جمع و تمام تر آنچه را به بعنوان ملکیت و حقیقت تا روان نیز وقف
 در تحت تصرف داشت و آن عبارتست از ممر زراعت شده کهن مرز و کتاب و مرز و شهر
 توزیع مریان رهنما داده مع شده کهن یکده باغ معتب و شجر آبادان قطع در قریه
 مرز و مرز مع شده کهن یکده هم نام دیگر بحر طاحونه و دلیر است بهر حق به کتاب مع
 اوقات محبت و خشنود و عید و غیره متعلق به با همگی و تمام شده کهن قریه
 مریان مرکز مع حق به محققه بران رهنما و در و فرغان سوده با همگی و تمام شده کهن
 قریه و سقین توزیع مرز و قان سوده مع شده کهن یکده باغ مشهور باغ صف و شده کهن
 باغ و فاد شده کهن باغ سوده معتب و شجره به شجر مختلفه با حق به بران

نه مجراییا شد آنک قنات مرصوم رسعین و عیون و دکلر با توالیع دلاواحق هر یک
 زندانب با همگ و تمار شد آنک قسبه به کثیر آبار مزدقان ساده مع قنات مختصه بآن
 و در اخر و محاصر و غشایب و شتاب با همگ و تمار شد آنک عمارت تنوعه لذ
 تالار و عطارچین و سقف همواره و جنبه نیما و دیوارها سر کاغذ لوق عن تحتانی و فوقانی و قنوه خانه
 تار مشته ده و شربت خانه و آشپزخانه و حیاط خانه و حمام و صند و قفانه و غیره تا به آن
 لایب بارات و طویل جات متشده و دراز ابلوب و خشاب و مردم و مردم مع
 شد آنک با عمارت شجر آبار آن محاط علیه و چند مرتبه ساخته مثل دریاچه ماد
 حصار مرمر و غیر مرمر و جنگل و باغات جنگل و بنر میدان و باغات آبار آن و درلب
 در عمارت رستان خانه و باغچه و عمارت تنوعه و حصار محاط علیه مشهور به عمارت حرم
 و عمارت و خلوت و بیوتات و عماران و عماران و غیره و سکنا و لذت و شد آنک
 باغ فیروز آبار و شد آنک باغ دریانه و طوا حین دریانه و در اخر و محاصر مرمر و مرمر

دشت ارکاب باغ چمنز جانیق دلققه در قسره یه کتیر آباله مرزور باهمگا دتا مرمرندو عشت شسته
 مرزور ملک آباله دباغات مرزور و تویج مردقان دکرده با حجاب منقصه برانهار از ماه
 ولد مردقان با جمیع تویج و لواحی آن باهمگا دتا مرحصه لرته داکت به عالچاه دلقف
 معظم الیه لدر قیه یرق و قها یه سادده مع قولته دباغات دلد راضی و محار عن آبه ددی
 و میرات و غیره مایعلق به باهمگا دتا مرش ارکاب قسره یه جدرین و غیرین قین
 در مملو سلطنه تبریز مع قنات دباغات دلد راضی و محار عن آبه ددی میرات مدکرده
 دمتام و غیره داک باهمگا دتا مرحصه لرته داکت به دقسه یه دلیان تویج لرته
 مرزور سلطنه مرزور با حجاب و قولته خا جکیه دلد هشت یکم کیشانه روز آب
 لرقنات کهن کهر و هفت شبانه روز لرقنات بسته دبتن مع آنچه دلقعات در مرزور
 مع باغات دلد راضی و محار دغشاب و قطعات کعبه مشخسه دقسه یه
 مرزور باهمگا دتا مرحصه لرته داکت به دقسه یه خامنه لدونق من اعمار سلطنه دلد

و آن عبارت از شد اکث باغ علی آقا شد اکث باغ خلیف جاد شد اکث
 باغ ولی شد اکث یونجه دله دلقات شاه بستن ششانه روز دهم و مجموع
 سر دهم ششانه روز و حجاب دله دله در خانه بقدر یک ششانه روز و کار و بار
 در قمریه مرزور شد اکث و هفت باب و کاکین و طغات و قمریه مرزور و دلقات
 پیران و پنج یک ششانه روز دهم و مجموع ۳۳ ششانه روز و هفت ششانه روز دلقات
 شود از دهم و مجموع نه ششانه روز مع چند قطعه زمین و شرب قلات مرزور و دله
 و مرزعه پاشا علی آقا مرغ قلی بکلو با حجاب محققه بران دله و دهم مرزور
 قطعه شد اکث باغ دلقه در شنه دله و دلق و قطعات زمین شایمان و
 مضافات و مزارع مرزور یک بقدر یک محققه یک و یک قطعه زمین یونجه لوق
 دلقه در شایمان مرزور و پنج محققه از جمله نه محققه عبارت است از در که مستأ
 بشاه علی آقا مع حق با تبعه شد اکث طامونه دلقه و قمریه کوزه کنان تبریز

مع توابع و لواحق و منافع و منوبات با همگی و تا مرشد انگن قریه روست فرم فرغ
مقدم نکر از ضرر و محاربه و کالین و بایتن و عمارت و محاسن و غیره و متعلق به از
باغات معینه و قطعات ارثی و اکتایه و قلعہ و قریه مرزور با همگی و تا مرزور و کالین از جمله
شد انگن قریه کرف و سه دکان سجن سلطانیه با جمیع تعلق و لواحق و غیره متعلق به
ارثی و اکتایه و قلعہ و قریه مرزور و کالین مرزور و کالین مرزور و کالین مرزور و کالین
و قلعہ و قریه سلطانیه و سه دکان از جمله شد انگن مرزور و کالین مرزور و کالین مرزور
با جمیع تعلق و لواحق عن آبه و غیره و غیره و متعلق به با همگی و تا مرشد انگن قریه تحت
و قلعہ و قریه مرزور و کالین مرزور و کالین مرزور و کالین مرزور و کالین مرزور و کالین
با همگی و تا مرشد انگن مرزور و کالین مرزور و کالین مرزور و کالین مرزور و کالین
و جمیع متعلق به با همگی و تا مرشد انگن مرزور و کالین مرزور و کالین مرزور و کالین
و محاربه و کالین و کالین و کالین و کالین و کالین و کالین و کالین و کالین و کالین

مالار و طبایع و جنبه‌ها و سقف هموار است و فوقانی نزدیک به خانه و حلقه‌ها و در محله
 و بیوتات در بناوات و طویل‌ها و دلقه در سده‌ها و مع باز چپ دلقه در دلار سطره اصفهان
 حمام در میدان شاه شاه‌انگ کار و نهر در میدان شاه شاه‌انگ عمارت در دشت
 شاه‌انگ کار و نهر در میدان شاه ایضا شاه‌انگ در مکان عیسای مستغنی در سده
 و توصیف است با همگی و تا مرصه محققه عایله و دلقه معلوم الیه از قریه و نزدیکین مرزگان
 و در ملکیت عایله و دلقه است از دراضر دباغات و محله محققه بران دگر و بیوتات با جمیع
 توابع و دلو حق و مضافات و مسوبات و از زمین با نرا در خلا و خارجاً قریب از جدید و ذکر اولی که
 سمی اولیسم و میوت الاکره و حقه به محققه به یک با آنچه بدانها شناسند
 و نسبت کنند اولاً عشر املک دباغات مذکور فوقاً به حضرت عالیات و عبات رفیع‌الدرجات
 و نه عشر دیگر بر دلا و ذکر خود بعد از ایشان بر دلا و ذکر ایشان و بعد از ایشان بر دلا و
 ذکر ایشان با سویه (مانت قبو و ساسلو) سلاً به نمر و عقباً به عقبواکر العیاد با الله

در قبایع مرئوسه قیام نماید بحد از اخراج حق الاکراره و اخراج حقوق دیوانه در کوه ششمی و
 وضع اخراج ضرر در مرتبه التماسات و خساراج دکوة عشر بر طبق التلیس بر دلد و در
 سال از حاصل باغ صفا و باغ و فاکر که فوق مبلغ چهارده تومان بریزن تسلیم طلبه علوم و دینیان
 موجب نموده قبض الوصیه را یافت کنند بمهر هر یک و تخته قیمت حاصل باغ صفا و باغ و فاکر
 فضیلت پناه انقدر مولانا محمد علی ولد مولانا محمد حسین بریزن چهار تومان فضیلت پناه مولانا محمد
 نجف در ثمن نامه دوازده چهار تومان فضیلت پناه مولانا محمد قاسم اصغیان در دو تومان فضیلت پناه
 مولانا محمد رضا رسا در دو تومان فضیلت پناه مولانا محمد سکر سلطانیه در دو تومان الا که در
 موقوفات همه روزه در مالار فیض آباد و معمره علیجاء و لاقه در حلاله قنات مستقر
 مکرر صرف ما حاضر در انواع طعام و علو اسکر نموده بار باب استحقاق نذر و عتبات عالیات
 و قاعده حاج نماینده و یا بردمان صاحب تا ثلث آن بر در نگار فرزند رثا علیجاء و لاقه معظم
 عاید گردد و متولی موقوفات اگر اولاد ذکره و لاقه معظم له باشد سه ساله به از وضع حق التلیس

آن و عشر محصوره فخر آن است بجهت خود بر داشته یک عشر دیگرند و هر دو هزار ماکات برود
 همه ساله بر مقدار که با بخت شرف و حاج دلمه بخورید و تر از صلاح دلمه بمصرف برسانند
 آن نیز بر روز کار و وقف معظم ایام عاید گردد و تتمه حاضر موقوفات را بقرض الحسنه بر مردم متینان
 دلمه دو چندان مرهون بگیرد یکم نیار نقد و یک جبه جنس بجهت خود بکند و حرام است
 و همچنین شمس طرغرفه بود و وقف معظم ایامه متولی موقوفات شمس را بنبات محال
 موقوفات مذکور ببلوغ بیت زمان بر نیز هر یک از اولاد امانات و اوقف معظم ایام داده و غیر
 اولاد صبر باز یافت نباید و اگر یکی از اولاد امانات و اوقف معظم ایام از دلمه و نیاب بدار بجا
 حلت نباید و اولاد اولاد ذکره مستعد باشد باز در حکم واحدند و نباید مبلغ فرود
 نسیم ایشان با استیفاء نماید و صرف ما محتاج خود کنند و همه ساله از صافه حاضر موقوفات
 اگر (العیاذ بالله) اولاد ذکره و اوقف معظم ایام منقطع شد باشد متولی موقوفات بروقف
 آن ایام شریف و دلمه المومنین قم داده و دلارسلطنه تبریز و صفهان و غیره صرف

مسجد جامع و پیر و کارکنان و کتب انبار و حمام و مسجد و هر چه در آن باشد بنامیند
و محاسبه بجهت سال بال بر ذوالحجّه شرع شریف قم مفروق سازند و شش طرعی در آن
موقوف معظم ایستد تقبل الله احسانه اگر نوبت تولیت خدا نکرده به علما و دیار علما و موقوف
معظم ایستد رسیدن تقصیر و تنافس در شش طرعی موده کرده باشند اما لی
شرع دلا المؤمنین قم آن متولی را معزول و دیگر از علما و موقوف بنامیند و هر گاه
موقوف معظم ایستد اولاد ذکر باشد و بجهت بلوغ رسیدن باشد از علما و موقوف
بنحویکه نوشته شریف مناسب دله ذکر بوده نیابا از جانب او متولی موقوفات بهم
در خدمت اولاد ذکر باشند و حاضر و معزول باشند تا زمان رشد و بلوغ اولاد ذکر رسیده
بنحویکه در فوق قلمی شد و اگر از او در مصرف مزبور برسد و موقوف معظم ایستد متولی موقوفات
ما دین ساخت در مردم صلحا و رتقا و طلبه علوم دینی و در قضا و عیالات و فاضله
حاج و غیره فاضله و صلاحیت داشته باشند بعمارت فیض الله سلطانی و در ده ضیافت

از حاضر و طلسم زغال موقوفات حسن و جبه ایشان را خدمت نماید مقصد و مشروط بر آنکه موقوفات
 به بیع لازم و بیع خیار، نفوذ کنند و همه و کلیک و در هر صد راق زو جات خود مرهون نه نمایند
 و بغیر از اجاره عمارت اختیار دیگر ننهند و اگر جماعتی در مستی بگرام و غلام را بگانه زد همگی کشته و
 موقوفات بقسم از و بقتل بنده که در راه ایشان حرفه نیت در کتب بحال بوده نماند و منظره شسته
 در قریه کثیر الیای هر یک از موقوفات به خدمت مرجعه قیام و اقامت نمایند متوالی
 موقوفات بقدر حال ایشان هر ساله حیره و مواجب بر هر بنده مات مرجعه بخود قیام نمایند
 (الافلا) و چنین واقف معظم الیه و اعز حق الملک است اجابت نماید تعیین نموده اند و بقصد
 در بالا بر ماغ نصف در حلاله شارع عام و بقصد به مال نزد قان و غیره مال می و در پیشتر قطعه که به بخوبی
 عنقریب در زیر نیش اقبال نوشته می شود و در فن عالیجا و واقف مشارا به پیش هر سال
 مبلغ ده تان نقد دود و خوراک کندم بکافه کلام و مجید ربانی در قنوت و در دست خدا
 متوالی بر هر روز و روز و در مصحف مجید ربانی تلاوت نموده و هر دو ختم در مقبره و مرقد

انموده و ثلث آن را بوج دلاق شاربیه و ثلث ساید و همه ساله شش دان بزرگ نقت
 و ششصد مگر گندم لبابت حاصد موقوفات بشخص این مزرعه صلاحیت داشته باشد متوجه
 در مقبره مرزیده بنامه و فرشتی قیام و در تمام ایام و اگر دلاق معظم ایام خود مقبره
 مرزیده را با تمام ریشه خوب و الاخذ را کرده اجبرایان نذکو حد که نشت متوجه در همان
 سال از باب نفوذ و اجناس رزقند و قنانه سرکار و غیر ذلک در طول آن هفت دفع
 و عرض آن هشت زرع باشد یک باب جنبه را در هر مع سه دلبه در تحت جنبه مرزوبور
 مع دو باب طناب در چنین جنبه مذکور مع دیوانه لنگج و آجر ساخته هیکل سفید نمایند
 و یک باب چهار باغچه در دویست زرع در دویست زرع باشد و جنبه بقعه مرزوبور را در
 و تمام دیوار باغچه مرزوبور لاط قنانه لنگج و آجر زده با تمام ریشه و حاصد باغچه را حاصد
 بقعه مرزوبور صرف مزرودین نمایه هد یا چه نیز در پار دیوان مرزوبور ساخته در مکرر آب یا چه
 مرزوبور جاری بوده باغچه مرزوبور بر آن آب مشروب شود و بعد از تمام بقعه و بیوات مرزوبور

و باغچه و غیره باز در نموده بخرج متوالی مجسمه رطلند و دلاقف معظم الیه هر چه لایق حاجات
نمایند در دهنه نکرده دفن و بعد از سه ماه نعش را نیکو کرده بر سر بخته باشی چهار نفر از غلامان
کنک بحال دلسوز را تعیین نمایند و مبلغ سی تومان بریزند بخته اخراجات در ریاضت آب
تسلیم غلامان مزبور نموده در استحوان را بخور و مصلحت وقت باشی نعش بخت شرف علی
ساکنها الف الف تیمه و النسا یا بکر بلا معنی علیه السلام نمایند و سدرسی تومان
مذکور در فوق مبلغ بیت تومان بریزند بخته حق الارض و سادات و خدایم آنجا برده تسلیم نموده
قبض الودع در متوالی و سادات عبات عالیات مذکور گرفته بخته متوالی موقوفات بیاید
و هر ساله مبلغ سی تومان بریزند بابت حاضر موقوفات مزبوره صرف طعام و حلوائی
شکر و لطمه و شیر و غیره بر فئات خصوصاً در شبهار جمعه و عیدین و مقبره بزرگ
صرف نمایند خواه نعش حرکت نعش با ما کن بشرط معلومه فوق باشد و خواه نعش باشد
در حافظ و سراجدار و مقبره مزبوره میبوده همگذاختن در نوشته شربکار بودند و

باغبان به بجهت بقعه مرزیده در همیشه باغچه را از آبادان داشته باشد تعیین نمایند و هر سال مبلغ
سه تومان و شش هزار دینار نقد و مقدار سیصد شصت من گندم از بابت حاضر موقوفات
باغبان مرزیده بدهند و اگر تقصیر نماید از آن خراج و باغبان را دیگر تعیین کنند و هر سال
سه لیر از بجهت ضبط عمارت فیض آباد بطریق مسهلر موجب و جیره از بابت حاضر موقوفات
در بنده متوقف نمایند و همچنین چند نفر باغبان بجهت باغچه از فیض آباد در کلا باشد
موجب و جیره بطریق مسهلر بنویسند (از بابت حاضر موقوفات) در بنده متوقف
نمایند و متوجه باغچه را مرزیده باشند و یک نفر طبایخ و یک نفر شربت دلداده سال تعیین موجب
و جیره بطریق مسهلر نموده با هر طبایخی و شربت دلداده عمارت فیض آباد و مقبره
باغ صفای سلطان و غیره بنده متوقف باشند و چرخ عمارت و غرت دستگاه
قیمت آنجا بایرند و قسم قلمی ملا علیپاشا را به ضابط آب قنات قاسمی وقفی اندازند
بلده المؤمنین قلم نموده ملازم میرند و قسم مذکور و قید حیات با شرب ضابط آب قلمی

بوده بنوعی که نماینده عند الخالق و اسخا ئلق مرضی و مستحسن همه دعا خیر سجدت شریف
 و عنصر لطیف عالیجاه و لائق در نور حاضر نماید چرخ عالمی حضرت میسر نکند که در کمال
 حق بلا اجابت نماید عالیجناب مقدس العالی بکشت رعیت و فضیلت و رفاهت پناه
 حاکمیت و کمالات دستگاه حقایق و معارف آگاه مدرست طینت فرشته طبیعت
 علامی قلمی مجتهد العصر و الزمانی از خود مر کشف احجاج اکرمین ائمه یعین مولانا عبد
 الرحمن قلمی یا اولاد عظم کرام مشار الیه هر کس باشد در غلامان و غلامان عالیجاه
 و لائق معظم الیه در اصلاح دولت ضابط و مقسم آب مرکور نمایند و بحال
 در تصرف عالیجاه و لائق معظم الیه در در ملک مرکوره بعنوان تولیت است و همچنین
 شهر طشه عز فرموده عالیجاه و لائق زیر عمره در بالام اکیسات در علیا جبه
 مریم سیرت فاطمه سیر مرتبت بلقیس طینت و لایزال بزرگوار عالیجاه مشار الیه در قیامت
 است متولیان موقوفات و غلامان و غلام زادگان و خوار چهار سره کار و غلامان

قد میر طاقف معظم ایام اصلاح و سخن علیا حضرت فرشته طینت مشایخا پر دانا
رقم خدمت متعلقه بخودس عرب بوده دقیقه که دقایق فوت و فردگشت و هیچ
باب بنامند خلاف کنند و تغییر دهند بعضی دستخط الهی و جناب حضرت
رسالت پنا هر حضرت انمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین گرفتار شود
فلیس الاعدیون من بالکد و الیوم الآخرة تغییر دهنه الوقیه و من یسی فی ابطالها
اویدل شیئی فیها او یا حد شیئی من محصولات ابغیر شرط الواقف فقد
باء بغضب من الله و اء جهنم و بنس البصیر و علیه لعنت الله و طاکمه و
الناس اجمعین الی یوم الدین تحریرا فی یوم الجمعة و دار دهم شهر
ربیع الثانی سنه و اربعین الف من الهجرة النبویه سنه ۱۰۴۱
مر طاقف روشنی بخش به چشم حاکمای مصطفی سلمه خط و رضا سخا بگاه
طاقف است بخو یکم در متن قلمی شد بنزد درگاه خلائی ایتد گاه مقرر و مقرر

گردید بشرح مسطورہ متن صیغہ عربیہ و فارسی در حدیث علی حضرت میادیم گرام و فضیلت
 ذوالاحترام جابر احتم و سلسلہ و قعائمہ مزبور را بہر یک از خدا می عظام
 قلم نموده سپردم در ہر گاہ خدا نکرده و قضا میچہ مزبور منقود شود بہر یک
 از اولاد یا طارمان و علما مان بند در گاہ از سلسلہ و قضا میچہ مزبور بر نہ و الا فلا
 و السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ (در روشنی نجف پشم حاکم پسر مصطفی) سلسلہ مطابق مہریت
 با نیمی در چہر بعضی عبارت بواسطہ کنگلی پارہ شر عبارت آن خلاصہ میشود آنچہ متن پراثر
 نوشته شد مطابق عبارتہ است در بعضی از علماء عظام تطبیق آنرا با مہر نوشته شد مطابق
 شد سلسلہ مطابق مہریت مہر در اوقاف اسماء حسین ہاشمی چہر و قضا
 مندر شد لهذا بعضی کلمات در درپن پراثر نوشته شد از در اصر قضا
 شد و از سلسلہ مانے در بعضی تائیان حج سلامیہ تطبیق آنرا با مہر مرقوم دہشتہ ہجری
 شد ۶۱ نظریہ در نوشته شد ۱۲ ثقل ۱۳۰۳ (ہجری) و قعائمہ و قضا مہریت و بیگدلی

صورت واسامی و آدرس و محل سکونت و زات مرحوم حاج مصطفی بیگدلی

ردیف اسم	شهرت	فرزند	شماره شناسنامه	محل سکونت
۱ ابوالحسن	بیگدلی منصوری	داود	۴۰	تهران
۲ دکتر مسعود	بیگدلی	داود	۱۸۳	تهران
۳ محمود	منصوری بیگدلی	محمدرضا	۱۲۳	ساوه-تهران
۴ امرآله	بیگدلی	حسین	۲۲۴	تهران
۵ کاظم	ارجمند بیگدلی	حسن	۳۴۳	تهران
۶ علی اکبر	بیگدلی کاظمی	سهراب	۵۴	تهران
۷ علی محمد	ساوه ای بیگدلی	سیف اله	۱	تهران
۸ حسن	حافظ بیگدلی	علی	۳۸۸	تهران
۹ ابوالقاسم	آزاد بیگدلی	علی اکبر	۲	تهران
۱۰ احمد	منصوری بیگدلی	محمدرضا	۳۴۴	تهران
۱۱ احمدقلی	ارجمند بیگدلی	حسن	۱	تهران
۱۲ محمد حسین	بیگدلی	علی اصغر	۸۶	شاهسوند کندی
۱۳ یحیی	ارجمند بیگدلی	حسن	۴۵۵	تهران
۱۴ حسین	منصوری بیگدلی	محمدرضا	۴ سوسنقین	تهران
۱۵ رضا	توگلی بیگدلی	ابراهیم	۲	تهران
۱۶ علی اکبر	بیگدلی	حسین	۳	بم
۱۷ عبدالله	احسانی بیگدلی	مهدیقلی	۹۷	تهران
۱۸ فتح اله	قاسمی بیگدلی	شکرالله	۵۳	امام زاده
۱۹ نصرت اله	بهرامی بیگدلی	بهرام	۷۱	امامزاده خسورف
۲۰ محمد	بیگدلی	سهراب	۱۳۵	تهران
۲۱ محمود	بیگدلی	سهراب	۲۸۴	ساوه

۲۲	هادی	احسانی بیگدلی	مهدیقلی	۹	ساوه
۲۳	یحیی	احسانی بیگدلی	مهدیقلی	۶	ساوه
۲۴	محمد	احسانی بیگدلی	مهدیقلی	۸۶۵	تهران
۲۵	رضا	بیگدلی کاظمی	عبدالرضا	۱۱۲	ساوه
۲۶	موسی الرضا	بیگدلی کاظمی	عبدالرضا		ساوه
۲۷	فریدون	بیگدلی	احمد	۸۴۶	تهران
۲۸	فرهاد	هنرمند بیگدلی	احمد	۵۹۵۸	تهران
۲۹	باقر	فدائی بیگدلی	علینقی		
۳۰	احمد	فیروزی بیگدلی	علی اصغر		ساوه
۳۱	علی اصغر	سروش بیگدلی	حسن		فرق
۳۲	علی اکبر	سروش بیگدلی	حسن	۴۹۲	تهران
۳۳	مهدی	ناصری بیگدلی	یوسف	۳۲	کرج
۳۴	حمید	ناصری بیگدلی	یوسف	۵۴۸۲۴	کرج
۳۵	مجید	ناصری بیگدلی	یوسف	۱۸۴	کرج
۳۶	دکتر مصطفی قلی	بیگدلی	فتحقلی	۱۰۱۹	تهران
۳۷	مهندس محمد ابراهیم	بیگدلی	فتحقلی		تهران
۳۸	ناصر	بیگدلی	حسنعلی	۱۴۹۷	ایتالیا
۳۹					
۴۰	مهندس منصور	بیگدلی	حسنعلی	۱۳۶۰	اصفهان
۴۱	باقر	ابوالقاسمی بیگدلی	شکراله	۵۴	تهران
۴۲	خداداد	بیگدلی	یوسف	۱۵۱۳	تهران
۴۳	یدالله	ابوالقاسمی بیگدلی	شکرالله	۵۲	تهران
۴۴	مصطفی	ملکی بیگدلی	سعید	۱۲	تهران
۴۵	مجتبی	ملکی بیگدلی	سعید		ساوه

۴۶	مصطفی	آزاد بیگدلی	محمد	۱۷۰۲	ساوه
۴۷	علی	آزاد بیگدلی	محمد	۱۷۸۳	ساوه
۴۸	سعید	بیگدلی شاملو	حشمت اله	۷۷۸۵۲	همدان
۴۹	پرویز	بیگدلی شاملو	حسینقلی	۱۳۶	ساوه
۵۰	پرویز	فدائی بیگدلی	علیتقی	۲۷۳	ساوه
۵۱	طهماسب	حافظی بیگدلی	علی	۲۸۰	ساوه
۵۲	ابراهیم	هنرمند بیگدلی	کوچک	۵ قیاجیک	ساوه
۵۳	زمان	امجدی بیگدلی	زمان اله	ساوه ۱۶	ساوه
۵۴	ابوالحسن	بیگدلی	حسنعلی	۲۳۹۲۷	تهران (صفی آباد)
۵۵	تیمور	حافظی بیگدلی	علی	۲۷۹	صفی آباد
۵۶	خانلر	رحیمی بیگدلی	محمد	۵۰	قیاجک
۵۷	سعد الله	بیگدلی	حسینعلی	۱۰	ساوه
۵۸	اسفندیار	منصور بیگدلی	رضا	۴۸۸	ساوه
۵۹	محمد	هنرمند بیگدلی	عباس بیک	۱۸۷	ساوه
۶۰	مجتبی	ملکی بیگدلی	سعید	۶	ساوه
۶۱	مسعود	بیگدلی شاملو	حشمت الله	۹۳۹۶۲	همدان-ساوه
۶۲	ابوالفضل	رحیمی	عباس	۲۱۸	ساوه
۶۳	حسین فیروز	بیگدلی	عباس بیک		مرق
۶۴	محمد فیروز	بیگدلی	عباس بیک	۲۱۷	تهران
۶۵	جعفر فیروز	بیگدلی	عباس بیک	۳۹۸	تهران
۶۶	رحیم فیروز	بیگدلی	عباس	۱۹۴۲۴	تهران
۶۷	اسمعیل احسان	بیگدلی	حسین		مرق
۶۸	صفر علی	دارابی بیگدلی	دلاور	قزوین	قزوین-ساوه
۶۹	محمود	دارابی بیگدلی	دلاور		تهران

۷۰	اکبر	دارابی بیگدلی	دلاور	قزوین - ساوه
۷۱	داود	قرار بیگدلی	فضل اله	تهران
۷۲	خلیل	هنرمند بیگدلی	کوچک	تهران ۱
۷۳	خسرو	شاملو بیگدلی	غلامعلی	کرج ۳۱۷
۷۴	صادق	شاملو بیگدلی	علی اصغر	تهران
۷۵	علی اکبر	فیروزآبادی	علی اصغر	مرق
۷۶	احمد	فیروز بیگدلی	علی اصغر	ساوه
۷۷	نعمت اله	فیروز بیگدلی	علی اصغر	تهران
۷۸	محمد	محبوبی بیگدلی	میرزا احمد	بند ۷۵۳۷۵
۷۹	یوسف	اسماعیلی بیگدلی	جعفر بیک	بند چائی
۸۰	محمد	بیگدلی	فتح اله	تهران ۷۵۳۷۵
۸۱	علیرضا	بیگدلی	فتح اله	قم ۷۵۰
۸۲	امیرحسین	بیگدلی	فتح اله	قم ۹۳۵۵۸
۸۳	باقر	فدائی بیگدلی	علبقی	تهران ۲۷۲

حاجی محمد صادق خان بیگدلی شاملو (حصاری)

(۱۲۹۱-۱۲۰۰)

دیگری از بزرگان فضل و دانش دودمان جلیل بیگدلی شاملو در ساوه مرحوم حاجی محمد صادق خان بیگدلی متخلص به حصاری فرزند مرحوم مهدی خان بیگدلی می باشد، حصاری یکی از رجال مشهور و خدمتگذار دوران زمامداری قاجار و یکی از ادبا و شعرای نامدار و از خطاطین توانای اوایل قاجاریه است از قدرت طبع سرشار و توان خوشنویسی استادانه بهره مند بوده، تا پایان زندگانی دراز

که بنمود در سجده به پهلوان
 ملامت داد که پادشاه عجز از
 بخت بدش و بدش و بدش و بدش
 بدش و بدش و بدش و بدش

حکایت دلی

ما که بدین عهد غلام و شایسته
 که ز تنش آید بر بزرگ عصا
 چرخ بر او در فضا ازین شهر
 به سیه پشته شد و آید
 کش که خبر در این دین و دین
 نایب به برین جمع از آید
 در که در این دین و دین
 در از این شهر و دین
 مسخرش که در این دین و دین
 خاک به برین شهر و دین
 به برین شهر و دین
 به برین شهر و دین
 به برین شهر و دین
 به برین شهر و دین
 به برین شهر و دین

یک صنف از دیوان خطی تصاری از آرشو ابوالحسن خان
 بیگدلی نموده شاعر



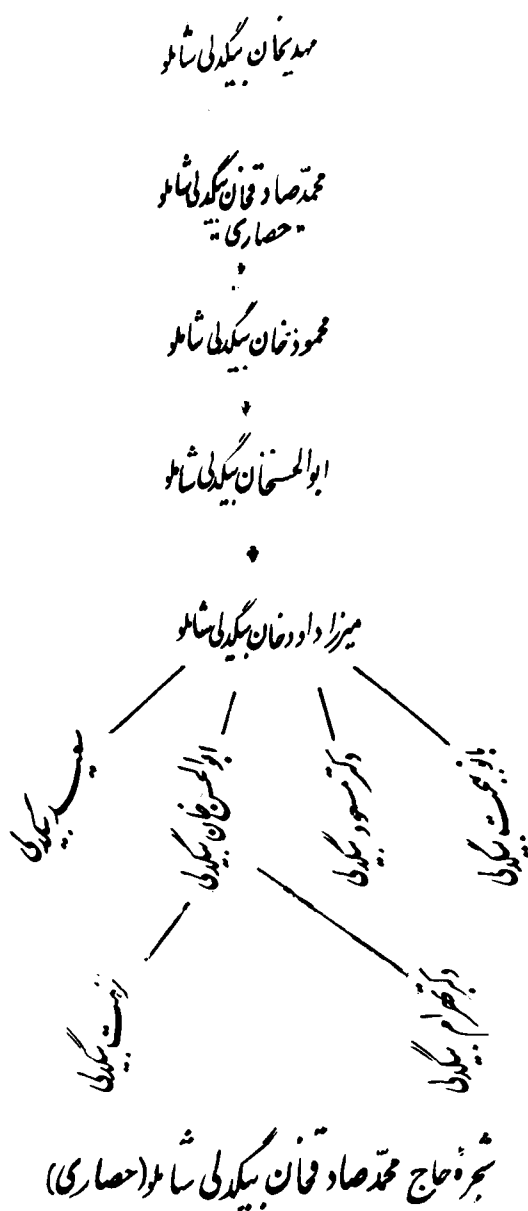
نمونه خط نستعلیق مرحوم «حصاری»
حاج محمد صادق خان بیدری



نمونه خط نستعلیق مرسوم حاج محمد صادق قزوینی
"حصاری"



نشته از چپ: ۱. آقای ابوالحسن خان بیگدلی فرزند محمود خان فرزند حاج محمد صالح آقا حصار
 ۲. آقای غلامرضا سرتیپ منصوری بیگدلی (منصور سلطان)
 ایستاده از راست: آقای میرزا دادود خان بیگدلی فرزند ابوالحسن خان دودنفر خدمتکار.



خود در خدمت سیاست کشور و شعر و ادب زبان شیرین فارسی بوده بویژه در قصیده نگاری شهرت بسزائی داشته است.

مؤلف «تذکره شعرای قم» که مرحوم محمدصادق خان بیگدلی حصاری ساوه را نیز در شمار بیگدلیهای قم ضبط نموده و انصافاً کار نیک و مطبوعی انجام داده است. میرزا علی اکبر فیض (زیرا بیگدلی، بیگدلی است ساوه ای و قمی یا همدانی و زنجاننی ندارد اینها همه محصول یک تنه برومند ایل و خاندان کهن سال و دیرپای و ادب و هنرور بیگدلی می باشد) در حق وی چنین می نویسد:

«دوحة الفضل و روضة القلم استاد الشعراء، بدرالادبا حاجی محمدصادق خان خلف مرحوم مهدی خان بیگدلی که طنطنه فصاحت و دبده بلاغتش طنین بر چرخ برین انداخته پدر بر پدر از عظما و اشراف و نجبا و امجاد دهر که با شهامت قدر و علو خطر روزگار می گذرانیده اند و در حضرت سلاطین از امرا و اعیان بوده ولیک این نادره عصر و أعجوبة زمان مباحث علوم ادبیات و فصول فصاحت را بر مسند امارت ترجیح داده، در فنون کمال یکی از فحول رجال شده و در مراتب سخن از اکابر زمن، خط نسخ تعلیق را از زمان انصرام عهد و انقطاع عمر استاد الخطاطین میرعماد تا کنون هیچ یک از نویسندگان بدرستی و صفای او ننگاشته اند نواب شاهزاده شعاع السلطنه را چون مراتب فطانت و کمال فضیلت و فرط دهاء و ملاحظت در محاوره و مکالمات او مستشعر شد التزام انس و استمرار مصاحبت او را بر عمر عهد بست و او را الیف حضرت و ندیم صحبت خود نمود و در امصار حکمرانی از کاشان و همدان و زنجان او را مشارالیه و مقصود به رعایا و برایا و اصحاب مآرب کرد و در حلّ و عقد امور ولایتی او را مداخلت داد تا بدین وسیله او امر و نواهی بر هنجار عدل و طریق قسط صادر شود. لمؤلفه:

فتنه هراسان شود به سایه آهو ظلم گریزان شود به بنگه عنقا
و هم یک چند الیف حضرت و ندیم صحبت نواب شاهزاده یحیی میرزا
حکمران گیلان بود و اندر آن حضرت نیز با عزتی بر زیادت می زیست تا پس از

انصرام عهد خاقان خلد مکان فتحعلی شاه با والیه که یکی از بنات خاقان و متعلقه امان‌الله خان والی کردستان بود به طواف خانه خداوند گسیل شدند. پس از مراجعت از جهت امتداد عمر و اوان کهولت حالت اشتغال مشاغل دنیوی دیگر او را خوش نیامد. روی از نوکری و مصاحبت ابنای ملوک برتافت و در قلعه حصار که یکی از قلاع سوسنقین در محال ساوه است بزیست و به محصول مزارع و املاک موروث و مکتسب خود امرار معاش می‌گذراند.

اکنون قریب نود سال از عمر او گذشته ولیک قوای او چندان از کار عاقل و باطل نشده چنانچه روزها را به تمامیت به شعر گوئی و خطاطی بسر می‌برد و من بنده را بکرات عدیده ادراک خدمتش دست داده، هنوز به جامعیت او در استطلاع بر تواریخ و استحضار بر اخبار سالفین کسی را ندیده‌ام و به حلاوة محاوره او آدمی نشنیده و در ماه ذی حجة الحرام سنه ۱۲۹۱ هزار و دویست و نود و یک بدرود این جهان فانی نمود.»^{۴۰}

مرحوم میرزا علی اکبر فیض سپس تعدادی از قصاید ناب حصاری را که محتوی ۲۵۰ بیت است می‌آورد که در اینجا شماری از آن ابیات را دنباله همین فصل خواهیم آورد ولی به همین‌قدر بسنده نکرده «دیوان» حصاری را جداگانه چاپ نمودیم.^{۴۱}

مؤلف تذکره «مصطفی خراب» درباره حصاری به اختصار معلومات داده و چند بیتی از اشعار آبدارش را برای نمونه شاهد آورده و چنین می‌نویسد:

«اسمش محمد صادق خان حصاری از بیک زادگان ایل بیگدلی شاملو و

صاحب دیوان، طبعی قوی دارد و این چند شعر از اوست:

می‌بگذرد نفیر من از اوج آفتاب	زین ماه بیدرنگ و وزین چرخ باشتاب
خواهم که آب دیده به بندم بر غم چرخ	چون آب بسته شد فتد از گردش آسیاب
رنگم ز درد بر مثل دیده هژبر	قدم زرنج بر شبنم ناخن عقاب

دو جا رکاب تو بهرام و زهره بوسه زنند یکی به بزم نشاط و یکی بخانه زین
 بپای پایه جاه تو دیده اند دو خشت یکی بنای گمان و یکی بنای یقین

وله

یوسفی بود بهار اندر چاه که بر آوردش فروردین ماه
 باغ بر طلعت او بانوی مصر که فشاندش ز روشاندش ۴۲ بر گاه

وله

ماها زمشک تر زره و تاج کرده ای مانا زچین و تبت تاراج کرده ای ۴۳
 سپهر گوید:

حاج محمد صادق خان بیگدلی که از مردم ساوه بود نستعلیق را نیکومی نوشت
 و به سال ۱۲۹۳ ۴۴ درگذشت.

مؤلف «تاریخ عضدی» درباره نزاکت و کاردانی و فراست «حصاری» مطلبی
 می نویسد که عیناً درج می نمائیم:

«درباره شخصیت و نکته دانی مرحوم محمد صادق خان بیگدلی — حسینقلی
 خان قاجار مغضوب برادر تاجدارش فتحعلی شاه قاجار بود و به هرنحوی بود
 می خواست او را محو نماید. لیکن تا هنگامی که مهد علیا (مادرشان) زنده بود از
 عهده این نیت پلید نمی توانست بیاید. به محض این که مهد علیا رحلت نمود،
 فتحعلی شاه برادر خود را از دو دیده نابینا کرد. ولی بعد از کور شدن مهربانی زیاد
 از حضرت قاخان مغفور نسبت به او می شد. حیات حسینقلی خان بعد از کوری به
 دو سال بیشتر امتداد نیافت. محمد صادق خان بیگدلی که در آن زمان منادمت و
 مصاحبت او را داشت و بسیار با کمال و خوش خط و صاحب طبع موزون بود.
 معروف است که در این دو سال ابداً سخنی راجع به چشم و بینایی نگفت که مبادا
 حسینقلی خان از شنیدن آن متأثر گردد». ۴۵

مرحوم حاجی محمد صادق خان بیگدلی پس از مرگ فتحعلی شاه قاجار در
 سال ۱۲۵۰ هجری قمری قصیده غرائی در ۴۸ بیت مبنی بر شرح اوضاع دربار و

کشور ایران در آن روزگار که هر کدام از شاهزادگان بیشمار و اولاد وی در گوشه از کشور در ادعای تاج و تخت و هوای حکمرانی و لوای سلطنت افرشته و ادعای پادشاهی می کردند سرود، که به قول دانشمند گرانقدر معاصر محمد ابراهیم باستانی پاریزی :- اگر بخواهیم وضع دستگاه درباری فتحعلی شاه قاجار را ببینیم هیچ کتابی بهتر از «زنبیل» فرهاد میرزا (از صفحه ۱۲۵) راهنمای ما نخواهد بود و اصولاً چه کسی بهتر از او می تواند وضع ملوک الطوائفی بعد از مرگ فتحعلی شاه را از قول محمد صادق ییگدلی شاملو به صورت شعری بنمایاند.^{۴۶} که عین قصیده را ذیلاً درج می نمائیم.

قصیده

مخوان یارش، هر آنکس خواند پیش از ما پشیمان شد	مراین گنبد که چرخش نام و گرد خاک گردان شد
که هان تا جامه گرم آری ایاز آمد حزیران شد	ملرز از بهمن ودی بگذر از سیف و روستنجابش
مگودرخیش خانه نوبت تیزی و کشتان شد	تموز و آب را بفر روز کا کنون از پی آذر
همی گویم کین افسانه های بیهوده دستان شد	بر آکن گوش را ز افسانه دیرینه شاهانرا
نه کا ووسی بچرخ اندر پی پیکار یزدان شد	کیومرثی نبوده است و نیامد آفریدونی
که تختش تاج ماه آمد ز تاجش مهر تابان شد	ولی دیدیم و دیدی شوکت فتح علی شاهی
بشهر خویشان هر شهر یاری شاه ایران شد	قضا بسترد از زر سگه صاحبقرانی را
ز روبه بازی اختر بگلّه گرگ چوپان شد	بملک دامغان شهزاده اسماعیل شاه آمد
خیال خویشان را بی سپاه و گنج سلطان شد	شه آمد کشور کرمانشهان را حشمت از اختر
هزاران حضمی دیرینه را در عهد و پیمان شد	خداوند ملایر یا حسام السلطنه یک سو
پشیمان گشت از شاهی و از دولت گریزان شد	سپاهان را دوروزی شاه شد کشور خداوندش
ز گرگان سوی ری شد تا که ری گیرد ز گرگان شد	چو آن زندی که سرنهر کله بنهاد ملک آرا
و رامین تا کرج زیر نگین ظل سلطان شد	ز تأکیدات رکن الدوله بر تائیدات یزدانی

بسی پرداخت گنج و رنجها بُرد و ولی آخر
 محمد نام شد بی سایه خوشتر ملک ملت را
 سخن بنو ش از کشور خدای پارس و زیختش
 زهر کشور سپه کرد انجمن، کشورستانی را
 میان با تیغهای کابلی زابل نژاد ازیس
 نداند کس عدد آن انجمن را و سخن کوتاه
 برادر را سپه کش خواند راندش سوی ری زآنراه
 سواری چون صبا سوی سلیمان آمد از آصف
 اشارت رفت از میر نظام و پیره زد لشکر
 بشپور نخستین شور محشر خاست از گیتی
 سپهدار مسیحی^{۴۷} ملتی از کشور لندن
 ز آذربایجان سوی صفاها راند آن مدت
 زمین چون تنگ آمد بردولشگرازی کوشش
 قضا دست قدر بگرفت و تازان شد سوی گردون
 ز رُمع هفت بند و توپ نه پوند از پی هیجا
 غریو شندف و هزای طبل رومی و روسی
 هوا را از دم شمخال هر دودی که شد حلقه
 سخنرا چون نیوشدی، ز چپ و راست گوشی نه
 سپهدار مسیحی از پی خدمت نه در ملت
 زیس از جیش آذربایجان شد آذر افشانی
 ز نوح و هود آب و باد را طوفان شنیدستی
 ز نیش نیزه سرباز در ره نوک هر خاری
 در نصرت فلک را بسته بود آن روزی منت
 زیس بگداخت آهن خیل زابل را به تن ز آتش

نشد ظلّ الله و خود ظلّ سلطان بود و نی آن شد
 محمد را نبودی سایه و این نکته برهان شد
 زایزد خواست ملکش تا کنار بحر عمان شد
 سواری در سواحل رفت و پیک سوی کرمان شد
 تو گفתי دشت زرقان راست مرز از زابلستان شد
 بن لشگر ستخر آمد سر لشگر سپاهان شد
 که پیران با سپاه کشن زی ایران ز توران شد
 که عهد شاه را از زادگان شاه کتمان شد
 پی تخت شهی کوس و لبعه دی غریوان شد
 دوم شپور را اخترنیارد گفت چونان شد
 کله بگرفت و کام خصم شه را سنگ دندان شد
 که زیر برف و بهمن از جهان البرز پنهان شد
 امل از تنگی جا با اجل دست و گریبان شد
 چو از سر هنگ فرمان آمد و حکم آجودان شد
 از اینسو و از آنسو چرخ ساکن خاک جنبان شد
 فراز طارم برجیس، یار گوش کیوان شد
 بر این نیلی فلک جعد عذار ماه تابان شد
 ز فوج خاصه گفתי گرد میدان ابر نیسان شد
 ز قلبش توپ شرم معجر موسیقی عمران شد
 دگر ره پارسی را آذر بر زین فروزان شد
 ولی آن عرصه را از آتش جانسوز طوفان شد
 ز خون جنگ جویان دشت را آرم شریان شد
 هزیمت با مجوس کهنه از تنگی مسلمان^{۴۸} شد
 نیامد بهره کس را جز هما کویار شتخوان شد

سپهبد بی سپه شد، پی سپری راهه وره را
گذشت از مرز کشور دست افشان گشت بر لشکر
ندانم ز آرزوی تخت یا از گردش بختش
جهان بین و مبین اندر جهان آمد که تا آمد
ز شاه پارسی از سیم و زر نام و نشان گم شد
چنان عطل ملک آراست گیتی را که در صحرا
سر آمد قصه و تا عبرتی گیری زمن بشنو
اتا بیک آنکه در سزا و در سزا همی گفתי
ز خود بینی و کج بینی دو بین آمد شهنشه را
الا تا خاک را گویند سرو از آب شاد آید
همی بینی که کام دشمنت را آب آتش شد

زمانی رنج را ناسود تا بنگاه تازان شد
جهان را چشم بست و پای کوبان از پی جان شد
همیدانم ز چرخش روز و شب بر دیده یکسان شد
جهان را بر جهان بانان جهان بان از جهان بان شد
سپه صاحب نشان گشت و محمد^{۴۹} شاه شاهان شد
بچشم گرگ ریمه میش لاغر شیر غصبان شد
ز بس آمد شگفت این نکته بروی عقل حیران شد
که کار ملک شه از نوک کلک من بسامان شد
از آن با دیده بانی چند سوی حوض خاقان شد
الا تا چرخ را گویند ماه از مهر تابان شد^{۵۰}
همی بینی که شب بردوست خون روز رخشان شد

مرحوم حاجی محمد صادق خان بیگدلی شاملو قصیده غزائی در مدح و منقبت
مولای متقیان علی بن ابیطالب (ع) سروده که مورد پسند و تحسین اهل فضل و شعر
و ادب قرار گرفته است اینک قصیده مذکور را درج می نمائیم:

اشعار مرحوم حاجی محمد صادق خان بیگدلی متخلص به حصاری رحمة الله
تعالی در مدح و منقبت مولای متقیان علی بن ابی طالب علیه السلام و علی آله
المعصومین.

قصیده

ز کیست این درکز ساکنان هفت رواق
علو شأنش یا رب چه می توان گفتن
بغرفه اش نرسانند دست قدر اگر
خطاب عرش بفرش زروی استحقاق
که بسته طره بامش بلا مکان میثاق
نهند بر سر هم نه سپهر پای تفاق

زدور فکر فلک این بود که تاسان^{۵۱} را
 بگو که باشد کیوان بسایه دیوار
 بزیر طاقش ای آسمان خمیده مرو
 خیال رفت ز عقلم بگو که این چه بنا است
 بگفتمش که سپهر چهارم است و در اوست
 بخشم گفت ز کوتاه بینی ای که تو را است
 که این بنا حرم پاک مولد حرم است
 علیّ عالی داماد مصطفی که بدید
 طلاق داد جهان را ولی بعقد بتول
 هزار پایه بود قصر اقتدارش را
 خدای داند مخلوق گفتنش کفر است
 خدای نیست ولی چون خدای بیهمتا
 به لامکان زوی آواز شد بلند چه گشت
 کنز آفرینش بر چرخ علم وی محور
 ز بهر خدمت او بود ورنه کی می بست
 افق اگر ببرد توتیای یک نظرش
 طراز دوش نبی، آنکه برگرفت زدوش
 اگر سه مولود از طاعتش به پیچد سر
 زهی جواد که آیات هل اتی نازل
 ز موج کشتی نه چرخ بی خطر نبود
 به گرد دل و وی کی رسد سمنند خیال
 خطاب سنگ درش کردم آفتاب قمر
 خِیو فگند عدویش بر او فگند حسام
 ایا شهی که اگر نهی تو رسد به فلک

بخشتهای زرش آفتاب را الحاق
 شکسته ایست فتاده ز نردبان نفاق
 بلند رو که نبینی بفرق صدمه طاق
 که دست جاهش دامن فشانده بر اغراق
 مسیح آنکه بود فخر دوده اسحاق
 ببینمت پی بیننده میل در آماق
 که پاک کرد حرم را زلات و عزّی طاق
 دو هفت کرده عروس جهان از اوسه طلاق
 خدای دادش باغ جنان بحق صدق
 که نام پایه اولاش قاسم الارزاق
 نعوذ بالله چونان که گفتنش خلاق
 بود ز خلق خدا در خدا پرستی طاق
 بدرگه احدی دست احمدی دقاق
 رسد به جنبش اول بگوش ملک طراق
 قضا میان فلک را گهر نگار بطاق
 دگر نبینی بر دیده شفق قملاق
 برای دین سرزنار از اهل شقاق
 ز هفت باب و هم از چار ما در آید عاق
 ز بهر قرص جوییش درگه انفاق
 عدو ز جاهش چون دست گیرد از آماق
 مقام رفرف هرگز نشد مدار براق
 خطا شمردم با علّت زوال محاق
 میان معرکه از بهر حق زهی اخلاق
 دگر قدم نگذارد ستاره در آفاق

کسی که گوید دست تو دست حق نبود
بیاد قهر تو در دشت همچو چشم گوزن
اگر مداد بحار و دگر قلم اشجار
ز صد هزار یکی مدح تو رقم نکنند
من و ثنای تو گفتن همی بدان ماند
همیشه تا ز وصال و فراق باشد حرف
ببارگاه تو احباب را خیال وصال
ز آستان تو اغیار را قفای خراق^{۵۲}

پس از پایان قصیده مراتب زیر را به خط شکسته بسیار زیبا درج گردیده است:
«بسم الله الرحمن الرحيم قد سار فی ملکی هذا الكتاب الفرقان فی دار الخلافه
تهران و کیف یکون ملکی و الملك الله الواحد القهار حرره ابن احمد ابن اسحق
بیگدلی ابوالحسن غفر الیهم فی شهر جمادی الثانيه ۱۳۱۸».^{۵۳}

معروف است که مرحوم حاج محمد صادق خان حصاری از استادان
قصیده سرای بوده و قصائدی بس نفرو زیبا از خود بیادگار گذارده است. ما در سایه
کوششهای فروان بحمد الله موفق شدیم تخمیناً ۲۵ قصیده از این شاعر نامدار که نه
خودش در زمان حیاتش به آثارش ارزش و اهمیتی داده و نه فرزنداناش تا کنون در
راه گردآوری آثار وی قدمی برداشته اند بدست بیاوریم و اینک یکی از این قصاید
زیبا و کم نظیر او را که عبارت از ۴۴ بیت و اکثرشان را با قافیه داخلی سروده به
نظر خوانندگان محترم می رسانیم.

قصیده

مرا، زمرز عجم، چو تنگ آمد جهان
به عزم کوفه زمین، نهاده بر باره زین
یکی یمانی نهاد، که لنگ ازو پای باد
ملک عرب را بجان، تنگ بیستم میان
گران گرفته رکاب، سبک گرفته عنان
نجم یمانی نژاد، زاده برق یمان

در ره بالا سحاب، چور و به پستی شهاب
 ساق چو ساق درخت، یشتش چون پشت تخت
 چوبی سپر بر سیل، غیرت جیحون و نیل
 مویش زرد و سیه، چوتیره ابری بمه
 ساعد و ساقش متین، پشتش حصن حصین
 مُوبد و هنجار جو، چوشخص بوذرجمهر
 پپای ایوان جزاو، فلک که دیده به بند
 دیو و برخ چون ملک، فلک بهنگام تک
 دو پای بادست چپ، سفید و محکم عصب
 همچو مرا در بنان، کلک بگاه رقم
 شبی چوقیر سیه، بقیر رخ شسته مه
 مجمر زهره خمود، یافته و کرده دود
 تو گفستی از دیرگه، دیده بهرام و مه
 شدم بکوهی قرین، کز ملکش آفرین
 کوهی سر بر زحل، مریخش در حمل
 چرخ به تیغش غلاف، برادر کوه قاف
 دیو در آن کوهسار، یاریمین و یسار
 به پست و بالاش در، بر سمک و بر قمر
 گهی بزیر زمین، به گاو گشته قرین
 گهی چون رود تنگ، کرکس چرخم بچنک
 پیش یکی پهن دشت، دوزخ ازو گشته هشت
 مرغش اگر پر زده، چومرغ دشت سده
 سنگ بدشت آفتاب، کرده ز تابش مُذاب
 زدور گردان سپهر، شعرا پوشیده چهر

نوبت گشت آفتاب، وقت نبرد آسمان
 گوری از سم سخت، پیلی از استخوان
 بسان خرطوم پیل، فگنده در بر زبان
 تو گوئی آمیخته، بمشک بر زعفران
 گرد و گشاده سرین، تنگ و کشیده میان
 مقبل و گیتی نورد، چو عدل نوشیروان
 میان میدان جزاو، کوه که دیده روان
 گشته به بام فلک، ساق بر او نردبان
 پی ستوده عرب، بیاره مراین نشان
 هست مطیع سوار هست مرید عنان
 چودود بگرفته گه، تیره ره کهکشانشان
 دیده چرخ کبود، ببسته از دود آن
 گرفته آب سیه، مانده ز رفتن همان
 بزیر بارش زمین، آمده زار و نوان
 لاله دامن تل، بطرف لاله ستان
 باخته زو گاو ناف، سنگ برو بس گران
 من چویل اسفندیار، ره چوره هفتخوان
 آمده زیروزبر، من و اجل تو امان
 چون پسر آبتین، گاو به من مهربان
 گرفته از پشت خنگ، بسوی بالا کشان
 که می نیارد گذشت، از سروی آسمان
 زمین چو آتشکده، کرده ز آتش عیان
 هر طرفی همچو آب سنگ مُذابش روان
 بنا گهان قرص مهر، درآمد از خاوران

اکبر و اصغر زُدُب، گشت نهان در حُجُب
 یکی هُزبر از عرین، که هیئت او را قرین
 ملک قدر غاب او، نیش قضا ناب او
 موی لبش بس درشت، لب چویکی خار پشت
 زرنگ شنگرف سار، مشک سیاهش نگار
 روی نموده دژم، کرده دم از پی علم
 فگندی اربنجه در، خاک زمین را زبر
 او ز پی جنگ من، نمود آهنگ من
 خاک ره ازینجه خست، از پی آن کوس بست
 شدم برش همچومیغ. کشیده چون برق تیغ
 بجنگ دو مرد نیو، زهر دلب پرغریو
 لاچودانست چیست، من کیم وخویش کیست
 من ز پی اش تاختم، کار بر او ساختم
 همچومستان زرنگ، بخون او خاک و سنگ
 نصرت و فتحم بیای، بوسه زنان سرگرای
 حضرت عباس گو، اگر شود روبرو
 مفخر اورنگ و رخس، فخرنگین و درخش

انجم همچون شُهَب، بسوی پستی چمان
 درآدمم از کمین، به پیش ره ناگهان
 خون خوری آداب او، ز مردم پهلوان
 دشنه چوسیخش بمشت، بقتل کند اورن
 میانش چون زه نزار، پی چوینزه در کمان
 سبلت شاخ بقم، زخون پیرو جوان
 کوفت همی دم بسر، چوناچخ پهلوان
 نه آگه از چنگ من، و نه زگرزسان
 چویری بر من بجست، تاخت بمن مرگ سان
 عمر به او در دریغ، بخت بمن مدح خوان
 او چون ارژنگ دیو، من چویل سیستان
 دید مرا مرد نیست، شد بسوی نیستان
 زپایش انداختم، شد از تن وی روان
 مرا بباز و دو چنگ، تنا ز زابلستان
 من پی حمد خدای، به شاه دین مدح خوان
 با فلک توبتو، فلک پییچد عنان
 همچو پدر تاج بخش، همچو پدر شه نشان^{۵۴}

دورباعی از رباعیات حصاری

ای دوست بیا که گل بباغ آمد باز
 شد تار هوای چمن از سایه بید

وله

نرگس در باغ با ایاغ آمد باز
 زان، لاله به بزم با چراغ آمد باز

برخیز که نوبت شراب آمد باز
 باد سحری تکیه کنان از بر شاخ

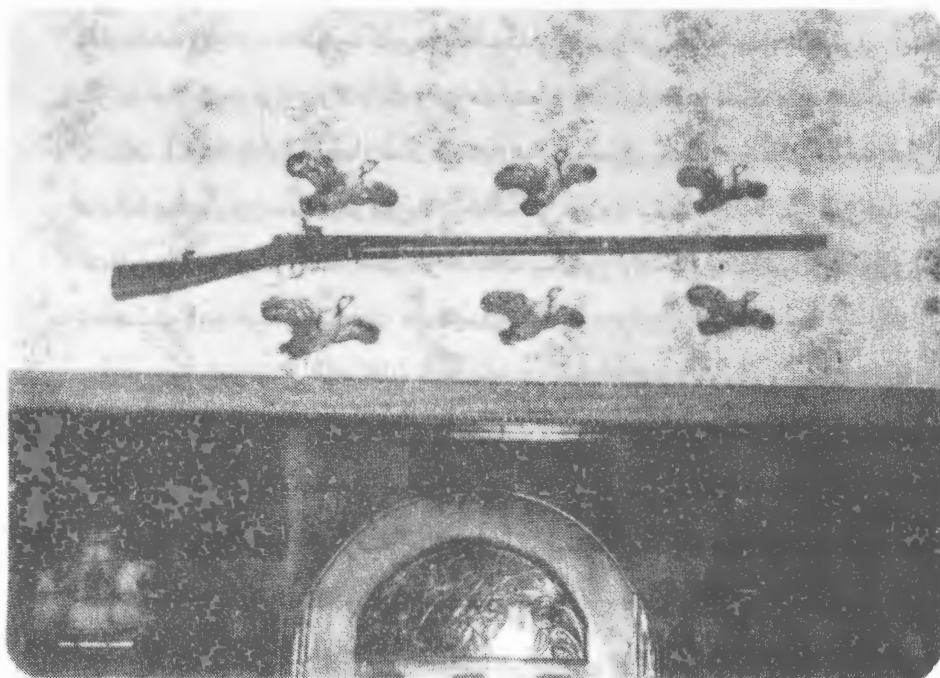
اندر سر کهسار سحاب آمد باز
 افتان خیزان مست و خراب آمد باز^{۵۵}

عزیزالله خان یاور بیگدلی شاملو دیگری از مشاهیر بیگدلی ساوه مرحوم عزیزالله خان فرزند مرحوم امیراصلان خان یاور نوه مرحوم غلامحسین خان یاور بیگدلی یاور فوج قاهره خلج بوده است که پدر در پدراين منصب نظامی را داشته اند. وی از اعظم و اکابر طایفه بیگدلی در نواحی قم و ساوه بشمار می آمده و دارای املاک و مزارع و باغات و قنوت متعدد و زیادی بوده است. نامبرده در اواخر زمستان ۱۳۴۴ یا اوایل بهار سال ۱۳۴۵ هجری قمری بدون هیچگونه عارضه قبلی و سابقه بیماری بغتتاً در سن ۳۲ سالگی وفات نموده زندگانی شرافتمند و افتخارآمیزی را وداع گفته است، و خاندان بیگدلی ناهنگام یک سردار دلاور و یک شخصیت بارز خود را از دست داده است.

مرحوم یاور عزیزالله خان بیگدلی در شجاعت و دلاوری و سخاوت در بین خوانین محلی و افسران همقطار خود شهرت تام و تمام داشته و از لحاظ جسمانی نیز بسیار ورزیده و نیرومند بوده است بطوری که می گویند با یکدست یک عدد به کال را فشرده و آب او را می گرفته است وی نیز نسبت به افراد و آحاد دودمان و طایفه حساسیت خاصی داشته و در هر موقع و شرایط از حقوق و منافع آنها دفاع می نموده است. با وجود این که والده ماجده اش از خوانین مشهور خلج یعنی بستگان مرحوم سیف لشکر خلج بوده است، مع هذا روی منافع افراد خاندان بیگدلی و بخاطر دفاع از حقوق بستگان و افراد ایل مابین ایشان و خانواده مادری همیشه ستیز و نزاع بوده، حتی یک دفعه شیخ علی خان پسر مرحوم سیف لشکر را به اسارت گرفته و مدتی محترمانه در اسارت خود داشته است.

مرحوم یاور عزیزالله خان فقط یک پسر به نام امیراصلان خان داشته است که فرزندان این مرحوم یعنی امیراصلان خان در حال حاضر در قید حیات می باشند.

حسن خان بیگدلی شاملویکی دیگر از بزرگان دوره معاصر خاندان بیگدلی در ساوه حسن خان بیگدلی شاملو (۱۲۶۵ - ۱۳۳۰ هجری شمسی) فرزند مرحوم لطفعلی خان و از نوادگان مرحوم حاجی مصطفی خان بیگدلی شاملو است وی از



اسلحه شکاری نفیس اوایل دوران قاجاریه متعلق به بزرگ آماهی سرشناس محمودخان بیگدلی

خوانین بیگدلی مزلقان ساوه شمرده می شود و ذاتاً مردی سلیم النفس و مردم دار و نوع پرور بوده است.

مشارالیه در جوانی وارد خدمت دولت می گردد و سالیان دراز از کارمندان صدیق، معتمد و درستکار و برجسته وزارت دارائی بشمار می آید و در اواخر عمر به اداره ژاندارمری کشور مأمور می گردد تا وضعیّت نابسامان و مغشوش دارایی ژاندارمری کلّ کشور را از آن نابسامانی بدرآورده سروسامانی دهد و الحقّ نیز بطور شایسته و بسیار موفق از عهده این کار بسیار مشکل برمی آید و مورد تحسین و تمجید و تقدیر قرار می گیرد و مقامات دولت وقت از لیاقت و شایستگی وی قدردانی می نمایند و تلمیفش می کنند.

نامبرده مردی سلیم النفس، مردم نواز، مهماندوست و نان ده بوده درب خانه و سفره اطاقش بر وی همه و همیشه باز بوده و در مهمانداری و مهمان نوازی حسن شهرت بسزائی داشته است. اختلافات محلی و فامیلی را اکثراً با کدخدای منشی، با درایت ذاتی و کاردانی حلّ و فصل می نموده و رضای خدا و وجدان را حکم قرار می داده است. در هر صورت مرد موفق و خدمتگزار بوده است.

فرزندان آن مرحوم در حال حاضر عبارتند از:

۱- آقای احمد خان بیگدلی

۲- آقای یحیی خان بیگدلی

۳- آقای کاظم خان بیگدلی

۴- خانم بهجت بیگدلی

حاج میرزا فضل الله^{۵۶} بیگدلی شاملو مشهور به ساوجی

درباره ریشه و نژاد حاج میرزا فضل الله ساوجی در کتاب «احوال و آثار خوشنویسان» چنین آمده است: «حاج میرزا فضل الله از خاندان شاملو و از اولاد

حسن خان شاملوی معروف است که بعدها اولاد وی از خراسان رخت به عراق کشیده و در ساوه مسکن گزیده‌اند»^{۵۷}

احمد نیکوهمت در «مجله وحید» در مقاله ای می نویسد «حاج میرزا فضل الله ساوجی یکی از مفاخر دوره فتحعلی شاه قاجار است که معلم مسعود میرزا ظل السلطان (۱۲۶۶-۱۳۳۶ هجری قمری) از پسران ناصرالدین شاه بود. وی خوشنویسی بنام و سخنوری خوش ستوده و در قسمتی از قصیده ای که در حق وی سروده چنین گوید:

رویت همه چون رای حکیمی که زدانش	تشویر ارسطو بود و رشک فلاتون
فخرالفضلا حاجی فضل الله کآمد	فالش همه فرخنده و بختش همه میمون
دست و قلمش آمده چون یونس و ماهی	جان و خردش آمده چون موسی هارون
و همچنین در چکامه دیگر بمطلع:	
کبک نکوخرام من، آن سرو راستین	دارد نهفته آیت موسی در آستین...
و او را می ستاید تا آنجا که می گوید:	

قدش بسان همت دارای ملک جود رویش بسان رای خداوند ملک دین
 دارای فضل حضرت فضل الله آنکه هست در ملک جود ابر کفش آیت مبین...
 نیکوهمت در پایان مقاله می نویسد: حاج میرزا فضل الله در عاشورای ۱۲۷۵ قمری درگذشت و دروادی السلام نجف اشرف به خاک سپرده شد»^{۵۸}.

لیکن مؤلف مقاله بالا آقای نیکوهمت درباره نام مسعود میرزا ظل السلطان (۱۲۶۶-۱۳۳۶ ه.ق) فرزند ناصرالدین شاه اشتباه نموده است و در حقیقت ظل السلطانی که میرزا فضل الله معلمش بوده علی شاه ظل السلطان بن فتحعلی شاه و برادر اعیانی عباس میرزا نایب السلطنه است که مادرش دختر فتحعلی قاجار دلو بود نه پسر ناصرالدین شاه و میرزا از مفاخر دوره فتحعلی شاه بوده نه ناصرالدین شاه. آقای احمد نیکوهمت باید در ملاحظه شان تجدید نظر فرمایند.

حاج میرزا فضل الله هنگامی که محمدشاه قاجار برای حصار هرات رفت به

اردوی همایون منتقل شد و مورد الطاف شاه واقع گردید. صاحب «مجمع الفصحا»، «گنج شایگان» و دیگران ساوجی را به محامد اخلاق و مراتب فضل و کمال وجودت طبع یاد کرده و گفته اند که در نزد اقران به احترام می زیست و پاره ای از شعراء در اشعار خود او را ستوده اند.

دیوان بیگی در اثر «آثار و احوال خوشنویسان» ضمن شرح زندگینامه میرزا ابوالفضل بیگدلی شاملو ساوجی درباره پدر او یعنی میرزا فضل الله نیز می نویسد: «حاج میرزا فضل الله از مشاهیر اطباء و خوشنویسان شکسته نویس و ساکن تهران بوده و عمر بسیار یافته و بعضی مسافرتها کرده، همانا وقتی برخی از غریب مسموعات و مشاهدات خود که در زمان مسافرتهاش دیده یا شنیده بود حکایت کرده است که بعضی از مستمعین حساد که با او نظر موافق نداشته اند نوشته های او را مجعول قلمداد نموده اند. البته این گونه اتهامات در حق آن دانشمند گرانقدر و طبیب حاذق و آرموده ناروا و ناپسند است.

حاج میرزا فضل الله از خطوط علاوه بر نستعلیق، ثلث و نسخ را نیز خوش می نوشته است.

نمونه ایی از خطوط وی قطعه سیاه مشقی در کتابخانه ملی تهران است که به قلم چهار دانگ خوش نوشته است و رقم دارد:

«ذالک فضل الله» و دیگر قطعه بقلم شش دانگ و نیم و دو دانگ خوش در مجموعه آقای کریم زاده به مضمون ورقم و تاریخ: «یا هو، در نهایت افسردگی و بی دماغی نوشته شد. کتبه الحقیر. فضل الله ۱۲۵۷». ۵۹. نوّه میرزا فضل الله مثنوی «جمشید و خورشید» مستور بیگدلی را بخط زیبای نستعلیق نوشته و در آغاز مثنوی با مهر بیضی «فضل الله ابن ابوالفضل» مهور ساخته و دستخط مزبور در حا حاضر در کتابخانه مسجد اعظم قم نگهداری می شود و در پایان اثر مزبور با خط خود چنین نوشته اند: «الحمد لله رب العالمین که این منظوم که از مستور بیگدلی است و مستی به «جه شید و خورشید» در اواخر شهر شوال.

ترکی اودایل هزار و سیصد و شش بقلم این بنده فضل الله مشهور به میرزا بابا خان اتمام یافت بسنه ۱۳۰۶». این شخص نوه میرزا فضل بزرگ است و نیا در سال ۱۲۷۵ روز عاشورا در گذشته است، این اثر را بچاپ رساندیم.

در مجله وزین «جهان پزشکی» مقاله با ارجی به قلم دکتر محمود نجم آبادی مؤسس مجله نامبرده زیرلوحه «میرزا ابوالفضل ساوجی، طبیب و ادیب دوره ناصری» نوشته شده که در این مقاله از پدر میرزا ابوالفضل ساوجی یعنی حاج میرزا فضل الله نیز مطالبی درج گردیده است. مثلاً دکتر نجم آبادی با استناد به «کتاب المآثر والآثار» می نویسد:

«حاج میرزا فضل الله ساوجی از مشاهیر فضیلت دارالخلافة بود از فنون متنوعه و هنرهای چند علی الخصوص خط نستعلیق و ثلث و نسخ و معرفت احوال خطاطین و نتایج اقلام ایشان یگانه زمانه محسوب می گردید. در بدایت امر صدارت (ملاً باشیگری) مرحوم علی خان ظلّ السلطان خلف خاقان مغفور با وی تعلق داشت و در آن زمانی که شاه مرحوم محمد شاه شهر هرات را در حصار داشت به موجبی از تهران به اردوی همایون رفت و مورد مرحمتهای فوق الوصف گردید.»^{۶۰}

سپس دکتر محمود نجم آبادی می نویسد: «میرزا فضل الله بواسطه هنر و دانش و بینش و استعداد فطری و قابلیت ذاتی خویش بزودی در دربار قاجار برای خود موقع و مقام شایسته و مستحکمی یافته، جلب توجه نمود بطوریکه: «در دوران سلطنت فتحعلی شاه و محمد شاه قاجار تربیت چند نفر از شاهزادگان به عهده میرزا فضل الله شاملوی ساوجی محول گردیده بود از آن جمله مرحوم فرهاد میرزا معتمد الدوله و اعتضاء السلطنه». دکتر محمود نجم آبادی دنباله کلام خود را چنین تداوم می بخشد: «مرحوم میرزا فضل الله ساوجی پدر مرحوم میرزا ابوالفضل همانطور که گفته شد از دانشمندان دوران قاجاریه بوده و حقّی عظیم به گردن عده ای از شاهزادگان و تربیت شدگان داشته است».^{۶۱}

مؤلف مقاله سپس شرح زیر را از کتاب «المآثر والآثار» مرحوم اعتماد السلطنه

عیناً نقل می نماید: «حاج میرزا فضل الله ساوجی از مشاهیر فضیلاى دارالخلافة بود از فنون متنوعه و هنرهای چند على الخصوص خط نستعلیق و ثلث و نسخ و معرفت احوال خطاطین و نتایج اقلام ایشان یگانه زمانه محسوب می گردید.» درباره اشتغالات دولتی وی دکتر نجم آبادی می نویسد: «در بدایت امر صدارت (ملأباشیگری) مرحوم على خان ظلّ السلطان خلف خاقان مغفور (اشاره به فتحعلی شاه است. غ. بیگدلی) با وی تعلق داشت و در زمانی که شاه مرحوم محمد شاه شهر هرات را در حصار داشت به موجبی از تهران به اردوی همایون رفت و مورد رحمتهای فوق الوصف گردید.»^{۶۲}

ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی در حق حاجی میرزا فضل الله ساوجی می نویسد: «حاجی میرزا فضل الله ساوجی از مردم ساوه و از طایفه ی شاملو است نامبرده از فضلا و خوشنویسان و عالم به احوال خطاطان و مشحض خطوط آنان بوده است، بطوری که شعرای معاصر او را ستوده اند... حاجی میرزا فضل الله ساوجی در زمان فتحعلی شاه قاجار معلّم ظلّ السلطان بوده است و سرانجام در ظهر عاشورای محرم یکهزار و دویست و هفتاد پنج قمری هجری فوت و در دارالسلام نجف مدفون گردید.»^{۶۳}

مؤلف «تاریخ رجال ایران» قرون: ۱۲، ۱۳، ۱۴ درباره میرزا فضل الله چنین می نویسد:

حاج میرزا فضل الله ساوجی (پدر حاج میرزا ابوالفضل ساوجی) که اصلاً از طایفه شاملو است و از اعقاب حسن خان شاملو پسر حسین خان که شاعر و خوشنویس بوده و چندی از طرف شاه عباس اول حاکم شهر هرات و بیگلربیگی خراسان بوده است و در سال ۱۰۵۲ قمری در گذشته است.

میرزا فضل الله در زمان پادشاهی فتحعلی شاه قاجار معلّم على خان ظلّ السلطان برادر اعیانی عباس میرزا نایب السلطنه و پسر دهم فتحعلی شاه بود. نامبرده (اشاره به میرزا فضل الله. غ. بیگدلی) از ادباء و فضلاء و خوشنویسان و از مشاهیر اطباء و

ساکن تهران بوده است. عمر بسیار کرده و در سال ۱۲۷۵ قمری در تهران درگذشت و جنازه اش به نجف برده و در وادی السلام بخاک سپردند.^{۶۴}

مؤلف اثر «المآثر والآثار» در حق میرزا فضل الله چنین می نویسد: «مدایح بسیار از شعرای عصر علی الخصوص مرحوم شباهنگ در حق او دیده شده. وی در ظهر عاشورای یکهزار دویست و هفتاد و پنج از سرای سپنج رحلت کرد، قبرش در وادی السلام است.»^{۶۵}

میرزا ابوالفضل بیگدلی شاملو مشهور به ساوجی

(۱۲۴۸-۱۳۱۲ ه. ق)

حاجی میرزا ابوالفضل مجدالدین محمد بیگدلی شاملو فرزند حاجی میرزا فضل الله ساوجی در سال ۱۲۴۸ قمری در ساوه متولد و در سال ۱۳۱۲ قمری در تهران پس از شصت و پنج سال عمر درگذشت. وی در تهران کسب علوم و کمالات کرد و به اکثر علوم متداول طب و حکمت الآهی و طبیعی و رشته ادبی و شعر دست یافت مقام فضل و دانش او بود که وی را یکی از چهارتن دانشمندان طراز اول قرار داد تا به امر مهم فرهنگی یعنی تألیف کتاب «دانشوران ناصری» پرداختند.^{۶۶}

میرزا ابوالفضل علاوه بر مراتب علمی، فصیح و بلیغ و خوش محضر و خوش طینت و آداب دان بود و به تعلیم شاگردان نیز می پرداخته است.^{۶۷}

عبدالمحمد ایرانی مدیر جریده «چهره نما» زیر سرلوحه «حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی» می نویسد:

حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی از مفاخر قرن اخیر ایران بشمار است و او در هرگونه فضایل و کمالات مانند بحری ذخار و ابری لؤلؤ بار بوده چنانچه نام نامیش در دیباچه اول «دانشوران ناصری» بدین قسم برده شده (اجدهم الذییر الخیر - استاد الحاج میرزا ابوالفضل السّاوجی حمی الله حمی مجده عن ذنارة المثاب و المساوی)



و یکی از کمالات عالیه آن عالم فرزانه حسن خط نستعلیق جلی بوده که تمامی کتیبه های سردر الماسیه تهران و حضرت عبدالعظیم و مواضع مهمه عمارات سلطنتی بخط اوست و فوت آن نادره زمان در سنه ۱۳۱۲ - هزار سیصد و دوازده هجری قمری اتفاق افتاد مرحوم میرزا علی خان امین الدوله که خود مجسمه فضل و کمال بود در دیباچه جلد دوم کتاب «دانشوران ناصری» در تمجید حاج میرزا ابوالفضل می فرماید: - جناب ادیب فائق و طبیب حاذق مجدالدین حاج میرزا ابوالفضل ساوجی که مقارن طبع این مجلد منادی رحیل را لبتیک و داعی رب جلیل را سعدیک گفته، پیکر عنصری بگذاشت و قالب مثالی برداشت رحمه الله علیه. ۶۸

رضاقلی خان هدایت صاحب کتاب نفیس «مجمع الفصحاء» می نویسد: «مجدالدین ابوالفضل در دارالخلافة تهران به تکمیل علوم زحمتی وافی برده و بهره کافی حاصل کرده و از اکثر علوم و صنایع با حظی موفور و مکانتی مشهور است. حتی در نگارش خطوط تالی و ثانی خوش نویسان معروف سلف و خلف است. در حکمت الاهی و طبیعی مسلم دانایان زمان و اوان با آنکه در این هنگام که گاه شمار هجری به یک هزار و دو صد هفتاد و سه انجامید و از عمرش زیاده از بیست و سه نگذشته به حسن اخلاق و علو درجات عظیم العدیل است. گاهی به نظم و قصیده رغبتی می نماید و نیکو می سراید. چنانچه گوید:

بگردون ابرآزاری برآمدخوش خوش از دریا ز دریا سوی صحرا کرد ریزان لؤلؤلا
پوشیدند بر گلبن، مگر از پرنیان جامه بگستردند درستان، مگر از ششدری دیا
ببویی هرچه اندر راغ، جویی تبتی نافه ببویی هرچه اندر باغ، ببویی بصری و مینا ۶۹.

مؤلف «تاریخ خط و خطاطان» درباره حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی

می نویسد:

«حاجی میرزا مجدالدین ابوالفضل ساوجی فرزند حاج فضل الله ساوجی از مفاخر قرون اخیر ایران... الخ نوشته های عبدالرحمن مدیر جریده «چهره نما» را

عیناً تکرار نموده است و یا این که هر دو این مؤلفین شاهد را از عین مأخذ برداشته اند.^{۷۰}

در آغاز «نامه دانشوران ناصری» برای انتخاب هیئت تحریریه این اثر گرانها و تعیین شخصیت های سزوار از میان ده ها دانشمندان متبحر و کم نظیر چنین نوشته شده است:

ملکزاده دانشمند^{۷۱}... برمسند مباحث و صدر تحقیق قرار گرفت... و حاضران مجلس معلی را در حلیات مطارح انظار و مسارج افکار به مسابقت مناظرت مبادرت جستن فرمود... و خود با نظر ثاقب و ترجیح مراتب فهم و فضل ایشان تحرّی و تأمل نمود و حق اجتهاد و داد انتقاد بداد... پس از جمله آنان که اخبار و اختبار مطابق و موافق یافت، چهار کس که در مراتب هنر و مقامات کمال اربعه مناسب و ارکان متآزیه بودند برگزیدند:

احدهم الذبیر الخبیر والطیب اللیب استادنا الحاج میرزا ابوالفضل السّاوی
حمی الله حمی امجدیه عن دناوة المثلّاب و المساوی و ثانیهم الجیر المفضّل و العین
الهظال صاحبنا المیرزا حسن الطالقانی لازال مؤیداً بالایتد الرّبانی و ثالثهم
السنحریر اللیب و الادیب الاریب مولینا عبدالوهاب القزوی الشّهر بملأ آقا سقاة
الله من وجوده کاساً دهاقاً ثمّ اتمّ العلة بجزء لولا ما نهی الله عنه من ترکیة المرء نفسه
لذكر فضایل جمّة لا تمجها الاذان ولا تنکرها الاجنان و هو ضیع نعمته و دبیب
مکرمه محمّد المدعوب المهدی العبد الرّب آبادی افاض الله علیه اودیه الایادی.

پس تکلیف تتبع و ترتیب و ترجمت و تألیف این معجم مبارک و فهرست شریف بر عهده آن چهار استاد حالت کرد و برای تبییض مسودات و استنساخ مبیضات یک دو نفر دبیر ممتاز بدانجماعت ضمیمت داشت و هما: میرزا مهدی الآذربایجانی، میرزا طاهر همدانی^{۷۲} و...

مرحوم مهدی بیانی در اثر گرانهای «احوال و آثار خوشنویسان» خود درباره میرزا ابوالفضل معلومات دقیق تر و جامعتری می دهد. اینک قسمتهای مهمی از آن

مقاله پراج را درج می‌نمائیم:

«حاجی میرزا ابوالفضل مجدالدین محمد بن حاجی میرزا فضل‌الله بن مصطفی ساوجی از خاندان شاملو و از بازماندگان حیدرقلی خان و حسن خان شاملو از امرای دوران پادشاهی صفویان است که در خراسان می‌زیسته‌اند و اولاد ایشان از خراسان رخت به عراق کشیده و در ساوه توطن گزیده و بعد میرزا ابوالفضل و پدرش به تهران آمده و ساکن شده‌اند...

میرزا ابوالفضل در تهران کسب علوم و کمالات کرده به اکثر علوم متداول از جمله طب و حکمت‌الآهی و طبیعی و علوم ادبی دست یافت. شعر می‌گفت و صاحب دیوان است و هم در زمان جوانی شهره گشت چنانکه رضاقلی خان هدایت گوید «با این که هنوز بیست و سه سال بیش از عمر وی نگذشته به حسن اخلاق و علو درجات عظیم‌العدل است.»^{۷۳}

مهدی بیانی اشاره به تألیف «نامه دانشوران ناصری» و انتخاب مؤلفین اثر مزبور نموده می‌نویسد:

«و همین مقام وی در فضل و دانش بود که هنگام تألیف «نامه دانشوران» وی را جزو دانشمندان طراز اول، برای انجام این امر مهم فرهنگی برگزیدند و او به هم‌کاری چهارتن دیگر انجمنی ساختند و با تألیف «نامه دانشوران ناصری» پرداختند.»^{۷۴}

میرزا فضل‌الله جلد ششم «نامه دانشوران» را با خط زیبای خویش نوشته است که در کتابخانه سلطنتی سابق نگهداری می‌شد نامبرده در خاتمه این جلد درباره به وجود آمدن این اثر گرانقیمت نظر و ملاحظه خویش را چنین به قلم آورده است:

«سپاس و حمد بی‌پایان خدا را که مجلد ششم از نامه دانشوران... پرداخته آمد و باید دانست که مجموعه... انجام و اختتامش میسر نبود، الا بتوجه... ناصرالدین شاه... اسباب تألیف آن فراهم نگردید، الا به توجه و همت... امین‌الدوله میرزا علی‌خان... و اکنون که سال هجرت بریکهزار و سیصد و یک است این داعی و

خانه زاد دولت ابوالفضل بن فضل الله بن عبدالله بن مصطفى الساجی که نگارنده این خاتمه است از حیث خط و انشاء و مترجم احوال حکما و اطباء و غیره و تعلق بهاست...»^{۷۵}

میرزا فضل الله دانشمندی طراز اول، انسانی کامل، طبیبی حاذق نظامی فصیح و بلیغ، انسانی خوش محضر و آداب دان و شخصیتی خوش طینت و خیرخواه و خطاطی ماهر و زبردست بوده که خطوط نستعلیق و شکسته تعلیق را بسیار خوب می نوشته و از استادان مسلم این فن بوده است.^{۷۶} «نستعلیق را هم خفی و هم جلی خوش می نوشت و بسیاری از کتبه های عمارات سلطنتی و دولتی که در زمان وی بنا شده است به خط اوست. از جمله: کتبه طلایی روی کاشی سردرباب همایون که پس از تجدید بنا آن کتبه را نگاه داشته اند و دیگر کتبه بنای مزار حضرت عبدالعظیم در شهرری، نیز وقفنامه قنات ناصری در قم که روی سنگ مرمر نوشته است، که رقم و تاریخ دارد: «فی شهر ربیع الثانی ۱۲۷۸، راقمه ابوالفضل بن فضل الله».

یک نسخه از دیوان اشعارش که تا سال ۱۲۷۴ هـ. ق سروده است و به قلم نستعلیق کتابت جلی و شکسته تعلیق غبار بسیار عالی نوشته است و رقم «ابن فضل الله الساجی ابوالفضل مجدالدین محمد الطیب» را دارد در کتابخانه مدرسه سپهسالار نگهداری می شود.

یک نسخه «تهذیب المنطق» در کتابخانه سلطنتی سابق نگهداری می شد. که مرحوم مهدی بیانی آن را دیده و در کتاب «احوال و آثار خوش نویسان. جلد اول» درج نموده است، به قلم نستعلیق دودانگ خوش با تاریخ سال ۱۲۸۶ هـ. ق و یک نسخه آداب المشق در همان کتابخانه به قلم نستعلیق کتابت خوش با رقم و تاریخ: کتبه الحقیق المذنب ابوالفضل مجدالدین محمد بن فضل الله ۱۲۶۱ هـ. ق» به یک نسخه «کلام الملوک» در کتابخانه مجلس شورای ملی به قلم نیم دودانگ خوش که چنین تمام می شود: «تمت الرسالة... محمد شاه قاجار... علی اهتمام عبده

الدّاعی ابوالفضل محمّد بن فضل الله الملقّب به مجدالدین ساوجی. « که تاریخ سال ۱۲۶۱ دارد.

مرحوم مهدی بیانی می نویسد: - قطعات و مرقعات متعدّد در کتابخانه سلطنتی و مجموعه نگارنده و غیره موجود است از جمله:

یک طغری قباله ی فروش سه باب دکان ملکی خود او به قلم دودانگ عالی که نام خود را که فروشنده است در بنده درگاه ابوالفضل بن فضل الله ساوجی و تاریخ عشر آخر ذی الحجة الحرام سنه ۱۲۸۵ هزار و دو یست و هشتاد و پنج، ترکی ئیلان ئیل» یاد کرده است و به مهر خود ممهور ساخته.

از نظر روابط همکاری و علمی بین حاج میرزا ابوالفضل ساوجی و حاج شیخ مهدی شمس العلماء عبدالرزب آبادی قزوینی که او هم از دانشمندان طراز اول عصر خود بوده رقابت و حتی خصومت بوده، و این دو نفر دانشمند بی نظیر هریک برای دیگری کارشکنی می نمودند و هرگز توافقی مابین شان حاصل نگردید. «محمّد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت های روزانه خطی خود (۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۸ ق) می نویسد: - امروز جزوه های «نامه دانشوران» را که یک سال بود به حضور^{۷۸} نبرده بودم با حاجی میرزا ابوالفضل حضور بردم. شاه به حاجی زیاد اظهار مرحمت فرمود خلعت هم التفات فرمودند». ^{۷۹} اعتماد السلطنه درباره روابط و کارشکنی دو دانشمند فوق در یادداشت های روزانه خود (۷ ربیع الثانی ۱۳۰۹ ق) می نویسد: - شیخ مهدی و حاجی میرزا ابوالفضل را بعد از نهار شاه بحضور بردم، شیخ مهدی ملای روم را نوشته بود و حاجی میرزا ابوالفضل جزوه های مجلس تألیف را می بایست به نظر مبارک برساند از عداوت شیخ مهدی تقلبی کرده بود جزوه ها کم آورده بود باعث ایراد شد». ^{۸۰}

باید نوشت که حاج میرزا ابوالفضل محمّد بن فضل الله بن عبدالله بن مصطفی از دانشمندان بزرگ دوره قاجار و از مفاخیر و مشاهیر خاندان بیگدلی شاملو بوده و باید شخصیت و تاریخ و آثار او در آینده دقیقاً مورد بررسی و پژوهش قرار بگیرد و

قدر و منزلت علمی و هنری وی به جهانیان عرضه بشود.

مرحوم مهدی بیانی درباره تاریخ تولد و وفاتش چنین می نویسد: «تاریخ تولد و وفاتش را از فرزند دانشمند ایشان آقای ذبیح بهروز^{۸۱} جو یا شده ام و بخط خوش خویش نوشته اند: «تولد در سال ۱۲۴۸ هجری قمری مطابق ۱۲۱۱ خورشیدی، مدت حیات شصت و پنج سال قمری، وفات ذیحجه ۱۳۱۲ قمری برابر ۱۲۷۳ خورشیدی».

صاحب «طرائق الحقایق» درباره کیفیت مرگ میرزا ابوالفضل چنین نوشته است: «... ده سال با من مانوس بود، هم رفیق، هم ادیب، هم حبیب بود و در شهر رمضان سال ۱۳۱۲ هـ. ق چند شبی منزل من بماند و وقتی در ضمن صحبت گفت: - فلانی شصت و پنج سال عمر من است. بعد از این ماهی طول نکشد که مرا اجل محتوم برسد و می خواهم برسد که به کوه شهربانو دفن شوم. علی الجملة چنین شد که گفت. ولی وراثت او، او را در سر قبر آقا بخاک سپردند.»^{۸۲}

مؤلف کتاب مفید و مختصر «تاریخ برگزیدگان و عده ای از مشاهیر ایران و عرب» در فصل دانشمندان ضمن شرح احوال بسیار مختصر و مفید بزرگان و برگزیدگان ایران نام میرزا ابوالفضل ساوجی بیگدلی شاملورا نیز برمیگزیند و در حق وی چنین می نویسد: «ابوالفضل ساوجی... پدر ذبیح الله بهروز است. نام و مشخصات وی بقراری است که ذکر می گردد. مجدالدین ابوالفضل محمد بن حاج میرزا فضل الله وی از طایفه شاملو بود و در سال ۱۲۴۸ هجری قمری متولد شد و در تهران نشو و نما یافت و در علم طب و ادب و شاعری و خوشنویسی دست داشت و «نامه ی دانشوران» را در هفت جلد به کمک شیخ محمد مهدی عبدالرز آبادی و میرزا حسن طالقانی و ملا عبدالوهاب که از فضلاء عهد ناصرالدین شاه قاجار بودند نوشت. وی خط نستعلیق و شکسته نستعلیق را استادانه می نوشت.

وفات ابوالفضل ساوجی در سال ۱۳۱۲ هجری قمری اتفاق افتاده است.^{۸۳}

در مجله «جهان پزشکی» زیر عنوان: میرزا ابوالفضل ساوجی طبیب دوره

ناصری چنین آمده است:

اجداد میرزا ابوالفضل بیگدلی شاملو که از اعقاب حسن خان شخرده می شوند از هرات به ساوه کوچ نموده و از آن پس مدتی ساوجی قلمداد شده اند تا این که فرزند میرزا ابوالفضل ذبیح، نام خانوادگی خود را بکلی تغییر داده و خود را «بهروز» نامیده است. (کاش نمی نامید و خود را همان بیگدلی می نامید و افتخارات هزاران ساله را حفظ می کرد. غلامحسین بیگدلی).

علت اساس این کوچ طویل المسافه را با وسایط نقلیه آن روزه آقای دکتر محمود نجم آبادی در مجله وزین «جهان پزشکی» خوب دریافته و چنین مرقوم داشته اند: «باید دانست که خانواده شاملو در اواخر سلسله صفویه مورد بی مهری شاهان این سلسله قرار گرفته و به اطراف پراکنده گردیدند، دسته ای از آنها به ساوه، دسته ای به افغانستان و عده ای به خراسان مهاجرت کردند».^{۸۴}

آری ایل خدمتگزار بیگدلی شاملو در طول تاریخ موجودیت خود با شدايد و ناملايمات شديد و ناروای بسیاری روبرو گردیده، لیکن همیشه بر هر گونه رخدادها و ناملايمات سینه سپر کرده چیره و پیروز گردیده و سرافراز بیرون آمده است. دکتر نجم آبادی پس از شناساندن میرزا فضل الله پدر میرزا ابوالفضل شرح حال او را چنین می نویسد:

«میرزا ابوالفضل بیگدلی شاملو ریاضی و تعلیم خط را نزد پدر و عمویش میرزا ابومحمد^{۸۵} (استاد مرحوم میرزای کلهر معروف و خوشنویس مشهور دوران ناصری) آموخته است»^{۸۶} مؤلف مقاله دنباله کلام خود را چنین پی می گیرد: «مرحوم میرزا ابوالفضل در خط مردی کم نظیر و از خوشنویسان عصر بود. خطوط: ثلث، تعلیق، ریحانی، شکسته، نستعلیق، نسخ، شکسته نستعلیق را خوب می نوشته و یکی از یادگارهای وی که تا این اواخر در تهران بود، کتیبه ای بوده که در بالای سردر عمارت سفارت عثمانی سابق (محل سفارت ترکیه فعلی) باقی و به خط وی بوده به این شرح:

آنه حمید مجید

سال هجری هزار و سیصد بود کاین بنا را بعون سبحانی
 زامر سلطان حمید خان دوم ساخت فخری سفیر عثمانی
 میرزا ابوالفضل پس از خاتمه تحصیلات طبّی در خدمت عمویش میرزا موسی
 طبیب بکارهای پزشکی می پردازد و از همان آغاز استعداد و توان شایان توجهی از
 خود بروز می دهد. در معالجاتش مورد توجه خاص و عام می گردد. بطوری که هر چه
 زودتر مورد توجه دربار ناصرالدین شاه شده، مورد تلطیف قرار گرفته و برای قبول
 طبابت به دربار دعوت می گردد و شاه فرمان زیر را در حق وی صادر می نماید:

... «آنکه چون مرحوم میرزا فضل الله ساوجی از قدیمی دعاگویان خاص
 دولت جاوید و قیاض بود و مدت عمر خود را تا این اوان که داعی حق را لبیک
 اجابت گفت همواره به لوازم دعاگویی دولت جاوید فرجام و استدراک خدمت
 نیاکان گرام انارالله برهانهم مصروف داشت. و در این عهد همایون نیز از شرایط
 دعاگویی آنی فرو نگذاشت. و سابقاً مبلغ یکصد تومان از بابت مالیات دارالخلافة
 تهران به رسم مستمری در حق او برقرار بوده، و مقطوع شده بود. این اوقات که
 مراتب فضل و کمالات عالیجناب معالی القاب نتیجه الثّجبا والاد با میرزا ابوالفضل
 پسران مرحوم که سالها در فنون علوم از طبّ و ریاضی و خطوط و غیره زحمت
 کشیده، در پیشگاه حضور باهر التّور بمنّصه ظهور رسید. و اهلیت و استحقاق او بوجه
 احسن مشهور افتاد. لهذا در هذه السنّة یونت ثیل خیریت تحویل مبلغ یکصد تومان
 را کماکان به صیغه مستمری در وجه او مرحمت و برقرار فرمودیم، که همه ساله از
 بابت مستمری مرحوم شیخ سلمان بوشهری که فوت کرده است اخذ و دریافت
 نموده، صرف معاش خود سازد. و در نهایت فراغت به لوازم تحصیل علوم دینیّه و
 مراسم دعاگویی دوام دولت قاهره پردازد. مقرر آنکه حکام و استقبال مملکت
 فارس مبلغ مزبور را بعد از وضع رسوم دیوانی در حق عالیجناب مشارالیه برقرار
 دانسته و عاید دارند و به خرج مالیات آنجا مجری و محسوب دانند. المقرر

عالیجنابان مقرب الخاقان مستوفیان عظام و کتاب سعادت اکتساب دفاتر خلود و دوام شرح فرمان همایون را ثبت و ضبط نموده در عهده شناسند. تحریراً فی شهر ربیع الثانی ۱۲۷۵» تمام شد.^{۸۸}

دکتر محمود نجم آبادی مؤلف مقاله «میرزا ابوالفضل ساوجی درباره شخصیت و انسان پروری و مردم دوستی وی می نویسد: «می گویند نسبت به پیچارگان و بینوایان کمک و مساعدت های زیادی می نموده است...».^{۸۹} و در خصوص شهرت و به موقع علمی وی می گوید: «میرزا ابوالفضل از اطباء و ادبای مسلم دوران ناصری بود، که شرح حال و نام وی در اغلب تواریخ دوران بمانند «المآثر والآثار» مرحوم اعتماد السلطنه و «مجمع الفصحا» تألیف مرحوم هدایت و «طریق الحقایق» تألیف نایب الصدر شیرازی آمده است.»^{۹۰} و سپس مؤلف مقاله عیناً از آثار بالا شواهدی به شرح زیر می آورد:

از کتاب «المآثر والآثار» صفحه ۲۰۲ «حاج میرزا ابوالفضل ساوجی - هم طیب است هم ادیب و هم خطاطی ماهر و هم شاعری قادر بسیاری از کتبه های سرای سلطنتی به خط وی پرداخته شده و اینک در مجالس تألیف «نامه دانشوران ناصری» است که امناء دولت قاهره بمن بنده نگارنده (مقصود خود اعتماد السلطنه است) سپرده اند والد بزرگوارش حاج میرزا فضل الله را جداگانه ترجمه کرده ایم.»^{۹۱}

میرزا ابوالفضل بیگدلی شاملو ساوجی دارای آثار و تألیفاتی به شرح زیر می باشد:

- ۱- ترجمه سؤالات ابوریحان بیرونی از شیخ الرئیس که به پارسی برگردانده است (از صفحه ۵۸۶ تا ۶۰۴ «نامه دانشوران» جلد دوم).
- ۲- چند رساله در طب و ریاضی که متأسفانه هنوز چاپ نشده است.
- ۳- اثر بزرگ وی همان «نامه دانشوران» می باشد که در دو مجلد در دوران حیاتش به هدایت وی و با کمک عده ای زیادی از دانشمندان دوران ناصری چاپ

گرددیده، و در حقیقت باید گفت که وی بمانند حنین بن اسحق عبادی که دارالترجمه مأمون خلیفه را برای ترجمه کتب طبّی از سریانی و یونانی به عربی داشته، رئیس دارالتألیف «نامه دانشوران» ناصری بوده است. پس از فوت ایشان شش مجلد دیگر که جمعاً شاید یک دهم دو مجلات اول و دوم نباشد (که ضمیمه همه آن سالنامه‌ها نیز هست) به چاپ رسیده است. درباره ارزش و جهانشمولی شهرت «نامه دانشوران» از طرف خودی و بیگانگان اظهار ملاحظات و ایراد رأی‌ها شده است، که برای نمونه چند قسمت از آنها را عیناً نقل می‌کنیم:

مرحوم اعتمادالسلطنه درباره ملاحظات بیگانگان در حق این اثر چنین می‌نویسد: «... حتی علماء و مُتَبِعِین اقوام فرنگ در سال ۱۳۰۶ هجری قمری که در رکاب منصور همایون به آن نواحی سفر کرده، بقیه کتاب مزبور را پرسیدند و به ذیل این تألیف شریف اشتیاق می‌کردند».^{۹۲}

سپس نویسنده دانشمند مقاله شخصاً ملاحظه خویش را در این باره چنین می‌افزاید: «نامه دانشوران» از کتبی است که در دوران ناصری از مؤلفات بسیار ارزنده کشور ما می‌باشد. چنانکه مرحوم اعتمادالسلطنه در ابتدای جلد دوم کتاب مزبور نیز چنین اظهار نظر نموده است:

تقدّمه الطبع - مجله دوّم از نامه دانشوران ناصری

که بندگان حضرت مستطاب اجلّ امجد اکرم وزیر کبیر آقای میرزا علی خان امین الدوله رئیس دارالشورای کبرای دولت علیه ایران اقوام الله اقباله و مدّظلاله تقریر و تسطیر فرموده اند:

«بسمه تبارک و تعالی از «نامه دانشوران ناصری» جز ترجمه احوال صد و سی و چند تن مشاهیر علما و ارباب فنون که به همت نواب غفران مآب اعتضادالسلطنه علیقلی میرزا طاب ثراه چاپ شده بود، و مردم را از انتشار نایل رسیده مجلات دیگر

آن چون لیالی قدر و مبانی عمر محبوب و مجهول و به یک نسخه اصلی منحصر فرماید...

اما کسانی که در نظم این عقد و تنقیح این گنج رنج برده و تألیف کتاب مستطاب به هم ایشان حواله است نیز مستوجب می باشد، و شایان امتنان - در دیباچه مجلد اول نامه چند نفر یاد شده است که به حقیقت از نگارش و آرایش کتاب دخیل و کفیل نبودند مگر عالم فاضل کامل و ادیب بارع جامع جناب آقای شیخ مهدی شمس العلماء عبدالرب آبادی سلمه الله و جناب ادیب فائق و طیب حاذق مجد الدین حاج میرزا ابوالفضل ساوجی که مقارن طبع این مجلد منادی رحیل را لیتک و داعی ربّ جلیل را سعدیک گفته نیک عنصری بگذشت و قالب مثالی برداشت. رحمة الله علیه و دیگر مرحوم ملا آقا قزوینی که هفت سال پیش وفات یافته. در ترجمه و تربیت به دایره تألیف مدد می کرد...»^{۹۳}

از سطور بالا معلوم می گردد که در حقیقت مؤلفین حقیقی و اصلی «نامه دانشوران» همان سه نفر نامبرده در بالا می باشند بعلاوه حواشی کتاب مزبور نیز به خط مرحوم حاج میرزا ابوالفضل می باشد.

وفات میرزا ابوالفضل بیگدلی شاملو مشهور به میرزا ابوالفضل طیب ساوه در سال ۱۳۱۲ هجری قمری چند ماهی قبل از کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار رخ داده است. وی دارای سه پسر و دو دختر به شرح زیر بوده است:

۱- افضل مشهور به آقاخان که در هنگام حیات پدر در سن سی سالگی بدرود حیات گفته است (وی مهندس بوده است)

۲- فضل الله^{۹۴} مشهور به باباخان بسال ۱۳۲۳ هجری قمری فوت کرده است.

۳- ذبیح الله بهروز که به تفصیل درباره حیات و فعالیت علمی این دانشمند ارجمند سخن خواهیم راند.

دو دختر به نامهای:

۴- بی بی خانم.

۵- خدیجه خانم.

با این ارزیابی مدرکانه آقای دکتر محمود نجم آبادی به موضوع پایان می بخشیم: «حال اگر بخواهیم زندگانی مرحوم میرزا ابوالفضل ساوجی را خلاصه نمائیم در این سطر خلاصه می گردد:

اثری که وی از خود گذارد: اول «نامه دانشوران» و دوم «ذبیح الله بهروز است».^{۹۵}

ذبیح الله بهروز (۱۲۶۹-۱۳۵۱): مهدی بیانی می نویسد: ذبیح الله بهروز فرزند میرزا ابوالفضل مجدالدین محمد بن حاجی میرزا فضل الله بن عبدالله لطفعلی (مصطفی ساوجی) از خاندان بیگدلی شاملواست و از بازماندگان حیدرقلی خان و حسن خان شاملو از امرای دوران پادشاهی صفویان است که در خراسان می زیسته اند و اولادشان از خراسان رخت به عراق کشیده و در ساوه متوطن گردیده و بعداً به تهران آمده و ساکن شده اند».^{۹۷}

درباره سال و محل تولد بهروز مؤلف «سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران در دوره اسلامی» می نویسد: «ذبیح الله بهروز فرزند میرزا ابوالفضل ساوجی در تهران دیده به جهان گشود».^{۹۸} و اشاره به سال تولد وی ننموده است. لیکن مهدی بامداد «در تاریخ رجال ایران» می نویسد: «ذبیح الله یا ذبیح بهروز فرزند میرزا ابوالفضل ساوجی... در سال ۱۲۶۸ خورشیدی در نیشابور زاده شده...»^{۹۹} ایرج افشار مؤلف «نثر فارسی معاصر» می نویسد: «در تهران سال ۱۳۱۰ هجری قمری متولد شد».^{۱۰۰} مؤلف کتاب «قصه اسکندر و دارا» سال ولادتش را سنه ۱۲۶۹ خورشیدی ضبط نموده است.^{۱۰۱} مؤلف این سطور از فرزند ایشان همایون بهروز و همسر آن مرحوم بانو هما بهروز شخصاً استفسار نمودم و بنا به گفته و گواهی ایشان مرحوم ذبیح بهروز در سال ۱۲۶۹ خورشیدی در ارک شهر تهران بدنیا آمده است.

ذبیح (ذبیح الله) بهروز علوم مقدماتی را در مدرسه ادب و مدرسه آمریکایی تهران فرا گرفته و از اوان طفولیت با زبان انگلیسی آشنا شده و زبان عربی را نیز موازی با زبان انگلیسی آموخته و در سال ۱۲۹۰ خورشیدی رهسپار کشور مصر گردیده و در شهر قاهره به تکمیل علومات عربیه و ادبیه پرداخته است. وی مدت ده



استاد ذبیح الدبھروز

و ملا محمد الوهاب که از فضایی عهد ناصرالدین شاه قاجار بودند نوشت.

و، خطوط نستعلیق و تعلیق و شکسته نستعلیق را استادانه می‌نوشت.

وفات ابوالفضل ساوجی در سال ۱۳۱۲ هجری قمری اتفاق افتاده است.

برگزیده و اخذ دگر بخوراده و رفت را خرد
 مهر کین سپهر را نه بشد و افشای آن که خداوند
 پاک جهان را پر از کین و زبانه کرد، انگشت بر نه اند
 بدینامه و بزرگان گفتند که هر کس برساند بهیچ
 فدا سازد را و زرد نقش بسازد آن او گردد کرام
 خویش هم و تا باشد خرم زید و چون روشانی باشد
 و نه کسی مجادیه آن باشد در بر آن جهان را که پیش کند
 و از رفت و اخذ رسد، نه چنان نقش را آید و توان
 بکاه و بکارای پر راضی نازد در زندگانی و می‌تواند
 با بهر و چون میرد نیست خود را می‌نزد خود نازد.

ف. ب.

«نمونی خط ذیح هروز»

سال تمام در شهر قاهره پایتخت کهن سال کشور اهرام و فراعنه بسر برده و در این مدّت استعداد جبلی و لیاقت ذاتی و قابلیت همه جانبه خود را نشان داده است. (زبان عربی را چنان آموخت که هیچکس در ایران این زبان را بخوبی او نمی دانست و شاید امروز هم.)

استاد عبدالحمّد ایرانی مدیر جریده «چهره نما» در حق وی می نویسد: «در سنوات هزار و سیصد و سی و دو و سی و سه هجری قمری به بالا یکی از فرزندان حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی، آقا میرزا ذبیح الله بهروز به مصر آمده و چند صباحی در مدرسه ایرانیان مصر به تعلیم شاگردان پرداخت. این جوان هوشیار و با استعداد با آنکه چندان از عمرش نگذشته بود، بغایت فاضل و هنرمند و ادیب و شاعر و در حسن خط نستعلیق بی بدیل بود و نظر به استعداد طبیعی و قابلیت ذاتی به اندک زمانی به لغت انگلیسی کاملاً آشنا گردید و به طرف انگلستان رهسپار شده». ۱۰۲

ایرج افشار در اثر «نثر فارسی معاصر» می نویسد: «ذبیح بهروز در سال ۱۲۹۰ به قاهره رفت و به یاد گرفتن زبان عربی پرداخت و به عضویت فرهنگستان آن مملکت نایل آمد و پس از ده ساد اقامت در مصر به لندن مسافرت کرد و در مدّت شش سال که در لندن بود، به عنوان معاون برآون مستشرق شهر انگلیسی به تدریس زبان فارسی در دانشگاه کمبریج اشتغال داشت. وی در سال ۱۳۰۴ به تهران بازگشت، مدّتی را در وزارت مالیه بکار ترجمه مشغول شد و سپس در مدارس مختلف به تدریس زبانهای انگلیسی و عربی پرداخت، تا این که بالاخره در دانشکده افسری و دانشکده هواپیمائی به تدریس ریاضیات پرداخت و اکنون ریاست کتابخانه باشگاه افسران را عهده دار است. ۱۰۳

مؤلف «تاریخ برگزیدگان و عده ای از مشاهیر ایران و عرب» بطور فشرده و در چند سطر زندگی نامه ذبیح الله بهروز را چنین می نویسد: «ذبیح الله بهروز فرزند میرزا ابوالفضل طیب ساوجی به سال ۱۲۶۹ خورشیدی در تهران متولد شده است و پس از به پایان رسانیدن دبستان ادب و دبیرستان آمریکائی به قاهره مسافرت کرد و

علوم ادبی و عربی را در آنجا آموخت و از آنجا به انگلستان عزیمت کرد و در دانشگاه کمبریج به سمت معاونت پروفیسور ادوآرد برآون و پروفیسور نیکسون به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۰۴ خورشیدی به ایران بازگشت و به تألیفات متعددی دست زد. وی گذشته از زبان فارسی به عربی، فرانسه، انگلیسی و آلمانی نیز آشناست و دربارهٔ تعلیم الفبا و صداشناسی و ریاضی، برای کودکان مطالعاتی دارد.

از تألیفات وی می‌توان نمایشنامه‌های: جیجک علیشاه، شاه ایران و بانوی ارمن، شب فردوسی، در راه مهر، خویشتن و جزوه‌های خط و فرهنگ، خواندن و نوشتن در دو هفته، تقویم و تاریخ در ایران و منظومه‌ی گنج بادآورد را نام برد. سپس مؤلف نمونه‌ای از خط ذبیح بهروز را ارائه می‌دهد که در فصل مربوطه خطاطان بیگدلی چاپ خواهیم کرد.

دکتر انورخامهٔ مؤلف کتاب «چهار چهره» ملاحظات و مشاهدات خود را دربارهٔ خاطرات و تفکرات نیمایوشیج، صادق هدایت، عبدالحسین نوشین و ذبیح بهروز به قلم آورده، شرح احوال و زندگی آنان مختصراً اشاره نموده و نظر خود را فقط دربارهٔ آثار و شخصیت آنها بطور اجمال بیان نموده است و همین ملاحظه مختصرش نیز جلدی و علمی نیست. انورخامه‌ای دربارهٔ ذبیح بهروز می‌نویسد:

بهروز برخلاف نیما، هدایت و نوشین چپ‌گرا نبود. اما مانند آنان نواندیش و نوآور بود و بیش از همهٔ آنها اندیشمندی چند ارزشی بود... بهروز شاعر، طنزنویس، نمایشنامه‌نویس، زبان‌شناس، ریاضی‌دان، پداگوگ و خط‌شناس بود، در تاریخ و فرهنگ ایران اطلاعاتی گسترده داشت، بر زبانهای عربی، انگلیسی و فرانسه و آلمانی مسلط بود^{۱۰۴} و از زبان پهلوی و بعضی زبانهای مردهٔ دیگر آگاهی فروان داشت...»^{۱۰۵}

انورخامه‌ای در این اثر در میان ایجادیات و تألیفات و آثار بهروز فقط به مسئله پارسی سره‌نویسی وی توجه مبذول داشته و با در نظر گرفتن مصالح شخصی و

پیروی از نرخ روز این عمل بهروز را نپسندیده و غیر ضروری دانسته است. مؤلف کتاب «چهار چهره» در این باره نظرات خود را چنین اظهار می دارد: «چون موضوع بحث ما در این مختصر فقط جنبش پارسی سره نویسی و نقش بهروز در آن است و نمی خواهیم به بررسی آثار دیگر او چه در زمینه ادبی و طنزنویسی و چه در قلمرو تحقیقات مربوط به خط و آموزش و پرورش و تاریخ بپردازیم...».^{۱۰۶} و سپس سیاهی تألیفات ذبیح بهروز را ارائه می دهد.

ذبیح بهروز در طی سالیان دراز متماًدیاً در صدد این بود که الفبایی جدید و مقبول برای نوباوگان ایران تهیّه نماید و رساله هایی نیز در این موضوع نوشت و منتشر ساخت و الفبای نوینش را به جامعه عرضه کرد. وی شعر خوب می گفت و خط نستعلیق را بویژه زیبا می نوشت.

ذبیح بهروز در سال ۱۳۲۳ خورشیدی به مشارکت آقای دکتر صادق کیا انجمنی موسوم به «ایرانویج» تأسیس نمود و مجموعه هایی به نام «ایران کوده»^{۱۰۷} نشر نمود. بهروز روز ۲۱ آذرماه سال ۱۳۵۰ خورشیدی در تهران چشم از جهان فرو بست و در شهر پدراناش ساوه به خاک سپرده شد و مؤلف این اثر قبر متروک و مطرود این علامه بزرگ و نابغه بی همتا در پارک شهرداری ساوه داخل ساختمان جدید اداره ارشاد زیارت نموده است.

ذبیح الله بهروز دارای آثار علمی و ادبی بسیار است که در دو خط (الفبای عربی معمولی و متداول در ایران) و (الفبای نو بنیاد خودش) چاپ نمود که ما برای نمونه نام تعدادی از آنها را بر حسب تقسیمات آقای اصلاّن غفّاری در زیر می آوریم و می افزائیم که آقای اصلاّن غفّاری مؤلف کتاب «قصه اسکندر و دارا» درباره شخصیت و نبوغ و آثار علمی استاد محبوب خود ذبیح الله بهروز چنین می نویسد: «به نظر من بهروز جزو نوادر و نوابغی بود که در کشور ما هر چند یک بار پدیدار می گردند و در صدهای اخیر نظیر او دیده نشده است. متأسفانه قدر او شناخته و نام او در پرده مانده است و این تنها برای آن است که استاد هرگز نخواست که از علم و دانش خود به نفع شهرت و کسب نام و مقام بهره برداری کند... غفّاری سپس

می نویسد: نویسنده بسیار متأسف است که قادر نیست پایه فضل و دانش و علم و اخلاق استاد را چنانکه باید بازگو نماید ولی آثاری که از آن بزرگوار جای مانده خود دلیل بارزی بر نبوغ و عظمت فکری او می باشد.

از دانشمندان معاصر ایران آقای محمود بختیاری به مناسبت هشتادمین سالروز تولد استاد در مقاله «زیست نگاری استاد فرزانه بهروز» حق استاد را آنطور که سزاوار اوست ادا نموده و ارزش شایسته و سزواری به نامبرده داده و الحق از عهده ادای احترام شایان برآمده و ملاحظاتی بس متین و گرانبها درباره نامبرده بیان داشته اند که ما عیناً چند جمله از آن نوشته پربها را شاهد می آوریم تا قضاوت دانشمندان قدرشناس را در حق شخصیت و مقام علمی ذبیح بهروز نمایش داده، جلوه گر بسازیم:

«کوشش های علمی و ادبی هنری بهروز از شصت سال پیش آغاز شده و هنوز ادامه دارد. بهروز نخستین ایرانی است که در زمینه های گوناگون ادبی و هنری و انتقادی مطلب نوشت و می توان گفت در این زمینه پیشرو فرهنگیان ایران است... بهروز معتقد بود که باید اندیشه را از راه نویسندگی و بویژه تأثر به مردم عرضه کرد... چون مبتکر داستان نویسی با شیوه ای ویژه در ایران بود و معتقد بود باید زمینه داستان و تأثر را از آثار عمیق ایرانی چون شاهنامه و امثاله گرفت و با زبانی مشابه به زبان فردوسی آنها را عرضه کرد... بهروز مبتکر شعر نو است اما نه بصورت مبتذل امروزی چه او هنگامی که در مصر تحصیل می کرد به این فکر افتاد که بتواند آثاری شعرگونه بوجود بیاورد که از قید قافیه آزاد باشد و وسیله یی برای دکلمه و یا پیش پرده و نظیر آنها باشد و چند نمونه بوجود آورد که آنها را شعر نو نام نهادند. نیمایوشیج در یکی از آثارش می نویسد «اولین بار بهروز این سبک را بوجود آورده است»...»

کارهای بهروز به همان اندازه که مخالفان فرهنگ ایران یا بهتر بگوییم مریدان و مقلدان خاورشناسان را به وحشت و مخالفت انداخت سبب جلب گروهی

پژوهشگر ایرانی نیز شد. برخی از آن پژوهشگران گردآمدند و از او خواستند تا انجمنی ترتیب دهند و او که معتقد به تیم و مکتبی بود به اینکار اقدام کرد و انجمنی به نام «ایرانویج» پایه گذاشت و انتشارات این انجمن را به نام «ایران کوده» خواند که درست به معنی «مجمع الفرس» است... نخستین نمایشنامه بسیار پرارج «در راه مهر»... و پانزدهمین آنها کتاب گرانبار «تقویم و تاریخ در ایران» است که در سال ۱۹۵۶ در شوروی به زبان روسی ترجمه و چاپ شد. بی گمان منبع برخورداری بسیاری از خاورشناسان شد که امروزه نظریه های بهروز را به صورت های مختلفی ابراز می دارند...

بهروز بیش از آنچه چاپ کرده است یادداشت و مطلب چاپ نشده دارد که هر بخش از آنها روشنگر بخشی از تاریخ و فرهنگ و هنر است. ناگفته نماند که همه آثار او با هزینه شخصی انتشار پیدا کرده و طبق معمول از پخش آنها آشکار و نهان جلوگیری شده است. او بیشتر دارایی خویش را در این راه از دست داده و هیچگونه گله و شکایت نکرده است.

او به شیوهی عبید زاکانی بسیاری از نارواییهای اجتماعی را با طنز بیان کرده است که دو مجموعه از آثار چاپ نشده اش را می توان فراهم کرد: یکی به نام «گنج بادآورد» و دیگری مناظراتی طنزآمیز که بر زبان اشخاصی چون مولانا عبداللّه ولان... رانده شده است.

در زمینه فکر و اندیشه و نوآوری، بهروز که از مؤثرترین عناصر ایرانی است. تأثیر او در گسترش اندیشه و اندیشیدن تا آنجاست که هر کس سخن سنجیده یا متفکرانه یا انتقادی و غیر مقلدانه بگوید بی درنگ می گویند: «این گفتار بهروزانه است».

آثار منتشر نشده اش بسیار است که نمونه یی از آنها عبارتند از: تاجداران یمن (ترجمه التیجان)، کرنولوژی ایرانی بطور مفصل و چندین اثر دیگر...^{۱۰۸} بهتر است ب نام بردن آثار چاپ شده او اکتفا کنیم بر خوانندگان را به مطالعه

و تدقیق آن آثار دعوت نمائیم.

آثار ذبیح بهروز

در زمینه نمایشنامه :

- ۱- جیجکعلی شاه — نمایشنامه شیرین و خنده دار، انتقادی از دربار شاهان قاجار (نخستین اثر او).
- ۲- شاه ایران و بانوی ارمن — نمایشنامه تاریخی با نثری شیوا، فارسی سره و آهنگ دار (نخستین نمایشنامه او).
- ۳- در راه مهر — نمایشنامه عرفانی با نثری دلپذیر و موزون و فارسی روان، بازتابی از اندیشه های حافظ.
- ۴- شب فردوسی — اقتباس از شاهنامه.
- ۵- تنها — تأثر در یک پرده که فقط به وسیله یکنفر اجرا می شود.
- ۶- خویشتن — نمایشنامه عرفانی که به مناسبت هزاره ی بوعلی سینا نوشته شده است.

در زمینه خط :

- ۷- دبیره — تاریخ و منشاء خط در ایران و الفبای طبیعی.
 - ۸- خط و فرهنگ — تاریخ پیدایش خط در ایران و جهان، الفبای طبیعی و طرز آموزش آن.
 - ۹- خواندن و نوشتن در دو هفته — در این زمینه جزوه هایی نیز با خط طبیعی برای آزمایش چاپ شده که از آن جمله می توان از کودک دبیره، برزوی بازیگوش، حافظ، خیام و موش و گربه نام برد.
- در زمینه زبان :

- ۱۰- جزوه زبان ایران فارسی یا عربی — که در سال ۱۳۱۳ چاپ

شده است.

۱۱- فرهنگ کوچک عربی به فارسی.

در زمینه کرنولوژی:

۱۲- تقویم و تاریخ - رصد زردشت که پژوهشی است عمیق در موضوع تاریخ و تاریخگذاری و تصحیح تاریخگذاریها و شاید بزرگترین اثر بهروز باشد.

۱۳- تقویم نوروزی شهریار.

ترجمه:

۱۴- آئین بزرگی - ترجمه ادب الکبیر ابن مقفع با نثری شیوا و فارسی روان که می تواند سرمشقی برای ترجمه و خود فارسی نویسی باشد.

۱۵- تاجداران یمن - ترجمه کتاب التیجان از عربی که به چاپ نرسیده است.

گوناگون:

۱۶- رساله گوی و چوکان.

۱۷- مقدمه و دیباچه بر کتب مختلف که از جمله دیباچه ایست که بر کتاب حاضر نوشته شده که در حقیقت رساله کامل می باشد.

۱۸- کتاب انتقادی و شیرین «مرآت السرائر و مفتاح القسامات» شامل: گندستان، گندنامه، گنج بادآورد و غیره به نظم و نثر.

تصحیح:

۱۹- تصحیح و گزینش دقیق اشعار موش و گربه، عبید زاکانی.

۲۰- بررسی و گزینش اشعار اصلی مثنوی «گلشن راز»، شیخ محمود

شبستری. ۱۰۹

ذبیح بهروز علاوه بر آثار فوق که به شکل کتاب به طبع رسانده و منتشر نموده،

مؤلف بیش از سی مقاله علمی است که در مطبوعات داخل و خارج چاپ گردیده است. که دالّ بر وسعت فکر، سعه صدر و قدرت بیان و قلم آن شادروان می باشد و آثار چاپ نشده آن دانشمند گرانقدر بایستی در هنگام مقتضی به چاپ رسیده در اختیار علم و ادب و فرهنگ قرار گیرد.

مؤلف اثر «سیری در تصوف» ضمن چاپ عکس چند نفری از مشایخ و اقطاب عکس شادروان ذبیح بهروز را نیز چاپ نموده و در زیر آن چنین نوشته است:

«استاد ذبیح بهروز نویسنده کتاب «تقویم تاریخ» یکی از اساتید نگارنده «سیری در تصوف» بودند». ۱۱۰

شادروان ذبیح بهروز دارای فرزندان ذکوری به نامهای:

۱- همایون

۲- خسرو

و دو دختر به نامهای:

۱- رخساره

۲- آویده

برای بهتر شناختن شخصیت والا و علمی ذبیح بهروز خواندن کتاب «اسفندیاری دیگر» اثر شادروان اکبر آزاد (۱۲۹۸-۱۳۵۱) را مصلحت می بینیم.

ناصرالدین شاه قاجار و بیگدلی های ساوه و خرقان

ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳) در «سفرنامه» که در سفر از تهران به سوی عتبات عالیات به عزم زیارت نوشته در یکی دو جا نامی از بیگدلیهای بین ساوه و همدان می برد که عیناً استنساخ می نمائیم:

«روزیکشنبه ششم رجب ۱۲۸۷ هـ. ق امروز باید به نوبران برویم که آخر خاک ساوه و ابتدای خاک همدان است. اما نوبران از قلمرو ساوه است... هیأت

ارضی الی نوبران ابتدا صحرایی صاف و جلگه وسیعی است، بوته زار است در سمت راست کوههای خاکی مرتفع و درّه و تپه در دوفرسنگ کمتر بیشتر مسافت واقع است. طرف چپ کوههای مرتفع سنگی دارد والی ده فرسخ همین طور است. مزلقان چای هم در سمت چپ جاده است که در میان درّه جاری است... دو طرف این رودخانه همه دهات و باغات است که طایفه بیگدلی و خلیج می نشینند... از سمت راست هم کوهها خیلی نزدیک می آید درّه وسیعی تولید می کند باز در اندک مسافت کوهها از دو سمت دور شده جلگه و صحرا و آبادی و دهات نمودار می شود... جمعیت و آبادی زیاد دارد باغهای زیاد و آباد که همه از قنات مشروب می شوند...»^{۱۱۲}

نویسنده «سفرنامه» می افزاید:

«... و از این کوه راهی است که به تفرش عراق می روند و دهات که طرف چپ جاده و کنار مزلقان چای واقع است: آق رود، نورالدین، قازلی آباد، سوسن نقین، قیطانیّه، امام زاده، زاریان، ونده لقان، خیاجیک، صفی آباد، پلنگ آباد، چل گزی، آقرو، (بالای کوه واقع است و ییلاق است)... از کهک تا اینجا طایفه بیگدلی می نشیند. دهات خلیج نشین کنار رودخانه: سیل آباد، ارجه رود، غرق آباد، مزلقان... مزارع طرف راست جاده، غازیان، دودلو، آقچه مشهد، پری و پری در.»^{۱۱۳}

ناصرالدین شاه می نویسد:

«... امروز برای تحقیق مسئله کسر ملایر و زرا در قریه کرجائی ملکی قاسم خان شاملو نایب آجودانباشی مجمعی دارند. به این مناسبت به قریه مزبور رفتیم...»^{۱۱۴}

در دنباله یادداشتها:

«روزشنبه نهم ذیقعه منزل حسین آباد و دوفرسنگ مسافت است. قریه مزبور ملکی قاسمخان شاملو نایب آجودانباشی و سایر خوانین شاملو است.»^{۱۱۵}

پس بدین ترتیب مشاهده می‌نمائیم که در سرتاسر ایران ناصرالدین شاه و یا هر شخصیت بزرگ دیگری را که راهش از نقاط بیگدلی شاملونشین می‌افتاده با کمال صمیمیت و مهربانی استقبال می‌گردیده و در خاطر این مسافرین نیز خاطرات خوب و خوشی از خود به جای می‌گذاشته‌اند. این نکته نیز ناگفته نماند که دهات سوسن نقین و صفی آباد از دهات خان‌نشین و از مراکز ساوه بوده و مرحوم حاج مصطفی قلی خان بیگدلی شاملو در این دهات مرکزیت و تمرکز داشته است و مرکز خانی او بوده است. و در آنجا عمارات و قلاع و باغات و قنوات و مساجد و از این قبیل ابنیه فراوان بوده است. بخصوص باغ صفا که امروز بکلی از بین رفته و هم اکنون قصبه نیز به یک دهکده چند خانواری کوچک تبدیل گردیده است. بسا شکسته بیابان که باغ و خرّم بود و باغ خرّم گشت آن کجا بیابان قطران بود

مختصری از زندگی نامه مرحوم حسینعلی خان بیگدلی

مرحوم حسینعلی خان بیگدلی فرزند مرحوم موسی خان بیگدلی در سال ۱۲۹۸ خورشیدی در تهران دیده به جهان گشود. وجد اعلای مشارالیه مصطفی خان بیگدلی شاملو است که یکی از معروف‌ترین سرداران نادرشاه افشار است و موطن اصلی آنها ساوه بوده است مرحوم حسینعلی خان بیگدلی پس از اتمام تحصیلات ابتدائی و متوسطه و پس گرفتن پایان نامه در رشته حقوق به خدمت وزارت کشور درآمده و پس از مدتی خود را به اداره ثبت و احوال کشور منتقل نمود خدمات مهمی در مناطق محروم کشور انجام داد و آخرین سمتش رئیس اداره جغرافیائی اداره آمار و ثبت و احوال کل کشور بود، در حین انجام وظیفه به امور خیریه متعدّدی دست یازید و نیکوکاریها نمود، همت خود را به یاری زحمتکشان و مردمان ساده مصروف می‌داشت و همچنین نامبرده فردی متدّین و خیر و دارای مطالعات وسیعی در زمینه های مختلف علوم بود و در عین حال سخنوری توانا در شمار می‌آمد، نامبرده

آثار عام المنفعه متعددی چون احداث خیابان، حفر چاه، تعمیر بقاع متبرکه بنای آب انبار در موقعی که آب لوله کشی نبوده برای رفاه اهالی اقدام می نمود و مهمتر از همه افراد معیل و محروم از فامیل فرزندان ذکور یا اناث خود را به ایشان و همسر^{۱۱۶} فداکارشان می سپردند و ایشان هم آنها را در عائله خود چون فرزند نگاه داشته به تعلیم و تربیت آنها همت گماشته و دختر را به خانه بخت می فرستادند و پسر را به کاری گماشته و سراسر زندگی پربار این انسان والا مقام صرف خدمت به مردم محروم مسلمان و ملت بود. و در تاریخ ۱۳۵۵/۱/۱۲ به علت عارضه قلبی به رحمت ایزدی پیوست در امام زاده محمد (ع) کرج طی مراسم باشکوهی از طرف توده های قدردان مردم محل به خاک سپرده شد.



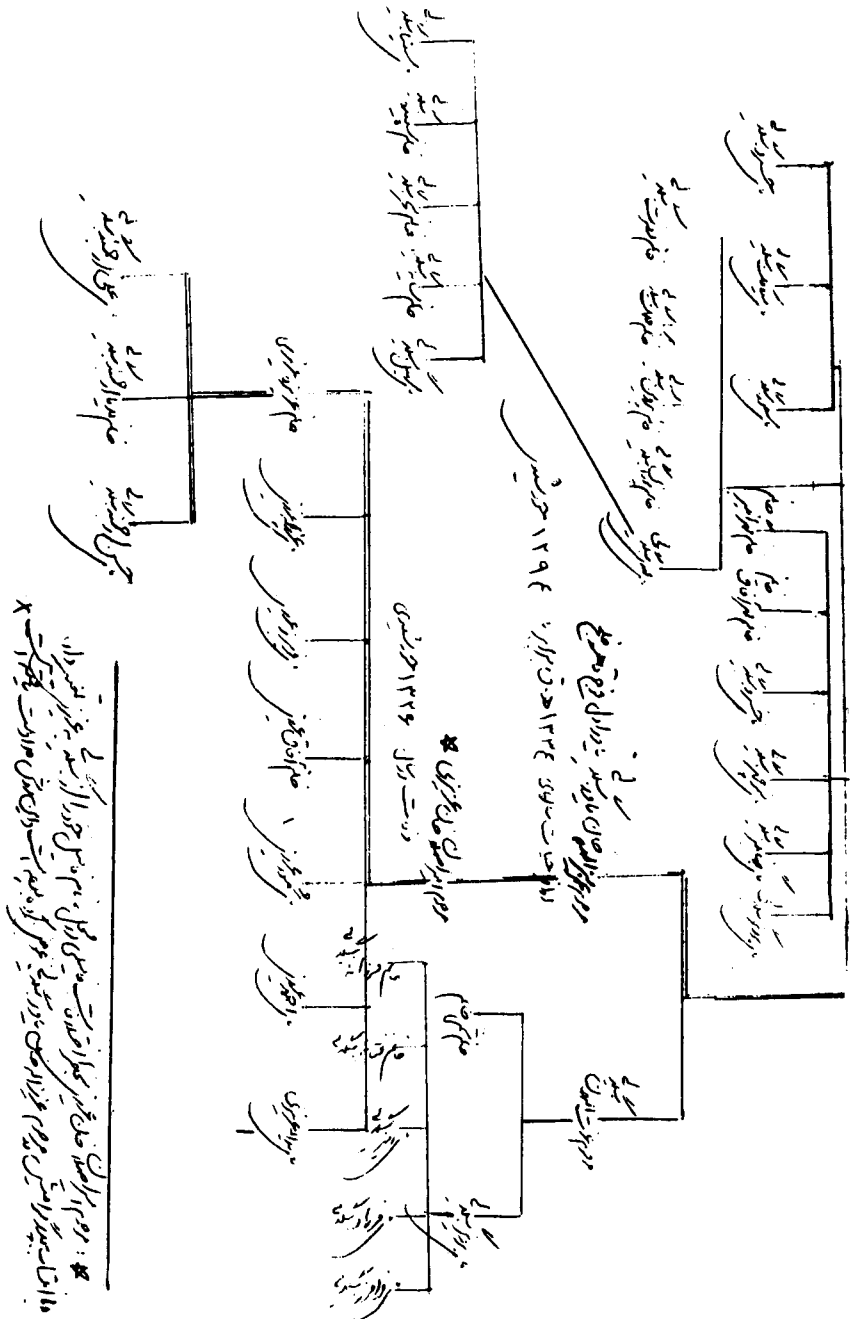
امیر اصلان خان عزیز بیکه لی فرزند شادروان غیرالقہ خان یادر بیکه لی



کاظم خان ارجند بیکه لی



مفتعلی خان بیکه لی



- ۱- قول- قلب سپاه و در اینجا به معنای گارد سلطنتی بکار رفته است.
- ۲- تاریخ عالم آرای عباسی. تألیف اسکندربیک ترکمان... ۲ شامل نیمی از جلد دوم و جلد سوم، تهران دیماه ۱۳۳۵، ص ۶۴۱.
- ۳- امیرخان کُرد در اطراف شهر ارومی بر علیه دولت وقت عصیان نموده به قلعه دُمْدُم نشسته بود و در سال ۱۰۱۸ هـ. ق محصور و مقهور گردید.
- ۴- تاریخ عالم آرای عباسی... ص ۸۱۱.
- ۵- همان کتاب صفحات ۸۵۶ و ۸۵۷.
- ۶- همان کتاب ص ۸۶۰.
- ۷- اسکندربیک ترکمان هرجا که تنها کلمه قزلباش را بکار می برد مقصودش قزلباشان تبار بیگدلی و شاملو بود.
- ۸- تاریخ عالم آرای عباسی... صفحات ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲.
- ۹- همان کتاب ص ۱۰۱۹.
- ۱۰- پس در سال ۱۰۳۴ هجری قمری حاج صفی قلی خان پدر حاجی مصطفی خان بیگدلی شاملو حاکم بیگلربیگی عراق عرب بوده است..
- ۱۱- تاریخ عالم آرای عباسی... ص ۱۰۲۲.
- ۱۲- قیق اندازی یا قباق اندازی- مأخوذ از ترکی چوب بلندی را در میان میدان بر پا می کنند و گویهای طلا و نقره از آن آویزان می نمایند و تیر بر آنها می اندازند و تیر هر کس بر هر گویی که می خورد از آن وی باشد. فرهنگ نفیسی؛ گویی یا جامی زرین یا ظرفی پر از سکه طلا و مانند آن بر قیق نصب می کردند و سپس تیراندازان سوار چاپکدست آن را هدف قرار می دادند و هر کس که آن نشانه به تیر می زد و از فراز قیق به زیر می آورد جایزه ای گرانبها می گرفت این بازی از جمله تفریحات گوناگون پادشاهان صفوی و مخصوصاً شاه عباس بزرگ بود و بدان علاقه وافر داشت. در قیق اندازی سواران تیرانداز موظف بودند که در حال تاخت هدف را از فراز قیق بزیر اندازند و پیداست که این کار مهارت و چالاکی بسیار لازم داشت. شاه عباس به این بازی علاقه وافر داشت و از تماشای آن لذت بسیار می برد و هر وقت که به دستور او در میدان شهری قیق اندازی می کردند خود برای تماشا در اطاق کوچک چوبینی که شاه نشین نامیده می شد می نشست، این اطاق را روی چهارچرخ تعبیه کرده بودند بطوری که به آسانی دور خود

می‌گشت و به میل شاه از جایی به جای دیگر منتقل می‌شد. نصراله فلسفی؛ زندگانی شاه عباس اول، جلد دوم، صفحات ۳۰۶ و ۳۰۷؛ قبیق از کلمه ترکی قاباق مأخوذ می‌باشد که مثل اسحق، اسمعیل و از این قبیل کلمات بدون الف نوشته شده و معنی لغوی آن «کدو» می‌باشد و معلوم می‌شود در اصل بالای تیر بلند یک عدد کدو قرار می‌داده‌اند و هدف و نشانه می‌کردند. بعداً یعنی پس از شکل شاهانه گرفتن این بازی کدو هم تبدیل به ظرف زرین گردیده است و در ابتدا بازی ساده و بی تکلف و بی طمطراقی بوده است. غلامحسین بیگدلی.

۱۳- رک: تاریخ گیلان، عبدالفتاح فوجنی صفحات ۹۴ و ۹۵.

۱۴- قیقاچ لفظ و عمل ترکی است. سوار در تاخت روی اسب به اطراف یا به هدف معین تیراندازی می‌کند سابقاً این کار با تیر و کمان بوده و پس از پیدایش سلاحهای آتشین با تفنگ اجرا می‌گردیده. این کار هم سوارکاری خوب و هم تیراندازی ممتاز طلب می‌نماید.

۱۵- یساولان صحبت شاه همیشه از میان امیرزادگان بزرگ و معتبر انتخاب می‌شدند و از چند نفر بیشتر نبودند. در مجالس خصوصی شاه بجای ایشیک آقاسی باشی خدمت می‌کردند. در مجلس عام پیش روی شاه می‌ایستادند و خدمت این مجالس با ایشیک آقاسیان بود. یساولان صحبت همگی زیر دست ایشیک آقاسی باشی بودند، و عنوان ایشان را در مراسلات مقرب الحضرت می‌نوشتند. هنگام خدمت چماقهای منقوش و زرین بدست می‌گرفتند، و کارشان بیشتر راهنمایی سفیران بیگانه به کاخ شاهی، گزراندن پیشکشها و هدیه‌های حکام از نظر شاه و اجرای دستورهای او بود و...

۱۶- تاریخ عالم آرای عباسی... ص ۹۵.

۱۷- سوباشی - در زبان ترکی قدیم فرمانده اردو، سپهسالار ارتشید و سرکرده بود.

۱۸- بغداد را شاه اسماعیل اول گرفت و تا سال دهم سلطنت شاه طهماسب اول (سال ۹۴۰ هجری قمری) در تصرف ایران بود، لیکن در این سال به تصرف ترکان عثمانی درآمد. پی‌یردلاواله ایتالیایی در سفرنامه خود صفحات ۲۲۵ و ۲۲۶ درباره این که چرا شاه عباس نمی‌خواست بغداد را تصرف نماید ملاحظه بسیار و عاقلانه وی را چنین آورده است: «... بطوری که یکی از نزدیکان شاه عباس به من می‌گفت: او (شاه عباس) می‌تواند به آسانی بغداد را از ترکان بازگیرد. اما معتقد است باید جایی را گرفت که بتوان بی زحمت و دردسر نگاه داشت. شاه معتقد است که اگر از کوههای مرتفع غربی ایران بگذرد، و به دشت بین‌النهرین بشازد، خود را در کشوری که مردمش مذهب دیگر (مقصود مذهب اهل سنت است) دارند، بی سبب هدف قشون فراوان عثمانی که چون سیل و مکس بر او خواهند تاخت قرار می‌دهد. چنانکه جدش شاه اسماعیل نیز بعد او را گرفت ولی نتوانستند نگاه دارند. پس چرا بیهوده مردان جنگی و ثروت کشور خود را در این راه تلف سازد. پس اگر شاه عباس بغداد را نمی‌گیرد از ترس نیست، بلکه به ملاحظات سیاسی و از عاقبت اندیشی است.»

- ۱۹- زندگانی شاه عباس اول، جلد پنجم، سیاست خارجی او (بقیه)، تألیف نصرالله فلسفی، تهران ۱۳۵۳، صفحات ۱۱۳ و ۱۱۴.
- ۲۰- توشمال باشی: رئیس تشریفات سلطنتی.
- ۲۱- قورچی باشی: فرمانده گارد سلطنتی.
- ۲۲- خود شاه عباس در این هنگام به قصد زیارت مزار امام حسین (ع) عازم کربلا بود.
- ۲۳- زندگانی شاه عباس اول، جلد پنجم، تألیف نصرالله فلسفی، تهران، ص ۱۱۵.
- ۲۴- همان کتاب ص ۱۱۶.
- ۲۵- تاریخ عالم آرای عباسی، تألیف اسکندر بیگ ترکمان، مقدمه و فهرستها، به کوشش ایرج افشار شامل نیمی از جلد دوم و جلد سوم، دیماه ۱۳۳۵، مؤسسه امیرکبیر، ص ۱۰۶۰.
- ۲۶- ساروخان سلطان برادرزینال خان بیگدلی شاملو و عموی حیدرخان (آقاخان) بیگدلی شاملو پدر حاج لطفعلی بیگ آذر مؤلف «آتشکده» است.
- ۲۷- تاریخ بیگدلی مدارک و اسناد، دکتر غلامحسین بیگدلی- پروفیسور، با دستیاری محمدرضا خان بیگدلی، انتشارات بوعلی، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۰۵۷.
- ۲۸- سیاهی این شاخه خانوارها را در پایان همین مقوله درج خواهیم کرد.
- ۲۹- رک: نقشه مفصل ایران، ترسیم مهندس غلامعلی بهار که بوسیله کتابخانه و مطبعه بروخیم تهران چاپ گردیده است. محال بیگدلی مجاورنوبران در نقشه مزبور چاپ و مشخص شده است.
- ۳۰- اقتباس از نامه مبسوط آقای سرهنگ محمود خان منصوری بیگدلی، تحریر شده مورخه مهرماه ۱۳۶۱، ضبط در آرشیو خصوصی نویسنده این اثر.
- ۳۱- خط شادروان عباس قلی خان بیگدلی فرزند شادروان میرزا قلی خان یاور صیغم دیوان. مصطفی سلطان بیگدلی شاملو از دولتمردان و سرداران بزرگ دوران شاه عباس کبیر که خدمات چشم گیر و مهمی به کشور انجام داده است و بعد از وی نیز چندین مصطفی سلطان یا مصطفی خان در خاندان بیگدلی بوده است.
- ۳۲- این دو کلمه را در نسخه ای اغشات و دشتات نوشته اند.
- ۳۳- یتزین- نگارین.
- ۳۴- رسد- سهم، حصه، قسمت، بخش، آنچه که به سهمی می رسد.
- ۳۵- در نسخه اغشات و دشتات.
- ۳۶- در نسخه کرفس.
- ۳۷- در نسخه ابواب التیر.
- ۳۸- در نسخه باز یافت.

- ۳۹- در نسخه مولانا.
- ۴۰- «تذکره شعرای قم»، تألیف مرحوم میرزا علی اکبر فیض قمی، خطی، قم، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، ص ۴۱.
- ۴۱- دیوان حاج محمد صادق خان بیگدلی شاملو «حصاری» (۱۲۰۰-۱۲۹۱) ه. ق به کوشش دکتر غلامحسین بیگدلی- پروفیسور، تهران.
- ۴۲- شاندن مخفف نشانند.
- ۴۳- «مصطفی خراب»، تألیف احمد قاجار مشهور به هلاکو در سال ۱۲۵۸ تا ۱۲۶۳ هجری قمری، به کوشش غنیمت امپور، تبریز، اردیبهشت ماه ۱۳۴۴ خورشیدی، صفحات ۴۸ و ۴۹.
- ۴۴- تاریخ درگذشت مرحوم حصاری در سال ۱۲۹۱ بوده است و رقم بالا اشتباه است.
- ۴۵- تاریخ عضدی، تألیف شاهزاده عضدالدوله سلطان احمد میرزا، چاپ اول، اسفند ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی، با توضیحات و اضافات از دکتر عبدالحسین نوائی، تهران، ص ۱۲۹.
- ۴۶- محمد ابراهیم باستانی پاریزی، حماسه کویر، تهران مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۷۰۲.
- ۴۷- سپهدار مسیحی اشاره به لنزی انگلیسی است.
- ۴۸- ینگى مسلمان- تازه مسلمان شده، نومسلمان.
- ۴۹- محمد شاه پدر ناصرالدین شاه قاجار.
- ۵۰- شاهزاده حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر عباس میرزای ولیعهد، زنبیل، به همت حاجی محمد رمضان، دارنده کلاله خاور، تهران ۱۳۴۵ هجری شمسی، چاپخانه افست اسلامی، صفحات ۱۵۵ تا ۱۶۰.
- ۵۱- در نسخه بکند.
- ۵۲- این قصیده را از پشت قرآنی که در کتابخانه شخصی آقای دکتر ضیائی بیگدلی نگهداری می شود برداشتیم. خط شکسته زیبا از پدر آقای دکتر محمدحسین ضیائی بیگدلی یعنی از مرحوم ابوالحسن خان بیگدلی فرزند مرحوم احمدخان بیگدلی، فرزند مرحوم اسحق بیک (دوم) بیگدلی، فرزند مرحوم تقی بیک بیگدلی، فرزند مرحوم اسحق بیک بیگدلی برادر مرحوم حاج لطفعلی بیگ آذر بیگدلی غدیری، متخلص به «شعله» می باشد.
- ۵۳- همانجا پایان قصیده.
- ۵۴- تذکره شعرای قم، خطی، تألیف میرزا علی اکبر فیض قمی، قم، کتابخانه مرعشی نجفی، شعبه دستخطی، صفحات ۸۷ تا ۸۹.
- ۵۵- از بیاض دستخطی از کتابخانه شخصی مؤلف، معلوم می شود این بیاض در پایان زندگانی و

اواخر عمر مرحوم حاج محمد صادق خان هنگامی که مرحوم مزبور شخصاً دیگر قادر به نوشتن نبوده و با دست خط دیگری نوشته شده است و اول هر قصیده یا قطعه با خط شکسته پیچیده که معلوم می شود متعلق به شخصی است که خوب نمی بیند آمرانه نوشته شده «محمود خان نویس» و یقین که این محمود خان که با خط شکسته خوب آن یاض را نوشته است از کسان نزدیک و از خویشان وی بوده است. بعضاً هم خودش یکی دو مصراع نوشته و چون خوب نمی دیده نقطه گذاری نتوانسته است و سطرها کج و معوج می باشد.

۵۶- حاج فضل الله پدر میرزا ابوالفضل ساوجی نوه ای هنرمند به نام فضل الله داشته ک وی نیز خطاط خوشنویس بوده که نستعلیق رازبیا می نوشته و هم اوست که کتاب «جمشید و خورشید» مستور بیگدلی را در سال ۱۳۰۶ هـ. ق با نستعلیق خوش نوشته و همین مثنوی هم اکنون در کتابخانه «مسجد اعظم» قم نگهداری می شود و نگارنده اثر را چاپ نموده است، تهران ۱۳۷۳.

۵۷- احوال و آثار خوشنویسان، جلد دوم نستعلیق نویسان، تألیف مهدی بیانی، انتشارات علمی، سال ۱۳۶۳، ص ۵۷۲.

۵۸- مجله وحید، شماره ۱۱، سال ۱۰، احمد نیکوهمت، صفحات ۱۲۶۴ تا ۱۲۶۸.

۵۹- رک: احوال و آثار خوشنویسان جلد دوم... ص ۵۷۳.

۶۰- مجله «جهان پزشکی»، سال چهاردهم، شماره ششم، شهریور ۱۳۳۹، جلد صد و شصتم، دکتر محمود نجم آبادی، تهران، صفحات ۱۴۸ و ۱۴۹، اطلس خط، تحقیق در خطوط اسلامی، تألیف و تصنیف حبیب الله فضاییلی. چاپ دوم، تهران ۱۳۶۳ صفحات ۵۸۹ و ۵۹۰.

۶۱-۶۲- مجله «جهان پزشکی»... صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۱.

۶۳- تاریخ خطاطان، ناشر مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تألیف ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، چاپ اول، آذرماه ۱۳۴۵ صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷.

۶۴- تاریخ رجال ایران، قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، تألیف مهدی بامداد. کتابفروشی زوار، تهران، شاه آباد، ۱۳۵۱ خورشیدی، ص ۱۷۸.

۶۵- مجله «جهان پزشکی»... ص ۱۴۹.

۶۶- سه تن دیگر عبارت بودند از میرزا عبدالوهاب قزوینی، میرزا حسن طالقانی و میرزا محمد مهدی شمس العلماء.

۶۷- نقل از اطلس خط، تحقیق در خطوط اسلامی، تألیف و تصنیف حبیب الله فضاییلی... صفحات ۵۸۹، ۵۹۰؛ اقتباس و انتخاب از احوال و آثار.. بیانی و تذکره خوشنویسان راهبیری.

۶۸- پیدایش خط و خطاطان، عبدالمحمد ایرانی مدیر جریده چهره نما، انتشارات یساولی فرهنگسرا، تهران تاریخ چاپ ندارد، صفحات ۱۵۳، ۱۵۴.

- ۶۹- همان کتاب ص ۱۵۴.
- ۷۰- رک: تاریخ خط و خطاطان، تألیف ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، چاپ اول، آذرماه ۱۳۴۵.
- ۷۱- اشارت به امین الدوله میرزا علی خان می باشد که مسئول تشکیل هیئت تحریریه و تعیین دانشمندان جهت نامه «دانشوران ناصری» بوده است.
- ۷۲- نامه دانشوران ناصری، چاپ ۱۲۹۶ هـ. ق آغاز؛ این اثر در حقیقت یک «دایرة المعارف» عصر خویش می باشد و از بزرگترین و مفیدترین آثار علمی دوران قاجاریه بشمار می آید.
- ۷۳- رضا قلی خان هدایت، مجمع الفصحاء؛ احوال و آثار خوشنویسان جلد اول نستعلیق نویسان، تألیف مهدی بیانی، انتشارات علمی، سال ۳ و ۱۳، صفحات ۲۹ و ۳۰.
- ۷۴- همان کتاب، همانجا.
- ۷۵- نامه دانشوران ناصری، مجلد ششم، خاتمه.
- ۷۶- نمونه ایی از خطوط وی داده می شود.
- ۷۷- احوال و آثار خوشنویسان، جلد اول، مهدی بیانی، علمی سال ۱۳۶۳، صفحات ۲۹-۳۱.
- ۷۸- مقصود حضور ناصرالدین شاه قاجار است.
- ۷۹- تاریخ رجال ایران، در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری نگارش مهدی بامداد، تهران ۱۳۴۷ خورشیدی ص ۵۴.
- ۸۰- همان کتاب ص ۵۴.
- ۸۱- متأسفانه فرزند دانشمند ایشان نام خانوادگی چندین هزار ساله پرافتخار خود را رها کرده و نام خانوادگی روز پسند و متجدد مآب «بهرروز» را برگزیده که برخلاف انتظار آنقدر هم شگون بهروزی برای ایشان نداشته است و فرزندانش هم مثل خودش هنوز بهروز نامیده می شوند.
- ۸۲- نقل از احوال و آثار خوشنویسان، جلد اول، نستعلیق نویسان، تألیف مهدی بیانی، انتشارات علمی، سال ۱۳۶۳، صفحات ۳۰ تا ۳۲.
- ۸۳- تاریخ برگزیدگان و عده ای از مشاهیر ایران و عرب، تألیف امیرمسعود سیپهرم، تهران ۱۳۴۱ خورشیدی، صفحات ۳۷۶ و ۳۷۷.
- ۸۴- مجله «جهان پزشکی» سال چهارده، شهریور ۱۳۳۹، شماره ۶، جلد صد و شصتم، صفحات ۱۴۶ تا ۱۵۲.
- ۸۵- پس معلوم می گردد میرزا ابوالمحمد دانشمند و خطاط مشهور ساوجی فرزند میرزا فضل الله و برادر میرزا ابوالفضل بوده است. میرزا ابوالفضل عموی دیگر نیز به نام میرزا موسی الشهیر به طبیب داشته است که وی علم طب و دانش پزشکی را نزد وی آموخته بوده است. مظب میرزا موسی طبیب در زمان ناصرالدین شاه در پایان سرچشمه نزدیک به امامزاده یحیی بوده است و در تهران شهرتی سزاوار داشته است.

- ۸۶- همان مجلد ص ۱۵۱.
- ۸۷- همان مجلد ص ۱۵۱.
- ۸۸- مجله «جهان پزشکی»... صفحات ۱۵۱ و ۱۵۲.
- ۸۹- همانجا ص ۱۵۲.
- ۹۰- همانجا ص ۱۵۲.
- ۹۱- همانجا صفحات ۱۵۲ و ۱۵۳.
- ۹۲- همانجا صفحات ۱۵۴ و ۱۵۴.
- ۹۳- همانجا ص ۱۵۵.
- ۹۴- فضل الله ابن ابوالفضل مشهور به باباخان همان کاتب مثنوی «جمشید و خورشید» مستور بیگدلی در سال ۱۳۰۶ هجری قمری می باشد. و مثنوی نامبرده در حال حاضر در کتابخانه مسجد اعظم قم با شماره ثبت ۲۴۸۱ نگهداری می شود و نگارنده این اثر فوتو صورت منظومه تهیه نموده و با نوشتن مقدمه ای اثر را برای چاپ آماده ساخته است.
- ۹۵- مجله جهان پزشکی. مؤسس دکتر محمود نجم آبادی، تهران ۱۳۲۹، ص ۱۵۴.
- ۹۶- علامه ذبیح الله چرا و چه سالی فامیلش را از بیگدلی شاملوبه «بهروز» تبدیل نموده است معلوم نیست.
- ۹۷- احوال و آثار خوشنویسان، بخش اول، تألیف مهدی بیانی، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۹.
- ۹۸- سرآمدان فرهنگ و تاریخ ایران در دوره اسلامی، بخش نخست، تألیف سید حسن سادات ناصری، تهران، سال ۱۳۵۳، ص ۳۵۸.
- ۹۹- تاریخ رجال ایران در قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، تألیف مهدی بامداد، تهران، سال ۱۳۵۱، ص ۹۹.
- ۱۰۰- رک: نثر فارسی معاصر، تدوین ایرج افشار، با مقدمه استاد سعید نفیسی، از صدر مشروطیت تا معاصر، ص ۱۲۸.
- ۱۰۱- قصه اسکندر و دارا... نگارش اصلا غفاری، چاپ دوم، دی ماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص ۶.
- ۱۰۲- پیدایش خط و خطاطان، عبدالمحمد ایرانی، مدیر جریده «چهره نما» انتشارات یساولی، ص ۱۵۵.
- ۱۰۳- ایرج افشار، نثر معاصر فارسی صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹، مؤلف این سطور افتخار می نماید که در سال های ۱۳۱۸- ۱۳۲۰ خورشیدی یکی از دانشجویان مورد توجه استاد ذبیح بهروز در دانشکده افسری بوده و از دانش و فرهنگ والای آن بزرگوار خوشه چینی نموده ام. ایشان نسبت به من که منسوب به دودمان کهن سال بیگدلی هستم و از شاگردان برجسته بودم توجه و عنایت خاص مبذول می داشتند و روابط پدر فرزندی فیما بین مان موجود بود پیوسته مرا به کسب دانش و هنر تشویق و ترغیب می فرمودند. هنوز هم آن

وقار، آن عظمت، آن جاذبه و نگاههای عمیق و نافذ و آن تعلیمات عالی مرا تحت تأثیر عمیق خود قرار داده است. روانش شاد. من آن روز منسوب بودن ایشان را به خاندان بیگدلی نمی دانستم و امروز متأسفم که چرا شخصی مانند ایشان تغییر نام فامیل داده و بیگدلی را به بهروز مبدل ساخته اند.

۱۰۴- ذبیح بهروز به زبان آلمانی و ترکی نیز تسلط کامل داشت، بدین معنی که زبان ترکی زبان مادری وی بود و مؤلفینی که در حق دانش و معلومات وی چیزی می نویسند متأسفانه در این خصوص چیزی نگفته و ننوشته اند.

۱۰۵- چهارچهره نوشته دکتر انور خامه ای، کتاب سرا، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۸، ص ۲۰۱.

۱۰۶- همان کتاب ص ۲۰۳.

۱۰۷- «ایران کوده» به معنی «مجمع الفرس» است.

۱۰۸- زیست نگاری استاد بهروز، علیقلی محمودی بختیاری، تهران، سال ۱۳۴۹. صفحات ۱ تا

۱۶.

۱۰۹- قصه اسکندر و دارا، پژوهش تاریخی پیرامون سفر جنگی الکساندر مقدونی به خاور با دیباچه ژرف از استاد ذبیح بهروز، نگارش اصلا غفاری، چاپ دوم، چاپخانه کاویان، سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی، صفحات ۹، ۱۰، ۱۱.

۱۱۰- سیری در تصوف، در شرح مشایخ و أقطاب و مسلکهای صوفیه، تألیف نورالدین چهاردهی، چاپ دوم، سال تهران ۱۳۶۱، ص ۴۵۵.

۱۱۱- مزلقان درستش مزدقان، مزدگان می باشد.

۱۱۲- روزنامه سفر از تهران الی کربلا و نجف و سایر اماکن فیض موطن و مراقد مطهره ائمه هدا و اولیا و شهدا علیهم السلام. یونت ثیل ترکی سنة ۱۲۸۷ قمری، ص ۲۱، به نسخه چاپ ایرج افشار به نام «سفرنامه عتبات ناصرالدین شاه» صفحات ۳۵، ۳۶.

۱۱۳- همان سفرنامه ص ۲۴۸؛ به نسخه ایرج افشار، ص ۱۹۲.

۱۱۴- همان سفرنامه ص ۲۴۸؛ نسخه چاپ ایرج افشار ص ۱۹۲.

۱۱۵- همان سفرنامه ص ۲۴۲؛ نسخه چاپ ایرج افشار ص ۱۸۴.

۱۱۶- همسر شادروان حسینعلی خان بیگدلی بانو مهرسیما بیگدلی حبیبۀ شادروان عباسقلیخان بیگدلی می باشد که بانوی شایسته و برازنده است.

فصل پنجم

بیگدلی شاخه ترکمن

سرزمین زرخیز ترکمنستان نیز مانند خطه آذربایجان مردخیز به دو قسمت جداگانه (شمالی و جنوبی) تقسیم گردیده و روسهای غاصب و خون آشام توسعه طلب از ضعف دولت وقت قاجاریه استفاده نموده و نیمه شمالی این سرزمینهای آباد را از دست ایران خارج و جزء مستعمرات خود نمودند.

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ اسماً این سرزمینها را به جمهوری ترکمنستان شوروی و آذربایجان شوروی نامگذاری نمودند ولی در ظرف این یک قرن و نیم چه در دوران مطلقیت تساری و چه در زمان دیکتاتوری کمونیستی (پرولتاریات) مردم این سرزمینها هرگز روی آزادی ندیده یک مستعمره تمام عیار بوده و با شدت استثمار می شدند و مستحیل می گردیدند. مردم ترکمنستان نیز مانند دیگران تحمل دیکتاتوری شدید دوران استالینی را نموده و بیش از صدها هزار نفر قربانی داده و خسارات مادی جبران ناپذیری را متحمل شده اند.

نادرست بودن عقاید مارکسیستی و ایده نولوژی ماتریالیستی و کج راه رفتن سردمداران کشور سرانجام سرنوشت مردم و کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق را به جانب فلاکت و بدبختی و رکود اقتصادی سوق داد و ترکمنستان هم همین سرنوشت را داشت و مردم در منتهای فقر اقتصادی به سر می بردند و در مذلت و اسارت مطلق زندگی می کردند و اوضاع روز بروز هم بدتر و فلاکت بارتر می گردید تا اینکه در هنگام فروپاشی شوروی سابق (۱۳۷۰) مردم ستم دیده و تالان زده و مفلوک ترکمن

نیز زنجیرهای قدرت دیکتاتوری را گسیختند و پس از قرن‌ها اسارت و بردگی و غارت و استثمار شدید و پریشانی به کسب استقلال نایل آمدند و تبدیل به جمهوری آزاد و مستقل گردیدند.

ما طیّ سالیان دراز (۱۳۲۵-۱۳۵۸) که اضطراراً در شوروی سابق اقامت داشتیم به بقایای ایل جلیل بیگدلی که در شرف اضمحلال و نابودی بود در این سرزمین برخورد نمودیم و با طرز زندگانی مرارت بار و غم انگیز آنان از نزدیک آشنا شدیم. لیکن در آن هنگام متأسفانه نتوانستیم یادداشتهایی برداریم و حالا که دسترسی به آنها نداریم و امکان تدقیق در این باره را به آیندگان وامی‌گذاریم. اما شاخه بیگدلی ترکمنستان ایران هم اکنون در سرزمین سبز و مصفای دشت کلاله و دشت مینو و حوالی آن منطقه زندگی می‌نمایند و ما در اینجا به طور کلی درباره ترکمنها^۱ اطلاعاتی می‌دهیم:

می‌دانیم که پس از ظهور اسلام نخستین شخصی که از ترکمانان دولت تشکیل داد اوزون حسن آق قویونلو- سفیدگوسفندان (۸۲۶-۸۸۲) نوه عثمان بیک ملقب به «قره ایلوک»^۲ بود. عثمان بیک در سایه رشادت و سیاست خود توانست ناحیه دیار بکر را توسعه داده، ممالیک مصر از زنجان، ماردین، رها، و سیواس را به تصرف درآورد. پس از مرگش علی بیک پدر اوزون حسن در سرزمین‌های نامبرده صاحب اقتدار شد، لیکن بین او و برادرش حمزه بیک بر سر حاکمیت اختلاف و سپس جنگ واقع شد. در نتیجه قسمتی از متصرفاتش از دست رفت.

لیکن در سال ۸۴۵ هجری قمری نخست علی بیک، پس از او برادرش حمزه بیک فوت نمودند. اوزون حسن که در این هنگام جوانی ۱۹ ساله بود، زمام امور را قبضه کرد. خواست اختلافات خانوادگی را برطرف سازد، با آنکه برادر بزرگترش جهانگیر می‌خواست جانشین پدر شود و فرمانروا گردد. لیکن در عمل اوزون حسن سرکرده فرمانده کلی سپاه و جنگاور حلال مسئله جنگ و مرد صلح و آشتی بود. در سال ۸۵۷^۳ هجری قمری دست برادر را بکلی از کار کوتاه کرد. او

برادران دیگرش را نیز مطیع خویش ساخت و کارش بالا گرفت و بروسعت متصرفاتش افزود و خود را سلطان اعلام کرد... لیکن چنانکه می دانیم عمر این دولت تازه پا در میان گذاشته نیرومند و ترک نژاد دیری نپائید. در سایه کشمکش های نسبتاً طولانی و شدید جایش را یک دولت ترک نژاد دیگر گرفت. این دولت نیرومند با سلاح ایده نولوژی مجهز صفوی نیز، فقط با حمایت و شمشیر و توان ایلات اتراک از قبیل: بیگدلی- شاملو، اُستاجلو، تکلّو، ذوالقدر، افشار، روملو و غیره که کیش شیعه اثنی عشری داشتند و خواستار تعمیم مذهب شیعه در سراسر ایران بودند به حاکمیت رسید. شیعه دوازده امامی را مذهب رسمی سراسر ایران نمود، ایران واحد، یکپارچه و مستقل بوجود آورد و دشمنان ایران را بر سر جای خود نشاند و مدت ۲۴۳ سال در ایران سلطنت نمود.

اکثر این ایلات هفتگانه ترکمن بودند و اوغوز نژاد و نیرومند و سلحشور در یکی از صفحات تاریخ درباره این ایلات و ترویج تشیع در ایران چنین آمده است:

«قبل از شیخ ابراهیم صفویان سنی و شافعی مذهب بودند، چون مریدان ایشان را ترکان شیعه مذهب آسیای صغیر و شام^۴ که عبارت بودند از: بیگدلی- شاملو، اُستاجلو، تکلّو، ذوالقدر، افشار و روملو می باشند تشکیل می دادند. لذا در زمان شیخ ابراهیم صفویان به کیش شیعه امامی اثنی عشری درآمدند. ایشان زبان ترکی را نیز درباری و حتی وسیله تبلیغات مذهبی خویش قرار دادند».^۵

بیگدلی های ترکمنستان نیز از همین نژاد اوغوز تشکیل دهندگان دولت صفوی و ۲۴۳ سال اداره کننده آن دولت می باشند.

ما با تفصیل درباره منشأ، خط سیر، تصادمات و زد و خوردها و تاریخ ایل جلیل بیگدلی از آغاز نقل و انتقال از شرق از مرکز آسیای میانه و جبال آلتای و قاراقوروم به غرب مفضلاً در فصول جداگانه، نگاشته ایم و اکنون به شعب و شاخه های بیگدلی های ترکمنستان ایران می پردازیم.

درست است که در این سرزمین از بقایای ایل جلیل بیگدلی شاخه بزرگ و پرجمعیتی نمانده و به قول شاه نظرخان^۶ بیگدلی فقط در دشت کلاله و مینوقریب سه هزار خانوار از نژاد بیگدلی موجود است ولی باز هم مشت نمونه ای از خروار می باشد. همین سه هزار نفر نفوس هم از بقایای شاخه های بزرگ بیگدلی می باشند که در زمان شاه عباس اول^۷ و جانشینان نالایقش به اقصی نقاط کشور پراکنده گردیده و در ترکمنستان جای گرفته اند.

ما تلاش بسیار نمودیم که با ریش سفیدان و سران و بزرگان آنان تماس بگیریم و درباره گذشته و تاریخ ایل و تبارشان معلوماتی بدست آورده و در اینجا قید و ذکر نمائیم. لیکن بدبختانه بواسطه پائین بودن سطح فرهنگ و دانش در آن سرزمین به تمنیات خود نرسیدیم. ما فقط در آن حوالی با جناب آقای شاه نظرخان بیگدلی فرزند بای خان بیگدلی رئیس این شاخه ایل بیگدلی تماس حاصل کردیم که متأسفانه خود ایشان نیز به سبب خیانت و بی لیاقتی حکومت های طاغوت از نعمت خواندن و نوشتن بهره کافی نداشت ولی باید اذعان نمود که: بدین شکستگی ارزد به صد هزار درست ایشان مردی با فضیلت و تقوی، کاردان، خیراندیش، نیکوکار، مدبّر و مردمدار و کارآزموده می باشند که ایل خودشان را با منتهای دلسوزی و کاردانی و مهربانی سرپرستی می نمایند، به درد همه می رسند. به زخم هایشان مرهم می گذارند، چون خودشان از نعمت سواد آنچنانی برخوردار نبوده اند لذا همه فرزندان و کسان و جوانان ایل را به درس خواندن تشویق نموده و سواد آموخته اند و چه بسا کارهای عام المنفعه و در راه خلق و خدا با خلوص نیت و بدون تمنای اجر و پاداش انجام داده اند. می توان به جرأت بیان نمود که ایشان زندگانی شرافتمند خود را وقف مردم نموده و برای رفاه و سعادت مردم جانفشانیها کرده اند.

در جواب نامه ما نامه ای مبسوطی نگاشته و درباره ایل و خاندان و خود دودمانش به اختصار معلومات کافی داده است، که ما پارچه هایی از این نامه را برگزیده و اینک در اختیار تاریخ و مردم قرار می دهیم. این شما و این هم سطوری از



از چپ به راست : شاه اسماعیل، عبدالرحمن، عبدالناصر، پسر شاه نظر خان، شاه و محمد،
شاه نظر خان، بیگدلی، محمد رضا بیگدلی، افشین کیوانی
صفحه نواده های پسر شاه نظر خان
فراد شاه نظر ۲۹، ۴، ۱۳۵۵

نامه پراج و مضمون و کارنامه ایشان، راستی که چه خوش گفته اند: چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار.

تلخیص برگزیده‌ایی از نامه‌های شاه نظر خان بیگدلی به مؤلف این کتاب

«حضور محترم پسر عموی اندیشمند و محقق پروفور بیگدلی!

پس از عرض سلام... این که زحمات زیادی کشیده و عمر گرانبهای خود را صرف تحقیق و جستجو در منابع و مآخذ مهم تاریخ برای شجره‌نامه طایفه بیگدلی و شاملو فرموده و کتابی را به رشته تحریر درمی آورید موجب منتهای خوشوقتی و کمال خوشبختی و سعادت ماست و آن پسر عموی بزرگوار باعث افتخار ایل و خاندان ما بوده و هستید و انشاء الله سعادت یاری نماید تا شما را از نزدیک زیارت نمائیم و همه افراد ایل مشتاق دیدار شما هستند...

پسر عموی عزیز! اینجانب شاه نظر بیگدلی که حالا ریش سفید طایفه بیگدلی در ترکمن صحرا می باشم، آنگونه که شما خواسته اید تا مطالبی جمع آوری نموده و ارسال دارم، شرمندهم. زیرا خود و پدران ما و بطور قطع طایفه مان از نعمت سواد کاملاً بی بهره بودیم و کار اصلی ما از ابتدا دامداری و سپس کشاورزی بود و کماکان در این شغل هستیم و تا آنجا که به مغز اینجانب خطور می نماید در این محیط به علت آشنا نبودن با علم و ادب نه شاعری بوده و هست و نه خطاطی و نه مدارک و اسنادی، پسرانم در این مورد تحقیق نموده اند ولی به نتیجه ای نرسیده اند و آنچه که در تواریخ ثبت است برای جنابعالی روشن تر است تا ما، ولی اگر این افتخار را به من بدهید که در کتاب شجره نامه بیگدلی ها در گوشه ای از صفحات آن تاریخ گرانبها عکس خود و خانواده ام گنجانده شود، موجب کمال امتنان و تشکر خواهد بود که آنها همراه با لباسهای قدیمی ترکمن و همچنین چند عدد شمشیر و اشیاء قدیمی می باشند که برایتان خواهم فرستاد...



از چپ به راست: عبد القادر بیگدلی، بانو شایسته خان، شاه نظر خان بیگدلی، عبدالرحمن بیگدلی،
 مصطفی نوادگان میری شاه نظر خان بیگدلی

حال چند کلمه ای که از پدران ما سینه به سینه نقل شده و هم چنین کارهایی که خود اینجانب نموده ام شرح می دهیم: ابتدا باید بگویم که ما به زبان ترکمن تکلم می کنیم و ترکمن می باشیم و در اینجا نموداری از قبایل و طوایف ترکمن به شرح زیر می دهند:

ترکمنها

جعفریای تکه کوکلان آتابای یموت وغیره

که طایفه ما جزء کوکلان می باشد و در حدود سه هزار نفر نفوس دارد که در روستاهای چقر شیرملی، عرب بوران، امان خوجه و چقر و دیگر روستاها پراکنده اند... و مرکز بیگدلی ها همان روستای چقر شیرملی می باشد که در منطقه شمال شرقی مازندران، شهرستان گنبد کاووس در بخش کلاله قرار دارد و خود من هم ساکن آنجا می باشم.

بیگدلی ها نیز همانند تمامی طوایف ترکمن دارای پرچمی بوده اند که این صورت ۸ و شاهین... در روی نقش بوده است. و معنای کلمه بیگدلی در زبان ترکمنی (سوزی حرمتی) می باشد که برگردان آن به زبان فارسی می شود: (سخن با ارزش و قابل احترام) و هم چنین بیگدلی ها معروف بودند به (گوگ بحرلی) یعنی دارای ریشه به گستردگی و عظمت و ژرفای دریای کبود به این جهات بیگدلی ها در میان تمامی اقوام ترکمن نفوذ و حرمت داشتند و مورد اعتماد و اعتبار نیز بودند...

و نیز به روایت پدران که سینه به سینه به ما رسیده این که اجداد و نیاکان ما از ترکستان روی به ایران آوردند و در منطقه یک نیروی قابل حساب بشمار می آمدند و افرادی جنگجو و رشید داشته و همیشه بر علیه ظالمان و ستمگران و تجاوزگران قیام و جدال کرده اند و موفق نیز بوده اند... تا این که بالاخره توسط یکی از پادشاهان ستمگر^۱ طایفه بیگدلی پراکنده می شود و هر گروهی به اقصی نقاط ایران تبعید می گردند. از آن پس آن ایل بزرگ به طوایف کوچک تقسیم گردیده و متفرق می شوند

و به صورت فعلی درمی آیند، پدران ما نیز در جلگه ای به نام دانا که موطن و مسکن فعلی ماست سکنی گزیده جابجا می شوند که هنوز هم در همین منطقه ساکن می باشیم و به زندگیمان ادامه می دهیم تا این که پدرم بای خان در جهت تحکیم و جمع آوری طایفه کمر همت بسته هنوز در مراحل مقلّماتی تشکیل وحدت و یگانگی بود که به رحمت ایزدی پیوست و من که فرزند ارشد او بودم به این کار نیک او همت گماردم و افکار وی را دنبال نمودم و افراد ایل را به چوپانی و کشاورزی و یگانگی دعوت و تشویق نمودم و خودم نیز سرشبان^۱ بوده و سالیان دراز به حشم داری و گله بانی پرداختم تا تدریجاً چوپانی و دامداری را به کشاورزی تبدیل نموده و خداوند رحمان و توانا نیز با نظر رحمت و شفقت و عطوفت بر ما نگرست و روز بروز زحمات افراد ایل و قبیله ما بهره مطلوب داد و وضع اقتصادی مان بهتر و زندگیمان فراختر گردید. دیگر از فقر و تنگدستی اثری در محیط ما نماند. این بود که مصمم شدم به تمامی مردم منطقه ام و بویژه به کسانی که ناراحتیها و گرفتاریها داشتند و یا اتفاق نامطلوبی برایشان روی داده بود یاری نمایم. و بایاری خداوند متعال و در همه حال حلال مشکل مظلومان و نیازمندان گردیده و تا آنجا که لازم بود، از کمک و مساعدت و یاری دریغ ننمودم و چون این منطقه در فقر فرهنگی و بیسوادی بسر میبرد با آنکه خود نیز از برکت دانش و سواد چندان بهره ای نداشتم با اینوصف تا توانستم به آموزش و پرورش منطقه کلاله پرداخته به مردم خدمت نمودم و زمینهای جهت احداث آموزشگاهها و بهداریها و غیره واگذار نمودم که تا انشاء الله تعالی بنیان جهل و بیسواد، و بیماری ریشه کن گردیده و مردم زحمتکش و نجیب روی رفاه و خوشبختی بینند و بحمد الله همین طور هم شد و فداکاریهای همگان نتیجه مطلوب داده و امروز مردم کلاله و آن منطقه از برکت سواد بهره مند و از بهداشت و سلامتی برخوردارند و از لحاظ اقتصادی موفق.

در جهات دیگر از قبیل راه سازی، پل سازی و اماکن متبرکه و مساجد که از نیازهای مبرم اهالی منطقه بود اقدامات شایان توجهی نمودم و کارهای ضروری مثبت و عام المنفعه چندی انجام پذیرفته که همه محضاً لله و در راه خدمت به خلق

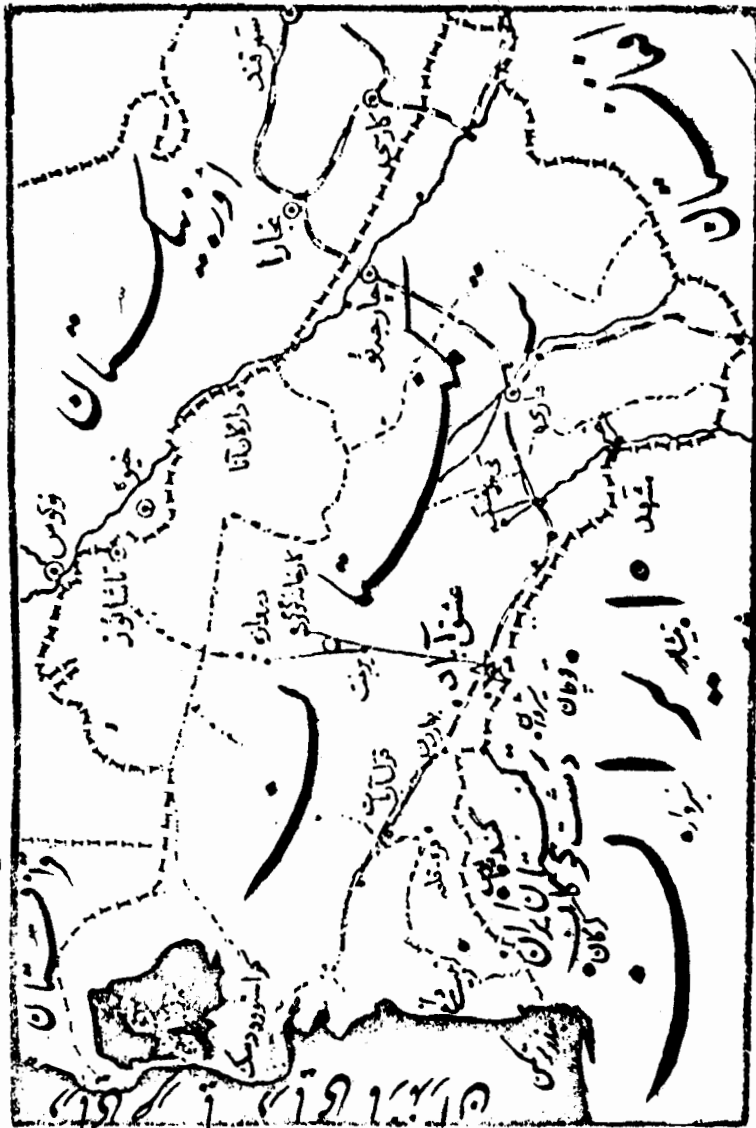
بوده است: در آب رسانی و برق رسانی روستاهای محروم منطقه نیز متحمل زحمات زیاد و مطلوبی شده ام که در این منطقه هم اکنون همچون روز روشن و خورشید نمایان است و مردم این سامان گواه خدمات صادقانه گوناگونم می باشند و من به این خدمتگزاری سرافراز و مفتخرم و سوگند که تا زنده ام مانند پدران و اسلافم به این قبیل کارهای خیریه و عام المنفعه و اسلامی و انسانی ادامه می دهیم و خواهیم داد و در خدمت مردم خواهیم بود، چنانکه بوده ایم.

پسرعموی عزیز به امید موفقیت شما در این راه و این که ما را نیز بی خبر نگذارید و اگر وقت نمودید دیداری داشته باشیم تا آشنائیها بیشتر شود. در خاتمه از حضورتان خدا حافظی نموده و توفیق شما را از خداوند بزرگ خواهانم. با تقدیم احترامات فائقه.

کلاله- شرکت ملی نفت، شعبه بیگدلی، شاه نظربیگدلی، روستای چقر شیرملی.

۱۳۶۳/۶/۱

- ۱- ترکمن ها اصیل ترین و خالص ترین نژاد اوغوز (غز) ها می باشند که در حدود سده چهارم هجری از شرق به غرب آمده و در سرتاسر فلات ایران و عراق پراکنده شده اند.
- ۲- قره ایلوک - یا سولوگ: زالوی سیاه.
- ۳- در این سال ترک های عثمانی قسطنطنیه را فتح نمودند.
- ۴- این ایلات از نژاد نیرومند و سلحشور اوغوز (غز) می باشند در حدود سده چهارم هجری قمری از شرق به غرب مهاجرت نموده، سپس از اراضی شامات و ترکیه به آذربایجان آمده و در بوجود آوردن حکومت صفویه اشتراک جدی نموده اند.
- ۵- تاریخ ایران: مؤلفان: محمدجواد مشکور، اسماعیل دولتشاهی، محمدحسن خلیل گرگانی، بهمن کریمی، سال ۲۵۳۷، ص ۶.
- ۶- شاه نظرخان بیگدلی رئیس قبیله بیگدلی در دشت مینو و کلاله.
- ۷- شاه عباس اول برای تضعیف ایلات ۷ گانه تشکیل دهنده دولت صفوی، آنها را به واحدهای کوچک تقسیم نمود و به نقاط مختلف کشور فرستاد که از وحدت و قدرتشان بکاهد و این عمل حقیقتاً هم باعث پراکندگی و تضعیف آنان گردید.
- ۸- مقصود شاه عباس اول می باشد.
- ۹- این سرشانی را آقای شاه نظرخان بسیار با معنی بکار برده است.



فصل ششم

بیگدلی-شاملوهای ملایر و همدان و علیشکر و ثلاث

اولاد جانیخان: درباره جانیخان (جهانگیرخان)^۱ بیگدلی شاملو (آبداللو) در فصول پیشین مبسوطاً سخن رانده بودیم، اولاد او که در حوالی همدان و قلمرو علیشکر و ملایر و نهاوند و توپسرکان توطن داشته اند و تا به امروز سرفرازانه زندگی نموده و قسمتی از شهروندان غیور این آب و خاک را تشکیل می دهند. منتهی پس از قتل ناجوانمردانه جانیخان در سال ۱۰۵۵ هـ. قمری از طرف شاه عباس دوم با صدمات و لطومات و مشکلات زیاد و فشار شدیدی روبرو شده، سالیان دراز مورد بی مهری سلاطین فاسد و کوردل صفوی قرار گرفته اند تا این که ابوالقاسم خان فرزند صلیبی جانیخان که در زمان قتل پدر کودکانه خردسال بیش نبوده بزرگ می شود و از نوبه خاندان ستمدیده و زجر کشیده و پراکنده سروسامانی می بخشد، با کمال آگاهی و خرد تمام هم خود را مصروف خدمت مردم و به میهن عزیز کرده و با فعالیت های مخلصانه خود توجه پادشاه وقت شاه سلیمان^۲ صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۶) را جلب می کند به دربار احضار می شود، تلطیف می گردد و عوض اموال مصادره شده پدرش مسترد می گردد و املاک جانیخانی که وقف اولاد بوده و از طرف دولت مصادره شده بود، پس داده می شود. همه املاک وقفی جانیخانی و املاک شخصی و خصوصی او را به تصرف فرزند برومندش می دهند. ابوالقاسم خان شخصاً مورد عنایت خاص سلطان صفوی قرار می گیرد و به منصب بیگلربیگی و حکومت همدان و قلمرو علیشکر مفتخر و سرافراز می گردد و آب رفته به



جناب آقای ابوالقاسم خان شامو



آقایان شاملوهای طایفه بهمان از چپ به راست شادروانان :
 مرحوم محمدعلیان شاملو ، مرحوم یوسفخان شاملو ، مرحوم مبداحسینخان شاملو ،
 مرحوم ابوالقاسمخان شاملو ، مرحوم محمدخان شاملو ، مرحوم عبدالقدیرخان شاملو ،
 پشت کربلای رسول اسحق پور عکس اواخر دوران قاجاریه برداشته شده .

جوی برمی‌گردد و زندگانی عادی این شاخه خاندان از نو بر پا و ادامه می‌یابد.

ابوالقاسم خان مردی رشید و کاردان بود، او در اندک مدتی در قلمرو خود نظم و انتظام مستحکم برقرار می‌نماید و امنیت کامل را که اساس آبادانی و پیشرفت هر منطقه است، در سراسر قلمرو خویش مستقر می‌سازد. شخصاً نیز در تمام املاک پدری و املاکی که بعداً خود خریده و اضافه کرده بود به کارهای عمران و آبادی می‌پردازد. بناهایی که ابوالقاسم خان پی‌ریزی و بنیان نهاده هنوز هم پابرجاست.

ابوالقاسم خان پس از سالیان دراز به حکومت در همدان و ملایز و علیشکر به سفارت دولت عثمانی تعیین می‌گردد و همدان را به عزم محلّ مأموریت خود ترک می‌نماید و دیگر به همدان بر نمی‌گردد. محلّ وفات وی معلوم نیست، آنچه که مسلم است این است ابوالقاسم خان که احتمالاً نیز یگانه فرزند جانی خان بیگدلی شاملو بوده در سال یک هزار و نود و چهار به حکومت همدان و قلمرو علیشکر تعیین می‌گردد. در آنجا امنیت و آسایش کامل برقرار می‌کند و به کار عمران و آبادی و زراعت بسیار رونق می‌بخشد. هم‌اکنون نیز آثار صالحات و باقیات و خیریه بسیاری از وی در همدان و توابع و نه‌اوند باقی است از قبیل: مدرسه، حمام، یخچال، کاروانسرا و دگاکین زیاد و غیره و غیره که همگی وقف طلاب مدرسه از بناهای خود اوست که معروف است به «مدرسه کوچک». در اسدآباد هم چند باب دگان و یکباب قهوه‌خانه و یکباب یخچال جزء موقوفات همین مدرسه می‌باشد، در نه‌اوند نیز در آمد چندین خانه مسکونی وقف همین مدرسه مذکور بوده است. سنه فوت او را سال یک هزار و نود و شش یا یک هزار و نود و هفت می‌گویند. از وی چهارده پسر و دوازده دختر باقی بوده است.

اسامی پسران ابوالقاسم خان به قرار زیر می‌باشد:

۱- ابوالمعصوم خان.

۲- حاجی محمدطالب خان که در زمان دولت شاه سلطان حسین صفوی

(۱۱۰۶-۱۱۲۵) به منصب قورچی باشیگری سرافراز بوده است.



نویسنده: دکتر علی محمد شاملو، دکتر علی محمد شاملو

۳- حاجی عبدالله خان.

۴- حسینقلی خان بیک.

۵- ابراهیم بیک.

۶- حاجی اسماعیل بیک.

۷- نظرعلی بیک.

۸- حاجی علیقلی بیک.

۹- سبحانووردی خان.

۱۰- الله ویردی خان.

۱۱- علینقی خان یوزباشی.

۱۲- امامقلی خان.

۱۳- محمد عیسی بیک.

۱۴- میرزا فرج الله خان.

امامقلی خان شاملو فرزند دوازدهم ابوالقاسم خان مدتی در شیراز در رأس امورات دولتی بوده و در این مدت یک مدرسه عالی ساخته و یک چشمه آب در مدرسه و دگاکین زیاد وقف همین مدرسه نموده است که هم اکنون نیز به مدرسه امامقلی خان شاملو موسوم و مشهور است....

همچنین از علینقی خان یوزباشی باغی در علی آباد به یادگار است که به باغ یوزباشی معروف است و باغ بزرگ و مصفاایی است. از دختران ابوالقاسم خان فقط نام یکی دو نفرشان را تاریخ در سینه خود حفظ نموده و نام بقیه را به ابدیت و نسیان سپرده است. یکی از آن دختران آینه سلطان نامی زوجه محمد مؤمن خان بیگدلی که از وزرای دوران صفویه بوده است که علاوه بر موروثات پدری، املاکی نیز خود خریداری نموده و املاکی هم از شوهر بدورسیده بوده، لیکن آینه خانم همه این املاک را وقف کرده که طومار اسامی املاک و شرایط وقف در آن طومار ثبت است می گویند وی حتی برای کنیزان خود نیز یک ده شش دانگ وقف کرده بوده



ارحپ برایت: عبداللہ خان شاملو، محمد خان شاملو
ایستادہ اندازہ

است. و آن طومار وقف تا این اواخر در نزد محمدتقی بیگ بیگدلی موجود بوده است و هم اکنون از وی خبری نیست.

بعد از ابوالمعصوم خان فرزندش محمد رضاخان در شاخه بیگدلی شاملو همدان شهرت دارد و فرزند وی حسینقلی خان ثانی بوده که سمت بزرگی خاندان را دارا بوده و معلوم نیست آنان در مقامات دولتی چه سمتی داشته اند. تا این که در اواخر دوران نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰) حسینعلی خان بیگدلی شاملو ملقب به آقاسیخان رئیس طایفه و فرمانروای متنفذ محال می گردد.

آقاسیخان در دوران نادرشاه در ملایر قدرتی بهم زده و اسم و رسمی بدست می آورد و در رأس شاخه خاندان شاملو در همدان و ملایر قرار می گیرد. در سال یکهزار و صد و شصت و یک که نادرشاه افشار به قتل می رسد و کریمخان زند (۱۱۶۳-۱۱۹۳) که در تبعید در خراسان بود به ملایر برمی گردد و در فکر سلطنت می افتد، از طرف آقاسی خان شاملو تقویت می گردد و راهنمائیهای لازم می شود تا قوتی گرفته راهی شیراز می گردد. و نهایت صاحب تاج و تخت ایران گردیده با نام وکیل الرعایا در قلوب مردم ایران سلطنت می نماید.

هنگامی که کریمخان زند اعلام سلطنت نموده و شیراز را پایتخت خویش قرار می دهد آقاسیخان را به شیراز دعوت می کند، مهمان نوازی گرمی به عمل آورده، مدتی در شیراز نگه می دارد، او را تلطیف و از وی قدردانی نموده، سرانجام حکومت موروثی قلمرو علی شکر را به او واگذار می نماید. لیکن خان به واسطه کبر سن عمرش وفا ننموده دیگر بوطن مألوف و مقر حکومت خود نمی تواند برگردد. در شیراز وفات می کند و طبق وصیت او نعشش را از شیراز به ملایر حمل کرده در دهکده ای که به نام «حسین آباد» احداثی خود او بود مدفوش می کنند که هم اکنون نیز مزار آن مرحوم در دهکده حسین آباد ملایر معلوم و مشخص است و مورد احترام سکنه محلی است.

حسینعلی خان مشهور به آقاسی خان دارای هفت فرزند به شرح زیر بوده است:





از چپ راست آقایان: ۱- آغا زخان شاملو ۲- ابو احسن خان شاملو ۳- حسنعلی خان شاملو
۴- حسنقلی خان شاملو ۱۳۰۱ هجری قمری

۱- عباسقلی خان.

۲- مهدیقلی خان.

۳- کاظم خان.

۴- رضاقلی خان.

۵- احمد خان.

۶- ابوالحسن بیک.

۷- محمود خان.

ارشد و رئیس دودمان پس از آقاسی خان عباسقلی خان می شود، که مردی بسیار رشید و جسور و کارآمد بوده، مدتی در شیراز در رکاب کریمخان زند بوده و از معتمدان و مقربان آن حضرت بشمار می رفت پس از وفات کریمخان زند در سال ۱۱۹۳ هجری قمری به ملایر بازگشته و در انتظار خدمت از طرف وارثین خان زند می نشیند.

بعد از وفات کریمخان بعضی از خوانین زندیه را داعیه سلطنت بر سرافتاد از آن جمله علیمراد خان زند از فارس لشگر کشیده به عراق می آید. به حوالی فراهان که می رسد نامه ای نوشته و قاصدی به نزد عباسقلی خان می فرستد و او را احضار می نماید. او هم جمعیتی فراهم آورده و به جانب فراهان راهی می شود. لیکن پیش از رسیدن عباسقلی خان به اردوگاه علیمراد خان، میان اهالی فراهان و سپاه علیمرادخان آتش جنگ برافروخته گردیده، جنگ سختی درمی گیرد و علیمراد خان تاب مقاومت نیاورده شکست خورده از میدان خارج و عقب نشینی می نماید. به فاصله یکی دو روز بعد نیروی عباسقلی خان بدانجا می رسد و جنگ سختی با فراهانیان می نماید، عباسقلی خان حریف را سخت شکست داده، منهزم می سازد و پیغام به علیمراد خان می فرستد، که برگردد که فتح از جانب ما شد. ولی علیمرادخان دیگر حال بازگشت نداشته راه شیراز درپیش گرفت و رفت و بتدریج شروع به تحلیل رفتن نموده عباسقلی خان هم ملاحظه کرد که خاندان زند دیگر

استعداد رشد و حکمرانی را ندارد خود را به کنار کشید و خانه نشست.

لیکن آقامحمد خان قاجار (سلطنت ۱۲۰۰-۱۲۱۱) که در صدد بدست آوردن سلطنت ایران بود و شب و روز بدون وقفه و با کمال جدیت مقصد را دنبال می کرد. و سالیان دراز در شیراز در زمان کریمخان زند با عباسقلی خان قرین و جلیس و هم رکاب بود از خان شاملو دعوت نمود که به وی بپیوندد و در رسیدن به آمال و اهداف وی کمک نماید. لیکن عباسقلی خان که با چشم همراکابی و هم چشمی به اومی نگریست، این پیشنهاد وی را نپذیرفت. به همین سبب خواجه قاجار پس از رسیدن به مقام سلطنت ایران در صدد انتقام برآمد و به لطایف الحیل عباسقلی خان را دستگیر نمود و به جرم این که عباسقلی خان خواهان دولت زندیه است حکم به قتل او کرد.^۳

از عباسقلی خان اولاد ذکوری نماند. او فقط سه دختر داشت که یکی از آنها جدّه (مادر پدر) مرحوم یاور نورمحمد خان شاملو بوده است که یکی از متولیان صدیق املاک جانیخانی بشمار می آید و درباره تاریخ و ریشه شاخه شاملودر همدان و ثلاث یادداشتهایی نوشته است.

پس از قتل عباسقلی خان افراد شاخه شاملوی ملایر و همدان مغضوب خواجه تاجدار گردیده و با آنها با منتهای خشونت و سختگیری رفتار می گردد. با این وصف ابوالحسن بیگ شاملو مذبوحانه حرکاتی می کرد و دست و پایی می زد. تا این که به نوبه آقامحمد خان در شوشی و ابوالحسن بیک در ملایر جان به جان آفرین تسلیم نمودند و نوبت سلطنت پنجروزه ایران به خانبا خان جهانبانی با نام فتحعلی شاه رسید (۱۲۱۲-۱۲۵۰ ه. ق.). در آغاز سلطنت فتحعلی شاه از اعظام دودمان شاملو مدّتی ستاره اقبال رضاقلی خان در آسمان کشور درخشیدن گرفت لیکن به قول حافظ خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. رضاقلی خان نتوانست خاندان را بتدریج از وضع نابسامان دوران آغامحمد شاه قاجار خارج نماید و از نو برای آنها کسب حیثیت و افتخار کند. گرچه آغامحمد خان خواجه ناجوانمردانه و بدون



کوچکترین گناه عباسقلی خان را به قتل رسانده و بی سبب اسباب مزاحمت بقیه افراد دودمان را فراهم ساخت، مع هذا زحمات مرحوم رضاقلی خان در تلاش بازگردانیدن شئونات برباد رفته خانوادگی قابل تقدیر و سپاسگزاری بود. بعد از رضاقلی خان محمدامین خان در رأس شاخه شاملوی همدان و توپسرکان و ملایر قرار گرفته بود ولی او هم نتوانست کاری برای افراد دودمان انجام دهد، بلکه مزاحمت هایی نیز فراهم آورد.

محمدامین خان دارای دو فرزند بود: ۱- اصلان خان یاور. ۲- قاسمخان نایب آجودان باشی. اصلان خان یاور در سال ۱۲۸۱ ه. ق هنگام مأموریت های فوج ملایر در کرمان در قلعه بم بدرد حیات گفت و تصادفاً پسرش محمد میرزا خان نیز که بجای وی یاور شده در فوج ملایر خدمت می کرد، در سال ۱۲۹۱ ه. ق بغتاً در اصفهان وفات نمود، و برادرش قاسمخان نایب آجودان باشی گری جایگزین وی گردید و به سرپرستی افراد دودمان برگزیده شد. و این شخص بود که خودسرانه در صدد برآمد که املاک وقفی جانیخان را از وقفیت خارج نموده و به نام خود ضبط و تصرف نماید.

مشارائیه مدتی عواید املاک موقوفه همدان، ملایر و توپسرکان جانی خانی را بدون اینکه به وراثت دیگر چیزی بدهد غصب نموده و عواید املاک را شخصاً مورد استفاده قرار داد، املاک موقوفه کرمان را نود ساله به اجاره داده مبلغی هنگفتی از آن بابت دریافت داشته، سهم و حقوق افراد دودمان را به جبر و نیزنگ مطلقاً از بین برده و جداً اسباب پریشانی تعدادی از وراثت مرحوم جانیخان گردید. تا این که سرانجام وراثت پساخاسته و برعلیه قاسمخان نایب آجودان باشی متحد و یکدل گردیده و اقامه دعوی و تقاضای احقاق حق نمودند، تا این که در این میان در سال ۱۲۹۱ ه. ق عالیجاه میرزا محمد خان یاور ابن مهدی قلی خان ابن ابوالقاسم خان (مشهور به آقاخان) ابن مهدی قلی خان ابن آقاسی خان ابن سبحانویردی خان ابن ابوالقاسم خان ابن جانیخان بیگدلی شاملو (آبداللو) کمر همت بر میان بسته در

بسم رب الشهداء والصدیقین



مرحوم
اطلاع
ترحم
بعداز
شرکت
گردید

- خان
- ابراه
- تهر
راضی و

با
مرحوم
میرسانده
ساعت
صفی ع

محمود
اکبر و

مشاور
اطلاع
خستین
بعداز
منعقد

شهادت پرافتخار سرداران
نایب اسلام برادر سید عباس
عوسوی - حیدر علی عباسپور
- حسین روحانی - حاج
حبیب شاملو - حاج غلامحسین
شاملو را به آقا امام زمان و
نایب برحقش حضرت امام
خمینی تبریک و تسلیت عرض
نموده . مراسم گرامی داشت
این سرداران دلاور اسلام و حافظ دین و قرآن در روز
سه شنبه ۱۳۶۵/۱۲/۱۹ از ساعت ۱۵ الی ۴ در مسجد
جواد الائمه واقع در شهرری خیابان شهیدخان محمدی برگزار
میگردد. وسیله ایاب و ذهاب مقابل مسجد فوق آماده برای
حرکت بر مزار گلزار شهدا می باشد .

از طرف خانواده شهیدان - و بسیج مسجد جواد الائمه
بایگاه امام محمد تقی ناحیه (۴) شهرری

آ - ۱۴۸۵۰

هر
سلام
آقا
قش
و
مین
این
الی
مین

ند
جگاه

ا
ر
بی
بی
نه
ید
از
ند
ن
د

حدود تحصیل و استرداد حقوق از دست رفته افراد خاندان گردید و با تمام مشکلات موجود و امکانات وسیع قاسمخان که حتی برای یاور خطر جانی دربرداشت نهراسید و شروع به اقدامات مجذانه لازمه هر طرفی نمود. در این میان عالیجاه اسدالله خان ابن اسکندر خان ابن جانیخان ابن محمود خان ابن آقاسیخان ابن سبحانویردی خان ابن ابوالقاسم خان ابن جانیخان بیگدلی شاملونیز دامن همت بر کمر زده با آن عالیجاه همراهی کرد. حقوق باختگان و ضعفا دوروبر اینها گردآمدند به پایتخت رفتند، اظهار مظلومیت و دادخواهی نمودند، سرانجام پس از تلاش ها و تعقیب نمودن های بسیار از طرف شخص ناصرالدین شاه قاجار میرزا حسن خان صدراعظم و سپهسالار کل ممالک محروسه ایران مأمور رسیدگی این مهم گردید.

صدراعظم از طرف خود عبدالوهاب خان نصیرالدوله را که در آن هنگام امیر دیوانخانه (دادگستری) مبارکه بود و بعداً به لقب آصف الدوله و ایالت خراسان و حکومت سیستان و مضافات مفتخر گردید تعیین نمود که رسیدگی و احقاق حق نمایند. جناب ایشان قاسم خان را به پایتخت احضار و بازخواست نمودند. قاسم خان مدت یک سال تمام با عذرهای متعدد به تفره گذرانید. لیکن سپهسالار مرحوم که مردی پاک فطرت و نیک سیرت و پاک نیتی بود و حقایق نیز بر وی روشن شده بود، اجازه نداد که حقوق پانصد خانوار صغیر و کبیر دودمان شاملوپایمال بشود. این بود شخصاً حل مسئله را از راه عُرف نه، از راه شرع خواستار گردید و مقرر شد آیه الله آمیرزا حسن آشتیانی مجتهد دامه برکاته که مورد وثوق و اعتماد همگان بود شخصاً دعوا را حل نمایند.

با وجود نوشتجات معتبر قدیمه از علمای اعلام و منتقد از متقدمین و متأخرین و فرامین رسمی از سلاطین صفویه و شهادتنامه های معتبر از علمای همدان و ملایرو تویسرکان آن عالم محتاط از راه احتیاط طلب به بینه فرمودند. این بود که میرزا محمد خان یاور و اسدالله خان بنای اقامه شهود نهادند، کسانی که از همدان و ملایرو نهاوند و تویسرکان و جاهای دیگر اطلاعی از وضعیت این املاک داشتند



ابوالقاسم خان شاه سوار بر اقبال
این سبب بنام اقبال از زاده همان اسبان زاده قزوینی است که بدان مادر طول آید بر این بر این سوار شده و از
استقلیت تمامیت ارضی و حدود و شغز همین قلع نموده اند و عالاقت سوار بر این سوار شده و از

در تهران حاضر شدند و ادای شهادت نمودند... تا این که بر حضرت مجتهد محقق و معلوم شد که این املاک وقف است و عالیجاه قاسمخان به عنف غصب و متصرف شده است.

حضرت آ میرزا حسن آشتیانی به وقفیت املاک حکم دادند، از قاسمخان خلع ید از املاک نموده، میرزا محمد خان یاور واسدالله خان را متولی قانونی و شرعی تعیین نموده و اذن تصرف املاک مزبور را صادر فرمودند. از جانب سپهسالار نیز فضلی خان سلطان همدانی صاحبمنصب توپخانه مبارکه مأمور شد که املاک را از تصرف قاسمخان بیرون آورده به تصرف میرزا محمدخان یاور واسدالله خان شاملو بدهد و باز هم مدت یکسال تمام طول کشید تا به هزار رحمت و مشقت املاک از تصرف قاسمخان خارج شد، جز قریه دهچانه خالصه که در زمان فتحعلی شاه قاجار با میانج تبریز که از این موقوفه بوده با آن مرحوم مبادله شده بود. چون قاسمخان مزبور در آنجا سکنی داشت محض احترام دودمان متعرض او نشدند.

این متولیان با منتهای دقت و صداقت از سال ۱۲۹۶ هـ. ق به امورات این املاک سرپرستی نموده، دخل و خرج آن را دقیقاً و با منتهای درستکاری برآورده و تنظیم نموده بعد از وضع مخارجات معینه و پس از پرداخت دو عشر به نحوی که واقف تعیین کرده بود. باقی درآمد بین الوارثه (به نحوی که مرحوم واقف تعیین نموده بود) تقسیم نموده، قبوضات همه ساله جداگانه اخذ و داخل پرونده مربوط شده ثبت و ضبط گردیده است. و کارها به قدری منظم و مرتب گردیده بود که انگار مرحوم جانیخان تازه چشم از جهان بر بسته و به رحمت ایزدی پیوسته و اداره املاک موقوفه مثل ساعت منتظم و دقیق کار افتاده و همه چیز سر جای خود منظم و مرتب است.

در سال یک هزار و سیصد و چهار هجری اسدالله خان که متولی بود وفات کرد و از وی دو پسر به نامهای امرالله خان و فرج الله خان باقی می ماند. فرج الله خان در این فکر می افتد که جانشین پدر شده متولی املاک شود و از آیه الله آ میرزا حسن مجتهد آشتیانی نیز حکم بر جانشینی پدر می گیرد؛ لیکن این کار سبب اختلاف

و مناقشه مابین افراد خاندان می‌گردد. در سال هزار و سیصد و پنجاه هجری قمری آقاسی خان فرزند قاسمخان مذکور مدعی تولیت می‌گردد، اقداماتی نموده بار دیگر تولیت املاک را بدست می‌آورد و از نو قاسمخان و پسرانش صاحب اختیار می‌شوند و با وجودی که هیچ فردی از وراثت و افراد خاندان شاملو با دوباره سرکار آمدن فرزندان و خود قاسمخان رضایت نداشتند و به هیچوجه حاضر نبودند که زیر بار بروند که مجدداً املاک به تصرف قاسمخان و پسرانش درآید. منتها سید عبدالله نامی مجتهد حکم تولیت را داده بود و امین السلطان نیز مجری آن حکم گردیده بود و کار از کار گذشته بود.

از طرف دیگر نیز میرزا محمد خان یاور و فرج الله خان شاملو به تلاش افتادند و سرانجام با قاسمخان صلح موقتی به عمل آمد لیکن قاسمخان با تطمیع و اغفال سیف الدوله حاکم جدید ولایت ثلاث (ملایر، نهاوند و تویسرکان) موفق شدند از طرف وزیر اعظم ایران تلگرافاً یاور فرج الله خان را از تولیت املاک معزول و اسماعیل خان پسر قاسمخان را به عنوان متولی تعیین نمایند ولی یک سال نکشید که اسماعیل خان نیز معزول و تولیت از نوبه میرزا محمد خان یاور واگذار گردید و حق به حقدار رسید.

این نیز ناگفته نماند که مرحوم قاسم خان شاملو در ناحیه علیشکر، ملایر و همدان رئیس طایفه و ایل شاملو در ملایر و همدان بوده، در آرتش زمان ناصرالدین شاه درجه سرتیپی داشته و طبق معمول آن زمان قشونی که تحت فرماندهی وی بوده از همان افراد ایل شاملو به خدمت جلب شده و حفظ امنیت و آسایش منطقه مزبور نیز به عهده وی محول بوده است. مرحوم قاسم خان با همان قشون محلی بارها با اشرار و قطاع الطرق و دیگر عناصرریاگی و شرور جنگیده و بر آنها پیروز گردیده، سران و یاغیان و متمرّدین را تحت الحفظ به دربار ناصرالدین شاه گسیل داشته است و چندین بار مکرّر به فرمان ناصرالدین شاه با نیروی محلی خود به سرکوبی اشرار و طغیان گران فارس و کرمان رفته و همیشه مأموریت محوله را به نحو احسن انجام

داده امنیت و آسایش را در مناطق جنوبی برقرار نموده و مورد تلطیف حکومت آن روزگار قرار گرفته است.

مرحوم قاسم خان دارای دو پسر به نام اسماعیل خان سرتیپ (ظفرالملک) و آغاسی خان و یک دختر بوده که پس از فوت پدر، اسماعیل خان پسر ارشد مانند پدر در ارتش آن زمان خدمت کرده و او نیز تا درجه سرتیپی ارتقاء یافته، و ریاست طایفه شاملوساکن محلات و ثلاث را بهعهده داشته است. و مانند پدر بارها به مأموریت‌های دولتی به نواحی فارس و کرمان رفته و جزء خدمتگزاران صدیق به کشور ایران بشمار می‌آمده و تمام عمر خود را صرف حفاظت و تعالی میهن عزیز نموده است و از ایشان اولاد ذکور باقی نمانده و فقط دو دختر بجای مانده است.

مرحوم آغاسی خان پسر دوم قاسم خان در سنّ سی پنج سالگی بگفتا در تهران بدروود حیات گفته و فرزند ذکوری به نام ابوالحسن خان به جانشینی خود گذاشته است.

مرحوم آغاسی خان پس از فوت عمو و پدر ارثاً به جانشینی آنها برقرار گشته و مدت چهل سال ریاست ایل و طایفه شاملوی ثلاث را بهعهده داشته و بیشتر اهالی کوچ‌نشین ایل را تخته‌قاپو و ساکن نموده و به امر کشاورزی و حیوان‌داری دقت زیادی مبذول داشته باعث رفاه و آسایش و ثروتمند شدن مردم و آبادی محلات و ملایر و علی‌شکر گردیده و در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی مانند سایر خان‌ها و فتودال‌ها تحت فشار و تعدی قرار گرفته و اختیاراتش صلب گردیده است. مرحوم در سواری و تیراندازی و رشادت در سرتاسر ایران معروفیت کامل داشته است. و این ارث را از نیاکان خود بهره برده بوده است دیگری از صفات بارز او مردم‌داری، لطافت طبع، ادب دوستی، حسن اخلاق و دادپروری و انصاف بوده است. مشارالیه در سال ۱۳۲۳ شمسی بدروود حیات گفت از ایشان پنج پسر به نامهای: ابوالقاسم خان، امیر اصلان خان، ملک ارسلان خان، اسماعیل خان و منصور خان و سه دختر باقی مانده است.

ابوالقاسم خان پسر ارشد آن مرحوم هم اکنون شصت سال است که بجای پدر
رئیس ایل طایفه شاملوی ملایرو همدان بوده و جانشین برارنده آن مرحوم است.
انشاء الله سالیان دراز زنده بمانند و به مردم و افراد ایل و قبیله و خاندان خدمت ها
نمایند.

- ۱- جانیخان تصغیر شده نام جهانگیر بیگدلی از بزرگترین سرداران شاه عباس کبیر می باشد.
- ۲- شاه سلیمان نخست شاه صفی دوم نامیده می شده است.
- ۳- رک : یادداشتهای مرحوم یاورنور محمد خان شاملو. صفحات ۱۵ و ۱۶.

فصل بیستم

خاندان بیگدلی شاخه قم

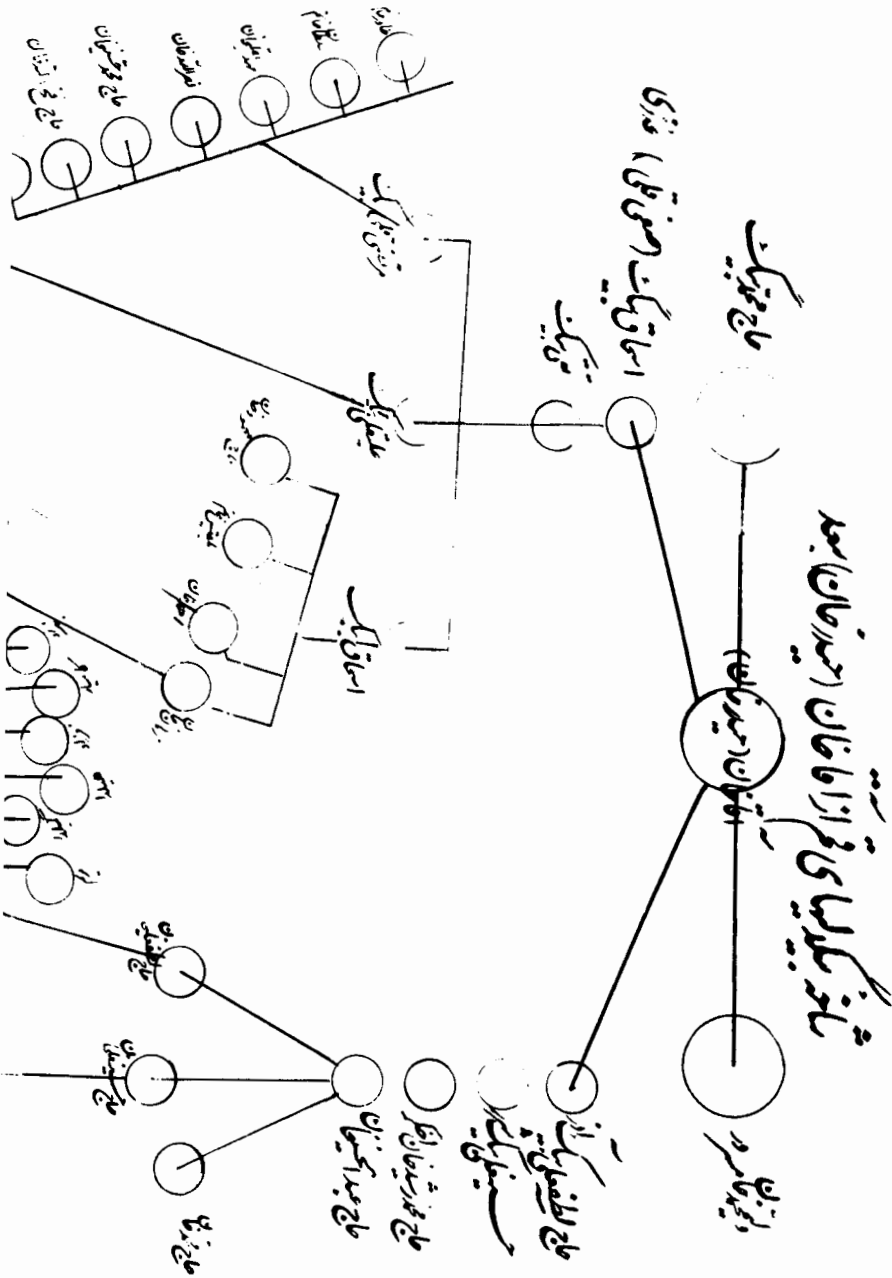
پیش از فتنه افغانه تعدادی از افراد ایل بیگدلی در قم به مأموریت های کوتاه یا طویل المدت انجام وظیفه نموده و بطوری که قبلاً اشاره نمودیم بعضی از آنها در جوار مرقد حضرت معصومه مسجد و آب انبار و کاروانسرا و از این قبیل بناهای عام المنفعه نیز ایجاد نموده اند. یکی از این مشاهیر خاندان بیگدلی همان مرتضی قلیخان شاملو متخلص به «ظفر» است که سالها حاکم شهر قم بوده و دیگران. لیکن نقل انتقال قسمتی از خاندان بیگدلی در حین شعله ور شدن آتش فتنه افغانه و ظلم و بیداد غلیجائی های راهزن بود که از نامساعدی اقبال ایران و بدبختی و نکبت سلسله صفوی با اندک نیرو و با یک مشت راهزن جنایتکار ارتش فرسوده و خرافی صفوی را شکست دادند و دولت ۲۴۲ ساله آن را ساقط نموده، پایتخت را متصرف شدند. تعداد کثیری از نمایندگان خاندان بیگدلی (لشکری و کشوری) را نیز از دم تیغ بی دریغ گذراندند. اندکی نیز از بقایای آنان اصفهان را ترک نموده، به اطراف و اکناف کشور پراکنده شدند. یک عده یی از آسیب دیدگان نیز کوچ خود را بسته راه قم را در پیش گرفتند و آنجا را موطن خویش برگزیدند. اینها بعداً بر دو دسته مهم تقسیم گردیده اند. بیگدلی آذری منسوب به حاج لطفعلی بیگ آذر و دسته دیگر بیگدلی، اولاد برادر آذر موسوم به اسحاق بیگ متخلص به غُذری.

اجداد شاخه بیگدلی آذری را از زینال خانم دوم^۱ (سرفرماندهی ارتش ایران و وزیر دربار دولت شاه عباس اول) را ارائه می دهیم.

چنانکه خود مرحوم حاج لطفعلی بیک بیگدلی شاملو متخلص به آذر^۳ فرزند آقاخان (حیدر خان) بیگدلی شاملو که از نبیرگان زینل خان بیگدلی شاملوی سوم سرکرده و سردیوان دربار زمان شاه سلیمان بن شاه عباس دوم (۱۰۷۷-۱۱۰۵) درباره نقل مکان دودمانشان از دارالسلطنه اصفهان به دارالمؤمنین قم چنین می نویسد: «مخفی نماناد که فقیر در یک ساعت و کسر صبح شنبه هشتم ربیع الثانی در سنه ۱۱۳۴ هـ. ق در دارالسلطنه اصفهان به طالع حوت متولد و مقارن این حال فتنه محمود غلیجائی افغان روی داده ناچار تمامی خانواده به دارالمؤمنین قم هجرت کرده، چهارده سال عمر را در آنجا گذرانیده...»^۴ و این سفر مبدأ تاریخ مهاجرت یک شاخه از خاندان بیگدلی به شهر قم و آن حوالی می گردد. که در این باره مورخین بتدریج و به ترتیب مطالبی ذکر کرده و درباره بیگدلی های قم که قسمت اعظم شان به افتخار منسوبیت به آذر به بیگدلی آذری مشهور شده اند مطالبی مرقوم داشته اند.

ما درباره شخص لطفعلی بیک آذر که معاصر نادرشاه و اساساً هم عصر کریمخان زند بوده، مبسوطاً در فصل جداگانه سخن گفتیم، همچنین درباره عموها، دایی ها، و پسرعموها و خویشان دور و نزدیک شان در دوران افشاریه و زندیه مطالبی بیان داشتیم و چون بیگدلی های ساکن قم و یا به عبارت دیگر بیگدلی های آذری در این فصل مورد تدقیق ماست. این است که از اولاد و احفاد و اخلاف «آذر» در قم باید سخن گفته شود. ولی این نکته نیز ناگفته نماند که قبل از فتنه افغانه و خیلی پیش از انتقال شاخه حاج لطفعلی بیک آذر و دودمانش از اصفهان به قم بر حسب شهادت اوراق تاریخ و سایر پدیده های تاریخی، مانند دیگر نقاط و شهرهای ایران در شهر قم نیز از ایل و خاندان و دودمانهای بیگدلی و بیگدلی شاملو افرادی بطور موقت یا دایمی زندگانی نموده و آثاری نیز از آنان در این شهر مقدس به یادگار مانده است که در موقع خود نام بری خواهیم نمود.

مدرس طباطبائی مؤلف کتاب ارزنده «تربت پاکان» در فصل «آثار و بناهای



قدیم محدوده کنونی دارالمؤمنین قم» در این باره مطالبی می نویسد و هنگامی که صحبت از بقاع متبرکه می رود، درباره سنگ مزار مرحوم محمدصادقخان بیگدلی شاملو چنین نوشته است:

«ضمن تعمیرات چند سال پیش چندین سنگ قبر بزرگ از زیر خاک بقعه نمایان شد که دوتای آن مربوط به قرن دهم بود، با این متن: «وفات مرحومه مغفوره سعیده آقا شاه خاتون بنت حمزه بیک بن بکناش بیک موصول در یوم الاثنین ۴ شهر ذیقعدة الحرام سنه ۹۴۱ هـ. ق ۵، و دیگری از محمدصادقخان بیگدلی شاملو در گذشته در سال ۹۴۹ هـ. ق که آن را پری خان خانم دختر آن مرحوم بر قبر وی نصب و وقف نموده است.»^۶ و مؤلف کتاب به حق اعتراض می نماید که: «این دو سنگ دانسته نیست چرا به اداره آموزش و پرورش قم نقل شده که در این چند سال همانجا کنار حیاط اداره مانده و در چند زمستان گذشته سنگ قبر آقا شاه خاتون با افروختن آتش میان آن از نیمه دو نیمه شده است.»^۷ راستی جای بسی نگرانی است که با آثار تاریخی و فرهنگی کشور بدینسان بی فرهنگانه رفتار بشود، وای بر چنین اداره آموزش و پرورش ناآگاه و در خواب رفته و غافل گذشته.

در هر صورت یا این محمدصادقخان سکنه قم بوده، و پس از مرگ در آنجا نیز دفن شده است. یا این که بر حسب وصیت مرحوم از نقاط دیگر جنازه را به قم آورده اند در هر دو شق مرحوم محمدصادقخان بیگدلی شاملو عجالتاً از اولین ساکنین بیگدلی شهر قم بشمار می آید که از نیمه اول قرن دهم هجری در این شهر سکونت ابدی اختیار نموده است. در صورتی که می دانیم از اوایل صفویه حکامی از ایل بیگدلی شاملو به حکومت شهر قم منصوب و سالیان دراز در آنجا حکمرانی نموده اند. و درباره آنها در صفحات گذشته سخن رانده ایم.

در صفحه ۳۶۴ «تربت پاکان» وقتی که صحبت از املاک خالصه و مزارع و باغات که از طرف پادشاهان و بزرگان ماضی به بقعه مطهره اهداء گردیده است می رود. نام باغی که از طرف ولی محمدخان بیگدلی شاملو عموی آذر اهدا

گردیده است ضبط است. نوشته چنین است:

«از بابت محال خالصه و رعیتی که حسب الرقم مطاع سلاطین جنت مکان ماضیه به سیورغال ابدی سرکار مقرر است و در این وقت به امضای بندگان سکندرشان دارا دربان اقدس نیز رسید: صالح آباد، بطلیجرد، سوران، کهنه، سیرویه، فرود و سایزه. مزارع تحت جمع بزرآباد خالصه، دودانگه، جم آباد، سردآب، باغ بقا مشهور به باغ خواجه، باغ محمد ولیخان بیگدلی شاملو و...»^۸.

چون شهردار الایمان قم از بقاع متبرکه است که مورد علاقه و احترام خاص شیعه و بویژه ایل جلیل بیگدلی بوده است. به همین مناسبت می بینیم که خیلی قبل از مهاجرت یکشاخه از بیگدلی ها از اصفهان به قم باز هم افرادی از این خاندان با شهر مقدس قم مربوط بوده، افرادی از این طایفه حاکم این شهر، داروغه این شهر مقیم و متمکن این شهر بوده اند. یا این که در این شهر مدفون گردیده اند. مثلاً در سال ۹۴۹ هجری قمری محمدصادقخان بیگدلی شاملو از سرداران شاه عباس اول وفات نموده و طبق وصیت او جنازه اش را در شهر قم مدفون می نمایند.

— مؤلف «تاریخ رجال ایران» اثر خود را از بیگدلی های قم از آقاخان بیگدلی

پدر حاج لطفعلی بیگ آذر شروع می نماید و می نویسد:

آقاخان بیگدلی از بزرگان طایفه شاملو و از رجال زمان نادرشاه افشار و پدر حاج لطفعلی خان متخلص به آذر صاحب «تذکره آتشکده» می باشد. در سال ۱۱۴۸ هجری قمری که نادرشاه در دشت مغان آذربایجان به سلطنت جلوس کرد. بسیاری از حکام را عزل و نصب نموده تغییر و تبدیل داد به آقاخان بیگدلی که از جمله حضار دشت مغان و همراهان موکب آن پادشاه بود به سمت حکومت لارو بندرعباس و سواحل خلیج فارس تعیین و اعزام گردید و در سال ۱۲۵۰ ه. ق. درگذشت.^۹

مهدی بامداد هم چنین نام «حاجی رشیدخان مستوفی بیگدلی را جز اجزاء خزانه دوره ناصرالدین شاه قاجار ضبط می نماید. و در یک عکس دسته جمعی

اجزاء خزانہ را چاپ می نماید که به پیوست از نظر خوانندگان می گذرد. ۱۰ در این کتاب از بیگدلی های خمسہ و ساوہ و ہمدان نیز نام بردہ شدہ است. ضمن نوشتن زندگینامہ کوتاہی از آنہا، چند قطعہ عکس تاریخی بسیار با ارزش نیز چاپ نمودہ است کہ انشاء اللہ در جای خود مورد استفادہ قرار خواہد گرفت.

محمدتقی بیگ ارباب در «تاریخ دارالایمان قم» کہ بہ سال ۱۲۹۵ ہجری قمری نگاشته درباره طایفہ بیگدلی شاخہ قم می نویسد: «کدخدایان و اشراف ولایات - دو طایفہ می باشند. یکی طایفہ بیگدلی کہ اصل آنہا از اتراک توران زمین بودہ از احفاد بیگدلخان کہ از اولادیافس ابن نوح بودہ در اردوی امیر تیمور گورکان بہ ایران آمدہ اند. ۱۱ جمعی از آنہا در قم سکنی گرفته اند، در اردبیل و مزلقان و خوار و ورامین ہم بعضی از آنہا ہستند. لیکن روزگار آنہا مثل اینان کہ در قم ہستند نیست.

خلاصہ و نقاوۃً آنہا مقرب الخاقان حاجی رشید خان ولد شرر نوادہ آذر صاحب آتشکدہ می باشد. بعد از آن عالیجاہان نصر اللہ خان و مہدیقلی خان و حاجی محمود خان و اسد اللہ خان و حسن خان و سایر بنی اعمام و اخوان ایشان مردمانی ادیب پیشہ در منادمت و علم ادبیّت (ادبیات) سرآمد اہل شہرند. اغلب و اکثر مزارع و باغات قم ملک ایشان است، معاش آنہا از زراعت و فلاحت است. ۱۲»
 ہمین مؤلف روابط خاندان بیگدلی را از روزگاران قدیم مورد بررسی قرار می دہد. مطالبی درباره آنان می نویسد کہ بعضی از آن نوشته ہا را عیناً درج می نمائیم:

... «پنجم - مدرسہ مؤمنیہ. محمد مؤمن خان شاملو در دولت صفویہ ساختہ، مدرسہ ممتازی بودہ، الآن خراب است. بعضی سالہا در قدیم آنجا را انبار جنس دیوانی می کردند. ۱۳»

در جای دیگر:

... «و الآن کہ سنۃ یکہزار و دوست و نود و پنج ہجری است مزرعۃ جمگران بہ

دوازده حصه قسمت می شود. شش حصه را خوانین بیگدلی دارند و شش حصه را سایرین.^{۱۴}

مؤلف سپس از سایر مزارع که متعلق به بیگدلیها می باشد از قبیل مزرعه محمدآباد متعلق به حاجی رشید خان، مزرعه صالح آباد متعلق به حاجی علیقلی بیک بیگدلی، مزرعه مهرویان متعلق به خوانین بیگدلی، مزرعه کرج ملکی مقرب الخاقان حاجی رشیدخان و عموزاده های او از آنجمله حاجی محمودخان ذکر می کند.^{۱۵}

محمد تقی بیک ارباب همچنین می نویسد: «دیگر از انهار قم نهر مزدیجان است که چند مزرعه را مشروب می نماید. و یکی ملکی مزدیجان است که ملکی خوانین بیگدلی است. .. دیگر مزرعه هندیجان است که بهترین مزارع هم است و ملکی مقرب الخاقان حاجی رشید خان و حاجی محمود خان و سایر بنی اخوان ایشان می باشد.^{۱۶}

محمد تقی بیک از باغات قم باغ علی آباد ملکی حاجی رشید خان بیگدلی را نام می برد و باغچه سیدان که ملکی عالیجاه نصرالله خان بیگدلی است. و باغ غیاث آباد را که مرحوم به مرتضی بیک بیگدلی و فرزندانش حسن خان و اسدالله خان بیگدلی تعلق دارد به قلم می آورد و می افزاید که باغ سلطانم که داخل باره شهر است ملکی عالیجاه نصرالله خان بیگدلی و قدری از باغ صاحب آباد ملکی عالیجاه حاجی رشید خان و باغ مسکران ملکی عمومی طایفه بیگدلی است و باغ دولتخانه در جنب دروازه کاشان که تیول مقرب الخاقان وقایع نگار است (حاجی رشید خان) در تصرف نصرالله خان بیگدلی است.^{۱۷}

مؤلف تاریخ «دارالایمان قم» در پایان این فصل می نویسد: قنات فتح آباد آب شورمه دارد. ملکی نصرالله خان بیگدلی است که وقف روضه خوانی کرده است. در مجموعه متون و اسناد به نام «راهنمای جغرافیای تاریخی قم» نیز شرح مبسوطی درباره تاریخ و نژاد و منشأ و مهاجرت ایل بیگدلی از شرق به غرب مذکور

افتاده می نویسد: «طایفه دیگر قم بیگدلی است که مخفف «بیوک دیل لی» می باشد. و «دیل» در ترکی زبان را گویند. یعنی (درشت زبان) و جسور هستند. این طایفه مثل حاجی حسینی ها باغات و زراعات دارند و ارباب شهرند...»^{۱۸} مؤلف مزبور به صفات شاخصه شخصیت‌های بزرگ و مشاهیر این ایل و خاندان در قم اشاره نموده و می گوید: **لطفعلی بیگ** آذر صاحب تذکره، حاجی رشید خان خوشنویس از این طایفه می باشند. الآن هم مردمان با کمال و با خط و با تدبیر و عقل در میان آنان بسیار است».^{۱۹}

همین مؤلف هم چنین از مدرسه مهدیقلی خان^{۲۰} بیگدلی شاملونام می برد و می نویسد: «مدرسه مهدیقلی خان در کنار مزرعه در حوالی حضرت معصومه به همت مهدیقلی خان از خوانین ایران ساخته شده و بعدها عبدالباقی خان قزوینی حاکم قم آنجا را تعمیر کرده است...».^{۲۱} سپس اشاره به وضع مدرسه مؤمنیه نموده می نویسد: «یکی از مدارس معتبر قم مدرسه مؤمنیه^{۲۲} است که در ایام سلاطین صفویه ساخته شده است. و از همه مدارس وسیعتر و محکمتر است. دارای حجرات محکم بنیان و مرصوص بوده و کتابهای خطی بسیار وقف آن مدرسه بوده است... در فتنه محمود افغان غلیجایی آن مدرسه متروک و اسباب موقوفه او به هدر رفته است...»^{۲۳}

مؤلف همچنین از قنات مؤمن آباد و مزرعه مزدیجان و آب انبار حاجی رشید خان نام می برد و ایضاً حاتی در اطراف آنها می دهد.^{۲۴}

مؤلف «تاریخ قم» نیز درباره تاریخ خاندان بیگدلی شاخه قم ملاحظاتی بیان نموده و از چند تن از مشاهیر آنان به اختصار معلوماتی می دهد و از حیات و مرجعیت و خلافت مرحوم حاج شیخ محمد کبیر بیگدلی مبسوطاً سخن می گوید که ما در این باره در صفحات آینده سخن خواهیم گفت.

مؤلف دیگر محمدحسین ناصر الشریعه درباره «مدرسه جانپخانی» شهر قم

چنین می نویسد:

«مقابل درب مسجد جامع جانیخان یا جهانگیرخان نامی در دوران سلطنت صفویه او را (آنجا را. غ. بیگدلی) بنیاد نمود. بعد در زمان سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه، حاجی میرزا نصرالله مستوفی گرگانی تعمیرات در آن نمود و موقوفاتی نیز بر آن قرار داده است...».^{۲۵}

این همان جانیخان بیگدلی شاملو است که از سرکردگان رشید و فداکار و خدمتگزار دوران شاه عباس کبیر است که سرانجام به فرمان شاه عباس دوم (کودک نادان) ناجوانمردانه و غافلگیرانه به قتل رسید که شرح این احوال در صفحات قبل آمده است. ناصرالشریعه در این اثر هم چنین نامی از فتح الله خان بیگدلی نماینده قم در دوره مجلس شورای ملی برده است و از وی به نیکی یاد نموده است.

بیگدلی و مدارس قم

ما در فصل جداگانه دربارهٔ ابنیه و مساجد هرگونه ساختمان‌های خیریه و از این قبیل که از طرف افراد ایل جلیل بیگدلی در اعصار و از منته مختلف و در نقاط مختلف ایران ساخته شده سخن خواهیم گفت. حال که صحبت از شاخهٔ بیگدلیهای قم در میان است اشاره‌ایی نیز به بعضی از بناهای خیریه آنجا می‌نمائیم که با همت افراد این خاندان ساخته شده‌اند.

یکی از این بانیان خیر که در شهر مقدس قم اقدام به ساختن مدرسه نموده مرحوم میرزا مهدیقلی خان بیگدلی بوده که مدرسه‌ایی به نام مدرسهٔ خان جنب گنجان ساخته است «این مدرسه سابقاً مدرسهٔ یک طبقه و دارای چهارده اطاق و مشهور به مدرسهٔ خان بود که در سال ۱۱۲۳ هجری قمری توسط مرحوم مهدیقلی خان ساخته شده است.»^{۲۷} لیکن بواسطهٔ مرور زمان و عدم مواظبت جدی در این اواخر مدرسه از قابلیت استفاده افتاده بود و به یک تعمیر دقیق و اساسی احتیاج داشت، تا این که مرحوم آیت الله بروجردی تصمیم به تجدید بنای آن گرفت و

بصورت یکی از بهترین مدارس مناسب با وضع آنروز که از هر حیث قابل استفاده باشد درآوردند.

هم اکنون بر سر در مدرسه مزبور این سطور نوشته شده است: «حسب الامر زعیم بزرگ شیعه حضرت آیت الله العظمی آقای حاج آقا حسین بروجردی مدظله العالی در ماه رجب ۱۳۷۸ قمری مجدداً بنیان گذاری شد و در شوال ۱۳۷۹ قمری پایان یافت.»^{۲۸}

درست است که در کلیه وجه این مدرسه تغییرات اساسی بعمل آمد و تعداد اطاقهای آن از چهارده به ۵۹ رسید و به همین نسبت در کلیه سطوح آن بنا تغییر و تبدلات اساسی بعمل آمد، لیکن نام مدرسه نیز تغییر یافت و نام بانی اصلی کنار گذاشته شد و به مدرسه نام مدرسه آیت الله بروجردی داده شد. و حال آن که اگر نام بانی نخستین را همچنان نگاه می داشتند به انصاف و عدالت شایان تر بود، چون بدون آن هم نام حضرت آیت الله العظمی آقای حاج آقا حسین بروجردی اعلی الله مقامه به جاودانی پیوسته است. به تحقیق این تعویض نام از طرف دیگران به عمل آمده است نه خود آیت الله العظمی. ما این تغییر نام را ناروا می دانیم و امیدواریم که در این باره از طرف مقامات صلاحیتدار تجدید نظر عادلانه بشود.

مدرسه جانیخان جانیخان یا جهانگیرخان بیگدلی شاملو از سرکردگان و سرداران بزرگ دوران شاه عباس اول تا اوایل شاه عباس ثانی می باشد. این سردار بزرگ که مدتها جزء سرکردگان خدمتگزار در طراز زینال خان بیگدلی شاملو و امثاله بوده و بنوبه خود مأموریت های نظامی و سیاسی بزرگی انجام داده و روزگارانی حاکم کرمان بوده و در آنجا از خود یادگاری های بزرگی گذاشته و همچنین املاک بسیاری را در آذربایجان و همدان و قزوین و ملایر و تویسرکان وقف مؤبد اولاد خویش نموده^{۲۸}، که قسمتی از این اوقاف هنوز هم در دست وراثت می باشد، بویژه در همدان و ملایر ابنیه خیریه و آثار باقیات صالحات متعددی بنا نموده، و به یادگار گذارده است که یکی از این بناهای خیریه همین مدرسه جانیخان در شهر

قم می باشد. مؤلف «تاریخ قم» در این باره با اختصار و معلومات گنگ و کوتاهی داده و چنین می نویسد: «مدرسه جانیخان مقابل درب مسجد جامع جانیخان یا جهانگیرخان نامی در سلطنت صفویه او را بنیاد نمود، بعد در زمان سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه حاجی میرزا نصرالله مستوفی گرگانی تعمیراتی در آن نموده و موقوفاتی بر آن قرار داده است».^{۲۹} و درباره شخصیت جانیخان بیش از این چیزی نگفته است.

یکی از مدارس مشهور قم مدرسه حاجی می باشد که بانی اصلی آن میرزا آقاخان صدراعظم نوری (اعتماد الدوله) می باشد که در سال ۱۲۷۲ قمری نخست وزیر ایران بوده است.^{۳۰} ولی بنای مدرسه زیر نظارت و توجه خاص آیت الله مرحوم محمد صادق مجتهد بوده که عامل اصلی در بنیان گذاری این مدرسه بشمار می آید، زیرا اعتماد الدوله بر حسب پیشنهاد و تمثای وی به این کار اقدام نمود و پس از ساختن و پرداختن بنای مدرسه آیت الله حاجی محمد صادق تا پایان عمر نیز در این مدرسه به دراست پرداخته و امامت مسجد نیز با وی بوده است و از این رو مدرسه بنام مدرسه حاجی شهرت یافته است. در ایوان این مدرسه علاوه بر کاشیکاری با کاشی خشتی منقش زیبا و هفت رنگ و خوش نقش و لعاب آن زمان، کتیبه کمر بندی گچ بری به خط ثلث مرحوم میرزا علی اکبر فیض برزیبایی این ایوان می افزاید. علاوه بر این در سینه اسپر ایوان بر فراز پوشش درگاه مقابل کتیبه دیگری روی کاشی های خشتی زمینه لاجوردی که بشکل مربع مستطیلی نصب شده اند به خط نستعلیق مرحوم حاج محمد رشید خان بیگدلی متخلص به «اخگر» می باشد که با آب زر نوشته شده است. اشعار سروده شده نیز اثر طبع خود حاج محمد رشید خان می باشد که عبارتند از:

در زمان شهریار تاجدار تاج بخش	آن که ذات بی همالش پادشاهی راسزا
بوالمظفر ناصرالدین شاه غازی آنکه هست	مہتران را شهریار و خسروان را پادشا
اعتماد الدوله شه صدر اعظم آنکه داد	ملک جم را نظم ها چون آصف بن برخیا

گاه بذل و وقت تحسین نی شگفت از خود شوند
 شد دل آگاه او آگه ز راز روزگار
 دید چون شوق مهین فرزند^{۳۱} خود در کار خیر
 میر شاهنش «نظام الملک»^{۳۱} و المله که هست
 ساخت در قم مسجدی دلکش که هر کس دید، گفت
 و چه مسجد کز علو و پایه و قدر بلند
 وقف کرد این مسجد نیکو برای خاص و عام
 این عبادتخانه فتح بنا کرد او که خلق
 ز اهتمام میر باقر خان عادل پور صدر
 خان باذل ذوالفقار آنکوبه رنج فاقه گشت
 یافت چون اتمام این نیکو بنای دلپذیر
 از پی تاریخ این فتح بنا کلکش نگاشت

معن با جودش بخیل و فضل با بذلش گدا
 زانکه رایش از صفا شد آینه گیتی نما
 آنکه باشد مهتران و سروران را مقتدا
 چون پدر اصل سخا، شخص کرم ذات حیا
 لوحش الله زین بنا و یارک، الله زین فضا
 عقل می گویدش و ده و ده بر زمین آمد سما
 تا نیاز آرند و طاعت مریدان کبریا
 بعد طاعت، شاه گیتی را بگویندی دعا
 آنکه قم از عدل او بس یافته برگ و نوا
 بادل وافی دوا و با کف کافی شفا
 گاه آن شد تا رشید الدین همی خواند ثنا
 صدر امجد را مبارک باشی ای نیکی بنا^{۳۲}

مدرسه مؤمنیه: بنا اصلی مدرسه مؤمنیه از آثار میرزا محمد مؤمن خان بیگدلی شاملو اعتماد الدوله وزیر اعظم شاه سلطان حسین صفوی است. که آن را در سال ۱۱۱۳، با چهل و دو حجره^{۳۳} بنا نموده و املاک و مستغلاتی چند بر آن وقف داشته است.^{۳۳}

میرزا محمد مؤمن خان بیگدلی شاملو اعتماد الدوله فرزند حیدرخان، فرزند زینل خان بیگدلی شاملو است که پیشتر ایشیک آقاسی باشی دیوان بوده و در نوروز ۱۱۱۰ هـ. ق پس از عزل میرزا طاهر واقعه نویس به وزارت شاه سلطان حسین رسیده و در اواخر ج ۲ - ۱۱۱۶ در مشهد درگذشت.^{۳۴} نام و سرگذشت مختصر و نمونه شعر او با «عنوان مؤمن شاملو نواده زینل خان»^{۳۵} در تذکره «نصرآبادی» هست. در همانجا سرگذشت کوتاه و نمونه شعر برادر او «محمد جعفر بیگ» نیز دیده می شود.^{۳۶}

اعتماد الدوله میرزا محمد مؤمن خان بیگدلی شاملو را فرزندی بوده است بنام

محمد قلی بیک که در سال ۱۱۲۳ هـ. ق. به حکومت هرات منصوب گردید.^{۳۷}
 محمد باقر بن محمد حسین طبیب مشهور به غلام مکنون شرح ذهیّه (طب
 الرضا) خود را بنام همین محمد مؤمن خان اعتمادالدوله ساخته است. نام او در
 دستورالملوک و جاهای دیگر نیز هست.^{۳۸}

بنای مدرسه مؤمنیه چند سال پیش تجدید شد. سر درپیشین مدرسه کتیبه ای
 داشت از کاشی خشتی که تا هنگام این تجدید بنا باقی بوده و در متن آن این
 ابیات از شاعری با تخلص «افهم» به نستعلیق زرد نوشته شده بود:

در زمان شئه ستاره شیم	آسمان طبیل و آفتاب علم
الذی صاح حکم نافذه	عن سواد القلوب قم یا غم
خسرو عهد و داور دوران	شاه گیتی و قبله عالم
ساخت این مدرس سپهر اساس	که از آن شد بنای دین محکم
ساخت بر شیعیان آل علی	این بنا را ز صدق مستحکم ^{۳۹}
یافت اتمام این خجسته بنا	که بود کعبه سان مطاف امم
عَبَّید بندگان درگاهش	مؤمن شاملو امیر عجم
زد رقم «افهم» از پی تاریخ	بهترین مدارس عالم

۱۱۱۳ هـ. ق

سنگ نبشته ای نیز پیش تر بالای درگاه ورودیه مدرسه، میان کتیبه مزبور قرار
 داشته است مشتمل بر نام و خصوصیات موقوفات مدرسه که آن را سالها پیش برای
 تصرف همین موقوفات ربوده و از میان برده اند.

این مدرسه کتابخانه معتبر و مهمی نیز داشته که برخی نسخ آن تا این اواخر در
 بیوت علمی قم نگهداری می شده است،^{۴۰} از آن جمله نسخه ای از نکاح وافی که
 پس از تجدید بنای مدرسه به کتابخانه جدید آن باز گردانده شده است.

نکته گفتنی دیگر درباره مدرسه مؤمنیه اینکه: آنجا را در دوره های اخیر با نام
 «مدرسه تحویلخانه» نیز می شناخته اند. در تواریخ متأخر قم وجه این تسمیه چنین

آورده شده که در حمله افغان از این مدرسه به عنوان محلّ تحویل جنس دیوانی استفاده می نموده اند. درست آن است که این کار در دوره حکومت کیکاووس میرزا فرزند فتحعلیشاه انجام می گرفته است.

لطفعلی بیک بیگدلی شاملو - آذر (۱۱۳۴ - ۱۱۹۵)

آذر درباره خود: از مشهورترین شخصیت‌های خاندان بیگدلی شاملو استاد الفصحا، سرآمد شاعران سده دوازدهم هجری قمری شادروان حاجی لطفعلی بیک بیگدلی شاملو متخلص به آذر می باشد. وی فرزند آقاخان (حیدرخان)، فرزند زینال خان سوم، فرزند حیدرخان، فرزند زینال خان دوم^{۴۱} می باشد که سپهسالار ایران در زمان شاه عباس صفوی اول، مغز متفکر و بازوی نیرومند دولت صفویه بوده است.

لطفعلی بیک در کتاب تذکره «آتشکده آذر» مختصری به زندگینامه خود اشاره نموده، مطالبی به قلم آورده است که ما نخست تلخیصی از عین نوشته خود شاعر را در اینجا آورده و سپس به نوشته های دیگران درباره وی می پردازیم. اینک آغاز سخن را با زبان خود آذر می نمایم:

«مخفی نماناد که فقیر در یک ساعت و کسر صبح شنبه هشتم ربیع الثانی در سنه ۱۱۳۴ در دارالسلطنه اصفهان بطالع حوت متولد و مقارن این حال فتنه محمود غلیجایی افغان روی داده، و ناچار تمامی خانواده بدارالمؤمنین قم هجرت کرده، چهارده سال عمر را در آنجا گذرانیده و در اول جلوس نادری که مرحوم والد ماجد به حکومت خطه لار و سواحل بحر فارس سر بلند بود به دارالعلم شیراز حرکت و بعد از دو سال طایر روحش به ریاض جنان آشیان ساخت. ۴۲»

آذر هویت، خود و دودمانش را چنین معرفی می نماید: «بر رأی مستمعان مخفی نماناد که اصل این سالک مسالک یکدلی از دوده ستوده بیگدلی است. وجه تسمیه این طایفه به این اسم آنست که نسبت تمامی این طایفه جلیله به



آذر بیگدلی

حاج لطفعلی بیگ آذر، فرزند آقا خان بیگدلی شاعر و ادیب

مشهور، از سلسله شاملو بسال ۱۱۳۴ هجری قمری در اصفهان بدنیا آمد.

وی نخست و اله و نکمته تخلص میکرده و بعداً آذر را برگزیده

است.

بیگدلی خان پسر چهارم اولدوزخان پسری از شش پسر اوغوزخان می رسد و اوغوزخان به چند واسطه از ترک ابن یافث ابن نوح علیه السلام مُخَلَّف شده، نظربه فطرت اصابی در آغاز جوانی بانی مبانی سلطنت و جهان بینی گشته اسمش در میان سلاطین به عدل و داد مذکور و از جانب جلالت به جمشید ترک مشهور است و نسبت نسب سلاطین جم شوکت و خوانی فریدون فطرت طوایف اتراک قاطبه به آن پادشاه ذیجاه می رسد. ۴۳»

آذر که تا ۱۴ سالگی در دارالمؤمنین قم زیر نظارت و توجّه دقیق خانواده تعلیم و تربیت شایان یافته همین که پا به سن رشد می گذارد و پانزده ساله می شود وارد در جرگه مردان گردیده و بر حسب عادت موروث و خصلت جبلی سفر را بر حضر ترجیح داده نخست: «در خدمت مرحوم حاجی محمد بیک عم خود احرام بیت الله الحرام بسته از راه عراق عرب و شام روانه والحمد لله بعد از ادراک شرف تقبیل درگاه حضرت ختمی پناه و ائمه بقیع علیه السلام بطواف بیت الله مشرف و بعد از ادای مناسک حج، در مراجعت شرف اندوز زیارت آستان ملایک پاسبان مشهد علی ابن ابی طالب و حسین ابن علی علیهما السلام و مرقد مطهر کاظمین و عسکرین علیهم الصلوٰۃ گردیده، و عزیمت عراق عجم و فارس کرده، بعد از یک سال شوق زیارت ثامن الائمه و ضامن الائمه کرده با برادران ۴۴ و جمعی از دوستان به آن فوز فایز شد.» ۴۵

آذر سبب مهاجرت ایل و تبار خود را از شرق به غرب، با استناد به تواریخ بویژه تاریخ «جامع رشیدی» یا «جامع التواریخ رشیدی» بطور اختصار و موجز چنین بیان می نماید: «آبا و اجداد فقیر در ترکستان به ریاست و فرمانفرمایی قبیله خود و اتباع اوقات می گذرانیده، تا در زمان سلطان محمود غزنوی، و در آشوب خروج چنگیزی با جمعی از سایر طوایف ترکستان به ایران آمده و بعضی در آن مملکت ساکن و برخی در خدمت آبا ۴۶ بلا توقف به دیار شام رفته و در آنجا رحل اقامت گسترده تا در زمان دولت تیموری هنگامی که امیر جهان گیر به فتح آن دیار پرداخته و نسب آن

گروه را شناخته نظربه اهلیت و همزبانی و از کمال مهربانی همگی را به عزم سُکنای در ترکستان که موطن اصلی ایشان بود از دیار شام کوچانیده، به ایران آورده و بعد از وصول به اردبیل و حصول شرف خدمت سلطان علی سیاهپوش صفوی رؤسای آن قوم آن حضرت را شفیع کرده، به شفاعت آن سلطان عالم معنی از رفاقت اردوی تیموری فراغت جُسته، به موقف آن دیار حوصلت یافته، دست ارادت به آن والی دیار ارشاد داده، درسلك مریدان راسخ العقیده می زیستند.»^{۴۷}

آذربه نقش افراد ایل جلیل بیگدلی در تأسیس و روی کار آمدن خاندان صفوی، و خدمت صادقانه و بی شائبه این ایل در ظرف تخمیناً دویست و پنجاه سال به ایران در دوران حاکمیت صفوی و هم چنین اطلاق نام شاملوبه قسمتی از این ایل یعنی بازگشتگان و معاودین تبار بیگدلی از شام و سوریّه را چنین می نویسد: «... تا آن که آفتاب دولت صفویّه از افق سلطنت طالع گشته از بدو دولت شاه اسماعیل صفوی تا زمان شاه طهماسب ثانی که تخمیناً دویست و پنجاه سال می شود در آستان خلافت بنیان آن سلاطین جتّت مکین به مناصب عالیه سربلند و از امرای سعادتمند بوده، در مراسم خدمتگزاری و جان افشانی به تقصیری از خود راضی نگشته و مجملی از حال بعضی از ایشان در تاریخ عالم آرای عباسی اسکندربیک و غیره مذکور است»^{۴۸} و علت قبول نام شاملورا چنین بیان می فرماید: «... غرض آنچه از این طایفه از مملکت شام مراجعت کرده اند بیگدلی شاملو خوانده می شود و آنچه در ایران یا در ترکستان بوده و به شام نرفته اند بیگدلی، اما شاملو نیستند. خلاصه بیگدلی میان شاملو عموم و خصوص من وجه است. که بعضی بیگدلی شاملو و بعضی شاملو بیگدلی».^{۴۹} بدین طریق آذریکی بودن نام فامیلی بیگدلی و شاملورا ارائه نموده و ثابت کرده است که این دو کلمه دارای یک معنی و عین مفهوم است، مثل طلا و زریا گنج و خزینه و یا شیر و اسد یا پرند و ابریشم و غیره یعنی دو اسم است بر یک مستی و هیچ فرقی بین بیگدلی و شاملو وجود ندارد.

آذر چون با شعر و ادب و تاریخ ادبیات سرو کار داشته از این رو کار تاریخ نویسی و شرح حوادث و وقایع مملکتی و این قبیل کارهای خطیر اختصاصی را بعهده مؤرخین واگذارده و ضمن شرح و بیان ترجمه حال خود مختصر اشاره ای هم به وضعیت تاریخی آن روز ایران آشفته و پریشان روزگار، و شرح فتنه افاغنه و علل سقوط دولت صفوی نموده ضمناً نامی نیز از چند نفر اکابر آن دوران می برد. از آن جمله ضمن شرح فجایا و جنایات فجیع اشرف افغان چنین می نویسد: «... و خود (اشرف) تاج سلطنت بر سر نهاده و آن سلطان سعید (شاه سلطان حسین غ. ب) را شهید و محمد قلیخان بیگدلی خالوی فقیر را که وزیر امین و رکن رکن آن دولت علیه بود، با جمعی از امرای بزرگ از تاجیک و ترک به ضرب تیغ بیدریغ به روضه رضوان فرستاد.»^{۵۰} و در اینجا است که از زبان آذر محمد قلیخان بیگدلی خالوی آذر و اعتمادالدوله وقت نام برده می شود، قاتل واقعی آنها مشخص می گردد.

یا این که ضمن ادامه کلام و ذکر وقایع دوران شاه طهماسب دوم صفوی باز نام چند نفری از بزرگان و سرکردگان خاندان بیگدلی را ذکر نموده و می نویسد: «... حسب الحکم آن شاه، ولیمحمد خان^{۵۱} عم فقیر از ارض اقدس به سفارت روم مقرر و از راه ارزنته الروم به دربار سلطان احمد خواندگار فرستاد.»^{۵۲} و سپس ضمن بیان وقایع تاریخی می نویسد: «از اصفهان رضا قلیخان بیگدلی بعد از فتح به سفارت روم مأمور شد که خالوی فقیر بود از راه بغداد به دربار سلطان احمد خواندگار رفت و در سنه ۱۱۴۳ با ولیمحمد خان عم فقیر مراجعت کرد.»^{۵۳}

آذر در دنبال کلام به اوج قدرت رسیدن و زمام امور بدست گرفتن نادر شاه اشاره نموده و ضمن ذکر فتوحات وی و راندن و بیرون کردن ارتشهای بیگانه از خاک ایران، به گرفتار شدن رضاقلی خان بیگدلی به غضب نادری چنین می نویسد: «... و هم در آنجا رضاقلیخان خالوی فقیر را که اعظم امرای راسخ در طریقه دولتیخواهی بود، به بهانه آنکه مشعل افروخته، به اطفای چراغ حیاتش پرداخت.»^{۵۴} آذر سپس در سال ۱۱۴۸ ه. ق ضمن بیان احوالات «گرولتای دشت مغان» و

به تاج و تخت رسیدن نادر درباره پدر ماجد خود چنین مرقوم می دارد: «... در جلوس مغان که تعیین مناصب و تقسیم ممالک می کرد... آقاخان والد مرحوم فقیر را بعد از حکومت شروان حاکم خطه لار و بندرعباسی کرده، حسب الغرض کوچ او را در دارالمؤمنین قم مرخص نموده، به فارس فرستاد. فقیر هم در اوایل سنّ به فارس رفته. والد مرحوم در حوالی بندرعباسی به روضه جنان خرامید.»^{۵۵}

آذر ضمن تشریح اردوکنشی ها و بیان فتوحات نادری جزء وقایع سال ۱۱۵۹ چنین می نگارد: «... و بعد از فرستادن مصطفی خان که عم فقیر و از اعز و انجب امرای آن دولت بود، با سه زنجیر پیل رقاص و تحف بسیار به سفارت روم، به جهت تأکید مبانی صلح و صلاح که مثمر ثمره فوز و فلاح و تشیّد و قوایم که هنوز برجاست که نتیجه رستگاری بوالبشر است، خود عزیمت خراسان کرده، و در عرض راه از سرهای اهالی فارس و کرمان منارها بر ثریا رسانید...»^{۵۶}

آذر سپس به مسئله قتل نادر اشاره می نماید، و چون موضوع حایز اهمیت تاریخی است، این چند سطر را عیناً نقل می نمایم. ضمناً یادآور می شویم که مرحوم آذر نسبت به نادرشاه نیک بین و دوستانه نبوده، به او مهر و علاقه نداشته است. آذر می نویسد: «غرض رفته رفته به مرور در میان آن خسرو قهار و اهالی ایران وحشت عظیم پیدا شده آثار توخّش از طرفین به ظهور پیوست. آخر الامر لاعلاج به سبب تعدّی و ظلم و اعتساف و قتل و زجر اهالی، اهالی و اشراف، و حوالات زیاد از غایت انصاف، در شهر جمادی الآخر سنه ۱۱۶۰ در حوالی خوبوشان شبی جمعی از کشیکچیان که محلّ اعتماد او بودند، به تقویّت محمّد قلیخان کشیکچی باشی، و صالح خان قرقلو افشار ناظر بر سر او ریخته، محمّد خان قاجار ایروانی و موسی خان افشار طارمی مبادرت بر قتل او کرده، دست ظلم و تعدّی او را از سرکافه عبادالله کوتاه گردانیدند. و این شعر شاهد حال اوست:

سرشب سرقتل و تاراج داشت سحرگه نه تن سر، نه سرتاج داشت

فاعتبرو یا اولوالابصار.»^{۵۷}



تن و کتسبه نیرین که در طرفین درب شرقی نجف اشرف منصوب است . در بالای درب کلمات دُرّبار حضرت
 ختمی مرتبت و خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله زینت بخش میباشند : « انا مدینه العلم و علی بابها »
 بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی رسول الله ائین الله علی وجهه و خزانیم الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل
 و المحسن علی ذالک کثر و جمته الله و بركاته . السلام علی صاحب السکینه علی قریة المدینة السلام المنصور المؤید
 السلام علی ابی العاسم محمد بن عبد الله و جمته الله و بركاته . مهد علی بن محمد شاد بیگدلی

سپس آذر در دنباله کلام می فرماید: «سوی ظلم و آثار و ظلم او که سالها باقی خواهد بود، اثر خیری که در دولت او مرتب شد ترتیب قبه مبارک نجف اشرف و تعمیر آستان ملک پاسبان روضه منوره کربلای معلّا است که به اهتمام مهدیقلی خان بیگدلی خالوزاده فقیر مقرر شد و تذهیب قبه مبارکه رضوی در طوس...»^{۵۸} که در دو طرف درب شرقی که در بالای آن کلام دُرربار حضرت ختمی مرتبت و خاتم النبیین صلوات الله علیه وآله زینت بخش می باشد «انا مدینه العلم و علی بابها» نوشته طلایی زیرین هنوز هم جلوه گری می نماید:

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام علی رسول الله، امین الله علی وجیه و عزایم الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و المهیمن علی ذالک کله و رحمة الله و برکاته. السلام علی صاحب السکینه علی قوّالمدیان المدینه السلام المنصور المؤید السلام علی ابی القاسم محمد بن عبدالله و رحمة الله و برکاته.

مهدیقلی بن محمد شاملو بیگدلی

برگردان:

درود پیامبر خدا، امین خدا، والا و بلند مرتبه و آهنین اراده، پایان دهنده گذشته و گشاینده آینده. و پیشوای همه گذشتگان و آیندگان. رحمت پروردگار بر صاحب آرامش و متانت، درود ... درود بر یاری شونده و تأیید شونده

درود بر ابوالقاسم محمد ابن عبدالله و رحمت پروردگار و برکاتش بر او.

مهدیقلی بن محمد شاملو بیگدلی

تصویر شماره

آذربه سر کار آمدن دودمان زند و زمامداری کریمخان اشاره نموده و می نویسد: «در بهار طراوت بار سنه ۱۱۶۳ که گلشن بخت ایران از رشحات

سحاب مطر کریم بی نظیر رنگ حضرت گرفت... آن خسرو صاحب اقبال... سایه دولت بر سر اهل ایران افکنده... مصدر امن و امان گشته... و آقاسی خان بیگدلی خالوزاده فقیر را که ابا عن جد در آن دیار (همدان) به حکومت می‌گذارید»^{۵۹} در کار خود تثبیت نموده و انتظام آن ولات را به وی می‌سپارد.

آذر ضمن شرح وقایع دوران سلطنت کریمخان زند، وقایع پیدا شدن شاهزاده مجهول به نام سلطان حسین با تحریک نامبرده به درگیری علیمردان خان بختیاری و مصطفی خان بیگدلی، با کریمخان و مغلوبیت و فرار علیمردان خان و دستگیری مصطفی خان و از میان برداشتن شاهزاده دروغین و استقرار امنیت در کشور اشاره به اقدامات کریمخان و مدبری، عدالت‌پروری، مردم‌داری و رعیت‌نوازی وی نموده و اقدامات او را درباره روابط با کشورهای همسایه، در برقراری و صلح و صفا می‌ستاید. از این که او می‌خواهد مردم را به دور خود گرد کرده و حکومتی توانا و نیرومند داشته باشد می‌نویسد: «حسب الحکم... عبدالغفار سلطان و محمد زمان خان را که از اعظم بیگدلی شاملو و از بنی اعمام فقیر بودند نزد آراکلی خان والی گرجستان فرستاد و آزادخان را برکاب آورده مورد اشفاق بی نهایتش ساختند و از ملتزمان آستان ملک و پاسبان شد.»^{۶۰}

آذر در آتشکده درباره شخص خود و پدرش بسیار کوتاه و موجز معلومات می‌دهد و با اشاره به زندگانی خویش موضوع را تخمیناً مسکوت گذارده و تحقیق در این باره را به عهده آیندگان می‌سپارد. فقط چند سطری را که درباره خود می‌نویسد به شرح زیر است:

«... در آن وقت (پس از بازگشت آذر از حج و عتبات عالیات) اردوی نادری به تسخیر هندوستان و ترکستان پرداخته و بعد وارد ارض اقدس شده و عازم جبال لکزیه بود. به اتفاق اردو و از راه مازندران بهشت نشان حرکت و به آذربایجان رفته و از آنجا عزیمت عراق کرده و بنای سکنی را در اصفهان که وطن آبا و اجداد بود گذاشت. بعد از قتل نادرشاه چندی در سلک ملازمان رکاب علیشاه و ابراهیم شاه و

شاه سلیمان و شاه اسماعیل بوده و از انقلاب زمانه دید آنچه دید و کشید آنچه کشید.»^{۶۱} و به زندانی شدن خود اشاره می نماید.

آذر که سخت از ناسازگاری روزگار شاکیست. تصمیم می گیرد که از کارهای دولت و خدمت کناره گیری کند و به کسوت فقر ملبس گردیده، بقیه عمر را با قلم و دفتر سرو کار داشته باشد و به خدمت دانش و فرهنگ و شعر و ادب درآید چنانکه خود می فرماید: «... تا در سنه ۱۱۸۸ به کسوت فقر ملبس گشته و در این عرض مدّت به خدمت جمعی افاضل علما و عرفا و اعظم شعرا رسیده، بعد از استمداد از فیض صحبت هریک بهره مند و به سبب وزن فطری و شوق جبلّی به گفتن شعر مایل و بیشتر قواعد نظم را از یگانه آفاق میرسید علی مشتاق استفاده کرده...»^{۶۲} آذر طبع خود را در سرودن شعر می آزماید و اشعارش مقبول استاد و دیگر اهل فنّ و ادب قرار می گیرد. و کم کم دفتری ترتیب می دهد و دیوانی می بندد، که ناگهان این دفتر شعر و هنر او نیز دستخوش حوادث و فتنه و آشوب روزگار گردیده، به غارت می رود چنانکه خود شاعر گوید: «بعد از این که هفت هزار بیت از خیالات فاتر تدوین بود، در نهب و تاراج اصفهان مفقود گشته و مدّتی نیز از این رهگذر طوطی ناطقه لال و بلبل طبعم شکسته بال بود.»^{۶۳}

می بینید که به تاراج رفتن آثارش در شاعر چه تأثیر بدفرجام عمیقی گذاشته که مدّتها زبانش از گفتن قاصر و قلمش از نوشتن عاجز بوده و سرانجام پس از سالها سکوت و خموشی کم کم از نوزبان بازمی کند و به سرودن اشعار نغز و پر مغز خود می پردازد. تذکره مشهور «آتشکده» را جمع آوری و تألیف می نماید. مثنوی زیبای «یوسف و زلیخا» را به نظم می کشد. بنا به نوشته بعضی از پژوهشگران میراثش به بیست هزار بیت می رسد.

که در حقیقت نیز بیش از این مقدار است. بطوری که در سالهای ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ هـ. ش. توفیق دست داد که میراث ادبی آذر را از کتابخانه های شخصی افراد دودمان و از کتابخانه های ملی و مجلس و ملک و دانشگاه و غیره بدست

آورده، به معیت استاد سید حسن سادات ناصری به تدقیق و تدوین آن پرداخته و قریب ۱۲ هزار بیت در مجموعه‌ای به نام «دیوان لطفعلی بیگ آذربیکدلی» گردآوری و نشر نمودیم.^{۶۴} سپس مثنوی «یوسف و زلیخا»ی آذر را که قریب ۸ هزار بیت می‌باشد از طرف شخص اینجانب کشف و بر این اثر افزوده گردید و میراث ادبی بیست هزاربیتی آذر را تشکیل داده در دو جلد جداگانه در تحت چاپ می‌باشد

باید به این مسئله نیز اشاره بشود که، از دیوان آذر دو نسخه غیر کامل خطی به شماره‌های: ۲۳۶۸ (مج ۱) و ۲۶۶۹ (مج ۲) در کتابخانه مجلس و دو نسخه دیگر خطی به شماره‌های: ۴۸۶۴ (مک ۱) و ۴۸۸۷ (مک ۲) در کتابخانه ملک و یک نسخه خطی به شماره ۳۶۱۹ (د) در کتابخانه دانشگاه نگهداری می‌شوند که هیچکدام از این پنج نسخه کامل نبوده و قسمتی از اشعار آذر را محتوی می‌باشد و یگانه نسخه کامل خطی دیوان آذر نسخه دیوان آذر نسخه نگهداری شده در کتابخانه خصوصی جناب آقای محمد رضا خان بیگدلی آذری وکیل پایه یک دادگستری و از احفاد مرحوم حاجی لطفعلی خان آذربیکدلی شاملو می‌باشد که نامبرده با کمال سخاوت و مناعت جبلی نسخه خطی خودشان را در اختیار اینجانب قرار دادند و این نسخه را به سبب معتبر و کامل بودن مأخذ اصلی قرار دادیم و در ترتیب دیوان به آن استناد نمودیم.

اما مثنوی «یوسف و زلیخا»ی آذر. اغلب تذکره نویسان و پژوهشگران ضمن تصنیفات آذر به وجود مثنوی «یوسف و زلیخا»ی وی نیز اشاره نموده و تعداد ابیات او را همه این محققین دوازده هزار بیت می‌نوشتند. و از این مثنوی شیوا فقط خود شاعر در پایان تذکره «آتشکده آذر» قریب یک هزار و پانصد بیتی ضبط نموده، و دیگر در هیچ اثری از این منظومه جز ابیاتی چند برای نمونه و شاهد چاپ و نشر نگردیده بود. تا این که اینجانب موفق گردیدم که از کتابخانه مرحوم دادبان بیگدلی به وسیله دختر فاضل و ادب پرورش شمس خانم دادبان بیگدلی نسخه‌ای

ناقص در حدود دو هزار و نهصد بیت بدست آورد ولی کاوش و جستجو ادامه داشت تا روزی در منزل جناب آقای دکتر منوچهر خان بیگدلی آذری نواده ششم مرحوم آذر (آذر، شرر، اخگر، حاج عبدالحسینخان، حاج لطفعلی خان، منوچهر خان) ضمن بازدید از آثار دستخطی کتابخانه خصوصی ایشان، به مثنوی «یوسف و زلیخا» آذر و احتمال با خط خود مرحوم آذر برخورد کرده و اثر را برای نشر خواهش کردم نامبرده نیز با کمال سخاوت و مناعت ذاتی و سعه صدر فطری کتاب را در اختیار اینجانب قرار دادند و مورد استفاده قرار گرفت و آماده به چاپ گردید... این اثر از آن جهت با خط خود مرحوم آذر است که در بسیاری از صفحات ابیاتی خط خورده و با همان خط متن مجدداً بیت شیواتر و زیباتری به جایش نوشته شده است و در زیر این بیت یا ابیات کلمه صحیح است نیز اضافه شده است. که جز مؤلف کسی دیگری حق چنین کاری را نمی تواند داشته باشد. لیکن متأسفانه قسمتی از آغاز و میان و پایان اثر در نتیجه بی دقتی و عدم توجه خوانندگان در طی سنوات افتاده، از بین رفته، پاره پاره یا بریده شده گوشه های بعضی از اوراق پوسیده و ریخته بطوری که با زحمات زیاد و پیدا کردن بعضی مصراع یا ابیات در نسخ «داد بان» و «آتشکده» و غیره باز هم تعدادی از ابیات ناخوانده و یا نیمه تمام ماند. و اگر خدا خواست این مثنوی با این شکل و مقدار در اختیار دوستداران شعر و ادب گذارده خواهد گردید.

خوشبختانه قسمت افتادگی پایان در نسخه کامل «یوسف و زلیخا» در نسخه ناقص مرحوم دادبان بیگدلی موجود بود که استفاده شده و هم چنین قسمتی که از آغاز افتاده بود خود آذر به اختصار در تذکره آتشکده آورده است. که مورد استفاده قرار گرفت در نسخه منوچهر خان بیگدلی آذری هنگام صحافی صفحات کتاب پس و پیش و درهم شده بود که آنها را نیز ترتیب داده به جای خود گذاشتیم.

... و اینک این نسخه مثنوی «یوسف و زلیخا» ی شیوا و شیرین آذرا که دقیقاً عبارت از ۶۵۷۰۲۲ بیت است که امیدواریم پس از رفع اشکالات در اختیار

خوانندگان قرار بدهیم.

آتشکده آذر: آذر درباره تألیف تذکره جهان مشهور «آتشکده» خود چنین فرماید:

«... بما جز عشق آن بد خونیا موخت خدا نیکی دهد استاد ما را . پیوسته سالک طریقت محبت بوده و بلبل به این ترانه مترنم :
عشق می ورزم و امید که این فنّ شریف چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
و هرگز به غیر از خیال نظم که میوه باغ عشق است فکری و به جز قال و قیل
شعر که پرتو چراغ شوق است ذکر نداشتم اگر چه در شمار اهل حال و در حساب
ارباب کمال نبودم اما به مضمون این شعر که :

پریشان نیستی میگو پریشان وز ایشان نیستی میگو از ایشان

روز و شب از جان به صحبت اهل دل مایل و صبح و شام فیض صحبت ارباب
حال را از ایزد متعال سایل بوده، گاهی به مطالب کتب متقدمین راغب و گاهی به
شرف صحبت شعرای معاصرین طالب، اما چنانکه دل می خواست بهره مند نبودم به
جهت آنکه اگر غرض مطالعه افکار متقدمین بود و در هر وقت که حمل و نقل کتب
ایشان به هرجا متصور نبود و اگر مطلب مصاحبت فصیحای معاصرین بود به سبب
انقلاب زمانه صحبت همگی متعذر و دل به خواندن بعضی از آن کتب به تقریب
خواندن دیگری قانع نمی شد و خاطر از دیدن برخی از آن یاران به علت نادیدن
دیگری مشعوف نمی گشت. لاجرم صورت این خیال درآینه خاطرش نقش بست که
مجموعه بر کیفیت احوال و انتخاب اقوال این طبقه از متقدمین و معاصرین نوشته
شود که هر وقت دل را شوق سخنان هریک از متقدمین غالب گردد و تماشای
این گلزار بی خار کرده از نفحات ریاحین گفتار این مشام را رشک ساحت گلشن
سازد. و هرگاه خاطر مصاحبت هریک از معاصرین را طالب باشد، ملاحظه این
گنج پر گهر نموده، از لمعات جواهر کلام آن گوش دل را غیرت وادی ایمن

آذر اشاره به هنگام آغاز تحریر «آتشکده» می نماید و می فرماید:

چون شمارسین عمر از ثلاثین به اربعین رسید رنگ این گلشن دلاویز ریخته به غارت گلستانها درآویخته و از لاله و گل و قصاید متین دامن دامن، و از ریحان و سنبل غزلیات رنگین خرمن خرمن جمع آوردم، چون کار ایام حیات از سنّ نما به جدّ و قوف کشید طرح این مخزن گهر ریخته، به تاراج گنج خانه ها دویده و از لعل و یاقوت و مثنویات فصیحۃ حقّۃ حقّۃ، و از پرند و پرنیان رباعیات ملیحه شقّۃ شقّۃ فراهم کردم یعنی دیوان هریک از متقدّمین بدست آمد به نظر دقّت ملاحظه و به اعتقاد خود آنچه راجح یافتم نوشتم و آنچه از کتب ایشان به علّت تصاریف زمان به تحلیل رفته بود در تذکرة های مشهور و غیر مشهور شعر ایشان را دیده به همان نسبت منتخب و ثبت کردم و صحبت هریک از معاصرین که اتفاق افتاد اشعارشان را به نظر بصیرت مطالعه و به زعم خود آنچه انتخاب کردم بنگاشتم و آنچه نعمت دیدارشان به سبب انقلاب روزگار روزی نشد از مؤلفین اهل فن افکار ایشان را شنیده و باز به همان کیفیت ترجیح داده نقطه انتخاب بروی گذاشته و در ضمن مطالعه تواریخ مولد و منشاء هریک از شعرا که معلوم شد هم اسم آن بلد را مع قليل من اوصافها به ترتیب حروف تهجی ثبت گردید. شعرای آن بلد را در آنجا نوشته، مراعات سبقت زمان و تقدّم مرتبه را منظور نداشتم. و در ذکر اسامی بلاد و شعرای هر بلد را و تخلص را مناط، در نگارش اشعار حرف آخر را به ترتیب حروف هجا معتبر دانستم و این کتاب را به آتشکده موسوم ساختم.^{۶۲}

گفته های دیگران درباره آذر

آذر درباره شخصیت خود، منشاء و نژاد خود و آثار و افکار خود با منتهای فروتنی و اختصار مطالبی گفته و نوشته است که ما قسمتی از آنها را شاهد می آوریم و از بقیه گفتار آن بزرگوار بتدریج و در جای خود بهره مند خواهیم گردید.

حال ببینیم دیگران در حقّ وی چه گفته‌اند.

در دوران زندگانی پُربار و برکت آذر و هم چنین پس از درگذشت وی بسیاری از شعرا و دانشمندان معاصر و تذکره‌نویسان و پژوهشگران دربارهٔ آذر، هنر و فرهنگ و دانش آذر، شخصیت آذر، کردار و رفتار آذر، ویژگیهای خلاّقه آذر و دیگر صفات و مشخصات آذر کم و بیش سخن گفته‌اند که ما در اینجا بطور اختصار نمونه‌هایی از گفتار و پندار نامبردگان ارائه می‌نمائیم:

از معاصرین آذر میرزا ابوالحسن غفّاری کاشانی مؤلف «گلشن مراد»^{۶۸} در مقدمه کتاب خود که سه سال پس از مرگ آذر به تألیف آن پرداخته چنین می‌گوید: «... اگر خامهٔ وقایع نگار و کلک سخن گذار به ذکر احوال و اشعار آن جمعیت (منظور شعرای معاصر خود) بسیار و فرقه بشمار پردازد این صفحه مختصر کتابی مطوّل و این رسالهٔ مجمل به مفصل مبدّل خواهد شد ولی اوّلی و اصوب چنان نمود که به شرح احوال چند نفری از آن طایفه که هر کدام در عصر خود در بلاد عجم رتبهٔ سبحانی و به شیوهٔ بلاغت و فصاحت در این عهد و زمان منزلت انوری و خاقانی داشتند نام نامی و اشعار آبدار گرامی ایشان را زیب این رساله و زینت این کتاب مختصر نماید. اوّل نتیجه الامراء و الخوانین و افصح الشعراء و المتأخرین آذر بیگدلی شاملو، اسم شریف آن جناب حاجی لطفعلی بیگ است از سلسلهٔ شاملو. مشارالیه فرزند صلیبی آقاخان و دخترزادهٔ محمد مؤمن خان اعتمادالدوله حضرت خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین صفوی و نژادش نسل بعد نسل به زینل خان بیگدلی شاملو که یکی از امرای ذیجاه حضرت پادشاه علّین آشیان شاه عباس ماضی الصفوی انارالله برهانه می‌پیوندند. و تولّد آن جناب در سنهٔ ۱۱۳۴ در دارالسلطنهٔ اصفهان اتفاق افتاده و مقارن آن فتنهٔ محمود غلیجایی روی داده ناچار با تمامی خانواده بدارالمؤمنین قم تشریف برده، مدت چهارده سال را در آن ولایت بسر رسانیده، در اوایل دولت نادری که والد مرحوم آن جناب به حکومت خطّهٔ لارو بعضی از سواحل بحر فارس را سرافراز بود از قم به دارالملک شیراز حرکت و مدت

دو سال در آن ولایت اقامت نموده در آن اثنا آقاخان والداو وداع عمر و زندگانی کرده، رخت به سرای جاودانی کشید. آن جناب به مرافقت حاجی محمود بیک عم خود عزم طواف بیت الله الحرام و شرف زیارت کعبه انام نموده بعد از فیض ادراک آن معنی و دریافت شرف تقبل اساتین فلک قرین مشاهد منور حضرت اسدالله الغالب علی بن ابن طالب و جناب سیدالشهداء و خامس آل عبا و مراقد مطهر کاظمین و عسکرین علیهما السلام عزیمت عراق و فارس کرده به فاصله یک سال به شوق زیارت حضرت امام الجن و الأئس علی بن موسی الرضا علیه السلام روانه خراسان و مشهد مقدس و معلی گردید بعد از ادراک این موهبت عظمی در حینی که اردوی معلی حضرت نادری بعد از مراجعت از سفر هندوستان و مملکت توران وارد آن ارض فیض بنیان در رکاب شاهی از راه ما زندان به آذربایجان رفته و از آنجا عزیمت عراق کرده در اصفهان که موطن آبا و اجداد عالی مقام او بود مسکن گزید. بعد از قتل نادرشاه چندی از امراء دولت عیشاه و ابراهیم شاه و ملتزم رکاب آن دو برادر عالیجاه بودند. بعد از افول کوکب ایشان در خدمت شاه سلیمان و شاه اسماعیل نیز به مناصب عظیمه سربلند و بعد از اغتشاش احوال آن دو پادشاه نظر به ملاحظه انقلاب زمانه و فکرتهای عاقلانه لباس امارت را به کسوت درویشی مبدل ساخته یکباره دست از خدمت سلاطین برداشت و در این عرض قدم به دایره مصاحبت و موآنست علماء و حکمای فضیلت قرین و شعرا و ظرفای بلاغت آیین گذاشت. در مجلس علماء در بعضی علوم متداوله بهره و در موآنست شعرا نظر به وزن و شوق جبلی از رسم و قواعد شاعری نصیبی یافته، میل به گفتن اشعار فرمود و بیشتر قواعد نظم را از یگانة آفاق میر سید علی مشتاق که در آن وقت اعظم شعرای فصاحت قرین و مجدد رسوم ناظران متقدمین بود استفاده کرده در اندک زمانی در امر شاعری سرآمد شعرای عصر و در آن فن شریف اعجوبه دهر گردیده کوکب هر شعری که از مطلع طبع بلندش سر میزد ثانی شعرای یمانی و گوهر نظمی که از صف خیالش به جلوه ظهور می رسید محور حوران جنانی بود.

در مبادی حال به قدر هفت هزار بیت بسان جواهر بی مثال از گنجینه خیال برآورده، در زمان ظهور علیمردان خان و نهب و تاراج اصفهان مفقود و از میان رفته، دیری به این علت طوطی ناطقه آن جناب از طرز سخن سازی و عندلیب طبع نواسنجش از شور نغمه پردازی افتاده بعد از آن باز به خواش بعضی از دوستان سخندان و به تکلیف جمعی از آشنایان و باخردان گلستان طبع را از طراوت گلهای گفتن اشعار زیبای تمام و سرابستان خیال را از نصارت ازهار ریاحین ابیات آبدار آرایش در کلام داده کتاب «یوسف و زلیخا» بی به شیرازه نظم درآورده، بعد از آن غزلهای عاشقانه شیرین و سفتن جواهر قصاید بلند پایه رنگین پرداخته، از جمله قصیده‌ها که در مقام شکایت حاکم اصفهان به حضرت خاقان مغفور گفته و به اردوی همایون فرستاده این است:

قصیده

ای سروخوش اندام من ای نخل برومند وی تلخ کن کام من ای ماه شکرخند^{۶۹}
 و اشعار دیگر.

*

صاحب سفرنامه «تحفه العالم و ذیل التحفه» درباره نسب آذر می نویسد:
 «حاجی لطفعلی بیک آذر تخلص از احفاد اعتمادالدوله محمد مؤمن خان شاملوی بیگدلی عالی خاندان و از کبار سخنوران زمان بود. در اقسام نظم داد سخنوری داده و دیوانی زیاده برده هزار بیت به یادگار گذاشته، مثنوی متضمن قصه «یوسف و زلیخا» دوازده هزار بیت دارد که عمری صرف آن ساخته و در انشاء آن بسی نفس گذاخته و به اسلوبی که باید گفته است. دیگر از مآثر اقلام آن یگانه عصر است تذکره مستی به «آتشکده» که همایون سفینه ایست مشحون به جواهر کلم و جوامع حکم و مقدار فضل و دانش او از آن واضح می‌گردد. معمول بین الانام و مقبول طبع هر خاص و عام است. اما «یوسف و زلیخا» ی او با همه رنجی که بر آن کشید منظور انظار اولی الابصار نگردید و کسی را به آن التفاتی بهم نرسید.
 بالجملة آن فصیح دوران به علوم متداوله افتخار امثال و اقران و حاوی محاسن

ظاهر و پنهان، درویش مسلک و وارسته مزاج بود. هر چه از سلاطین و فرماندهان به او تکلیف خدمتی از خدمات دیوانی رفت قبول نکرد و علوّ طبعش از آن سرباز زد. روزگاری به عزّت و آسایش سپری نمود. حاجی سلیمان صباحی دریکی از قصاید خویش او را ستوده. چند بیت از آن ثبت افتاد:

... سپهر مرتبه آذر که قَدّ خویش سپهر جز از برای سجود درش دوتا نکند
تفاوتی به بر شخص همت عالیش لباس پادشه و کسوت گدا نکند
نه خود به حشمت قارن که ملتفت نشود نه خود به ثروت قارون که اعتنا نکند
بود زمانه بتو خرم و چرا نبود کند سپهر بتو نازش و چرا نکند...
شعرای معاصر کلام خود را به او عرضه ورّد و قبول او را مسلم می داشتند. در سنه ۱۱۹۵ وفات نمود رحمه الله علیه.^{۷۰}

الاحرار و تسلیة الابرار

تجربة الاحرار و تسلیة الابرار

حال بینیم عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی (۱۱۷۶-۱۲۴۳) آذربایجانی صاحب «تجربة الاحرار و تسلیة الابرار» دیگر معاصر آذر دربارۀ وی چه می نویسد:

آذربیکدلی شاملو- اسم شریفش لطفعلی بیک بن آقاخان از اعزّه و نجبای ایران و از اوایل دولت بهیّه صفویه^{۷۱} موطن اصلی اجداد ایشان اصفهان بهشت نشان بوده و آذر در سنه اربع و ثلثین و مائه بعد الف (۱۱۳۴) در دارالسلطنه اصفهان متولد شده، مقارن این حال فتنه محمود غلیجائی (افغان) روی داده، ناچار تمامی خانواده او از اصفهان به دارالمؤمنین قم هجرت کرده اند. چهارده سال از عمر خود در آنجا گذارنید، نادرشاه افشار در اوّل جلوس، پدرش را به حکومت خطّه لار و سواحل بحر فارس سربلند کرده^{۷۲}، وی به دارالعلم شیراز حرکت و بعد از دو سال پدرش از دار ملال به دار بقا ارتحال کرده و بعد از چندی در خدمت حاجی محمود بیک عمّ خود احرام طواف بیت الله الحرام بر میان جان بسته... و بعد از زیارت خانه خدا... عزیمت عراق عجم و فارس کرد. بعد از یکسال با جمعی از دوستان به زیارت

ثامن الاثمه رضا (ع) فایز و در آن وقت اردوی نادری پس از تسخیر هندوستان و ترکستان وارد آن ارض اقدس شده عازم تسخیر جبال لگژیه بوده، وی به اتفاق اردو از راه مازندران به آذربایجان رفته و از آنجا عزیمت عراق نموده و بنای سکنی را در اصفهان نهاده، بعد از قتل نادرشاه چندی در سلک ملازمان علیشاه و ابراهیم شاه و سلیمان شاه و شاه اسماعیل منسلک بوده، در اواسط عمر گرانمایه که اوایل دولت کریمخان زند بود، ملازمت را ترک و به کسوت فقر ملتبس و در مضافات قم قلیلی املاک و رقبات داشت، به زراعت مشغول و در هنگام حصاد و رفع محصول از تردد محصلان دیوانی ملول، و به سبب وزن فطری و شوق جبلّی، مایل به گفتن شعر و بیشتر قواعد نظم را از یگانه آفاق میرسید علی مشتاق استفاده کرده، و به قدر هفت هزار بیت از خیالات او در اصفهان^{۷۳} مفقود گشته، مدّتی نیز از این رهگذر طوطی ناطقه اش لال و بلبل طبعش شکسته بال بوده، تا باز به تکلیف احباب از بحر طبع موج دُرهای خوشاب انگیخته، مثنوی «یوسف و زلیخا» دارد و در قصاید و غزل و رباعی سرآمد فصحای زمان و بلغای دوران و از هیچ یک از معاصرین خود بلکه از شعرای متقدمین کمتر نبوده و شعر را خوب می فهمیده و سلیقه بستن مضمون او را هیچ یک نداشته و در شعر شناسی مسلم بوده. از اوست تذکره «آتشکده» که از شرار درد آلود ابیاتش آتش بجان عاشقان عارف و عارفان عاشق زده، و در کلامش دردیست که اهل درد دانند و در سخنانش حالیت که اهل حال شناسند...

در اواخر عهد کریمخان از بلده قم به شیراز تشریف آورده بودند. مؤلف حقیر را شرف صحبت ایشان روزی نشد، و قبل از رفتن مؤلف از دارالسلطنه تبریز به دارالعلم شیراز... میرزا عبدالوهاب موسوی به حکومت اصفهان سرافراز بود... و آذر با شعرای بلاغت گستر او را ندیم بزم بودند. مقارن آن حال میرزا عبدالوهاب وفات یافت. به جای او حاجی آقا محمد زمانی اصفهانی حاکم شد. راههای مداخل به کریخان نمود، و بر جمع اصفهان افزود، در بند شعر و شاعری و فضل و کمال نبود، و عقیم طالع و بداندیش و بدسلوک بود. با کریمخان پدر- فرزند شده، خانه ها ویران

کرد و بدعتها آشکار ساخت. فقرا را سوخت و مال‌ها اندوخت و عموم اهالی را اسباب پریشانی، اعزه و دانشمندان را خصوصاً باعث جلای وطن و بی‌خانمانی گردید. در سنه ثمان و ثمانین و مائه بعدالالف (۱۱۸۸) آذر نیز جلای وطن کرد از اصفهان به قم رفت و اواخر عمر خود را در آنجا گذراند، تا در سنه یکهزار و صد و نود و پنج هجری وفات یافت، حاجی سلیمان صباحی بیدگلی در تاریخ وفاتش سرود:

آذر که شفیع او پیمبر بادا هم محفل او ساقی کوثر بادا
تاریخ وفاتش ز خرد جستم و گفتم: - جاوید چنان محفل آذر بادا

۱۱۹۵ =

نقل به اختصار از «تجربة الاحرار و تسلیة الابرار» تألیف عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی، (۱۲۴۳-۱۱۷۶)

دو نمونه بالا در شرح حال آذربیکدلی که به قلم دو نفر از معاصرین وی نوشته شد و ترجمه حال آذر را به اختصار و مفید بیان نموده‌اند و می‌توان گفت که اکثر نوشته‌های دیگر در این خصوص با توجه و دقت به نوشته خود آذر و این دو نوشته تنظیم و تحریر گردیده است بویژه نوشته میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی از آن جهت بسیار حائز اهمیت است که نیای بزرگ آذر را تا زینل خان ثانی سرکرده بزرگ ایران تعیین می‌نماید ولی از میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی که آذر را بهتر از هر کس می‌شناخته و معرفی کرده است انتظار می‌رفت که درباره آثار آذر دقیق‌تر سخن می‌گفت و روشن می‌ساخت که نامبرده مؤلف کدام اثرها بوده است و مفتون هم با این که در این باره کمی بیش از میرزا ابوالحسن سخن گفته لیکن او نیز درباره تصنیفات آذر نظر قطعی و کامل بیان نکرده است.

آذر از شعرایی است که چند تخلص اختیار نموده، از جمله در جوانی «واله» و سپس «نکته» و سرانجام «آذر» اما به نوشته احمد گلچین معانی نامبرده تخلص «محروم» نیز داشته است و مقداری هم با این تخلص شعر گفته است. احمد

گلچین معانی در این ادعای خود به کتاب «ریاض العارفین» تألیف منشی آفتاب رای لکهنوی در ۱۸۸۳ م (= ۱۳۰۰ هـ. ق) استناد می‌نماید و شاهد زیر را از آن کتاب می‌آورد:

«آذر- یعنی ملک الشعراء حاجی لطفعلی بیگ بیگدلی شاملو اصفهانی که بعد از مراجعت از حج و زیارات، چندی درس‌لک ملازمان نادری منسلک و بعداً از ندیمان سلطان کریمخان زند بوده و در اوایل «محروم» و آخر «آذر» تخلص می‌کرده است...»^{۷۴}

و از اینجا به خوبی روشن است که «محروم» نخستین تخلص حاجی لطفعلی بیگ آذر بیگدلی شاملو بوده است و سپس به جهاتی این تخلص و تخلص‌های «واله» را نیز ترک کرده و سرانجام با تخلص زیبا و وزین «آذر» شهرت جهانی یافته است.

* * *

شرح زندگی و فعالیت ادبی و شخصیت آذر دقت اکثر پژوهشگران خلف را جلب نموده و هر پژوهشگر و دانشمندی در اثر خود شمه‌ای از ترجمه حال و آثار و افکار و گفتار و کردار وی و هم‌فکران و هم‌قلمان وی را به رشته تحریر کشیده‌اند. چون در هر کدام از این نوشته‌ها یک ویژگی، یک تازگی و یک ابداع تازه هست این است که ما عین این نوشته‌ها را در صورتی که زیاد گفته‌های اسلاف خود را تکرار نکرده باشند به عنوان شاهد درج می‌نمائیم، تا روشن شود که چقدر آذر مورد توجه اخلاف دانشمند خود بوده است.

رضاقلی خان هدایت در مجمع الفصحا درباره آذر چنین می‌نویسد:

«آذر بیگدلی رحمه الله اسمش حاجی لطفعلی بیگ و ازنجبای سلسله بیگدلی شاملو و برادرزاده ولی محمد خان بیگدلی شاملو متخلص به «سرور»، چندی در خدمت عادل شاه افشار مستوفی و نویسنده بود. علیقلی خان متخلص به واله که در آغاز غلبه افغانه به اصفهان فرار کرده، به هندوستان رفته و در آنجا تذکره نوشته و در

آنجا از وی سه بیت نقل کرده و گفته است که آذر در آن وقت بیست و دو سال داشته و آغاز شاعری وی بوده و چندی واله و نکهت تخلص می‌کرده، آخر آذر را قبول فرموده، بالجمله مدتها به رفاقت معاشرین و معاصرین خود چون مشتاق و هاتف و مثلهم از شعرای طبقه اول متأخرین که معاصر زندیه بوده‌اند در اصفهان و شیراز تتبع طرز^{۷۵} فصحای متقدمین را پیشنهاد کرده و تذکره آتشکده را تألیف و در سال ۱۱۷۴ هـ. ق به نام کریم خان وکیل تقدیم داشته و در فن نظم، اکتساب قواعد از میرسید علی مشتاق اصفهانی کرده‌اند «یوسف وزلیخا» یی هم به قید نظم درآورده‌اند نسبت به همگنان خود از متأخرین معاصرین طبع عالی داشته و در سنه ۱۱۹۵ لوی سفر آخرت برافراشته، آنچه از خیالاتش به طرز استادان قدیم آشناتر است این است.»^{۷۶}

قصاید

الا ای معنبر شمال موزد که جسم لطیفی و روح مجرد...
و تعداد بیش از یک صد بیت از قصاید و غزلیات و رباعیات وی نمونه می‌آورد.

دکتر لطف الله هنرپرور در «کتاب جوانان» برای آشنایی با فرهنگ جوانان زیر نظر محمد علی اسلامی ندوشن «اصفهان» مختصری از شرح حال و آثار و افکار آذر نوشته وفات او را نیز در اصفهان ذکر می‌نماید. و بطور کلی او را چنین معرفی می‌نماید:

آذر بیگدلی (۱۱۳۴-۱۱۹۵). حاج لطفعلی بیگ فرزند آقاخان پدرش از حکام عهد صفوی است. نسب او به بیگدل خان بن ایلدگز خان بن اوغوز خان از نجبای ایل شاملو پیوندد. مردی ادیب و شاعر و نویسنده‌ای صاحب ذوق است. وی از جمله کسانی است که در برگشت سبک ادبی از شیوه هندی (که آن را باید سبک اصفهانی نامید. غ. بیگدلی) به سبک شعرای متقدم در خدمت استادش میرسید علی مشتاق رنجه‌ا برد. تا سرانجام به کمک دوستان یک دل خود: هاتف

اصفهانی، صباحی کاشانی و دیگر شعرای اصفهانی توفیق حاصل نمود که سبک شعرای بزرگ قدیم را زنده نماید و از این راه خدمت ارزنده‌ای به ادبیات فارسی کند.

آذر در اوایل جوانی واله و سپس نکهت تخلص می نمود و سرانجام آذرا تخلص خود قرار داده به این نام شهرت یافت تولدش در اصفهان و وفات او نیز در همین شهر می باشد. لیکن آثار قبر او از بین رفته است.

کتب زیر از اوست:

۱- تذکره آتشکده که به تذکره «آتشکده آذر» معروف است. در شرح حال شعرای ایران تدوین شده، و محتوی شرح حال ۸۴۲ تن شاعر است. شعرای متقدم را عموماً از سایر تذکره‌ها استفاده نموده است... قسمت قابل توجه این تذکره شرح حال ۷۰ نفر از معاصرین مؤلف است. این کتاب چندین مرتبه به طبع رسیده و مورد توجه تذکره نویسان است.»^{۷۷}

آقای لطف الله هنرپرور ضمن شرح احوال عده از بزرگان دودمان بیگدلی از قبیل ولی قلیخان بیگدلی شاملو فرزند داود قلیخان معاصر شاه عباس دوم، آذر و برادر کهنرش (عُذری) اسحق بیک بیگدلی شاملو اشاره به دوره بازگشت ادبی نموده و نام بیست نفر از شعرای معاصر آذر که در این انقلاب ادبی شرکت نمودند می برد و می نویسد: «... همین انجمن سبب شد که مشتاق و یارانش انقلاب ادبی ایجاد نموده، سبک شعرای متقدم، یعنی سعدی و حافظ را تجدید و سبک هندی را ترک گویند، شعرائی که در این انجمن بوده اند هر یک در نوع خود استعداد و اثری داشته اند اینک نام چندتن از آنها به ترتیب حروف تهجی:

۱- آذر بیگدلی حاج لطفعلی خان (۱۱۹۵-۱۱۳۴).

۲- راهب سید جعفر (۱۱۶۶- وفات).

۳- رفیق ملاحسین (۱۲۲۶- وفات) سال وفات او را ۱۲۱۲ هم نوشته اند.

۴- رهی میرزا ابراهیم (۱۲۲۶- وفات).

- ۵- شعله سید محمد (۱۱۶۰- وفات).
 - ۶- شقاقی مهدی بیک (۱۲۱۴- وفات).
 - ۷- صافی میرزا جعفر (۱۲۱۹- ۱۱۳۰).
 - ۸- صباحی حاجی سید سلیمان کاشانی (۱۲۱۸ هـ. ق. وفات).
 - ۹- صهبا آقامحمد تقی (۱۱۹۱- وفات).
 - ۱۰- طبیب سید عبدالباقی (۱۱۷۱- وفات).
 - ۱۱- طلعت آقامحمد (وفات قرن ۱۳ هجری).
 - ۱۲- عاشق آقامحمد (۱۱۸۱- ۱۱۰۷).
 - ۱۳- غُذری اسحق بیک (۱۱۸۵- وفات).
 - ۱۴- فریبی میرزا حبیب الله (۱۱۹۰- وفات).
 - ۱۵- نامی میرزا محمدصادق (۱۲۰۴- وفات).
 - ۱۶- نصیب آقامحمد (۱۱۸۲- وفات).
 - ۱۷- نصیر میرزا نصرالدین محمد (۱۱۹۱- وفات).
 - ۱۸- نوید محمد حسین (۱۱۸۷- وفات)، سال وفات او را سال ۱۱۸۰ نیز نوشته اند.
 - ۱۹- واله آقامحمد کاظم (۱۲۲۹- وفات).
 - ۲۰- هاتف سید احمد (۱۱۹۸- وفات).
- اینها بود اسامی پاره‌ایی از یاران آذر که در انجمن بازگشت ادبی «مشتاق» اشتراک و مجذانه فعالیت نموده‌اند. مابین آنها آذربا سید احمد هاتف (حکیم و ادیب و شاعر و عارف) و صباحی رفیق صمیمی و دوست یک دل بوده سالهای آخر عمر خویش را در شهرهای مرکزی قم و کاشان و اصفهان اغلب با همدیگر بسر برده‌اند. این سه تن از معروفترین شعرای عهد افشاریه و زندیه بوده‌اند. هاتف در دو زبان فارسی و عربی شعر می‌سروده است. ترجیع‌بند عرفانی و معروفش الحق در نهایت استادی و توانایی به نظم درآمده است.



- در اثر «تذکره القبور» یا «دانشمندان و بزرگان اصفهان».

«آذر بیگدلی حاج لطفعلی بیک فرزند آقاخان بیگدلی پدرش از اعیان عصر و حکام زمان مورد اعتماد سلاطین صفویه بوده، نسب او به بیگدلخان بن ایلدگزخان بن اوغوزخان از نجباء ایل شاملومی رسد. صاحب عنوان از ادبا و گویندگان و شعراء و نویسندگانی است که در بازگشت سبک ادبی شیوه متقدمین، با دوستان و معاشرین خود همچون: مشتاق و صباحی و هاتف و رفیق و دیگران تشکیل انجمنی داده و در این راه رنجها برده تا بالاخره توفیق حاصل نموده».

صاحب عنوان در اوایل شاعری واله و سپس نکهت و در آخر آذرا انتخاب نموده و به همین تخلص مشهور گردید. در دستگاه سلاطین افشاریه و زندیه مصدر اموری بوده است. در تاریخ ۲۰ ربیع الثانی سال ۱۱۳۴ متولد و در سنه ۱۱۹۵ در اصفهان وفات یافت.

وی مؤلف تذکره ایست در احوال قریب ۸۴۰ نفر از شعرا و گویندگان زبان فارسی به نام «آتشکده» کتاب او از این نظر که درباره شعرا نظر انتقادی دارد بر دیگر تذکره ها امتیاز دارد.

کتب زیر از آثار او است.

۱- تذکره آذریا «آتشکده» آذر.

۲- «دفتر نه آسمان» در شرح حال شعرای معاصر خودش.

۳- دیوان اشعار.

۴- مثنوی «یوسف وزلیخا» بر وزن «گلشن راز» محتوی ۱۲ هزار بیت. از اشعار اوست. در وصف اصفهان از مثنوی «یوسف وزلیخا» ی او:

... بود هر کوچه آن از هری به ددش از حور، دیوش از پری به...» ۷۹.

تذکره پیمانه

احمد گلچین معانی در «ذیل تذکره میخانه» شرح حال آذرا را با نمونه ای اشعار وی به اختصار از اثر «تجربة الاحرار و تسلیة الابرار» عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی

آذربایجانی عیناً نقل نموده،^{۸۰} و در حاشیه درباره روابط دوستانه و صمیمانه آذربا رشحه اصفهانی چند سطری به شرح زیر نوشته است که از لحاظ جلوه گر ساختن شخصیت آذرو مناسبات ادبا و شعرای معاصر با او قابل دقت است:

«رشحه اصفهانی متوفی ۱۲۶۶ هـ. ق، شاعریست قادر و «تذکره الشعرا»ی منظوم وی که به اهتمام نگارنده (گلچین معانی) به طبع رسیده است، حَقاً اثری است برجسته، با این حال او را به آذربیکدلی آنچنان ارادتی بوده که هم دیوانش را به خط خود نوشته است، و هم «آتشکده» را نسخه «آتشکده» خط رشحه به شماره ۹۹ مورخ شعبان ۱۲۴۷ ق. در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است.»^{۸۱}

هم چنین احمد گلچین ضمن ارائه نمونه هایی از اشعار آذربیک صدوسی و نه بیت «ساقینامه» شاعر را عیناً درج نموده است:

ساقی نامه آذربیکدلی

بیا ساقی آن جام خورشید فام که مانده است بروی زجمشید نام...
احمد گلچین می نویسد که این ابیات را از دیوان آذرنسخه کتابخانه ملی ملک، شماره ۴۸۸۷ مورخ هزار و دویست بیست و دو هجری قمری که به خط محمدباقر رشحه اصفهانیست استنساخ نموده است.

احمد گلچین معانی پشت سر «ساقینامه» آذر ۳۱ بیت «مغنی نامه» وی را نیز چاپ نموده است. با مطلع زیر:

بیا نایی آن نی که دهقان بُرید زهر پرده اش تنگ شگر درید...^{۸۲}

منشآت قائم مقام

قائم مقام در منشآت خود ضمن شرح احوال ایل و تبار بیگدلی درباره آذرچنین می نویسد:

«حاجی لطفعلی بیگ که در عهد خویش بی مثل و یگانه بود و در فن شعر استاد زمانه، کتابی جامع در ذکر شعرا نگاشته چون آذرتخلص داشت «آتشکده» نام نهاد که خرمن عاشقان را آتش است، و فرقه عارفان را دلکش، و زمره شاعران را

سرمشق کار، و جمله بی دلان را همدم و یار...»^{۸۳} در این اثر معلومات مبسوطی دربارهٔ اتراک، بخصوص، ایل اوغوز و تقسیمات ۲۴ گانه این ایل و بویژه بیگدلی‌ها داده شده است که ما قبلاً در این باره به تفصیل سخن گفته‌ایم.

- مدرّس تبریزی در «ریحانة الادب» می‌نویسد: «... در حدود بیست سالگی به شعر گفتن آغازیده و نخست واله و نکهت تخلص می‌کرد و عاقبت آذرا را برگزیده است.»

دربارهٔ استاد و مراد آذر مؤلف «نگارستان دارا» می‌نویسد: «و بیشتر قواعد نظم را از یگانهٔ آفاق میرسید علی مشتاق استفاده کرده، هفت هزار بیت گفته بود که در نهب و تاراج علیمردان خان بختیاری در اصفهان مفقود گشته.»

رضا قلیخان در «مجمع الفصحاء» دورهٔ نگارش «آتشکده را حدود سی سال تخمین زده می‌نویسد: «آذرتذکرهٔ آتشکده را به نام کریمخان زند نوشته، و سی سال صرف تدوین و جمع‌آوری آن نموده» و «سفینهٔ المحمود» نیز همین مطلب را تصدیق و تأیید می‌نماید.

در کتاب «انجمن خاقان» بنا به قول محمد خان گروسی آمده است: «آذر به تشویق جناب ایالت القاب میرزا عبدالوهاب موسوی... شروع به جمع‌آوری اشعار متقدّمین و معاصر کرده و تذکرهٔ موسوم به «آتشکده» تألیف کرد.»

زنوزی در روضهٔ پنجم «ریاض الجنّه» نوشته است: «کتاب «آتشکده که مشتمل بر ذکر احوال و اشعار شعرای متقدّمین و متأخرین است، در کمال امتیاز ترکیب و ترتیب داده‌اند و در این فنّ به این خوبی و مفصّلی کتابی نوشته نشده است، هر چند در نقد و انتخاب و ترجیح و تفضیل اشعار شعرا افراط و تفریطی اتفاق افتاده است، نهایت در اصل وضع و ترتیب و احاطه و ترکیب کتاب نقصی نیست» و خود محمد خان گروسی «مرتبهٔ نثر نگاری و شعر شناسی و ادراک» آذرا می‌ستاید و «آتشکده» را یکی از آثار بنام و موفق تاریخ نظم و نثر زبان فارسی، در نوع خود بی‌نظیر می‌شمارد. گفتیم که عبدالرزاق دنبلی آذربایجانی

متخلص به «مفتون» نیز «آتشکده» آذر را از بهترین تذکرهاى تشخیص داده و در نوع خود ممتاز مى شمارد. مؤلف آذر را در «شعرفهمی و مضمون بندى و شعرشناسی» از دیگر تذکرة نویسان برتر و مبرزتر ذکر مى کند. صاحب «تحفة العالم» درباره شعرشناسی و قدرت فهم و ادراک آذر مى نویسد: «اکثر شعراى معاصر کلام خود را به او عرضه داشته و رد و قبول او را مسلم مى دانستند...»^{۸۴} و مى افزاید: «در اقسام سخن داد سخنورى داده...»^{۸۵} رضاقلی خان هدایت مى گوید: «نسبت به همگنان خود از متأخرین و معاصرین طبعی عالی داشته» و محمد خان گروسی او را یکی از قدرتمندترین شعراى عصر خود مى شمارد و مى نویسد: «از قصاید و قطعات او استنباط قدرتی کامل مى شود و الحق اشعار متین و مضامین عالی دارد.» محمد خان گروسی هم چنین آذر را به دارا بودن کتابی به نام «گنجینه الحق» معرفی مى نماید که گویا به طرز «بوستان» سعدی تألیف شده بوده، ولی اضافه مى کند که «ولی راقم این سطور توفیق دست یافتن به آن را نداشتم» و از کسی دیگر در اینباره مطلبی نشنیده و نخوانده ام.

به گفته محمد خان گروسی در انجمن خاقان: «آذراوقات خود را مقصور تحصیل کمالات نموده، از کتب فصحای عجم و بلغای عرب تتبعی وافر کرده، در علوم متعلقه به شعر و شاعری از عروض و قوافی مالا بد منه را حاصل کرد.»

مؤلف «تحفة الفاطمیین» در ذکر احوال قم و القمیة، درباره آذر معلومات مختصری مى دهد. او را مى ستاید و او را «استاد بزرگوار بنای شعرگویی به طرز شعراى ترکستان» مى خواند. و در حق وی با قدرشناسی سخن گفته و مى افزاید «شعراى معاصرین خود را تربیت فرمود و سبک شعرگویی های هندیه را متروک داشت» از تألیفاتش نام «آتشکده» و «یوسف و زلیخا» را مى برد و نمونه هایی از اشعار ربابی اش مى دهد.

مؤلف «تحفة الفاطمیین»^{۸۶} مختصری از شرح زندگی نامه آذریبان مى نماید تولد او را در سال ۱۱۳۴ در اصفهان و «وفات آن جناب در سنه یک هزار و صد و نود و

پنج روی داد در دارالایمان قم به خاک رفت.» می نویسد.

علی نظمی تبریزی در کتاب «دویست سخنور» (تذکره منظوم و منثور در چند سطر) به رؤس مطالب زندگی آذر اشاره نموده، سال تولد او را سهواً سال ۱۱۲۳ می نویسد و در حق وی چنین می گوید: «لطفعلی بیگ بیگدلی شاملو معروف به آذربیکدلی فرزند آقاخان بیگدلی شاملویکی از شعرای برجسته دوره زندیه است... پس از گذراندن دوره تحصیلی در قم به خدمت عادلشاه، ابراهیم شاه، شاه اسماعیل و شاه سلیمان مشغول گردید ولی پس از مدت کمی از خدمت دیوانی کناره گرفت و گوشه نشینی اختیار کرد.»^{۸۷}

علی نظمی نیز مانند دیگر پژوهشگران آذرا شاگرد مکتب شعر و ادب میرسید علی مشتاق معرفی نموده و «فنون شعر را از میرسید علی مشتاق فرا گرفت.»^{۸۸} می گوید. و از رابطه صمیمانه بین شاگرد و استاد سخن باز می کند. علی نظمی درباره قدرت شعری و ویژگیهای هنری و توان قریحه سرشار آذر اظهار نظر نموده و او را مانند یکی از استادان مسلم و طراز اول شعر و ادب زبان فارسی می ستاید و «این شاعر در انواع شعر مهارت کامل داشت»^{۸۹} می گوید. سپس از تألیفات آذر نام برده و «آتشکده» آذرا در نوع خود از تذکرةهای بی نظیر شمرده، و می نویسد «از کارهای مهم او تألیف تذکره «آتشکده» می باشد که به نام کریمخان زند نوشته و در سال ۱۱۷۹ به پایان رسانیده است.»^{۹۰} علی نظمی در دنباله کلام خود اثر «آتشکده» آذرا چنین ارزیابی می نماید: «به علت دقت بیشتر مؤلف از تذکرةهای معتبر زبان فارسی شمرده می شود.»^{۹۱} سپس اشاره به دیگر آثار گرانبهای شاعر نموده و مثنوی «یوسف و زلیخا» او را ستایش می کند و درباره یاران و همدمان هم قلمان و هم فکran آذر چنین می گوید: «... حاج سلیمان صباحی بیدگلی، آقا محمد عاشق اصفهانی، از معاشران آذر بودند.»^{۹۲}

علی نظمی نیز سال وفات آذرا یک هزار و صد و پنج و محل وفات را شهر قم

می نویسد.

در لغتنامه‌های مشهور معاصر از قبیل «لغتنامه دهخدا» و «فرهنگ فارسی دکتر محمد معین» دربارهٔ آذربه اختصار مطالبی ضبط و ثبت گردیده است. مثلاً در «لغتنامه دهخدا» آمده است:

«حاج لطفعلی بیک شاملو برادرزادهٔ ولی محمد خان متخلص به «مسرور» مستوفی و نویسنده عادلشاه افشار معاصر زندیه بوده و به نام کریمخان وکیل تذکرهٔ موسوم به «آتشکده» نوشته و «یوسف وزلیخا» ثنی نیز به نظم آورده و صاحب دیوان است. تولد او در ۱۱۳۴ است در سال ۱۱۹۵ وفات یافته است.»^{۹۳}

دکتر محمد معین در «فرهنگ فارسی» کمی بیشتر به زندگی نامهٔ آذر جاداده و می‌نویسد:

«لطفعلی بیک ابن آقاخان بیگدلی شاملو متخلص به آذر و ادیب قرن دوازدهم هجری (و. اصفهان ۱۱۳۴ ه. ق، ف ۱۱۹۵ ه. ق / ۱۷۸۰ م.). وی پس از ۱۴ سال اقامت در قم، تحصیلات خود را در آنجا به پایان رسانید و به سفرهای متعدد رفت. و در سال چهارم زندگی خود یعنی به سال ۱۱۷۴ تذکره «آتشکده» را آغاز به تألیف کرد. وی با هاتف و مشتاق و استادان دیگری که دورهٔ بازگشت ادبی را آغاز کرده‌اند معاصر و معاشر بود. چندی در خراسان و اصفهان و شیراز گذراند.^{۹۵} و مدتی مداح^{۹۶} جانشینان نادرشاه بود و سپس به مدح کریمخان زند پرداخت. منظومه‌ای به نام «یوسف وزلیخا» به تقلید «یوسف وزلیخا»ی جامی ساخته، علاوه بر این در قصیده و غزل و رباعی سبک شاعران قدیم پارسی‌گوی را اقتفا کرده است. تذکره‌ای به نام «آتشکده» در ترجمه احوال شاعران پارسی‌گوی تا زمان خود دارد که مکرر طبع شده است.»^{۹۷}

دکتر صادق رضازاده شفق در «تاریخ ادبیات ایران» مختصر معلوماتی دربارهٔ حیات و آثار آذر می‌دهد لیکن چیزی بر گفته‌های اسلاف خود نیفزوده و به تکرار گفتهٔ پژوهشگران قبلی پرداخته است. اومی‌گوید:

«آتشکده آذر از تذکره‌های معروف این دوره است، مؤلف آن لطفعلی بیک

آذربیکدلی شاملو متخلص به آذربه سال ۱۱۳۴ هجری در اصفهان تولد یافت و تحصیلات خود را در قم به پایان برده و بعد از چهارده سال اقامت در آنجا سفرهای متعدّد اجرا نمود. معاصر نادرشاه بود و آنگاه که قشون نادر از هند برمی‌گشت در مشهد اقامت داشت.

آذر از اوایل جوانی بر حسب ذوق طبیعی اشعار می‌سروده و متقدّمین را تتبع می‌کرد، مخصوصاً در بین معاصرین خود سبک سخن میرسید علی مشتاق اصفهانی را اقتضا می‌نمود. اشعارش جزیل و آبدار است و از آنجمله مثنوی «یوسف و زلیخا» است.

تذکره «آتشکده» را در سنّ چهلّم یعنی به سال ۱۱۷۴ هجری تألیف کرد. و شعرا را به ترتیب اقالیم طبقه‌بندی نمود شرح حال ۸۴۲ تن را در آن آورده و نمونه‌ای از اشعار آنها را ذکر کرده و شرح حال خود را نیز در آخر کتاب درج نموده است.^{۹۸}

دکتر صادق رضازاده شفق درباره اشعار ربا بی آذرو دیوان بیش از ده هزار بیتی شاعر سخنی نگفته و درباره‌ای ویژگیهای اشعار آبدار و پرمضمون آذر نیز سکوت اختیار نموده است و فقط نامی از مثنوی زیبای «یوسف و زلیخا» ی وی برده است. بطور کلی ملاحظات شفق درباره آذر بسیار سطحی و کوتاه و بی‌مایه می‌باشد و از دانشمندی چون شفق انتظار بیش از این چند جمله ناقص می‌رفت.

وفات آذر وفات حاج لطفعلی بیگ آذربیکدلی شاملو به تحقیق در سال ۱۱۹۵ هجری قمری در شهر قم می‌باشد و بسیاری از دوستان او و سایر شعرای بعد از وی ماده تاریخی برای این حادثه ساخته‌اند. لیکن بعضی از مؤلفین در سال وفات آذر دچار اشتباه گردیده‌اند. مؤلف اثر «انجمن خاقان» سال وفات او را سنّه ۱۰۹۵ و صاحب «نگارستان دارا» فوت آذر را ۱۱۹۶ می‌نویسد لیکن مؤلف «الذریعه الی تصانیف الشیعه» در این باره می‌نویسد: «وفات حاج لطفعلی بیگ بیکدلی شاملو متخلص به آذر در تاریخ سال ۱۱۹۵ در شهر قم اتفاق افتاده است و این حقیقت را

اکثر مورّخین و تذکره‌نویسان قبول کرده و به قلم آورده‌اند: مثلاً آقا بزرگ تهرانی «قَالَ هَاتِفُ فِي تَارِيخِ وَفَاتِهِ» غزل نه بیتی را هاتف اصفهانی که مناسبت فوت آذر سروده و در بیت آخر نیز ماده تاریخ فوت شاعر را گنجانده است مثال می‌آورد: هاتف می‌نویسد:

ماده تاریخ آذریبگدلی

لب فرو بست از نوای زندگی ناگاه آه	بلبل گویای این باغ آذر از جور سپهر
عاقبت خاموش گشت از نغمه دلخواه آه	ناگهان دم در کشید از بذله دلکش دریغ
ظلّ رحمت برگرفت از فرق اهل الله آه	دامن صحبت کشید از چنگ اهل دل بسوخت
روز عالم شد سیاه از دور مهر و ماه آه	صبح او گردید شام از گردش انجم فغان
خاصه چون من چاکری باخوشتن همراه آه	کرد تنها عزم ره، وز دوستان کس را نبرد
یوسف من ماند تا آخر زمان در چاه آه	یوسف افتاد اریچاه آخر ز چاه آمد برون
زد رقم از بلبل گویای این باغ آه آه ^{۹۹}	کلک هاتف از بی تاریخ سال رحلتش

۱۱۹۵

صبحاحی در فوت آذریبگدلی

نوشت کلک صباحی برای تاریخش (مقام آذرباد افسایه طوبی) ۱۰۰

۱۱۹۵

حاجی سلیمان صباحی بیدگلی در شعری دیگر:

تاریخ فوت آذریبگدلی

آذر که شفیع او پیمبر بادا هم محفل او ساقی کوثر بادا
تاریخ وفاتش ز خرد جستم، گفت: جاوید چنان محفل آذرباد

۱۱۹۵

تاریخ فوت آذریبگدلی

میرزا حسن زَنُوزی متخلص به فانی مؤلف «ریاض الجته» ماده تاریخ فوت آذر در مقطع یک غزل چنین آورده است:

داد از دهر و زنیسرنجات چرخ پرفنش
 نادرالدهری، کریم الذات شخصی، کزازل
 آذرآن ساغرکش جام حقیقت کزالست
 از جفای دهر و روح پاکش از تن شد برون
 خواستم فانی چو از پیر خرد تاریخ: گفت
 (مردن آذر) بود تاریخ سال مردنش ۱۱۱

۱۱۹۵

علی نظمی مؤلف دانشمند کتاب «دویست سخنور»، تاریخ وفات آذر را در
 چهاربیت سروده که در سه بیت اول هر مصرع مساوی رقم ۱۱۹۵ یعنی سال وفات
 آذرمی باشد به شرح زیر:

تاریخ وفات آذر

آذر که بدیده فصیحان ۱۱۹۵ سر بود به شعر ما، سرآمد ۱۱۹۵
 ز آتشکده اش چنانکه دیدی ۱۱۹۵ گشت از همه نامه وی سرآمد ۱۱۹۵
 ایدل! بجفای چرخ بدمهر ۱۱۹۵ این عصر بسروران سرآمد ۱۱۹۵
 هر مصرع از این سه بیت، «نظمی» تاریخ وفات آذر آمد
 اما چنانکه قبلاً گفتیم علی نظمی، تاریخ تولد آذر را اشتباهاً به جای سال
 ۱۱۳۴ سال ۱۱۲۳ نوشته است. ۱۰۲

مزار آذر: درباره محل دفن آذر نیز عقاید مختلف است. اکثر آزارا در شهر
 دارالمؤمنین قم در جوار صحن مطهر حضرت معصومه (ع) نوشته، داخل سردابه
 خانوادگی بیگدلی به قلم آورده اند. و اندکی وفات شاعر را در اصفهان قلمداد
 کرده، مقبره او را در باغ خود آذر ضبط نموده اند. گویا این مزار امروز از بین رفته
 است و اثری از وی موجود نیست. صاحب «تذکره القبور» می نویسد:

«محل دفن آذر در اصفهان در باغ خود در محله عباس آباد در کنار
 مادی فرشادی قرار داشته تا این اواخر به نام تکیه آذر معروف بود و محل آن ملتقای
 خیابان آذر فعلی و مادی در سمت شمال غربی قرار داشت.» ۱۰۳

اما مؤلف «تذکره پیمانه» وفاتش را در شهر قم ضبط نموده است :
 «... در سنه ثمان و ثمانین و مائه بعد الالف (۱۱۸۸) آذر نیز جلای وطن کرد
 و بی خانمان گردید از اصفهان به قم رفت و اواخر عمر خود را در آنجا گذراند، تا در
 سنه یکهزار و صد و نود و پنج هجری وفات یافت...»
 در «کتاب جوانان» درباره مزار آذر چنین آمده است : «... تولدش در اصفهان
 و وفات او نیز در همین شهر می باشد. لیکن آثار قبر او از بین رفته است.»^{۱۰۴}
 اما علی نظمی از گویندگان معاصر و مؤلف تذکره «دویست سخنور» که از
 پژوهندگان نامی شناخته شده است وفات آذر را در قم می نویسد : «وفات او به
 سال یکهزار و نود و پنج هجری قمری، در قم اتفاق افتاد و همانجا به خاک سپردند.»
 (صفحه ۴).

لیکن اولاد و احفاد و نبیرگان و افراد خاندان لطفعلی بیک آذر همه متحد القول
 بر اینند که مزار مرحوم آذر مطلقاً در قم و در سردابه خانوادگی و دودمان می باشد. و
 در این باره هیچگونه تردیدی را روا نمی بینند و حقیر در این باره با چند نفر از
 معمرین خاندان و منسوبین و احفاد آذر شخصاً صحبت کرده و همه آنان متحد القول
 و هم عقیده بوده و هستند که آذر مدفون قم و در جوار صحن مطهر حضرت
 معصومه (ع) در سردابه خاندان بیگدلی می دانند و هرگونه ملاحظات دیگر را رد
 می نمایند.

حسینعلی بیک بیگدلی شاملو «شرر» از مشهورترین شخصیت‌های خاندان
 بیگدلی شاملو دوره اوایل قاجار حسینعلی بیک فرزند لطفعلی بیک آذر مشهور به
 «شرر بیگدلی» می باشد. شرر معاصر فتحعلی شاه قاجار و انیس مجلس
 محمود میرزا و کیکاووس میرزا پسران وی بوده است. محمود میرزا صاحب «سفینه
 المحمود» که شاهزاده‌ای هنرپرور و خود نیز ادیب و صاحب نظر و تألیفات بوده،
 نسبت به شرر منتهای محبت را مبذول می داشته و شرریکی از انیسان خلوت و
 یاران محفل انس و ادب وی بوده است.

محمود میرزا در جلد دوم «سفینه المحمود» خود در شرح حال حسینعلی بیک شرر چنین می نویسد: «... که نام نکویش حسینعلی بیک، اصلش از اهالی دارالمؤمنین قم، بهتر و مهتر ایل بیگدلی خلف پاک حاج لطفعلی بیک آذر، جوانی است در نهایت آهستگی و آزر، به سیرت و صورت از ابنای زمانه به و مه است. در اصناف شعر فرید و موحد است، خاصه در غزلسرای که اگر دعوی اعجاز نماید، شاید.

صحت و سقم اشعارش را موقوف بر ردّ و قبول من دارد و به کرات از فیض صحبتیم محفوظ گشته، اغلب اشعارش را به نامم عنوان کرده و اکثراً ایاتش را در مدیحه انشا نموده. دیوانی به اندازه پنجهزار شعر دارد...»^{۱۰۵} و سپس برگزیده ای از اشعارش را داده است. محمود میرزا که شاهزاده ادیب و ادب دوست و هم صحبت و معاصر معاشر شررنیز بوده سحیه بندی بالا را می نماید و شخصیت و خصوصیات و شعر و ادب او را می ستاید.

محمد فاضل را وی که یکی از تذکره نویسان مشهور شعرای دوره قاجاریه و از معاصرین و معاشرین «شرر» است در انجمن چهارم «انجمن خاقان» او را «قبس طور فصاحت و پرتو نور صناعت خوانده... ابا عن جدّه از کرام و افخام عظمای ایران معدود و محسوبند. و خود جوانی فرشته صورت، بهشتی سیرت، آدمی وشى، ملک منشی ادیب، نجیب، الیف، نصیف، چرب زبان و مهربان، از آداب انسانیت، و رسوم ملازمت و ایراد لطایف و اتخاذ ظرایف فروزان. و از مراتب شاعری نیز طبعی صافی و خاطری جواد و فکری مطیع و ذهنی وسیع دارد» گفته و معرفی می نماید و سپس می افزاید: - فقیر را با او کمال انس و الفت و مودت حاصل، دیوانی از انواع شعر مرتّب داشته است.

رضا قلخان هدایت در «مجمع الفصحاء» آورده است: «اسم شریفش حسینعلی بیک و خلف الصدق حاجی لطفعلی بیک آذربود و در قم سکونت فرموده، از فحول شعرای غزلسرای فصیحۀ بلیغۀ معاصرین است... الحق طبع خوشی داشته،

صحبتش دست نداد.»

معلم حبیب آبادی در جلد یکم «مکارم الآثار» ضمن شرح حال حاج لطفعلی بیک آذر در حق شررنیز می نویسد: ... و فرزندش مرحوم حسینعلی بیک هم از شعرا و مادحین دربار فتحعلی شاه بوده و تخلص شررداشته و پایه نظم به تارک شعری می گذاشته.»

میرزا علی اکبر فیض قمی نیز در تذکره شعرای قم شرح مبسوطی درباره حسینعلی بیک بیگدلی نوشته که خلاصه ای از آن را ارائه می دهیم؛ او می نویسد: «شرشع سخن سرایان، شاهد انجمن بذله گویان، ماه خرگاه شیوا بیانان، قسطاس جنس سخن، معیار نقد نظم و نثر حسینعلی بیک خلف حاجی لطفعلی بیک آذر بیگدلی صاحب تذکره آتشکده است. که در جلالت قدر و نبالت مرتبه مانند اسلاف و نیاکان خود مشارالیه و معتمدعلیه و یکی از امرا و عظمای و رؤس و اعیان و وجوه مردمان با شأن و شکوه ایران بود... الحق اسم سامی آن استاد بزرگوار را در نظم این شعرای عالم مقدار منظم نمودن، چون کشیدن گوهر کوه نور است در سلک دانه های بلور، یا قوت رُمانی است در رشته سنگ سلیمانی... با الجمله شاعری است قادر و سخنوری است ماهر و نگارنده ای است بدیع نگار و طرازنده ای سحر گفتار. در هرفنون سخنوری از قصیده و غزل و رباعی و قطعه و هجایی مثل و همتا بود. با آنکه نیاکان و اسلاف او یکسره در خدمت سلاطین ماضی مصدر خدمات بزرگ شده، به مناصب ارجمند سر بلند بوده اند، که دولت سلاطین صفویه انارالله برهانهم را از فر وجود و انارت رأی و کفالت حکومت ولایات و کفایت امورات معضلات قوامی مالا کلام بود. جنابش ذیل همت خود را آلوده بدین مناصب و مشاغل دو روزه نکرده، روی از خدمت سلاطین برتابید. و به محصولی که از زمین و اشجار ضیاع و عقار خود بدست می آمد گنج راحت و گنج قناعت را از دست نداد. و چنان نبود که بدین حالت کسر شأن و قصور عزتی در جلالت او پدیدار شود، بلکه همواره براری بحر سلطنت و نجوم سپهر خلافت، شاهزادگان

عظیم الشان و امراء و وزراء و خوانین و ندمای خاقان خلد مکان فتحعلی شاه مجالست و مصاحبت او را از جان عزیزتر می شمردند و شخص او را از فرزند دلبد گرامی و ارجمندتر می پنداشتند و هریک به فراخور شأن و مکنت خود در هر شهری که سامان حکومت و ریاست داشتند، جنابش را از هدایا و تحف آن شهر بهره مند می نمودند. و با جلالت قدر و شکرفی خطیر و سمو مرتبه و علو رتبه روی از صحبت فقرا درهم نمی کشید و از ضعفا کناره نمی کرد. بلکه جنابش ملجأ بینوایان مستمند و مأوای بیچارگان حاجتمنه بود. و چندان مجلس آرا و بذله سرا و طیبت ادا بود که عالم و جاهل و کانا و کامل در هر بنگاه که قدم برمی نهاد، مانند هاله بر ماه مر او را جرگه می گشتند و اگر اندوه بیکران در دل نهان داشتند، از التذاذ نیوشیدن سخنان مسرت بنیان او از لوح خاطر می ستردند...»^{۱۰۶}

بنا به نوشته تذکره نویسان و استناد به آخرین ماده تاریخ ها که شرر نوشته سن شریف شرر را ۷۰ سال تخمین می توان زد. تولد او را در حدود سال ۱۱۸۲ و ۱۱۸۴ و وفات او را ۱۲۵۰ و ۱۲۵۲ پنداشته اند. درباره محل دفن شرر در مقدمه دیوانش آمده است: «محل دفن شرر- بطور که منسوبین شرر اظهار می دارند و در «الذریعه» نیز آمده است وی در ایوان طلای صحن حضرت معصومه (ع) مدفون است. و گویا از زمانهای پیش ایوان طلای آستانه مقدسه قم آرامگاه خاندان بیگدلی بوده و تا چندی پیش نیز به همین سیاق عمل می شده است.»^{۱۰۷}

شرر غزلسرای شیوا و رباعی گوی بی نظیری بوده که سروده هایش مورد پسند همگان قرار گرفته است. وی به هنرمندی و استادی و توان و قدرت طبع خود و زیبایی و دلنشینی اشعارش آگاه بود، و به همین سبب نیز گاهگاهی به خود پرداخته و ارزش هنر و شعر خود را خویش بیان نموده است. برای نمونه ابیاتی چند از فخریه شرر را می آوریم:

سزد گر سعدی ایام خوانندت شرر کاینک قم از رنگین غزلهای توشیراز است پنداری



شادروان حاج محمد شیدان بیگدلی (اگر)، و فرزند حاج عبدالغنیان

شرر! از من غزلی گرسوی فارس برند سعدی آید بستایشگری از شیرازم

*

شهر تهران ز غزلخوانی راوی شرر آن چنان است که از نغمه بلبل تجریش

*

عجب مدار به گیتی شرر! که خامه هانی به پیش کلک تو عاجز شود ز فنّ صناعت
تا این که کارش به مبالغه می کشد و می گوید:

نیک داند شرر، آنکس که بود نکته شناس که غزلهای تواز سعدی شیرازی به... ۱۰۸

مرحوم علی اکبر فیض قمی تخمیناً ۵۰۰ بیت از اشعار آبدار شرر را در این تذکره متین و زیبایی خود که با خط شکسته و خوش خویش برای تیمن و ارائه قدرت شاعر آورده است. ما در فصل شعرای خاندان بیگدلی در این باره مبسوطاً داد سخن را خواهیم داد.

از مرحوم حسینعلی بیک بیگدلی شرردیوان شعری باقی است که به کوشش شمس الدین محمد علی مجاهدی (پروانه) در سال ۱۳۴۹ خورشیدی در شهر قم منتشر گردیده است. و از فرزندش حاج محمد رشیدالدین خان بیگدلی متخلص به اخگر نیز که ذیلاً و به اختصار شرح حال و ترجمه احوال او را می نویسیم آثاری باقیست.

*

حاجی محمد رشید خان بیگدلی - اخگر وی از معاصرین مشهور ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۴۷-۱۳۱۳) می باشد و در حقیقت اخگر زاده شرراست یعنی محمد رشید خان فرزند حسینعلی بیک بیگدلی نواده لطفعلی بیک بیگدلی شاملو متخلص به آذراست، آذر و شرر و اخگر هر سه شان از شعرا و فضیای مشهور خاندان بیگدلی شناخته شده اند. و دیوان و آثار شعری هر سه شاعر از بهترین آثار شعری و ادبی زبان فارسی بشمار می رود. اخگر علاوه بر سرودن شعر خطوط نستعلیق و شکسته را زیبا و اعلی می نوشته و به همین مناسبت در دربار ناصرالدین شاه قاجار

یکی از مستوفیان درجهٔ اول بشمار می آمده است.

حسب و نسب محمدرشید خان بیگدلی متخلص به «اخگر» را مرحوم میرزا علی اکبر فیض قمی چنین می دارد: «اخگر ثمر شجر اصالت، چراغ دورهٔ نبالت، آفتاب آسمان مجد، آسمان جهان فضل رشید اللسان، سدیدالبیان حاجی محمدرشید خان بیگدلی مستوفی خلف حسینعلی بیک شرزپسر حاجی لطفعلی بیک آذر صاحب آتشکده است نظم:

موصوله الاسناد بالاسناد

.....

که چون اسلاف و نیاکان خود همه مردمی و هنراست و بزرگی و خطر شیوهٔ جلالت و بزرگی گرفته و شیمهٔ مجد و معالی پذیرفته. نظم

فللورد ماء الورد فرع یزیننه وللیث شبل اللیث شبه یقاربه
در حالت نصارت غصن و بدایت شباب که پدر مرحوش شرربه قصور جنان مقرّ
گزید. با جدی وافر در اخذ علوم ادبیات امعان نظر کرده، فاضلی گرانمایه و ادیبی
یگانه شد. و در انشاء نظم و انشاء نثر و حسن خط و ذلاقت لسان به جایی رسید که
همالشی را آبا عذب بودند و اتهامات عقیم.»^{۱۰۹} اخگر از مریدان حاجی غلامرضای
مشتاقعلی شاه بود و «یکصد و ده غزل کاللولؤ المنثور، بسط البیان درکشید و چون
مقطع هر غزل را به اسم مبارک جناب مشتاقعلی شاه تبرک جسته موسوم به
«مشتاقه» نمود. و الحق بحری است از جواهر آبدار که روزگار از این پیش لؤلؤیی
چنین ثمین بکنار نیاورده و از این پس نخواهد آورد: اداء واجب را به عزم خانهٔ
خداوند جلیل با اهل و عیال گسیل شدند»^{۱۱۰}...

جریان آمدن به پایتخت و معرفی به حضور شاه و مستوفیگری او را میرزا علی اکبر فیض قمی چنین می نگارد:

«پس از مراجعت از مکه، جناب جلالتمآب امیر دوستعلی خان معیر المالک از
جهت سابقه اتحاه و داد دوستانه متمنی شد که به دارالخلافة رخت کشد. مسئولش
را اجابت کرد. بعد از ورود، از ورود و شرح خصایل و شمایل و حلاوة و محاوره و

نکویی شعر و خوبی خط و رسوم ادب و آداب او را به موقف حضور علیحضرت شاهنشاه گردون خرگاه سلطان السلاطین

نظم

بهرام روز کوشش و ناهید وقت رزم برجیس وقت بخشش و خورشید روز بار
ناصرالدین شاه معروض داشت و چنان مبالغه از حد برد که هم در زمان به
آستان بوسیش اشارت رفت. با مرقعی از خطوط خود که از زایش طبع و طراوش
خاطر... به خط خود نگاشته بود و شرف بساط قرب برشتافت و چون تاجر تبت و
ختن و بدخشان و یمن که خُرج و عیبه مطایا را از نفایس امتعه این اسفار گران بار
دارد. در پیشگاه حضور نثار آن بزم مینوی نظم چشم اختر را خیره و رخسار آفتاب را
تیره نمود. حضرت شاهنشاه پژوهش بسزا از کار و بارش کرده و به خطاب
لطف آمیز پایه اعتبار و سرافتخارش را بذروه اکلیل و ثریا برد و به زبان مبارک
براند:- که رشیدالدین قابل همه نوع خدمت است ولی ما او را به انشای رسائل
حضور سرافراز فرمودیم. از آن سپس به پایه سریر خلافت مسیر معتكف و بترقم
رسایل دولتی مشغول آمد.»^{۱۱۱}

اخگر دیوان پدرش شرر را با خط زیبای خود نوشته و هم اکنون این نسخه در
کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم محافظت می شود و یکی از آثار گرانبهای
دودمان و تبار بیگدلی بشمار می رود. وی بعلاوه بر فرامین و کتیه ها و پاره ای
قبالجات و عقدنامه ها و اسناد خانوادگی دیگر از این قبیل در حاشیه قرآنی که فعلاً
در کتابخانه ها دیخان بیگدلی در قم محافظت می شود با خطوط زیبای شکسته و
بعضاً نستعلیق مطالبی نوشته که این جواهر گرانبها هنر خطاطی وی را به وجه گویا
و ارزنده ای آشکار می نماید و چشمان بیننده را خیره می سازد...

تذکره نویسان، مانند پدرش شرر، درباره اخگر نیز مطالبی نوشته و تا اندازه ای
زندگینامه وی را روشن ساخته اند بویژه شادروان میرزا علی اکبر فیض در جای
دیگر «تذکره شعرای قم» درباره وی نوشته است:

«اخگر - حاجی رشید خان بیگدلی خلف حسینعلی خان بیک شررا از عظام و اشراف و نجبا و امجاد روزگار است. و در این دولت روزافزون (مقصود زمان ناصرالدین شاه است.) یکی از وجوه مستوفیان عظام دربار شاهنشاهی است. خط شکسته را بعد از انصرام عهد استاد الکَلّ «درویش مجید طالقانی» کسی بدرستی و صفای او ننوشته، چنانچه میرزا مهدی متخلص به «جرس» تهرانی فرموده:

اخگر، خلف «شرر»، سلیل «آذر» آتشکده‌ها ساخته از فضل و هنر
 در پیش خطش نهد «شفیعا» چو «عما» بر خاک به «درویشی» و شاگردی سر
 در اواخر از جانب دولت، امیر دیوانخانه عدلیّه خراسان شده به جانب ارض
 اقدس مشهد روانه شده بعد از دو سال در ماه شوال یک هزار و دویست و نود و هفت
 (۱۲۹۷ هـ. ق) به دار آخرت خرامید.»^{۱۱۲}

اخگر صوفی مشرب بوده، به وحدت وجود عقیده داشته و در طریقت فقری بنا به گفته مرحوم فیض قمی مرید مشتاقعلی شاه بوده است. مرحوم فیض قمی در حقّ مراد اخگری یعنی مشتاقعلی شاه و معاشران اخگر می نویسد:

روزی در خدمت جناب آقا غلامرضای مشتاقعلی شاه بر حسب دعوت در منزل حاجی رشید خان اخگر بیگدلی رفتیم. زمان بهار و هنگام طراوت روزگار بود. محفل از انواع ریاحین و ازهار طنزگو به کشمیر و تاتار گشته، سطح منزل از بسیاری گل و نرگس و آذریون^{۱۱۴} دشت کازرون شده بود. جناب ملا یوسف که از خلفای آن بزرگوار است فرمودند هریک رباعی بسرائید که ذکر از نرگس و میزبان و جناب مولانا کرده باشید. من بنده عرض کردم:

مجلس نه سزای نرگس و نسرين است بی زینت بزم ما همه آذین است
 زآن روی که مشتاقعلی شه در بزم بنشسته و در نظم رشیدالدین است
 بعد از آن میرزا خانلر فرمودند.

نرگس نه سزای مدحت و تحسین است تا دیده به چشم شاه با تمکین است
 مشتاقعلی خاصه در امروز که بزم آراسته از نظم رشیدالدین است^{۱۱۵}

رباعی که جناب حاج رشید خان فرمودند در نظرم نیست»^{۱۱۶} و بعد اشعاری از اخگر عرضه می‌کند.

افضل الملک کرمانی در کتاب «تاریخ و جغرافیای قم شرح مبسوطی درباره شخصیت‌های مشهور و مواقع آنان و املاک و مستغلات بیگدلی‌های قم نوشته از معارف آنها چند نفری را نام بری نموده است. او می‌نویسد:

«طایفه بیگدلی - دیگر از طوایف سکنه قم طایفه بیگدلیها است. اینها از طوایف قدیم ایران هستند. کنون زن و مرد و بزرگ و کوچک اینها به هزار نفر می‌رسد (اثر در سال ۱۳۰۵ هـ. ق نوشته شده است و حالا خیلی بیش از این رقم می‌باشند. غ. بیگدلی) که در شهرند قسمتی از اقوامشان در بلوکات و دهات ساوه سکنی دارند و مخصوصاً دهات بیگدلی در آنجا معروف است. همه خوانین بوده، به ملاکی اشتغال دارند. ثروت و مکنت آنها خوب است. بیگدلی‌هایی که در قم هستند هر یک ده هزار تومان، پانزده هزار تومان ملک و باغ و زراعت دارند و خیلی معتبرند. با آنکه در شهرهای ساکن هستند وضع ایلیت را از دست نداده‌اند... خوانین معتبر در میان آنهاست. از معاریف آنها نصرالله خان نایب الحکومه سابق قم و حاج محمدحسن خان و حاج محمدصادق خان و عبدالحسین خان مستوفی و پسر مرحوم حاج رشید خان بیگدلی است و... این خوانین بیگدلی همه مردمان کدخدامنش و دانا و مدبر هستند از خط و کمال بهره‌ای وافر دارند. لطفعلی بیگ آذر صاحب «آتشکده» از معاریف اینها بوده است. حاجی رشیدخان بیگدلی که پنج سال قبل وفات کرده است^{۱۱۷} از معارف روزگار بوده است. نزد اعیان تهران بسیار محترم بوده است. و در دیوان به درجه استیفا^{۱۱۸} مفتخر شده است. در این دوره اخیر هیچکسی به خوبی او خط شکسته را درست ننوشته، وی قطعات بسیار خوب نگاشته است و یک اطاق از خطوط او در نزد پسرش موجود است. افسوس که این فرزند گرامی اهل قطعه و خط خوب نیست. نه قطعات پدر را به کسی می‌دهد که از آن بهره ببرند و نه خود بهره برمی‌دارد. این جوان محترم این جواهرها را پنهان

کرده نه می فروشد و نه می بخشد و مردمان ایران از این خطوط محروم مانده اند. در تهران گاهی پیدا می شود و نزد اهالی قم هم بقدر دویست قطعه از او در دست است. لیکن این گنجینه اصلی نزد پسرش مخزون است.

خلاصه بیگدلی های قم هنوز وضعیت ایلّیت، بلکه دهقنت را هم از دست نداده اند... حاجی محمدصادق خان که یکی از معارف اینها است نیز خط بسیار خوبی دارد که ممتاز است و شکسته تحریر و غیره را خوب می نگارد و نیز در میان اینها محمدعلیخان نام جوانیست که در نهایت پاکیزه گی شکسته تحریر را می نگارد و از خوش نویسان محسوب می شود.»^{۱۱۹}

باید به این نوشته افضل الملک کرمانی افزود که حاج محمدصادق خان بیگدلی (حصاری) یکی از قصیده سرایان توانا و زبردست دوران خود بوده و خوشبختانه بیش از بیست قصیده و تعدادی اشعار دیگر او را بدست آورده ایم که در فصل شعرای دودمان بیگدلی یکجا خواهیم داد.^{۱۱۹} و دیوانش را نشر نمودیم.

مؤلف «تاریخ شعرای خطی» که نام مؤلف آن معلوم نیست می نویسد:
«حاج محمدصادق خان بیگدلی یکی از اعاظم و اشراف و در مقام شاعری او را عدیل شعرای ترکستان دانند. دیوانی دارد قریب بیست هزار بیت همه محکم و متین...»

هیچکدام از این اشعار آبدار متأسفانه تاکنون در هیچ جا چاپ و نشر نگردیده اند و ما بر این باور هستیم که نامبرده حتماً دارای دیوان بوده و سراینده هزارها بیت شعر می باشد و با کمال جدّیت در جستجو و مشغول پیدا کردن اشعار و آثار معظمّ الیه می باشیم. از فرزندان و نواده های مرحوم ابوالحسن خان بیگدلی فرزند میرزا داود خان بیگدلی در این باره می توانست قدمی بردارد ولیکن متأسفانه برنداشته است.^{۱۲۰}

دیگر تذکره نویسان و اخگر

حاجی میرزا احمد ایشیک آقاسی دیوان بیگی مؤلف تذکره «حدیقه الشعراء»

متوفی سال ۱۳۱۳ هجری قمری در تذکره وزین خود «حدیقه الشعراء» در شرح حال حاجی رشید خان بیگدلی شاملو متخلص به «اخگر» چنین نوشته اند:

«اخگر بیگدلی اسم سامی و نام نامیش الحاج الرشید خان بن مبرور حسینی بیک^{۱۲۱} شرر بن مغفور حاجی لطفعلی بیک آذر است رحمهم الله. مردی بود پاک نژاد، فرشته نهاد، نیکوسیرت، پسندیده سریرت، پاکیزه صورت، خلیق، متواضع، آرام، معقول، مؤدب، مهربان، شیرین زبان، صاحب انواع کمالات صوری و معنوی، از فنون علوم متداوله مستحضر و از اقسام کمالات کاملاً بهره‌ور انواع خطوط را خوش نگاشتی، بلکه پا از استادان مقدم فراتر گذاشتی و اقسام شعر را شیرین و نمکین و دلنشین، با معانی بدیعه و الفاظ فصیحه گفתי. اگر چه مولدش دارالایمان قم بوده، ولی بواسطه اشتغال به مناصب دیوانی روزگار را در دارالخلافة تهران و خدمت دولت و مصاحبت و منادمت اولیای حضرت سلطنت بسر بردی. با فقیرش لطفی به کمال بود و هر وقت در تهران توقف می شد، غالباً از فیض صحبت و معاشرت ایشان مستفیض بودم و آن اوقات در خیال تتمیم این اوراق نبودم که از اشعارشان چیزی بدست آورم^{۱۲۲}... و سپس مقداری از اشعارش را ارائه می دهم...

میرزا محمدعلی حبیب آبادی در ذیل منسوبین حاجی لطفعلی بیک در «مکارم الآثار» به نقل از «الذریعه» و «المآثر» و «منتظم ناصری» چنین می نویسد:

«... فرزندان این شرر بیگدلی که نواده صاحب عنوان «آذر» باشد مرحوم حاج رشید خان است که از شعرای زمان ناصرالدین شاه بوده و در شعر تخلص «اخگر» می نموده، دیوانی در اشعار دارد چنانکه در «الذریعه ۹: ۳۵۷» فرموده و در «المآثر: ۲۰۴» او را عنوان نموده و در آن چنین گوید:

... از شعراء و خطاطین این دوره معدود بود و در شکسته نویسی و خط تحریر استادی بزرگ محسوب می گردید و رؤسای دوایر عظیمه دولت در طلب وابستگی وی همگان جدی تمام داشتند. و با یکدیگر بخل می ورزیدند. تا این که در آخر

عنوان وفاتش را بدون تاریخ در مشهد رضوی (ع) نوشته». ۱۲۳ در «منتظم ناصری» سنه وفاتش در سال ۱۲۸۳ ذکر شده و می افزاید: «و فرزند این «شرر» باز شاعری بود به تخلص آذر که دیوانی هم دارد چنانکه در «الذریعه ۹: ۳ فرموده». ۱۲۴ از اینجا معلوم می شود که فرزند حسینعلی بیک «شرر» نیز تخلص «آذر» ۱۲۵ را انتخاب نموده و دیوانی هم داشته است.

آیت الله مرحوم حاج میرزا محمد بیگدلی قمی (کبیر)

آیه الله شیخ محمد بیگدلی الشهیر به کبیر. (۱۲۹۰-۱۳۶۹ ه. ق) متولد و مدفون در قم، قبرستان شیخان یکی از علمای برجسته و روحانیون بزرگ و فقهای عالیرتبه خاندان بیگدلی می باشند که ما درباره حیات و فعالیت علمی و دینی ایشان از فرزند ارشد ایشان حاج جواد آقای کبیر بیگدلی پرسشی نمودیم آقای کبیر در پاسخ یادداشت بسیار مختصری مرقوم فرموده اند که ما عین نوشته ایشان را ذیلاً می آوریم:

«... چون اخیراً بواسطه کهولت سن و ناراحتی های مزاجی مبتلا به کسالت فراموشی گردیده ام لذا نمی توانم از سوابق تحصیلی آیه الله العظمی پدر بزرگوارم به تفصیل ذکری به میان آورم. لیکن آنچه به یاد دارم ایشان تحصیلات مقدماتی خودشان را پیش آیه الله العظمی حاجی میرزا محمد ارباب و آقا شیخ محمد حسینی در شهرستان قم تکمیل نموده اند و سپس برای تکمیل تحصیلات فلسفه به تهران مسافرت نموده، و نزد اساتید مشهور آن زمان تحصیلات فلسفی خود را تکمیل و سپس به نجف اشرف مسافرت نموده و مدت هفده سال در نجف اشرف به تحصیل دروس خارج اشتغال ورزیده، و در نزد اساتید معروف آن زمان مانند آیه الله العظمی آقا شیخ محمد کاظم خراسانی و آیه الله العظمی آقا سید محمد کاظم یزدی و مدت کوتاهی نیز نزد آقا شیخ محمد هادی شیرازی به تحصیلات خود ادامه



آیت اللہ مرحوم آقا محمد کبیر قمی
(۱۲۹۰ - ۱۳۶۹ ق.ھ)

داده و به اخذ گواهی اجتهاد از نامبرداران نایل گشته و به اصرار اساتید خود به ایران مراجعت نموده اند.^{۱۲۶} (متأسفانه حاج جواد آقا در چه سالی این مسافرت آغاز و انجام شده به خاطر نداشته اند و نتوانستند پاسخی بدهند غ. بیگدلی).

حافظه ایشان بسیار قوی بوده و هیچ چیزی را فراموش نمی کردند حتی در سن هشتاد سالگی اشعار سیوطی را از حفظ داشته و تمامی آن را می خواندند. از دیگر خصوصیات ایشان آنکه با توجه به تحصیلات عمیق فلسفه، خود مخالف گفته های فیلسوفان بوده، عقیده داشتند که علم فلسفه را جزء علوم نباید شمرد، زیرا تمامی آنها لفاظی، گیج کننده و بدون محتوی است. لذا به محصلین (کذا) توصیه می کردند که از خواندن فلسفه تبری بجویند زیرا مطالب آنها گمراه کننده است. و حرام است برای اشخاص کم استعداد که هنوز به مرتبه اجتهاد نرسیده اند وارد این مسائل شوند.

اما تألیفات ایشان:

از تألیفات ایشان یکی «مشارق الشمس» در علم اصول است که بچاپ رسیده، دیگری «توضیح المسائل» است که بچاپ رسیده و دیگری «حاشیه بر عروة الوثقی و جواهر» است که بچاپ نرسیده است.

محمد حسین ناصر الشریعه مؤلف «تاریخ قم» درباره مرحوم کبیر چنین می نویسد: شیخ محمد کبیر متوفی ۱۳۶۹ قمری مدفون در قبرستان شیخان آرامگاه شخصی از علما و مجتهدین بزرگ طایفه بیگدلی این سرزمین است. پس از تحصیلات ابتدائیه و سطوح در قم و تهران به نجف اشرف مسافرت و در خدمت مدرس اعظم علامه ثانی مولی محمد کاظم خراسانی و دیگران مشغول و پس از فوت آن مرحوم به قم مراجعت و مشغول تدریس و تألیف است. و در مسجد امام به جماعت نماز می گذارد. فتاوی خود را در کتاب «ذخیره العباد» نگاشته و به طبع رسانیده است.^{۱۲۷}

یکی از شعرای قم و بنا به گفته خودش (شاعر اهل البیت) حاج محمد علی

انصاری در «دیوان اشعار انصاری» درباره تاریخ وفات و شخصیت ورثای مرحوم آیت الله آقای حاج میرزا محمد کبیریگدلی قصیده غزایی در ۱۹ بیت سروده که عیناً می آوریم:

عین نثر و شعر انصاری:

تاریخ فوت مرحوم آیه الله حاج میرزا
محمد کبیر قمی اعلی الله تعالی مقامه الشریف.
ایشان در سال ۱۲۹۰ متولد شده و در سال
۱۳۶۸^{۱۲۸} هجری به رحمت ایزدی پیوسته و در
شیخان قم در بقعه شخصی مدفون گردیدند. ۱۳۶۸ ه. ق.

بوم غم بر بام دل شد جای گیر	باز از کجگردی گردون پیر
که بُد اندر بین اقران کم نظیر	در کمنند مرگ، مردی اوفتاد
وندر آن سیمرغ دانش شد اسیر	دست صیاد اجل دامی نهاد
حامی احکام دین، حق را نصیر	عالمی عامل پناه و پشت شرع
در اصول و فقه، نقادی بصیر	زاهد و پرهیزکار و نیک خو
هم روایات ولایت را خبیر	هم احادیث نبوت را سند
جان زرّای روشن او مستنیر	دل ز فکر ثاقب وی مستنار
شهر دانش را بُد او میروامیر	پادشاه کشور فضل و کمال
خلق را بُد هم بشیر و هم نذیر	جای چون در عرش منبر می گزید
برده و دیده از او خیر کثیر	اهل اسلام از وجودش سودها،
آن محمد نام و در کنیت کبیر	حجّة دین آیه الله زمان
میهمان گردید بر حقّی قدیر	چون حریم کعبه گردیدش مطاف
روی جانان دید و از جان گشت سیر	آتش شوق از دُرونش شعله زد
شد بساوج گنبد چرخ اثیر	مرغ روح پاکش از تن ناگهان

زین مصیبت شد عیان در سدّ دین رخنهٔ بس سخت و جبران ناپذیر
شاخ غم از فرقتش آمد جوان سرو صبر از محنتش خم گشت و پیر
از برای جستن تاریخ فوت جبرئیل آمد به انصاری نصیر
آه در مصراع افزود و سرود
«در جنان شد آیه الله کبیر»^{۱۲۹}

۱۳۳۰ خورشیدی

حاجی خلیل بیگدلی ناصر دیوان (۱۲۶۴-۱۳۲۱ شمسی)

حاج خلیل خان بیگدلی ملقب به ناصر دیوان^{۱۳۰}، فرزند ابوالقاسمخان فرزند احمدخان فرزند اسحق بیک فرزند تقی بیک فرزند اسحق بیک برادر کهنتر حاج لطفعلی بیک بیگدلی ملقب به آذر است که به سال ۱۳۶۴ خورشیدی در شهر قم موطن نیاکان خود بدنیا آمد و به سال ۱۳۲۱ در سفر زیارت بیت الحرام، پس از ادای مراسم حج به شب یازدهم ذیحجه الحرام در مکه معظمه بدرود حیات گفت و در گورستان متّصل به مسجد خیف که بنا به روایات شماری از پیامبران در آن گورستان مدفون می باشند به خاک سپرده شد.

شادروان حاج ناصر دیوان تحصیلات متداوله زمان خود را نزد علمای عصر و دانشمندان وقت قم فرا گرفت و مقداری از دوران جوانی را با سمت نایب الحکومه در اراک خدمت کرد. پس از چندی به زادگاه خویش برگشت و رحل اقامت افکند، و از بدو ورود به شهر قم روی حسن نیت و شهرت و توجه ویژه اهالی شهر و استقبال عامهٔ مردم به نمایندگی انجمن شهر گزیده شد و سالهای متمادی ریاست انجمن شهر را عهده دار بود. بعلاوه برای شرکت در تمام کمیسیونهای متشکله در شهر بلااستثنا بواسطهٔ وجاهت همگانی، بی نظری و خوش نیتی مطلق که در این رادمرد وجود داشت، از طرف ارگانها و مؤسسات دعوت می شد، و در کلیهٔ آنها

صرفاً برای رضای خدا، به منظور دفاع از حقوق حقّ مردم محروم شهر شرکت می‌جُست و سرسختانه و بی‌نظرانه از آنها دفاع می‌کرد، و جلوی هرگونه تعدّی و اجحافات احتمالی را می‌گرفت. حتّی الامکان نمی‌گذاشت آن دسته از مردم که آسیب‌پذیر بودند مورد اجحاف و ستم حکام وقت قرار گیرند. راستی که:

عبادت به جز خدمت خلق نیست

شادروان حاج ناصر دیوان مردی متدین و پای‌بند به مذهب حقّ جعفری، و از علاقه‌مندان و شیفتگان خاندان نبوت علیهم السّلام بود. همه ساله ده روزه اول محرم را در منزل خود مراسم عزاداری و اطعام داشت و روزهای عاشورا پای برهنه با دستجات عزادار براه می‌افتاد و تعزیه‌داری می‌کرد.

از خواص بارز آن شادروان حمایت بی‌پناهان و مستضعفین و مخالفت با زورگویان و ستمگران بود و این میراثی گرانبهائی بود که از پدران مبارزو دادگستر خود برده بود. وی نیز مانند نیاکان خود همیشه با مستکبران و انگلهای اجتماع در حال ستیز بود. بهمین مناسبت شعرای قم به مناسبت وفات ایشان اشعاری مبنی بر تمجید و قدردانی از طرف همگان سرودند که ما در اینجا قصیده غزّای مرحوم حجة الاسلام آقای حاج محمّد علی انصاری شاعر اهل البیت را که از شعرای سرشناس قم می‌باشند و بعد از فوت ایشان سروده‌اند در اینجا عیناً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم.

عین نثر و نظم حاج محمّد علی
انصاری درباره شخصیت و وفات
مرحوم حاج خلیل خان بیگدلی
ناصر دیوان:



به مناسبت فوت مرحوم ناصر دیوان (خلیل بیگدلی قمی) که مردی بسیار نیک و خیرخواه بود و هنگام حج گذران در مکه معظمه فوت کرد. این چند شعر سروده شد.

دگر تیره چرا چهر جهان شد
نهاد عشق و خرسندی^{۱۳۱} به پژمرد
لبالب جام شهید مردم از زهر
زبس افغان که از قم بر فلک رفت
خرد را گفتم اندر ماتم کیست
چرا آتشکده شد قلب آذر
بگفتا، در عزای سروری، کو
خلیل ناصر دیوان که چون شمس
زفرط حسن خلق و از بزرگی
رئیس انجمن در شهرداری
پناه و حامی ملت به هر کار
خلیل آسا بعزم دیدن دوست
خدای کعبه از مهر و محبت
بهنگام طواف کوی جانان
ندای ارجعی را گفت لبیک
زانصاری یکی تاریخ می جست
ز حق سر برزد و آنگاه گفتا

«خلیل حق بکعبه میهمان شد»^{۱۳۲}

۱۲ دیماه ۱۳۲۰ مطابق ۱۴ ذی حجه ۱۳۶۰

حاج زین العابدین بیگدلی شاملو ملقب به ذوالمجدین زین العابدین بیگدلی

شاملو که بعدها مُلقَّب به ذوالمجدین گردید در سال ۱۲۶۳ هجری خورشیدی در شهر دارالمؤمنین قم در یک خانواده روحانی متولد گردید. نام پدرش مجتهد فرج الله بیگدلی و مادرش مریم منسوب به میرزای قمی می باشد. وی تحصیلات ابتدائی را در زادگاهش قم آغاز نموده و سپس وارد مدرسه جانیخانی گردید. و در سن ۲۰ سالگی برای تکمیل تحصیلات خود راهی نجف اشرف شد. و دو سال در رشته علوم دینی تحصیل و به اخذ اجتهاد از آقای بروجردی رحمه الله الیه نایل گردید و به ایران بازگشت.

مجتهد جوان تیزهوش بلافاصله از قم راهی تهران می گردد. و مقیم پایتخت می شود. در تهران از سال ۱۳۰۸ خورشیدی وارد خدمت فرهنگ شده با سمت نظارت شرعیات مشغول بکار می شود.

نامبرده به سبب ابراز جدیت و فعالیت و اثبات لیاقت در سال ۱۳۱۲ به سمت استادی دانشگاه الهیات تعیین، و در سال ۱۳۱۴ به اخذ درجه علمی دکتری با سمت استاد ممتاز نایل می گردد. از این پس مدت چهل سال تمام در خدمت فرهنگ و ادب مشغول به تدریس می گردد. او دانشمندان و شاگردان بسیاری به جامعه علم و ادب تحویل می دهد. از تربیت یافتگان و تعلیم دیدگان سرشناس ایشان می توان نام استاد مطهری، استاد مفتّح، استاد فروزانفر و عده کثیری دیگر را که هم اکنون در قید حیات و مشغول فعالیتند نام برد.

زین العابدین بیگدلی شاملو (ذوالمجدین) پس از عمری خدمت صادقانه به فرهنگ و دانش در سن ۸۰ سالگی در تاریخ ۲۲ اسفند ماه ۱۳۴۳ خورشیدی در شهر تهران بدرود حیات گفتند و مزارشان در مجاورت حرم مطهر حضرت معصومه (ع) می باشد.

مرحوم ذوالمجدین مؤلف آثار گرانبهای علمی متعددی می باشد. از یادگارهای ابدی ایشان یکی کتاب «آیات منتخبه» است که سالیان دراز در مدارس ایران تدریس می گردید، دیگری «شرح تبصره آیه الله علامه حلی» در سه جلد می باشد که

در سالهای ۱۳۳۶، ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ تألیف و نشر نمودند، و در اختیار همگان قرار دادند. کتاب «فقه و تجارت» در دو جلد در سال ۱۳۲۶ خورشیدی تألیف نمودند. و دیگر از آثار علمی گرانبهای ایشان که برای طی دوره دکتری و رساله دکتری تألیف فرموده‌اند کتاب: «خلاصه من متاجر شیخنا العلامة الانصاری و ما علق علیه من الحواشی باضافة اقسام البيع و الخيارات الّتی لم یترعّض لها الشیخ» می باشد که هنوز هم در مدارس دینی تدریس می شود. و از طراوشات فکری آن شادروان می باشد. کتاب «انسان و خواب» از نخستین آثار شادروان ذوالمجدین بشمار می آید. و این اثر علمی کوچک را در سال ۱۳۲۴ شمسی تألیف و نشر فرموده‌اند جمعاً در ۴۸ صفحه.

آخرین اثر مرحوم زین العابدین ذوالمجدین بیگدلی شاملو اثری منظوم به نام «خاطرات» است که محصول اوایل سال ۱۳۴۳ خورشیدی می باشد که در فصل «شعرای خاندان بیگدلی» مورد بررسی و تدقیق قرار خواهد گرفت.

شادروان ذوالمجدین اشعار زیر را در پای عکس و ورقه تصدیق رسمی خود نگاشته‌اند:

عمر ما بگذشت و عمر رفته باز آید نیاید	عکس هم مرنیستی را چاره ساز آید نیاید
عکس واصل و رتبه و تصدیق معدوم است و فانی	هیچکس زینها به عقبی سرفراز آید نیاید
دیده ذوالمجدین یارب! دوخته بر بخشش تو	ورنه در محشر بجز با دست باز آید نیاید ^{۱۳۳}

در کتابخانه شخصی مرحوم ذوالمجدین تعداد زیادی از کتب قدیمی و دستخطی موجود بوده که در طول سالیان دراز گردآوری شده بودند. در وصیتنامه شان آثار مزبور را وقف موزه حرم حضرت معصومه (ع) فرمودند که بعد از وفاتشان همه آنها به موزه نامبرده انتقال یافت و هم اکنون در آنجا نگهداری می شوند.

مرحوم ذوالمجدین از اهل الله بشمار می آمدند و به هوسکهای این جهانی و از شهرت آن سخت متنفّر و بیزار بودند. در چند مورد که از طرف مقامات مربوطه در صدد برآمدند که زندگینامه ایشان را تهیّه و منتشر نمایند، به این کار راضی نشدند

حتی وصیت نمودند که تشیع آن چنانی جنازه ایشان بعمل نیاید و چنین هم شد. این چند بیت را شادروان بانو افسر بیگدلی شاملو (ذوالمجدین) دختر صاحب کمال و روشن دل شادروان ذوالمجدین و دررثای پدر بزرگوار خود سروده اند که در زیر می آوریم:

رفتی و رفت خون دل از دیدگان ما رفتی و رفت یکسره تاب و توان ما
رفتی ز موج حادثه و غم دلم شکست برباد رفت کشتی بی بادبان ما
رفتی چو لاله خون دلم در پیاله شد رنگ فنا گرفت همه آرمان ما
رفتی نرفت یاد تواز لوحه ضمیر جز فکر و نام تو نرود بر زبان ما

رفتی امیدواری «افسر» به باد رفت

جز سایه خدا نبود سایه بان ما

در باره شخصیت خانم افسر و اشعارش در جلد «شعراى خاندان بیگدلی» سخن خواهیم گفت.

مرتضی خان بیگدلی (قمی) مشهور به (دادبان)

۱۲۶۹-۱۳۴۳

مرتضی خان بیگدلی گاهی قمی، گاهی دادبان، و گاهی نیز دادبان بیگدلی نامیده شده اند. مرتضی خان فرزند محمدباقر خان بیگدلی فرزند حاج علیقلی بیک فرزند تقی بیک در حقیقت یکی از فرزندان شایسته ایل جلیل یا خاندان بزرگ بیگدلی شاملو هستند که سایر القاب و انساب در حق ایشان حشف و زاید است. مادر ایشان مرحومه فاطمه سلطان خانم دختر آیه الله حاج آقا حسن مزلقانی می باشد.

نامبرده در تاریخ ۱۲۶۹ خورشیدی در شهر قم دنیا آمده، تحصیلات مقدماتی خود را نیز در همان شهر در مکتب آخوند ملا مهدی یزدی شروع نموده است که



شاهان و انجمن مبارکی و کتابخانه

بیشتر رجال معاصر شهر قم در نزد ایشان تحصیل کرده‌اند از قبیل آقایان وجدانی، سید محمد فاطمی و دیگران... مرتضی خان مدارج تحصیلی را در قم در مدرسه جانیخانی طی نموده و پس از فوت پدرش با اجازه مادر برای ادامه تحصیلات راهی تهران پایتخت کشور گردیده، در مدرسه مروی مشهور آن روزگار برای ادامه تحصیل حجه گرفتند و به اتفاق طلاب مدرسه مروی جدّاً و با کمال سعی و کوشش به کسب دانش و کمال پرداختند. بواسطه استعداد فطری و کوششهای شبانه روزی تدریجاً به درجات بالای دانش قدم گذاشته و رتبه والای فضل و کمال را احراز نمودند. با این وصف هم چنین بنا به فرموده خودشان «طلبه‌ایی بودند که لایق قطع بر پایه تحصیل و دانش خود می افزودند و همیشه در فکر مظلومین و ستم‌دیدگان و در صدد رفع ظلم و ستم از آنان بودند.»

سالها گذشت مرتضی خان در قم و تهران و سایر نقاط کشور در ساحة قضاوت و حقوق اسم و رسمی پیدا نمود و سرشناس شد، تا این که در ایران وزارت دادگستری طراز نوین تشکیل یافت و نیاز به قضات تحصیل کرده و پاکدامن و درستکار و اشخاصی از قبیل مرتضی خان و امثالہ پیدا کرد و مرتضی خان به «وزارت عدلیه اعظم» دعوت شدند.

تدریجاً کار قضائی روال و رواج تازه‌ایی یافت و به اوضاع قوانین نوین در سیستم دادگستری کشور تغییرات بنیادی و جدی به عمل آمد.

مرتضی خان بیگدلی جزء اولین دسته قضات وارد دادگستری نوین گردید، و در تاریخ ذی‌عده ۱۳۳۲ هجری قمری مطابق نظامنامه امتحان اعضای عدلیه از عهده آزمونهای مربوطه برآمده و به اخذ دیپلوم شماره ۹۴۷ به تاریخ برج ثور ۱۳۳۳ به رأی: «ملاحظات: دارای ورقه ۱۳۴ در رتبه مقبول و لایق مقام قضاوت است...»^{۱۳۵} نایل آمده و مطابق حکم مورّخه ۱۶ شهر رمضان سنه ۱۳۳۳ نمرة ۲۹۹۴ به عضویت محکمه بدایت محقوق منصوب و برقرار گردیده است.^{۱۳۶} این اولین قدم رسمی بود که مرتضی خان بیگدلی (دادبان بیگدلی) جدّاً در راه خدمت به مردم کشور برداشته

است.

رفته رفته مرتضی خان بیگدلی (مرتضی خان قمی)، مرتضی خان خاتمی بیگدلی، مرتضی خان قمی بیگدلی، مرتضی خان دادبان، مرتضی قمی خاتمی بیگدلی) ۱۳۷ در نتیجه صداقت و درستکاری مابین همگان شهرتی بسزایافت و جلب توجه مردم و دستگاه قضایی دولت را نموده و پشت سر هم به مقامات عالی قضایی ارتقاء یافت. از صاحبمنصبان معتبر و بانفوذ وزارت دادگستری قضایی ایران گردید و بترتیب به دریافت احکام و فرامین مفتخر شد به شرح زیر:

در تاریخ ۲ شهر محرم الحرام / ۷ عقرب ۱۳۳۵ طی شماره ۴۹۲۳ به دریافت حکم زیرین مفتخر گردید:

شیر و خورشید

وزارت عدلیه اعظم

چون برای عضویت شعبه رابع محکمه بدایت وجود یک نفر شخص امین و لایقی لازم بود لذا آقای میرزا مرتضی بیگدلی به صدور این حکم وزارت عدلیه اعظم به سمت عضویت شعبه رابع محکمه بدایت منصوب و برقرار نمود که با کمال مواظبت مشغول انجام وظیفه خود باشد.

شهر محرم الحرام لوی ثیل ۱۳۳۵. امضاء وزیر عدلیه.

مهرگرد. وسط شیر و خورشید دولت علیه ایران وزارت عدلیه اعظم ۱۳۳۴
آقای مرتضی خان قمی خاتمی بیگدلی در دوران خدمت صادقانه خود به دریافت تشویقنامه و فرامین متعددی مفتخر می گردد. که کلیه آنها ۱۳۸ در «تاریخ بیگدلی» مدارک و اسناد آمده است. ۱۳۹

با این ترتیب می بینیم ایشان مراتب درجات دادگستری را از دیوان کشور و غیره گذراندند و آخرین سمت ایشان ریاست دادگاه عالی انتظامی قضات بود که در سال ۱۳۳۵ بازنشسته شدند و در سال ۱۳۴۳ خورشیدی در سن ۷۴ سالگی در

پاریس فوت نمودند و جنازه‌شان به ایران منتقل و در مقبره خانوادگی قم بخاک سپرده شد.

مرحوم مرتضی خان بیگدلی شاملو از قضات درستکار و پرتوان دستگاه دادگستری ایران، از مردان خیر و نوع دوست و تواضع کار کشور و از صاحبمنصبان عالیرتبه و از صاحبان سیف والقلم ایل جلیل و خاندان کهن سال و دیر پای بیگدلی بود.

مرحوم دادبان حقیقتاً پشت و پناه مردم بویژه مظلومین و بی پشت و پناهان بشمار می آمد در بایگانی شخصی وی به نامجاتی از مردم برخورداریم که مراتب محبوبیت بی پایان او را در میان خلق الله مبین می باشد. چند سطر از یکی از این نامه ها که طلوعی نامی نوشته است دقت فرمائید:

۱۳۳۵/۶/۶

جناب آقای مرتضی دادبان رئیس محترم و دانشمند و عالیمقام و نیکوسیرت دادگاه عالی انتظامی و بعد از عنوانی با این درجه احترام و محبت و اظهار مطالب مبسوطی با نثر در حق خود، با شعر نیز دردهای دل خود را به دادبان حقیقی مردم می رساند:

... دادبانا! دادگستر دانمت	دادیارم دادبان میخوانمت
دادبان دادگستر دادرس	دادیارانرا تویی فریاد رس
دادبانم چون تویی نیکومنش	در نهادت نیست جز داد و دهش...
بر «طلوعی» نیست جز شایستگی	نیستش جز بر خدا دلبستگی
چون رضای حق بود تسلیم باش	پاک باش و خسرو اقلیم باش...

مضمون این نامه و نامه های بسیاری از این قبیل مظلومانه و دادخواهانه و سراپا امید و احترام و تکیه بر قضاوت درست مرحوم مرتضی خان بیگدلی شاملو و ده ها از این قبیل مرقومجات شاهد و زنده سند گویایی بر مردم دوستی، انسان پروری و حقیقتاً دادبانی و دادپروری اوست.



دوران شاغلیت مرحوم مرتضی دادبان بیگدلی

مطابق مدارک و اسناد در بایگانی شخصی :

- ۱- عضو محکمه بدایت. ۶ اسد ۱۲۹۴
- ۲- عضو شعبه رابع محکمه بدایت. ۸ عقرب ۱۲۹۵
- ۳- کودتا
- ۴- عضو شعبه محکمه بدایت موقت. ۱۰ ثور ۱۳۰۰
- ۵- عضو محکمه ابتدائی. ۱ حمل ۱۳۰۲
- ۶- عضویت محکمه استیناف تهران. ۱۶ حمل ۱۳۰۳
- ۷- عضویت استیناف مرکز. ۱۳۰۵/۱۱/۲۰
- ۸- کفیل شعبه رابع استیناف مرکز. ۱۳۰۸/۱/۲۷
- ۹- عضو استیناف خراسان. ۱۳۱۲/۳/۷
- ۱۰- عضو استیناف مرکز. ۱۳۱۳/۲/۲۷
- ۱۱- کفیل شعبه ۷ استیناف مرکز. ۱۳۱۳/۴/۲
- ۱۲- رئیس شعبه استیناف مرکز. ۱۳۱۳/۱۲/۱
- ۱۳- رئیس دادگستری استان دهم - اصفهان. ۱۳۲۰/۶/۱
- ۱۴- مستشار دیوان کشور. ۱۳۲۲
- ۱۵- رئیس شعبه ۶ دیوان کشور.
- ۱۶- رئیس محکمه عالی انتظامی قضات.
- ۱۷- بازنشسته. ۱۳۳۵/۷/۱۴

مرتضی خان بیگدلی در دوران بازنشستگی نیز با امور قضایی سرگرم بود تا این که در پایان عمر مسافرتی به فرانسه نمود و در مدت اقامت در آن کشور بیمار شد و در سن ۶۸ سالگی در پاریس درگذشت. جنازه مرحوم دادبان بیگدلی به میهنش ایران آورده شد و در جوار حضرت معصومه قم در صحن کهنه مقبره شماره ۱ به خاک سپرده شد. بگذار این خاک مقدس پیکر محبوب دادبان مردم دوست را

گرامی بدارد.

مرحوم دادبان اولاد ذکور نداشت ولی دارای پنج دختر به نامهای شمس خانم بیگدلی، اقدس خانم بیگدلی، مهین خانم بیگدلی، هما خانم بیگدلی و فروغ خانم بیگدلی بود. هر پنج دختر تأهل اختیار کرده و صاحب فرزندان می باشند و فرزندان لایق و تحصیل کرده تقدیم جامعه نموده اند.

شمس خانم خواهر بزرگتر زوجه آقای حسن خان بیگدلی فرزند مرحوم حاج ابوالحسن خان بیگدلی زنی خیر و متدین و نیکو کار است همیشه بین خود و خدای خود حسابهایی دارد و مانند پدر بداد مظلومین و محتاجان می رسد و از مستمندان مانند پدرانش دستگیری می نماید، نامبرده در سال ۱۳۶۰ خورشیدی مسجدی به نام فاطمیه در قم در خیابان باجک به مساحت ۳۳۶ متر مربع زیر بنا در سه طبقه با سرمایه شخصی و همت والای خویش ساختند که هم اکنون محل عبادت و تجمع خلق الله است.

همچنین این خانم خیر و انسان دوست و نوع پرور با شرکت چهار خواهر دیگرش درمانگاهی مجهز و بزرگ در خیابان باجک، خیابان هشت متری قم با همان نام فاطمیه با سرمایه خودشان ساختند که ۶۰۰ متر مربع زیر ساختمان و در حدود ۵۰۰ متر مربع حیاط و فضای سبز را شامل و دارا می باشد که هم اکنون دایر و مورد استفاده، همگان است. شمس خانم هم چنین در مسیله مظفرآباد قم آب انبار بزرگی ساخته اند که روی این آب انبار نیز حسینیه می باشد. خداوند یار و مددکارش باشد انشاء الله. عکس مسجد و درمانگاه داده می شود.

شمس خانم علاوه بر این ها به تاریخ ایل و تبار بیگدلی نیز با علاقه خاصی توجه دارد و در جمع آوری و نگهداری آثار گذشتگان سعی و توجه خاصی مبذول می دارد و یکی از شیرزنان خاندان بیگدلی در شمار است.

حاجی لطفعلی خان بیگدلی آذری (۱۲۷۲-۱۳۶۱) حاجی لطفعلی خان بیگدلی آذری مانند پدران خود از ذوق ادبی برخوردار بوده، درست است که خود شعر

نمی سروده ولی به شعر و ادب اشتیاق فروان داشته چون نیاکان از خداوندان شمشیر و قلم بوده، در جوانی بخدمت ارتش گروید، مدتی افسر شهربانی بود و سپس وارد در کارهای حقوقی و قضائی گردید، صاحب منصب عالیرتبه دادگستری و رئیس اداره امور سرپرستی دیوان عالی کشوری را بعهده داشت و در طول خدمت دراز مدت خویش یکی از حامیان جدی و محافظان دقیق حقوق بشر بود. در حقیقت یک قاضی پاکدامن و درستکار و شریف و پاک نهاد به تمام معنی و انسان پرور حقیقی بود که مانند اجدادش مظلوم نوازی و ظالم شکنی را همیشه شعار خود قرار داده بود و پیوسته پشت پناه ستمدیدگان و محرومین بود.

در عین حال که مرحوم حاج لطفعلی خان مردی خوشبین و خیرخواه و مردمدار بود. نوع پرستی را اساسی ترین وظیفه هر انسان می دانست و شب و روز برای نیل به این هدف به همگان درس بشردوستی، خدمت به نوع و صداقت و درستکاری و صمیمیت می آموخت. تقوی و پرهیزکاری را نیز می ستود، گویی همیشه این اشعار نیای بزرگ و همنامش حاجی لطفعلی بیگدلی شاملو مشهور به آذر در برابر دیدگان وی جلوه می نمود:

... بیواسطه ظالم گش و مظلوم رهانم	تیغ کف سلطان قلم دست وزیرم
بُرد و بُرد اندوه زدل رایم و رویم	روزی که جوان بودم و امروز که پیرم
در سامعه بیادبان شیون و شینم	در ذائقه خشک لبان شگر و شیرم
در دامن ظالم نزنم دست تظلم	او گرچه غنی باشد و من گرچه فقیرم. ^{۱۴۰}

انصافاً نبیره نیز مانند نیای بزرگوارش همین خصال خجسته و صفات نیکورا داشته در طول یک عمر کار قضائی «ظالم کش و مظلوم نواز» بوده است. در زندگی شخصی و محیط خانوادگی نیز همگان را به انسان پروری، مردم نوازی، و نیکوکاری دعوت می نمود و اغلب این شعر را زیر لب آهسته زمزمه می کرد:

صد بار بدی کردی و دیدی ثمرش را خوبی چه بدی داشت که یکبار نکردی؟
مرحوم حاج لطفعلی خان اگر چه خود شعر نمی سرود ولی به شعر و ادب عشق

می‌ورزید و به نظم علاقه و دلبستگی نامحدودی ارائه می‌داد، مجلسش، محفل شعر و ادب بود و همنشینانش شعراء و ادبای دوران. او پیوسته کلامش را با اشعار زیبا و مناسب چاشنی می‌زد و بیانش را مؤثرتر و شیرین‌تر می‌ساخت. نامبرده خدمت به نوع، صداقت و درستکاری، صمیمیت و مهربانی و اتکال به خداوند را وسیله رستگاری و نجات دنیا و آخرت می‌شمرد. تقوی و پرهیزکاری، نیک‌نفسی و صفای باطن و وجدان پاک را منشاء خوشبختی و سرمایه سعادت این جهان می‌دانست و گاهی آهسته و آرام این بیت را زیر لب زمزمه می‌کرد:

عالم تمام یک گل بیخار می‌شود دل را اگر ز کینه مصفا کند کسی
این پیر جهان‌دیده و سرد و گرم چشیده و تجربه اندوخته، این آزاد مرد وارسته و قید از هر گونه تعلقات گسسته، تا واپسین لحظات زندگی ارزشمند خود، ما را به غنیمت شمردن لحظات عمر، به شادمانی و شادکامی و با قناعت و آزادگی و جوانمردی زیستن دعوت می‌نمود. مناعت طبع و عزت نفس را صفات والا و شایسته هر انسان واقعی می‌شمرد. اغلب اشعاری از خاقانی شروانی برای اثبات مدعای خود گواه می‌آورد چنانکه درباره همین عزت نفس و شاد زیستن و دم غنیمت شمردن این اشعار شاعر نامبرده را مثال می‌آورد و بر روی آنها تکیه می‌کرد:

عمر عزیز است صرف غم نتوان کرد باری بر خویشتن ستم نتوان کرد
آندِه کار گذشته را نتوان خورد وز پی آینده دل دژم نتوان کرد
شعری از عنصری بیارم و کازان ساده‌تر و نغزتر رقم نتوان کرد
دانش و آزادگسی و مهر و وفا را این همه را بنده درم نتوان کرد

مرحوم لطفعلی خان بیگدلی آذری به تمام معنی از آزاد مردان بود که بر حطام دنیوی و این زرق و برق فریبنده و گمراه کننده جهانی اعتنائی چندان نمی‌نمود. بطوری که در وصیت‌نامه‌اش نیز قسمت مهمی از ثروت و ضیاع و عقار موروثی و شخصی خود را از منقول و غیرمنقول وقف کارهای خیریه و ساختن مدارس و مساجد و اماکن عام‌المنفعه نمود و به این قبیل امورات خداپسندانه سهم قابل



توجهی تعیین و اختصاص داد. ۱۴۱

مرحوم لطفعلی خان به ایران عزیز عشق می ورزید، یک میهن پرست پاکباز بود همیشه می گفت و می آموخت که نیاکان ما قرن های متمادی با شمشیر و قلم و شعور و وجدان شان در خدمت این آب و خاک ایستاده و از جانبازان بی دریغ و بی تمنا و از نگهبانان سرسپرده و بیداران هوشیار این مرز و بوم بوده اند و بویژه با این ملاحظه تکیه می کرد که در سرتاسر ایران، در هیچ گوشه از خاک پاک کشور عزیز و پهناور ما نقطه ای وجود ندارد که در آنجا از ایثار خون گلرنگ نوجوانان ما لاله ای نرویده باشد. برماست که بر این کار افتخار نماییم و راه آنان را بیسماییم و در نگهبانی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران کهن سال و عزیز کوشا بوده، در این راه از بذل مال و جان دریغ ننماییم. تجاوز ناجوانمردانه صدام حسین تکریتی را به ایران با نفرت و خشم و غضب تا می نگریست و معتقد بود که سرانجام ایران بر عراق پیروز خواهد شد. و این شعر ملک الشعرای بهار را خوانده و برای جوانان تحلیل می نموده و همه را به جانبازی می خواند:

مردن از هر چیز در عالم بتر باشد ولی بنده بیگانگان بودن ز مردن بدتر است
و نتیجه می گرفت باید با وارد ساختن ضربات مهلک دشمن متجاوز را از پای درآورد و باز این شعر مرحوم بهار را شاهد می آورد:

میباش همیشه حربه بردوش تا خرمن گل کشی در آغوش
افسوس که مرگ بیامان امانش نداد تا غلبه آرتش ایران و سقوط سپاهیان صدام
را ببیند و در تاریخ سوّم خرداد ماه سال ۱۳۶۰ خورشیدی در سن ۸۸ سالگی جان به جهان آفرین تسلیم نمود. جنازه اش در زادگاه نیکانش در قبرستان شیخان شهر قم بخاک سپرده شد.

ماده تاریخ وفات مرحوم لطفعلی خان را راقم این حروف در چهار مصراع بشرح زیر سوره است:

ز جهان لطفعلی خان برون رفت افسوس همه ایتام بماندیم چه آبا و چه ولد

سنه فوت ورا خواستم و هاتف گفت سال س، ش، غ یافت مکان او در خلد

۱۳۶۰

از مرحوم حاج لطفعلی بیگدلی آذری شش دختر و یک پسر به شرح زیر باقی است:

۱ - دکتر منوچهر بیگدلی آذری تحصیلاتش را تا اخذ دکترای حقوق در کشور فرانسه ادامه داده، در وزارت امور خارجه کشور استخدام و مدارج عالی اداری را طی نموده و سالیان دراز در سفارتخانه های ایران در کشورهای بیگانه با کمال صداقت مشغول خدمت بوده است.

۲ - دکتر حشمت الملوک (فروغ) بیگدلی آذری مدارج تحصیلی را تا درجه لیسانس ادبیات و دریافت فوق لیسانس و اخذ دانشنامه و دکتری ادبیات فارسی و علوم انسانی پایان رسانیده مراحل خدمت فرهنگی را از تدریس از کلاس اول ابتدایی در تهران، اهواز، خرمشهر و شادگان تا تدریس در کلاسهای عالی دانشگاه (دوره لیسانس) ادامه داده مؤلف مقالات و نوشته های علمی و ادبی متعددی بوده، به تألیف آثاری چون «ادبیات در قرن سیزدهم»، «اولین رنگی را که شناختم رنگ آبی بود»، «تنهایی»، «قصه بچه ها» و «پدر رادمرد بزرگ» پرداخته است.

دکتر حشمت الملوک بیگدلی وارث یک میراث غنی ادب نظم و نثر فارسی بوده او نیز مانند اجدادش شیفته شعر و ادب و موسیقی است. در نقاشی نیز قلم خود را آزموده است. دارای آثاری نیز می باشد. وی در ظرف بیش از چهل سال خدمت فرهنگی خود افتخار آموزش و پرورش چندین هزار دانش آموز و دانشجویان داشته است، و به این کار خود می بالد، و احساس افتخار و آرامش و ممنونیت می نماید. راستی که همیشه معلم و استاد است. در این نائلیتها خود را مرهون شوهرش آقای جان وزیری می داند

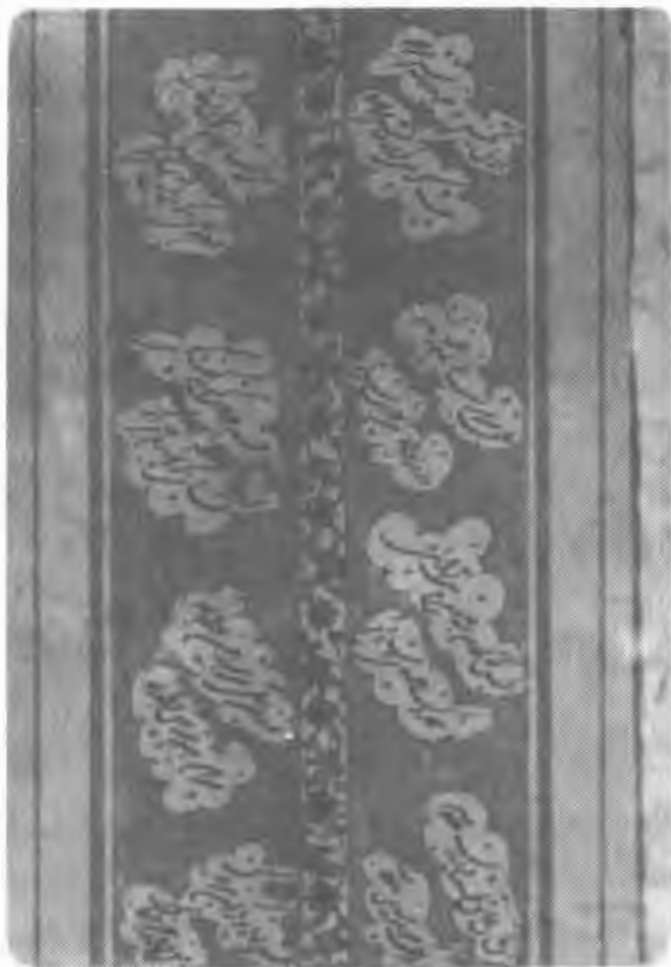
صاحب چهار فرزند می باشد که همه شان دارای تحصیلات عالی می باشند، و



دکتر حشمت الملوک بیگم لی
فرخ



طرح الطغفینا بیگم لی آوری



خط کشته شادروان حاج محمد رشید خان بیگدلی



خط شکستہ شادروان حاج محمد رستید خان بیکدی

تشکیل خانواده داده‌اند و صاحب اولاد می‌باشند. پنج اولاد دیگر مرحوم حاج لطفعلی خان بیگدلی آذری دارای تحصیلات عالی می‌باشند، و همه‌شان در امر مقدس والدینی و دین تدریس و تعلیم نوباوگان وطن و ظایف شهروندی و اخلاقی خود را به نحو احسن انجام داده و می‌دهند.

آیت الله شیخ احمد بیگدلی آذری مشهور به آذری قمی

شیخ احمد بیگدلی آذری فرزند حاج حسینعلی خان، فرزند حاج عبدالحسینخان از نبایر حاج لطفعلی بیک آذربیکدلی است. والده ماجده‌شان راضیه خانم صبیّه حاج آقا جعفر گرامی بوده است.

ما شرح حال شیخ احمد بیگدلی آذری را از ترجمه حال مبسوطی که خودشان مرقوم داشته و در اختیار ما قرار داده‌اند تلخیص می‌نمائیم:

من متولد سال ۱۳۰۴ شمسی هستم که حدود ۶۴ سال دارم. ۱۴۲ جدّ هفتم من آذربیکدلی است که از شعرای معروف عصر صفویه (و افشاریه و زندیه. غ- بیگدلی) بوده و صاحب تذکره «آتشکده آذری» می‌باشد. نام او لطفعلی بیک بوده است.

به گفته پروفیسور بیگدلی (که از بیگدلی‌های زنجان است) از او دیوان قطوری بجای مانده که توسط او به چاپ رسیده است. نسخه‌ای از آتشکده آذری به خط نوه‌اش به نام حاج رشید خان بجای مانده است که با خط بسیار زیبایی نوشته شده و من نیز نسخه‌ای از آن (کتاب. غ- بیگدلی) را داشتم... او عقدنامه‌ای برای دختر ناصرالدین شاه نوشت که به پاداش آن ولایت ۱۴۳ خراسان را دریافت و قبرش در صحن نو است... که بر بالای آن کتیبه‌ای طلایی به نام او (رشید خان) وجود دارد. تخلص حاج رشید خان اخگر بوده است...

تخلص جدّش لطفعلی بیک آذراست و برای این که یادی از او شده باشد،



حضرت آیۃ العظمیٰ حاج شیخ احمد سبکی کی اذری قی مدظلہ العالی و دامت برکاتہ

چند بیتی از شعر معروف او را نقل می‌کنیم:

از من زرو دل خواسته آن مهر گسل گشتم ۱۴۴ ز تهی دستی، از آن ماه خجل
زر کو، کوز، زر از کجا، آذر ور دل کو، کودل، دل از کجا، بیدل و دل
فرزندش حسینعلی بیک نیز شاعر بود و او نیز دیوانی به نام «فغان دل» دارد که
سبک اشعارش هندی است...

... وی ترکیب بندی شبیه به ترکیب بند محتشم در مرثیه اهل بیت دارد که
یک بیت آن این است:

با آب دیده از رخ عابد بشوی گرد دُریتیم و آنگهی آلوده در غبار...
... در هر حال جدّ من مرحوم حاج عبدالحسینخان و پدرم حاج حسینعلی خان
می‌باشند که از نسل ترک‌هایی بوده‌اند که از کوه‌های چین و تبت هجرت کرده و
عده‌ای به ایران آمده و تعدادی به شام رفته‌اند (از اشتباهات و یا سوءنیت‌های بعضی
از مخالفین سیاسی من اینست که اجداد ما را از مغولها می‌دانند). عده‌ای که به
ایران آمده‌اند بیگدلی و آنهاییکه به شام رفته‌اند به بیگدلی شاملو معروف می‌باشند.
وضع زندگی ما در مجموع خیلی خوب نبود. چون پدرم مختصرزمینی داشت
که اجاره می‌داد و از این راه امرار معاش می‌کردیم... پدرم با علمای زمان خویش
مانند آقای نجفی و آقای صدر و آقای حجت و غیره رابطه متقابل خوبی داشت...
پدرم خیلی مقتصد و اهل قناعت بود. به یاد دارم که می‌گفت لباس نورا در
کنار لباس کهنه استفاده کن و در این رهگذر حدیثی می‌خواند که: لَا جَدِيدَ لِمَنْ
لَا خَلِيقَ لَهُ (کسی که کهنه ندارد جدیدی هم برای او نیست)... او اصولاً متواضع
بود و با فقرا و دراویش نیز نشست و برخاست داشت...

اما مادر ۱۴۵ که مقدسه‌ای بود. نسبت به خانواده پدری متعصب‌تر و مذهبی، به
اهل بیت علیهم السلام و علما ارادت بیشتری داشت...

تحصیلات جدید را تا کلاس دهم بیشتر نخواندم... دروس حفظی و ریاضی را
بخوبی دنبال می‌کردم... به زبانهای عربی و فرانسه به خوبی مسلط بودم. در



شعر از طرف شاعر محمد علی بیکدلی اندی به حضرت آیه الله اندی
 بیکدلی قری اتعاف گردیده است

کلاس اول دبیرستان با نام موسی صدر بودم... در امتحانات نهایی نیز رتبهٔ اول را کسب کردم...

از طرفی همانطوری که اشاره کردم چون نیرویی غیبی مرا بخود جذب می‌کرد با وجود آنکه آن زمان چندان علاقه‌ای به علوم قدیم و به طلاب نداشتم، ولی بسوی مدرسهٔ فیضیه کشیده شدم... در این هنگام شالودهٔ نقطهٔ عطف زندگی آیندهٔ من پی ریزی شد...

واقا دوران طلبگی من چگونه بود.

مهرماه سال یک هزار و سیصد و بیست که به فرارپهلوی از ایران و حملهٔ متفقین مصادف بود ما رسماً در همان مدرسه فیضیه درس خواندن را آغاز کردیم... من کتاب امثله را یک روزه و صرف میرا سه روزه در منزل به تنهایی خواندم و دیگر کتابهای جامع المقدمات را طولی نکشید که پایان رساندم و پس از گذشت اندک زمانی درس گرفتن خود شروع به تدریس کردم.

سیوطی و مغنی و حاشیهٔ ملا عبداللّه را نزد شهید مطهری فرا گرفتم، معالم و شرح لمعه را با آقای زنجانی نزد آقای علوی درس گرفتیم. قسمتی از رسائل را خدمت آقای بهاء الدینی خواندم. خلاصهٔ درسهای ادبیات و منطق و اصول و فقه را در قم در عرض دو سال در حضور اساتید به اتمام رساندم.

پس از این به فکر تحصیل در نجف اشرف افتادم. البته این کار خیلی هم ساده و بی دردسرن بود، زیرا خارج شدن از قم مستلزم داشتن گذرنامه بود. و این نیز برای هر کسی آسان میسر نبود، اضافه بر این عدم رضایت پدر نیز مشکلی دیگر بود که سفر را بر من دشوار می‌کرد.

ولی ابتدا برای جلب رضایت پدر متوسل شدم و نذری را که همسر برادرم به من تذکر داده بود بجا آوردم... سرانجام رضایت پدرم را حاصل کردم...

برای هزینهٔ سفر کتابها و وسائل شخصی خودم را فروختم و به تنهایی از قم به اراک و از آنجا به اتفاق عده‌ایی که از کارمندان شرکت بودند با پرداخت نه تومان

بوسیله قطار باری به اهواز رفتیم، که به یاد دارم اعمال روز عرفه را در بالای موتور لنج بجا آوردم، از آنجا به خرم شهر رفتم و از آنجا نیز به همراهی آقای مَهری به عَشار که یکی از شهرهای بصره است رفتیم. در آنجا با شخصی به نام میرزا عبدالحمید که از علمای عَشار بود تماس گرفتم. چون تا آن زمان ملبَس به لباس روحانیت نبودم در آنجا عبا و قبائی تهیّه کردم و با عمامه ایی معتم شدم و بعد بوسیله ایشان به نجف گسیل شدم.

ابتدا در نجف چون به اوضاع آنجا مأنوس نبودم و درسی نمی‌گرفتم پانزده جزء قرآن را در ماه رجب از حفظ کردم و بعداً پانزده جزء دیگر آنرا حفظ نمودم... پس از ورود به نجف چند ماه اول با مشکلات بسیاری چون مسائل مالی و تنظیم مواد درسی و غربت دست و پنجه نرم می‌کردم...

پس از اینکه اوضاع درسی ما منظم شد مقداری از رسائل را نزد سید یحیی یزدی خواندم. کفایه را نزد آقامیرزا هاشم آملی فرا گرفتم، چون درس من خوب بود مورد نظر ایشان واقع شدم و ایشان به کُرّات می‌فرمودند: - من وقتی که تو را می‌بینم به یاد علمای قم می‌افتم: ناگفته نماند خاطره خوبی که ایشان از تأسیس حوزه قم توسط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم و استقبال بی‌شائبه و صمیمانه و همکاری خالصانه علماء قم داشتند و مکرراً یادآوری می‌کردند.

پس از کتاب کفایه، ایشان درس خارجی برای ما شروع کردند و در کنار آن به درس خارج آقای خویی هم می‌رفتم. آقای خوئی سه درس خارج می‌فرمود، و من به هر سه درس حاضر می‌شدم و تمامی تقریرات آنها را دارم. هم‌زمان با ایشان آقای بروجردی در قم درس خارج شروع کرده بود که ایشان (آقای خوئی) در نجف از آن تعریف می‌کردند.

در مجموع، دو سال و نیم در نجف بودم، طی مسافرتی که از نجف به قم داشتم دیگر مجدداً برنگشتم ازدواج نموده، در قم ماندگار شدم، و از این پس درس خارج مرحوم آقای بروجردی و آقای داماد شرکت می‌کردم...

من با مرحوم دکتر شهید بهشتی و آقای سید موسی زنجانی و آقای روحانی هم بحث بودم. از هیچ یک از علما اجازهٔ اجتهاد ندارم. اصولاً اعتقادی هم به این کار نداشته و ندارم، البته در مسائلی که از مرحوم آقای داماد می پرسیدم، ایشان در جواب می گفتند به نظر خودت عمل کن.

دروسی را که قم تدریس کرده ام:

رسائل، مکاسب، کفایه و خارج احیاء موات است. و بعد به جهات سیاسی و مبارزات آن روز به حبس افتادم، به تبعید رفتم، و تقریباً تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی قدس سره درسهای جسته و گریخته داشتم، زیرا هرگاهی درسی را شروع می کردم، مسئله ای پیش می آمد و در پی آن یا زندان یا تبعید و گریز به این سو و آن سو بود.

در زمان مرحوم آقای بروجردی مجله ای به نام «مجموعه حکمت» بود که اولین مقاله آن را من نوشتم. البته هرگز در این فکر نبودم که چیزی بنویسم، یا مطرح شوم، ولی بعد از انقلاب ضرورتها موجب گردید که دست به قلم برده و از فقه و اسلام ناب دفاع کنم. لذا از اول پیروزی انقلاب که من دادستان بودم (۲۴ مهرماه سال ۱۳۵۸) مورد حملات و هجوم تبلیغاتی منافقین کوردل واقع شدم.

اما آثاری که می توانم بدان اشاره کنم، تعدادی مصاحبات انجام شده با روزنامه های مختلف است. دیگر مقالات و پاسخ به سؤالاتیست که در روزنامه ها درج شده، و مقداری مقالات در «مجله نور علم» که به چاپ رسیده. اما دروسی که به صورت نوار باقی مانده است دروس ولایت فقیه می باشد که مجموعاً یکصد نوار می باشد. دیگر درس تفسیر که البته متأسفانه از این که تاکنون ضبط نشده است و شاید متجاوز از ۴۰ سال است که ادامه دارد.

در بعد مسائل فرهنگی تبلیغی من سمپاتی برای فدائیان اسلام بودم و واقعاً به آنها علاقمند بودم و در جریان مبارزات مرحوم آقای کاشانی، و انتخابات و عدم تشکیل مؤسساتی که پهلوی بر آن پای فشاری داشت، نقش مؤثر و مستقیم داشتم.

البته هرگز من عضو رسمی هیچ تشکیلاتی نبودم. بلکه فقط از آغاز کار همواره همکاری و همیاری داشته‌ام. بعنوان مثال در زمان مرحوم آقای بروجردی چند نفری را دور هم جمع کردیم و طرحهایی برای اصلاحات وضع حوزه و یا امتحانات و گرفتن شهریه دادیم.

بیاد دارم در سالی که حضرت امام خمینی قدس سره را به ترکیه تبعید کرده بودند، ما گروه یازده نفری را تشکیل دادیم. اساسنامه‌ای را نوشتیم. افراد آن از جمله: آقایان مشکینی، هاشمی، سید محمد خامنه‌ای، سید علی خامنه‌ای، مصباح یزدی، ربانی شیرازی، قدوسی، امینی، آقای منتظری و من بودیم و دیگران که یادم نیست. البته پس از گذشت چندی با حمله ساواک به منزل ما و لُورفتن اساسنامه تشکیل گروه از بین رفت...

اما مسئله روزنامه «رسالت» و تأسیس آن به علت افکار و روش خاصی بود که مطبوعات وقت به جهات مسائلی خاص و یا اثرات باقیمانده از قبل انقلاب تحت تأثیر آن عمل می‌کردند لذا ما در اثناء دوره دوم نمایندگی مجلس شورای اسلامی به گرفتن امتیاز آن اقدام کردیم. اگر چه این امر به سهولت انجام نشد ولی بهر حال این روزنامه تأسیس گردید. علت تأسیس بنیاد رسالت این بود که چون ما مورد حمله بعضی از افراد نادان و خام بودیم و به چنین و چنان بودن متهم شده بودیم، لذا برای بی طرف بودن در مسائل مالی روزنامه، اقدام به چنین کاری نمودیم. البته در اساسنامه آن آمده است که کار این بنیاد فرهنگی است، ولی اضافه بر آن مقداری هم فعالیت‌های اقتصادی نیز دارد... در اینجا باید بگویم روزنامه از بدو تأسیس خود پرتلاش و با شتابی بسیار عالی کار خود را شروع، و علیرغم مشکلات و کارشکنیها تا این مرحله به خوبی و همسان با روزنامه‌های دیگر حرکت کرده است و بلکه از جهت محتوی بر آنها ترجیح دارد...

و این هم یکی از آثاری است که من در زمان حیات خود از وجود آن خوشبخت بوده، نسبت به آینده آن نیز خوشبین هستم که انشاء الله اثری مثبت خواهد بود. این

روزنامه مردمی است، یعنی درد دل آنان را بازگویی می‌کند و اصولاً سعی دارد حرف مردم را بگوش مسئولین برساند. زبان دل آنها باشد. خصوصاً در زمان جنگ بخوبی انجام وظیفه کرد، که من اعتقاد دارم هیچیک از روزنامه‌ها به سان او نبودند و شاید به اندازهٔ مجموع دیگر روزنامه‌ها خدمت کرد...^{۱۴۶}

امضا احمد آذر قمی. ۱۳۶۴/۴/۱۲.

خلاصه حیات و فعالیت حضرت آیه الله قمی را بطور فشرده به شرح زیر می‌توان خلاصه نمود.

حضرت آیه الله العظمی حاج شیخ احمد بیگدلی آذری مشهور به آیه الله آذری قمی به سال ۱۳۰۴ شمسی قمری در شهر مقدس قم قدم به عرصهٔ وجود گذاشته و هم‌اکنون ۶۹ سال دارد. مردی است بلند قامت قوی هیکل و شباهت بسیاری با افراد دودمان خود از قبیل شادروان آیه الله العظمی آقای حاج محمد آقا کبیر قدس سره دارند. ایشان در خاندان علم و ادب و مرقه چشم بجهان گشوده و نیاکانش در طول تاریخ خادمان دین و دولت و کشور بوده و از مرزبانان و مرزداران قرون و اعصار در شمار آمده، در اشاعه تشیع در ایران از آغاز سلطنت صفویه تلاش و کوشش‌های فراوانی نموده‌اند.

آیه الله آذری قمی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زادگاهش قم بپایان رسانده و از سال ۱۳۲۰ شمسی بر حسب تمایل پدر و اشتیاق شخصی به تحصیل علوم دینی در همان شهر مقدس خون و قیام پرداخته و تا سال ۱۳۲۲ مقداری از علوم صرف، نحو، منطق، فقه، اصول را فرا گرفته در عین حال مقداری نیز از کتاب رسائل شیخ انصاری را آموخته و سپس برای ادامه تحصیل در نجف اشرف عازم عتبات عالیات گردیده‌اند. و در نجف اشرف با تلمذ از مجتهدین بزرگوار آن زمان سطوح عالی و مقداری فقه و اصول را فرا گرفته و با زادراهی از علم به شهر قم بازگشت نمودند.

در زادگاه خود در درس خارج فقه و اصول آیه الله العظمی بروجردی قدس سره

تا اواخر حیات شریف آن مرحوم و در درس خارج فقه و اصول مرحوم آیه الله محقق داماد رضوان الله تعالی علیه تا اواخر عمر شریف ایشان سالیان دراز متجاوز از بیست و پنج سال شرکت کردند. هم چنین در درس های اسفار و تفسیر مرحوم آلامه طباطبائی مدت زمان قابل توجهی حضور بهم رسانیدند.

در دهه سی و چهل با شهید مظلوم دکتر بهشتی، امام موسی صدر و آیات الله: سید مهدی روحانی، سید موسی زنجانی و احمدی میانجی جلسات بحث داشته و در مدرسه حقانی دروس سطح و خارج را تدریس می نمودند.

حضرت آیه الله آذری قمی علاوه بر مراتب عالی علمی حافظ قرآن کریم نیز می باشند، معظم الیه همچنین به زبانهای عربی، فرانسه و انگلیسی آشنایی کامل دارند و در زبانهای عربی و انگلیسی بارها در جاهائیکه لازم بوده سخنرانی فرموده اند و بر خواندن و نوشتن زبانهای نامبرده تسلط کامل دارند.

آیه الله آذری قمی مبارزات سیاسی و خستگی ناپذیر خویش را از اوایل دوران طلبگی با ایمان و اعتقاد به عدم جدائی دین از سیاست آغاز نموده و از همان آغاز کار از طرفداران و حامیان سرسخت فدائیان اسلام و از علاقمندان مرحوم نواب صفوی رضوان الله الیه در شمار بوده اند.

در نهضت ملی شدن صنعت نفت از سالهای ۱۳۲۷ و انتخابات دوره نهضت، فعالانه اشتراک نموده و در این راه جد و جهد فراوانی مبذول داشته و در راه آزادی پیشتازان فدائیان اسلام شرکت فعال و عملی داشته اند.

در سال ۱۳۳۷ با شماری از آیات و حجج اسلام جامعه مدرسین را پی ریزی کردند. با شروع نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱ از همان روزهای اول فعالانه شرکت نموده و از مخلصان و پیروان و هم رزمان صدیق امام امت قدس سره تعالی محسوب می شدند.

آیه الله آذری در سال ۱۳۴۴ در لیست سیاه رژیم منحوس پهلوی قرار گرفته و ممنوع المنبر گردیدند.

در سال ۱۳۴۵ به اتهام شرکت در گروه یازده نفری متشکل از آیه الله منتظری، آیه الله مشکینی، آیه الله مرحوم ربانی شیرازی و حجج اسلام خامنه‌ای، هاشمی، رفسنجانی و ... دستگیر و در زندان قیزیل قلعه زندانی می‌گردند و بعد از بیرون آمدن از زندان به جرم تعیین حضرت آیه الله امام خمینی قدس سره به عنوان مرجعیت و رهبری، مورد خشم و غضب دستگاه جبار پهلوی قرار گرفته و مدت سه سال به برازجان و نائین تبعید می‌شوند، همچنین در طول مدت تبعید حضرت امام خمینی چندین بار دستگیر و به زندان گسیل گردیدند.

با تمام این سختگیرها در طول مدت پانزده سال یعنی تا طلوع آفتاب انقلاب و نهضت اسلامی، لب از افشاء ستمگریهای مأمورین غلاظ و شداد و دستگاه جبار و منفور پهلوی و سیاست و روش ضد اسلامی رژیم ستمشاهی فرو نیستند آرام نگرفتند. ایشان در تدوین اعلامیه‌های سراسری روحانیون کشور و انتشار آن دخالت جدی و مستقیم داشته و از امضا کنندگان همیشگی این اعلامیه‌ها به شمار می‌رفتند.

آیه الله حاج شیخ احمد بیگدلی آذری قمی همچنین در تشکیل راهپیمائیهای عظیم و باشکوه ضد رژیم جبار سلطنتی نقش قابل توجه و مؤثری داشته و شخصاً همیشه در این راهپیمائیها شرکت کرده و قدماً خطرات حضور در صحنه را با تمام وجود پذیرا بودند و لمس می‌نمودند، ایشان در تحصن سال ۱۳۵۷ روحانیت در دانشگاه در معیت آیه الله شهید مطهری مرحوم و دیگر روحانیون مبارز شرکت نموده و از پیشگامان جدی و صدیق این تحصن و مبارزه به حساب می‌آمدند.

بعد از پیروزی انقلاب مقدس اسلامی از طرف حضرت امام خمینی قدس سره نخست در سمت قاضی شرع دادگاه انقلاب شهر دارالمؤمنین قم (شهر خون و قیام) تعیین گردیدند، سپس قاضی شرع و دادستان انقلاب اسلامی مرکز به خدمت به انقلاب اسلامی مشغول شدند و نیز در دادگاه ویژه انتظامی قضات قم از بدو تشکیل آن به قضاوت و دادستانی اشتغال داشتند. همچنین مدتی در سمت دبیری جامعه



بسمه تعالی

زندگینامه

حضرت آیه... آقای حاج شیخ احمد آذری قمی

حضرت آیه... آذری قمی در شهر مقدس قم متولد شده و شصت و سه ساله می باشند.

تحصیلات کلاسیک را تا حدود دیپلم نظام قدیم ادامه داده و در سال ۱۳۲۰ به تحصیل علوم دینی در شهر خون و قیام، اشتغال ورزیدند و تا سال ۱۳۲۲ صرف، نحو، منطق، فقه، اصول و مقداری از کتاب رسائل شیخ انصاری را فرا گرفته و سپس به قصد تحصیل در نجف اشرف، عازم عتبات عالیات شدند.

مدرسینی که از آغاز نهضت تا کنون در ابعاد مختلف انقلاب افتخار پیروی از خط امام را دارند و با عشق و علاقه وصف ناپذیر فعالیت و انجام وظیفه می نمودند. حضرت آیه الله آذری قمی در دوره دوم به نمایندگی مجلس شورای اسلامی نیز انتخاب گردیدند.

حضرت آیه الله بیگدلی آذری قمی از صمیم قلب و منتهای صداقت و ایمان بر این پندار هستند که نجات مُستضعفین و مظلومین جهان منحصرأً در اجرای احکام اسلامی و فقه سنتی شیعه می باشد. لذا معظم الیه در پیروی از قرآن مجید و با استناد به کلام الله اعظم، ملاحظات و اندیشه های خود را به صورت ده ها جلد کتاب و صدها مقالات علمی در راه اشاعه شریعت اسلامی به بشریت مظلوم جهان هدیه نموده است که اینک بشماري از آنها را در زیر ارائه می دهیم.

آثار منتشر شده آیه الله حاج شیخ احمد بیگدلی آذری قمی

- ۱- ولایت فقیه از دیدگاه قرآن کریم
- ۱۷- احتکار و گرانفروشی
- ۲- ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام
- ۱۸- مکاسب محرمه ج ۱
- ۳- شرح بروصیت نامه سیاسی الهی امام
- ۱۹- رساله علمی ج ۱ تقلید، مرجعیت و رهبری
- ۴- تحقیق الاصول المفیده
- ۲۰- احکام زمین و متعلقات آن
- ۵- التحقيق فی الاجتهاد و التقليد ج ۱
- ۲۱- شؤون و شرایط رهبری و مرجعیت
- ۶- التحقيق فی الاجتهاد و التقليد ج ۲
- ۲۲- رهبری پرچم
- ۷- پرسش و پاسخهای سیاسی، مذهبی، اجتماعی
- ۲۳- مکاسب محرمه ج ۳ بحث غیبت
- ۸- سیمای زن در نظام اسلامی
- ۲۴- منشور مرجعیت و رهبری
- ۹- شطرنج و دیه از دیدگاه احکام فقهی
- ۲۵- ولایت فقیه از دیدگاه فقها ج ۲
- ۱۰- خط امام
- ۲۶- ولایت فقیه از دیدگاه فقها ج ۳
- ۱۱- مالکیت در اسلام
- ۲۷- ولایت فقیه از دیدگاه شرایع
- ۱۲- رهبری پرچمدار مبارزه با کفر و استکبار ج ۱
- ۲۸- ولایت فقیه از دیدگاه قانونی

- ۱۳- ولایت فقیه از دیدگاه شیخ انصاری
 ۱۴- پاسخ به مشکلات اقتصادی اسلام
 ۱۵- مسؤول اخذ و صرف خمس کیست؟
 ۱۶- سخنرانیهای آیه الله آذری قمی در حرم مطهر
 ۲۹- ولایت فقیه از دیدگاه سیدتراب محمد قزوینی
 ۳۰- بحث ربا عربی
 ۳۱- بحث ربا فارسی
 ۳۲- مکاسب محرمة جلد ۲
 حضرت معصومه

دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی یکی دیگر از فرزندان دانشمند معاصر خاندان بیگدلی دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی می باشد. وی فرزند حاج ابوالحسن خان بیگدلی فرزند احمدخان بیگدلی فرزند اسحق بیک بیگدلی فرزند تقی بیک بیگدلی فرزند اسحق بیک بیگدلی شاملو برادر کهنتر حاج لطفعلی بیک بیگدلی شاملو متخلص به آذر می باشد.

دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی در سال ۱۲۹۲ خورشیدی در قم متولد شده، تحصیلات ابتدائی خود را در همان زادگاه خود به انجام رسانیده است. چون در آن اوان هنوز مدرسه متوسطه در قم تأسیس نشده بود، روی علاقه مفروضی که پدر نامبرده به علوم اسلامی داشته، نامبرده را به فراگیری این رشته از علوم واداشته، تا سال ۱۳۱۳ خورشیدی مقدمات این علم را در نزد اساتید معتبر و دانشمندان منور روحانی قم بیاموخت و استعداد قابلیت خود را نشان داد.

در سال ۱۳۱۳ آیه الله العظمی مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم وارد شده و بلافاصله بنیاد حوزه علمیه آنجا را بنا می نهد. ضیائی بیگدلی برحسب تمایل پدر مرحومش در آن مؤسسه علمی به تحصیل علوم قدیمه پرداخته و تا سال ۱۳۱۵ نزد اساتید ارجمند و پرهیزکار آنجا ادامه تحصیل می دهد، سپس قریب به مدت سه سال از درس خارج آیه الله حائری بهره مند می گردد. خود محمد حسین ضیائی بیگدلی در نامه ای که به مؤلف این سطور نگاشته می فرماید: «... از جمله اساتید بزرگی که در خدمت ایشان تلمذ نموده ام این آقایان ذیل می باشند که همه از



شادروان جوان ناکام
مهدباقر ضیائی بیگدلی



آقای دکتر ضیائی بیگدلی
در لباس روحانیت

آقای دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی .

شادروان دانشجوی جوان ناکام محمد باقر ضیائی بیگدلی فرزند محمد حسین ضیائی بیگدلی در روز یکشنبه ۲۹ بهمن ۱۳۵۳ خورشیدی در تهران دیده به جهان گشود و روز یکشنبه ۱۰ بهمن ۱۳۷۳ چشم از جهان بست دعوی حق را لبیک اجابت گفت و به ابدیت پیوست.

هرگز کسی تصور هم نمی کرد که این جوان نورس بالنده با این استعداد خداداد در عنفوان جوانی به پژمرد و خاموش گردد. مرگ زودرس و بی امان این شاخه پر گل و سنبل را بشکند و زیر خاک برد.

شادروان اگر می زیست با آن هوش و استعداد سرشار و پشتکار قوی به تحقیق در ساحت دانش و فرهنگ شاهکارهایی بوجود می آورد. زیرا او یکی از نوابغ روزگار بود و خدمات ارزنده به عالم بشریت انجام می داد. ولی بزار افسوس که مرگ امان نداد، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

شرح و ترجمه احوال او را در جزوه جداگانه به قلم آورده ایم و در «تاریخ الشعراء و نویسندگان بیگدلی نیز مبسوطاً خواهیم آورد.»

معاریف بزرگان اسلام بودند: مقداری زیادی از سطح را در خدمت مرحوم آیت الله آقای شیخ محمد حسین معروف به علامه، شرح لمعه را خدمت حضرت آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی، فرائد الاصول را خدمت حضرت آیت الله العظمی آقای گلپایگانی و مکاسب شیخ انصاری را خدمت مرحوم حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمد تقی خونساری، دروس خارج را قسمتی نزد مرحوم آیت الله خونساری، قسمتی خدمت مرحوم حضرت آیت الله العظمی آقای حجت تبریزی و مرحوم حضرت آیه الله العظمی آقای حائری تلمذ کردم، در سال ۱۳۱۵ جهت فراگیری دروس عقلیه به اصفهان عزیمت، با کوشش بسیار خدمت آقایان اساتید عرفان و حکمت مانند فیلسوف معروف زمان مرحوم آقای آقا شیخ محمد حکیم خراسانی و حکیم معروف آقای حاج شیخ محمود مفید اصفهانی شرح منظومه سبزواری و مقداری از اسفار رابعه و شرح اشارات و شفاء را خوانده و استفاده نسبتاً کافی در این رشته از علوم از آقایان معظم نامبرده در اصفهان نمودم. در ضمن توقف در اصفهان در درس خارج فقیه مرحوم حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمدرضا اصفهانی که از اساتید به نام زمان بودند و در محضر دیگر دانشمندان در بعضی از رشته های علوم حاضر شدم. سرانجام موفق به دریافت اجازه حدیث از ایشان گردیده، همین اجازه اجتهاد معظم له میرزا، تأیید حضرت آیت الله العظمی آقای حائری نیز قرار گرفت. در یکی از اسفار خود به نجف اشرف توفیق یافتیم که اجازه اجتهاد از مرحوم آیت الله العظمی آقای سید ابوالحسن اصفهانی که در زمان خود مرجع علی الاطلاق شیعه شناخته شده بودند دریافت دارم. در سال ۱۳۱۶ به دانشکده ای در رشته معقول و فلسفه وارد شده و در آنجا ادامه تحصیل دادم، تا بالاخره در سنه ۱۳۱۸ خورشیدی لیسانس شده و در سال ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ به اخذ دانشنامه دکترا در رشته معقول نایل آمده در فلسفه به درجه دکترا رسیدم.

دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی مدتی معتم و در کسوت روحانی بودند، بعدها به اختیار و بر حسب دلخواه از کسوت روحانی خارج و مکلاً شدند. صاحب

قلم و متفکر و روشنفکر و شاعر هستند و درباره فعالیت علمی و ادبی شان آثاری دارند و شخصاً چنین می نویسند:

«من از همان اوان جوانی میل وافری به نویسندگی داشتم و در مجله «همایون» که در آن وقت در قم انتشار می یافت مقالاتی نوشتم و در مجله «جلوه» نیز یک سلسله مقالات می نوشتم و اما تألیفاتی که از اینجانب تا کنون چاپ شده: ۱- «مبانی استنباط» در علوم اصول فقه. ۲- «روانشناسی تحلیلی» اثری است در شرح نقد و داوری درباره عقاید فلاسفه قدیم دانشمندان عصر جدید بانگش اسلامی و کتابهایی که نوشته شده و آماده چاپ است: ۱- «فلسفه اعجاز قرآن کریم». ۲- «دوران فقه». ۳- «تنقیح الفلسفة العالیة». ۴- «تنقیح المنطق». ۵- «دیوان اشعار».

دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی از سال ۱۳۱۹ خورشیدی وارد خدمت دولتی گردیده و در وزارت دارائی استخدام شده است بتدریج دادیار دیوان محاکمات، رئیس اداره حقوقی وزارت دارائی و غیره بوده است. نامبرده در سال ۱۳۵۶ خورشیدی بازنشسته گردیده است.

دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی ضمن خدمت در دوایر در دانشکده افسری به تدریس «اقتصاد روانشناسی»، در دانشکده الآهیات «منطق و فلسفه» و در دانشکده حقوق «فقه اصول» نیز پرداخته است. ۱۴۷

دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی از خود باقیات صالحاتی نیز برجای گذاشته و مانند پدرانش یک شیعه مذهب پاک اعتقاد و مؤمن و متعصب می باشد. نامبرده در سال ۱۳۴۹ خورشیدی امتیاز تأسیس دانشگاه علوم به نام «مدرسه عالی امور قضایی و اداری» را گرفته و در موطن محبوبش شهردار الایمان قم این بنای عظیم را که ظرفیت چهار هزار نفر دانشجو را داشته با سرمایه شخصی بنیان نهاد. و تا سال ۱۳۵۴ نیز مدیریت این مؤسسه عظیم را شخصاً برعهده داشته و به تعدادی از دانشجویان بی بضاعت هزینه تحصیلی کافی و منزل نیز می داده است. تا اینکه در نتیجه کارشکنی مأمورین ساواک^{۱۴۸} وضعیت این مدرسه که بیشتر جنبه اخلاقی و روحانی داشته است رو بخرابی گذاشته تا اینکه مجدداً

پس از انقلاب مردم ایران بحالت عادی بازگشته است.

دکتر محمدحسین ضیائی مسجدی به نام «مسجد دوازده معصوم» در قم، و مسجدی دیگر در محله خان‌های قم، و مسجدی به نام امام علی نقی در قم به هزینه خود ساخته و در اختیار خلق الله قرار داده است. در حال حاضر نیز زمین مناسبی از باغ شخصی خود جدا نموده و در حال ساختن مسجد دیگری است که انشاء الله بزودی پایان خواهد پذیرفت. ولی آرزوی من این است که آقای محمدحسین ضیائی بیگدلی نیکوکار علاوه بر این مساجد چند باب مدرسه و بیمارستان نیز اهداء به بشریت می نمود که به این ترتیب کارهای باقیات و صالحات ایشان نور علی نور می گردید. یعنی در ساحة علم و عبادت و صحت در هر سه این مراحل مهم خدمت می کرد. خداوند توفیقشان عطا فرماید.

دکتر محمدحسین ضیائی بیگدلی به خاندان نبوت عشق می ورزند، شب های جمعه در عرض سال روزه خوانی دارند. در ماههای محرم الحرام دهه عاشورا را عزاداری نموده و روز عاشورا با چهار صد و پنجاه کیلوگرم برنج و چند رأس گوسفند ۴۰۰۰ نفر را اطعام می نمایند. ماه رمضان از هنگام ضربت خوردن حضرت علی پیشوای شیعیان تا هفتم شهادتش روزه خوانی و عزاداری دارند روز قتل امام دوم شیعیان حضرت امام حسن عسکری (ع) نیز تا آخر صفر مجالس عزاداری و ماتم تشکیل می دهند روزهای سوگواری فاطمیه ۵ روز روزه خوانی و اطعام دارند بلی ضیائی بیگدلی یک مرد متعهد و مؤمن کامل عیار می باشد. فرزندانش از دختر و پسر تحصیلات عالیه و تخصص دارند و در خدمت به میهن و مردم کوشا می باشد.

بسمه تعالی و تقدس

اجمالی از نسب و ماجرای زندگانی اینجانب محمدحسین ضیائی بیگدلی به نام خدای بزرگ و با درود فراوان بر روح منیف پیامبر مکرم اسلام و دودمان پاک سرشتشان سرگذشت زندگی خویش را بطور اختصار ذیلاً می نگارم.

من محمدحسین ضیائی فرزند شادروان حاج ابوالحسن بیگدلی روح الله روحه الشریف می باشم. ایشان یکی از دو فرزند مرحوم احمد بیگدلی است که او فرزند مرحوم اسحق بیک بیگدلی فرزند مرحوم تقی بیک فرزند خلد آشیان اسحق بیک بیگدلی برادر کهنتر مرحوم حاج لطفعلی بیک بیگدلی صاحب آتشکده می باشد. من متولد سال ۱۲۹۲ خورشیدی در شهر قم می باشم.

تحصیلات ابتدایی خود را در زادگاهم (شهرستان قم) به انجام رسانیدم و چون در آن اوان مدرسه متوسطه در قم تأسیس نشده بود و از طرفی پدر بزرگوارم علاقه وافری به علوم اسلامی داشتند مرا به تحصیل این رشته از علوم مشغول ساختند و از سال تقریباً ۱۳۱۰ شمسی مقارن ورود مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی به قم و اقدام به تأسیس حوزه علمیه آنجا آغاز به تحصیل علوم قدیمه نمودم. تا سال ۱۳۱۳ کتب متداوله سطوح را نزد اساتید ارجمند و پرهیزگار به اتمام رسانیده و قریب ۲ سال هم از محضر مرحوم آیت الله العظمی حائری مستفید شدم. در اواسط سال ۱۳۱۵ برای تحصیل فلسفه و حکمت به اصفهان رهسپار و در آنجا نزد فیلسوفان بزرگ وقت (مرحوم آقای شیخ محمد حکیم خراسانی و آقای حاج شیخ محمود مفید اصفهانی) تلمذ نمودم. و در درس خارج فقه مرحوم حضرت آیت الله العظمی آقای حاج شیخ محمد رضا اصفهانی که در عصر خود از لحاظ جامعیت کم نظیر بودند استفاده نموده و اولین اجازه اجتهاد این جانب به خط مبارک ایشان می باشد که این اجازه بعداً مورد تأیید و گواهی مرحوم آیت الله العظمی آقای حائری نیز واقع شد. البته پس از چند سال که به نجف اشرف مشرف شدم رتبه اجتهاد من با اجازه مستقل مرحوم آیت الله العظمی آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی که در آن زمان عالی ترین مرجع شیعه بودند مورد تسجیل قرار گرفت. ۱۴۹

شخصیتهای بزرگواری که من دروس سطح و مقادیر زیادی دروس خارج را خدمتشان تلمذ نموده ام و خود را برای همیشه مرهون عنایات و الطاف ایشان می دانم مناسب است از باب حق گذاری نام برخی از آنان را متذکر شوم. شرح

لمعه را خدمت حضرت آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی رسائل را خدمت حضرت آیت الله العظمی آقای حاج سید محمدرضا گلپایگانی و سطح مکاسب را خدمت حضرت آیت الله العظمی مرحوم آقای آقا سید محمد تقی خونساری و سطح کفایه الاصول را خدمت حضرت آیت الله العظمی مرحوم آقای حاج سید احمد خونساری خواندم. و چندین سال نیز در درس خارج اصول فقه حضرت آیت الله العظمی مرحوم آقای سید محمد حجت تبریزی اعلی الله مقامه الشریف حاضر و استفاده نمودم.

در سال ۱۳۱۶ به دانشکده معقول و منقول وارد و در آنجا نیز در رشته معقول در نزد استادان عالی قدری چون فیلسوف شهیر مرحوم آقای میرزا طاهر تنکابنی و فیلسوف بزرگ وقت آقای میرزا مهدی آشتیانی ادامه تحصیل دادم تا موفق به اخذ دانشنامه دکترا در این رشته نیز گردیدم.

تحریرات و تألیفات اینجانب: من از همان اوان نوجوانی میل وافری به نویسندگی داشتم و از سن هیجده سالگی در مجله همایون که در آن وقت در قم و انتشار می یافت مقالات مختلفی درباره مسائل گوناگون می نوشتم و در مجله جلوه نیز یک سلسله مقالات از اینجانب به چاپ رسیده و منتشر شده است.

اما تألیفات اینجانب که تاکنون به چاپ رسیده: ۱- مبانی استنباط در علوم اصول فقه اسلامی. ۲- روانشناسی تحلیلی. و اما کتابهایی که به رشته تحریر درآمده و هنوز به چاپ نرسیده است:

۱- فلسفه اعجاز قرآن کریم. ۲- دوران فقه اسلامی. ۳- تنقیح الفلسفه العالیه. ۴- تنقیح المنطق. ۵- دیوان اشعار.

ضمناً بزره ای از زندگانی خود را در ادارات دولتی با اجازه مراجع دینی وقت در مقامات نسبتاً بالا مشغول کار بودم و در سال ۱۳۴۹ اقدام به تأسیس مدرسه عالی امور قضایی و اداری در شهرستان قم نمودم. و سالیان متعددی نیز در ضمن کار در چندین دانشکده از دانشکده های معروف کشور مانند دانشکده حقوق، دانشکده

افسری و دانشکده الهیات به تدریس حقوق روانشناسی و فلسفه اشتغال داشتم این بود اجمالی از ماجرای زندگیم.

محمدحسین ضیایی بیگدلی ۶۶/۱۱/۳۰

۱- زینال خان اول سرکرده مشهور و از بزرگترین حکام معاصر شاه اسماعیل اول صفوی است. و زینال خان دوم معاصر شاه عباس و زینال سوم معاصر شاه سلیمان بن شاه عباس دوم است که در سال ۱۰۸۶ به منصب میردیوانی رسید.

۵- درباره نخستین تخلص آذر «محروم» منشی آفتاب لکهنوی در تذکره «ریاض العارفین» چنین می نویسد: «آذریعنی ملک الشعراء حاجی لطفعلی بیگ بیگدلی شاملو اصفهانی که بعد از مراجعت از حج و زیارات، چندی در سلک ملازمان نادری منسلک و بعد از آن از ندیمان سلطان کریمخان زند بوده و در اوایل «محروم» و آخرها «آذر» تخلص می کرده». این شاهد را از «تاریخ تذکره های فارسی». جلد دوم، تألیف احمد گلچین معانی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۰ خورشیدی صفحات ۸۱۰ و ۸۱۱ برداشتیم.

۲- جدول کامل شجره بیگدلی بعد از آذر را جداگانه و بطور کامل خواهیم داد.

۳- حاج لطفعلی بیگ نخست محروم سپس واله و بعد نکهت و در آخر تخلص آذر را برگزیده است.
۴- آتشکده آذر تذکره شعرای فارسی زبان تا آخر قرن دهم و دوازدهم هجری، تألیف لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی، از انتشارات مؤسسه نشر کتاب، اردی بهشت ماه ۱۳۳۷ چاپ افست محمّد علی علمی، ص ۴۳۳.

۵ و ۶- تربت پاکان. آثار و بناهای قدیم محدوده کنونی داراالمؤمنین قم. مجلد اول، مدرسی طباطبائی قم، شهریور ۱۳۳۵ شمسی صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷.

۷- همان کتاب ص ۱۱۷.

۸- همان کتاب ص ۳۶۴.

۹- تاریخ رجال ایران، قرون ۱۲، ۱۳، ۱۴، نگارش مهدی بامداد، تهران، ۱۳۴۷ خورشیدی، صفحه ۱.

۱۰- همان کتاب، صفحه ۴۹۸.

۱۱- البته ایل بیگدلی خیلی قبل از امیر تیمور گورکان و حتی قبل از سلجوقیان به ایران آمده اند و نخستین موج حرکت آنها (ترکان غز) در اواسط سده دهم میلادی (اواسط سده چهارم هجری قمری) بوده است. بارها با سلطان محمود غزنوی و جانشینان وی پنجه نرم کرده اند. اینکه عده ای با تیمور در سال ۸۰۴ هجری قمری از شام و روم به ایران بازگشت نموده اند و بعداً به بیگدلی شاملو مشهور شده اند ریشه نیست، اینها شاخه هایی می باشند که به روم و شام رفته بودند و در رکاب تیمور مانند اسیر جنگی به ایران آمده و با

- وساطت سلطانعلی سیاه پوش آزاد شدند و بعداً سلطنت خاندان صفویه را تشکیل دادند.
- ۱۲- تاریخ دارالایمان قم، نوشته محمد تقی بیک ارباب، به سال ۱۲۹۵ هـ. ق، به کوشش مدرسی طباطبائی، چاپ حکمت قم، مهرماه ۱۳۵۳، ص ۳۱.
- ۱۳- همان کتاب ص ۵۵.
- ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷- رک: همان کتاب صفحات ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳ و ۸۴.
- ۱۸ و ۱۹- مجموعه متون و اسناد، مجلد اول، بکوشش مدرسی طباطبائی، قم، مهرماه ۱۳۳۵، ص ۹۷.
- ۲۰- این مهدقلیخان از نبایر همان مهدقلیخان بیگدلی شاملو است که در زمان شاه عباس اول که با معیت زینل خان بیگدلی شاملو به سفارت و ایلچی نخست به روسیه و سپس به آلمان و پروس و سپس به اسپانیا رفته و یکی از حکام و سرداران نامدار ایران بوده است، این مدرسه در سال ۱۱۲۳ هـ. ق توسط مهدقلیخان دوم تجدید بنا گردیده است. متأسفانه اکنون متروک می باشد.
- ۲۱- همان کتاب، ص ۶۴.
- ۲۲- اشاره به محمد مؤمن خان بیگدلی شاملو است.
- ۲۳- همان کتاب، ص ۶۴.
- ۲۴- همان کتاب، صفحات ۴۵ و ۱۶۰.
- ۲۵- تاریخ قم، نوشته محمد حسین ناصرالشریعه با مقدمه و تعلیقات و اضافات علی دوانی، چاپ سوم، قم، انتشارات دارالفکر، ص ۲۸۲.
- ۲۶- همان کتاب، ص ۱۶۴.
- ۲۷- الذریعه، جلد هفتم، ص ۱۵۳.
- ۲۸- تاریخ قم، نوشته دانشمند فقیه محمد حسین ناصرالشریعه، با مقدمه و تعلیقات و اضافات علی دوانی، چاپ سوم، انتشارات دارالفکر، قم ... ص ۲۹۴. ۲- نگاه کنید به فصل اسناد و مدارک.
- ۲۹- تاریخ قم، نوشته: دانشمند فقیه محمد حسین ناصرالشریعه با مقدمه و تعلیقات و اضافات علی دوانی، چاپ سوم، قم، ص ۱۶۴.
- ۳۰- میرزا آقاخان نوری یکی از افعال و سرسپردگان بیباک انگلستان بوده که چه جنایات ناجوانمردانه که به میهن عزیزمان ایران نکرد و امیرکبیر را بکشتن داد.
- ۳۱- نظام الملک فرزند اعتمادالدوله میرزا آقاخان نوری از قرار معلوم حاکم نور بوده و در این دوران مرحوم آیه الله حاج ملا محمد صادق از وی تقاضای ساختن مسجد و مدرسه ای را می نماید و خود آیه الله ملا محمد صادق عمری را بر این کار خیر صرف می نماید. رحمه الله علیه.
- ۳۲- کتاب «گنجینه آثار قم» جلد نخست بنام قم و روضه فاطمیه، با ۹۴ کلیشه، از سلسله تألیفات

- فیض، چاپ اول در سال ۱۳۴۹، در چاپخانه مهر استوار قم از ص ۷۰۴ تا ۷۰۷، «تربت پاکان» مجلد دوم، مدرسی طباطبائی چاپ قم، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.
- ۳۳- وقفنامه سند شماره ۳ موقوفات مدرسه در این باب است.
- ۳۴- وقایع السنین، ص ۵۵۷.
- ۳۵- همان نامی که در کتیبه پیشین سردر مدرسه مؤمنیه نیز برای او آمده است.
- ۳۶- نصرآبادی، چاپ وحید دستگردی، ص ۳۵؛ ذریعه ۹: ۱۱۲۵.
- ۳۷- وقایع السنین ص ۵۶۴؛ عامری نامه ص ۱۷۳.
- ۳۸- تربت پاکان، صفحات ۲۲۴ تا ۲۲۶.
- ۳۹- این مصراع در اصل نسخه نیست، قیاساً نگاشتیم.
- ۴۰- تربت پاکان، مجلد دوم، مدرسی طباطبائی، چاپ قم، ص ۲۲۵ تا ۲۳۰.
- ۴۱- زینالخان اول معاصر شاه اسماعیل اول و جد اعلای زینلخان دوم سپهسالار ایران بازو و مغز متفکر دولت صفویه در زمان شاه عباس کبیر می باشد.
- ۴۲- آتشکده آذر تذکره شعرای فارسی زبان تا آخر قرن دوازدهم هجری. تألیف لطفعلی بیک آذر بیگدلی. با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی. از انتشارات: مؤسسه نشر کتاب، اردی بهشت ماه ۱۳۳۷، چاپ افست ص ۴۳۳.
- ۴۳- همان کتاب. ص ۳۶۳.
- ۴۴- از اینجا معلوم می شود که آذر چند برادر داشته است.
- ۴۵- همان کتاب، ص ۴۳۳.
- ۴۶- اشاره به آباقاآن.
- ۴۷- همان کتاب، صفحات ۳۶۳ و ۳۶۴.
- ۴۸- همان کتاب، ص ۳۶۴.
- ۴۹- همان کتاب، ص ۳۶۴.
- ۵۰- همان کتاب، ص ۳۶۵.
- ۵۱- آذر دو عمو داشته ولی محمد خان بیگدلی شاملو که شعر نیک می سروده و متخلص به «مشهور» بوده که شرح حالش در «تاریخ بیگدلی» ضبط است، دوم حاجی محمود بیک بیگدلی که آذر در ۱۵ سالگی در معیت وی بسفر حجاز و مکه رفت و عتبات عالیات را زیارت نموده است.
- ۵۲- همان کتاب، ص ۳۶۵.
- ۵۳- همان کتاب، ص ۳۶۶.
- ۵۴- همان کتاب، ص ۳۶۶.

۵۵- همان کتاب، ص ۳۶۷.

۵۶- همان کتاب، ص ۳۶۸.

۵۷- همان کتاب، ص ۳۶۸.

۵۸- همان کتاب، ص ۳۶۸.

۵۹- همان کتاب، ص ۳۷۲.

۶۰- همان کتاب، ص ۳۷۵.

۶۱- همان کتاب، ص ۴۳۳.

۶۲- همان کتاب، ص ۴۳۴.

۶۳- همان کتاب، ص ۳۳۵.

۶۴- دیوان لطفعلی بیگ آذربایگدلی، بکوشش و اهتمام دکتر حسن سادات ناصری، پروفیسور غلامحسین بیگدلی، چاپخانه علمی (جاویدان) تهران ۱۳۶۶.

۶۵- تعداد ۷۰۲۲ بیتی که از داستان «یوسف و زلیخا»ی آذربدست آمده بدیهی است که عبارت از همه سروده آذر نیست و بنظر ما در حدود چند صد بیتی افتادگی دارد و اثر تخمیناً در حدود هشت هزار بیت بوده است از ذکر این نکته ناگزیریم، پس از آنکه اثر آماده به چاپ گردید، از طرف سید حسن سادات ناصری ربوده شد، و نامبرده قصد دارد اگر بتواند اثر را تنها بنام خودش چاپ نماید، در صورتی که اثر متعلق به خاندان بیگدلی است و بوسیله اینجانب پیدا شده و با خط اینجانب رونویسی و آماده گردیده است که متأسفانه از طرف سید حسن سادات ناصری ربوده شده است و اقدامات جهت پس گیری اثر فایده نداده است.

۶۶ و ۶۷- آتشکده آذر ... ص ۴.

۶۸- مرحوم میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی در سال ۱۱۹۸ (سه سال بعد از مرگ آذر) به تألیف اثر «گلشن مراد پرداخته و در سال ۱۲۰۳ پایان رسانده، و در سال ۱۲۰۶ تجدید نظر نموده.

کلیک صبابسان بنانش زد این رقم جاوید شد زیوالحسن این گلشن مراد.
۶۹- گلشن مراد، تألیف میرزا ابوالحسن غفاری کاشانی، منشی پسر میرزا معزالدین محمد مستوفی سلطان علیمرادخان زند. استان قدس رضوی، کتابخانه ملی ملک، تهران شماره ثبت ۴۳۳۳، خطی، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۷۰- تحفة العالم - تاریخ شوشتر، مصنف عبداللطیف بن ابی طالب الموسوی شوشتری، استان قدس رضوی کتابخانه ملی ملک، تهران، شماره ثبت ۴۳۳۹، خطی ص ۵۹.

۷۱- بهتر بود می نوشت «از بدو تغییر پایتخت از قزوین به اصفهان».

۷۲- در هنگام غارت بختیارها در اصفهان بتاراج رفته.

- ۷۳- تا این هنگام پدر آذر حاکم شیروان بوده است.
- ۷۴- تاریخ تذکره‌های فارسی، جلد دوم، تألیف احمد گلچین معانی، انتشارات کتابخانه سنایی سال ۱۳۶۳، ص ۸۱۱.
- ۷۵- طرز- اسلوب.
- ۷۶- رضا قلیخان هدایت طبرستانی، مجمع الفصحا، مظاهر مصفا جلد چهارم (مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، سال ۱۳۳۹، صفحات ۱۵۹ تا ۱۶۴).
- ۷۷- کتاب جوانان، برای آشنایی با فرهنگ و تمدن سرزمین ایران، زیر نظر محمد علی ندوشن. ۱۰- اصفهان دکتر لطف الله هنر پرو، انتشارات کتابخانه سینا، مهرماه ۱۳۴۶ شمسی، صفحات ۲۴۳ و ۲۴۴.
- ۷۸- کتاب جوانان، برای آشنایی با فرهنگ و تمدن ایران، زیر نظر محمد علی ندوشن، ۱۰- اصفهان، دکتر لطف الله هنرور، مهرماه ۱۳۴۶ شمسی، ص ۲۴۳.
- ۷۹- تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان، جمع و تألیف سید مصطفی الدین مهدوی، ناشر کتابفروشی ثقیفی اصفهان، ۱۳۴۸ خورشیدی، ص ۹.
- ۸۰- تذکره پیمانه، در ذکر ساقی نامه‌ها و احوال و آثار ساقی نامه سرایان (ذیل تذکره میخانه) ناشر: مؤسسه چاپی و انتشارات دانشگاه مشهد، تألیف احمد گلچین معانی، اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۱۹.
- ۸۱- همان کتاب ... ص ۲۱.
- ۸۲- همان کتاب ... ص ۲۵.
- ۸۳- منشآت قائم مقام، با مقدمه و تصحیحات و تنظیم فهارس و فرهنگ بقلم: محمد عباسی، انتشارات شرق، چاپخانه افست مروی، تهران سال ۱۳۳۶، ص ۴۴۶.
- ۸۴- شوستری عبداللطیف «تحفة العالم» صفحات ۲۲۶ تا ۲۳۰.
- ۸۵- همان کتاب، ص ۲۳۰.
- ۸۶- تحفة الفاطمیین در ذکر احوال قم والقمیه، تألیف (مؤلف معلوم نیست) خطی، کتابخانه مرعشی، صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۲.
- ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲- دویت سخنور (تذکره منظوم و منثور)، علی نظمی، تبریز کتابفروشی نوئل، مرداد ماه ۲۵۳۵ برابر رجب ۱۳۹۶، چاپخانه آذرآبادگان تبریز، صفحات ۳ و ۴.
- ۹۳- لغتنامه دهخدا، تهران سال ۱۳۲۵ خورشیدی، چاپخانه مجلس آ، ابوسعید ص ۵۵.
- ۹۴- می بینید نه دهخدا و نه دکتر معین محلّ وفات آذر را تعیین نکرده‌اند. آذر در شهر قم وفات نموده و در مقبره خانوادگی مدفون است.
- ۹۵- آذر مدتی نیز مقیم کاشان بوده، و در زلزله کاشان چند نفر از آن جمله برادرزاده اش را از دست داده است.

- ۹۶- آذرمداح بمغنی مداحان درباری که برای صله مرتبه شعر را پائین می آوردند نبوده، بلکه در قصیده‌های غزای آذربه شاهان و حکمداران معاصر خود یا پند داده و حکمت آموخته، یا بر کارهای عمال و نمایندگان آنان اعتراض نموده است و آنان را به آتش تنقید و طنز گرفته است.
- ۹۷- دکتر محمّد معین، فرهنگ فارسی، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر جلد پنجم (اعلام)، ۱۳۶۰، ص ۱۳.
- ۹۸- دکتر صادق رضازاده شفق، تاریخ ادبیات ایران، تهران، چاپخانه شرکت مطبوعات ۱۳۳۱، ص ۲۴۸.
- ۹۹ و ۱۰۰- الذریعه الی تصانیف الشیعه، تذکره پیمانیه (ذیل تذکره پیمانیه) تألیف احمد گلچین معانی اردی بهشت ۱۳۵۹، ص ۱۹.
- ۱۰۱- حسینعلی بیک شرربیگدلی آذری قمی، «فغان دل»، بکوشش شمس الدین محمّدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، خیابان ارم، اردی بهشت ماه ۱۳۴۹، مقدمه ص کز.
- ۱۰۲- دویت سخون، تذکره منظوم و منثور، تألیف: علی نظمی، چاپخانه آذرآبادگان تبریز مردادماه ۲۵۳۵ ص ۳ و ۴.
- ۱۰۳- تذکره القبروریا دانشمندان و بزرگان اصفهان، جمع و تألیف، سید مصلح الدین مهدوی، ناشر کتابفروشی ثقفی اصفهان، ۱۳۴۸ شمسی، ص ۱۰.
- ۱۰۴- تذکره پیمانیه، در ذکر ساقی نامه‌ها و احوال و آثار ساقینامه سرایان (ذیل تذکره میخانه) ناشر: ... دانشگاه مشهد، تألیف احمد گلچین معانی، اردی بهشت ۱۳۵۹، ص ۲۰.
- ۱۰۵- کتاب جوانان، برای آشنائی با فرهنگ و تمدن سرزمین ایران زیر نظر محمّدعلی اسلامی ندوشن. ۱۰- اصفهان، دکتر لطف الله هنرپرو، انتشارات کتابخانه سینا، مهرماه ۱۳۴۶ شمسی، ص ۲۴۳.
- ۱۰۶- محمود میرزا قاجار، «سفینه المحمود»، جلد دوم، چاپخانه شفق تبریز، اسفند ماه ۱۳۴۶ هجری شمسی، صفحات ۴۷۴ تا ۴۷۵.
- ۱۰۷- تذکره خطی شعرای قم تألیف مرحوم میرزا علی اکبر فیض قمی، نگهداری شده در کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی در قم، ورق ۱۰۳ تا ۱۲۳. ایضاً «فغان دل» مجموعه اشعار حسینعلی بیک «شرر» بیگدلی آذری قمی، بکوشش شمس الدین محمّدعلی مجاهدی (پروانه)، قم، اردی بهشت ماه ۱۳۴۹، مقدمه ص لیح، لد، له.
- ۱۰۸- همان کتاب مقدمه ص من.
- ۱۰۹- همان کتاب ص سا، سج.
- ۱۱۰- تذکره خطی شعرای قم، تألیف مرحوم میرزا علی اکبر فیض قمی، قم کتابخانه عمومی آیت

- الله مرعشی نجفی، ورق ۲ و ۳.
- ۱۱۱- همان اثر ورق ۴ و ۵.
- ۱۱۲- همان اثر ورق ۵ و ۶.
- ۱۱۳- تذکره خطی شعرای قم، تألیف مرحوم فیض، ورق ۴ و ۵، فغان دل، ص ۴.
- ۱۱۴- آذریون- گل آتش پرست، فرهنگ نفیسی.
- ۱۱۵ و ۱۱۶- همان کتاب ص مع، مط.
- ۱۱۷- حاج رشید خان سال ۱۳۰۰ هجری قمری وفات نموده است.
- ۱۱۸- درجه استیفا یعنی وزارت مالیه، فرهنگ نفیسی.
- ۱۱۹- تاریخ و جغرافیای قم، نوشته افضل الملک میرزا غلامحسینخان ادیب مستوفی شیرازی متخلص به المعی، انتشارات وحید، صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵.
- ۱۲۰- تاکنون آنچه که از اشعار حاج محمدصادقخان «حصاری» بدست آمده، با خط خوش نستعلیق و به شکل دیوان چاپ نمودیم. غ- بیگدلی.
- ۱۲۱- مؤلف «حدیقه الشعراء» نیز مانند مؤلف «مجمع الفصحاء» اشتباهاً نام اخگر را بجای حسینعلی حسنعلی نگاشته است.
- ۱۲۲- فغان دل ... مقدمه صفحات مط، ن.
- ۱۲۳- همان کتاب ... ص نا.
- ۱۲۴- همان کتاب ... ص نا.
- ۱۲۵- همان «آذر» دوم می باشد که در تذکرها نامش ذکر شده است.
- ۱۲۶- از نامه آقای جواد کبیر بیگدلی، آرشیو شخصی نگارنده.
- ۱۲۷- تاریخ قم، نوشته محمدسین ناصر الشریعه، با مقدمه و تعلیقات و اضافات علی دوانی. چاپ سوم، قم، انتشارات دارالفکر، ص ۲۸۲.
- ۱۲۸- در دیگر مأخذ تاریخ فوت مرحوم کبیر ۱۳۶۹ قید گردیده است. زک: تاریخ قم، نوشته محمدحسین ناصر الشریعه.
- ۱۲۹- دیوان اشعار انصاری (شاعر اهل البیت- حاج محمدعلی انصاری- قم). شامل قصاید، غزلیات، قطعات، ماده تاریخها، مثنویات، تحمینات و مخسمات، مراشی، آذرستان، ترکیب بندها، دریای نور، متفرعات؛ قم، اردی بهشت ماه ۱۳۴۲، ص ۶۴.
- ۱۳۰- زندگینامه وی مبین این است که نامبرده ناصر مردم بوده و همیشه یار و یاور و مددکار مردم.
- ۱۳۱- در اصل خورشیدی.
- ۱۳۲- دیوان اشعار انصاری (شاعر اهل البیت- حاج محمدعلی انصاری- قم) ... ص ۱۹۸.

- ۱۳۳ - خاطرات زین العابدین ذوالمجدین استاد دانشگاه، تاریخ: خردادماه ۱۳۴۳ هـ. ش، چاپخانه اتحاد، ص ۵.
- ۱۳۴ - یعنی مرتضی خان بیگدلی.
- ۱۳۵ - دیپلوم شماره ۹۴۷ وزارت عدلیه اعظم، «تاریخ بیگدلی» جلد مدارک و اسناد؛ ص ۵۴۸.
- ۱۳۶ - حکم وزارت عدلیه اعظم تاریخ ۱۶ شهر رمضان سنه ۱۳۳۳ نمره ۲۹۹۴، «تاریخ بیگدلی» جلد مدارک و اسناد؛ ص ۴۸۸.
- ۱۳۷ - متأسفانه نامبرده با اسامی و القاب و فامیلهای مختلف جلوه گر شده‌اند. چه خوب بود تنها به همان نام فامیلی بیگدلی کهن سال و سرافراز خود اکتفا می نمودند و اینقدر عنوان عوض نمی کردند.
- ۱۳۸ - مجموعاً ۱۵ فقره فرامین و اسناد است.
- ۱۳۹ - «تاریخ بیگدلی» جلد مدارک و اسناد، تألیف دکتر غلامحسین بیگدلی - پروفیسور، با دستیاری محمدرضا بیگدلی، انتشارات بوعلی، تهران ۱۳۶۷؛ صفحات ۴۸۶ تا ۴۹۵ و ۵۴۸ تا ۵۵۴.
- ۱۴۰ - دیوان لطفعلی بیگ آذربئیگدلی، به کوشش و اهتمام دکتر حسن سادات ناصری، پروفیسور غلامحسین بیگدلی، تهران سال ۱۳۶۶، ص ۱۰۲.
- ۱۴۱ - در این باره برای بدست آوردن معلومات بیشتر نگاه کنید به کتاب «پدر رادمرد بزرگ» به قلم حشمت الملوک بیگدلی آذری (فروغ) دکتر در ادبیات و علوم انسانی، تهران ۱۳۶۱ خورشیدی، مقدمه.
- ۱۴۲ - ترجمه حال را در در سال ۱۳۶۸ شمسی مرقوم داشته‌اند.
- ۱۴۳ - ولایت و والیگری، حکومت.
- ۱۴۴ - نسخه هستم.
- ۱۴۵ - نقل از نامه مبسوط محتوی زندگینامه شیخ احمد بیگدلی آذری به مؤلف این اثر، تابستان ۱۳۶۸.
- ۱۴۶ - نقل از نامه آقای محمدحسین ضیائی بیگدلی به مؤلف این اثر در تاریخ ۱۳۶۳/۱۰/۱۰ خورشیدی.
- ۱۴۷ - تاریخ بیگدلی مدارک و اسناد، تألیف دکتر غلامحسین بیگدلی - پروفیسور، با دستیاری محمدرضا بیگدلی، انتشارات بوعلی، تهران ۱۳۶۷ خورشیدی، صفحات ۵۱۴ تا ...
- ۱۴۸ - کارشکنی ساواک عبارت از این بوده که می خواسته است در مدرسه مزبور شعبات موسیقی، سینما و تاتر نیز برقرار بشود و بانی مؤسسه به این کار تن در نداده و مدرسه موقتاً ورشکست گردیده و تعطیل می شود که مجدداً در سال ۱۳۴۹ یعنی بعد از انقلاب اسلامی مجدداً دایر گردیده است.
- ۱۴۹ - رک: «تاریخ بیگدلی» مدارک و اسناد دکتر غلامحسین بیگدلی - پروفیسور با دستیاری محمدرضا بیگدلی، انتشارات بوعلی، سال ۱۳۶۷، صفحات ۵۷۳ - ۵۷۷.



سید علی‌ان یزدی



از چپ به راست آقایان: محمدخان بیگلی، حاج میرزاخان بیگلی، حسن خان بیگلی
ایستاده: علی آفرین خان بیگلی

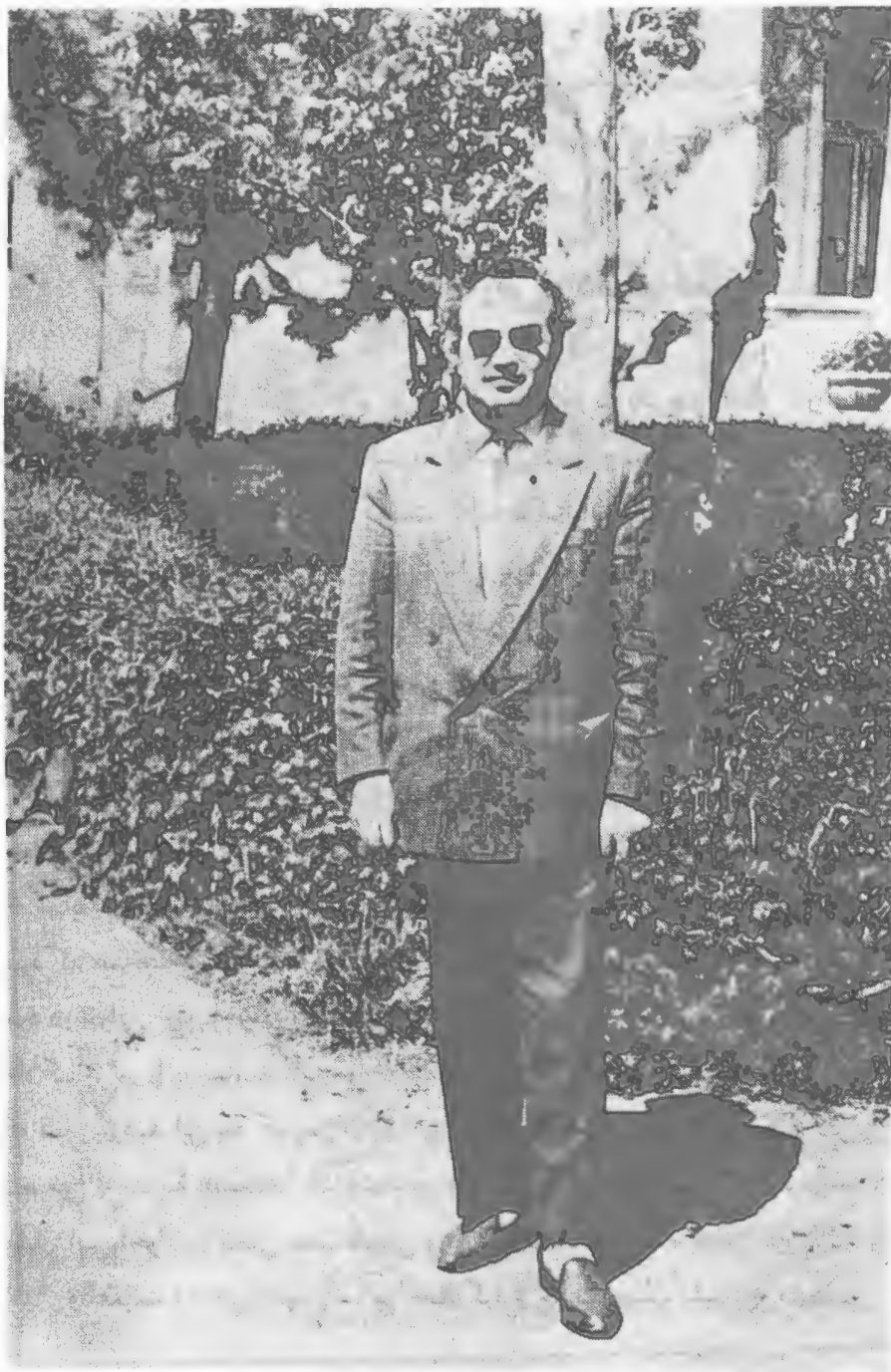


شادروان حسن خان بیکدی

خط درویش محمد



حضرت سجانی و جو دست و جناب محمدی مستغنی الاغاب بهاسی دوستان استطاری
 مشفق مهربان حاجی لطفعلی بیک الرجمع حوادث محروس فرماید از سوانح دوران مهنون
 دارد که الحی صاحبان کمال را پدر است بلکه برادر در حد از پدر برتر جنوس درباره کمترین
 عبدالمجید درویش شسته نویسنده تیاره . سنه ۱۱۸۱
 خط نستعلیق از غلامحسن بکدلی



دکتر غلامحسین مگدلی در کت اخراصیت علم در بنسایتان ۱۹۶۵

فصل هشتم

شاخه بیگدلی سواحل ارس و دشت مغان

امیر تیمور گورکانی (گوره گن)^۱ پس از غلبه بر ایلدیریم بایزید و اتمام کار او در سال ۸۰۴ هجری قمری قصد مراجعت به ترکستان نمود و در این بازگشت مظفرانه شمار کثیری اسیر با خود همراه داشت که به ترکستان می برد از آنجمله قریب سی هزار خانوار اسیر از ایل و اویماق بیگدلی بود که با وی سخت جنگیده بودند تیمور در معیت اردوی خود این اسرا را از شام و آنادولی و سایر نقاط شرقی آسیای صغیر گردآورده به آسیای میانه و مبدأ و اجاق و یورد اصلی ایلات مذکور رجعت می داد.

تیمور در سر راه خود در سال ۸۰۴ هجری قمری در اردبیل به زاویه خواجه سلطانعلی سیاه پوش رفته او را ملاقات نمود. دیدار این زاهد پاکباز و صوفی صافی که سابقه روابط قبلی نیز داشت چنان تأثیر عمیقی در فاتح سنگدل دنیای کهن نمود که همانجا دستور داد تا فرمان اهداء کلیه دهات و قصبات و اراضی متعلق به خود در حوالی اردبیل را به نام وقف به خاندان صفوی بنویسند و هر چه زودتر کلیه املاک مزبور را به نمایندگان خواجه سلطانعلی منتقل نمایند. مزیت بزرگ دیگری که قایل گردید این بود که پس از آن تاریخ خانقاه صفوی حتی برای خطرناکترین مجرمین به منزله «بست»^۲ شناخته شود و هر کس که داخل آن بست شد در امان باشد. این احوالات یعنی بست نشینی و دارالامان بودن خانقاه صفوی دیر پائید و اعتبار و اهمیت و مأمنی خود را سالها حفظ کرد و چه بسا بست نشینان و متحصنین

[illegible]

علا محسن سگدی

در این خانقاه از خطر مرگ محتوم نجات یافتند و در حدود دویست سال بعد همین وقفنامه تیمور بدست شاه عباس اول افتاد و بر اعتبارش افزود.^۳

در تواریخ آمده است علاوه بر خدمات فوق تیمور با اصرار تمام از خواجه سلطانعلی توقع نمود که بگوید، او دیگر چه خدمت را عهده داری می تواند بشود و از او دیگر چه کاری ساخته است. گویند خواجه از سلطان تقاضای آزادی کلیه اسرا را که با خود به ترکستان می برد نمود، با آنکه شمار این اسرا را بالغ بر سی هزار نوشته اند. تیمور بدون درنگ فرمان آزادی آنها را داد و اسیران را به شیخ صفوی تحویل دادند. وی نیز همانند همه را آزاد ساخت، بعدها همه ایشان به عنوان حق شناسی در شمار مریدان درآمد و به فدائیان و جان نثاران خاندان صفویه تبدیل گردیدند.

این آزاد شده گان اسامی شاملو، روملو، اُستاجلو و غیره بر روی خود گذارده و در اطراف اردبیل و حوالی سبلان و دشت مغان و سواحل ارس مسکن گزیدند و برای خود آشیانه ساختند. به احتمال قوی همین شاخه ایل بیگدلی که هم اکنون در سواحل رودخانه ارس و دشت مغان به تازه گی از چادر نشینی و بیابان گردی خلاص شده به اسکان و خانه نشینی روی آورده اند از اعقاب و بقایای محلی همان آزاد شدگان و سرسپردگان باشند که در عین حال در طول اعصار و قرون مرزداران رشید و مدافعین سرسخت میهن گرامیمان ایران بوده و می باشند، برخاسته اند. و از میان آنان چه بسی سرکردگان نامدار و دانشمندان عالیمقدار و جاثبازان بیشمار که نامشان زینت بخش تاریخ ایران گردید. مؤلف این سطور که در حدود بیست سال قبل یعنی تخمیناً در سال های ۱۳۵۰ شمسی خورشیدی که برای شکار در سواحل شمالی ارس و دشت مغان گزارش به آن حدود افتاده بود، با دهات بیگدلی نشین شمال ارس از نزدیک آشنا شده و با بسیاری از اهالی و ریش سفیدان آنان در تماس بوده و سالیان دراز با هم آمد و شد و انس و الفت داشتیم. اکثر آنها خودشان را از احفاد خلیفه جمعه بیگدلی دانسته و با این افتخار می کردند. و وی را از معاصرین و



د صف اول از چپ بر راست آقايان : حاج سوادخان بيگدلي باکلا، غلامحسين بيگدلي محمد رضا
بيگدلي، اکبر بيگدلي و کردی از جوانان بيگدلي ساحل ارس

خلفای شاه طهماسب اول می دانستند.

آنها به من گفته بودند که نصف ایل ما در سواحل جنوبی ارس و در خاک ایران سکنی دارند و از این تفرقه و جدایی بسیار ناراحت و نگران بودند که بواسطه موانع مرزی شدید روابط ایلی شان در شرف قطع شدن است ولی روسیه شوروی سعی و تلاش بی نهایتی در تحلیل آنها می نمود و آخر فامیل تازه همه شان را با پسوند «أف» «مزین» ساخته بود.

از طرف دیگر در سال ۱۳۲۴-۱۳۲۵ خورشیدی در وقایع غایله پیشه وری و اشغال آذربایجان ایران به توسط عمال و ستون پنجم روسیه شوروی بسیاری از خان ها و بیک های آذربایجان ایران که اضطراراً جلای وطن گردیده و با زن و بچه به طرف مرکز ایران پناه آورده بجان و ناموس خویش را نجات داده بودند. تعدادی از این پناهندگان که منسوب به ایل بیگدلی بوده اند به سراغ خاندان ما در خمسه و زنجان آمده و پناه گاه بسته بودند. از جمله بزرگان این گروه که خوشبختانه هنوز هم زنده هستند و یک نفرشان بیش از یک صدوسی سال عمر دارد به نام حاجی منصور خان وقاری بیگدلی دیگری در حدود هشتاد سال به نام حاج سوادخان جهانگیرزاده بیگدلی (که بیش از پنجاه سال است رئیس ایل در منطقه است) بوده اند. یعنی روابط ایلی ما با بیگدلی های سواحل جنوبی ارس از آن روزگار برقرار بوده است و بویژه این هواداری و حمایت در آن زمان به این شاخه یک حس حق شناسی و قدردانی شایانی بوجود آورده است.

پس از بازگشت مؤلف این سطور از مهاجرت ۳۳ ساله اضطراری در سال ۱۳۵۷ شمسی هجری از شوروی بارها از طرف این شاخه پربار ایل کتباً و شفاهاً به مغان دعوت گردیدم. تا این که در اواخر تابستان ۱۳۶۶ شخصاً حاج سوادخان بیگدلی رئیس ایل شاخه سواحل ارس و دشت مغان با مهدیقلی خان بیگدلی با فرزند برومندش اکبر بیگدلی از مغان به تهران آمده من و همسر من دکتر تاج الملوک خانم بیگدلی را به مهمانی از طرف ایل به دشت مغان دعوت نمودند.



در زمره حاج سوادخان بیگدلی در سبزه گونینو پائیز ۱۳۰۶ خ

دیگر تعلل و نافرمانی جایز نبود. این بود که در معیت ایشان و آقای محمدرضا خان بیگدلی از عموزادگان با هواپیما راهی دشت مغان و شهر پارسی آباد شدیم و مورد استقبال کم نظیری قرار گرفتیم و یک نفر روحانی از ایل به نام احمد بختیاری بیگدلی از طرف پیشواز کنندگان با یک شعر ترکی به ما خوش آمد گفتند.

مسافرت بسیار زیبا و پربار بود بیش از یکصد نفر به فرودگاه پارسی آباد پیشواز آمده بودند. سر راه از هر دهی که می‌گذشتیم قربانی سر می‌بریدند. شب اول بیش از یکصد نفر از ریش سفیدان ایل مطابق رسوم ایلات در سربیک سفره شام خوردیم. و تا ساعت‌های بعد از نصف شب سخن گفتیم و شنیدیم و سپس پراکنده شدیم. سخنان بسیار و خاطرات بیشمار و تلخ و شیرین و نقل حوادث و وقایع تاریخی زیاد نقل مجلس مان بود. عکس‌های دستجمعی بسیاری برداشته شد. چند نفر در زبان مادری با شعر به ما خوش آمد گفتند که برای نمونه دو سه قطعه از آن اشعار را در زیر می‌آوریم.^۴

در ظرف پنج روزی که در دشت مغان بودیم با کلیه دهات بیگدلی نشین و اهالی آنها از نزدیک آشنا شدیم و به منازل بعضی شان سرزدیم و با طرز معیشت شان آشنا شدیم با کانال و دریاچه با شهرک نوساز و زیبا و صنعتی و کشاورزی مغان آشنا شدیم. کانالهای اطراف را یک به یک از نظر گذراندیم. دریاچه زیبای وسیع پربرکت شهرک را دورزدیم و همه جا عکس‌ها برداشتیم با سمران قوم، با وسط سالان، با جوانان و نوجوانان، و خردسالان مأنوس شدیم، اسب سواری و شترسواری کردیم، و مطابق رسوم و آداب ایل بدید و بازدیدها پرداختیم. سالمندان از گذشته و تاریخ و خاطره‌های تلخ و شیرین شان سخن‌ها راندند. زنان ایل مردانه و خواهرانه از ماها گرم و صمیمانه استقبال و پذیرایی کردند. غذاهای ایلاتی بریان‌ها، محصولات لبنیاتی تازه محلی طبق رسوم دیرین همیشه آماده بود. در همه دهات مدارس و مساجد تازه‌ساز و مفروش دایر و چون آغاز سال تحصیلی بود دانش‌آموزان با ذوق و شوق فروان به مدرسه آمده به تحصیل



نداست برپا آتایان: حاج القفا بگیلی، غلامحسین بگیلی، علی سوادغان بگیلی.
در زو ندر آبد منزل علی اشتات



سدارس از چپ بر راست : محمد رضا بیگدلی ، اکبر گدلی ، غلامحسین گدلی ،
 حاج سوادخان بنگینی ، مازان خان بیگدلی

می پرداختند همه جا تکاپو و تلاش بود محصول باغات و گندم جمع آوری شده بود و می شد. در مزارع پنبه و چغندر و ذرت و کنجد جوش و خروش و نشاط و سرور بی حد و حصری مشاهده می گردید. محصول پنبه، تازه آماده بهره برداری شده بود. و بسیاری از محصولات و میوه جات موسمی محلی مورد بهره برداری قرار گرفته بودند. طایه های یونجه و علف در بالا پشت بام ها مبین زیادی احشام و تدارک علوفه کافی برای اغنام و احشام زمستان بود. و با این همه تهیّه علوفه بطوری که اظهار می داشتند مال و حیوان و گوسفند در بیشتر فصل زمستان در دشت پربرتک و محصول خیز مغان در چرا هستند و فقط چند روزی اگر برف آید در طویله تغذیه می شوند، معهذاً آنها شرط احتیاط را ملحوظ داشته علف و کاه و یونجه انبوهی ذخیره نموده بودند. و بقول خودشان آذوقه زمستانی را فراهم ساخته بودند.

روزی صبح که عادتاً زودتر از سایرین بیدار شده بودم بسر طویله حاج سوادخان سرزدم و دیدم که انواع چرنده و پرند در آن محوطه گردآمده و آماده حرکت به صحرا می باشند از این قبیل : ۱- اسب، ۲- شتر، ۳- گاومیش، ۴- گاو، ۵- گوسفند، ۶- بز، ۷- الاغ، ۸- غاز، ۹- اردک، ۱۰- مرغ خانگی، ۱۱- بوقلمون و چند سگ که محافظ آنها بودند و به همراهی چوپان به دشت رفته و برمی گشتند و سرچوپانی سرپرست همه آنها بود. به سواد بیک گفتم ترکیب احشامت ماشاءالله خیلی رنگارنگ و نظم انتظام شان بسیار مکمل است. پیرمرد مدرک و جهان ندیده با خنده گفت : — ما چرخ اقتصاد این منطقه را بوسیله همین اغنام و احشام، بعلاوه اندک مقداری ماشین آلات کشاورزی از قبیل خودرو، تراکتور و کامباین و غیره می چرخانیم. و همین هاست که امکان داده به مغان انبار غله و مرکز گوشت و لبنیات پنبه و سایر محصولات دیگر ایران نام داده شود. محصولات چغندر مغان در فراوانی و مقدار درصد شکر در تمام مملکت مشهور و سرآمد است. و کارخانه قند دشت مغان در سال هزاران تن محصول می دهد. اهالی گذران شان خوب است... سرحال و شاداب می باشند.



از چپ بر راست آقایان: حاج منصوره فارسیگیل (۱۳۱۲)، غلامحسین بیگدلی، و حاج سوادات بیگدلی

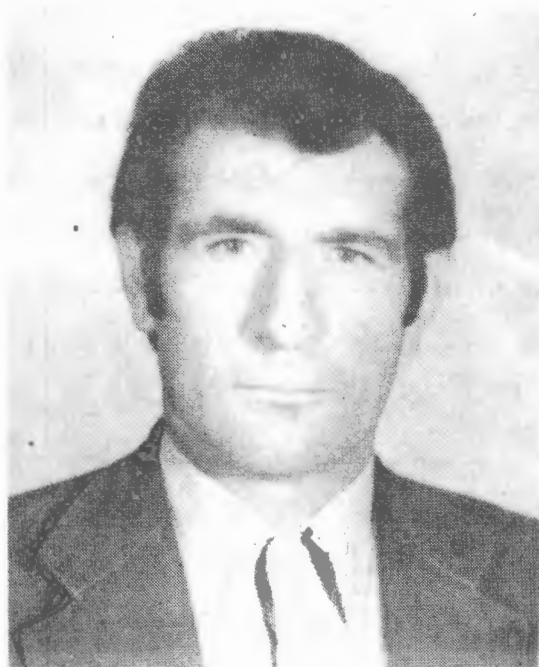
بطوری که حاج سوادخان و دیگر ریش سفیدان آگاه ایل بیگدلی اظهار می داشتند، شاخه اطراف ارس ایل بیگدلی از بقایای همان ایل بیگدلی آزاد شده دوران آغاز سلطنت خاندان صفویه می باشند که در این سرزمین سکنی گزیده و در طول تاریخ با زمان پیش آمده و مرزهای ایران عزیز را از مهاجمات بیگانگان پاسداری نموده و می نمایند.

طبق مدارک و اسناد و تصدیق شفاهی سالخوردگان ایل و اظهار حاج سوادخان ریشه و نسب خودشان را بشرح زیر تا دوران شاه طهماسب اول صفوی می شمرد: سوادخان فرزند حضرتقلی بیگ، حضرتقلی بیگ فرزند جهانگیرخان، جهانگیرخان فرزند قهرمانخان، قهرمانخان فرزند حاج طهماسب خان، حاج طهماسب خان فرزند بالاخان، بالاخان فرزند آقاخان و آقاخان فرزند طهماسب قلی خان و ...

در حال حاضر پس از اسکان عشایر، شاخه بیگدلی ساکن در ساحل جنوبی (راست) ارس که اساساً و از همان نژاد طهماسب قلیخان می باشند که قبلاً نام بردیم. احترامات و انضباط ایلی در میان شان کاملاً ملحوظ و مراعات می گردد.

در میان این عشایر به شماری افراد معمر که سنّ و سال شان از صد گذشته است برخورد نمودیم از جمله در تیره بالاخانلو شخصی بنام حاجی منصورخان و قاریگدلی که ۱۳۰ سال عمر کرده است و ماشاءالله هنوز هم با نشاط و توان و حواسش جمع و شاهد بسیاری از حوادث تاریخ است (عکس شماره ...). دیگری به نام عباسقلی بیگ جنگخواه^۷ بیگدلی که ۱۱۵ سال دارد که مرد بسیار هوشیار و حاضر الذهن و حاضر جواب و سلامت بود و خاطرات تلخ و شیرینی را نقل می نمود.

از معمرین همسایه بیگدلی ها با یک نفر از ریش سفیدان طایفه قوجه بیگلر به نام حاجی رحیم بیگ زاده دیدار کردیم که هم معمر و جهان دیده و هم بسیار مجرب و خردمند بود و هم بسیار تندرست و توانمند و هوشیار و با وضع روزگار آشنا، حضورش بسیار مغتنم، آموزنده و فیاض بود. تاریخ ایلات آذربایجان را خوب می دانست و خودش گواه حوادثی بود.



نوار ییگدلی فرزند ارشد حاج سزاوهان



اکبر بیگ زاده بیگدلی فرزند حاج سوادک



جلوئیسید فیروز آباد، منغان از حپ، راست حاج سواد ملک و حاج الفتاخان.

از روحانیون ایل با جناب حاج احمد مختاری ملاقات کردیم اشعار آبدار فارسی و ترکی شان مورد توجه و دقت قرار گرفت، در هشت پارچه آبادی بیگدلی نشینی که نام خواهیم برد در همه شان با سعی و اهتمام حاج سوادخان بیگدلی رئیس شایسته و توانمند ایل مدرسه ابتدایی و متوسطه، مسجد، حمام و درمانگاه ساخته شده و مورد استفاده همگان قرار گرفته است اما بیمارستان فقط در خود شهر پارسی آباد می باشد و آقای فرزانه در اداره این بیمارستان منتهای خدمت و لیاقت و کاردانی خودش را ارائه و مبذول داشته اند و آقایان پزشکان دلسوزی در این بیمارستان موجود است در روستاها با مزار شمار زیادی شهدای جنگ تحمیلی روبرو شدیم که اسامی چند نفر از ایشان را از این قبرستان ها یادداشت نموده ایم به شرح زیر:

- ۱- عزیز دلیریگدلی از روستای گووشلو.
- ۲- هاشم بهری بیگدلی از روستای گووشلو.
- ۳- علی خدا بخش بیگدلی از روستای قطارآباد.
- ۴- رحیم واحدی بیگدلی فرمانده گردان ظفر و معاونت تیپ ذوالفقار از لشکر ۳۱ عاشورا.
- ۵- رضا بیگدلی از روستای گووشلو.
- ۶- امین بیگدلی از روستای تازه کند.
- ۷- خداویردی کیان پوریگدلی از روستای قطارآباد و ده ها نفر دیگر قربانیان جنگ تحمیلی.

ما از هشت روستا که خالص بیگدلی نشین هستند دیدن کردیم و در بسیاری از آبادیها که مخلوط زندگی می نمایند نفوس قایل توجهی داریم. اسامی این هشت آبادی و جمعیت شان به شرح زیر است:

- ۱- روستای گووشلوبالغ بر ۴۰۰ خانوار.
- ۲- روستای جعفرآباد زیرکانال، بالغ بر ۳۵۰ خانوار.





از چپ به راست: بهروز خان سگیلی، زهره خانم سگیلی، غلامحسین
سگیلی. گویشو، خرداد ۱۳۶۱



از چپ به راست آقایان: حاج نبوک خان بیگدلی، محمد رضا خان بیگدلی، حاج بهمن بیگدلی، غلامرضا بیگدلی

- ۳- روستای فیروزآباد بالغ بر ۳۰۰ خانوار.
- ۴- روستای بهرام آباد بالغ بر ۲۵۰ خانوار.
- ۵- روستای قطارآباد بالغ بر ۳۰۰ خانوار.
- ۶- روستای قاسمعلی بالغ بر ۲۵۰ خانوار.
- ۷- روستای اوزون قویو بالغ بر ۴۰۰ خانوار.
- ۸- تازه کند بالغ بر ۲۰۰ خانوار.

علاوه بر این هشت پارچه آبادی که یکدست بیگدلی نشین هستند و بیش از سی هزار جمعیت را تشکیل می دهند در دهات اطراف و هم جوار نیز افراد ایل بیگدلی پراکنده و در هر دهی چندین خانوار سکنی دارند. ولی مرکز و قرارگاهشان همان دم گووشلو می باشد که مقر حاج سوادخان است.

خود بیگدلی های مقیم این سرزمین در رسومات عشایری به ۵ تیره تقسیم بندی شده اند به شرح زیر:

- ۱- تیره بیگدلی (گووشلو) - ریش سفیدان و رئیس طایفه مذکور حاج سوادخان بیگدلی.
- ۲- تیره بالاخانلو- فرزند مرحوم حاجی مهدیقلی خان بیگدلی ریش سفید تیره.
- ۳- تیره معصوملو- فرزند مرحوم حاجی نورعلی نوراللهی بیگدلی ریش سفید تیره.

۴- تیره علیمیرادللو- فرزند مرحوم دادار قنبرزاده بیگدلی ریش سفید تیره.

۵- تیره ساری گبه^۶ لو حاجی خان احمد ماهریگدلی ریش سفید تیره.

علاوه بر اینها از مجموع ۵۶ طایفه عشایر آذربایجان شرقی ۶ طایفه دیگر از شعبات ایل بیگدلی هستند به شرح زیر:

- ۱- طایفه حاجی خواجه لو. ۲- طایفه کورابازللو. ۳- طایفه هومونلو. ۴- طایفه ایواتلو. ۵- طایفه عربلو. ۶- طایفه حسن حاجیلو. ۷- طایفه بیگدلی. که به مجموع اینها عنوان «یدی اویماق» (هفت قبیله) داده شده است.



عاج سوارنان بیگدلی چانگیززار، غلامحسین بیگدلی درویشو

احساسات یکی از افراد ایل که در هنگام ورود ما به مغان ابراز داشتند.

رضا جهانگیرزاده بیگدلی:

سلام د کتر! خوش گلمیسن مغانا
آراز قیراقینا، مغان دوزونه

*

عم اوغلولار گلمه گیوی بیلیب لر
اوزا قلاردان گوروشونه تله سیب

*

دئیلر که خوش گلسمیسز مغانا
سلام اولسون سیزین کیمی ایگیده

*

غلامحسینخان! عزیزیمیز، جانیمیز
بیراولو بدور شهر تیمیز، شانیمیز

*

سلام اولسون کهله ده خان باشیا
اونون آدی گرگ مین ایل یاشیا

*

د کتر غلامحسینخان! گلدین بویانا
لطف ایله ییب، ائللری یاداتیمسن

*

آرزو و ایدیر اولوسوموز، ائلیمیز
گلمه گیوی بایرام ائدیر ائل-اوبا

*

یوزدهن چوخ یا شاسین د کتر عمی میز
کونول لردهن قوی سیلین سین غمی میز



مبایس بیگدلی جائیزا

- د کتر غلامحسینخان اوزووه قربان
اوماچ ایله دیگیم اوزووه قربان
- گؤتور عینگیوی گؤزووه قربان
شیرین صحبتیوه، سؤزووه قربان
- کهله کندی! چوخ بسله دین قهرمان
بوتون اولادلارین رشید دیر، جسور
- چوخ حسرتلر چکدیک، کلگ یانیزا
بیگدلی نسلینی ییقایق بیریره
- یا خشی ساخلا بیزی یاددا، آمان دیر
بیرده مگر عم اوغلانلار تاپیلار
- کهله ده کی قهرمان لار گنڊیلر
«رضا» بیلیر مردانسانلار گنڊلر
- بیزده ده آرادان جان لار گنڊیلر
یاغیلار لاوؤروشان لار گنڊیلر
- نجفقلی،^{۱۳} علی خان^{۱۴} لار گنڊیلر
چوخ سئویملی عالیشان لار گنڊیلر
- گؤریدین سوادین، آت اوینا تماقین
آت اوستونده نجه تفنگ آتماقین
- توی گونونده بیک آلماسین توتماقین
اثلیمیزین جسارتین، شوکتین



از راست: جیپ آفایان؛ هواری بیگدلی، غلامحسین بیگدلی، محمد رضا بیگدلی و اکبر بیگدلی



از نیکه‌ای‌ای مواصلت از راه است به چپ آقایان :
 اکبر بیکه‌ای، محمد رضا خان بیکه‌ای، علامه‌الحسن بیکه‌ای، حاج سوادخان بیکه‌ای، برشت اداری بیکه‌ای
 پاییز ۱۳۰۶ خورشیدی.



گروهی از جوانان بیگدلی شلو در جنوب و غرب اس درگونیلو
پانز سال ۶۶ ۱۳۳۱ خورشیدی

کاش گۆرىدىن اۋزون ائلىن قدرتىن
 ائلىمىزىن سئل گۆجۈجك گۈجۈوار

*

مەدىقلى^{۱۶} آتام سواد^{۱۷} بىك عمىم
 اونلارايىلە اولسام ھىچ اولمازغمىم

*

ائىل اوبانىن ھارايىنا گىلرلر
 ائىل دەن اوتروجان وئره رلر اۋلرلر

*

منىم سۆزلىرىمى قات اۋز سۆزوۋە
 آرزوم بودور مدام باخام گۆزوۋە

«رضا» قربان قىلموۋە اۋزوۋە
 سنىن كىمى مردايگىد لىرياشىن
 رضا جھانگىرزادە بىگدلى
 مغان، گۆۋشلى ۱۳۶۶/۷/۱۰

- ۱- کُورَه کَن- داماد.
- ۲- بست... جاییکه مردم اضطراباً بدانجا پناه آورده و متحقی می شوند، بند و سد و شهر پناه. فرهنگ نفیسی؛ ... جاییکه مردم به هنگام ترس و اتهام بدانجا پناه برند تا دستگیر نشوند، مانند اماکن مقدس و سرائهای علما و بزرگان، جای تحقن. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین.
- ۳- سلسله النسب صفویه ص ۴۸؛ تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۲.
- ۴- اشعار ترکی بسیار گفته اند که نمونه هایی از آنها ارائه خواهد شد.
- ۵- عکس این مسجد را برداشته ایم.
- ۶- گبه- یک نوع فرش- قالی.
- ۷- چه خوب بود که ایشان بجای جنگخواه، صلح خواه می شدند.
- ۸- اشاره به مؤلف این اثر می باشد.
- ۹- اشاره به عموزاده آقای محمدرضا خان بیگدلی است که در هر کاریار و همراه من بوده است.
- ۱۰- زادگاه مؤلف این اثر.
- ۱۱- مرحوم جهانگیر خان بیگدلی ائیلین رشید و فداکار قهرمانلارین دان بریسی و ایل بیگی سی اولمو شدور.
- ۱۲- مرحوم قهرمان خان بویوک و جنگاوریر سرکره ایمیش.
- ۱۳، ۱۴- مرحوم نجفقلی بیگ و مرحوم علیخان کچیک و سئویملی عمی لریم.
- ۱۵- مرحوم پسته خانم سواد بگین اوشاقلارین آناسی چوخ نجیب مردانه بیرخانم.
- ۱۶- حاجی مهدیقلی بیگ بیگدلی آتام و سواد بیگین کیچک قارداشی.
- ۱۷- سواد بیگ ایل بیگی بونلار حاضردا ایلیمزین مشهور و قدر بیلن وقا باقچیل لاری دیرلار.

فصل نهم

بیگدلی های جنوب ایران، خوزستان، دزفول و اهواز

شاخه علماء

میرزا محمدعلی معلم حبیب آبادی درباره ایل جلیل بیگدلی چنین می نویسد: «بیگدلی نام طایفه ایست از اتراک، از نژاد بیگدل خان بن ائلدگزخان بن اوغوزخان که زمان هلاکوخان و به امر او از ترکستان به شام آمده و بعد از آن در زمان امیرتیمور هم به فرمان وی از آنجا به ایران آمدند و بدین جهت آنها را بیگدلی شاملو می خوانند» میرزا محمدعلی حبیب آبادی «مکارم الآثار» صفحه ۴۰.

در بیانات زبرین حبیب آبادی معلومات نارسائی درباره ایل و تبار بیگدلی و حرکت آنها از شرق به غرب داده شده است. چونکه ایل بیگدلی چنانکه نوشته ایم خیلی بیش از هلاکوخان مغول و در زمان سلطان محمود غزنوی به ایران آمده اند و بتدریج فلات ایران را از شرق به غرب درنوردیده اند و فقط شماری از آن ایل بزرگ در آغاز سده نهم هجری از شامات به ایران برگشته و بیگدلی شاملو نامیده شده اند. تنه همان بیگدلی می باشد. شاملو، قراگوزلو، ابداللو، ایناللو و غیره شاخه ها می باشند اما شاخه ای از بیگدلی که از اصفهان به دزفول و اهواز و دیگر نقاط خوزستان رفته اند در اواخر دوران صفویه بوده و اینک شرح احوال و ترجمه حال شماری از نمایندگان معتبر این گروه را در نقاط ذکر شده به قلم می آوریم:

بیگدلی آقا محمد کاظم فرزند حاج محمدعلی بن نجفقلی بیک ابن ابوتراب بیک اصفهانی دزفولی از علماء و فقهاء امامیه که به زیور زهد و تقوی آراسته، بسال

۱۲۵۸ در دزفول تولد یافت و پس از فراغ از مقدمات، از محضر شیخ محمد جعفر انصاری دزفولی استفاده برده و در سامرا بر مجتد شیرازی نیز تلمذ نموده و مجتد از او به سلمان دهر تعبیر می آورده. او پس از نایل به درجات عالیه باز به دزفول مراجعت کرد و بنای تدریس گذاشت تا آن که به سال ۱۳۲۱ به مرض وبا در آن شهر به رحمت ایزدی پیوست و جنازه را به نجف اشرف حمل و در آنجا به خاک سپرده شد.

اما والدش حاج آقا محمد علی از علمای امامیه، موثق، زاهد، متقی و از اکابر شاگردان شریف العلماء بوده، تقریرات اصول شریف العلماء را در چند مجلد نوشته، و در اصفهان هم بر جمعی از علماء تلمذ نموده، حاشیه نیز بر معالم در اصول دارد. در بازگشت از سفر مکه دارفانی را وداع گفت و چون شیخ^۱ از رسیدن جنازه اطلاع حاصل نمود و با جمعی از علماء از جنازه تشییع نمود و در زیر میزاب طلا در صحن مطهر مدفون گردید. وی فرزند دیگری به نام آقا محمد رضا داشته که گذشته از مقام علمی، بسیار مقدس و پرهیزکار بوده،^۲

آقا محمد کاظم بیگدلی مشهور به بیکزاده داماد شیخ محمد جعفر انصاری دزفولی، چنانکه آوردیم از علماء و فقهاء امامیه به زیور زهد و تقوی آراسته بود و درباره ازدواج وی با صبیّه شیخ محمد جعفر انصاری حاج شیخ مرتضی انصاری چنین می نویسد:

«نامبرده (شیخ محمد جعفر انصاری) پس از چند سال توقف در نجف اشرف به دزفول بازگشت و در آنجا مقتدای خاص و عام گردید و بنای تدریس را گذاشت. به وظایف شرعیه قیام نمود، دختر خود را با آقا محمد کاظم بیک زاده^۳ تزویج کرد. بسال ۱۲۸۷ بدرود جهان گفت.»^۴ آقا محمد مهدی بیگدلی شیخ مرتضی انصاری در این اثر گرانقیمتشان در چند جا نامی از دانشمندان و فقهاء و شعرای بیگدلی می برد و با دادن مختصر معلوماتی در حق آنها نام آنان به ابدیت پیوند می دهد. او می نویسد: «از دزفول به غیر از شیخ رجال علم و دانش و مردانی ادیب و شاعرانی



تجۃ الاسلام جناب آقا شیخ محمد علی بیگدلی

خوش قریحه برخاسته که ما بقدر همت خود در لابلای این صفحات به شرح حالشان به نحو اجمال اشاره نموده ایم. حتی تا چند سال قبل پنج نفر مجتهد مسلم به نام های آقا محمد مهدی بیگدلی و آقا شیخ محمد مهدی سبط الشیخ انصاری و برادر ارجمندش آقا شیخ منصور و آقا سید اسد الله نبوی و آقا میرزا محمد علی معزی که سه نفر آخر هنوز هم در قید حیات می باشند در این شهرستان سکونت داشته و هر کدام بنوبه خود در آنجا به این دین مبین خدماتی انجام داده اند.^۵

آقا عبدالمحمد بیکزاده دزفولی «فرزند علاقلی بیک بن نجفقلی بیک ابن ابوتراب بیک بیکزاده (بیگدلی) دزفولی عالم عامل و فقیه کامل، زاهد، متقی و پارسا بوده. او در حدود سال ۱۲۵۴ در دزفول تولد یافت و مقدمات علوم را در آنجا فراگرفت، سپس رهسپار نجف اشرف گردید و مدتی از محضر شیخ استفاده برد و یک ماه پیش از وفات شیخ به دستور او به دزفول بازگشت...

آقا عبدالمحمد داماد شیخ منصور برادر شیخ بود و بنا به فرموده شیخ دختر خود را با شیخ محمد بن شیخ محمد حسن بن شیخ منصور تزویج کرد. وی در دزفول مرجع فیصله امور بود و به وظایف شرعیّه قیام می نمود. تا آن که در ماه صفر سال ۱۳۲۵ دار فانی را وداع گفت. و جنازه به نجف اشرف حمل گردید و در وادی السلام مدفون شد.

جدّ او نجفقلی بیک^۶ از مردم اصفهان و از اخیار مؤمنین و دارای مستغلات بسیار از قبیل کاروانسرا و حمام و غیره بوده و چون جنازه پدر را به نجف اشرف آورد. در بازگشت چند ماهی در شوشتر توقف کرد و یکی از خواهران خود را که همراه داشت با یکی از سادات کلانتر تزویج نمود، سپس به دزفول آمد.

او در دزفول منزل سید عبدالباقی معروف به سید آقامیر که از شخصیت های روحانی آن عصر بوده وارد شد و بعد از چند روز حاج نادعلی خان وی را به منزل خویش برد و خانه ای در محله کتکان برایش خریداری نمود. نجفقلی بیک پس از مدتی خواهر دیگر خود را به همسری محمد یوسف خان فرزند حاج حسین آقا تزویج

کرد. و شیخ الاسلام دزفولی که یکی از معاریف آن عصر خوزستان بود دختر خود را به حباله نکاح وی درآورد.

نجفقلی بیک چون با عم خود فی الجمله کدورتی داشت از همه املاک خود چشم پوشید و دیگر به اصفهان برنگشت. احفاد وی فعلاً در دزفولی و اهواز سکونت دادند و تا حال افرادی از اهل فضل و علم در این فامیل وجود دارند.^۸

پس از مراتب بالا معلوم می شود که شاخه دزفول و اهواز از اصفهان به این نقاط رفته و تمکن یافته و جابجا شده اند و شاخه خوزستان را تکشیل داده اند.

دیگر از بزرگان خاندان بیگدلی در دزفول جناب آقا محمد مهدی بیگدلی دزفولی ملقب به کمال الدین است که شرح مختصر احوال او را شیخ مرتضی چنین می نویسد:

«آقا محمد بیگدلی دزفولی ملقب به کمال الدین فرزند آقا محمد کاظم بن حاج آقا محمد علی بن نجفقلی بیک بن ابوتراب بیک بیگدلی دزفولی، از اجله علماء العالمین و فقهاء و مقدسین و یکی از پرهیزکارترین مراجع خوزستان که مقارن سپیده صبح روز یکشنبه بیست و هفتم ذی القعدة سال ۱۲۸۸ در دزفول تولد یافت.

وی چون از مقدمات فارغ گشت نزد آقا سید عبد الکریم موسوی دزفولی که در شاگردان شیخ او را نگارش دادیم قوانین را خوانده مقداری از سطوح را هم نزد پدر فراگرفت. بعد تحصیلات خویش را نزد آقا شیخ محمد حسن انصاری دزفولی به پایان رساند، تا جائیکه استاد به اجتهادش تصریح فرمود.

آقا محمد مهدی پس از فوت آقا شیخ محمد حسن انصاری مرجعیتی پیدا کرد. جمعی از فضلا از محضرش مستفیض می شدند و اخیراً یکی از رؤسای مذهبی و روحانی استان خوزستان بشمار آمد. و مورد علاقه و احترام جمیع طبقات قرار گرفت.

او در شعبان سال ۱۳۷۰ در مریضخانه فیروزآبادی به مرض سرطان به رحمت ایزدی پیوست و جنازه اش به قم حمل گردید و نزدیک مقبره محقق قمی به خاک

سپرده شد.

آثار قلمی او عبارتند: از حاشیه بر عروة الوثقی و چند رساله فارسی و عربی دیگر. همسرش دختر آقا شیخ محمد سبط شیخ انصاری بوده و از او یک فرزند به نام آقا محمد کاظم معروف به حاجی آقا که از اعلام و مدرّسین و ائمه جماعت دزفول می باشد به جای مانده که او هم دارای چند فرزند است.^۹

دیگری از علمای جلیل القدر ایل و تبار کهن سال بیگدلی در دزفول جناب آقای شیخ جلاء الدین بیگدلی دزفولی و فرزند برومندش شیخ جمال الدین بیگدلی دزفولی می باشند که آیه الله آقا شیخ مرتضی انصاری در حق آنان به اختصار چنین می نویسد:

«آقا شیخ محمد حسن بیگدلی دزفولی ملقب به جلاء الدین فرزند ارشد آقا محمد کاظم بن حاج آقا محمد علی بن نجفقلی بیک بیگدلی دزفولی (جدّ مادری نگارنده)^{۱۰} یکی از علماء عاملین و از حماة دین دارای فضایل و کمالات نفسانیّه و اوصاف حمیده و زاهد و متقی بوده.

تولدش روز دوشنبه هفتم جمادی. الثانیه به سال ۱۲۷۹ در دزفول اتفاق افتاده و تحصیلات خود را در اصفهان و سامراء و دزفول نزد بزرگان علماء پایان رساند. نامبرده با اصرار آقا شیخ محمد طاهر دزفولی به اهواز آمد و در آن شهر به ترویج دین مبیین اسلام و فیصله امور شرعیّه قیام نمود و مقتدای خاص و عام گشت و مورد احترام شیخ خزعل حاکم خوزستان قرار گرفت و حاج رئیس به جهت وی مسجدی بنا نهاد.

او گذشته از مقام علمی، از واردین با روی باز استقبال کرده و از آنان کمال پذیرائی را می نمود. در پنجم ذی القعدة سال ۱۳۴۴ در همان شهر وفات کرد. جنازه اش به نجف اشرف نقل و در وادی السلام به خاک سپرده شد.

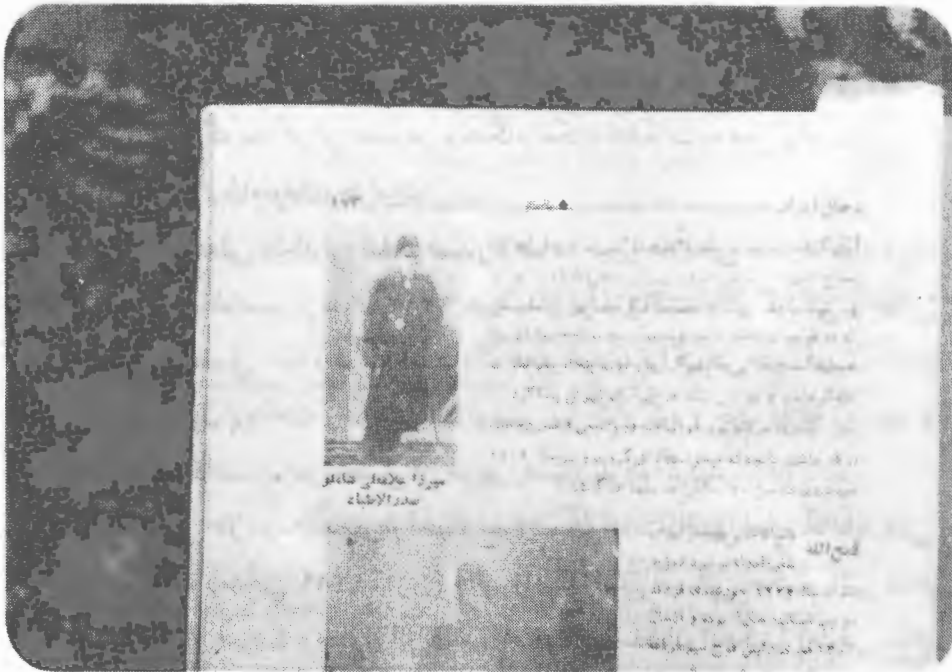
فرزند ارشدش حاج شیخ جمال الدین از ائمه جماعت اهواز، دارای ملکات نفسانیّه و از بندگان صالح خداوند و دارای یک فرزند به نام آقا موسی می باشد.^{۱۱}

یکی از آقایان بیگدلی های اهواز به نام محمد حسین بیگدلی یادداشت هایی درباره آقایان علماء و روحانیون دزفول و اهواز آماده کرده بود که مطالب آن غیر جدی و ناصحیح به نظر می رسد، اما در اثر خود در ظرف مدت ۳۰۰ سال اخیر که اجداد بیگدلی های مقیم اهواز و دزفول و سایر نقاط خوزستان به آن حدود و نواحی آمده اند نام بیست نفر از علمای مشهور را قید کرده بود که ما سپاهی این علماء را با استناد به همان یادداشت های نامبرده در زیر درج می نمائیم و امیدواریم درباره فرد- فرد این ذوات محترم از طریق خود بیگدلی های اهوازی مطالبی بدست بیاوریم.

- ۱- آقای نجفی بیگدلی.
- ۲- آقای حاج شیخ محمدعلی بیگدلی.
- ۳- آقای شیخ محمد رضا بیگدلی.
- ۴- آقای شیخ محمد تقی بیگدلی.
- ۵- حجة الاسلام آقای شیخ محمد رضا بیگدلی.
- ۶- حجة الاسلام آقای شیخ مرتضی بیگدلی.
- ۷- حجة الاسلام آقای شیخ محمد جعفر بیگدلی اهوازی.
- ۸- حجة الاسلام آقای شیخ عبدالحسین بیگدلی.
- ۹- حجة الاسلام آقای شیخ علی بیگدلی.
- ۱۰- حجة الاسلام آقای شیخ محمد طاهر بیگدلی.
- ۱۱- آية الله العظمی الشیخ الطایفه آقای شیخ محمد کاظم بیگدلی.
- ۱۲- آية الله العظمی الشیخ الطایفه آقای شیخ محمد حسین بیگدلی.
- ۱۳- آية الله العظمی آقای شیخ محمد جواد بیگدلی.
- ۱۴- آية الله العظمی آقای شیخ عیدالحسین بیگدلی.
- ۱۵- آية الله العظمی شیخ محمدعلی بیگدلی.
- ۱۶- مرجع تقلید العظمی آية الله آقای شیخ محمدعلی بیگدلی.
- ۱۷- آقای شیخ محمدعلی بیگدلی معروف به آقا بزرگ.



میرزا غلامعلی شاملو صدرالاطباء



۱۸- آقای شیخ فخرالدین بیگدلی.

۱۹- آقای شیخ علی عالی بیگدلی.

۲۰- آقای شیخ ابوتراب بیگدلی.

لیکن برای هیچکدام از آقایان حجج الاسلام و آیات الله فوق اعلى الله مقامه سال تولد و مدت حیات و سال وفات تعیین نشده بود. ما نیز عجلتاً عیناً اسامی زبرین را درج نمودیم که بعداً در این خصوص و هنگام امکان تدقیقات به عمل بیاوریم.

از بیگدلی - شاملوهای خراسان

میرزا غلامعلی بیگدلی شاملو صدرالاطباء: میرزا غلامعلی صدرالاطباء فرزند میرزا ابراهیم شاملو در سال ۱۲۱۲ خورشیدی تولد یافت و در کودکی و جوانی مشغول به تحصیل شده و در نزد استادان عصر خود به فراگرفتن فنون ادب و علوم منقول و معقول پرداخت و در هنر خطنویسی نیز کار کرد و چون علاقه زیادی به رشته پزشکی داشت برای تحصیل فن مزبور رهسپار تهران گردید.

چند سالی در نزد چند نفر از اطباء معروف آن زمان از قبیل حاج آقا بابارشتی ملک الاطباء (متوفی ۱۲۸۹ قمری) و میرزا سیدرضی سمنانی حکیم باشی نظام (متوفی ۱۳۰۴ قمری) و میرزا ابوالقاسم اصفهانی سلطان الحکما (متوفی سال ۱۳۰۴ قمری) به تحصیل و تکمیل طب پرداخت و پس از این که اجازه نامه هائی از هریک از آنان گرفت و ملقب به صدرالاطباء شد به همراه امیر حسین خان شجاع الدوله حاکم قوچان و رئیس ایل زعفرانلو که در تهران بود به قوچان رفت و پزشک مخصوص او گردید. پس از هفت سال که در قوچان اقامت داشت و مشغول به معالجه بیماران بود به مشهد آمد و در اینجا مقیم گردید و مدت پنجاه سال به طبابت اشتغال داشت و درین رشته در خراسان شهرتی پیدا کرد.

نامبرده مردی بود خود ساخته و چون سعی و عمل و جدیت در کار داشت به آنچه که می خواست نایل گردید و در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در سن ۹۰ سالگی در مشهد در گذشت.

- ۱- در این کتاب هر جا تنها کلمه «شیخ» می‌آید مربوط به آیه الله الاعظم جناب آقا شیخ مرتضی ابن شیخ محمد علی انصاری قدس سره.
- ۲- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره. تألیف حضرت آیه الله آقای حاج شیخ مرتضی انصاری دامت برکاته ۱۴۰۲ قمری برابر ۱۳۶۱ شمسی صفحات ۲۰۷ و ۲۰۸.
- ۳- مؤلف اثر در فهرست اعلام نام این شخص را محمد کاظم بیگدلی دزفولی ثبت می‌نماید.
- ۴- همان کتاب ص ۲۰۷.
- ۵- همان کتاب مقدمه صفحات ۵۱ و ۵۲.
- ۶- به نظر ما علاقلی بیک درست نیست والله قلی بیک صحیح است.
- ۷- یعنی نجفقلی بیک از بیگدلی‌های مقیم اصفهان بوده و سپس راهی جنوب شده است.
- ۸- همان کتاب صفحات ۲۸۶ و ۲۸۷.
- ۹- همان کتاب صفحات ۴۶۰ و ۴۶۱.
- ۱۰- یعنی جدّ ما و وی آقا شیخ مرتضی انصاری مؤلف کتاب «زندگانی و شخصیت شیخ انصاری».
- ۱۱- همان کتاب صفحات ۴۵۱ و ۴۵۲.
- ۱۲- تاریخ رجال ایران، قرون ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، تألیف مهدی بامداد، تهران، ۱۳۵۰ خورشیدی صفحات ۱۷۲ و ۱۷۳.

فصل دهم

بیگدلی های ترکیه، عراق و شامات اوغوزها در ترکیه

برای نخستین بار نام اوغوز در سنگ نبشته های ینی سئی آمده است. اوغوزها به سازمان قومی و سیاسی خود ائُل (ایل) می گفتند که به عربی قوم گفته می شود. هر ایل از چند بُئی - قبیله تشکیل می شد. رئیس هر قبیله یا بُئی بیگ نامیده میشد که ارثی بود و از پدر به پسر منتقل می گردید. رئیس ایل را یا بغو (بَغُو)، (جَبغو) می نامیدند. یا بغو از میان بیگها که اصیل زادگان و بزرگان ایل بودند انتخاب می شدند.

یا بغو رئیس ایل در اوغوز، بجای خاقان در ترکستان بشمار می آمد. از قرن پنجم هجری قمری به بعد که اوغوزها امپراطوری سلجوقی را تشکیل دادند، عنوان و مقام یا بغو کم کم از میان رفت و به صحیفه تاریخ سپرده شد و معنی اصلی این لقب (تیتول) به معنی حکمدار، حکمران، حاکم بوده است.

ایل را مغولها اولوس می گفتند، که بعدها و پس از حمله مغول به غرب در میان ترکان نیز متداول شد.^۱ یورد به معنی کشور و محل اقامت ایل، بُئی، اوبا و عائله بود. بعدها ایل نیز به معنی سرزمین، کشور نیز استعمال شده است.

هر بُئی به چند اوبا (طایفه) تقسیم میشد و هر اوبا از چند عائله یا خانواده (سُئی) تشکیل می گردید. اویماق هم مانند عشیرت کلمه عمومی است برای بُئیها، اوباها و شاخه های آنها بکار برده شده است.

یورد محلّ سکونت و برقراری و گذران ایل، اوبا و عایله را می‌گفتند.

مهاجرت اوغوزها:

اوغوزها از قرن دهم میلادی از شرق به غرب آغاز به مهاجرت کردند:

موج یا دسته اول در اوایل قرن دهم میلادی از شرق به غرب به شبه جزیره مانقیشلاق در نواحی شرقی دریای خزر رفتند و این دسته بعداً از مانقیشلاق نیز پا فراتر نهاده به طرف غرب روی آوردند تا به خراسان، اصفهان تا آذربایجان رسیدند.

دسته دوم یعنی سلاجقه به خراسان بزرگ و ایران و ترکیه تاختند. بغداد و شامات و حلب را گرفتند.

دسته سوم در قرن یازدهم میلادی از شمال دریای خزر حرکت نموده، دریای سیاه را دور زده، خود را به شبه جزیره بالکان رساندند. گروهی نیز در اطراف سیحون و شهرها و قصبات آن حدود ساکن و شهرنشین شدند و گروهی نیز به شکل کوچ‌نشین در این منطقه و حوالی باقیمانند. و همین گروه در اواخر قرن پنجم هجری به شمال خراسان آمدند و چون سلطانسنجر (۴۹۰-۵۱۱ سلطنت) با استقرار آنان در شمال خراسان تا حوالی سرخس، مرو و ابیورد و آن سرزمین‌ها مخالفت کرد با وی جنگیدند و او را اسیر کردند و آن مناطق را بحیثه تصرف خویش درآوردند.

در تشکیلات حربی اقوام ترک (ایل و ارتش) به دو دسته یا جناح تقسیم میشدند: راست و چپ، جناح راست در میان ترکان مقدم‌تر و مهم‌تر به شمار می‌آمدند و به آنها بوزاق‌ها می‌گفتند و اغلب یا بغوها از میان بوزاق‌ها برگزیده می‌شدند. ولی در کتاب دده‌قورقود در کشورهای اسلامی اوج‌اق‌ها حاکم بودند مثلاً سلاجقه (قنق‌ها)، آق‌قویونلوها (سالور). قاضی برهان‌الدین از اوج‌اوخ‌ها و اوغوزهای آرتوق و شوملا و افشار (نادرشاه) از بوزاق‌ها بودند و عثمانیها از قبيله قایی بوزاق‌ها هستند. بایغوهاى اوغوز اغلب از قبایل قایی، یازیر، افشار، بیگدلی و ایمر می‌بوده‌اند.

اوغوزها، علامت مخصوص خود (دامغا یا مهر) را روی کفل حیوانات خود

می زدند، سالورها این علامت را حتی روی مسکوکات خود نیز ضرب می کردند (فلزی یا چرمی) و آق قویونلوها علاوه بر حیوان و مسکوکات روی پرچم و آثار و اسناد دولتی نیز مهر مخصوص بایندر را میزدند. و از سلاطین عثمانی سلطان مراد دوم علامت قبیله قائی را روی بعضی از سکه های خود میزد. و ترکان بطور عموم روی گلیم، بافتنی، دیوار، ملبوس، سنگ مزار و غیره علایم مخصوص می زدند که از قبیل آثار نمونه های بسیاری بدست آمده و موجود است.

از ۲۴ قبیله اصلی اوغوز هر چهار قبیله دارای یک توتم (اُونقُون) بودند که همه آنها عبارت از مرغ شکاری بوده است از قبیل: شاهین قارتال، تاوشانجیل، سونقور و اوج. گوشت این اونقون (توتم) ها خورده نمیشد و آنها را شگون و تبرک می شمردند.

در سفره های اوغوزها غذاهای هریک از قبایل اوغوز مجزی و مخصوص به آن قبیله بود و به آنها (اندام گوشت) و یا سوموک می گفتند و بر هر چهار قبیله یک اندام گوشت اختصاص داشت.

از ۲۴ قبیله نامبرده اوغوز ۲۴ قبیله به ایران و ۲۲ قبیله به ترکیه آمده اند و شاید محمود کاشفری نیز بدین مناسبت فقط نام ۲۲ قبیله از قبایل اوغوز را در سیاهی خود داخل نموده است، و حال آن که یازیچی اوغلو و دیگران نام هر ۲۴ قبیله را ثبت و ضبط کرده اند مهمترین این قبایل که از ایران گذشته به ترکیه رفته است از این قرار است:

قایی، افشار، بیگدلی، قنیق، بایندر، سالور. و تعداد طوایف (اویماق) قائی و افشار بیش از دیگر این قبایل اوغوز نامبرده بوده است. و محل سکونت قایی ها در سرزمینهای آناتولی میانه و غربی است.

در قرن چهارم میلادی بیات ها در ایران و شمال سوریه و ترکیه و عراق سکونت داشته اند. و قسمت عمده ترکمنهای سوریه شمالی را در این دور ایلات بیات، بیگدلی و افشار تشکیل می دادند.^۲ در قرن XVI. در خدمت صفویه نیز بیات ها کم

نبودند. بعد از کوچاند تاتارهای یوزقات بوسیله تیمور قسمتی از این بیات‌ها با طوایف ذوالقدر به یوزقات آمدند. به این‌ها شام بیاتی نام دادند و ایل قاجار ایران از همین شام بیاتی‌ها می‌باشند. از قبیله بیات شخصیت‌های علمی بزرگی مانند دده قورقود(ت)، فضولی بغدادی^۳ و غیره برخاسته است که اهمیت و شهرت جهانی دارند. و در مرکز دقت علما و شرقشناسان جهان قرار گرفته‌اند.

قسمت مهم بیاتهای ایران در استان خراسان و اطراف شهر زنجان سکونت دارند و همچنین در اطراف شهر ساوه و در میان ایل قشقایی در فارس نیز طوایف بیات وجود دارد. آهنگ دستگاه بیات با نام این ایل مشهور ارتباط دارد و از آهنگهای مشهور ترکی است. که از طرف فارسها نیز پذیرفته شده است، همچنین کرد افشاری و غیره است.

و بطوریکه از قدیم الایام بیات‌های ایران به سه شاخه زیرین تقسیم شده‌اند:

۱- بیات‌های سفید یا بیات‌های آذربایجان و زنجان.

۲- بیات‌های سیاه یا بیات‌های خراسان- منطقه نیشابور.

۳- شام بیاتها یا بیات قاجار، اساساً در منطقه بردعه و گنجه می‌زیستند.

یکی از نتایج استیلای مغول تغییرات نوگرافی و قومیت مردم آسیا بویژه آسیای میانه بود و این تأثیر در آسیای میانه بیش از اماکن و مناطق دیگر بوده است. اقوام اوغور، قارلوق، قپچاق و بعضی دیگر از اقوام ترک با مغولهای فاتح و تازه به دوران رسیده مخلوط شدند. و اقوام جدیدی را بوجود آوردند که زبانشان ترکی و گذشته سیاسی شان مغولی گردید. نماینده بارز این اختلاط و تبدلات شخص تیمور بود و اقوام اوزبیک بعد از غلبه مغول، اقوام قازاق، قاراقالپاق و ترکان ترکستان شرقی و قسماً تاتارها همه نمونه‌ای از این اقوام جدید می‌باشند. متأسفانه در حال حاضر در همین سرزمینهای و در بیشتر سرزمینهای متصرفی روسیه سرخ^۴ با همین مختصات و مشخصات یعنی با زبان روسی و فرهنگ روسی این تحلیل و تحمیل عملی می‌گردد و روسها از ملل زیر سلطه و تحت استعمارشان مردمی تازه و فاقد زبان و تاریخ ملی

خود می سازند. اکثریت ترکان آسیای میانه بویژه ترکمنان، ماوراءالنهر و خزر که عمدتاً از قبایل سالور، چاو و ولدور، ایغدر، یازیر، ایمر، قارقین، بیگدلی، افشار و بایندر بودند، یعنی از ۲۴ قوم ایل اوغوز بودند خواص ملّی و تاریخی و زبانی و فرهنگی و قومی خود را محفوظ داشته اند و هنگامی که تاریخ به آنان فرصتی داده توانسته اند نبوغ و قدرت و توان خود را نشان بدهند. مثلاً در هنگام تشکیل دولت صفوی هفت ایل بزرگ از همین ۲۴ ایل از قبیل بیگدلی - شاملو، اُستاجلو، روملو، تکه لو، ذوالقدر، افشار و قاجار موفق شدند از کودکی جسور و آماده به نام شاه اسماعیل پادشاهی بزرگ و فاتح بسازند و سلسله صفویه را بوجود بیاورند و یکپارچگی ایران را تأمین کنند.

شاملوها در زمان شاه اسماعیل و فرزندش شاه طهماسب و شاه عباس اول اعتبار زیادی داشتند. در مرتبه یکم قرار گرفته بودند. بعد از آنها ذوالقدرها می آمدند، بطوریکه مورخ شهر اسکندربیک منشی درباره شاملوها طایفه جلیله و درباره ذوالقدرها طایفه رفیعه می نویسد.^۵ دکتر پروفیسور فاروق سومر درباره شاملوها می نویسد:

«شاملو، یازین، سیواسین، گوتّی طرفلرینده و اوزون یایلادا، قیشین حلب بؤلگه سینده یاشایان تورکمنلرین بیگدلی، خربنده لو (خدابنده لو)، اینانلو (اینالو)، گیبی اویماقلارنین قول لاریندان میدانا گلیمیش دیر. صفوی دولتی نین قورولوشوندا و ایلک دورلرده اصل مهمّ رول لاری بوا ویماقلار اوینامیش لار».^۶

مؤلف نامبرده در این باره ملاحظات خود را به شرح زیر تکمیل می نماید:

«داها، اُنجه اشاره اند یلدیگی گیبی XIII - یوزایل لیک ده سوریّه ده کالابالیق بیر ترکمن کوماسی یا شایوردو. بوکومانین پک مهمّ بیر قسیمی... شاملو یا شام ترک لری یا شاملو ترکمنلری آدلانیلیردی. بونلار بوزاق و اوچ اوق شکینده کی اسکی اوغوز ایلگیلی تشکیلات لاری ملاحظه اید یورلاردی».^۷

همین مؤلف ترکمنان حلب را در قرن XVI به شرح زیر نام بری می نماید:

«بیگدلی، خدابنده‌لو، بیات، ایناللو (اینالو)، افشار کوپکلو، افشار گوندوزلو، و از قبایل کوچک نام قبایل: قارقین، قیزیک، اوچ، اجیرلو، حاجیلو، پشه‌نک، قینیق، ایمر، بهادرلو، قاراقویونلو و سایر را می‌برد...»^۸

ترکیه و بیگدلی‌ها

بطوریکه قبلاً ذکر شد در اوایل هزارهٔ دوم میلادی، دقیقتر بگوئیم از سال ۱۰۰۴ میلاد مسیح برابر با سالهای ۳۹۴ و ۳۹۵ هجری قمری غزها (اوغوزها) از شرق و مرکز آسیا از اطراف قاراقوروم و آلتای و از سرزمینهای اجدادی خود بتدریج به غرب نزدیک شده و سرانجام در سال مزبور وارد مرزهای شرقی ایران گردیدند. کم‌کم در خراسان توطن اختیار نموده، به نقاط مرکزی ایران سرازیر شدند. سپس به غرب ایران، آذربایجان، دیاربکر و روم و ارمنستان و بین‌النهرین شمالی و شامات تسلط یافته و بهترین مراتع و چراگاههای آن را تصاحب نمودند. پس بدین طریق می‌بینیم که آنان تنها به فلات ایران اکتفا نکرده و در شمال شبه‌جزیرهٔ عربستان و شرق شبه‌جزیرهٔ آسیای صغیر آن روزگاران پانهاده و دست اندازی کرده‌اند و هم‌چنین از حوالی رود ارس به سوی شمال و قفقاز تاخته‌اند.

ایل بیگدلی^۹ نیز جزء این مهاجرین و مهاجمین از شرق به غرب آمده و سالیان دراز در این سرزمین‌ها با نفوذ و قدرت روزافزون سکنی گزیده و با عزت و حرمت زندگی نموده‌اند. نشیمن و وطن اصلی آنها بهترین چراگاههای این سرزمین‌های سبز و خرم خاور نزدیک و میانه شده است.

پس از پیروزی امیر تیمور گورکان بر ایلدیریم بایزید (سال ۸۰۴ هـ. ق) و اسارت وی تیمور به کوچ دادن تعداد بیشماری از اتراک سوریه و شامات و ترکیه به ترکستان مرکزی یعنی به زادگاه اصلی شان فرمان می‌دهد، و گروهی کثیر از آنان در رکاب اردوی امیر تیمور راهی ترکستان می‌گردند. لیکن چند ایلی^{۱۰} از این عودت

داده شدگان برحسب تمتای شیخ سلطانعلی صفوی سیاه پوش در اردبیل آزاد می شوند و در آذربایجان سکنی گزیده، توطن اختیار مینمایند، ایل جلیل بیگدلی نیز یکی از آنها بوده که از آن تاریخ به بعد با نام ایل بیگدلی شاملویا شاملو خوانده می شوند که بعداً از مؤسّسین اصلی سلطنت خاندان صفویه می گردند که در این خصوص بقدر لازم سخن گفته ایم. ما عیناً نظر فاروق سومر را در اینجا نقل می نمائیم:

«... تیمور در هنگام بازگشت در اردبیل با شیخ سلطانعلی صفوی از اجداد شاه اسماعیل ملاقات کرد و پس از یک گفتگوی خصوصی، نهایت ۳۰ هزار خانواده را که به بازگشت اجباری به آسیای میانه با خود همراه داشت آزاد ساخت. و آنها را در اختیار سلطانعلی گذاشت. در اینخصوص روایات و داستانهای گوناگون موجود است. ولی آنچه که مسلم است این که پایه ارتش نیرومند آینده قزلباش صفوی از همین جا پایه گذاری گردید و اساس خاندان صفوی و دولت پرتوان آنان با اجرای همین سیاست عاقلانه سلطانعلی و توافق خردمندانه تیمور پی ریزی گردید. تیمور برای تأمین این کار پایه اقتصادی و مالی موقوفاتی نیز در اختیار صفویه قرار داد. چون ایل بیگدلی از شام و روم به ایران معاودت کرده بودند از این پس آنهائیکه از شام آمده بودند بیگدلی شاملویا شاملو و آنهائیکه از روم آمده بودند روملو خوانده شدند.

بقایای ایلات مزبور هنوز هم در شمال جمهوری عراق امروز کسرکوک، در سوریه و شامات در ارتفاعات جولان، بویژه در سرزمین دیاربکر شرق جمهوری ترکیه امروزی باقی مانده و امروز نیز متمکن این نقاط می باشند و قسمتی از شهروندان کشورهای عراق، سوریه و ترکیه را تشکیل می دهند.^{۱۱}

در این باره از مورّخین و پژوهشگران و دانشمندان ترک نیز تحقیقات جدی علمی به عمل آورده، آثاری نیز بچاپ رسانده اند. از این آثار اثر بزرگ ۵۳۲ صفحه ای و کامل «اوغوزلار»^{۱۲} تألیف پروفسور دکتر فاروق سومر را می توان نام برد. نامبرده در

این اثر تاریخی و گرانبهای خود به تاریخ گذشته اتراک نظری گذرا انداخته، و مندرجه اثر خود را حصر به تاریخ، ریشه، مبدأ، نژاد، منشأ، مکان و منسوبیت دستجات و قبایل مختلف و ایلات ترکان بویژه اوغوزها نموده، و با دادن جدولها و عکسها و غیره اثر خود را تکمیل تر و دقیق تر نموده است.

مؤلف درباره ریشه و منشأ ترکان به اعصار قدیم و پیشین تاریخ توجه نموده و می نویسد:

«بیلین دیگی اوزره اورتا آسیادا ایلک دفعه اولاراق تشکیلاتی و وویوک بنیرایمپراطور لوقوچین لی لرین هییونگ - نو Hiung - nu آدینی و یردیک لری قوم قورموشدور. بوقوم علم عالمینده ترک اصل لی قبول ایدیلیمیش دیر»^{۱۳} سپس درباره منشأ و ریشه کلمه و نام اوغوز معلومات بسیار ذیقیمتی می دهد و با استناد به نوشتها ی Nemeth - j دانشمند شرقشناس مشهور مجار کلمه oguz یا okuz را از ترکیب دو ok + uz تحلیل نموده و می گوید که در تشکیل دولت صفوی نقش ترکمانان سوریه شمالی بویژه نقش آنهائیکه بعداً شاملو خوانده شدند را قبلاً ذکر کرده بودیم علی الخصوص از دوران شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل به بعد در میان مریدان خاندان صفویه قدرت و اکثریت شاملوها روشن و چشم گیر است.^{۱۴} بیگدلی ها با اعتبار منشأ از «گوگ» (آسمان) ترکها می باشند و «گوگ» ترکها در سال ۵۵۲ میلادی امپراطوری گوگ ترک را در شرق تشکیل دادند و بهمین مناسبت نیز پروفور فاروق سومر می گوید: - بیگدلی ها یکی از پنج قبیله ترک می باشند که حکومت تشکیل دادند. زیرا یک شاخه دیگر از این نژاد در سال ۵۴۳ - ۶۸۴ ه. ق خاندان سلطنت خوارزمشاهیان را تشکیل داده اند.^{۱۵} که مدت ۱۴۱ سال در خراسان بزرگ و قسمتی از سرزمینهای ترکستان سلطنت نموده اند.

مؤلف سپس به تشریح جریانهای مهاجرت سیل آسای نژاد ترک از شرق به غرب پرداخته به آمدن سلجوقیان پس از عزیمت به فلات ایران و بین التهرین و آسیای صغیر و تشکیل امپراطوری نیرومند و پهناور سلجوقی اشاره نموده و می نویسد:

- بیگدلی ها نیز یکی از پنج قبیله بزرگ ترک می باشد که در تشکّل این حکومت اشتراک داشته و سپس نیز در تشکیل دولت صفویّه و بر استقرار آن شرکت داشته اند.^{۱۶}

به عقیده فاروق سومر در زمان سلطان سلیمان قانونی مهمترین ترکیب ترکمنستان حلب را بیگدلی ها تشکیل می دادند و از سران این ایل علاوه بر سرکردگی و ریاست ایلی، بر شیخوخت طریقت و خلافت نیز نایل آمده اند و بطوری که در تاریخ نعیمه ذکر شده قبایل بیگدلی بهترین مراتع و بیلاقات از حلب تا دیار بکر را در دست داشته اند.^{۱۷}

در زمان سلطان مراد سوم (۱۵۷۴-۱۵۹۵ ایام سلطنت) جمعیت آنها خیلی زیاد شد بطوری که جمعاً ۳۲ هزار خانوار سالیانه مالیات می داد و هر روز بر شمار و قدرت آنان می افزود. افزایش عدد و وسعت دایره نفوذ آنان کم کم مایه اندیشه و ناراحتی حکومت وقت گردیده و در صدد محدود کردن و تحت نظام و نظارت درآوردن توان آنها برآمدند تا این که در سال ۱۶۹۱ م. که شماره خانوار این چادرنشینان بی پروا به ۸۰۰۰۰ خانوار رسیده بود فرمان اسکان آنها در سواحل رود بلیخ در منطقه رقه صادر گردید. به دستور سلطان آنها را در این منطقه گرم و عرب نشین اسکان دادند. بیگدلی ها نام این منطقه را جولاب نهادند. جولاب رودخانه و قصبه ایست در شرق شهر اورفا،^{۱۸} (اورفا در آنجا زائیده شده است).

در قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی نفوذ و قدرت روزافزون ایل بیگدلی دائماً فکر سلطانان معاصر ترک را مشغول نموده و در فکر رام ساختن و محدود کردن آنها بودند. در این هنگام در رأس بیگدلی ها از طایفه بوزقویونلو^{۱۹} شاهین بیک پسر فیروز بیک بیگدلی و برادرانش کنعان بیک و قورد بیک قرار گرفته بودند. شاهین بیک سرکرده همه بیگدلی های آن دیار بود ولی در خاطرات بیگدلی ها بجای وی پدرش فیروز بیک نقش بسته و ضبط شده. مثلاً در دویستی های زیر چنین آمده است:

توپلاندیق، عشیرت گلدیک جولابا
باش بندده فیروز بیگین دگیل می؟
امرایندی لر بیک لر قوندوق یان-یانا
حاج علی نین یورد و سیلان دگیل می؟

ترجمه:

جمع شدیم و آمدیم به جولاب
سربند نیز از آن فیروز بیک نیست مگر؟
بیک ها امر کردند-پهلوی هم خیمه زدیم
سیلان موطن حاج علی نیست مگر؟
به واسطه اهمیت تاریخی و ادبی ما این پارچه شعر را که عبارت از چند
چار پاره (دورتلوک) است عیناً در زیر می آوریم:

اوندان آشا قیدا بوداغ دوزولدو
بند صاحبی اسم- اسمینه یازیلدی
اوردا برک آقانین کیفی پوزولدو
تورونلارین یوردو شروان دگیل می؟

*

یوردوثر یلدی اولاشلی نین بیگینه
اودا قوندو برگ آقانین ساغینا
فرقت گلدی آقجا- قالا داغینا
بایندیرین یوردو غونچان دگیل می؟

*

ددم اوغلو خیمه لرین قورولسون
چکیلین بایراقلار میخلار و رولسون
دوگولسون دو هولون، حرین چاقریلسین
آبدال لارین یوردو اورمان دگیل می؟
اجرای زمان کوچ و اسکان ایل بیگدلی را قاضی زاده یوسف پاشا آغاز کرده و
یوسف پاشا به پایان رسانده است. شعر زیر مربوط به این اسکان و آغازگرو
پایان بخش آن می باشد:

قاضی اوغلو یوسف پاشا گلنده
یالان دنیا بنیم دزدی، بیگدلی
سکسن بین آیوله راقایا اسکان اولاندا
طائی موالی یی قردی، بیگدلی

*

دوگولور دو هول لر، اینله بیر داغلار
حربی لر چاقری شیر، آنالار آغلار
گورلوییر فیه خاننا قوندوغو چاقلار
شمس الدین دن عبور ایتدی، بیگدلی

*

دوگولور دوهول لر، چکیلدی سانجاق
حامدالعباس بوایشی توتدو آنجاق
قوج ایگید آتینا تاقیندی پونجاق
گوج ایله دشمنه واردی، بیگدلی

*

شیخ افندی بؤیله چالیدی قلمی
انیئیک سواد اوغلو حسین چلبی
نامی توتدو بیگدلی نین عالمی
چرخه چی نیز جعفر اولسون بیگدلی

*

قارا بایراق سالساق شرق ائوی یاراک
شوندا اییی بیرنام قازاندی سویان باراک
قاراگون اولاندا عشیرت گرک
بین ده بیرین اوما دیکتی بیگدلی

*

تاش- دمیریم د، سؤیله ییر اوزوندن
آلابوجاق کیتته له نین دوزوندون
مدح ائده لیم بیگدلی نین یازیندان
حامدین سانجاقین باسدی بیگدلی ۲۱
لیکن بزرگ ایل بیگدلی فیروزیک به این اسکان و خواری تن در نمی دهد و با
ایل و قبایل خود ترکیه را ترک نموده روبه سوی کشور ایران راه می افتد. ۲۲ و به
تبعیت از فیروزیک در طول تمام قرن شانزدهم این مهاجرت از غرب به شرق دوام
پیدا می کند. و مهاجرین وارد به ایران، با احترام استقبال می شوند و در هر جا با
خوشرویی و نیک بینی روبرو می گردند. درباره مهاجرت دستجمعی بیگدلی ها با
سرپرستی فیروزیک به ایران اشعاری سروده شده که نمونه های آنها بشرح زیر
می باشد:

فیروز بیگین عجمه گنمه سی

سحردن آوازین با غریمی دله ر
قالدیرمیش قانادین یاوروباش سانار
دورناین قانادی گؤز کیبی یانار
فیروز بیک عجمه گیتدی دورنالار؟
یتمیش بین ایؤلویه ایله سین همت
فیروز بیک عجمه گیتدی دورنالار؟
یوردومو بیکله سین اوغلوم محمد

بن دن سلام ایله خزنه خاتونا^{۲۳} چیخارسین آل لاری، قاراباغلاسین
 کوچوک اوغلوایله کونول آغلاسین فیروز بیک عجمه گیتدی دورنالار؟
 بیگدلی هاییکه در منطقه راقا ماندند، با مبارزه با بی آبی و گرما و اعراب و
 اکراد درگیر شدند و در این باره نیز اشعاری از آن روزگار به یادگار مانده است:
 راقا چوللیریندهن گلن غازی لر راقانین داغنچه گولو سولدومو؟
 ینی دهن بیر باهار دؤیڈوم اورادان جرید بکیر اولدو دیرلر، اولدومو؟

*

جرید بکیر اولدو، قیریلدی کلید یولوموزا چوکیدوبیر قارابولود
 گوردولو کریم له، بایندر خالد قولوباغلی جلا دلا را واردیمی؟
 قول سعدونیم دیرکی، بولمادیق وفا حکمونوز کئچردی شول قافدان- قافا
 اولاشلی اوغولو حاجی مصطفی آلا ی لاری بولوک- بولوک بؤلدومو؟^{۲۵}
 بیگدلی هایی که در جولاب ماندند با کوشش و جهد خستگی ناپذیر، شرایط
 زندگانی خوبی بوجود آوردند. موقع خود را از هر لحاظ از نومستحکم و مناسب
 ساختند. لیکن دولت وقت عثمانی همیشه نسبت به آنان بدگمان و بدخواه بود و
 تلافی رفتگان را نیز از باقیمانده گان می خواست بنماید و در پی فرصت مناسب برای
 آزار و غارت آنها بود. تا این که به بهانه ناوارد و تهمت ناحق یغمای کاروانی را
 بهانه نموده، والی حلب عباس پاشا به آن منطقه تاخت و پس از مدتی درگیری و
 جنگ و جدال سرانجام آنها را نیز به ترک دیار خود ناگزیر ساخت و به جلای وطن
 مجبورشان نمود. دوییتی های زیر در این باره جالب می باشد.

اولجه گلیمیش سیزاسکان اولتدا داغیتدین جلابی سن عباس پاشا!
 عشیرت! سیزباخین بؤیله زامانا داغیتدین جلابی سن عباس پاشا!

*

حیدرلی، چلبی چیخسین بیر یانا عریلی، قدیرلی دوندو آصلانا
 دورد چشوره میز دؤندوقانا، دومانا داغیتدین جلابی هی عباس پاشا!

گۆنچ له، اولاشلی دویوشه انسین بایندرلی، غازلی آرخاداد ورسون
تورونلا، شرق، ایولی حاضریق گۆرسون داغیتدین جلابی هی عباس پاشا!

*

میه مذ بیگیم دثرکی، بئلیم بوکولدو گۆزوم یاشی گۆر سیننه مه توکولدو
داغیلدی عشیرت، بندیم سوکولدو داغیتدین جلابی سن عباس پاشا!...

*

این حادثه در قرن ۱۹ میلادی روی داده است و بیگدلی های این منطقه به جنوب آنتب (اراضی جنوب ترکیه) مهاجرت می کنند و قسمتی به ایران می آیند و قسمتی مجدداً به سوریه برگشته به باقیمانده گان ایل در آن دیار می پیوندند و قسمتی از ایل بیگدلی در بوژ اولوس (ناحیه شمال سوریه) سکونت اختیار می نمایند. عده ای هم در تارسوس و ایچ ایل مستقر می شوند.^{۲۷}

مؤلف کتاب «اوغوزلار..» سپس به شرح احوال بیگدلیهای ایران، یعنی آنهائیکه با فرمان امیر تیمور از شام و روم به شکل نیمه اسیر در رکاب وی بسمت ترکستان حرکت داده شده و در اردبیل بر حسب تمنا و خواهش شیخ سلطانه علی صفوی آزاد گردیده اند اشاره نموده است. که البته فقط شامل یک شاخه از بیگدلی ها می گردد که ما برای اهمیت تاریخی موضوع تصمیم به نقل اصل آن به زبان ترکی استانبولی و سپس ترجمه دقیق فارسی آن گرفتیم و اینک آن نوشته را در زبان تورکی استانبولی و فارسی تقدیم خوانندگان اوراق تاریخ ایل و تبار بیگدلی می نمائیم.

بیگدلی ۲۸

بیگدلی - بو بؤی، رشیدالدین «اوغوزنامه» سینده حکمدار چیخاران بش بؤیدان
بیری اولاراق ذکر ایدیلیر. ینه رشیدالدین ده خوارزمشاهلار خاندانین بو بؤیدان

چیخدیقی سُوپله نیلیر ایسه ده،^{۲۹} بونو قبول ایتمگه امکان یوقدور. (ما صحت این مسئله را با مسافرت به استانبول و بدست آوردن سند قطعی حل کردیم. حقیقتاً خوارزمشاهیان بیگدلی هستند و به این موضوع قبلاً اشاره شده است.)

XVI یوزایل ده بیگدلی یه عاید تحریر دفترلرینده^{۲۳} یثر آدینا گلینمیشدیر. بونلار ایله بوبۇق^{۱۶} سیرادایثر آلمانا قدادیر.^{۳۰} شیمدی بو یثر آدلارنیدان آنجاق یاریسی قالمیش دیر.^{۳۱}

بیگدلی لر قوزۇ سوریه ده کی ترکمن لرین بوزواق قولونو میدانا گتیره ن بویلاردان بیرى ایدی **XVI** - نجی یوزیللیگی یاریسیندا یازیلیمیش انشاء کتابیندا کی ترکمن بوی لاری و عائله لرینه عاید لیسته ده^{۳۲} بیگدلی لرین گنچدیگی گیبی خلیل الظاهری ده^{۳۳} اونلاری ذکر ائدیر.

بیگدلی لر صفوی دولتی نین قورولوشونادا قاتیلیمیشلاردیر. بونونلا ایلگیلی اولاراق اونلاردان مهم بیر قول ایرانا گیتیمشدیر. بوندان باشقا **XVI** - یوزیل ده بۇز اولوس وینی - ایل آراسیندا قوزۇ سوریه ده کی آنا قولدان آیریلیمیش بیگدلی قول لاری گزورولدو گوگیبی، ایچ - ایل بۇلگو سینده ده مستقل بیر بیگدلی قولو واردیر.

۱ - حلب تورکمن لری:

قانونی دورونون ایلک ئیللرینده حلب تورکمنلری آراسیندا بولونان بیگدلی قولو بوتورکمن توپلو لوقونون تشکلو دور. بوسبب له حلب تورکمن لرینه دایر دفتر لرده بوبوی دایما ایلک اونجه ذکر آیدیلیر.

آدی گنچن زامان دا بیگدلی بۇیۇ ۴۰ اوبادان متشکل ایدی. بونلاردان برنجی اوبا بۇیۇن آدینی داشیماقدا و ۲۶۰ وئرگی نفوسونا صاحب بولونماقدا دیر. عین اوبانین ۲۰ ائولیک اوفاق بیر قولودا حلب ولایتی نین دوغو طرفلرینده یاشا ماقدا ایدی. کوچوک - قاراجالو و بۇیوک - قاراجالو اوبالاریندان صونرا کوردلر اوباسی گلیورکه، بو اوبانین مهم بیر قولونادا بوز - اولوس آراسیندا یاشا دیقی گزورولمک ده دیر. داها اونجه ده اشارت ایدیلدیگی اوزره اوزمانلار دا تورکمن لر آراسیندا بعضی

اینانج لار ایله ایلگیلی اولاراق عرب، تاتار، کورد و چرکس گیبی قوم آدلاری ارکک جوقلارا قونولماقدا و یا لقب اولاراق ویریلمکده ایدی. بایرام اوغلولی کدخدا و بوزلو اوبالارینی متعاقب بیگدلی بویونون بوز قویونلو آدلی ان مهم اوباسی ذکر اولونویور. بو اوبا ۱۵۲۰-۱۵۲۵ میل لرینده بیرکاج قولا آیریلیمیش اولوپ، بونلارین باشیندا بیگ عنوانلی شخص لر گورولمکده دیر. بونلاردان ۲۵ وئرگی ائوی قدر اولان برنجی بوز- قویونلو قولو تمامیه بیگ عنوانلی شخص لرده ن میدانا گلیمشیدیر. بوقولون باشیندا اوزامان آت گوده ن بیگ اوغلو قارامان (قهرمان غ. ب) بیگ واردی. عین اوبانین ایکینجی قولودا محمود بیگین اداره سی آلتیندا ایدی. بوز- قویونلو اوباسنین اصل بویوک قولوایسه حلب تورکمنلری نین ینیل ده کی یابان- اری دنیلن قولوآر اسیندا یا شیورکی، بوندان بیرآز آشاقیدا آیریجا بحث ائدیه جکدیر. بوز- قویونلو اوباسنین بیگدلی بویونون بوی بیگی عائله سینی تشکیل ایتدیگی آنلاشیلیور. راقا اسکانیندا بیگدلی بویونون باشیندا بولونان فیروز بیگ اوغلو شاهین بیگ ده بوبوی بیگی اوباسیندان یعنی بوز- قویونلودان ایدی. ۳۴

بیگدلی اوبا سنین ۵- سیراداکی قوزوجاقلو (۴۵ وئرگی ائوی)، ۱۳- سیراداکی بالابانلو (۱۰۰ وئرگی ایوی)، ۱۵- سیراداکی تاش- باش (۷۶ وئرگی ائوی)، ۱۹- نجی سیراداکی دیملکلو (۹۶ وئرگی)، ۲۲- سیراداکی اولاشلو (۳۹ وئرگی ائوی)، ۲۵- سیراداکی تاتلو (۱۷۷ وئرگی ائوی) اوباری وقیده دگر...

۲۶ و ۲۷- سیراداکی بیگدلی اوبالارینا گلینجه، بونلارین دین و طریقت آداملاریندان گلدیگی گورولویور. بو اوبالاردان برنجی سی خوجا علی شیخ آدینی داشاماقدان و دورت شیخ عائله سیندن متشکل بولونماقدا دیر. دفترده بوشیخلرین «قدیم دن آزاواجاقی اولوب بیرسنه ده اوچ کلام الله ختم ائدیب ثوابین حضرت خداوند گارا «قانونی» یه ادا ایتدیک لری، دعا لاری مقبول کیسمه نه لری» اولدوقلاری قید ائدیلیمیش دیر. ینه شیخ لردن متشکل بولونان ایکنجی اوبا بوزگییک- لوآدینی داشاییر. ۱۷- کیشی اولان بو اوبا منسوبلارین «قدیم دن واجب الرعایه

کیمسنه لر» اولدوقلاری ائولرینه «قربان چراغ گلور درویشلرایدیک لری» و «هم مذکور بیگدلی جماعتینین اولولاری اولدوقلاری». ۳۵ سؤیله نیور. بوقید لرون بوگون دایی قاضی آنتپ و سوریه ده کی تورکمنلرین بیرجیجیک ولسی سی ساییلان بوز گییک دده نین هانگی بویا منسوب بولوندوقونو اؤگر نمکده ییز. ینه بوقید لره گؤره بوز گییک لی دده نین ۳۴. یوز ایل ده یاشامیش اولدوقونا احتمال ویریله بیله ر.

بیگدلی بویونون نفوذو ۳۵. یوزیل بویونجا دایمی بیر آرتیش گؤستریش دیر، ۹۸۴ (۱۵۷۷) ییلینده حلب تورکمنلری سانجاقی بیگینه گونده ریلن بیر حوکومه بیگدلی بویون دولته عصیان اتمیش اولان عرب امیر لریندن ابوریش اوغلونا یاردیم ایتمک اوزه ره اولدوقونون دویدلوقویا زیلدیقی گییی، عین تاریخ لری دیگر بیر حوکومه ده ینه بیگدلی دهن سینجان، قاراشیخلی و چؤبلو اوبالارینین یغماچی لیق یاپد یقلاری ییلدیر یلمکده دیر. ۳۶

مورخ نعیم ۳۷ بیگدلی تورکمنلری نین حلب دهن دیار بکره قدر اوزانان ساحه نی ان گؤزه ل یا یلاقلارینا صاحب اولدوقلارینی یا زی یور. فقط ینه عین مورخین سؤز لرینه گؤره بیگدلی تورکمن لری بوگؤزه ل یا یلاقلاریندا راحت دورمو یاراق ویرگیلرینی وئرمک دهن قاجیمیشلاردی. بوسبب دهن ۱۰۳۹ (۱۶۳۰) ییلینده بغدادین گری آلینما سینا مأمور ایدیلیمیش اولان وزیر اعظم خسرو پاشا حلب دهن حرکت ایتمه دهن اونجه، قوت گؤنده ره ره ک بوئویولا گتیریمیش، وئرگی بورجلارینا مقابل اون مین قویون و یوزه قدر دوه لرینی ضبط ایتیمیشدیر.

بیگدلی بویو حقیقنده عین یوز ییلین صونلارینا عاید مهم خبرلر واردیر. لیکن بونلاردان بحث ایتمه دهن اونجه اونون ینی ییل ده کی قولونوتا نیتماق گر کییور.

۲- ینی- ییل بیگدلی لری:

ینی- ییل ده یاشایان بیگدلی اویماقی، بیر آزیوخاریدا سؤیلنیلدیگی گییی، حلب تورکمنلری آراسیندا کی آنا قولدان ینی آیریلیمیش و اونونلا دایمی تماس و مناسبت ده بولونان بیر قول دور. بوقول قانونی دورونده اوچ اوبایا آیریلیمیش در. بونلاردان

۷۵ ویرگی نفوسلو برنجی اوبا دوه- تاش آدلی بیر شرده، ۶۲ ویرگی نفوسلو اولان ایکینجیسی بوز- اولوکده، ۷۰ ویرگی ائوی قدر اولان اوچونجو سوادلان یئل لوجه یه (yelliice) باغلی آلاجا- خان دایا شاما قدا ایدی. بونلاردان ایلک ایکسیسی بویون آدینی، اوچونجو سوده گونش آدینی تاشا ماقدا دیر.

۱۱۰۰- مراد (۱۵۷۴-۱۷۹۵) دورونده بویگدلی قولونون کالایا بالیق بیر تشکل حالینا گلیمیش اولدو قوگورونو یوریبودورده کی بیگدلی اوبالارنین بویوگو ایتیلک لو (Emtileklu) اولوب، ۶۱ ویرگی نفوسلو بیکمشلو (Bokmeşlu)، ۲۶ ویرگی نفوسلو عربلو، ۲۲ ویرگی نفوسلو فقیه لو، ۵۶ ویرگی نفوسلو سینجان، ۸۰ ویرگی نفوسلو گونش، ۹۳ ویرگی نفوسلو غازلو قول لاریندان میدانا گلیمیش دیر. ایتیلکینین بیر شاخص آدی اولماسی محتمل دیر. ایتیلک لودان صونرا بویگدلی قولونون شواو بالاری داذکره دگز: قاراحسنلو ۳۸ ویرگی ائوی، قاراجالو ۸۲ ویرگی ائوی، سلیمان کدخدا ۱۲۸ ویرگی ائوی، توپاکلو ۵۰ ویرگی ائوی، گون ۸۳ ویرگی ائوی، اوتامیشلو ۴۹ ویرگی ائوی، قاراشیخلو ۹۷ ویرگی ائوی، چوپان بیگ لو ۳۸ ۲۴ ویرگی ائوی بوزقویونلو ۲۳ ویرگی ائوی و قوزو جاک لو ۱۵ ویرگی ائوی. ۳۹ یینی ییل ده کی بویگدلی قولوقیش گلینجه حلب بؤلگه سینه انه ره ک قیشلاماقدا ایدی.

۱۱۰۰ (۱۶۹۸) ییلیندا بیگدلی بویونون یوخاریدا آدلاری گنچن بوزقویونلو وقارا شیخلو اوبالاری ایلستان (Elbistan) قصبه سینه یورویه ره ک بورایی ۴۰ گون قوشا دیشلار دیر. ۴۰ بوساده جه یغما مقصدی ایله می ایلگی لیدیر، یوخسابونا باشقا بیر سبب می عامل اولموشدور بوخصوصدا بیر تخمین ده بولونماق ممکن اولمور.

ارته سی ییل بیگدلی بیگ لری ۱۵۰ آتلی ایله آوسترایا یا یاپیلاجاق سفره چاقیر یلمیشلاردی. ۴۱ بویگ لرشونلاردیر:

۱- فیروز بیگ اوغلو شاهین بیگ.

۲- شدید اوغلو تورال آصف بیگ.

- ۳- بیکمیشلو غنیم بیک.
- ۴- قورنصیر بیک.
- ۵- یوز حاتم آقا اوغلو حسن بیک.
- ۶- سیف خان بیک.
- ۷- ابوسیف اوغلو میرزا اسماعیل بیک.
- ۸- قاراشیخلو ادريس اوغلو موسی بیک.
- ۹- شیخ موسی کدخدا.
- ۱۰- شاه اسماعیل اوغلو محمد بیک.
- ۱۱- بوزقویونلو احمد کدخدا.
- ۱۲- قارا شیخلو آل یوس اوغول لاری کنعان و قیسال بیک.
- ۱۳- قیرگیل یحیی اوغلو.
- ۱۴- بوزقویونلو مرتضی کدخدا.
- ۱۵- دوگرلویدی بیک.

۱۱۰۲ (۱۶۹۰-۱۶۹۱) ییلینده ایسه بیگدلی بویو بوتون اوبا لاری ایله بیرلیگده آقجا قالادان رقایا و ارینجا یا قدراولان ئیرده بلیه (belih) چایی کیییسنده اسکان اولماق امرینی آلدی. ۴۲ ییله جه بیگدلی نین گؤزه ل گونلری صونا ارمیش، آجی و خورونلو گونلری باشلا میش دی. راقا یا اسکانلاری امرایدیلن بیگدلی اوبالاری حلب تورکمنلری آراسیندا کی، اوزامانا قدر باشقایئرلرده یئرلشمه میش اوبالارایله ینی ییل ده کی بوتون اوبالارایدی. بونلارینی ییل دن بیکمیشلو اوباسی باشلاریندا کدخدا لاری حاجی علی اوغلو غنیم بیک اولودوقو حالدا ۵۰۰ ویرگی ائوی، قاراشیخلو کدخدا لاری (توپال آصف) ۶۰۰ ویرگی ائوی، فیروزبیک اوغلو شاهین بیک اداره سینده کی بوزقویونلو ۶۰۰ ویرگی ائوی، سیف خان اداره سیند کی دیگر بوزقویونلو ۲۰۰ ویرگی ائوی دیملیک لو کدخدا لاری پیریداغ اوغلو محمد و ساتیلمیش اداره سینده ۵۰۰ ویرگی ائوی ایدیلر که، هپسی ۳۲۰۰ ویرگی ائوی ایدیور.

حلب تورکمنلری آراسیندا کی بیگدلی دن اسکانلاری امرائیدیلین اوبالار تاتالو، غازلو، بالا بانلو، عربلو، طاش-باش، سینجان، گونش و دیگری لری ایدیلر.^{۴۳} بونلارین بیر قسیمی یئرلشدیریلدیک لری یئرلری بورا خیب چوخ شودیک لری اروما قاقمیشلاردیر. فقط شدتله تعقیب اولاراق اسکان یئرلرینه گتیریلیمیشدیلر. دیگر ترکمن اویماقلا لری زامانلا بیر-بیر رفهرست بولوب اسکان یئرلریندن قاقدیلا رایسه ده کالا بالیک و بوی تسانودونو ملاحظه ائدهن بیگدلی لر راقا داقا-لدیلر.^{۴۴} اسکانین اجراسینا قاضی زاده حسین پاشا باشلامیش و یوسف پاشا تماملامیش دیر. بیگدلی بویونون اسکانینا عاید بیر شعرده هرایکی سینین ده آدی کچیور:

قاضی اوغلو یوسف پاشا^{۴۵} گلن ده یالان دنیا بنیم دزدی بیگدلی
سکسان بین ائوله راقایا اسکان اولاندا طائی^{۴۶} مووالی یه گیردی بیگدلی

*

دوگولور دو هول لیر، اینله ییر داغلار حربیلر چاقری شیر، آنالار آغلار
گورلاییر فیه خاننا قوندوقو چاقلار شمس الدین دهن عبور ایتدی بیگدلی

*

دوگولو دو هول لر، چکیلدی سانجاق قوج ایگید آتینا تا کیندی پونجاک
حامدا العباس بوایشی توتدو آنجاق کوچ ایله دوشمنه واردی بیگدلی
شیخ افندی بویله چالیدی قلمی نامی توتدو بیگدلی نین عالمی
اننیک سواد اوغلو حسین چلبی چرخه چی نیز جعفر اولسون بیگدلی

*

قارابا یراق سالساق شرق اشوی یرک قاراگون اولاندا عشیرت گرک
شوندا ایی بیرنام قازاندی سویان برک بین ده بیرین اوما دیکتی بیگدلی

*

تاش-دمیریم دکه، سویله ر اوزوندون مدح ایده لیم بیگدلی نین یازندان

آلابوجا کتته له نین دوزوندن حامدین سانجاقین با سدی بیگدلی^{۴۷}

بیگدلی اسکان ائیدیلدیک لری یثره جُلاب دیورلاردی. جُلاب (جولاب) اصلینده اورفانین دوغولنوقوبیر کویون و ایرماقین آدی دیر. ^{۴۸} اولیاچلی، ^{۴۹} جُلاب دان بیرقصبه اولاراق بحث ائدیر. بیگدلی بویوچارانین آلتیندا کی عین العروس و آقبا قالادان راقایا وارینجایا دگین، بلیه چایی بویلاریندا یثرلشدیریلدیک لرینده باشلاریندا اولوبیگلری اولاراق بوزقویونلودان فیروزبیک اوغلو شاهین بیک، قارداشی کنعان بیک و کورت بیک واریدی. ^{۵۰}

شاهین بیک بوتون بیگدلی نین باشی گیبی گُورونویور- شاهین بیک عین زاماندا راقایا گُوندیریلن بوتون اویماقلارین اسکان باشچیسو ایدی. اسکان باشی- لیق دولت طرفیندن اهدا ائدیلیمیش اولوب. وظیفه سی اسکان یثرلرینده اوتور- مالارینا دقت ایتمک و آزالاریندا نظام و آسایشی ساخلاماق ایدی. بونا قارشیلیق اونلارا بالیس ^{۵۱} سانجاق بیگ لیگی وئریلییوردو.

اسکان باشیلار اویماق بیک لریندن تعیین ائدیلییوردو. شاهین بیک ده صونرا قارداشی کنعان بیک اسکانباشی تعیین ایدیلدیگینی بیلییوروز. ^{۵۲} راقا بولگوسونه یثرلشدیریلن بیگدلی و دیگر اویماقلارین خاطره لرینده شاهین بیگین یثرینه باباسی فیروزبیک گنچییور.

توپلاندی عشیرت گلدیک جولابا باش بندده فیروز بیگین دگیل می؟
امرایتدی لر بیگ لر قوندوق یان- یانا حاج علی نین یوردو سیلان دگیل می؟

•

اوندان آشاقیدا بوداغ دوزولدو بند صاحبی اسم- اسمینه یازیلدی
اوردا برک آقانیین کیفی پوزولدو تورونلارین یوردو شیروان دگیل می؟

•

یورد وثریلدی اولوشانین بیگینه
فرقت گلدی آقجا قالا داغینا
دۆڭولسون دوهول لر، حربین چاقریلیسین
خاطره لره گۆره بیگدلی بویونون بیگی اسکان باشی فیروز بیک (خاطره لره:
فرین) بوفنا یئر لره یاشا نماز دیه ره ک بیر قسم اوبالاریله برابر ایرانا گئتمیشدیر. ۵۴
اویماقلارین باشیندا بولونان بیک لرین عثمانلی دولتی نین کندی لرینه اعتبار
گؤسترمه مه سی، موقع وثرمه مه سی، و بالخاصه دولت مأمورلاری نین حق سیز
معامله لری قارشى سیندا ایرانا گتدیک لری بیر واقعه دیر.

xv- یوزیل ایله xv۱- یوزیل لیگین ایلک چرکینده کی (دورت بیر) بیگدلی
عائله لر نین داها صونرا گؤرولمه مه سینده اونلارین ایرانا گئتمیش اولمالاری مهم
بیر عامل اولسا گرگ دیر. ایران دا ایسه اونلار تورک اصل زاده سی آراسینا داخل
اؤدیلیور لار. ویوکسک مأموریتلره کچیریلی یور لاردی. بوسبب له شاهین بیگین
(خاطره لره فیروز بیگین) ایرانا گئتمیش اولدوقو قبول اؤدیلیبیدیر. نیته کیم شو شعر
فیروز بیگین گتدیگینی آچیقجا آنلا تیور.

سحردن آوازین با غریمی دلهر
قالدیرمیش قانادین یاور و باش سانار
دورنانه قانادی کؤز گیبی یانار
فیروز بیگ عجمه گیتدی دورنالار؟

یدتی آلتی بیندیک الله امانت
یوردومو بیکله سین اوغلمو محمد
یتمیش بین اولیا ایله سین همت
فیروز بیک عجمه گیتدی دورنالار؟

چاقریشی چاقریشی یایلادان اینین
بیگ دن اذن اولدوکه قورو یاقونون
اینین عین آلیزه ۵۴ بیر صاباح ۵۵ دونون
فیروز بیگ عجمه گیتدی دورنالار؟

بن دهن سالام ایله خزنه خاتونا^{۵۶} چیقارسین آل لارین قاراباغلا سین
کوچوک اوغلو ایله کوئول آغلا سین فیروز بیک عجمه گیتدی دورنالار؟^{۵۷}

بیگدلی کندی لرینی یاقیجی راقا چوللرینده بوراخیب عجمه گئدن ییگ لرینی
بیرتورلو اونودما میشلار و وچوچوقلارینا اونون آدینی (فریز شکلینده) قویماق صورتی
ایلّه خاطره سینی زمانه میزه قدر یا شا تمیشلاردیر.

بوفیروز بیگین اسکان باشی شاهین بیک اولماسی محتمل دیر. شاهین بیگین
فیروز بیک آدین دا بیراوغلونون موجودیتی ده دوشونوله بیلیر.

بیگدلی لر و دیگر تورک اویماقلاری صونرالاری دولت طرفیندن ده بیر سورگون
یثری اولاراق قبول ایدیلن راقا بولگوسونده یالنیز سوسوزلوق و قاووروجو سیجاقلار ایلّه
دگیل، عرب بویلاری ایلّه ده مجادله ایتمک زوروندا قال میشلاردیر. مجادله
بالخاصه پک کالابالیق اولان طائی و آنزه عربلری ایلّه یا پیلیوردو. چوخ نفوذلو و
غایت وحشی اولان بوقبیله لر ایلّه سایجا اونلاردان چوخ داها آزا اولان بیگدلی نین و
دیگر اویماقلارین ییگتجه ساواشدیقلاری گورولویور.^{۵۸}

راقا اسکانی تورکمن لری نین عرب لر، کوردلر و بالخاصه بوصونونجولارین
ریشوان و میللی عشیرتلری ایلّه یاپدیقلاری ساواشلارا دایر بیر چوخ شعرلری زمانه
میزه قدر گل میشدیر.

شوگوزهل شعر بومجادله لر ایلّه ایلگیلی گورونویور:

راقا چؤل لریندهن گلن غازیلر راقانیندا غنچه گولو سولدومو؟
ینی دهن بیر خبر دویدم اورادان جرید بکیر اولدو دژلر، اولدومو؟

*

جرید بکیر اولدو، قیریلدی کلید یولوموزا چو کدو بیر قارا بولود
کوردولو کریمله، بایندر خالید قولوباغلی جلا دلارا واریمی؟

*

قول سعدونوم دژگی، بولمادیق وفا حکوموز کنچر دی شول قافدان- قافا
اولاشلو او غولو حاجی مصطفی آلا ی لاری بؤلوک- بؤلوک بۆلدومو؟^{۵۹}
شعرده گۆرولدوگو اوزره، بوساواشلاردا اون آلمیش ایگیدلرین آدلاری گیچیور
وجرید بکیرین اولوموندهن دویولان تأثر آنلا تیلیور.

جرید لردن بیر اویماقین بیگدلی لره قونشواولاراق ولیه چایی قیسینا یئرلشدیر-
یلدیک لرینی بیلیور روز.^{۶۰} بویوز اولوس جریدی ایدی. راقانین دا اصلینده
بیرجریداوباسی اولدوقوفکرینده بولوندوقوموز و اولجه سؤیله میشدیک بیگدلی بویو
راقا بولگوسونه آلیشدی، خاطره لره باخیلیرایسه کند یسینی، تهلکه لی دوشمانلاری
عرب بویلارینا ساییدردی. خاطره لره گۆره بیر کروان سویگونوندن دولای حطب
والیسی عباس پاشا راقا داکی تورک اویماقلارین اوزه رینه یورویه رک اونلارین
داغیلما رینا سبب اولموشدور. شو شعر تورکمنلرین عباس پاشا ایله غضب لرینی
گۆستری یور:

اولجه گلیمیشیز اسکان اولاندا داغیتدین جلابی سن عباس پاشا!
عشیرت! سیز باخین بویله زامانا داغیتدین جلابی سن عباس پاشا!

•

حیدرلی چلبی چیخدی بیر یانا عربلی، قدیرلی دوندو آصلانا
دۆرد دوره مییز دۆندو قانا- دوماندا داغیتدین جلابی سن عباس پاشا!

•

گونچله، اولاشلو دؤیوشه انسین بایندرلی، غازلی، آرکادا دورسون
تورونلا، شرق اتولی حاضرلیق گۆرسون داغیتدین جلابی هی عباس پاشا!

•

میخیم بیگین دژکی، بئلم بوکولدو گۆزوم یاشی، سیننه لره تۆکولدو
داغیلدی عشیرت، بئدیم سۆکولدو داغیتدین جلابی سن عباس پاشا!^{۶۱}

بویله جه عباس پاشا یانی لن بیگدلی، باراک و دیگر اویماقلار جلابی ترک

اٺده ره ک داغیلیورلار. بو حادئه نین ۱۰x- یوز ئیلده اولدوقو آنلاشیلور.
 راقادان آیریلان بیگدلی نین مهم یرقیمی آنتبین گونی یوره سینه یرلشمیشلر-
 دیر. اونلاردان آلتی اوبانین کوی لری سوریه توپراقیندا بولونماقدا دیر. عربلو اوبا
 سینا منسوب کوی لرین چوقو ترکیه ده، اوچ کوی ده (چورتن هو یوقو، تله گ لی،
 آقداش) سوریه دیر. قاراشیخلی اوباسی کوی لری ده تماماً ترکیه ده ایسه ده،
 بیکمیشلی اوباسی کوی لری سوریه ده قالمیشدیر. بیکمیش لی ده ن باشقا، غازی،
 گونج بایراقدار (اسکی گونش اوباسی)، قدیرلی، حاجی ماهلی، حیدرلی، چلبی
 اوبالارنین کوی لری ده سوریه توپراقیندا بولونماقدا دیر.

بیگدلی لر توپرا قایئرله شلی اوزون بیر زمان اولدوقو حالدا سون یوی
 تشکیلا تلارینی اونو تمامیشلار دیر. راقا بولگوسونه یرلشمه و اونو تعقیب اٺده ن
 اولایلارا دایر خاطره لر هله جانلی بیر شکیلده یاشا دیلماقدا دیر.

افشارلارین نسل قوقونلارا دایر شعرلری واریسه اونلاردا، بعضیلرینی یوخاریدا
 درج ایتدیگیمیز اسکانا عرب و کورد اویماقلاری ایله ساواشلارا دایر شعرلره
 صاحب دیرلر. ۶۲

۳- بوز اولوس:

بوز اولوس آراسیندا کی بیگدلی قولونون قوزی سوریه ده یاشایان آنابیگدلی
 بویوندان آیریلیمیش بیر اویماق اولدوقو اولجه سؤیله نیلمیشدی. قانونی دورونده کی
 و بوز اولوس آراسیندا یاشایان بیگدلی اویماقی ۲۰۰ ویرگی ائوی قدر دیر. II - سلیم
 زمانیندا بویگدلی اویماقی داها قوتلی بیر تشکل حالینا گلیمیشدیر. دوغان و دیگر
 کدخدالارین اداره سینده بولونان بویگدلی اویماقی اوزامان (II - سلیم دورونده)
 ۶۱۵ ویرگی ائوی ایدی. ۶۳

۹۹۶ (۱۵۸۷-۱۵۸۸) تاریخینده بویگدلی اویماقینین باشیندا بولونان اوشاق،
 میخیمد و دوغان اوغلونا بیر حوکوم یازیلیمیشدیر. ۶۴ بو حوکومده آدی گشچن
 کدخدالاردان دولته عصیان ایتمیش اولان، وصویقونچولوق یاپماق باشلایان راهبه

بیگ عبدالرحمن ایله روحا (اورفا) بیگی، زهرابی یا خالاماقا مأمور ایدیلن اسکی راقا بیگریگی سی میخیم پاشا یا یاردیما بولونمالاری ایستتمیشدیر. ^{۶۵}

۴- تارسوس:

ببولگوده کی وارساق بویلاری نین ان بویوک لریندن بیر اولان قوشون تشکیلاتی آراسیندا ۵۴ وثرگی نفوسلوبیگدلی آدلی بیر اویماق گورولمکده دیر، بویگدلی اویماقی قانونی دورونده صاحب بولندوقو بعضی اکین لیک لرده جیفت چیلیک (کشورزی غ. ب) یاپماقدا ایدی.

ایچ ائل:

بولگوده کی بلی باشلی اویماقلاردان بیر ده بیگدلی بویونان منسوب بولونماکدا- دیر. بویگدلی اویماقنین داها II- بایزید دورونده عمومیت له گلنار قضا سینا باغلی اولان کویلرده یئرلشمیش اولدوقو گورونویور. ساییسی ۱۴ بولان بوکوی لرین بیر قسیمی آدلارینی بوگونه قدر محافظه ائتمیشلر دیر. بویگدلی کوی لری شونلاردیر: قارا آقاج (۴۶ وثرگی نفوسلو)، اولوقاشاگی (۳۹ وثرگی نفوسلو)، انجیرجک (۳۲ وثرگی نفوسلو)، پرچم (۳۵ وثرگی نفوسلو)، امیر حاجی (۲۲ وثرگی نفوسلو)، قاراجا ویران (۵۲ وثرگی نفوسلو)، یاس پینار (۱۸ وثرگی نفوسلو).

بونلاردان باشقا بویگدلی اویماقنین هنوز یئرلشمه میش بیر قولدا گورولمک ده دیر. ۵۶ وثرگی ایوین دن متشکل بولونان بویئرلشمه میش بیگدلی قولو ایچ ایل سانجاقی داخلینده داغینیق بیر حالدا یاشاماقدای. ^{۶۶}

ایچ ایل سانجاقیندا یاشایان بیگدلی نین باشینداکی عائله دفتر لرده اولاد بیگدلی یعنی بیگدلی اوغول لاری اولاراق آنیلیور.. حتی سؤیله مک ممکن اولو بیلیر که ایچ ییل بولگو سونده کی تورک خلقی باشلیجا بیگدلی، ییوا وایگدیر لرده میدانان گلمیشدیر. ^{۶۷}

۶- ایران بیگدلی لری:

قوزی سوریه تورکمنلری نین صفوی دولتی نین قورو لوشونابالخاصه شاملو آدی

آلتیندا قاتیلیمیش بولوندوک لارینی اولجه سؤیله میشدیک. داها شاه اسماعیلین باباسی شیخ حیدر زامانیندا کی صفوی مریدلری آراسیندا شاملولارین کالابالیک بیر حالدا بولوندو کلاری گلویور.

صفوی دولتی نین دایانیدی ان باشدا گلن تورک بویلا ریندان بیر اولان شاملو بویو باشیلجا بیگدلی، ایناللو (داها صونرالار اینانلو) و خدا بنده لو (خر بنده لو) اوبالاردا قاتیلیمیش دیر.

شاملولار داها اونجه ده اشارت ایدیلدیگی گیبی شاه عباس دورونده دیگر بوتون قزلباش بوی لارینی گچرک برنجی موقعی آلمیشلاردیر. بودورده ان فاضلا امیر بویویدان چیخمیشدیر. شاملولار شاه عباسین خلفی شاه صفی زامانیندا ک، بوموقعلرینی محافظه ائتمیشلردیر.

شاملولار آراسیندا کی بیگدلی قولونون، بویویون حاکمی و سوکنه دیجی اوباسی اولدوقو آنلا شیلیر. صفوی دولتی نین قورولوشونا قاتیلیمیش بولونان شاملو عبدی بیک و اوغلو مشهور دورموش خان بیگدلی دهن اولموشلار. (شامدان گری قاییدان بیگدلی لره شاملو آدی وئریلمیش و بوآدلا تثبیت ایدیلیمیشلر. یوحضا شاملو- بیگدلی دیرغ- بیگدلی.)

شاه طهماسب قارشی سلطنت دعواسینا چالیشان قارداشی القاص میرزا نین آداملاریندان اولوب صونرا آیریلاراک طهماسب طرفینه گئچن برکت خلیفه نین بیگدلی دهن ایدیگینی بیلوروز.^{۶۸}

سلطان محمّدین دورونده کی امیر لردن احمد بیک ده بیگدلی دهن ایدی. احمد بیگ ۱۰۰۲ (۱۵۹۳-۱۵۹۴) تاریخینده، شاه عباس طرفیندن لاهیجان داروغه لیگینه تعیین ائدیلیمیشدیر.^{۶۹}

بیرآز یوخاریدا اشارت ایدیلدیگی گیبی، شاه عباسین شاملو بویویگ لرینه قارشی یاخین بیر توجهو اولدوقو گورونور، دورونده بویویدان بویوک امیرلریشیمیشدیر. شاملو امیرلریندن بیگدلی اوبا سینا منسوب اولدوقلارینی

بیلدیگیمیز (یوخاریدا آدی گئچن احمد بیک ده ن باشقا) بۇش قارداش واردیر که،
 بونلار شاه عباسین مقربلری آراسیندا ایدیلر. بوئش قارداش شونلاردی:
 محمد بیگ، حیدر بیگ، ساری بیگ، قاپان بیگ، زینل بیگ. بونلاردان شاه
 عباسین یاخینلاریندان اولان محمد بیگ، ۱۰۲۲ (۱۶۱۳-۱۶۱۴) ییلینده اولموش
 و مالی آنابیر قارداشی، حرم ایشیک آقاسی باشی حیدر سلطانا قالمیشدیر.^{۷۰}
 حیدر سلطان دا ۱۰۲۸ (۱۶۱۸-۱۶۱۹) دا اولدو وزنگین ثروتی اوغلونورالدهره
 قالدی بوسثویلن بیرگنج ایدی.^{۷۱} نورالدهره بودورده کی بعضی سفره لر
 قاتلمیشدیر.^{۷۲} ساری بیگه گلیمجه، او، ۱۰۱۱ (۱۶۰۲-۱۶۰۳) ییلینده عثمانلی
 اردوسوایله یاپیلان ساوا شدا یارارلیق گوستریش دیر. کندیسى ۱۰۲۱
 (۱۶۱۲-۱۶۱۳) ده سارو قورغان و گاوهر رود (کرمانشاه بولگوسونده) حاکمی
 اولوب، ۱۰۳۳ (۱۶۲۳-۱۶۲۴) ده جلّه حاکم لیگینه تعیین اندیلمیشدیر.^{۷۳}
 قارداشلاریندان قاپان (قیان) سلطانا ۱۰۱۸ (۱۶۰۹-۱۶۱۰) دا عثمانلیلاردان گئری
 آلینان ارومیه قالاسی حاکم لیگی وئرلمیش سه ده ۱۰۲۴ (۱۶۱۵) ده غفلتی
 اوزوندن قالاتین کورد لرین الینه گئچمه سی سببی ایله قارداشلارینا رعایتاً یا لنیز
 وظیفه سیندن عزل ایدیلیمک له یتینلمیش دیر.^{۷۴}
 زینل بیگه گلینجه اودا شاه عباسین مقربلریندن اولوب توشمالباشی ایدی.
 حکمداری طرفیندهن سثویلن زینل بیگین شاه عباسین اؤلومونده ایشیک آقاسی
 باشی و عین زاماندارى حاکمی بولوندوقونوبیلیوروز.^{۷۵}
 شاه عباس دورونده کی بیگدلی بیک لری نین بیرى ده گوند و غموش سلطان
 ایدی. گوندو غموش سلطان شاه عباسین برنجی بغداد سفرین ده کرکوک یوره
 سینده کی طائق دابو لونوردو. بورا داشاهین قاتینا گلن بویگدلی امیری شاهین
 خدمتینه گیره ره ک اوندان سلطانلیق عنوانینی آلمیشدیر. گوندو غموش سلطان
 آذربایجاندا مختلف یئرلرده اولماق اوزه ره دیریلیگ (تیولات) لره صاحب بولونو
 یوردو.^{۷۶}

عثمانلی اؤلکه سینده شاه عباسین خدمتیه گیره ن بوگوندو غموش سلطان ایله بویرو قونداکی بیگدلی لرین بوز اولوس آراسینداکی بیگدلی اویماقلاریندان اولماسی محتمل دیر.

شاه عباسین خلفی اوغلو شاه صفی زمانیندا (۱۶۲۸-۱۶۴۲ م. سلطنت ییللری) یوخاریدا کندیسیندن بحث ایتدیگمیز زینل بیگ سلطنت وکیلینه قدر بوکسلمیشدیر. فقط اونون ۱۰۳۹ (۱۶۳۰) ییلینده صدر اعظم خسرو پاشایا ینیلمه سی اوزه رینه حیاتی ناصون وثر یلمیشدیر.^{۷۷}

بودور ده کی بیگدلی امیرلرینده ن بیر ده نقدی بیگ ایدی بوامیرین زینل خان ایله اقربا اولوبا اولمادیقی بیلینمیر. شاه صفی نین حکمدار لیقینین ایلک ییلینده فراشخانه داروغه سی اولان نقدی بیگ خان لیق رتبه سیله ۱۰۴۲ (۱۶۳۳-۱۶۳۴) ییلینده مرو و عین ییل ایچینده کوه کیلویه حاکم لیگینه تعیین ائدیلمیشدیر. کندسی بغدادین حاکمی الارق دؤیوشلرین بریسینده IV- مراد طرفینن ۱۰۳۷ (۱۶۳۷/۸ م.) ده استرداد اوزه رینه عثمانلی اردوسونا اسیردوشموشدور. بوندان دولایی کوه کیلویه والی لیگینی فراشخانه داروغه خانه سینه اوغلوزینل بیگ* تعیین ائدیلمیش، فراشخانه داروغه بیگی دا مرحوم زینل خانین اوغلو حیدر بیگه وثر یلمیشدی.^{۷۸}

III- عباسین ۱۰۵۳-۱۰۷۷ (۱۶۴۴-۱۶۶۷) حکمدار لیقینین ایلک ییل لرینده یوخاریدا آدی گنچن سارو بیگین اوغلو صفی قلی بیگ سلطانیته و زنجان حاکمی لولموشدور.^{۷۹} داها اونجه ده اشارت ائدیلدیگی گیبی xviii نجی یوزئیل ده شاملو بویو دیگر بیر چوخ بویلا رکیمی ضعیف بیر دوروما دوشموش، بوسبيله بویوزیل ده شاملو دان پک آزامیر چخمیشدیر. بونلار آسیندا بیگدلی ده ن، افشار شاهرخ سلطانین خدمتینده محمد زمانخان و مصطفی خان قیده دگر.^{۸۰}

عین یوز ایله منسوب تذکره صاحبی لطفعلی بیگین ده بیگدلی ده ن اولدوقونو قید ایده لیم. یاخینلاردا آدی گنچن مصطفی خان لطفعلی بیگین عم جه سی و یا عم

جه سنين اوغلو ایدی.^{۸۱}

شاملو بویونون ایناللو (اینالو) اوباسی شاهسون اولاراق وارلیقینی زمانه میزه قدر دوام ایتدیرمیش دیر. همدان بولگه سینده تماماً یئرلشمیش بیر حالدا کوی لرده یاشایان قارا گوزلو اویماقینین شاملو بویونون بیرقالینتی سی اولماقلا برابر، بویون هاتکی اوباسیندان ویا اوبا لاریندان گلدیگی هنوز تعیین ائدیلمه میش دیر. شیمدی ایران دا بیگدلی آدینا اهمیتی بیرتشکل راست قیلینما دیقینا گوزه قارا گوزلولرین بیگدلی نین تورونلری اولمالاری محتمل دیر.

بو حثه صون و ثریریک. اترک و گورگان چایلاری آراسیندا یاشایان ترکمن گوگ لن (کوکلان) توپلوقونا منسوب اویماقلاردان (طایفا) برینین ده بیگدلی اولدوقونو سؤیلویه لیم. بویگدلی اویماقی ۱۲۸۰ (۱۸۶۳/۴ م) ییلیندا شوقول لارا آیریلماقدا ایدی: پانق، آمان خوجا، بوران، قاریشماز. فقط گوگ لن ده بیگدلی اویماقینین نفوذو پک فاضلا دگیلدی. ۱۲۵۶ (۱۸۴۰) تاریخینده و اویماقین ۴۰۰ یوز عائله ده ن متشکل بولوندوقو سؤیلنیلور. بو اویماقا چاقی بیگدلی ده دنیلور.^{۸۲}

سپاس از این که دکتر پروفیسور فاروق سومر زحمات زیادی متحمل گردیده و تاریخ ایل و تبار و خاندان بیگدلی و شاخه های آن را در ترکیه و شامات و سوریته و ایران به قلم آورده اند. ولی بطور معمول پروفیسور سومر نیز از وسط تاریخ آغاز نموده و به آغاز و منشاء و تاریخ کهن این ایل و تبار توجهی مبذول نداشته اند. و نوشته های پروفیسور محترم فقط مربوط به دوره ای از حیات تاریخ بیگدلی است که در موجهای چندم آنها خودشان را به سوریته و شام و حلب و دیاربکر و مناطق خاوری آسیای صغیر رسانیده و در زمان تیمور قسمتی از آنان در حدود ۳۰ هزار خانوار به طرف ترکستان گسیل شده اند و مختصراً حوادث بعدی و سرنوشت آن قسمت از ایل جلیل بیگدلی که در روم و شام مانده اند و قسمتی از آنان باز در هنگام اسکان اجباری مجبور به ترک سرزمینهای خود گردیده به ایران مهاجرت نموده اند.

درباره تشکل شاملو نیز پروفیسور سومر فاروق ملاحظاتشان تا اندازه غیرکامل و یکطرفه است. بیگدلی اساس است، مادر است، شاملو، روملو، قاراگوزلو، بهارلو، ایناللو و سایره از این مرکز و منبع و اجاق اصلی زاییده و بوجود آمده است و در حقیقت شاملو داخل بیگدلی داخل ایل مادرمی باشد هم چنین دیگر شاخه ها، به اضافه بیگدلی و شاملو همیشه در وحدت بوده است و هرگز تمایز و دوگانگی و جدایی از هم ندارند بیشتر سرکردگان خاندان صفوی همه شان طبق گواهی تاریخ بیگدلی شاملومی باشند اینها را نمی شود از یکدیگر تفکیک نمود و جدا کرد. دکتر پروفیسور فاروق سومر. آمدن ۳۰ هزار خانواده ایل بیگدلی را در رکاب امیر تیمور گورکانی به ایران می نویسد و طرز استحلاض و رهایی آنان را با وساطت شیخ سلطان علی صفوی مرقوم می دارد و باز می نویسد که در تشکیل دولت و به سلطنت رسیدن خاندان صفوی نقش اساسی و سازماندهی عمده و رهبری کامل بعهده بیگدلیهای شاملو بوده اما متأسفانه از حسین بیک لله و عابدین خان بیگدلی شاملو پدرزن شاه اسماعیل و دیگر سرکردگان بزرگ آغاز خاندان صفوی از زینل خان اول، حسنخان بیگدلی، حسینخان بیگدلی، علیقلی خان بیگدلی و ده ها نفر دیگر از این قبیل سرکرده ها که بنیان گذار، نگهدار و پاسدار و جان نثار و نگهبان تاج و تخت خاندان صفوی و شایعین تشیع و مدافعان جدی مرزهای ایران بودند و از هنگام آغاز دوران سلطنت خاندان صفوی تا پایان در مدت ۲۴۳ سال پدر بر پدر حکام ایالات ایران بویژه حکومت هرات و بیگلربیگی خراسان بوده اند نامی از ایشان نمی برد. بطور کلی دوران قبل از زمان شاه اسماعیل اول تا بعد از شاه عباس دوم را در بوته فراموشی و نسیان می گذارد. مثل این که فصولی یا صفحاتی از نوشته پروفیسور فاروق سومر افتاده و یا جامانده است و بچاپ نرسیده است. در هر حال کامل نیست. و کمبودهایی دارد. با تمام این کمبودها نوشته های پروفیسور فاروق سومر درباره تاریخ ایل جلیل بیگدلی بسیار ارزنده است و سپاسگزاریم.

سفر ترکیه

مؤلف این اثر در سالهای اقامت در شوروی (۱۳۲۵-۱۳۵۸ خورشیدی) بوسیله آثار علمی و مکاتبه با چند نفر از دانشمندان گرانقدر ترکیه آشنا بوم، بویژه چند نفری از دانشمندان خاورشناس ترک به اتحاد جماهیر شوروی مسافرت نمودند و در کنگره‌های علمی تشکیل یافته در شهرهای باکو، تاشکند و تفلیس، لنین‌گراد و غیره اشتراک نمودند که سبب آشنائی حضوری گردید و از آن پس نیز مرتباً با مراکز تدقیقی و علمی آنکارا و استانبول و ارض روم علاقه و مکاتبه دائمی داشته و تبادل افکار می‌کردیم. تا این که در اواسط سال ۱۳۵۸ خورشیدی پس از ۳۳ سال مهاجرت اضطراری به وطن مألوف بازگشتم و در ضمن سایر فعالیت‌های علمی تصمیم به نوشتن «تاریخ بیگدلی» گرفتم و در این باره نیز همکاری از دور و تبادل افکار و نظر با دانشمندان فوق ضروری بود. نام چند تن از دانشمندان ترکیه که نخست با مکاتبه و سپس حضوراً آشنا شدم به شرح زیر می‌باشد:

۱- علی یاوزاق پینار ارض روم

۲- خلیل آجیق گوز

۳- گونای قره‌آغاج

۴- ایلخان شاهین

۵- بکیر کوتوک اوغلو

۶- عثمان سرت‌قایا

۷- علی آلپ ارسلان

۸- محرم ارگین

۹- کمال بیگدلی

۱۰- فخرالدین کیزیروغلو

۱۱- زینب قورخماز

۱۲- ... اردوان مژچیل

۱۳- ... فاروق سومر

۱۴- عامل چلبی اوغلو

۱۵- احمد کاباکلی

۱۶- احمد کاراجا

۱۷- احمد بیجان

و شماری مورخ و عالم و دکتر و پروفیسورهای دیگر.

پس از بازگشت به ایران هم چنین با دانشمندان ترک علاقه علمی و ادبی خود را برقرار نمودم و به ویژه مقالات علمی و ادبی اینجانب که در مجله معتبر «وارلیق» مرتباً چاپ می‌گردید و به دوایر علمی ترکیه نیز فرستاده می‌شد باعث شناسایی بیشتر نویسنده در محافل ادبی دوائر علمی ترکیه گردید. برای اولین بار در سپتامبر ۱۹۸۲ به «کنگرس بین المللی ترک لوژی»^{۸۳} به شهر استانبول دعوت گردیدم لیکن متأسفانه نتوانستم حرکت کنم و متن سخن رانی خود را بوسیله پست فرستادم، تا این که مجدداً برای اشتراک در چهارمین کنگرس نامبرده اشتراک نمودم و در این سفر بود که با بسیاری از دانشمندان و نویسندگان و شعرای ترک از نزدیک آشنا شدم. الحق درباره ما کمال محبت و مهمان نوازی را ملحوظ داشتند و دانشمندان و ادیبان و نویسندگان از آثار خودشان به ما اتحاف فرمودند. در استانبول با آقای دکتر کمال بیگدلی استاد دانشگاه استانبول نیز آشنا شدم. قبل از حرکت به ترکیه از طرف سفارت کبرای (بویوک ایلچی لیک) ترکیه در تهران نامه مبنی بر معرفی اینجانب به مقامات دولتی و علمی ترکیه نوشته شد که عین آن نامه را در همین فصل چاپ می‌نمایم.

موضوع سخنرانی ما در کنگرس چهارم درباره فرهنگ فارسی به ترکی «صباح العجم» هندو شاه نخبجوانی بود که ما یگانه نسخه موجود منحصر به فرد این اثر گرانبها را در شهر براتیسلاو بدست آوردیم و در تهران بچاپ رساندیم.^{۸۴} یکی از دانشمندان ترکیه به نام ابلخان شاهین در موضوع «ترکمانان حلب در قرن

شانزدهم» سخنرانی جالبی کرد و در این سخنرانی به سرنوشت بیگدلی‌های شامات و ترکیه اشاراتی شد. و تا اندازه‌ای وضعیت بیگدلی‌های حلب را در قرن ۷۱× روشن کرد که در اینبار نامبرده در سال ۱۹۸۲ نیز کتابچه‌ای به نام «ترکمانان حلب در قرن شانزدهم»^{۸۵} قبلاً چاپ کرده بود که در نوشتن تاریخ بیگدلی مورد استفاده قرار گرفت. ایلخان شاهین با استناد به مآخذ معتبر و آوردن شواهد از آنها درباره بیگدلی‌های حلب در دایره محدود معلوماتی می‌دهد و مطالبی ذکر می‌کند که خالی از اهمیت نیست. مثلاً او شاهد می‌آورد:

«بیگدلی طایفاسی: تاری دفترینده حلب ترکمن لرینی تشکیل ائدهن طایفا لارین ان باشیندا ذکر ائدیلن و ۱۵۲۰ تاریخلی دفترده بیگدلی یوروک لری آدی آلتیندا قیدائند یلن بیگدلی طایفاسی^{۸۶} بکیربیک جماعتی، آت گوده‌ن بیک جماعتی، و یا لواج اوغلو عابدین بیگین بیگدلی طایفا سنین بئوی بیک لری اولدوقلاری و بئوی بیک لری عائله سینی تشکیل ایتدیک لری آنلا شیلما قدادیر.»^{۸۷}

ایلخان شاهین بعد از ذکر این مطلب به تقسیمات ایل بیگدلی پرداخته ما به تعداد خانوارهای تحت اطاعت بیک‌های نامبرده اشاره نموده، از بسیاری نفوس و نفوذ و قدرت آنان نوشته و تا هنگامیکه آنها در وحدت و اتفاق بوده‌اند، از عظمت و صلابتشان سخن می‌گوید ولی به محض این که در نتیجه سیاست روزپراکنده و متفرق می‌گردند، دچار فترت و ضعف و ناتوانی می‌گردند. رفته رفته اعتبارشان را از دست می‌دهند مستحیل می‌شوند.

بطور کلی ایلخان شاهین درباره ترکمانان حلب و شام از جمله شاخه بیگدلی معلومات بسیار مختصر و محدودی می‌دهد. اما درباره ریشه و منشاء و منسبیت و تاریخ و گذشته و موطن و علت مهاجرتشان از شرق به غرب و غیره معلوماتی نمی‌دهد. معلومات وی در این باره بسیار سطحی و نارسا است و فقط گویی یک لمحّه‌ای از تاریخ و به یک گوشه‌ای از حلب توجه داشته، او تاریخ و عظمت و علت مهاجرت و فعالیت‌های تاریخ ساز ایل بیگدلی چیزی نگفته است، یا نتوانسته است

بگوید.

پس از پایان کنگره ما را در اماکن تاریخی، مساجد و تکایا، مراکز دانش و فرهنگ، موزه‌ها و دیگر بناهای تاریخی و سواحل زیبا و قلاع تاریخی و جزیره‌های اطراف و غیره آشنا نمودند. منتهای مهمان‌نوازی و محبت و صمیمیت را مبذول داشتند. قسمت‌های شرقی و غربی (آسیائی و اروپایی) استانبول، تنگه‌های بغازایچی و بُسفور و قلاع نظامی سنگی مستحکم تاریخی واقع در سواحل بغازایچی را که باقیمانده از زمانهای بسیار قدیم و بقایای دورهٔ بیزانس و روم شرقی است و بیننده را مات و مبهوت می‌نمود و به تحیر و عبرت سوق میداد. تاریخ روم شرقی و عظمت جنگهای قرون قدیم و وسطی و ناکامیهای انسان را در ادوار مختلف تاریخ یادآور می‌گردید.

در داخل شهر استانبول بیش از همه عظمت و زیبایی مسجد سلطان احمد جلب توجه هر مسافر نووارد را می‌نماید. این بنا یکی از معروفترین و جهان‌شناستین مساجد اسلام بشمار می‌آید و سبب جلب جهانگردان بیشمار می‌گردد. این بناها یادگار معماری کلاسیک شرق بویژه معماری ممزوج ترک و بیزانس می‌باشد که دارای شش مناره عظیم و بسیار بلند است که در ساحل زیبای دریای مرمره سربفلک برافراشته است. هنگامیکه از کشتی به ساحل نگاه میشود یکجهان عظمت و زیبایی و هنر و صنعت در برابر چشمان نگرنده آشکار و جلوه گر می‌گردد. راستی که یک جهان عظمت و زیبایی و فریایی است.

مسجد با عظمت سلطان احمد بین سالهای ۱۰۱۵-۱۰۱۸ م. ق و به فرمان سلطان مزبور پایه‌گذاری گردیده و با دست معمار بزرگ ترک به نام سنان ساخته و پرداخته گردیده است.

ما هم چنین در هنگام اقامتمان در استانبول در موزهٔ مشهور کاخ توپ‌قایی از یک فرمان تبریک شاه طهماسب اول (۹۱۹-۹۸۴ ه. ق) که به مناسبت تاجگذاری سلطان مراد (۹۸۵-۱۰۰۳ ه. ق) صادر گردیده بود عکس برداری

نمودیم و این فرمان قسماً در جلد اول و دوم «تاریخ بیگدلی - شاملو» و در شماره ۷ «یادواره دکترا محمود افشار» چاپ نمودیم.

مسئله ای که از ایران مورد دقت و توجه اینجانب بود و می‌بایست در ترکیه حل شود مسئله منسوب بودن خوارزمشاهیان به ایل جلیل بیگدلی بود. قبلاً من خوانده بودم که یک نسخه خطی از «تاریخ جهان آرا» احمد بن محمد بن غفاری در شهر استانبول در «سلیمانیه کتب خانه سی» نگهداری می‌شود. در استانبول ما را به یکی از مخازن مهم آثار دستنویس ترکیه که در جنب کتابخانه سلیمانیه بود هدایت نمودند و نسخه خطی «تاریخ جهان آرا» ی غفاری را در اختیار ما قرار دادند. شماره این دستنویس گرائقیمت ۲۳۹۷ بود و در صفحه ۴۲۶ آن چنین نوشته شده بود:

«ابتداء دولت آل عُرجه^{۸۸} نوشتکین در خوارزم و خراسان و عراق عجم و ماوراء النهر از فروع سلاجقه»

«... بدانکه در عهد سلطان ملکشاه ملازمان اعتبار تمام یافته، هریک فرمانفرمای ناحیه‌ای شده، و اولاد ایشان مرتبه-مرتبه به رتبه سلطنت رسیدند شروح در هفت کلمه: کلمه اول در خوارزمشاهیه بنابر آنکه در بدایت حال حکومت آنجا داشته‌اند بدان لقب اشتها ریافته‌اند قطب الدین محمد نوشتکین بن نوشتکین چون غلام طشت دار سلطان ملکشاه بود بلکاتکین نوشتکین را در عُرجه سمرقند خریده بود. لاجرم بنوشتکین عُرجه اشتها ریافت و بعد از خداوند بمنصب او رسید. بعضی را عقیده آنست که وی از قوم بیگدلی نژاد اُغوز است...»^{۸۹}

پس بدین ترتیب یکی از دست آورده‌های سفر علمی ما به ترکیه بدست آوردن نسخه دست خطی «تاریخ جهان آرا» قاضی احمد غفاری قزوینی در استانبول بود که در آنجا منسوب بودن خوارزمشاهیان به ایل جلیل بیگدلی از نژاد اُغوز مندرج است.

در پایان می‌خواهم از مدیریت محترم کتابخانه سلیمانیه در استانبول و کارمندان گرامی آن کتابخانه سپاسگزاری و امتنان بنمایم که در ارائه کتب نفیس

خطی در این مؤسسه و در اختیار گذاشتن یگانه نسخه خطی «تاریخ جهان آراء» در اختیار نویسنده این سطور منتهای گشاده رویی و صمیمیت را ابراز داشتند و مرا مرهون الطاف عالی خود ساختند.

ایل بیگدلی در عراق و شام

مختصری درباره بیگدلی های عراق و شام

آقای مهندس احمد قاسم محمد بیگدلی (مشهور به بیگدلی اوغلو) از کسانی بود که در استان موصل در شمال عراق سکونت داشته و یکی از نمایندگان بقایای نژاد ایل بیگدلی می باشد که از قرنهای پدرانسان به این منطقه کوچ کرده و در آنجا ساکن شده اند. و شاید در همان دورانی که ایل بیگدلی از ایران به شامات مهاجرت نموده اند، در این منطقه توطن اختیار گزیده اند و از زیبایی و بهره دهی و آبادی منطقه شان بسیار راضی و ممنون بودند و عشق می ورزیدند.

ایشان و پدرانسان که از ترکان و ترکمانان ساکن کشور عراق می باشند و همانطوری که می دانیم از لحاظ برتری طلبی و نژاد پرستی حکام جاهل عرب، ترکمانان عراق نیز مانند اکراد همیشه تحت فشار و ستم و استثمار شدید دولت عراق بوده اند و در این ایام که صدام حسین تکریتی عامل سرسپرده و زنجیر به گردن امپریالیسم جهانی (چپ و راست) بر حسب دستور اربابانشان به جمهوری نو بنیاد، رهائی و آزادی یافته کشور و جمهوری اسلامی ایران بدون اعلان قبلی حمله و تجاوز نموده و آغاز به جنگ نمود و از مرزهای بین المللی ایران گذشت و شهرها و قصبات و دهات ایران را ویران و زیر و رو نمود. هزاران بنیاد تاریخی، مذهبی، و اقتصادی و صنعتی و فرهنگی کشور را با خاک یکسان کرد. و فجایع و کشت و کشتارها و جنایات بیشماری مرتکب گردید. احمد بیگدلی اوغلو با تعدادی از یارانش از این موقع حساس استفاده نموده، بر علیه صدام حسین تجاوزکار خوانخواور و مجری



محمد رضا خان بیگدلی

دستورات بیگانه قیام مسلحانه نموده، و سه سال تمام به شکل چریکی در ارتفاعات شمالی عراق در کوهستانها با وی جنگید، و ضمن وارد ساختن ضربات قابل توجه، چند نفری از یارانش شهید و خودش نیز زخمی گردید ولی بدست دشمن نیفتاد و متأسفانه زن و سه فرزندش را صدام اسیر نموده به قتل رسانید وی با چندتن از یارانش به جمهوری اسلامی ایران پناهنده گردید.

دولت ایران از آنان بطور شایسته پذیرایی نمود. در مجهزترین بیمارستانها مداوا و در دلپذیرترین آسایشگاهها پذیرائی شان کرد. تا رفع هرگونه جراحت و کسالت و نقاهت گردید. قوای فرسوده ولی پایان ناپذیر آنان مجدداً تمدید گردید. و بنا به درخواست خودشان برای تسویه حساب با صدام تکریتی راهی جبهه گردیدند.

آقای مهندس احمد قاسم محمد بیگدلی (بیگدلی اوغلو) در مدت اقامت در ایران کتاب «گذر عمر» اینجانب را خوانده بود و پیرسان پیرسان نشانی من را یافته و تلفناً تماس گرفت. قرار ملاقات گذاشتیم و پس از اولین دیدار شخصیت والای علمی و سیاسی و نظامی وی در من تأثیر عمیقی بخشید. من او را یک سرکرده و یک دیپلمات و یک دانشمند یافتم. پس از این هفته ای یک بار همیشه دیدار داشتیم و از محضرشان برخوردار می شدیم. ایشان این چند سطر زیر را درباره بقایای ایل جلیل بیگدلی در عراق و شام به قلم آوردند، که عیناً با اصل و ترجمه چاپ می نمائیم که در ضمن یادگاری نیز از خط و ربط ایشان باشد.

مهندس احمد بیگدلی اوغلو در اوایل اسفند ماه ۱۳۶۴ با یاران وفادار و صمیمی

و رشیدش به قصد پیکار با صدام ملعون عازم عراق گردیدند و بقول شاعر:

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست هر کجا هست خدا سلامت دارش.

آقای بیگدلی - مع اللقاء انشاء الله.

ایل بیگدلی در عراق

محل سکونت

آنها در استان موصل که در شمال عراق واقع است و در فاصله ۴۰۰ کیلومتری بغداد که در نزدیکی مرز مشترک عراق و سوریه و مرز مشترک عراق و ترکیه قرار دارد ساکن می باشند، شهر موصل از غنی ترین و زیباترین شهرهای عراق می باشد و به شهر (امّ التّریعین) یعنی دو بهاره مشهور می باشد.

رودخانه دجله شهر موصل را به دو بخش تقسیم می کند:

بخش راست و بخش چپ همچنین شهر موصل یکی از شهرهای کشاورزی و توریستی بشمار می آید و تمدن آن به ماقبل تاریخ باز می گردد.

ایل بیگدلی در چندین منطقه در اطراف شهر موصل توزیع شده اند و تعداد آنها به ۲۵۰۰ خانوار می رسد و قسمت اعظم آنها در شمال شهر موصل و در فاصله ۲۰ کیلومتری موصل در منطقه (قره قورن) مشرف به رود دجله زندگی می کنند بطوری که تعدادشان در این منطقه تقریباً به ۱۵۰۰ خانوار می رسد.

از بین آنها شخصیت‌های معروفی وجود دارند مانند حاج فاضل الحجو بیگدلی و همچنین حاج عبدالله جمشید بیگدلی و غیره.

قسمت دیگری از آنها در جنوب شهر موصل در ده (سلامیه) نزدیک منطقه (آق قویون) و قسمت دیگری در شرق موصل در ده (گوکجالی) زندگی می کردند و برخی دیگر در همان موصل زندگی می کردند.

سطح زندگی (اقتصادی)

بطور کلی سطح زندگی آنها بسیار خوب می باشد زیرا که اغلب مالک می باشند و قسمی از آنها در مزرعه های خاص خود کار می کنند و برخی دیگر کار آزاد دارند و یا شاغل کارهای دولتی می باشند.

سطح فرهنگی

افراد این ایل از سطح فرهنگی خوبی برخوردار هستند زیرا که نسبت تحصیلکرده‌ها در بین مردان به ۷۵٪ و در بین زنان به ۵۰٪ می‌رسد اولین مدرسه در منطقه (قره‌قویون) در سال ۱۲۶۹ ساخته شد و اکنون مدارس در تمام مراحل تحصیلی از دبستان تا دانشگاه وجود دارد در بین افراد این ایل تخصص‌های مختلفی وجود دارد.

ای عزیزان ایل بیگدلی!

من فردی هستم از ایل بیگدلی عراق در سال ۱۳۵۸ از وطن خود بدلیل شرایط سیاسی مهاجرت کردم و بین سوریه و ترکیه و ایران منتقل گشتم و با برخی از اشخاص سرشناس این ایل در این کشورها روبرو شدم لحظه‌های آشنایی با خوشحالی و سرور همراه بود... از خداوند متعال خواستارم که افراد برجسته و سرشناس این ایل جهت پیوستن روابط اجتماعی و تحکیم روابط و تبادل دیدارها با هم ملاقات نمایند... سپاسگزارم.

احمد بیگدلی اوغلو

ایل بیگدلی در شام

محل سکونت

افراد ایل قبلاً در منطقه جولان وابسته به استان قنیطره سکونت داشتند و جمعیت آنها به اندازه جمعیت ۷ قریه ده بزرگ می‌رسد. آنها به پرورش گوسفند و گاو مشهور بوده و منطقه محل سکونت آنها از غنی ترین مناطق سوریه می‌باشد. (معلوم می‌شود هنوز هم وضعیت خود را حفظ کرده‌اند. غ- بیگدلی)

پس از جنگ ژوئن سال ۱۹۶۷ م.) افراد این ایل مناطق خود را پس از اشغال



ارحیپ به رات : آقامی احمد بیگیلی اوغلو از بیگیلی ای کشور عراق
 آقامی محمد رضا بیگیلی که در جنگهای ایران و عراق علیه
 رژیم بعثت مبارزه کرده و امروز در زندان است.

زمینهای جولان از سوی نیروهای اسرائیلی ترک کردند و افراد آن بعنوان آوارگان جنگی ساکن شهر دمشق شدند.

افراد ایل کلیه مایملک خود را پس از ابا کردن از قرار گرفتن تحت سلطه صهیونیستها به علت این که آنها مسلمان بودند و نمی توانند تسلیم و تابع لوای فرزندان صهیون قرار بگیرند، پشت سربجای گذاردند.

آنها پس از مهاجرت زندگی مملو از سختی های اقتصادی و اجتماعی را متحمل شدند. شرایط آنها بسیار تراژدیک بود زیرا که آنها زندگی خود را از نو بنیاد نهادند و اغلب در منازل کوی (بزن-ده) سکونت داشته از مهمترین شخصیتهای مشهور آنها حسن فائز آغا می باشد که بنام حسن ترکمانی نامیده می شود که اکنون عضو شورای ملی سوریه است.

قسمت دیگری از آنها در اردوگاه یرموک و مناطق دیگری از سوریه اسکان شده اند، وضع زندگی آنها نسبتاً خوب می باشد، زیرا که اکثراً در ادارات مختلف دولتی شاغل هستند و گروهی هم به کسب و تجارت مشغول می باشند.

من تا کنون چندین بار به دیدن آنها رفته ام و روابط خوب و محکمی بین ما و مخصوصاً جوانان آنها وجود دارد. آنها دیدار مرا پس داده اند و تا کنون چندین بار به جهت بازدید آمده اند و از آنها خاطره های خوش و زیبایی دارم.

آنها هنوز هم آداب و رسوم سنتی ترکمان ها را در عیدها و جشن های عروسی و دیگر مراسم خود کاملاً حفظ کرده اند.

احمد بیگدلی اوغلو - عراق

...عشيرة البيكدي في العراق...

«مناطس سخاهم»

يقطنون في محافظة الموصل الواقعة في شمال العراق والتي تبعد عن بغداد ٤٠٠ كيلومتر، الغالب من الحدود العراقية السورية والحدود العراقية التركية، وتعتبر مدينة الموصل من أغنى وأهم مدن العراق وتسمى بمدينة أم الربيعين، ويقسم نهر دجلة مدينة الموصل إلى قسمين، القسم الأيمن، والقسم الأيسر وتعتبر مدينة الموصل أيضاً من المدن الزراعية وكذلك كونها مدينة سياحية وتعد مزارعها، الماشية، الثأرنج، وتنوع هذه العشيرة في عدة مناطق واقعة على أطراف مدينة الموصل ويبلغ عددهم حوالي ٢٥٠ عائلة والقسم الأكبر منهم يقطن شمال مدينة الموصل على بعد ٢٠ كيلومتر من الموصل في منطقة (قرة قوين) القلة نهر دجلة، ويبلغ عددهم في هذه المنطقة حوالي ١٥٠ عائلة تقريباً، وبينهم شخصيات معروفة مثل: ناضل الجبور بيكدي وكذلك الحاج عبد الله جهمشيد بيكدي.

والقسم الآخر منهم يقطنون جنوب مدينة الموصل في قرية (سدلية) قرب منطقة (أخ قوين) وقسم آخر يقطنون في شرق الموصل في قرية (كوكباي) وقسم منهم يعيشون في نفس الموصل.

المستوى المعاشي (الاقتصادي) ::

وبصورة عامة تأت مداتهم المعاشية صيداً، كون أكثرهم من ذوي الاملاك وتسم منهم يعملون في مزارعهم الخاصة والبعض الآخر يعملون في الأعمال الحرة ومطاطف حكومية.

المستوى الثقافي ::

أما المستوى الثقافي لدى هذه العشيرة صير، حيث أن نسبة المتعلمين من الرجال يصل إلى (٩٥٪) أما بالنسبة للنساء فأما النسبة تصل إلى (٥٠٪)، وأنشطة أول مدينة في منطقة (قرة قوين) عام ٨٩٠ والآن تنوع جميع مراحل الدراسة من الابتدائية حتى الجامعة ويوجد بين هذه العشيرة كوادري فطاحاً - أيها الأعزاء وأيتها العزيمات في عشيرة بيكدي ..

أنا شخص من عشيرة البيكدي في العراق هاجرت من وطني في عام ١٩٧٨ مبدؤة لفردن سياحية وأنت بين سورية وتركيا وإيران والتفت ببعض أركان هذه العشيرة في هذه البلدان، لقد كانت الخانات، حماما وشارف مغرة بالفرح والبهجة أغنى من الله أنه يلتقي أركان وجهاء العشيرة لدعم الروابط بينه ولتوطيد العلاقات وتبادل الزيارات ... وشكراً

أحمد بيكدي أوغلو

العراق

... عشيرة البيگدلي في الشام ...

«مناطق سكننا هم» ::

يقطن أفراد العشيرة سابقاً في منطقة الجولان المطابقة لمحافظة إسقفرة ويصل عددهم إلى سبعة ترقى كبيرة العدد ، وهم معروفين في تربية الأغنام والمراشي وادع مناطقهم هم أغني المناطق في سوريا .

وبعد حرب حزيران عام (١٩٦٧ م) غادرت أفراد هذه العشيرة مناطقهم بعد أن أقيمت التقات الإسرائيلية الأرضي الجولان ، ثم سكنت هذه العشيرة في قرية دمشق كالأقضية هرباً وقد تركوا أبناد العشيرة جميع ما يملكون بعد أن رفضوا الخضوع تحت الحكم الصهيوني باعتبار مسلمون ولا يمكن لهم الاستسلام والخضوع تحت راية بني صهيون .

لقد عاشوا بعد الهجرة مائة مائة بالصعوبات الاقتصادية والاجتماعية وكانت ظروفهم مأساة . بدأ حينئذ أعدوا بناء حياتهم من جديد ، ويسكن القسم الأكبر منهم الآن في ساكن حي (بر) وأهم الشخصيات المعروفة عندهم حسن فائز أغا رئيس حياله بد حسن التركاني وهو الآن عضواً في مجلس الشعب السوري ، والقسم الآخر منهم يقطن في مخيم البيروك ومناطق أخرى من الشام وأن أرضاً عنهم لمعاشية في مهالة جديدة ، حيث أن أكثرهم يعملون في دوائر الم المختلفة والقسم الآخر كسبة وتجار ، وكذلك نادر سترهم الشامي لا بأس به ، وقد زرتهم مرات عديدة وكانت لي معهم علاقات قوية وصيعة وبالأمس مع شبابهم وقد بادلوني الزيارات في سكني ، لقد كانت لي معهم ذكريات طيبة وجديدة .

فهم لازالوا يحفظون بالعادات التقليدية التركمانية في الأعياد والمناسبات والزفاف والتمسك بالآثري .

أحمد بيگدلي أوغلو
المراد

- ۱- لازم به یادآوری است. که مغول و ترک دو نژاد، دو فرهنگ و دو زبان کاملاً جداگانه هستند و کاملاً از هر حیث از یکدیگر متمایز می باشند.
- ۲- رک: -اغوزلار (ترکمن لر) تاریخلری، بوی تشکیلا تلاری ایکینجی باسی... پروفیسور دکتر فاروق سومر... آنکارا ۱۹۷۲، ص ۲۲۳.
- ۳- طبق نوشته صادقی بیک افشار در «مجمع الخواص» که بوسیله ختّام پور به فارسی ترجمه شده فضولی از شاملو (خدابنده لو) های ایران بوده و با ابراهیم خان حاکم صفوی به بغداد رفته و در حله اقامت گزیده است.
- ۴- اثرهنگامی نوشته شده که روسیه سرخ (اتحاد جماهیر شوروی) هنوز از هم نپاشیده شده بود.
- ۵- رک: اوغوزلار (ترکمن لر)، ایکینجی باسی، دکتر پروفیسور فاروق سومر... استانبول ۱۹۷۲، صفحات ۲۹۱ و ۲۹۲.
- ۶- همان کتاب همانجا.
- ۷- همان کتاب ص ۱۶۵.
- ۸- رک. همان کتاب ص ۱۷۵.
- ۹- ایل بیگدلی یکی از ایلات ۲۴ گانه غزها (اوغوزها) می باشد.
- ۱۰- مشهورترین ایل ایلات هفت ایل بزرگ ترک، بانیان و مؤسسان دولت صفویه می باشند به شرح زیر: ۱- بیگدلیج شاملو ۲- استاجلو ۳- روملو ۴- تکه لو ۵- ذوالقدر ۶- افشار ۷- قاجار که بعضی از مورخین تعداد آنها را تا ۳۲ ایل رسانده اند.
- ۱۱- در مسافرت پائیز سال ۱۳۶۳ به ترکیه با تعدادی از افراد ایل جلیل بیگدلی ساکن در سرزمین جمهوری ترکیه تماس گرفتیم، بویژه با پروفیسور دکتر کمال بیگدلی استاد دانشگاه استانبول آشنا شدیم و از طرف ایشان به گرمی استقبال گردیدیم. این سفر علمی ما به استانبول بسیار پر بار و برکت گذشت. ما در جلسه گشایش ششمین کنگره ملی ترکولوژی دانشگاه استانبول (۲۴-۲۹ ایلول ۱۹۸۴) که با حضور و شرکت آقای جلال بایار ریاست جمهور سابق برگزار گردید اشتراک نمودیم و درباره تاریخ ایل بیگدلی سخنرانی ۳۵ دقیقه ای نمودیم. با کتابخانه ها و مؤسسات علمی و دانشگاه های استانبول از نزدیک آشنا شدیم و در کتابخانه مشهور سلیمانیه با «تاریخ جهان آرا» آشنا شدیم و قسمتی که مربوط به بیگدلی بودن خوارزمشاهیان بود عکس برداری نمودیم و در جای مربوطه در این اثر چاپ نمودیم.

- ۱۲ - پروفیسور فاروق سومر، اوغوزلار (ترکمن لر) تاریخ لری - بوی تشکیلاتی - داستانلاری. آنکارا اونیورسیتیه سیته سی باسیم ائوی ایکینجی باسیم. ۱۹۷۲ آنکارا.
- ۱۳ - همان کتاب صفحات ۱ و ۲.
- ۱۴ - پروفیسور فاروق سومر، اوغوزلار (ترکمن لر) تاریخ لری - بؤتتشکیلاتی - داستانلاری، آنکارا اونیورسیتیه سی باسیم ائوی، آنکارا، ۱۹۷۲، ص ۲ و ۱.
- ۱۵ - نگاه کنید به کتاب تاریخ «اوغوزلار ترکمنلر...» پروفیسور دکتر فاروق سومر... ص ۲۹۷.
- ۱۶ - همان کتاب ص ۱؛ برای آگاهی بیشتر در این باره نگاه کنید به کتاب: **«ر. م. میلون «دوغوز اودغنی» و اون اونیغنه» ژورنال آز یاتیک، ۱۹۶۲.**
- ما در صفحات گذشته درباره تقسیم اوغوزها بدو شاخه بوزاق (تیر خاکستری) و اوچ اوق (سه تیر) مشروحاً و مبسوطاً معلومات داده ایم و در اینجا نیازی به تکرار ندارد.
- ۱۷ - رک نعیم. تاریخ استانبول ۱۲۸۰، III، صفحات ۸ و ۹.
- ۱۸ - یاقوت، معجم البلدان جلد ۱۱، ص ۹۶.
- ۱۹ - اگر بوزقو یونلوها از شاخه ایل جلیل بیگدلی است. در این صورت آق قویونلوها و قاراقویونلوها نیز بیگدلی می باشند و باید به این مسئله دقت نمود.
- ۲۰ - اوغوزلار (ترکمن لر) تاریخ لری - بوی تشکیلاتی - پروفیسور. دکتر فاروق سومر، ایکینجی آنکارا، ۱۹۷۲، ص ۳۰۳.
- ۲۱ - همان کتاب ص ۳۰۲.
- ۲۲ - علیرضا یالچین. جنوبی ترکمن اویماقلاری، ۱، ص ۳۵.
- ۲۳ - زن فیروزیگ.
- ۲۴ - اوغوزلار (ترکمن لر) ... ص ۳۰۴.
- ۲۵ - همان کتاب ... ص ۳۰۵.
- ۲۶ - پروفیسور فاروق سومر، اوغوزلار (ترکمن لر) ... ص ۳۰۶.
- ۲۷ - همان کتاب صفحات ۲۹۷ تا ۳۱۱.
- ۲۸ - پروفیسور دکتر فاروق سومر، اوغوزلار (ترکمن لر) تاریخ لری، بوی تشکیلاتی - داستانلاری. ایکینجی باسی، آنکارا اونیورسیتیه سی، دبل و تاریخ - جغرافیا فاکولته سی یا بینشیلاری، ۱۷۰، آنکارا اونیورسیتیه سی باسیم ائوی ۱۹۷۲، صفحات ۲۹۷ تا ۳۱۱.
- ۲۹ - اوغوزلار عاید داستان ماهیتی اثر لر ص ۳۸۴.
- ۳۰ - جدول باخ!
- ۳۱ - ترکیه ده مسکون یئر لر قلاوزی، ص ۱۵۵.

- ۳۲ — کتاب اجابت السائل الی معرفت الرسائل پاریس بیبلیوتیک ناسیونال مانوس کریپس عرب. نر ۴۴۳۷، یاب ۴۷.
- ۳۳ — زبده کشف الممالک، یای، پول راوشه، پاریس ۱۸۹۴، ص ۱۰۵.
- ۳۴ — فاروق سومر، بوز اوغلو اوغوز بویلارینا دایر، صفحات ۷۹ و ۸۰؛ و ۹۵ تا ۹۷.
- ۳۵ — علیرضا (بالقین) نین تورکمنلری دینله دیگینه گؤره (جنوبدا تورکمن اویماقلاری، استانبول ۱۹۳۱-۱۹۳۲، ص ۱، ۲۵ حاشیه). بوزکییک لی ده دهنین تر به سی موننج (مجیج) غزا سیندا کوتودره به یر ساعات مسافه ده اولان بیرر ده بولونموشدور...
- ۳۶ — مهمه دقتزی، نر، ۷۱۱۱x، ص ۱۳، بویاسقین لار عرب نفوذ صاحبلینه قارشی اولوب، اوزون-اوزادی دوام اتمیش دیر.
- ۳۷ — نعیم، تاریخ استانبول، ۱۱۱، صفحات ۷ و ۸.
- ۳۸ — سوریه سینیریندا کی چوبان یک ترن استاسیونو آدینی بواو بادان آلمیش دیر.
- ۳۹ — فاروق سومر بوز اوغلو اوغوز بویلارینا دایر، صفحات ۹۹ و ۱۰۰.
- ۴۰ — احمد رفیق، آنا دولودا ترک عشیرتلی، ص ۷۹.
- ۴۱ — عینی اثرده.
- ۴۲ — احمد رفیق، عین اثر، صفحات ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۸، ۱۰۹، چنگیز اورخانلو عثمانلی امپراطورلوقوندا اسکان تشبو صفحات ۵۵، ۵۹.
- ۴۳ — گوستریلن نیرلر.
- ۴۴ — بیگدلی اوبالارنیز راقا بولگه سینده نیرلشتیریلدیکیلیری یشرلر حقیقتدا، چنگیز اورخانلو آدی کچن اثرینه باخ صفحه ۵۸، ۵۹.
- ۴۵ — بیگدلی اسکان ائدیلدیک لری یشره جولاب دیورلادی. جولاب (جلاب) اصلینده اورفانین دوغوشوندا بیرکویون و بیرایر ماقین آدی دیر.
- ۴۶ — بورداکی طائی اونلو عرب طائی بو یودور. موالی یا مووالی ده طائی لره منسوب اولان باشلیجا اوبا لاردان بیرر ایدی.
- ۴۷ — عمر اوزباش غازی آنتپ اولاییلاریندا تورکمن لر و باراک لار (غازی آنتپ کولتور درنگی یابیند لاریندان)، غازی آنتپ، ۱۹۵۸، ص ۶.
- ۴۸ — یاقوت، معجم البلدان، ...، ص ۹۶.
- ۴۹ — سیاحتنامه، استانبول ۱۳۱۴، ...، ص ۱۶۶.
- ۵۰ — چنگیز اورخانلو، عین اثر، ص ۵۵، حاشیه ۱۰۰.
- ۵۱ — حلبین دوغوشونده فرات اطرافیندا کی منطقه آدی.

- ۵۲- چنگیز اورخانین عین اثر، ص ۵۰، حاشیه ۹۵.
- ۵۳- عمر اوزباش، عین اثر، صفحات ۸ و ۷، علی شاهین عین اثر، صفحات ۲۸، ۲۹.
- ۵۴- علیرضا یالقین، جنوبدا ترکمن اویماقلدری، ص ۳۵، علی شاهین، گونی آنا دولودا بیگدلی ترکمن لری و باراک لار، آنکارا، ۱۹۶۲ صفحات ۳۰-۳۵.
- * - بوراسی آقچاقالانین آذگوننی یاتیشینداکی عین العروس دنیلن یئر اولاجاقدیر، کتاب دیاربکرته، ص ۲۴۹.
- ۵۵- بوکلمه اصلینده سماح یازیلیمیش دیر، قیاساً دوزلتدیک.
- ۵۶- احتمال فیروز بیگین قارتسیی.
- ۵۷- عمر اوزباش، عین اثر، صفحات ۹، ۱۰، علی شاهین، عین اثر، ص ۸۳.
- ۵۸- نیه بوهر (.....) ۱۷۶۴ ییلینده بویگدلی لرین ۱۲۰۰۰ چادر اولدو قونویاریز.
- ۵۹- علی شاهین، عین اثر، ص ۱۹، عمر اوزباش، عین اثر، ص ۲۶.
- ۶۰- چنگیز اورخانلو، عین اثر، صفحات ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۷۸، ۹۴.
- ۶۱- علی شاهین، عین اثر، ص ۵۵.
- ۶۲- راقا بولگوسونده کی تورک لرین تاریخینه دارمع الالف الیمیز ده بیر اینجه لمه یازیسی یوخدور، بویله بیر اینجه لمه نین یاپیلماسیی زامانی گلیمیش دیر.
- ۶۳- فاروق، سومر، بوزاقلو اوغوز بویلدیرنا دایر، صفحات ۸۵، ۱۰۰.
- ۶۴- مهمه دفتری، نو ۱۷×، ص ۶۲.
- ۶۵- فاروق سومر، عین یازی، صفحات ۸۶، ۱۰۰.
- ۶۶- فاروق سومر، بوزاقلو اوغوز بوی لارینا دایر، صفحات ۸۵، ۱۰۰، ۱۰۱.
- ۶۷- پروفیسور دکتر فاروق سومر، اوغوزلار (تورکمنلر) تاریخلری- بوی تشکیلاتلاری- دستانلاری، ایکنجی باسیم... آنکارا ۱۹۷۲، ص ۳۵۶.
- ۶۸- حسن روملو، ص ۳۱۵.
- ۶۹- تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۶۹، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۲.
- ۷۰- عین اثر، II، صفحات ۵۵۳، ۶۹۷، ۷۱۸، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۶۰، ۸۸۹.
- ۷۱- عین اثر، II، صفحات ۸۶۰، ۹۲۹.
- ۷۲- عین اثر II، صفحات ۹۲۹، ۱۰۳۲، ۱۰۳۵.
- ۷۳- عین اثر، II، صفحات ۶۱۴، ۸۵۶، ۸۵۷، ۹۰۶، ۱۰۱۱.
- ۷۴- عین اثر، II، صفحات ۷۸۲، ۷۹۷، ۸۰۰، ۸۱۱، ۸۸۹، ۸۹۰.
- ۷۵- عین اثر، II، ص ۱۰۸۴.

- ۷۶- عین اثر، ... صفحات ۱۰۸۴، ۱۰۸۵.
- ۷۷- ذیل تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۳۱.
- ۷۸- عین اثر، صفحات ۳۲، ۱۰۷، ۱۱۷، ۲۲۷، ۲۷۸.
- ۷۹- محمد طاهر واحد قزوینی، «عباسنامه طاهری»، ۱۳۲۹ ش، صفحات ۲۸، ۶۲.
- ۸۰- میرزا محمد مرعشی «مجمع التواریخ، یای، عباس اقبال تهران، ۱۳۲۸، ش ص ۱۳۹.
- ۸۱- تحسین یازجی، لطفعلی بیگ، اسلام آنسیکلوپدیاسی، XII، ص ۹۴.
- 82- BUSnes . Vayages ... III s. 199: Vamlezy , Travel,s, BOBi R.Rahmeli Asat, Göklen,I.A.IV ,s.809-811
- * این زینل بیک، زینل بیک سوم می باشد.
- 83- TV. INTERNATIONAL coNGRESS OF TURCOLOGISTS ISTANBULL 20-25 SEPTEMBER 1982.
- ۸۴- صباح المعجم هندوشاه بن سنجر صاحبی نخجوانی (متوفی ۷۳۰ هـ. ق)، باهتمام غلامحسین بیگدلی، استاد انقلاب فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۱.
- 85- İlhan Sahin XVI. ASIRDA HALEP TÜRKELERİ ...Sene: 1981 - 1982 EDEBIYAT FAKÜLTESİ MATBAASI . ISTANBULL - 1989.
- 86- BA,HALEP TD.nn. 93,S,691
- 87 - BA,AYni deltes, s. 676 - 691.
- ۸۸- عُزْرَجَه (سیاحرده)، ۲- تاریخ جهان آرا، قاضی احمد غفاری قزوینی، استانبول سلیمانیه کتب خانه سی خطی شماره ۲۳۹۷ ص ۴۲۶، باید این نکته را تذکر بدهیم که «تاریخ جهان آرا» را احمد بن محمد غفاری متولد سال ۹۱۹ هـ. ق که در زمان شاه طهماسب اول صفوی می زیسته در سال ۹۷۲ هـ. ق آغاز و بنا گفته خود او: «والی یومنا که تاریخ سنه ثلاث و سبعین و تسعمائه (۹۷۳) است...» هم چنان می نوشته و شاهد پایان همین سال نگارش آن پایان یافته است، جهود مؤلف نیز در سال ۹۷۵ درگذشته است، از این تاریخ دستنویسهای چندی در کتب خانه های دنیا موجود است بشرح زیر:
- | | | |
|-------------------------------------|-------------------------|---------------|
| ۱- نسخه موزه بریتانیا | ش 141 | Add 764999 oz |
| ۲- نسخه کتابخانه برآون | ش | coll Go(13) |
| ۳- نسخه بادلیان | ش ۹۸ | |
| ۴- نسخه ولی الدین افندی در استانبول | ش ۱۵۸ تاور. | |
| ۵- نسخه وین | ش ۸۳۷ فهرست فوگل (۷۲:۲) | |
| ۶- نسخه برسلاو | ش ۲۱ | |

۷- نسخه بایزید

۲۳۹۷ مورخ ۹۹۰ (۱۵۸ تاو)

۸- نسخه های دیوان هند (سه نسخه)

ش ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸

(گزیده از این تاریخ از طرف اوزلی بچاپ رسیده و همچنین قسمتهائی از آن با ترجمه روسی چاپ شده است). به تحقیق در خود ایران نیز نسخه هایی از این کتاب موجود است لیکن متأسفانه هنوز گمنام و ناشناس می باشند.

• تاریخ جهان آرا (چاپی)، قاضی احمد غفاری قزوینی، از روی نسخه استانبول که بهمت و سعی استاد مجتبی مینوی برای دانشگاه تهران تهیه شده، با مقابله چندین نسخه معتبر قدیم و نسخه محشی علامه قزوینی، از نشریات کتابفروشی حافظ، تهران ۱۳۴۳ خورشیدی ص ۲۷۰.

فصل یازدهم

نروماده در شیریکسان بود

زنان نامدار و قهرمان بیگدلی

مقام زن در ایل جلیل بیگدلی والا بوده و زنان نامدار و قهرمان این ایل و خاندان مرتبه شامخ و رفیع زن را به ثبوت رسانده و حقیقتاً نیز عملاً ثابت کردند که: نروماده در شیریکسان بود.

تاریخ نشان می دهد که بسیاری از شیرزنان بیگدلی در طول زمان و حوادث خصایص اخلاقی، صفات شجاعت، وفا، متانت، نیک نفسی، توان، اعتماد بنفس و مردانگی خود را نشان داده، از صفات عالی و بسیار ممتاز برخوردار بوده اند. ضمن اینکه همسری پارسا و کاردان و مادری فداکار و قهرمان بوده اند، همچنین در قبال میهن و مردم فداکاریها نموده، خدمتها کرده از خود گذشتگی ها و مردانگی ها بخرج داده اند. چه بسا در امور سیاسی، اقتصادی و رزمی فرهنگی و اجتماعی نقش های مهم و سزاوار برعهده گرفته و سرفرازانه از اجرای آنها برآمده اند. در این قبیل مراحل نیز نبوغ و استعداد و درایت ذاتی خودشان را بمنصه ظهور رسانیده اند. و در طول تاریخ گاهی مانند یک جنگجو، سرکرده، قهرمان و هم امروز مانند معلم، استاد، پزشک، مهندس، و غیره جلوه نموده اند. مضافاً بر اینها همیشه کانون مقدس خانواده را گرم نگاهداشته و در دامن پاک و عفیف شان فرزندانی با شهامت و خدمتگذرائی. میهن پرست و انسان دوست و توانا پرورانده اند. خوشبختانه در همه حال موفق بوده اند. راست گفته اند که: «مردان موفق دنیا با پشتیبانی زنی بنام مادر

و یا همسر موفق بوده و این تکیه گاه ضامن و مشوق و نیروبخش موفقیت آنان بوده است...».

اینک با استناد به برگ های تاریخ و گواهی گذشته درباره تعدادی از شیرزنان بیگدلی و شخصیت و خدمات آنان به سخن می پردازیم. ترجمه حال و زندگینامه آنان را در معرض قضاوت تاریخ قرار می دهیم. با افتخار می گوئیم که این شیرزنان قهرمان از زنانی گرانقدر ایل جلیل و خاندان کهن سال بیگدلی، بیگدلی شاملو و شاملومی باشند که در تاریخ با عظمت میهن عزیزمان ایران نام و نامی و گرمی شان به ابدیت پیوسته است و به نقش با عظمتشان جاودانگی بخشیده است.

تاجلوبیگم دختر عابدین خان^۱ (عبدی بیگ) بیگدلی شاملو مبارزالدوله

تاجلوبیگم دختر عابدین بیگ بیگدلی شاملوزن عقدی و رسمی و ملکه دربار شاه اسماعیل صفوی و مادر شاه طهماسب بود.^۲

شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ هـ. ق که تبریز را گرفت و پایتخت قرار داد، در این موقع ۱۵ ساله بود که با تاجلوبیگم دختر عابدین بیگ بیگدلی شاملو ازدواج رسمی کرد و تاجلوبیگم ملکه ایران گردید. بدین ترتیب در این سال یعنی سال ۹۰۷ هجری قمری شاه اسماعیل صاحب کشور، تاج و تخت، پایتخت و ملکه و ارتش گردید.

شاه اسماعیل به غیر از تاجلوبیگم زنان متعدد داشت و چنانکه رسم دوران قرون وسطایی خاور زمین است، وی نیز مانند دیگر سلاطین مشرق زمین بتدریج حرمسرا برپا کرد زوجات متعددی به حباله نکاح درآورد، یا خود شماری به شکل کنیز و زرخرد و اسیر و غیره به حرم وی داخل شدند. شاه اسماعیل اغلب، این زنان را هنگام شکار و جنگ و اردو کشی ها با خود همراه می داشت. بعد از شاه اسماعیل

سلاطین بعدی صفویّه مسئله حرمخانه را وسعت داده و تعداد حرم نشینان را افزودند. شوالیه شاردن فرانسوی در «سفرنامه» خود می نویسد: «... روزی شاه اسماعیل که او را شاه خطایی نیز می نامند با زنان خود بشکار رفته بود. شب فرا رسید و طوفان سهمگینی برخاست این جمع از هم متفرق گردیدند و یکدیگر را گم کردند. زن شوگلی^۳ شاه (اشاره به تاجلوییگم. غ. بیگدلی) با دو خواجه پس از مدتی سرگردانی برهنان (نام دهکده) رسیدند... ملکه با همراهان مقابل خانه ای رسیدند که صاحب آن خانه مرد بتایی بود. بتا دروازه را باز کرد... خانه را پاکیزه نمود و آتش افروخت و از خانه بیرون رفت و به زن و بچه دستور داد، کمر خدمت ببندند و آنی غفلت روا ندارند و با همین عمل سعادت و خوشبختی او شروع شد. ملکه محبت های مرد بتا را به شاه بیان کرد. شاه او را خواسته و چون از شغل او اطلاع یافت، او را مباشر ساختمانهای سلطنتی کرد و چون هم سواد داشت و هم دارای قریحه ذاتی بود، دورمیش خان وزیر اعظم (برادر ملکه. غ. بیگدلی) و ملکه او را حمایت کردند تا به مقام وزارت رسید.»^۴

شاردن می افزاید: «این مرد بتا با تمام ترقیات و نایلیت های خود، برای هرون که از زیارتگاههای ایرانیان است مرقد و ضریح و مسجد و مدرسه و منار بلند ساخت و برای حقشناسی از دورمیش خان این بیت را بر جبهه عمارت تازه بر پا شده نقش کرد:

به اقبال خان دورمیش کامکار بماند از حسین این بنا یادگار
پس همراهی نمودن زنان حرم شاه اسماعیل را در شکار و اردو کشی، میدان های کارزار مسلّم و قطعی است. ملکه تا جلوییگم خانم که شیرزنی از ایل جلیل بیگدلی و دختر مبارزالدوله بود. در اکثر این سفرهای جنگی یا عادی شاه اسماعیل را همراهی کرده، در موقع ضرورت شمشیر نیز زده است که مادر صفحات بعدی در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

تاجلوییگم مادر می شود و فرزندی به نام طهماسب برای شاه اسماعیل به دنیا

می آورد که ولیعهد و جانشین وی می گردد. درباره ولادت شاه طهماسب چنین می خوانیم:

احسن التواریخ: «ذکر ولادت اختر برج ولایت و هدایت شاه دین پناه ابوالمظفر شاه طهماسب ابقاء الله تعالی در این سال (۹۱۹ هـ. ق) در روز چهارشنبه بیست و ششم ذی حجه شاه دین پناه ظل الله در قریه شهاباد من اعمال اصفهان متولد شد. ملکی بصورت بشر قدم سعادت اثر به عرصه عالم نهاد.»^۶

می بینم که حسن بیک روملو، نامی از تاجلرخانم مادر شاه طهماسب نمی برد و فقط ولادت فرزند را بدون ذکر مادر قید و ضبط می نماید: خلاصة التواریخ: «ذکر ولادت مقتدر به سعادت پادشاه عالم پناه سلطان شاه طهماسب. از حکم خالق بی ابتدا «الذی لم یثخذ صاحبة ولا ولدا» آنکه پادشاه جم جاه در بهترین ساعاتی از ساعات فرخنده سمات، یعنی روز چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی الحجة الحرام سنه مذکوره (شرح وقایع سال ۹۱۹ هجری قمری را می دهد. غ. ب) در قریه شهاباد اصفهان در فضای جهان منزل گزید... سبحان کریمی که از افق شاهی نیری در لمعان آورد که متحرکان ربع مسکون ذره سان در پرتو رافت و عاطفتش پرورش یافته و ارباب استعداد به امداد اقبالش آغلام جلال برافراختند و از معادن مواهب نامتناهی جوهری به وجود آورد که زیور افسر سلطنت به او تکمیل پذیرفته خسروان عالی نژاد خاک اقدام خدامش را توتیای دولت خویش ساختند. نظم:

زیرج خلافت مهی رخ نمود که کردند او را خلایق سجود
زبحر کرم گشت دُری عیان که شد زیور افسر خسروان
القصه بعد از اقدام به لوازم ولادت و استماع این خبر مقتدر به سعادت، خاقان صاحبقران زبان به شکر بی پایان گشوده... امرای نامدار و مردانی عالیمقدار را زر و گوهر بسیار ایثار نمودند... همت بر تربیتش مصروف ساخته، منصب ولایت عهدی را به نامی وی رقم فرمودند.»^۷

شرف الدین قاضی احمد نیز در «خلاصة التواریخ» نامی از مادر مولود (شاه

طهماسب) نمی برد. لیکن مؤلف «تاریخ عالم آرای عباسی» در حادثه «وفات شاه اسماعیل اول» اشاره ناقص به هویت مادرشاه طهماسب نموده و می نویسد:

«از آن حضرت (شاه اسماعیل)^۸ چهار شاهزاده نامدار یادگار ماند و همگی در صغر سن بودند. طهماسب میرزا و بهرام میرزا از صبیّه مکرمه یکی از امرای موصولی ترکمان (مقصد عابدین بیک بیگدلی شاملو مبارزالدوله است. غ. ب) متولد شده اند. القاص میرزا و سام میرزا از خواتین مختلفه. در اسامی صبیّه ها زیاد فایده نیست»^۹ و در فصل بعد تولد شاه طهماسب را بشرح زیر به رشته تحریر درآورده است:

«ذکر احوال خجسته مال شاه غفران پناه جنت مکان ابوالبقاء شاه طهماسب علیه الرحمة والرضوان» «از زمره شاهزادگان عالیشان جمجاه جنت مکان اعزوارشد اولاد و الانژاد و شایسته تخت فیروزبخت کسری و کیقباد بود. ولادت خجسته آن حضرت روز چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجة الحرام سنه عشر و تسعمائة در قریه شهاآباد از اعمال اصفهان روی داده... در زمان خاقان سلیمان شان (شاه اسماعیل. غ. ب) در صغرسن به سلطنت ملک خراسان از سایر اخوان امتیاز یافته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافت... در بدایت حال آثار سلطنت و جهانداری از اطوار همایونش لایح و پیدا و انوار ظلّ الهی از ناصیه همایونش لامع و هویدا بود. بعد از واقعه نازله خاقان فردوس مکان (وفات شاه اسماعیل. غ. ب) قامت با استقامتش بطراز سلطنت و پادشاهی آراسته گشته در سنّ یازده سالگی بحکم إنّ الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات. مسندنشین اورنگ شاهی و سریر آرای بزم پادشاهی گردید. جلوس همایونش روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب پیچی ثیل موافق سنه ثلاثین و تسعمائة اتفاق افتاد و بجای پدر بزرگوار قرار گرفت. از الهامات غیبی «جای پدر گرفتن» موافق تاریخ افتاده = ۹۳۰ چون از غایت اخلاص... خود را بنده شاه ولایت می نامید از اتفاقات حسنه «بنده شاه ولایت طهماسب» نیز تاریخ جلوس همایون شده و خاتم فرمان واجب گردید.

نقش مهر شاه طهماسب:

شرف بندگی شاه نجف یافته چون زبدایت طهماسب
نقش مهرش شده تاریخ جلوس «بنده شاه ولایت طهماسب»^۹
لقب و کنیه طهماسب را «ابوالفتح» نامیدند.

قاضی احمد در «خلاصة التواریخ» شخصیت تاجلوبیگم را به همان عظمت که هست جلوه گرمی سازد و تاجگذاری فرزند (شاه طهماسب) را بدست مادر (تاجلوبیگم) چنین ثبت و ضبط می نماید:

«... در چاشتگاه روزی که در شبش قضیه انتقال شاه غفران پناه (شاه اسماعیل اول) واقع شد. کپک سلطان استاجلو و دیو سلطان روملو که دو امیر صایب تدبیر و سالخورده و معرکه دیده بودند به اتفاق رضوان جایگاه قاضی جهان حسنی که قبل از آن وزیر شاه عالم آرا (اشاره به شاه اسماعیل اول) بود. به دستور وزیر گشته، در نظر ارکان دولت وقع تمام داشتند به استصواب تاجلو خانم به توهم آنکه مبدا اشخاص فساد که از زوایای فوت مترصد وقت و فرصت اند به فعل آمده، به ویرانی مبانی عافیت مسلمانان مبادرت نمایند، دست حق پرست شاه خورشید طلعت (اشاره به شاه طهماسب) را گرفته از حرم بیرون آورده، به جای خاقان صاحبقران بر سریر پادشاهی نشاندند و از عمر شریف آن حضرت در آن روزه سال و شش ماه و بیست و چهار روز گذشته بود».^{۱۰}

طهماسب، شاه عالم، کز نصرت الهی جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتگی
جای پدر گرفتگی کردی جهان مسخر تاریخ سلطنت شد «جای پدر گرفتگی»^{۱۱}
= ۹۳۰ هجری قمری

مسئله تولد شاه طهماسب را مختلف نگاشته اند و ما نظر چند نفر از مورخین را شرح دادیم و ملاحظات دو سه نفر دیگر از مورخین دوران صفوی را عیناً نقل خواهیم کرد که واجد اهمیت فراوان می باشد.

مؤلف «تاریخ عالم آرای صفوی» برای تاجلوبیگم اهمیت و شجاعت و شخصیت ویژه قائل است، و او را یکی از رشیدترین زنان جهان می داند و معرقی

می نماید. در سرتاسر اثر هفتصد صفحه ای خود بارها بیگم را به رشادت و مردانگی و قهرمانی می ستاید.

این مؤلف با شیوه عامیانه و بسیار ساده مخصوص بخودش شرح این تولد را چنین نوشته است:

رفتن شاه اسماعیل به اصفهان و مولود شاه طهماسب

«اما از این جانب، چون شاه اسماعیل عرض کردیم که بجانب بغداد تشریف برده بود، و تاجلوبیگم نیز همراه او بود. چون زیارت امام جنّ والانس نمود، حضرت بیگم در اندرون روضه از حضرت امیرالمؤمنین (ع) استدعای فرزند نمود. دعای بیگم مستجاب گردیده، آثار حمل بر او ظاهر شد... بعضی برآوند که در بلده همدان وضع حمل شده و اصح آن است که در کنار اصفهان وضع حمل شد...»

... اما چون حضرت شاه آمده در آتش گاه — قریه ای است از قراء اصفهان در کنار زاینده رود خیمه و سراپرده در سر پای کرده، حرم در عقب بود. چون شب بر سردست آمد. حرم را بار کردند و وقت زمستان بود، هوا به غایت سرد بود و درد حمل گرفت بیگم را. گفتند که باد می وزد و سرد است، می باید که به خانه ای فرود آمد. چون رنّان قریه ای است در یک فرسنگی اصفهان شتران را آوردند به زنان. اتفاقاً در آن ده رئیسی بود بسیار مال و اسباب و ملک و باغ داشت و سستی بود. شنیده که حرم شاه را به زنان آوردند از تعصّبی که داشت، برخاست و از آن ده بیرون رفت. به جانب باغهای خود فرار نموده و مردمش نیز از عقب رفتند.

اما بیگم را در میان کجاوه درد گرفته، هر مرتبه که شتر حرکت می کرد جان او به لب می آمد. تا رسیدند به میان ده، شتران را بازداشتند، و خواجه سرایان سراغ رئیس را می گرفتند که بروند به خانه او، چون آمدند هیچکس را ندیدند و گفتند که

رئیس در خانه نیست.

بیگم گفت نباشد، خانه رعیت باشد، هر جا که باشد خوب است. در آن اثنا رئیس بزرگه از خانه بیرون آمد (در این جا مبسوطاً شرح حال بر که را می دید و بعد بیگم را وارد منزل وی می نماید).

«... اما عرض کردیم تاجلو بیگم را در میان کجاوه درد حمل گرفته بود. فرمود جایی دیگر فرود آیند. رئیس بزرگه صدای شتران شنید از مسجد بیرون آمد. رفت که ببیند این چه صداست. شتران بسیار دید که تمام کجاوه بار دارند. از شخصی که قُرُقچی بود معلوم کرد که این چه خبر است؟! گفت:

— برو ای کیدی خود را بکشتن مده، این حرم محترم شاه اسماعیل است.

گفت: — اینجا چرا ایستاده اید؟!

گفت: — رفته اند که رئیس را پیدا کنند و خانه های او را خالی کنند.

بر که گفت: — آن رئیس کیدی سنی است و خانه او نجس است. من غلام حضرت امیرالمؤمنین ام و یکی از صوفیان اجاق شیخ صفی ام. گوشه ای دارم بد نیست. اگر چه لایق بیگم نیست. اما چون از غلامان ایشانم در خانه بندگان خود می توانند فرود آیند.

بیگم چون نزدیک بود، می شنید، فریاد زد که بسیار خوب است، از نفس این مرد بوی صدق می شنوم. خواجه سرایی که مهارشتری بیگم را داشت شتر را کشیده... آمدند خانه بزرگه... بیگم را درد حمل گرفته بود و مادر بزرگه را دید و گفت:

— ای مادر قابله خوبی در این ده هست؟!

گفت: — قربانت شوم! که را حد است که به غیر از این کنیز که بیگم را قابله

باشد.

گفت: — تو صاحب وقوفی؟

گفت: — آری.

بیگم را آورد به اندرون خانه که به آب طلا نقاشی کرده بودند، و پشتیهای زربفت چیده، و فرشهای خوب گسترده، و بخاری را از چپ و راست آتش زده، بیگم بسیار محظوظ شد، که گویا در خانه خود است. بلکه در خانه او نیز اینها نیست! تعجب نموده که مرد جوکاری را این قسم خانه باشد!

بیگم گفت: — ای مادر بسیار آزار دارم.

— گفت: من حاضرم، هر وقت درد زیادتی کند، کنیز خود را خبردار گردان تا تو را خلاص کنم.

حاصل که بیگم بار حمل را بر زمین گذاشت اما چگونه باری: شهریار، گردون وقاری، سلیمان قدری، سکندر شانی، دارا رایسی، آفتاب جمالی، صاحبقران ثانی، رواج دهنده مذهب به حق اثنی عشر، میوه بوستان خلیل، اختر تاج شاه اسماعیل صفوی الحسینی، شاه عالمگیر، شاه طهماسب بهادر خان غازی طلوع نمود.

بیگم بسیار خوشحال گردید. اما اهل خانه ی بَرگه آنقدر خدمت کردند که بیگم گویا در خانه عبدی خان شاملو است ... اما والده اش در عقب بود. و بعد از وضع حمل آمد رسید. بیگم به مادرش گفت:

— «ای مادر! مادر دیگر بهم رسانیده ام که از تو مهربانتر است»^{۱۳}

پس به دستور تاجلو بیگم پسر برگه مژده ی تولد مسعود شاه طهماسب را به حضور شاه اسماعیل می برد، و دستخطی را که خود تاجلو بیگم به شوهرش نوشته بود می رساند. از لحاظ اهمیت تاریخی و از اینکه در زمان صفویه زنان از بهره سواد کامل نصیب وافر داشته اند عین نامه تاجلو بیگم را در زیر می آوریم:

نواب بیگم به دست خط خود، خطی چند نوشت مژدگانی قدم شاهزاده: «که مرده بودیم و برگه را پدر گفته ام، جان مرا خریده، انشاء اله در محل حضور زمانی عرض خواهیم نمود که این جماعت چه قسم مهربانی نموده اند!»^{۱۴}

از نوشته های بعدی معلوم می شود که خود برکه هم همراه پسرش این مژده به حضور شاه اسماعیل می رسانند و جریان قضیه چون خیلی شیرین و طبیعی است عیناً می آوریم: تاجلوبیگم به رئیس دستور می دهد:

بیگم رئیس ۱۵ را گفت میروی در درخیمه شاه و می گوئی دورمیش خان را می خواهم، چون او را دیدی بگو بیگم مرا خدمتی فرموده است، و فرموده که شما مرا به خلعت شاه برید که در حضور تو آنجا عرض کنم... چون ترا داخل بارگاه می نمایند اول به زبانی عرض کن و بعد آن نوشته را بده بدست آن حضرت.»^{۱۶}

برکه^{۱۷} نامه را برداشت و آمد به آتش گاه^{۱۸} و به درِ سرپرده شاهی. دورمیش خان را دیده آنچه که بیگم گفته بود به او عرض کرد.

او دست رئیس را گرفته آورد در برابر شاه. نواب اشرف را چون نظر بر رئیس افتاد فرمود:

— دورمیش خان! این مرد، خوب مردی است... که از دیدنش دل فرح می یابد؟

رئیس سجدۀ کرده و شاه را دعا کرد و گفت:

— قربانت، ما عبث دست بر دامن شما نزده ایم. حَقّاً که مرشد چنین می باید که از لوح جبین احوال مرید را خبر دهد. قربانت شوم مژده باد حضرت شاه را که خدای عالم، فرزندی، سعادت مندی خورشیدروئی به حضرتت شفقت نموده و بعد از آن نوشته را داد به نواب اشرف.

چون نواب اشرف خط بیگم را دید نگاهی در سرپای رئیس کرد و آن رقعۀ را در پیش دورمیش خان انداخت. او بوسیده و مطالعه کرد و سجدۀ نمود...

بعد از آن آن حضرت برخاست و قد مردی راست نموده و گفت:

— ای پدر! خوش آمدی، چون نواب بیگم تو را پدر گفته، ما نیز تو را پدر می گوئیم^{۱۹} غلغله از آن بارگاه برخاست. شاه فرمود صندلی آوردند و زیر دست دورمیش خان گذاشتند. آمد و رئیس برکه نشست و عزّت بسیار نمودند.»^{۲۰} اقا

مؤلف اثر تاریخ تولد را ضبط نکرده است.

در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد درباره تولد شاه طهماسب بشرح مختصر زیر برخورد کردیم که با تواریخ صفوی تطبیق می‌کند. منتهی در سال تولد تردید داشته و آن را سال ۹۱۹ یا ۹۲۰ هجری قمری نوشته است. در صورتی که اکثر مورخین بر این پندار می‌باشند که شاه طهماسب در سال ۹۱۹ ه. ق بدنیا آمده است. بعضی از مورخین سال تولد او را سهواً ۹۱۸ ه. ق نیز نگاشته‌اند.^{۲۱}

عین نوشته مجله زیرین چنین است:

«شاه طهماسب در روز چهارشنبه ۲۶ - ذ-ح ۹۱۹ یا ۹۲۰ در روستای شهاباد^{۲۲} اصفهان از مادرش تاجلوبیگم دختر عابدین بیگ بیگدلی شاملوبدینیا آمده».^{۲۳}

خود شاه طهماسب در «تذکره شاه طهماسب» سالروز جلوس تولد خودش را چنین ضبط نموده است:

«به تاریخ نهصد و سی از هجرت در محل (وقت غ. بیگدلی) چاشت روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب موافق پیچی^{۲۴} نیلی ترکی جلوس بر سریر جهانبانی واقع شده در سن ده سالگی. و مولود در یست و ششم ذیحجه سنه عشرين تسعمائة بود. موافق است ایل ترکی و «ظل» تاریخ جلوس است.»^{۲۵}

پس با استناد به مآخذ و مدارک و شواهد ارائه شده در فوق مسلم است که تاجلو بیگم دختر عبدی بیگ یا عابدین خان بیگدلی شاملوزن منکوحه و ملکه دربار شاه اسماعیل صفوی و مادر شاه طهماسب و بهرام میرزا بوده است؛ پاره‌ای از مورخین مغرض خواسته‌اند او را معشوقه شاه قلمداد نمایند مغرضانه و غیر جدی و کذب محض می‌باشد. تهمت و افترا و هذیان است.

این که پاره‌ای از مورخین بر این عقیده‌اند و حتی شرح مبسوطی هم نوشته‌اند که گویا ملکه تاجلوبیگم در جنگ چالدران به اسارت ترکان درآمده و مسیح پاشازاده سردار ترک در قبال گرفتن یک جفت گوشواره گران بها به عنوان فدیة

وسیله نجات وی را فراهم و آزاد ساخت. حتی بعضی از مورخین ترک سیاهی ماتعلقات و جواهرات و زیورآلات او را نیز طوماری نگاشته اند. در صورتی که زنی که در جبهه جنگ در رکاب شوهر و برابر مردان و جنگجویان شمشیر می زند و لباس مردانه بر تن نموده است دیگر جواهرات و زیورآلات بر خویش نمی بندد که، مورخ ترک یک مثنوی هشتاد منی برای او بنویسد. و صورت ریز اشیاء متعلقه به وی را سیاهه بگیرد. اینها ناجوانمردیها، ناراستی ها، ساختکای ها، سندبازیها و غیره است که خواسته اند به ملکه رشید و محبوب ایران تهمت بزنند و شوهر تاجدار و نامدارش را بدنام بسازند. والا تاجلوبیگم در حین عقب نشینی از اردو جدا شده و سپس با چه زحماتی خودش را به اردو رسانده است.

به نظر ما پاره ای از مورخین بی غرض نیز که درباره اسیر شدن تاجلوبیگم سخن رانده اند و این مسئله را با اسیر افتادن بهروزه خانم مخلوط نموده و به اشتباه راه داده اند. بلی بهروز خانم به اسارت ترکان درآمد و سلطان عثمانی نیز با منتهای ناجوانمردی و رذالت با وی رفتار کرد. زن منکوحه را برخلاف قوانین اسلام و مخالف شریعت نبوی (ع) به شوهر داد و با وی یعنی یک زن مسلمة و لا الله الا الله بگو مانند اسیر کفار رفتار نمود و تا ابد داغ باطله و ننگ بر روی نام ننگین خود گذاشت و به خیال اینکه شاه اسماعیل را بدنام خواهد کرد، خویشتن را خوار و پست و بدنام و منقض نمود. شاید جواهرآلات و اشیاء به غنیمت گرفته شده نیز متعلق به همین زن بیچاره بوده که طالع با منتهای قساوت و ناشایستگی با وی رفتار نمود. در صورتی که باز هم تکرار می نمایم شیره زنی که در پیکار با دشمن متجاوز در ردیف مردان شمشیر می زند با خود جواهر نمی برد.

درست است که تاجلوبیگم در جنگ چالدرال (۹۲۰ هـ. ق) شرکت کرده و مایه تعجب و نگرانی و حیرانی سرداران و حتی خود سلطان ترک گردیده، و پادشاه عثمانی خیلی کوشیده است که شاید بتواند او را اسیر نماید ولی خوشبختانه مطلقاً موفق به رسیدن به این سوءنیت ناجوانمردانه خود نگردیده و سپاهیان و جنگاوران

ترک نتوانسته اند او را اسیر سازند. بیگم زخمی شده از میدان خارج گردیده و سپس به شوهر نامدارش ملحق گشته، که ما در این خصوص در جای خود مبسوطاً سخن خواهیم راند. و حقیقت مطلب چنین است که نویسنده «تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل» می نویسد:

«... در جنگ (چالدران غ. بیگدلی) شاه اسماعیل با سلطان سلیم، زنی نقابدار که در میدان شمشیر می زد و با ترکان مردانه می جنگید، این زن تاجلو بیگم زن شیخ اوغلو (یعنی شاه اسماعیل غ. بیگدلی) بود. سلطان سلیم می خواست او را دستگیر کند ولی توفیق نیافت... زن نقابدار پس از فرار شاه اسماعیل مفقود شد... شاه دورمیش خان (برادر تاجلو بیگم. غ. بیگدلی) را با سیصد کس بدنبال او فرستاد که مگر او را پیدا کنند، زیرا که در تبریز نبود.

تاجلو بیگم زخم برداشته از میدان بدر رفته بود و نمی دانست بکجا می رود. اتفاقاً میرزا شاه حسین اصفهانی وزیر دورمیش خان شاملو بارخانه گرفته از اصفهان برای خان می آورد. چون دو منزل از تبریز بیرون آمده رسید به آن صحرا و فرود آمد و از شاه و شکست قزلباش خبر نداشت... تاجلو بیگم به او برخورد و او بیگم را برداشت که برگردد و از راه مراغه بدر رود. شاید سراغ شاه کند که کجا است که به دورمیش خان برخورد و یکجا به خدمت شاه رفتند... شاه بیگم را عتاب و خطاب بسیار کرد که تو را به جنگ چکار؟ اگر پس از این چنین کاری کنی تو را خواهم کشت...»^{۲۶}

شاه اسماعیل میرزا شاه حسین اصفهانی را به پاداش خدمتی که با نجات دادن تاجلی بیگم انجام داده بود. به منصب عالی وزارت و نظارت دیوان شاهی مفتخر گردانید.

نویسنده «تاریخ جهان آرا» در همین مورد می نویسد:

«... و منصب وزارت و نظارت دیوان اعلی را به سبب جان سپاری که در باب رسانیدن یک دو نفر از مخدوات سرادق جاه و جلال در درگزين بدرگاه سپهر

اشتباه... یعنی وحید افراد انسانی میرزا حسین معمار اصفهانی که در سلک ملازمان دورمیش خان بود مرحمت فرمودند و مقرر شد که آن جناب من حیث الاستقلال والانفراد متعهد سرانجام امور سلطنت گشته. جمیع امراء و ارکان دولت غاشیه متابعتش بر دوش گرفته و بی وقوف او در هیچ مهمتی از مهمات جزئی و کلی دخل نمایند...»^{۲۷}

دکتر عبدالحسین نوای می نویسد: «در تواریخ ترک چنین آمده که زنی از شاه اسماعیل به نام تاجی یا تاجلی اسیر شده است و دانشمند ارجمند جناب آقای نصرالله فلسفی در «رساله جنگ چالدران» به نقل از یک منبع ترکی نوشته اند که غیر از تاجی خانم زن دیگری هم به نام بهروزه خانم از زنان شاه اسماعیل در این جنگ به دست ترکان افتاده است. اما من این قول را نمی پذیرم به چند دلیل:

اولاً در منابع ایرانی در نامه ای که پس از جنگ چالدران^{۲۶}، شاه اسماعیل به سلطان ترک نوشته بدین مطلب کوچکترین اشاره ای خواه به صراحت خواه به ابهام نشده است در منابع ترکی تعداد زنان اسیر شده و نام آنها مختلف است در صورتی که مقبل بیگ در کتاب لشکرکشی چالدران تنها از تاجلی خانم نام برده است. ولی در مقاله آقای فلسفی به نقل از مآخذ دیگر ترکی اسم زنی دیگر به نام بهروزه خانم نیز به میان آمده است. چگونه امری بدین اهمیت را مورخین ترک به صورت مختلف نوشته اند؟!...

ثالثاً بعید به نظر می رسد که شاه اسماعیل که سرگرم شکار بوده و بدون تجمع سپاه به سوی دشمن چنان زورمند حرکت کرده، زن (یا زنان) خود را همراه برده باشد بخصوص که زن وی (تاجلوییگم. غ. بیگدلی) تازه زاده بود... و نخستین پسر شاه در بیست ششم ذی الحجه سال ۹۱۹ یعنی هفت ماه پیش از جنگ چالدران بدنیا آمده بود، هنوز شیرخوار بوده است. و این پسر همان است که به نام شاه طهماسب مدت پنجاه چهار سال بعد از پدر بر ایران سلطنت کرد.

رابعاً در منابع اروپایی از این زن اسیر^{۲۸} به عنوان معشوقه شاه یاد گردیده نه

یکی از زنان اصلی یعنی مادران چهارپسروی... آنچه که مسلم است در این شاه جنگ ایرانیان تعداد کثیری از زنان شمشیرزن نیز اشتراک نموده و بسیاری از آنان نیز در میدان قتال شربت شهادت نوشیده‌اند و دیدن جنازه‌های این زنان دلاور حتی سبب حیرت و احترام سلطان سلیم و همراهانش گردیده، موجب اعجاب و تحسین‌شان قرار گرفته، تا به حدی که مورتخ ایتالیائی به نام ساگردو^{۲۹} در کتابی به نام «تاریخ امپراطوری عثمانی» می‌نویسد: «... در میان کشتگان اجساد زنان ایرانی پیدا شد که در لباس مردان جنگ به میدان آمده بودند، تا در سرنوشت شوهران خود شریک و در افتخار نبرد سهیم باشند. سلیم بر جرات و دلیری و میهن‌پرستی ایشان آفرین گفت و فرمان داد که با تشریفات نظامی آنان را به خاک سپارند.»

استاد نصرالله فلسفی دربارهٔ این اسارت صراحتاً نظر خود را که ما نیز بر همین پندار هستیم چنان بیان می‌نماید: «به نظر من زن یا زنانی که اسیر شده‌اند، از همین زنان همراه اردو بوده‌اند که ترکان برای برزگتر نشان دادن فتح خود آنان را زن شاه معرفی کرده‌اند و این خبر را همه جا پراکنده‌اند. احتمال دیگری نیز می‌توان داد و آن مبتنی بر تعبیر اروپاییان است که چنانکه گذشت آن زن اسیر را معشوقه شاه ایران دانسته‌اند... بنابراین اگر اسارت زنی از زنان شاه اسماعیل صحت داشته باشد، باید احتمال داد که از زنان صیغهٔ شاه بوده. یا اینکه وی خود را چنین معرفی کرده تا شاید ترکان بیشتر رعایتش کنند و بر جانش ببخشایند و از او بخوبی نگهداری نمایند.»^{۳۰}

دربارهٔ هویت، نژاد و شخصیت و منویات تاجلوبیگم حسن آزاد ارومیه لاطائلاتی دور از حقایق بافته و بدون هیچ سند و مأخذی برای وی ریشه تراشیده است.^{۳۱} لیکن ملاحظات سایر مورخین از آن جمله مؤلف «تاریخ عالم آرای صفوی» کاملاً جدی، منطقی و برخلاف مدعای حسن آزاد ارومیه‌ای خالی از هر گونه تعصب و جانبداری می‌باشد و بسیار صمیمانه و صادقانه و جدی است.^{۳۲}

احمد بن شرف الدین الحسین الحسین القمی در کتاب گرانبهای «خلاصة التواریخ» می نویسد:

«تاجلویبیگم مدتها پس از وفات شاه اسماعیل در حیات بود و پسرش شاه طهماسب با منتهای عزت و احترام با وی رفتار می کرد و در کلیه کارهای دولتی با وی مشورت می نمود و اغلب اوقات در داخل کشور، در سفر و حضر همراه و حضور داشت. امرا و سران دولت نیز نسبت به وی منتهای فرمانبرداری و اطاعت محض صادقانه می نمودند. شاه هنگامیکه عازم میدان جنگ بود مادر را به پایتخت و یا به شهر مقدس قم روانه می کرد، و ملکه ایران با فرزند خود ارتباط خود را حفظ می کرد و از دور به او یاری می نمود.»^{۳۳}

مورخ مزبور برای اثبات مدعای خود حادثه تاریخی زیر را در صفحات بعدی کتاب ارائه می دهد بدین ترتیب: «نوروز اودئیل روز پنجشنبه سلخ جمادی الآخر سنه خمس وثلثین و تسعمائه (۹۳۵) بهار امسال پادشاه جم جاه (اشاره به طهماسب اول. غ- بیگدلی) در بیلاق خرقان بسر می برد. همواره قاصدان از طرف خراسان می رسیدند و خبر مخالفت و بیداد عبید خان را به مسامع عز و جلال می رسانیدند. شاه ستاره سپاه ظل الله را رأی چنان اقتضا نمود که لشکر منصور به خراسان کشیده عبید و عبیدیان را گوشمالی دهد... لشکر بسیار و حشربیشمار در ملازمت رکاب ظفر انتساب جمع آمده، پادشاه جم جاه از قزوین به جانب خراسان نهضت نمود و تاجلویبیگم خانم با اهل حرمخانه کوچ به دارالمؤمنین قم نمودند.»^{۳۴} پس از پیروزی در این جنگ: «شاه طهماسب به هر طرف فتحنامه فرستادند از جمله برای مادرش تاجلویبیگم خانم که در قزوین بود.» مؤلف «تاریخ جهان آراء» پس از شرح جزئیات جنگ و دلاوریهای سپاه قزلباش به فرماندهی حسینخان بیگدلی شاملو فرزند دورمیش خان و محبوبیتر سپاهیان مخالف، حادثه را چنین پایان می رساند: «... عبید خان از پادشاه عالمیان شکست یافته، با معدودی چند فرار نموده است. خسرو منصور، عاقبت محمود بعد از وقوع این لطیفه غیبی و شیوع تائیدات لاریبی،

منشیان معجز بیان عطا رد نظر را به نوشتن فتحنامه جات مأمور ساختند. کس نیز به قم نزد والده تاجلو بیگم فرستادند.»^{۳۵}...

نتیجه می شود که تاجلو بیگم نخستین همسر و زن رسمی شاه اسماعیل صفوی و ملکه ایران و مادر شاه طهماسب و بهرام میرزا، دختر عابدین خان (عبدی بیگ) بیگدلی شاملو ملقب به مبارزالدوله یک زن نژاده و از ایل جلیل خاندان کهن سال بیگدلی بوده، وی مادری مهربان، ملکه سیاستمدار، همسری بی مانند، شمشیرزنی دلیر و سیاستمداری توانا بوده است. و بسیار مورد مهر و علاقه شوهرش شاه اسماعیل و فرزندانش شاه طهماسب و بهرام میرزا و ملت ایران بوده و در تمام مراحل زندگی مشترکشان با شوهر نامدارش همدوش و هم رزم و هم آهنگ او بوده، و به فرزند تاجدارش شاه طهماسب نیز یک مشورت اندیش، یک راهنما و یک دلسوز و خیرخواه واقعی بوده است. سالهای آخر عمر در قزوین در عمارت چهل ستون یا کلاه فرنگی^{۳۶} زیسته و بدرود حیات گفته است.

بعضی آراء و ملاحظات مورّخین درباره کارآیی تاجلو بیگم

تمام مورّخین که درباره خاندان صفویه سخن گفته اند تاجلو بیگم را علاوه بر رشادت و سخاوت و زیبایی به کاردانی و سیاستمداری نیز ستوده اند. تاجلو بیگم زنی بود که قلب پرشور شاه اسماعیل را که سودای فتح جهانی را داشت در عنفوان جوانی و شور و آشوب آغاز زندگانی فتح کرد و تا پایان عمر زن محبوب و ملکه دربار صفوی گردید.

تاجلو بیگم زنی بود که همیشه یراق به تن و سلاح بدوش و شمشیر بدست در نبردها و دوشادوش شوهر قهرمان و تاجدارش می جنگید و موجب إعجاب سلطان سلیم ها و این قبیل سرداران جنگاور می گردید. و برخلاف ادعای پاره ایی واقع نویسان ترک عثمانی وی هرگز به اسارت درنیامد و علت دو روزه دور افتادنش از

گارد سلطنتی، زخم برداشتن در جنگ چالدران بود که بلافاصله به شاه اسماعیل پیوست. اگر چنانچه تاجلوبیگم به اسارت سلطان سلیم، یا سپاهیان و سرداران وی درآمده بود، مگر او را رها می ساختند، چنانکه بهروزخانم را رها نکردند. و مثنوی هفتاد من کاغذ می شد. گویند شاه اسماعیل بر تاجلوبیگم احترام فروان قایل بود، و گاهگاهی در کارهای کشورداری با وی شور و مصلحت می نمود.

دلایل تاریخی و محکم و مستند برای اسیر نیفتادن تاجلوبیگم

تاجلوبیگم در میدان جنگ

در جنگ چالدران درباره جنگاوری و رشادت و شمشیرزنی و فداکاری وی نسبت به شوهرش مؤلف «تاریخ عالم آرای صفوی» شرحی دلنشین می نویسد که همین نوشته را عیناً در اینجا می آوریم که این سند علاوه بر نمایش گر بودن صفات والای تاجلوبیگم، مبین آن است که وی اسیر نیفتاده و با دست خود شاه به پشت جبهه منتقل گردیده است. احوالات بدین شرح است:

«... و اما هر رومی که شاه عالم پناه را می دید، از ترس تیغ ذوالفقار کردارش کوچه می دادند و آن حضرت دریادل و رستم شکوه اسفندیار تن می گذشت که ناگاه چشم آن شهریار بر نقاب داری افتاد که نزدیک به آن شده است که او را دستگیر سازند و سی چهل رومی را کشته است و بیست و چهار نفر رومی وینکچری سر بدنبال او نهاده اند و آن نقابدار جنگی می کند اما بگریز و هروقت که ایشان نزدیک می آیند تیری می اندازد که از سینه او بیرون می جهد. که شهریار با شصت کس، نزدیک رسید. چون شاه را دید سجده کرد و گفت: - قربانت! من شنیدم که شما را بسته اند و برده اند به خدمت قیصر. آمدم که آنقدر جنگ کنم تا من نیز کشته شوم.

- شهریار فرمودند الحال که ما را دیدید به سلامت، بروید از میدان و بدر روید، اما دیگر به اردو مروید که اردو را سلطان سلیم بار کرد و برد. بیگم را براه انداخت که در آن اثنا پنج هزار رومی را سلطان سلیم از عقب

نقابدار فرستاده بود که چون خبر نقابدار او را گفته بودند و قیصر گفت که: - آن سیرت شیخ اوغلی است و او را تاجلو خانم نام است. بروید و او را در میان گرفته شاید زنده بیاورید، که شهریار برخورد با آن شصت نفر و جنگ روی داد و همه آنها را کشت. اما شهریار ماند و هفت کس دیگر.^{۳۷}

از این سطور همه چیز پیداست، جسارت، شجاعت، دلاوری، شمشیرزنی، مهر بی قیاس به شوهر و سرانجام به اسارت نیفتادن تاجلوییگم که دیگر جای گفتگو و بحثی برای طرفداران اسارت وی نمی‌گذارد.

شرح خلاص شدن و به اردوی شاه اسماعیل پیوستن تاجلوییگم در پاورقی «تاریخ عالم آرای صفوی» چنین آمده است:

«اما چون در جنگ شکست واقع شده بوده و خبر به اهل حرم و خواجه سرایان و ایشیک آقاسیان رسید، ایشان حرم را برداشته بر اسبها سوار نموده، روانه گردیدند. نمی‌دانستند که به کجا خواهند رفتن که سپاه رومی تمام آن صحرا و دشت را فرا گرفته بودند. اما در ده فرسخی کوهی بلند به نظر درآورده اهل حرم را برداشته از راه بسیار دشواری بر بالای آن کوه آمده منزل کرده نشستند. چون شبانه روزی در آنجا ماندند و آذوقه هم نداشتند و از ترس سپاه روم حرکت نمی‌توانستند کردن. به دعا و زاری درآمده مناجات می‌کردند.

اما توله نواب کامیاب در جنگ گاه جدا شده همراه ایشان به بالای کوه آمده بود. در این وقت از کوه پایین آمده، در آن صحرا می‌گردید که میرزا شاه حسین اصفهانی وزیر دورمیش خان که از هرات^{۳۸} بارخانه جهت سرکارخان^{۳۹} می‌آورد. و خبری از شکست سپاه قزلباش نداشته، چون به آن صحرا رسید، توله نواب کامیاب را دیده شناخت، توله به نزد میرزا آمده و سپس راه کوه را پیش گرفته روانه گردید. و هر ساعت برگشته به عقب نگاه می‌کرد که میرزا شاه حسین گفت: - والله این توله خبری دارد که ما را اطلاعی نیست. پس از عقب توله روانه شده، چون به بالای کوه رسید، خواجه سرایان و ایشیک آقاسیان نواب اشرف را دیده و از احوال اطلاع

یافته بارخانه را به سرکار اهل حرم داده و بعد از آن در نصف شب ایشان را برداشته به طرف مراغه روانه گردید.

چون صبح شد در آن راه دورمیش خان به ایشان برخورد و شادی و سرور بسیار به دورمیش خان روی داده پس اهل حرم را برداشته به خدمت نواب اشرف در سراب^{۴۱} مشرف گردیدند. و عرض نمودند حکایت راهنمایی توله، و رفتن میرزا شاه حسین را.^{۴۲}

درباره کاردانی توانایی و کارائی و هوشیاری تاجلوبیگم، مورخین دوران صفوی همه متفق القولند که در زمان سلطنت فرزندش شاه طهماسب بویژه در آغاز کار که هنوز شاهزاده در سنین خردسالی بود، رشته امور مملکت و سیاست داخلی و خارجی را به کف بنا کفایت خود گرفته از عهده اداره مملکت به نحواحسن برمی آید و از علل این موفقیت بزرگ الیته بودن سرداران و دولتمردان و سیاستمداران و خادمین ملک و دولت ایران بویژه از ایل جلیل بیگدلی و دیگر ایلات جانباز وفادار به خاندان صفوی بود که با منتهای فرمانبرداری و بیداری در پاس میهن و خاندان صفوی و در راه استقلال کشور آمده و جان به کف ایستاده بودند.

هنگامیکه شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ هـ. ق در سراب دارفانی را وداع می کند، طهماسب میرزا فرزند ارشدش که هنوز جمعا ده سال بیش ندارد و همه جور آشوب و هرج و مرج در انتظار مملکت است. این تاجلوبیگم است که دست فرزند ده ساله اش را گرفته از اندرون شاه بیرون می آورد و با استقبال ارکان دولت، سران و سرداران و دولتمردان وفادار خاندان صفوی بر سر تخت پدرش می نشاند. جانشینی و سلطنت شاه طهماسب را اعلام می نماید و با این کار مدبرانه و بخردانه خود مملکت را از سردرگمی و بلا تکلیفی رهایی می بخشد: «... به استصواب تاجلو بیگم خانم به توهم آنکه مبدا اشخاص فساد که در زوایای مملکت مترصد وقت و فرصت اند از قوت به فعل آمده به ویرانی مبانی عافیت مسلمانان مبادرت نمایند، دست حق پرست شاه خورشید طلعت را گرفته از حرم بیرون آورده، بجای خاقان

صاحب قران بر سریر پادشاهی نشاندند و از عمر شریف آن حضرت در آن روز فقط ده سال و شش ماه و بیست و چهار روز گذشته بود... «تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی.»^{۴۳}

۹۳۰ هـ. ق

در آن چند سالی که شاه طهماسب هنوز نوجوان بود و کم تجربه، تاجلوییگم در کارهای لشکری و کشوری از نزدیک مراقبت می نمود، و امر و نهی می کرد و مصالح عالیه کشور را بر هر چیز مقدم می شمرد. به سرداران و سران سپاه امر می داد، اخضار می کرد، باز خواست می نمود، تلطیف می کرد. صاحب «خلاصة التواریخ» می نویسد:

«... ابراهیم خان مرجومک سلطان... چون خبر شنیده بود که در درخانه (یعنی دربار. غ. بیگدلی) از او یماقات و طوایف چند گروه اطاعت یکدیگر نمی نمایند. تاجلوییگم که نسبت قرابت به ترکمانان داشت بدو (ابراهیم خان) اشاره کرده بود که در خانه حاضر گردد و بنا بر این مشارالیه با پنج هزار کس متوجه شد.»^{۴۴}

شاه طهماسب در جنگ و لشکرکشی ها مادر و حرم خود را همراه نمی برد، بلکه آنها را به منطقه امن و مکانی آرام می فرستاد. و طالع حرم سرا همیشه به دست تاجلوییگم سپرده می شد، چنانکه هنگام وقایع جنگ سال ۹۳۵ هـ. ق با عبید خان اوزبیک از ییلاق خرقان خود به جانب خراسان حرکت نمود، و «فرمان همایون شرف صدور یافت که تواچیان^{۴۵} بر اقصای ممالک و نهایت ولایات محروسه کس فرستاده قدغن نمایند، که عساکر گردون مآثر در اردوی حاضر گردند. لشکر بسیار و حشربی شمار در ملازمت رکاب ظفر انتساب جمع آمده، پادشاه جم جاه از قزوین به جانب خراسان نهضت نمود و تاجلوییگم با اهل حرم و خانه کوچ به دارالمؤمنین قم روانه نمودند.»^{۴۵}

هنگامی که شاه طهماسب در خراسان بر سپاه اوزبیک چیره می شود و به

غیدالله خان شکست می دهد. مطابق رسوم روز «منشیان معجز بیان و عطار نظر را به نوشتن فتح نامه جات مأمور ساخته و کس به قم نزد مادرش تاجلوبیگم فرستاده عوض آقا یساول را سرسلطان محمد امین داماد کوجم سلطان را داده به دارالسلطنه تبریز ارسال نمودند.»^{۴۶}

تاجلوبیگم در امر سیاست و کارهای خارجی کشور نیز تا مدتی مستقیماً دخالت نمود، نمایندگان از جانب خود به نزد مقامات یا اشخاص مربوطه می فرستاده، با در نظر گرفتن مصالح مملکت در رتق و فتق امور کشور مستقیماً دست داشته است: «بالاخره سید عبدالله از جانب تاجلوبیگم و میرشاهسوار کرد را از جانب منتشا سلطان به رسالت نزد ابراهیم پاشا فرستادند که شاید در میانه صلحی واقع شود...»^{۴۸}.

خانی جان خانم یا خانی خان خانم^{۴۹}

(زوجه حسینخان بیگدلی شاملوبن دورمیش خان)

در بیشتر مآخذ نامش خانی جان خانم می باشد لیکن بعضی از مورّخین از جمله نصرالله فلسفی نام او را خانی خان خانم نوشته است.^{۵۰} فلسفی درباره این شیرزن چنین می نویسد:

«در بیشتر تواریخ صفوی نوشته اند که قابله و دایه عباس میرزا خانی خان خانم مادر علیقلیخان شاملو بود که چندی بعد از طرف شاه اسماعیل مأمور کشتن وی گردید (مقصود نویسنده این است که علیقلیخان شاملو مأمور کشتن عباس میرزا گردید. غ- بیگدلی) و چون شاه اسماعیل کشته شد، لله او و امیرالامرای خراسان گردید (باز هم یعنی علیقلیخان شاملو لله عباس میرزا و امیرالامرای خراسان گردید. در صورتی که شاه اسماعیل دوم او را امیرالامرای خراسان کرده بود. غ- بیگدلی).

خانی خان خانم پیش از آن دایه سلطان حمزه میرزا برادر بزرگتر عباس میرزا بود. و بگفته مورخان زمان با آنکه دیگر فرزندی نزاده بود. همین که پستان خشک خود را در دهان عباس میرزا گذاشت پر شیر شد و بهمین سبب بدایگی او مأمور گشت. این واقعه را مورخین از جمله کرامات گوناگون خاندان صفویه شمرده اند ولی مسلم است که این کرامت و کرامات دیگری که بدو نسبت داده اند و در فصل خاصی به آنها اشاره خواهد شد، بیشتر ساخته و پرداخته متملقان و اطرافیان اوست و قطعاً در دوران سلطنت و کمال قدرت آن خاندان بزرگ ساخته و پرداخته شده و متأسفانه به صفحات تاریخ نیز راه یافته است.»^{۵۱}

استاد نصرالله فلسفی در جای دیگر اثر خود درباره این بانوی دوراندیش و بلند نظر می نویسد:

- «نجات یافتن عباس میرزا از مرگ: علیقلیخان شاملو که از طرف شاه اسماعیل دوم به حکومت هرات و امیرالامرای خراسان بزرگ منتخب و مأمور شده بود. نهانی دستور داشت که پس از ورود به هرات بی تأمل شاهزاده عباس میرزا را نابود کند. ولی این سردار خود مایل بکشتن عباس میرزا نبود، زیرا مادرش خانی جان خانم مدتها در حرمسرای سلطان محمد میرزا به عنوان قابله و دایه حمزه میرزا و سایر فرزندان وی خدمت کرده و نمک پروده آن خاندان بود،^{۵۲} علیقلیخان بعد از آن که در آغاز ماه رمضان سال ۹۸۵ چند روز پیش از مرگ شاه اسماعیل دوم، از قزوین به عزم خراسان بیرون آمد، در حرکت شتاب نکرد و در روز چهارشنبه بیست و ششم آن ماه به هرات رسید.

اما چون موجب توجه خاص شاه اسماعیل قرار گرفته، به مقام خانی و به منصب بزرگ امیرالامرای خراسان رسیده و با افتخار و صلت خانواده صفوی نائل آمده بود. جز اطاعت امر آن پادشاه چاره ای نداشت خواه ناخواه مصمم بود که پس از ورود به شهر هرات دستور نهانی شاه را به انجام رساند.

در هرات راز مأموریت خویش را با برخی از نزدیکان حرم در میان گذاشت،

مادرش بعنوان اینکه کشتن کودکی از فرزندان پیغمبر در شب بیست و هفتم رمضان شایسته نیست. او را در آن شب از اجرای حکم شاه باز داشت. شب و روز دیگر هم شب و روز جمعه بود کشتن شاهزاده باز به تأخیر افتاد. روز شنبه و یکشنبه نیز چون و روز عید فطر بود، شادی و سرور عید را با چنان کار نامطبوع غم انگیزی تلخ نکردند.

روز دوم شوال علیقلیخان مصمم بود که چون شب فرا رسید شاهزاده را مسموم کند.^{۵۳} ولی عصر همان روز سلطان محمود بیک، از ملازمان وی، که به دستور پدرش سلطان حسین خان بیگدلی شاملو مأمور شده بود چاقاری خبر مرگ شاه اسماعیل را به هرات رساند، در رسید و با آن مژده جان بخش عباس میرزا را از مرگ حتمی نجات داد.

علیقلیخان به رسیدن خبر مرگ شاه اسماعیل دوم مجلس جشنی فراهم ساخت و در آن مجلس عباس میرزا را بردوش گرفت و خود را لاله و سرپرست شاهزاده معرفی کرد.^{۵۴} وی درنگ کس به پایتخت فرستاد تا مژده سلامت او را به پدر و مادر برساند. و حقیقت امر این است که خانی جان خانم این شیر زن با عاطفه و مهربان سبب زنده ماندن شاهزاده عباس میرزا گردید.

زن علیقلیخان که جان آقا خانم نام داشت و دختر مراد بیک بایندر ترکمان بوده از همین زمان به خدمت عباس میرزا گمارده گردید و به سرپرستی او مشغول گردید و پس از آنکه عباس میرزا به پادشاهی رسید نیز، چون مورد اعتماد مخصوص وی بود کدبانو و گیس سفید حرم شاه گردید. شاه عباس همیشه او را «نه نه» ام یعنی «مادر» خطاب می کرد و بسیار معزز و محترم می داشت. این زن در ۲۵ رمضان سال ۱۰۳۲ هجری قمری در اشرف مازندران درگذشت و به فرمان شاه عباس جسدش را به کربلا بردند.^{۵۴}

به همین سبب استاد نصرالله فلسفی زیر سر لوحه «کشتن پدر و مادر علی قلی خان شاملو» احوالات را به شرح زیر بیان می نماید:

«همین که خبر حمله علیقلی خان به مشهد و کشته شدن ولی خلیفه شاملو به تبریز رسید، سرداران ترکمان تکلواز پیش آمد استفاده کردند، و طوایف استاجلو و شاملو را به خیانت و قیام برضد مرشد کامل متهم ساختند، و بر آن شدند که بدین بهانه دست سران طوایف مذکور از کارهای دولتی و لشکری کوتاه کنند، و تمام مقامات بزرگ نظامی و کشوری را به خود منحصر سازند.»^{۵۵}

فلسفی ادامه احوالات چنین بیان می نماید:

«چنانکه پیش از این اشاره شد خانی خان خانم مادر علیقلیخان شاملو، دایه حمزه میرزا و عباس میرزا و مورد توجه و علاقه هر دو شاهزاده بود. این زن در این تاریخ در حرمرای شاه محمد بسر می برد و بعد از کشته شدن مهد علیا^{۵۶} به جای مادر از حمزه میرزا نگهداری می کرد. برادر وی حسین بیک نیز وزیر شاهزاده بود و جمعی دیگر از امیران و اعیان طایفه شاملو هم در خدمت شاه و شاهزاده و مقامات عالی قرب داشتند و به همین سبب محسود امیران ترکمان و تکلوبودند.

سرداران ترکمان و تکلوا که امیرخان ترکمان امیرالامرای آذربایجان سردهسته ایشان بود. نخست به بهانه اینکه چون علی قلی خان سر از اطاعت شاه و شاهزاده پیچیده، علم طغیان برافراشته، بودن مادر او در حرمرای شاهی دور از حزم و سیاست است. روزی بی محابا به حرمخانه درآمدند، آن زن بیگناه را خفه کردند. سپس برادر وی حسین بیک وزیر حمزه میرزا را نیز با جمعی دیگر از سران شاملو استاجلو به بهانه های گوناگون کشتند.^{۵۶} (در روز بیستم جمادی الثانی سال ۹۹۸ هجری قمری)...

فلسفی در جای دیگر اثر خود درباره روابط معنوی و هم بستگی عمیق درونی و خاندان صفوی و بیگدلی شاملو با علاقه و ارتباط خانی خان خانم چنین می نویسد:

«شاه عباس به علیقلیخان شاملو و خانواده او محبت و علاقه وافر داشت و خود را فردی از افراد آن خانواده می دانست. زیرا از روز اول ولادت از پستان خانی خان خانم مادر علی قلیخان شیرخورده و در دامن عطوفت وی پرورش یافته بود و

یکسال و نیم بیش نداشت که از مادر و پدر دور افتاده و از آن پس جز دایهٔ مهربان مادری نمی شناخت. در شش سالگی نیز محبت و علاقهٔ همین دایه او را از مرگ قطعی نجات داد و پس از آن هم علیقلیخان و زنش جان آقا خانم مثل پدر و مادر مهربانی او را عزیز شمردند و با علاقه و احترام تمام در تعلیم و تربیت او کوشیدند. شاه عباس که پدر و مادر خود را بدرستی نمی شناخت. خان شاملو و همسر او جان آقا خانم را مانند پدر و مادر واقعی خویش دوست می داشت و بر آن دویه چشم احترام و اعتماد می نگریست.^{۵۸}

نصرت الله فلسفی در دنبال گفتارش دربارهٔ روابط و صمیمیت شاه عباس با خاندان بیگدلی بویژه با خانوادهٔ وی علیقلیخان شاملو چنین می نویسد:

«جنگ سوسفید او را از لالهٔ عزیزش علیقلیخان جدا کرد و دستاویز فرمانروایی و اقتدار مرشد قلیخان ساخت و مرشد قلیخان به شاهزادهٔ صفوی همانقدر علاقه داشت که امیران عراق به حمزه میرزا و برادران وی داشتند، یعنی او را برای آن می خواست که به نامش حکومت کند... شاه عباس مرشد قلیخان را دوست نمی داشت و از رفتار جسارت آمیز و مزورانه اش رنج می برد... زن علیقلیخان پس از جنگ سوسفید و فرار شوهرش نیز شاه عباس را ترک نگفت و همچنان مثل مادری از او نگهداری کرد...»^{۵۹}

اینک عین نوشتهٔ اسکندریگ منشی در این باره.

نقل از جلد اول تاریخ «عالم آرای عباسی»:

گفتار در حکایات سعادت افزا در ملک خراسان سمت وقوع یافت

سابقاً مرقوم کلک وقایع نگار و نگاشتهٔ خامهٔ بدایع آثار شده بود که چون

اسمعیل میرزا قطع اشجار حدیقه دولت اقبال نموده به قتل برادران و بنی اعمام اقدام نمود و به آن اکتفا نکرده یکبارگی قطع صله رحم روا داشته تجویز انعدام نواب سکندر شأن که برادر بزرگتر نامی و با او از یک مادر بودند و برادرزادگان گرامی نیز کرد و این افعال ذمیمه را ضمیمه اعمال سابق گردانیده لهذا غیرت الهی به حرکت درآمده تأیید نیافت القصه علیقلی خان شاملونواده دورمیش خان را که به حکومت دارالسلطنه هرات و امیرالامرائی منصوب گردانیده بود مأمور ساخت که چون به دارالسلطنه هرات رسید نهال خجسته آن چمن آرای دولت و اقبال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی را از پای درآورد و خاطر از دغدغه او فارغ گرداند علیقلی خان که نوکرزاده نواب سکندر شأن و سالها نمک پرورده سلسله علیه آن حضرت بود چگونه دل دهد که العیاذ بالله نسبت به ولی نعمت زاده چندین ساله خود اینگونه خطائی روا دارد علیقلی خان و مخدّرات آن سلسله سیّما والده خان مذکور که قابله حضرت اعلی و فی الحقیقه مادر رضاعی آن حضرت و سایر شاهزادگان نامدار و برادران آن حضرت بود از این حکم اندوهناک گردیده در کمال حزن و الم می بودند اما چون خان مذکور از جانب اسمعیل میرزا تربیت یافته به مرتبه بلندخانی و رتبه آن ارجمند امیرالامرائی رسیده بود علاجی به جز اذعان امر پادشاهی نداشت و قرارداد خاطر او و آقایان شاملو آن بود که چون داخل شهر شوند آن فرمان به امضاء رسیده تأخیر و تعلل یک روزه در هیچ خاطری مجال خطور نداشت آنچه از تقریر ثقات که در آن هنگام در هرات بوده اند معلوم گشته آنست که علیقلی خان با وجود تفویض منصب عالی و مراتب بلندخانی از ارتکاب این فعل شنیع محترز و در کمال حزن و الم به آهستگی طی مسافت نموده در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک به خطه طیبه هرات رسید و چون شب بیست و هفتم رمضان بود که به اعتقاد گروهی از اهل اسلام شب قدر است مخدّرات استار آن سلسله او را در آن شب متبرک از ارتکاب قتل سید زاده معصوم بیگناهی مانع آمده به روز دیگر توقف داشته بودند و چون آن روز در شب جمعه بوده در آن لیالی

شریفه احتراز از آن امر لازم دانسته در آن شب نیز وقوع نیافت بعد از آن ایام عید به میان آمد نخواستند که در ایام عید که هنگام عیش و سرور است از تجرّع آن زهر جانگزای تلخکام باشند موقوف داشته اند تا ایام عید سپری شود و به مقتضای اللیل حبلی ماتبلی سرائره (ببین تا چه زاید شب آستن است) گوئیا به الهام آسمانی در آئینه خاطر مردم آن سلسله پرتو ظهور انداخته بود که عنقریب صورت غریب عجیب از پس پرده غیب روی خواهد نمود و از سروش غیبی ما صدق این ابیات که از نتایج افکار معجز آثار حضرت شاه اولیاء سرور اتقیا مفتاح عقده گشای کنوز انا مدینه العلم و علی بابها است در خاطرشن خطور می نمود.

وكم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الزکی
وكم یسراتی من بعد عسر وفرج کربة القلب الشجی
وكم امرتساء به صباحا وتأتیک المسرة بالعشی

مجملا بعد از عید که روز دوم شهر شوال بوده وقوع آن فعل منکر از بیم تلاطم امواج بحر غضب پادشاهی در خاطر رعیت و سپاهی رسوخ یافته بود که در آن شب به فعل آید آخر روز سلطان محمود بیک بیخرو وکیل علیقلی خان که به جهت تمشیت بعضی مهمام در اردو مانده بود بعد از رحلت اسمعیل میرزا جهت تبلیغ این اخبار بایلغار روانه دارالسلطنه هرات شده بود رسیده چون از دروازه عراق داخل شهر شد از دروازه بانان معلوم نموده بود که ذات مبارک اشرف صحیح و سالم است یا نه دروازه بانان مژده سلامتی ذات همایون دادند بعد از آن به خدمت خان رسیده صورت حال بیان نمود اگر چه جناب خانی و آقایان شاملو که در همان چند روز وارد آن ملک گشته سامان و سرانجام لوازم حکومت و قلعه داری نداشتند از وقوع قضیه هایلہ اسمعیل میرزا و احتمال عصیان ملوک اطراف و طغیان اوزبکیه خایف و متزلزل گشتند اما به سلامتی ذات خجسته صفات شهزاده کامکار اغنی حضرت شاهی ظلّ الهی مسرور و شاد کام گردیده سجادات شکر الهی به تقدیم رسانیدند و وجود گرامی آن نونهال جویبار خلافت و کامکاری را سرمایه امن و

استقامت مملکت دانسته عن صمیم القلب دل به ملازمت و غلامی عتبه علیه اش
بستند و به دولت و اقبال خداداد آن حضرت امیدوار گشته زبان حال خلق آن دیار
بدین مقام در ترنم بود:

رباعی

ای شاه جهان هر آنکه بدخواه تو بود پرداخت زمانه عمرش از ملک وجود
گنزدید فلک به کام ارباب شهود سرّ عجیبی ز غیب صورت بنمود
علیقلی خان مجلس عالی آراسته آن دُرِ یکتای دُرّج خلافت و جهانداری را بر
دوش اخلاص برداشته متکفل امرلله گی و خدمتکاری گشت و خلاق عموم از
سپاهی و رعیت و میران اویماق و سرخیلان بلوچ و قبچاق و غیر هم فوج فوج آمده
شرف ملازمت و بساط بوسی دریافتند و از جانب اشرف به خلّاع فاخره سرافراز
گشته در ازاء این عطیه الهی و سلامت ذات اقدس سجّادات شکر ایزدی به تقدیم
رسانیده نقد جان نثار و ایشار گردانیدند اما امراء افشار که قاتل شاه قلی یکان و
متصرف مال او بودند در بیرون شهر جانب دروازه ملک اقامت داشتند و میانه ایشان
و وکلای خان به جهت تفتیش مال مذکور گفتگو بود در این وقت رخصت یافته به

جانب فرّاه و اسفراز محال تیول خود رفتند و
علی قلیخان مژده سلامتی ذات اقدس را به
دارالسلطنه قزوین فرستاده نواب سکندرشان و
مهدعلیا و شاهزادگان نامدار از آن خبر به
جهت اثر مبتهج و مسرور گردیدند و چون نایره
اشتیاق ملاقات گرامی آن حضرت بر ضمیر منیر
والدین اشتعال یافته بود اراده خاطر شریفشان
بدان متعلّق گشت که فرزند دلبنده و معرّز

فرستادن مهدعلیا آقا نظر
غلام خود را به هرات که شاه
به قزوین بیاورد

خود را از هرات به پایه سریر اعلی آورده دیده به دیدار گرامی قره العین روشن سازند و از بیم فتنه جاهلان و مفسدان قزلباش هیچیک از شاهزادگان نامدار را در ممالک نگذارند که در پایه سریر اعلی و خدمت والدین با یکدیگر بوده بدین جهت معتمد الخواص آقا نظر غلام قدیمی میر عبد الله خان که مورثی نواب مهد علیا و در خدمت نواب اسکندر شآن محل اعتماد گشته به غایت معتبر بود به خراسان گسیل داشتند...

جان آقا خانم بیگدلی دختر مراد بیک

اسکندر بیک منشی ترکمان می نویسد:

«عفت قباب جان آقا خانم صبیّه مراد بیک^{۶۰} که زوجه علیقلیخان بیگدلی شاملو نواده دورمیش خان بود در اوان کودکی حضرت اعلی (شاه عباس غ. بیگدلی) که علیقلیخان بدار السلطنه هرات رفته به رتبه لله گی و آتالیقی آن حضرت سزاوار بود عفت قباب مشارالیه از آن تاریخ الی یومنا (سال ۱۰۳۲ هجری قمری سال نگارش اثر «تاریخ عالم آرای عباسی» غ. بیگدلی) متکفل خدمت آن نوباوه بوستان سلطنت بوده، از سایر پرستاران حرم عزت به دوام خدمت ممتاز و مرتبه بلند نه گی یعنی مادری سرفراز و کدبانوی حرم محترم و محل وثوق و اعتماد خاص بود...»^{۶۱}

از بررسی اوراق تاریخ روشن می شود که مناسبات فیما بین و خانوادگی ایل جلیل بیگدلی و خاندان صفوی جنبه خویشاوندی و یگانگی و نسبی و یکرنگی و بهم پیوستگ ناگسستگی داشته و این دو خاندان با رگ و ریشه های بسیاری با هم بستگی و ارتباط داشته اند. مثلاً همین جان آقا خانم (از آغاز کودکی شاه عباس وظایف مادری او را بعهده گرفته و سال سی و هشتم سلطنت شاه عباس که جان به جان آفرین تسلیم نموده مادرانه در خدمت بوده است. و تمام عمر خود را در این راه

مصروف نموده است. حتی هنگامی که مابین علیقلیخان و مرشد قلی خان در سوسفید^{۶۱} جنگ خونینی درگرفت و مرشد قلیخان پیروز گردید و شاه عباس را ربود و به نزد خود برد با تمایل و درخواست خود شاه عباس جان آقاخانم با اذن شوهر به شاهزاده جوان پیوست و وظایف مادری و حراست او را همچنان در حق وی بجا آورد.

موتخ معتبر معاصر نصرالله فلسفی دربارهٔ خانی خان خانم می نویسد:

«علیقلیخان شاملو که از طرف شاه اسماعیل دوم به حکومت هرات و امیرالامرای و بیگلربیگی خراسان بزرگ مأمور و مفتخر شده، نهانی دستور داشت که بعد از ورود به هرات بی تأمل شاهزاده عباس میرزا را نابود کند، ولی این سردار خود مایل به کشتن عباس میرزا نبود. زیرا مادرش خانی خان خانم مدتها در حرمسرای سلطان محمد میرزا به عنوان قابله و دایه حمزه میرزا و سایر فرزندان وی خدمت کرده و نمک پرورده آن خاندان بود. به همین سبب پس از آنکه در آغاز رمضان سال ۹۸۵، چند روز پیش از مرگ شاه اسماعیل دوم از قزوین به عزم خراسان بیرون آمد، در حرکت شتاب نکرد و در روز چهارشنبه بیست و ششم آن ماه به هرات رسید.

اما چون مورد توجه خاص شاه اسماعیل قرار گرفته، به مقام خانی و منصب بزرگ امیرالامرای خراسان رسیده و به افتخار و صلت با خانواده صفوی^{۶۲} نایل آمده بود، جز اطاعت امر آن پادشاه چاره ای نداشت.

در هرات راز مأموریت خویش را با برخی از نزدیکان حرم در میان گذاشت. مادر و همسرش (جان آقا خانم) به عنوان اینکه کشتن کودکی از فرزندان پیغمبر در شب بیست و هفتم رمضان شایسته نیست او را در آنشب از اجرای حکم شاه بازداشتند. شب و روز دیگری هم شب و روز جمعه بود و کشتن شاهزاده باز به تأخیر افتاد. روز شنبه و یکشنبه نیز چون شب و روز عید فطر بود شادی و سرور عید را با چنان کار شوم و ناخوشایند و غم انگیزی تلخ نکردند... عصر همان روز سلطان

محمود بیگ از ملازمان وی که به دستور پدرش سلطان حسین خان شاملو مأمور شده بود چاپاری خبر مرگ شاه اسماعیل را به هرات رساند، در رسید و با آن مژده جان بخش عباس میرزا را از مرگ حتمی نجات داد.

علیقلیخان رسیدن خبر مرگ شاه اسماعیل مجلس جشنی فراهم ساخت و در آن مجلس عباس میرزا را بردوش گرفته، وارد مجلس شده خود را لله و سرپرست شاهزاده معرفی کرد. ویدرنگ کس به پایتخت فرستاد تا مژده سلامت او را به پدر و مادر برساند.

زن علی قلی خان هم که جان آقا خانم نام داشت و دختر مراد بیگ بایندر ترکمان بود از همین زمان به خدمت عباس میرزا مشغول شد و پس از آنکه او به پادشاهی رسید نیز، چون مورد اطمینان مخصوص بود کدبانو و گیس سفید حرم شاه گردید. شاه عباس همیشه او را نه نه ام خطاب می کرد و معرّزو محترم می داشت. این زن در ۲۵ رمضان سال ۱۰۳۲ در مازندران درگذشت. و بفرمان شاه عباس جسدش را به کربلا بردند.»

چنانکه در تواریخ ضبط است علیقلیخان علاوه بر زن محبوب و محترمش جان آقا خانم، بر حسب دستور شاه اسماعیل ثانی با خواهر او زینت بیگم که قبلاً آقا خانم نام داشت نیز عقد نکاح بست و پس از انعقاد نکاح^{۶۴} بلافاصله به خراسان حرکت نمود و قرار بود پس از یکسال زوجه خان شاملو یعنی زینت خانم را به خراسان راهی سازند لیکن پیش آمدها مانع از این مسافرت و ملحق شدن زن به شوهرش گردید. صاحب «خلاصة التواریخ» در این باره می نویسد: «... مهد علیائی زینت بیگم که بهترین بنات شاهی اند. شاه اسماعیل او را به ایالت پناه علیقلیخان بیگدلی شاملو به نبیره دورمیش خان داده عقد نمودند. چون میانه امرای خراسان و عراق نزاع بهم رسید آن ازدواج صورت نبست و همچنان در حباله اوست.»

علت تحقق نیافتن این ازدواج به دلایل زیر بود: مقرر بود بعد از یکسال زینت

بیگم را به هرات بفرستند. لیکن مرگ ناگهانی شاه اسماعیل دوم که به ظن قوی با تمهید همین شیرزن صورت گرفت و سلطان محمد خدابنده بر سر کار آمد. مانع حرکت وی گردید.

دکتر عبدالحسین نوایی درباره زینت بیگم چنین می نویسد:

«از آن پس زینت بیگم در دربار صفوی ماند و بانوی حرمخانه شاهی گردید، تا در زمان شاه عباس ثانی نیز مشاور و ندیم وی شد. گذشته از مهمام حرمشاه را نیز در مهمات کشوری راهنمایی و ارشاد می کرد و شاهان صفوی نیز به راهنماییهای او توجه خاصی نشان می دادند، کما اینکه وقتی در سال ۱۰۱۵ هـ. ق چقال اوغلو سردار ترک با سپاهی متجاوز از یکصد هزار نفر روی به آذربایجان نهاده بود. شاه عباس که سپاه خود را در برابر دشمن ناچیز می پنداشت، قصد عقب نشینی داشت. ولی زینت بیگم در مجلس مشاوره با سرداران سپاه مثل الله و یردیشان بیگلربیگی فارس و قرچقای خان (بیگدلی شاملو. غ. بیگدلی) رئیس تفنگچیان همصدا شده و شاه را به جنگ ترغیب نمود و شاه نیز بدین رأی گردن نهاد.

زینت بیگم تنها زنی بود که در مجالس رسمی و مشاوره شاه عباس حاضر می شد و در میان مردان می نشست. این زن پس از مرگ شاه عباس نیز تا سال ۱۰۴۱ هـ. ق همچنان در حرمخانه شاهی معزز بود. در این سال شاه صفی که دست به کشتن کلیه شاهزادگان و مدعیان احتمالی سلطنت زده بود او را نیز از دربار بیرون راند. از آن پس زینت بیگم در انزوا به سر می برد تا در سال ۱۰۵۱ درگذشت.

وی زنی خیر و بلند نظر بود. در طول مدت حیات طولانی خود، راهها و پلها و کاروانسراها ساخت. مبالغی گرامند در این راه صرف کرد. من جمله کاروانسرائی در سر راه قزوین و ساوه ساخت که به نام کاروانسرای بیگم شهرت یافت. گوروی در مشهد است. بازار امیر چماق شهر یزد را که متعلق به وی بود، در زمان حیاتش وقف مزار خویش کرد. و تا سال ۱۰۷۹ هـ. ق به تصریح محمد مفید مستوفی بافقی مؤلف «جامع مفیدی» منافع آن بازار «موافق شرط واقف» به مصرف

می رسیده است».^{۶۵}

در تاریخ عالم آرای عباسی «در باره وی چنین آمده است: «ذکر اسامی بنات شاه طهماسب»:

«... چهارم زینت بیگم که شاه علی بیگ بیگدلی شاملو قورچی شمشیر، لاله اش بود از حوری خانم از بنات معظمه گرجستان بود. اسماعیل میرزا او را به علیقلیخان نواده دورمیش خان بیگدلی شاملو که به حکومت هرات فرستاده بود، داد و او معقوده او بود، اما به تصرف او در نیامده بود. بسیار عاقله و رحمت اللعالمین است واقعاً نامه های او به خاصگی سلطان سلیمان پادشاه ترک حیرت انگیز شایان تأمل است.»^{۶۶} در زمان حضرت اعلی شاهی ظلّ اللهی (از القاب شاه عباس. غ. بیگدلی) بانوی حرم علیّه عالیّه و در خدمت آن حضرت قرب و منزلت عظیم داشت و تا تحریر این کتاب در حرم علیّه عالیّه معز و محترم است...»^{۶۷}

آینه سلطان صبیّه جانیخان بیگدلی شاملو

از ابوالقاسمخان بیگدلی شاملو فرزند جانی خان (جهانگیر خان) بیگدلی شاملو که از سرداران نامی شاه عباس کبیر و مقتول در سال ۱۰۵۵ هجری قمری به امر شاه عباس ثانی بود ۱۴ پسر و ۱۲ دختر باقی بود. از ۱۲ دختر فقط نام یکی دو نفرشان در سینه تاریخ ثبت و ضبط گردیده که نامش آینه سلطان خانم می باشد. وی زوجه محمد مؤمن خان بیگدلی شاملو اعتمادالدوله فرزند حیدر خان نواده زینلخان بیگدلی شاملوی دوم متوفای ۱۱۱۶ هجری قمری در مشهد است.

این زن خیره و دوراندیش علاوه بر موروثات پدری املاکی هم خود خریداری نموده، املاکی نیز از شوهر بدو رسیده بود، لیکن آینه سلطان خانم همه این املاک

را وقف کرده بوده است و آن طومار و قفنامچه تا این اواخر در نزد محمدتقی بیگ بیگدلی موجود بوده است و هم اکنون از وی خبری نیست.

دکتر تاج الملوک بیگدلی

همسر بانو دکتر تاج الملوک بیگدلی دختر شادروان یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی از بزرگ مالکین خمسه و زنجان بود که این سردار رشید و فداکار در زیر لوای اسلام و پرچم سه رنگ ایران در آشوب و فتنه پیشه وری (۱۳۲۵-۱۳۲۴ خورشیدی) مردانه و مانند نیاکان بزرگوارش به دفاع از میهن برخاسته و با نیروی ۵۰۰ نفر تفنگچی (سوار و پیاده) خود متجاوزین و عمال و ایادی بیگانه مهاجم را با در رأس قرار گرفتن غلام یحیی دانشیان معلوم الحال و فرستاده ک.گ. ب از قیدار تا قافلانکوه و میانه رانده و تارومار ساخته و شماری از آنها را مقتول، اسیر و خلع سلاح نموده و سرزمین مقدس میهن گرامی را از لوس وجود جنایتکار آنان یعنی متجاسرین پاک ساخته بود...

این زن وفادار و شرافتمند و قهرمان یعنی همسر باوقار و غیرتمند، بخاطر اینکه همسر من است، بدون اینکه درباره آینده و سرنوشت خود بیاندیشد، از تمام عزت و شوکت و امکانات و زندگانی شاهانه خود دست شست و دست فرزند ۲ ساله خود جمشید را گرفته و ناآگاهانه با من راه دیار و کشور بیگانه و سرنوشت نامعلوم را گرفت، نخست به تبریز و آذربایجان و سپس به خاک شوروی سابق به راه افتادیم. در بدو ورود به خاک شوروی، آنهایی را که می شناختند به باکو بردند و کسانی را که نمی شناختند به دشت مغان و منطقه بدآب و هوای اژدائف بردند و ما را در زندانیکه اسرای آلمانی نگهداشته می شدند، جابجا نمودند. بدون هیچگونه وسایل، نفری یک عدد پتوی سربازی و یک کیسه خالی برای تشک دادند و در ظرف مدت شش ماهی که ما در اژدائف بودیم متحمل مشقات شدیدی شدیم که دخترم مهشید نیز در آنجا بدنیا آمد که من تمام این احوالات را مبسوطاً در کتاب



خانم دکتراج الملک بیگم



باکو - از چپ به راست: دکتراج الملک بیگم، دکتراج بیگم، دکتراج بیگم

«۳۳ سال در شوروی» به قلم آورده‌ام...

در اردی بهشت ۱۳۴۶ ما را به باکو آوردند و در قریه «بیزانه» در ۵۰ کیلومتری باکو در باغ نُویل جابجا نموده‌اند که اندکی کارمان بهتر گردید. ناچار بچه‌های ییگانه را به «باغچه شبانه روزی خردسالان» سپردیم و خودمان نیز در قسمت شبانه روزی مؤسسه تحصیلی مان جابجا شدیم و فقط در روزهای یکشنبه بچه‌های را برمی داشتیم به بیزانه می رفتیم یعنی هفته‌ای یکبار دور هم جمع می شدیم و مجدداً صحنه تکرار می گردید.

من با مشاهده اوضاع دهشتناک و غیرانسانی و غیرقابل تحمل فضای پایتخت و کشور به اصطلاح «جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی» آن روز متحیر و مبهوت شدم، هیچکس دارای هیچگونه حقوق و اختیار و آزادی نبود (الاً مأمورین غلاظ و شداد). انضباط شدیدی در همه جای کشور حکمفرما بود. روزانه ده‌ها نفر به کوچکترین خطا یا جرمی بدون محکمه و محاکمه زندانی یا تیرباران می شدند، فقر و فحشا و فساد و دزدی همه جا گیر بود. همه ایرانیان را به کرات در کوچه‌های باکو لخت نمودند و کسی یارای نفس کشیدن نبود. تاب و طاقت من دیگر بپایان رسید. و به خیالم که «علی آباد هم شهری است» شروع کردم به مقامات رهبری نامه نوشتن و اعتراضات شدید و جدی خود را اظهار نمودن و از آنها برای مردم مظلوم بیچاره یاری جستن. غافل از این که اینها همه به دستور و فرمایشات خود آنهاست. ماهی از کله گندیده بوده است...

غریبه است که در همان روزهای آغازین تحصیلی به زبان روسی سرودی به ما می آموختند که کاملاً برخلاف و متضاد زندگی اسفبار کشور و مردم بدبخت و فلک زده و دچار خفقان ابدی کشوری باطمطراق به اصطلاح «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» بود.

ترجمه مضمون ابیات آغازین سرود عبارت از این بود:

جز در این سرزمین پهناور میهن مقتدر من در کجای دنیا انسان اینسان می تواند آزادانه نفس بکشد

بیچاره‌ها! بلی ما معنای آزادی را در شوروی با چشم خود دیدیم و با وجود خویش لمس نمودیم. من این احوالات را به تفصیل در کتابی که قبلاً نام بردم نوشته‌ام و تکرار نمی‌کنم.

هنوز چند ماهی نگذشته بود که نامه‌های من نتیجه بخش گردید و مرا به جرم ناجوانمردانه «جاسوسی» دستگیر و در زندان ک، گ، ب. محبوس ساختند ۱۰ ماه تمام شب و روز دچار شکنجه‌های غیرانسانی قرون وسطائی نمودند. نهایت بدون محاکمه، بدون جرم و بدون تقصیر، غایبانه به ۲۵ سال زندانی با اعمال شاقه «محکوم» و به قطب شمال گسیل داشتند و من مدت ۷ سال و اندی در این زندانهای مخوف با رژیم ویژه با روزی ۱۴ ساعت کار با اعمال شاقه و سرمای گاهی تا منهای ۷۳ درجه زیر صفر در معدنهای طلا، و لُفرامید و زغال سنگ و جنگلهای مناطق قطبی بجان کندن گذراندم تا استالین گوربه گور شد و من هم مانند ۴۳/۸۰۰ میلیون زندانی دیگر آزاد شدم...

براث نامه بدستم دادند که من گناهکار نبوده‌ام و به آذربایجان عودتم دادند. من از زندان (الیسکیتووا)ی کالماتابا کو ۱۷۰۰۰ کیلومتر راه پیمودم و سرانجام به عائله ام پیوستم...

آدمم با کو همسرم خود و دو فرزندم را سلامت بدستم سپرد و گفت: «امانتهای تو محفوظ و اینک سلامت بدستت می‌سپارم و خودم نیز دکتر شده‌ام...» این زن قهرمان در ظرف مدت این ۷ سال و اندی که من در قتلگاه بوده‌ام، چه مشقتها، چه مذلتهای، چه خواریها و سرزنشها که ندیده، که زبان از تقریر و قلم از تحریر آنها عاجز و ناتوان می‌باشد و من کوشیده‌ام در اثری که نام بردم این صحنه‌ها را بتوانم با جزئیات و با تمام ابعادش به معرض نمایش بگذارم...

در باکو مثل دیگر تبراً شدگان بدون نوبت به ما منزل دادند. من از زندان و افراد خانواده‌ام هر کدام از یک شبانه روزی جمع شدیم و مجدداً زیر یک سقف و شکر باریتعالی را بجای آوردیم. من به تحصیلات دانشگاهی پرداختم، همسر به کار



شیراز حافظیه: از راست به چپ: بانو دکتر تاج الملوك بنگدلی
فردین ۱۳۶۷ بانو دکتر سوسیل بنگدلی ، پروفیسر غلامحسین بنگدلی



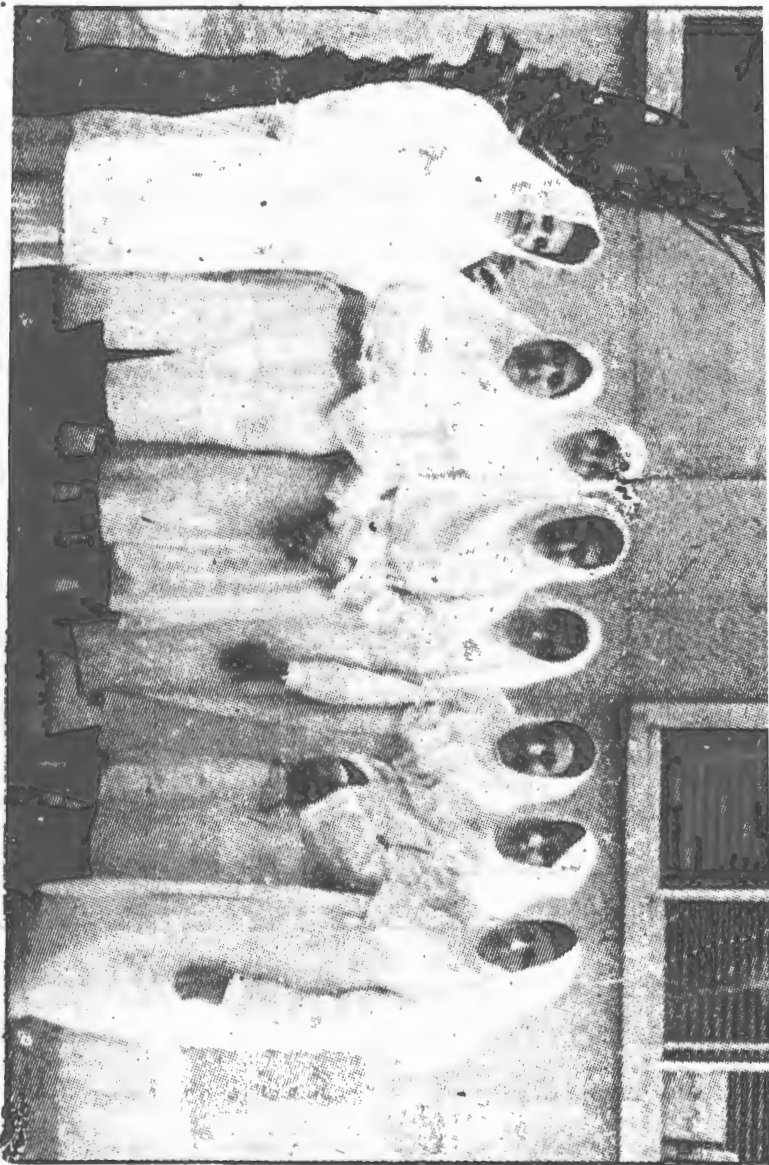
منظره شراز از مارکن خلیج
 از چپ به راست بانو دکتر تاج الملک بیگدلی ، پروردگار غلامحسین
 بیگدلی ، بانو دکتر شویل بیگدلی . در فاصله در دین ماه ۱۳۶۷ شمسی
 در آناه دین

معالجه و مداوا، بچه‌ها به تحصیل مشغول شدند همسرم تجربه طبّی و دانش پزشکی خود را افزود و متخصص زنان شد، من دکتر، پروفیسور و آکادمین شدم جمشید و مهشید نیز دانشکده پزشکی را به اتمام رساندند و طبیب و مشغول شدند و عائله تشکیل دادند و آنها هم صاحب اولاد و من و همسرم صاحب نوه‌ها شدیم. تا اینکه انقلاب مقدّس و پیروز اسلامی به ما نیز امکان داد که به آغوش میهن محبوب خود برگردیم و خودمان را باره آورد دانش و تجربه در اختیار هم میهنان عزیز بگذاریم. من با کار دانش، همسر و فرزندانم با پزشکی در خدمت خلق الله می‌باشیم و به خداوند قادر متعال سپاس می‌گزاریم که ما را از آنهمه بلا و خطر و بدبختی‌ها نجات داد.

گر نگهدار من آن است که من می‌دانم شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد



در مدّت مهاجرت اضطرّای (۱۳۲۵-۱۳۵۸ خورشیدی) ۳۳ ساله به شوروی سابق، ضمن اینکه با هزاران ناملایمات و مشقّات طاقت‌فرسا روبرو شدیم، سپاس به درگاه قادر متعال پس از فراغت از مشکلات و امکان فعالیت آزاد، تحصیل و تخصّص افراد خانواده را مطابق میل و آرزوی دیرین خود به ثمر رساندم. چون می‌دانستیم که کشور و مردم ما نیاز مبرمی به رشته پزشکی دارد و ماها در صورت تقدیر بازگشت به میهن از این راه به هموطنان گرامی می‌توانیم خدمت بنمائیم، این بود که همسر قهرمان و توانمندم بانو دکتر تاج الملوک بیگدلی متخصص امراض زنان، پسر دکتّر جمشید بیگدلی متخصص جراحی عمومی، دختر دکتّر مهشید بیگدلی (انصاراوا) متخصص حلق و گوش و بینی و عروس خردمند و لایقم سؤیل بیگدلی متخصص ممتاز چشم شده و در آن هنگام که آقایان پزشکان بیجهت ایران را ترک می‌نمودند این گروه پزشکی متخصص ما در سایه پیروزی انقلاب مقدّس اسلامی به ایران بازگشته و هر کدام در جای خود قرار گرفتند و اکنون بیش از ۱۵ سال است که با جان و دل و با منتهای صمیمیت و گذشت به بیماران خدمت



ابوکر قمر تشیه بیگدلی نفر اول از سمت راست با شاهی از نژاد گیلانی در میانم از اشراف شال در خان سال ۱۳۰۹ شمسی
 و طلبان و در نوین بیکم بگفت و اما در روز دکان شال آمد و چند بخت در میان زرگر دکان واسیب دکان منطقه الموت در و بار در لوه و همرا
 به شامل و مد و ایراد خدایت است. هکس بالا در روز نهم جمهوری اسلامی «مورخه» تیر ۱۳۰۹ برابر بخت و تحیه ۱۳۱۰ - سار و خا ۳۲ - سال و ظهور هم چاپ
 شده است. مسند بیگدلی مسندیه مؤلف ه تاریخ بیگدلی شاملو و شهرزاد جمهوری آزادیان بیکند و تعیم شهر باکو میباشد.

نموده به معالجه می پردازند.

همینقدر بنویسم در سایه معالجه حاذقانه و دلسوزانه خانم دکتر تاج الملوک بیگدلی زنان نازا معالجه شده و صاحب فرزند گردیده اند و با تفضلات پروردگار توانا ما این نوزادان همه را نوه خود دانسته و اکنون شمار آنها بیش از ۵۰۰ نفر می باشد (در ظرف مدت ۳۰ سال معالجه در خارج و داخل کشور) خانم دکتر بیگدلی با بیماران از روی انصاف و انسانیت رفتار می نماید. ویزیت نامبرده نصف ویزیت پزشکان متخصص می باشد، بعلاوه از هر ده نفر بیمار یک نفر را مجانی مداوا می شود. و به زنان بارداری بضاعت کمک های مادی و مراقبت ویژه می نمایند. این است که من این شیره زن را در ردیف شیر زنان قهرمان ایل جلیل بیگدلی ضبط و ثبت می نمایم. از درگاه خداوند تبارک و تعالی برای معظم الیها عمر دراز، سلامتی و توفیق خدمت بیشتری آرزو می نمایم.

بناست پیاپی ما گوارا دل از دل من و تاج الملک
 محمد ششم آذرماه ۱۳۷۱ تهران
 به همسر تاج الملک بیگدلی

تو نیم قرن انیس منی و یار منی	همیشه محرم اسرار و ارز دار منی
به هر یک که شدم یار و یارم بودی	حبیب و همدم و بهر از دوستان منی
به سختی و به نشتاط و به سرد گرم زبان	شریک شادی و بهمد و غمگاری منی
تو مهربان و قادر و پاکدامن من !	به عفت و به شرف نیز افتخار منی
و قار و عصمت و عفت برتر نه ای بوده	تو سزائندی من فردا اعتبار منی
تو مادر و دو عزیز و دو چشم منی	تو دوستدار من و آل هم تبار منی
چه خیرخواهی و خوبی چه کم نظیری تو	طبییب شمع من و نسل نو کار منی
به کارهای نویسندگی و دانش و علم	تو هم مشاوری علمی و دستیار منی
به عشق و محرومانم که چون بیدش	طلای نابی و دهنم خوشای منی
چو خط خوبی و چون تابلوی نقیسی تو	هنوز هم بت من، یار کلفدار منی
بخوابستی به تو او عمر دراز صداله	تو ز رستی من عشق پایدار منی

به عشق روی هست «بیگدلی» سرود این شعر
 تو یار غم من و دوست با و قار منی



دکتر مهدی عیسی



دکتر سوسیل عیسی



دکتر مهدی عیسی (انصاری)



دکتر زهرا عیسی

- ۱- عابدین بیک یا عبدی بیک بیگدلی شاملو لقب خانی را به مناسبت بروز رشادت‌ها و شجاعتها در جنگها از شاه اسماعیل اول گرفته، سپس به لقب «مبارزالذوله» مفتخر گردیده است.
- ۲- جنگ چالدران، نصرالله فلسفی... ص ۱۳۹.
- ۳- محبوب.
- ۴- سفرنامه شوالیه شاردن فرانسی، قسمت شهر اصفهان، ترجمه حسین عریضی، چاپخانه راه نجات، ص ۸۶.
- ۵- همان کتاب... ص ۸۶.
- ۶- احسن التواریخ، تألیف حسن بیک روملو، تصحیح دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۸۶.
- ۷- خلاصة التواریخ، تألیف قاضی احمد شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی، به تصحیح دکتر احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، مهرماه ۱۳۵۹، صفحات ۱۲۹ و ۱۳۰.
- ۸- تاریخ عالم‌آرای عباسی، تألیف اسکندربیک ترکمان - شاملو جلد اول و نیمی از جلد دوم کتاب، با شرکت کتابفروشی تهران، اسفندماه ۱۳۳۴ مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ص ۴۴.
- ۹- همان کتاب... صفحات ۴۵ و ۴۶.
- ۱۰- خلاصة التواریخ، تألیف قاضی احمد بن شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی به تصحیح دکتر احسان اشراقی، انتشارات دانشگاه تهران، مهر ۱۳۵۹، ص ۱۵۵.
- ۱۱- همان کتاب، همانجا.
- ۱۲- تاریخ عالم‌آرای صفوی. مؤلف نامعلوم به کوشش یدالله شکری، انتشارات اطلاعات، تهران، چاپ دوم ۱۳۶۳ خورشیدی، زمان تألیف اثر سال ۱۰۸۶ هجری قمری، از سبک نگارش و اصطلاحات بکار برده شده معلوم می‌شود که مؤلف آن آذربایجانی الاصل می‌باشد. و از مضمون و مندرجات اثر پیداست که یکی از ارادتمندان و مریدان خالص خاندان صفویه بوده است.
- ۱۳- تاریخ عالم‌آرای صفوی... مؤلف نامعلوم، به کوشش یدالله شکری... صفحات ۱۶۴ تا ۱۷۰.
- ۱۴- همان کتاب، ص ۱۷۱.
- ۱۵- معلوم می‌شود رئیس نام پسر بزرگه است.
- ۱۶- همان کتاب، همانجا.
- ۱۷- مؤلف اثر در اینجا نام بزرگه و رئیس را (پدر و پسر را) مخلوط می‌کند و گاه رئیس می‌نویسد. و

- مقصود از رئیس همان بزرگه است.
- ۱۸ — محلّ توقّف شاه اسماعیل.
- ۱۹ — از فہوای کلام معلوم می شود کہ آورنده مژده خود بزرگه است و شاه اسماعیل نیز در تبعیت از تاجلو بیگم او را پدر می خواند.
- ۲۰ — همان کتاب، صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱.
- ۲۱ — رک: شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، تألیف رحیم زاده صفوی باہتمام یوسف پور صفوی، ناشر کتابفروشی خیتام، شهریور ماه ۱۳۴۳، ص ۴۱۹.
- ۲۲ — بجای دہکده شہاآباد در «تاریخ عالم آرای صفوی» زبان نوشته شده و شاید ہم به همین مناسبت نام شہاآباد بعداً به این دہ نامگذاری شده است.
- ۲۳ — مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، شماره چهارم، سال ہفتم، (شماره مسلسل ۳۸، ص ۹۲۰) زمستان ۱۳۵۰.
- ۲۴ — پیچی ٹیل — سال میمون، به حساب منجمان ترکستان ہفتمین سال از دورہ اثنا عشری، فرهنگ معین.
- ۲۵ — تذکرہ شاه طہماسب بہ قلم شاه طہماسب بن اسماعیل بن حیدری الصفوی، ۹۱۰-۹۸۴ ہجری با مقدمہ و فہرست اعلام، امراللہ صفوی، انتشارات شرق، چاپ دوم ۱۳۶۳، ص ۲.
- ۲۶ — تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل... ص ۹۹؛ دانشمند شہیر و موزخ نوآور استاد نصراللہ فلسفی دربارہ این کتاب چنین می نویسد: «یک نسخہ از این کتاب نفیس در کتابخانہ مرحوم وحیدالملک شیبانی بود و نگارندہ این مقالہ از آن استفادہ کرد». چند مقالہ تاریخی و ادبی از نصراللہ فلسفی استاد دانشگاه، انتشارات وحید، شماره (۱) مرداد ۱۳۴۷، ص ۹۹.
- ۲۷ — تاریخ جہان آرا، منسوب بہ ملا ابوبکر، تہرانی، متعلق بہ کتابخانہ ملی، نسخہ خطی، چند مقالہ تاریخی و ادبی از نصراللہ فلسفی، استاد دانشگاه، انتشارات وحید، شماره (۱)، تہران، مردادماہ ۱۳۴۷، چاپ اول، صفحات ۹۹ و ۱۰۰.
- ۲۸ — جنگ چالدران، سال ۹۲۰ هـ. ق.
- ۲۹ — اشارہ بہ بہروزہ خانم.

30-sagerder

- ۳۱ — چالدران، نصراللہ فلسفی... ص ۹۷، بہ شاه اسماعیل صفوی، اسناد و مکاتبات تاریخی ہمراہ با یادداشتہای تفضیلی. بہ اہتمام دکتر عبدالحسینی نوایی، تہران، سال ۱۳۴۷ هـ. ش، چاپخانہ ری، ص ۱۳۸.
- ۳۲ — رک: گوشہ هایی از تاریخ اجتماعی ایران، پشت پردہ های حرمسرا، تألیف حسن آزاد، ارومیه،

انتشارات انزلی، ۱۳۶۲، ص ۲۷۷.

۳۳- رک: شرح جنگها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی. تألیف رحیم زاده صفوی، به اهتمام یوسف پورصفوی، تهران، شهریور ۱۳۴۱، ص ۳۰۳.

۳۴- «خلاصة التواریخ» تألیف احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی القمی ۱- به تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران مهرماه ۱۳۵۹، صفحات ۱۵۵ و ۱۵۶.

۳۵- همان کتاب ص ۱۷۸.

۳۶- همان کتاب... ص ۱۸۶.

۳۷- عمارت چهل ستون با کلاه فرنگی در حوالی سبزه میدان قزوین نینلتیتسبلنبت

۳۶- همان کتاب... ص ۱۸۶.

۳۷- عمارت چهل ستون با کلاه فرنگی در حوالی سبزه میدان قزوین واقع است و در اثر: «راهنمای آثار و بناهای تاریخی شهرستان قزوین- ص ۲۷» در این باره می خوانیم: «عمارت کلاه فرنگی از بناهای شاه طهماسب صفوی است. در دوره قاجاریه در آن تغییرات و تعمیرات شده و بصورت فعلی درآمده و چهل ستون خوانده شده است.

عمارت کلاه فرنگی شبیه به هشت بهشت اصفهان است. این عمارت دو طبقه است. و تالار بزرگی دارد. در زمان آبادی کلیه اطاقها و راهروها با تصاویر زیبا نقاشی و تزیین شده بود که اکنون کم و بیش در نتیجه تعمیرات بعدی آشکار شده. در حال حاضر عمارت چهل ستون به محل «موزه قزوین» اختصاص دارد.

۳۸- تاریخ عالم آرای صفوی. - مؤلف نامعلوم، به کوشش یدالله شکری، تهران ۱۳۶۳، چاپ دوم، صفحات ۴۹۴ و ۴۹۵.

۳۹- هرات درست نیست و اصفهان درست است.

۴۰- مقصود از خان دورمیش خان می باشد.

۴۱- سراب درست نیست و درجین درست است.

۴۲- معلوم می شود که لقب خندان خان به میرزا شاه حسین داده می شود.

۴۳- خلاصة التواریخ، تألیف شرف الدین الحسین الحسینی القمی، ۱- به تصحیح دکتر احسان اشراقی، تهران، مهرماه ۱۳۵۹، ص ۱۵۵.

۴۴- همان کتاب... ص ۱۷۶.

۴۵- تواجی - مأمور انتظامات.

۴۶- همان کتاب... ص ۱۷۸.

۴۷- همان کتاب... ص ۱۸۶.

۴۸- همان کتاب... ص ۲۴۲.

۴۹- در این خصوص در جلد اول «عالم آرای عباسی... ص ۲۲۶» چنین آمده است: «حسین بیک ولد خواجه شجاع الدین شیرازی که خالوی علیقلیخان شاملو بود و خانی جان خانم همشیره او (زن علیقلیخان شاملو. غ- بیگدلی) در خدمت نواب مهدعلیا و شاهزاده نامدار اعتبار تمام داشت و به وزارت نواب جهانبانی سربلندی یافت....»

قاضی احمد قمی در «خلاصة التواریخ» ص ۶۹۹ چنین می نویسد: «... حسین بیک وزیر چون همشیره اش خان جان خانم دایه نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا همسر (در نسخه همشیره. غ- بیگدلی) علیقلیخان شاملو بود به حمایت امرای شاملو محفوظ ماند.

۵۰- رک: زندگانی شاه عباس اول، مجلد اول، مقدمات سلطنت او از ولادت تا پادشاهی، تألیف نصرالله فلسفی استاد دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۳، چاپ پنجم، صفحات ۱، ۴۱، ۶۲، ۱۴۳.

۵۱- همان کتاب. همانجا.

۵۲- همان کتاب. ص ۴۱.

۵۳- می گویند بعدها که شاه عباس از این امر آگاه شد دیگر از دست کسی چیزی نمی خورد و بسیار محتاط بود.

۵۴- رک: زندگانی شاه عباس اول، جلد اول، مقدمات سلطنت او از ولادت تا پادشاهی، تألیف نصرالله فلسفی، استاد دانشگاه تهران، چاپ پنجم، تهران ۱۳۵۳، صفحات ۴۱ و ۴۲.

۵۵- همان کتاب. ص ۶۲.

۵۶- مهد علیا، خیر النساء بیگم، دختر میر عبدالله خان، فرمانروای مازندران و زن سلطان محمد صفوی مشهور به خدابنده، مادر سلطان حمزه میرزا و شاه عباس ۱ که زنی مستبد، بلند پرواز، قدرت طلب، تندخوی، کینه جوی و لجوج بود. اختیارات سلطنت را از دست شوهر بی حالش گرفته بود. در عزل و نصب امراء و سایر مقامات لشکری و کشوری خود سرانه حرکت می کرد. بهمین جهت اکثر سران قزلباش از او ناخرسند و ناراضی بودند، و برای انداختن او در پی فرصت می گشتند و سرانجام در تاریخ روزیکشنبه اول جمادی الثانی سال ۹۸۷ او را در برابر چشم شوهرش خفه کردند.

۵۷- زندگانی شاه عباس اول، جلد اول، مقدمات سلطنت او از ولادت تا پادشاهی، نصرالله فلسفی... ص ۶۲.

۵۸- همان کتاب، ص ۱۴۲.

۵۹- همان کتاب. ج ۱... ص ۱۴۲.

۶۰- مقصود مراد بیک بایندر می باشد.

- ۶۱- تاریخ عالم آرای عباسی، تألیف اسکندربیک ترکمان، مقدمه و فهرستها به کوشش ایرج افشار شامل نیمی از جلد دوم و جلد سوم، چاپخانه موسوی، تهران، دیماه ۱۳۳۵ ص ۱۰۰۹.
- ۶۲- سوسفید از قراء ترشیز، یک فرسنگی قریه مغان خراسان، اینجا باید به درجه شاه پرستی و فداکاری علیقلیخان توجه نمود که محض خاطر شاهزاده جوان زن خود را به خانه دشمن می فرستد که سر پرستی وظایف مادری عباس میرزا را بعهده بگیرد. جان آقا خانم هم چنین خواهر محمدمزمان سلطان بایندر اسکندربیک ترکمان: «- که ابا عن جد از امیرزاده های بایندریه ترکمان بوده، و پدرانش از جمله ارباب عقیدت و اخلاص خاندان ولایت شامل بوده اند. رک: جلد دوم عالم آرای عباسی، ص ۸۰۴.
- ۶۳- مقصود به نکاح درآوردن علیقلیخان بیگدلی شاملوزینب بیگم را که قبلاً آنا خانم نام داشت دختر شاه طهماسب اول و از بطن حوری خانم گرجی بود. و به اصطلاح قدیم خواهر اعیانی مریم بیگم. وی به دستور شاه اسماعیل دوم به عقد ازدواج علیقلیخان شاملو درآمد. اما این ازدواج تحقق نیافت. زیرا آن زن به تصرف خان شاملو در نیامد. زیرا سفر علیقلیخان و مرگ شاه اسماعیل، آشوب خراسان و اندکی بعد قتل علیقلیخان این عقد ازدواج را منتفی گردانید. انتشارات دانشگاه، چاپ نهم، تهران ۱۳۵۳ خورشیدی، ص ۴۲.
- ۶۴- خلاصه التواریخ -۱- ... ص ۶۱۰.
- ۶۵- شاه طهماسب صفوی، مجموع اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی. به اهتمام دکتر عبدالحسین نوائی. انتشارات فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰ خورشیدی صفحات ۱۶ و ۱۷.
- ۶۶- شاه طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی، به اهتمام عبدالحسین نوائی ... «نامه خواهر شاه طهماسب بخاصکی سلطان»... تهران، ۱۳۵۰ خورشیدی، صفحات ۳۴۱ تا ۳۴۴.
- ۶۷- «تاریخ عالم آرای عباسی»... تألیف اسکندربیک منشی ترکمان... جلد اول، ص ۱۳۵.

فصل دوم

اماکن و آثار خیریه و بناهای تاریخی و تعمیر و مرمت و طلا کوبی
اماکن مقدسه در فلات ایران و کشور عراق با سعی و کوشش
افراد بیگدلی و بیگدلی شاملو

چنانکه می دانیم ایل جلیل بیگدلی در اواخر قرن چهارم هجری قمری از شرق ترکستان و آسیای مرکزی به مرزهای ایران نزدیک شده و در دوران غزنویان به خراسان بزرگ آمده بتدریج در چند خیز و جهش به داخل فلات ایران نفوذ کرده، به اصفهان و آذربایجان راه یافته، بخشی از ایل به غرب، به شام و آناتولی روی آورده، مدتی در شامات، اطراف بلندیهای جولان و مشرق و جنوب شرقی آسیای صغیر رحل اقامت افکند و در سالهای ۸۰۳ و ۸۰۴ با لشگریان امیر تیمور گورکانی زد و خورد نموده و شماری در حدود سی هزار تن از افراد جنگاور و نبردی ایل در معیت و موافقت اردوی تیموری به طرف شرق، به طرف زاد و بوم اصلی خود حرکت نموده و در اردبیل به خواهش خواجه سید علی سیاهپوش صفوی آزاد گردیده و به نامهای شاملو و روملو در آذربایجان شرقی، حوالی اردبیل در دو ساحل رودخانه ارس و دشت مغان موقتاً رحل اقامت افکنده، توطن اختیار نموده و کم کم بقایای ایل از نقاط مختلف ایران و شام و روم به یکجا جمع گردیده و تبدیل به یکی از نیرومندین ایلات هفتگانه آن روزگار گردیده و در تشکیل حکومت صفوی و در حکومت و سلطنت ۲۴۳ ساله آنان نقش مهمی را عهده دار گردیده اند.

افراد این ایل تا زمانی که بیابان گرد و چادرنشین بوده اند گمان نمی رود اقدام به ساختن، بنا و ده و دهکده یا غیره نموده باشند زیرا شرایط ایلی و کوچوی بودن این کار را طلب نمی کرد، زیرا لازمه بیابانگردی و صحرانشینی همانا چادرنشینی و بیابان گردی بود. لیکن پس از آنکه به یاری و همت ایلات هفتگانه قزلباش دولت صفوی تشکیل یافت، افراد این ایلات نیز بر حسب مشاغل و وظایفشان به شهرنشینی گرائیدند، اگر چه کلاً دست از چادرنشینی برنداشتند ولی بر حسب ضرورت در شهر نیز مسکن گزیدند و بتدریج روی به شهرنشینی و تخته قابوشدن گذاردند. رفته رفته از خود آثار و ابنیه و حتی اماکن تاریخی به یادگار گذاشتند و کارهای بسیار مهمی انجام دادند.

مثلاً در ظرف مدت ۲۴۳ سال سلطنت صفویه اکثر اوقات حکومت هرات و منصب بیگلربیگی خراسان از همان بدو تأسیس سلطنت صفویه از حسینخان بیگدلی شاملو لله و آتالیق شاه اسماعیل گرفته تا پایان کار و انقراض صفویه به ترتیب در دست سرداران و بزرگان ایل بیگدلی شاملو بود که پدر بر پدر و نسل اندر نسل در خراسان بزرگ حکمرانی کرده و شهر هرات را مرکز و دارالحکومه خویش قرار دادند. و قلعه تاریخی مستحکم و زیبای هرات را از نو ساخته و پرداخته اند. چون در شرایط کنونی عجالتاً دسترسی به هرات نداریم. از تحقیق و تدقیق در این باره محرومیم، امیدواریم پژوهشگران در آینده از عهده این کار مهم برآیند. زیرا به تحقیق هریک از حکمرانان و بیگلربیگیان بیگدلی در ظرف آن دو قرن و نیم در هرات آثاری بر آثار قبلی افزوده و بر عظمت و زیبایی و استحکام آن شهر تاریخی و سوق الجیشی افزوده و کارهای مهمی انجام داده اند و در کار آبادانی منطقه و نوسازی مجذانه کوشش ها و ابتکارات مبذول داشته اند و «باغ جهان آرا» را در اطراف قلعه هرات ساخته و به مرکز حکومت خراسان تبدیل نموده اند.

اما در شهر زیبا و تاریخی اصفهان نصف جهان از نخستین بزرگان ایل جلیل بیگدلی شاملو که آغاز به ساختن اماکن و ابنیه تاریخی نمود دورمیش خان بیگدلی

شاملو فرزند عبدی بیک^۲ و برادرزن شاه اسماعیل اول یعنی برادر تاجلوبیگم نخستین ملکه خاندان صفوی بود وی در هنگام حکمرانی اصفهان در سالهای نخستین تشکل دولت صفویه درگیر و داربدون وقفه و جنگهای متمادی و پی در پی ممهزا در اصفهان اقدام به یک سلسله کارهای سازندگی و عمران آبادی نموده و آثاری از خود بیادگار گذاشته است.

نیکزاد امیرحسینی در اثر «تاریخچه ابنیه تاریخی اصفهان» می نویسد: «در نزدیک میدان قدیم طرف غربی خیابان هاتف یعنی روبروی مسجد علی و مناره علی — امامزاده هارونیه واقع شده است، دارای صحن وسیعی است که در وسط آن حوض آبی ساخته شده و سردر کاشیکاری بسیار زیبا از زمان شاه اسماعیل اول موجود است که به سعی استاد حسین و فرمان دورمیش خان در سال ۹۱۸ بنا گردیده است. این بنا در قدیم دارای دو مناره بوده که بعدها خراب شده است».^۳

این حسین نام بتائی می باشد که مدتها در خدمت دورمیش خان کار می کرده و به سبب استعداد ذاتی و تفضلات الهی کم کم مورد توجه شاه اسماعیل قرار گرفته و سرانجام به یکی از وزرای وی تبدیل می گردد و ما درباره وی در فصل مربوطه به تفصیل سخن گفته ایم نیکزاد امیرحسینی این حسین را چنین معرفی می نماید: «... گویند حسین نام بتائی که نذر کرده بود اگر از بدبختی نجات یافت و پولی پیدا کرد هارونیه را بسازد و از اتفاقات پس از مدتی در زمان شاه اسماعیل بصدارت رسید و به نذر خود وفا کرد... برپیشانی سردر اصلی بقعه این شعر خوانده می شود: به اقبال خان دورمیش کامکار بماند این بنا از حسین یادگار

کتیبه بالای سردر به نام شاه اسماعیل و در تاریخ ربیع الاول ۹۱۸ می باشد».^۴ حسن اتفاق اینجاست که همین بنای تاریخی در زمان شاه عباس دوم به سال ۱۰۷۶ توسط میرزا مهدی خان وزیر که آنهم از افراد خاندان بیگدلی بوده تعمیر گردیده است مؤلف «تاریخچه ابنیه تاریخی اصفهان» می نویسد: «کاشیهای بسیار زیبا و شفاف و طلایی رنگ این سردر از شاهکارهای صنعتی بشمار می رود

و مخصوصاً دو شکل طاووس بالای سردربی اندازه شیوا و جلب توجه می نماید و از جواهرات محسوب است...»^۵.

دیگری از باستان شناسان به نام عباس بهشتیان در اثر «بخشی از گنجینه آثار ملی» در این باره می نویسد:

«... یکی از درهای هارونیه که از آثار تاریخی و از بناهای زمان حکمرانی دورمیشخان شاملو (بسال ۹۱۸ هجری قمری - ۱۵۱۲ میلادی) در عهد شاه اسماعیل صفوی است...»^۶.

در اصفهان علاوه بر آثار فوق بر حسب نوشته عباس بهشتیان: «در جانب شرق بازار آهنگرها کوچه ایست به نام «بیگدلیها» و سرائی بزرگ و حمامی مشهور و محل های دیگر نیز به این نام معروف می باشد و چون این نام و بناها نشانی است که از خاندان بیگدلیها مانده است. این خاندان وابسته به سلسله شاملو و از طوایف قزلباش بوده اند. پس از روزگار صفویه لطفعلیخان آذربیکدلی صاحب تذکره «آتشکده» یکی از افراد مشهور دودمان بیگدلی است»^۷ مؤلف سپس درباره شخص آذربیکدلی چنین اظهار نظر می نماید: «آذربیکدلی یکی از شعرای عهد زندیه و از پیروان مکتب ادبی مشتاق اصفهانی و هم زمان با سید احمد هاتفی اصفهانی و صباحی کاشانی است تذکره «آتشکده» که یکی از منابع مهم تاریخی و ادبی ایران در عهد زندیه است از آثار او می باشد...»^۸

ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی در کتاب «آثار ملی اصفهان» یک حمام مشهور را در اصفهان نام می برد و می نویسد:

«حمام بیگدلی - این حمام در طرف مشرق شمالی میدان شاه واقع و در کوچه معروف به بیگدلی قرار گرفته است»^۹ همین مؤلف درباره «خیابان آذر» در اصفهان چنین می نویسد: «این خیابان «آذر» از خیابان عباس آباد شروع و به خیابان پهلوی (خمینی) ختم می شود».^{۱۰} علاوه بر اینها در اصفهان «دبیرستان آذر» نیز به نام مؤلف آتشکده آذر موجود می باشد. هم چنین مؤلف مزبور می نویسد

در شرق بازار آهنگرها کوچه ایست بنام بیگدلیها و سرائی بزرگ و حمامی و محلی دیگری هم به همین نام معروف است». ۱۱ درباره «کاروانسرای بیگدلی» در اصفهان می نویسد: «در دوره صفویه عدد کاروانسراهای اصفهان و تیمچه های اصفهان... یکصد و چهل و چهار باب بوده است که در ذیل به ترتیب درج می گردد:

«۱- کاروانسرای آفتابگاه ۲- کاروانسرای آقا... ۱۵ کاروانسرای بیگدلی...» ۱۲ و غیره.

سیروس پرهام در تلخیصی که از کتاب مایکل م-ج. فیشر کرده جزو مدارس قم دو مدرسه قدیمی را که به اسم افراد خاندان بیگدلی است نام می برد یکی مدرسه مهدیقلیخان بیگدلی شاملو که در سال ۱۱۲۳ هجری قمری بنیان گذاری شده است. دیگری مدرسه جانی خان که از مدارس قدیم و مشهور شهر قم بوده اند. ۱۳ افزون بر این مدارس مدرسه «مؤمنیه» نیز در شهر قم از بناهای تاریخی یادگاری محمّد مؤمن خان بیگدلی می باشد.

فعالیت افراد ایل خاندان بیگدلی در تعمیر اماکن مقدّسه

افراد ایل و خاندان بیگدلی از بنیان گزاران تشیع صفوی در ایران و از شیعیان متعصب اثنی عشری بوده و در راه حضرت پیغمبر اسلام صلوات الله علیه وآله و امامان و پیشوایان دین مبین اسلام از هیچگونه خدمت و انجام وظیفه و تعصب مذهبی کوتاهی و فروگزاری نکرده، در ماههای محرم عزادار و سیاه پوش بوده و در عاشورا و اربعین خرج و احسان داده، مرتّب و همه ساله مجالس روضه خوانی و عزاداری معمول و مرسوم داشته اند و این رویه معهود و مألوف قرن‌ها است که دوام داشته و هنوز هم معمول می باشد و انشاء الله نیز خواهد شد.

هنگامی که نادر شاه عراق عرب را از تصرف عثمانیان خارج می سازد و به

زیارت عتبات عالیات مشرف می‌گردد تعمیر و مطلقاً کاری بقاع و اماکن مقدسه کربلای معلی و نجف اشرف را به عهده سردار نامی خود مهدیقلیخان بیگدلی شاملو پسر دائی حاج لطفعلیخان آذربیکدلی شاملو مؤلف «آتشکده» واگذار می‌نماید. آذردر «آتشکده خود در این خصوص چنین می‌نویسد:

«... اثر خیری که در دولت او (نادرشاه. غ- بیگدلی) مرتب شد تذهیب قبه مبارک نجف اشرف و تعمیر آستان ملک پاسبان روضه منوره کربلای معلی است که به اهتمام مهدیقلیخان بیگدلی خالوزاده فقیر مقرر شده بود و تذهیب قبه مبارکه رضوی در طوس، ...»^{۱۴} و از این کلام دُرربار مرحوم آذر معلوم می‌شود که کارهای تعمیر و تذهیب هر سه بقاع مقدسه و مبارکه (نجف، کربلا و مشهد) در دوران نادر و بوسیله مهدیقلیخان بیگدلی شاملو انجام یافته و این خدمت بزرگ به عهده افراد ایل جلیل بیگدلی محول گردیده و از افراد این خاندان از عهده این وظیفه عالی و مقدس برآمده است و این افتخار هم برای شخص نادرشاه افشار و هم برای افراد ایل جلیل بیگدلی ابدالدهر و جاویدانی است.^{۱۵}

قدسی مؤلف «نادرنامه» نیز می‌نویسد: «بقعه کربلا بوسیله مهدیقلیخان بیگدلی خالوزاده آذر و بدستور نادر تذهیب گردیده است»^{۱۶} و سپس درباره حاج لطفعلی بیک آذربیکدلی و خویشاوندان وی در چند جمله مختصر چنین اظهار نظر می‌نماید:

«حاجی لطفعلی بیک آذربیکدلی به سال ۱۱۳۴ در زمان سلطنت شاه سلطانحسین متولد شد. مردی سخنور و شوخ بود. تخلص او در ابتدا «واله» و پس از آن «نکعت» بود و در آخر «آذر» اختیار کرد. هنگامی که نادر و شاه طهماسب در خراسان بر ملک محمود سیستانی غلبه کردند محمد خان عم آذر را به دربار عثمانی نزد سلطان احمد خان مأمور نمودند. (آقا خان) پدر آذر پس از تاجگذاری نادر از طرف وی به حکومت لار و بندر عباس منصوب شد. آذرنیز به همراه پدر بدانصوب رفت. مصطفی خان عم دیگر در سال ۱۱۵۷ به امر نادر به سفارت عثمانی مأمور

شد...»^{۱۷}

مدرسه و کتابخانه مدرسه عباسقلیخان بیگدلی شاملو در مشهد

یکی از مدارس قدیم مشهد و یکی از ابنیه تاریخی دوران صفوی مدرسه عباسقلیخان است. عباسقلیخان بیگدلی شاملو خلف حسن خان، نوه حسین خان بیگدلی شاملو است که اباً عن جدّه حاکم هرات و بیگلربیگی خراسان بوده‌اند، وی نیز بنوبه خود بواسطه قابلیت و استعداد ذاتی خویش از این میراث والای پدران خود بهرمنند شده، مدّتی قورچی باشی و بعد از فوت پدرش حسب فرمان شاه صفی حاکم بالاستقلال و تامّ الاختیار خراسان بزرگ با مرکزیت هرات گردید و به منصب بیگلربیگی خراسان نایل آمد.

مدرسه عباسقلیخان در شهر مشهد و در حاشیه جنوبی خیابان صفوی (پایین خیابان) واقع شده و همانطوری که از متن کتیبه‌های آن برمی‌آید، بانی مدرسه عباسقلیخان بیگلربیگی خراسان می‌باشد و آن را در سال ۱۰۷۷ هـ. ق ساخته و پرداخته است و این کار خیر در نخستین سال سلطنت شاه سلیمان بن شاه عباس دوم (سلطنت ۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ. ق) بوده است. دکتر محمود فاضل درباره این مدرسه می‌نویسد:

«این مدرسه دارای ۱۰۴- اطاق است که در چهار طرف ساخته شده و دو طبقه است، جلوی هر حجره‌ای ایوانی دارد و کلاً ۲۵۰ طلبه در آن سکونت دارند که اکثر آنها خاوری (بربری) هستند و به تحصیل علوم دینی اشتغال دارند... این مدرسه دارای چهار ایوان است. نمای ظاهری مزین به کاشی و اطراف محراب و پیشانی ایوانهایش دارای کتیبه‌هایی است که اکثر آنها ریخته است»^{۱۸}

در پیشانی درب ورودی این مدرسه فرمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هـ. ق) برای عباسقلیخان به خط نستعلیق نوشته شده که متن آن بشرح زیر است:

«الملک لله- حکم جهانمطاع شد آنکه ایالت و شوکت پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه لمیرالامراء العظام نظاماً لایاله والشوکه والعزّ والاقبال عباسقلیخان

غلامزاده قدیمی و دولتخواه صمیمی، بیگلربیگی کلّ خراسان به عنایت شاهانه مفتخر و سرافراز گشته بداند که عریضه‌ای که در این وقت مصحوب وزارت و رفعت و معالی پناه عزّت و عوالی و کمالات دستگاه آصفی کمالاً للوزارة والرفیعة والعزّ والمعالی میرزا سعدالدین محمد وزیر سرکار خود به درگاه معلی فرستاده استدعا نموده بود که مألوجهات محال ملک‌ی آن عالیجاه را که وقف مدرسه محدثه خود نموده به سیورغالی آن عالیجاه مقرر فرمائیم، بنظر کیهان اثر رسانید، عنایات شاهانه درباره آن عالیجاه از ابتدای چهار ماه قوی ثیل مألوجهات ملک‌ی محال مزبوره را به سیورغال ابدی و احسان سرمدی به عالیجاه شفقت و مرحمت فرمودیم. به توجهات شاهانه مشتمل باشد. تحریراً شهر جمادی الاولی سنه ۱۰۷۷.

روزی که به این اشرف احکام سرافراز عباس قلی گشته زلطف شه ایران
معلوم شد این نکته که در عالم اخلاص بر تارک موری فکند سایه سلیمان
ز آن خدمت تحریر بکاتب نپسندید خود بر ورق دیده رقم کرد بمژگان»^{۱۹}

کتیبه سردر به خط ثلث و کاشی معرق بوده و اکنون بکلی ریخته شده است.
در پیشانی همین ایوان (ایوان مسجد) به کاشی معرق به خط زرد نوشته شده:
«فی ایام دولة السلطان الاعظم والخاقان المعظم صاحب الحشمة السلیمانیه و
الشوكة الاسکندریه السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه سلیمان الصفوی الموسوی
الحسینی بهادرخان خلدالله تعالی بمیامن دولة»

«کتبه محمد رحیم- ۱۰۷۷»^{۲۰}

مؤلف مقاله می نویسد:

«این مدرسه با این که از نظر درآمد و موقوفات شاید دومین مدرسه مشهد مقدس باشد ولی بر اثر بی توجهی اولیاء امور تمام آثار هنری هنرمندان ایرانی آن ویران شده و خود مدرسه نیز قسمتهای زیادش مخروبه است».^{۲۱}

پاره‌ایی از مشخصات این مدرسه

- ۱- نام مدرسه عباسقلیخان
 - ۲- محل مشهد مقدس، پایین خیابان
 - ۳- واقف عباسقلیخان بیگدلی شاملو
 - ۴- تاریخ بنا ۱۰۷۷ هجری قمری
 - ۵- مساحت زیربنا ۸×۲۴ مترمربع
 - ۶- مساحت صحن ۱۶×۲۴ مترمربع
 - ۷- متصدی بعثت اختلاف میان ورثه عباسقلیخان اکنون در تصرف اوقاف خراسان است.
 - ۸- رقبات موقوفه حمام، بازارچه عباسقلیخان، دکاکین، پاساژ، منزل و غیره.
 - ۹- میزان درآمد سالانه ۲۴۴۰۷۲ ریال (مربوط به سال ۱۳۵۱ خورشیدی است).
 - ۱۰- نوع مصرف حقوق طلاب، خادم و تنظیف و روشنائی (لابد تعمیرات و حفظ آبادانی)
 - ۱۱- تعداد حجرات ۱۰۴- اطاق
 - ۱۲- تعداد طلاب ۲۵۰ نفر
 - ۱۳- مواد درسی ادبیات عربی، منطق، فقه و اصول. ۲۲
- مؤلف مقاله سپس در زیر سرلوحه «کتابخانه‌های مشهد» به تشریح وضع «کتابخانه مدرسه عباسقلیخان» می‌پردازد بشرح زیر:

کتابخانه مدرسه عباسقلی خان

این کتابخانه در سال ۱۳۳۴ شمسی به وسیله حجة الاسلام جناب آقای حاج سید حسن محدث تأسیس شده کتب اولیه آن عبارت بوده از کتابهایی که وسیله مرحوم سید علی بهشتی وقف شده بود و تدریجاً بر آن اضافه شده. تا اکنون در حدود یک هزار و پانصد جلد کتاب دارد... از آن میان حدود ۳۰ جلد آن خطی و بقیه چاپی می‌باشد...» ۲۳.

سپس مؤلف مقاله به طرز قرار گرفتن کتب، قرائتخانه، کتابدار و ساعت استفاده و دیگر مقررات اداری آن کتابخانه را دقیقاً تشریح نموده و سیاهی اجمالی آن سی

جلد کتب خطی را می دهد.

جا دارد که بر اولیای امور بویژه به مأمورین محترم اوقاف و متصدیان مربوطه امر یادآوری شود ویران کردن آبادانیها سهل و آسان است، ویرانیها را آبادان کردن کار مشکل و مردانه است. باید امانت و یادگارهای مردان قرون و اعصار تاریخ را حفظ کرد و بر مرمت آن پرداخت و روز بروز این قبیل اماکن عام المنفعه را رونق و صفا داد و نگذاشت تبدیل به ویرانه گردیده و لانه بومان شوم شود.

کالبد چهارتن از شاهان صفوی: شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین در شهر قم در جوار تربت مطهر حضرت معصومه علیها السلام بخاک سپرده شده اند. هم چنین مزار تعدادی از سران و سرکردگان و بزرگان دوران سلطنت ۲۴۳ ساله خاندان صفویه در این شهر مقدس که به حق دارالمؤمنین نامیده می شود موجود است منتها تعدادی از این قبور در نتیجه مرور ایام و گذشت روزگار و عدم توجه بتدریج ویران و سپس محو شده و از بین رفته است. مثلاً «در حال حاضر از مقبره شاه صفی جز صندوق خاتم مدفن که در موزه آستانه نگاهداری می شود هیچ اثر بر جای نیست...»^{۲۴} در این صورت پرواضح است که شماری از مزار دیگران نیز از نهیب روزگار و صدمات زمان در امان نبوده با خاک یکسان گشته و به ابدیت پیوسته اند. مثلاً همین چند سال قبل ضمن کاوش و تعمیر چند سنگ قبر بزرگ از زیر خاک بقعه پدیدار گردید که دو قطعه از آن سنگ ها مربوط به قرن دهم هجری قمری بود که یکی متعلق به مرحومه آقا شاه خاتون بنت حمزه بیک بن بکتاش بیک موصول بود که تاریخ وفاتش دوشنبه ذیقعد سال ۹۴۱ می باشد و دیگری متعلق به مرحوم محمدصادق خان شاملو درگذشته سال ۹۴۹ ه. ق. که این سنگ را دخترش پریخان خانم بر روی قبر وی انداخته بوده است.

به نظر مؤلف این کالبد محمدصادق خان شاملو و مزار وی از نخستین افراد ایل جلیل بیگدلی شاملومی باشد که در شهر مقدس دارالمؤمنین قم بخاک سپرده شده است زیرا فقط ۱۹ سال بعد از مرگ شاه اسماعیل بانی و مؤسس سلسه صفویه و

رواج دهندهٔ مذهب شیعه اثنی عشری در ایران بوده است و به تحقیق محمدصادق خان شاملویکی از سران سپاه قزلباش و از سرسپردگان شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی بوده است و جنازه اش را به دارالمؤمنین قم نقل کرده اند. دربارهٔ سرنوشت این سنگ مزار تاریخی سید حسین مدرسی طباطبائی مؤلف تاریخ گرانقدر «تربت پاکان» چنین می نویسد:

«این دو سنگ دانسته نیست چرا به ادارهٔ آموزش و پرورش قم نقل شد که در این چند سال همانجا کنار حیاط اداره مانده و در چند زمستان گذشته سنگ قبر آقا شاه خاتون با افروختن آتش میان آن، از میان به دو نیمه شده است». ۲۵ حال که سنگهای مزبور را برده بودند، شایسته بود که اداره آموزش و پرورش قم در نگهداری این آثار تاریخی دقت و مراقبت کافی مبذول می داشت، نه این که تا این اندازه سهل انگاری و بی تفاوتی بخرج بدهند تا سنگ تبدیل به آتشدان شده و بشکند و فرسوده گردد در صورتی که هریک از این سنگها برای اهلش گوهر و گنجی گرانمایی می باشد که شایان توجه است.

مدرسهٔ جانی خان

جانی خان (جهانگیر خان) بیگدلی شاملواز معاصرین شاه عباس اول و شاه صفی و از یاران و نزدیکان و خویشاوندان زینل خان (II) ۲۶ بیگدلی شاملو سپهسالار کل ارتش ایران و به قولی مغز متفکر و بازوی زورمند شاه عباس کبیر بوده. اسکندر بیک ترکمان برای نخستین بار نام وی را در سال ۱۰۳۵ هـ. ق در «تاریخ عالم آرای عباسی» می برد که به سمت سفیر و ایلچی از طرف سرفرماندهی ارتش قزلباش (زینل خان بیگدلی) برای گفتگوی مقدماتی صلح به نزد احمدپاشا سرفرمانده سپاهیان عثمانی در بین النهرین می رود... وی از طرف شاه عباس اول به منصب جلیل ایشیک آقاسی باشی گری مفتخر می کرد. بزودی ترفیع یافته و در

سال ۱۰۴۶ هـ. ق به منصب جلیل قورچی باشی گری مفتخر می‌گردد و شغل نبیل حکمرانی کرمان به وی واگذار می‌گردد و در آن خطه کارهای بنیادی انجام می‌دهد^{۲۷} و به قول صاحب کتاب «تربت پاکان» آثاری از خود به یادگار می‌گذارد. جانی خان در سالهای (۱۰۴۶-۱۰۵۵ هـ. ق) حاکم کرمان بوده است که با دست خون‌آلود شاه عباس دوم بقتل می‌رسد.

جانی خان نیز مانند دیگر بزرگان سلفش بانی کارهای خیر بوده و در هر جا که بوده باقیات صالحاتی از خود به یادگار گذاشته است که در اینباره و در خصوص شرح مآثر او باید به تواریخ دوره صفوی و سالاری و تاریخ احمدعلی خان و زیری کرمانی مراجعه کرد. وی نیز مانند دیگر افراد خاندان بیگدلی شاملو در شهر مقدس قم خدماتی کرده و از آن جمله بنای مدرسه معروف «جانی خانی» را به یادگار گذاشته است.^{۲۸}

سید حسین مدرس طباطبائی مؤلف کتاب گرانقدر «تربت پاکان» درباره «مدرسه جانی خانی» چنین می‌نویسد: «مدرسه جانی خانی برابر درگاه مسجد جامع از مدارس دوره صفوی قم است که در دوره ناصری به سال ۱۲۷۸ وسیله میرزا نصرالله خان مستوفی گرکانی تعمیر و مرمت یافت و پس از آن گاهی با نام «مدرسه ناصری» یاد می‌شد. سردری بلند دارد با مقرنسی لطیف در سقف و آرایش کاشی گرهی در لچکی‌های پیشانی سنگ نبشته جبهه درگاه آن بالای در ورود حاکی از مرمتی است که در سال ۱۳۷۳ از مدرسه به عمل آمد. صحن و حجرات مدرسه با هندسه‌ای خاص ساخته شده، و پیشانی ایوان‌های پیشاپیش حجرات نیز با کاشی گرهی آراسته است.»^{۲۹} درباره تاریخ ساختمان این مدرسه در مجله وزین «وحید» چنین آمده است: «مدرسه جانی خانی نیز گویا در نیمه دوم قرن یازدهم بنا شده است.»^{۳۰}

مدرسه مؤمنیه

دراثر وزین «تربت پاكان» درباره بنیان گذاری مدرسه مؤمنیه چنین آمده است: «بنای اصلی *مدرسه مؤمنیه* قم از آثار میرزا محمد مؤمن خان اعتمادالدوله^{۳۱} وزیر اعظم شاه سلطان حسین است که آن را در سال ۱۱۱۳ هـ. ق، با چهل دو حجره بنیاد نموده و املاک و مستغلاتی چند بر آن وقف داشته است».^{۳۲}

مؤلف «تربت پاكان» سپس خود محمد مؤمن خان را بشرح زیر معرفی می نماید:

«میرزا محمد مؤمن خان اعتمادالدوله فرزند حیدرخان فرزند زینل خان (۱۱۱۱) شاملو است که پیش تر ایشیک آقاسی باشی دیوان بوده و در نوروز سال ۱۱۱۰ پس از عزل میرزا طاهر واقعه نویس به وزارت شاه سلطان حسین رسید.^{۳۳} و در اواخر ۲-۱۱۱۹ هـ. ق درگذشت.^{۳۴} نام و سرگذشت کوتاه و نمونه شعر او با عنوان «مؤمن شاملو نواده زینل خان» در تذکره نصرآبادی هست و در همانجا سرگذشت کوتاه و نمونه شعر و شعر برادرش محمد جعفر بیگ نیز دیده می شود».^{۳۵}

ما در اینجا عیناً نوشته میرزا محمد طاهر نصرآبادی را در این خصوص نقل می کنیم.

«محمد مؤمن بیگ داروغه فراشخانه است. ایشان از ایل شاملو و نواده زینل خان است که، جان فشانیها در این دولت کرده، مشارالیه (مؤمن خان غ- بیگدلی) جوان قابل آدمی روشی است در نهایت ملایمت و اندام، طبعش خالی از لطفی نیست.

شعرش این است:

افروخته زوصف جمالش بیان من	چون طبع طور نور چکد از زبان من
واله نیم چوقمری و بلبل بسرو و گل	در غنچه دل است نهان گلستان من

سپس نصرآبادی می افزاید: محمدجعفر بیک برادر محمد مؤمن بیک است او هم به طریق اخوی عالیمقدار نهایت آدمیت دارد و خوش طبیعت است و شعرش این است:

صبح بر حال خفتگان خندد همچو پیری که بر جوان خندد
هر شکاف خرابه ای ده نیست که بمعموره جهان خندد^{۳۶}

تاریخچه مدرسه مؤمنیه

میرزا محمد مؤمن خان اعتمادالدوله در سال ۱۱۱۳ ه. ق مدرسه مؤمنیه را در قم با چهل و دو حجره بنا نمود.^{۳۷} و برای نگهداری و مخارج این مدرسه املاک و مستغلاتی چند وقف کرد.

در بالای درگاه ورود مدرسه سنگ نبشته منصوب گردیده بوده که نام و خصوصیات موقوفات را معین می کرده که در این اواخر برای دست یابی به همان موقوفات سنگ نبشته مزبور از بین برده اند.

این مدرسه دارای کتابخانه معتبری نیز بوده که کتب خطی گرانقیمت فراوانی در آنجا گردآوری شده بوده که پس از تجدید بنای مدرسه تعداد کثیری از آنها دیگر به کتابخانه مزبور برگشت.

گویا این مدرسه را افاغنه به منزله تحویل خانه مورد استفاده قرار داده بوده اند و به همین مناسبت به آنجا بعدها «مدرسه تحویل خانه» نیز گفته شده است. چون مهاجمین افغانی در آنجا جنس دیوانی تحویل می گرفته اند.

بنای مدرسه مؤمنیه چند سال پیش تعمیر اساسی می شود و تا این هنگام در سردر مدرسه کتیبه ای خشتی موجود بوده که ابیات زیرین با خط نستعلیق زیبا بر آن نبشته شده بوده است:

در زمان شۀ ستاره شمیم آسمان طبل و آفتاب علم

الَّذِي صَاحَ حَكْمَ نَافِذِهِ عَنْ سَوَادِ الْقُلُوبِ قَمِ يَا غَمِ
 خَسِرُوا عَهْدَ دَاوُدَ دَوْرَانِ شَاهِ گِیْتِی وَ قَبْلَةُ عَالَمِ
 سَاخَتِ اِیْنِ مَدْرَسِ سِیْهَرِ اَسَاسِ کِه اَز آن شَد بِنَا ی دِیْنِ مَحْکَمِ
 سَاخَتِ بَرِ شِیْعِیَانِ آلِ عَلِی اِیْنِ بِنَا رَا زِ صَدَقِ مَسْتَحْکَمِ^{۳۸}
 یَا فِت اَتِمَامِ اِیْنِ خُجَسْتِه بِنَا کِه بُوْد کَعْبِه سَانِ مَطَافِ اَمِ
 عَبَّیْدُ بِنْدِ گَانِ دِرْگَاشِ مُؤْمِنِ شَامِلُوا مِیْرِ عَجَمِ
 زِد رَقَمِ «اَفْهَمِ» اَزِ پِی تَارِیْخِ : «بِهْتَرِیْنِ مَدَارِسِ عَالَمِ»^{۳۹}

۱۱۱۳ هـ. ق

برای بهتر شناساندن میرزا محمد مؤمن خان نیگدلی شاملو اعتمادالدوله، باید بگوئیم که وی فرزند حیدرخان و نواده زینل خان سوم خان می باشد. از طرف دیگر فرزندش محمدقلی بیک در سال ۱۱۲۳ حاکم هرات بوده و هر کدام بنوبه خود خدماتی انجام داده اند.

اینک چند طغری سند موقوفات مربوطه به مدرسه مؤمنیه

وقفنامه موقوفات مدرسه مؤمنیه مورخ رمضان ۱۱۱۸ هـ. ق از محمد مؤمن خان بیگدلی شاملو اعتمادالدوله که ضمن آن یک دانگ و نیم از قریه قمروود، دوخان و یک بازار (مشمول بر ۲۲ باب دگان) بر مدرسه مزبور وقف نموده است. اینک عین این وقفنامه را از کتاب «تربت پاکان» نقل می نمائیم:

الحمد لله الَّذِي وَقَفَ عَقْلَ الْعُقَلَاءِ حَائِثاً فِي مَوَاقِفِ جَلَالِهِ وَ كِبَرِيَاثِهِ وَ سَخَفَ فِكْرَ الْفَضْلَاءِ وَ قَاصَرَأَ عَنِ الْاِنْتِهَاءِ اِلَى مَدَارِكِ صِفَاتِهِ وَ اَسْمَائِهِ. وَ نَصَلَّى عَلَى سَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَ مَبْلَغِ الْاَبَاءِ وَ اَشْرَافِ اَهْلِ الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ، الْمَعَزَّزِ بِتَعْزِيزِ «وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ» الْمَكْرَمِ بِتَكْرِيمِ «وَلَكِنْ رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ» صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الَّذِينَ هُمْ مَصَابِيحُ الْاِيْمَانِ وَ مَفَاتِيحُ الْجَنَانِ، وَ قَدْ اَنْزَلَ فِي شَأْنِهِمْ بَصْرَةَ الْعَالَمِيْنَ وَ تَذْكَيراً:

«أَمَّا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، سَيِّمًا سَيِّدَ

الاولیاء و اشرف الاولیاء و حجة الله على اهل الغبراء و الخضراء، المخصوص باختصاص «انما ولیکم الله» المعلى بتعلية «من كنت مولاه فعلى مولاه» المکرم بتکریم «انا مدينة العلم و على بابها» سلام الله عليه و على اولاده المعصومین سلاماً دائماً بدوام السموات و الارضین.

اما بعد مؤمنان ثواب کیش و مالکان عقل و عاقبت اندیش که به حسن تدابیر صائبه اساس بنای سعادت دارین را به مصالح خیرات و مبرات باقیه محکم ساخته و حاصل مزارع نشأتین را به صدقات جاریه آبیاری و حسب الواقع به جمع آن پرداخته اند خوشه چین خرمن «مثل اللّٰذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کلّ سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء» گشته، طایران آشیان مثوبات جاودانی را دانه خور خیرات و مبرات خود نموده اند. چراغ افروز انجمن حیات ابدی «المؤمن حیّ فی الدارین» گردیده و در طیّ معامله با مشتری ازلی که سرمایه سعادت لم یزلی است از راه «یسارعون فی الخیرات» شتافته، به ربیع بی زیان و نفع بی پایان رسیده اند و به بذل بهترین اموال در سایه خورشید پایه بی زوال «المؤمن فی ظلّ صدقته يوم القيامة حتی یقضی الله بینہ و بین خلقه» آسوده. گوهر گرانبهای «ثواب الاخری خیر من نعیّم الدنیا» را آویزه گوش شاهد رغبت نموده و به سوادى «وللآخرة خیر لک من الاولى» سرمه کش دیده بصیرت گردیده و به موادی کریمه عظیمه اعنی آیه وافی هدایه «انّ الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة» در معائله با خدای عزّ و علا سودمندی دیده اند.

مع هذا چون در این زمان خیر اقتران و عهد ثواب اندیش خاطر ملکوت ناظر اعلی حضرت سلیمان حشمت، سکندر شوکت، سپهر منزلت، خورشید رفعت، مشتری سعادت، بهرام صولت، کیوان جلالت، قبله سلاطین دوران آیین زمان، قدوة خواقین محمّدت قرین جهان، واقف عالمگیری و کشورستانی، بانی مبانی جهانبانی، رفعت افزای سپهر سلطنت و شاهی، خورشید آسمان ظلّ الّٰهی :
گر بردرش سپهرزند لاف از گزاف سردر کمند آوردش کهکشانشان

در عهد او نه کنده خزان از درخت رخت وز عدل او نداده کس از بدنشان نشان
 ثمره شجره طیبه سیاست و برتری، نوباوه حدیقه ولایت و سروری، باسط بساط
 امن و امان، رافع لوای عدل و احسان، السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن
 الخاقان ابوالمظفر والمنصور سمری جدّه ثالث الائمة علیهم السلام شاه سلطان حسین
 الصفوی الموسوی بهادرخان لازالت سفاین دولته القاهرة مشحونه به اسباب الفتح
 المبین و جوارى سلطنة الباهرة جاریة فی بحار الایام الی یوم الدین.
 که همگی عالمیان و تمامی جهانیان خصوصاً بندگان آستان و صوفی زادگان
 قدیم خاندان ولایت نشان به مقتضای «التاس علی دین ملوکهم» در میدان خیرات
 گوی مسابقت از سابقین ربوده و در تحصیل دعای خیر به جهت ذات اقدس اشرف
 کارگذاری مساعی جمیله نموده.

بناءً علیه نواب مستطاب معلى القاب، فلک جناب عالمیان مآب مبادی آداب
 وزارت و شوکت و اقبال پناه، عظمت و حشمت و رفعت و اجلال دستگاه، شهامت
 و بسالت و مناعت و عوالی و اعالی انتباه، مرجع ارباب السیف والقلم مرضیة
 الخیال و التّشیم مجمع محاسن الکلمات و الکرم، الدستور الاعظم الاکرم کافل
 مصالح الامم سلطان وزراء العرب والعجم، مدبر امور السلطنة بالرّای القصاب الاتم
 مزین مسند الوزارة به وفور الفضایل و وفور الهمم، المستغنی ذاته الشّریف عن الاطالة
 فی الالقاب العلّو الدّات و سموالصفات، صوفی زاده قدیم خاندان ولایت نشان،
 عالی جاهی اعتضاد السلطنة البهیة السلطانیة، آصف جاهی اعتمادالدّوله العلیة
 العالیة الخاقانیة، الواثق بعون الله المتان محمّد مؤمن خان ایدالله تعالی ایام وزارته
 العظمی الی انقضاء الارض و السماء تقرّباً الی الله العظیم و ابتغاء لوجهه الکریم یوم
 لا ینفع مال ولا بنون الا من الی الله به قلب سلیم.

وقف صحیح شرعی و حبس مؤبد ملّی نمود:

I تمامی و همگی دو بند گاو از جمله پنج بند گاو ملک طلق نواب مستطاب
 واقف از کلّ هشت بند گاو مزرعه قمرود من محال قم که از غایت شهرت مستغنی

از تعریف و توصیف است با جمیع توابع شرعیه و لواحق ملیه و ما یتعلق بها وینسب الیها.

II و تمامی ششدانک خان و بازار متصل به آن که مبنی است بر بیست و دو باب دکان واقع در سرچاه حسن من محلات قم با جمیع توابع و لواحق بالتمام.

III و جملگی خان واقع در کنار میدان مشهور به کاروانسرای حاجی نظر را بالتمام بر مدرسه مبارکه مؤمنیه مشتمل بر چهل و دو حجره واقع در دارالمؤمنین قم که از جمله وقفیات و بناهای خیرنواب مستطاب ایران مآب است به شرطی که سکنه آن از فرقه محقه امامیه اثنی عشریه کثر الله امثالهم و بلغهم فی الدارین آمالهم بوده باشند.

و نواب مستطاب واقف امنه الله من المخاوف تولیت موقوفات مزبوره را به نفس نفیس خود مادام حیاتاً باقیاً - عمره الله اطول الاعمار و وقاه صوارف اللیل و النهار - و بعد از آن به ولد ارجمند سعادتمند خود، اعنی جناب ستوده آداب، مفاخر انتساب، الذی حازفی عتفوان الشّباب من انواع المکارم النصیب الاعلی حیدر بیک. ۴۰ وقاه الله تعالی و بلغه بما تمناه - و بعد از آن بر ارشد اولاد ذکور او هکذا ما تعاقبوا و تناسلوا - کثرهم الله و ابقاهم و من جمیع المکاره وقاهم - و با وجود مانع از جانب ایشان تولیت به ارشد ذکور اولاد اناث او ما تعاقبوا و تناسلوا و با وجود عدم ایشان به ارشد اصلح برادران لمیرزاده سابق الالقاب، و بعد از ایشان به ارشد اصلح اولاد ذکور ایشان، و با وجود مانع به ذکور اولاد اناث ایشان ما تعاقبوا به شرط تقدّم بطن اوّل بر ثانی.

و نواب مستطاب واقف - امنه الله تعالی من المخاوف فی المواقف - مصارف این واقف مؤبد و حبس مخلّد را چنین مقرر فرمودند که آنچه حاصل و مداخل موقوفات مزبوره - که عبارت از دو بند گاو قمرود و دو خان و بیست و دو دکان واقع در دارالمؤمنین قم است - به هم رسد بعد از وضع حقوق دیوانی و اخراجات و تعمیرات مدرسه و موقوفات و مایحتاج ملکی و اربابی و خرج قنوت و سایر مایحتاج

و ضروریات و مثنونات آنچه بوده باشد یک عشرالحق التَّوْلِیة مخصوص جناب معلی القاب متولی است در هر مرتبه از مراتب تولیت. و حجره‌ای را روزی مبلغ شصت دینار تبریزی رسانند و حجره اول را که در وقت داخل شدن به جانب یسار واقع است روزی یکصد دینار دهند و دو نفر خادم را از قرار هر یک روزی پنجاه دینار مقرر دارند و اگر حاصل و مداخل موقوفات مزبوره زیاده کمتر ازین مصارف به عمل آید زیاد و کم نمودن مصارف مزبوره در هر مرتبه به اختیار جناب متولی است و در هر مرتبه تعمیر مدرسه و موقوفات را مقدم دارند.

و نَوَاب معلی القاب واقف - سلمة الله تعالى من جمیع المخاوف - حق التَّوْلِیة ایام خود را چنین مقرر فرمودند که هر سال به قدر دوازده سال نماز و روزه و دوازده ختم کلام الله مجید از برای نَوَاب جَنَّت مآب بهشت آرامگاه (واقف) از مردم صالح متدین استیجار و ثواب آن را به روح پرفتوح او هدیه نمایند.

و وظیفه طلبه سکنه مدرسه آن که به کسب علوم دین و انتشار معارف یقین و اشتہار احادیث و اخبار ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین قیام و اقدام داشته، اوقات خود را باطل و مدرسه را معطل نگذارند.

و نَوَاب مستطاب واقف - حفظه الله تعالى من المخاوف - بعد جریان الوقف علی الوجه المزبور و وقوع الشُّرُوط علی التَّهَج المسطور محال مزبوره را به ید تولیت قبض نمود و جمیع شرایط صحه الوقف و لزومه ما نطقت به الشریعة المطهرة متحقق گشت.

فقد صارت المذكورات مع توابعها ولو احققها منخرطة فی سلك سایر الموقوفات الشرعیة القطعیة المؤبدة التي لا تباع ولا توهب ولا ترهن ولا تبدل ولا تغیر بوجه من الوجوه و سبب من الاسباب، الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین. و من سعی فی تغییره و ابطاله فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین و بجمیع ذلك کله وقع الاشهاد من الثقات الذین علیهم الاعتماد.

و کان ذلك فی لیلة القدر من شهر رمضان المبارک من ۴۱ الشهر الثانی من

النصف الثانی من الثلث الثانی من النصف الثانی من العشر الثانی من المائة
الثانية من الالف الثانی من الهجرة النبویة على مهاجرها الف الف التحية.
والحمد لله اولاً و آخراً. سنة ۱۱۱۸هـ» ۴۲

گواهی میر محمد باقر ملا باشی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواقف على السرائر والضمائر والصلوة على سيد الاوليل والاواخر
محمد المبعوث من اشرف العشائر وعلى اهل بيته الموقوف على ولائهم غفران
الكبائر والصغائر.

وبعد فانّ على جاه التواب المستطاب الخان العظيم الشأن الرفيع المكان
الدستور الاعظم والمخدوم المكرّم المعظم، جاني ثمر الفتح و الكرم من غصن
السيف والقلم، شمس فلك الوزارة العظمى بدر سماء الايالة الكبرى. مدار الايران
واهاليه ملاذ اعظم العصر و اعالیه، لازالت اعلام وزارته و دولته في مواقف الخلود و
الدوام منشورة و ارقام عظمته و ايالته على صفحات الليالي والايتام مسطورة، وقف
جميع ما سطر في هذه الوثيقة الانيقة ابتغاء لوجه الله الكريم، ثم اخرجه من جملة
ممتلكاته العاقبة مدى الايتام وجعلت يده العليا التولية الدائمة بدوام الشهور والاعوام.
و كتب الداعي لدوام الدولة القاهرة السامع الاعتراف جناب على جاه الواقف
نصره الله تعالى من المخاوف بتمام ما رقم في هذه الصحيفة الصحيحة.

محمد باقر بن اسماعيل الحسيني الخاتون آبادی ۴۳

(محل مهر)...

یکی دیگر از شخصیت های خیر و معتبر و سرشناس معاصر دودمان بیگدلی شاملو
آقای حاج عباس خان بیگدلی می باشد.

حاج عباس بیگدلی از سال ۱۳۳۰ بعد در ظرف سی سال اخیر میلیون ها ریال از
ثروت شخصی خود برای ساختن مساجد، بیمارستان ها و تکایا و آب انبارها و سایر

این قبیل اما کن خیریه مورد ضروری همگان پرداخته و با کمال جوانمردی با بذل مال و جان خود یادگارهای جاویدان از خود باقی گذارده است که ما مدارک و اسناد چندی در این خصوص را ارائه می دهیم.

شیر و خورشید

وزارت راه

راه آهنی دولتی ایران

شماره ۲۶۵۶۸ - تاریخ ۱۳۳۶/۶/۳۰

مقام مدیریت کل

معطوف به رونوشت مرقومه شماره ۱۱۴۲۷؛ ۱۳۳۶/۶/۲۷ موضوع ساختمان مسجد در ایستگاه شاهرود.

مسجد قبلاً توسط این اداره تهیه شده و برآورد آن به مبلغ یک میلیون ریال تعیین و ضمن یادداشت مورخه ۱۳۳۶/۳/۲۵ به عرض رسید که ضمن اجازه شروع به ساختمان و تأمین اعتبار مبلغ ششصد هزار ریال از طرف راه آهن (بقیه چهارصد هزار ریال از طرف اشخاص خیر و بوسیله آقای بیگدلی پرداخت خواهد شد) مستدعی است مقتضیات رأی آن مقام را امر به ابلاغ فرمائید. رئیس اداره کل خط و ابنیه. مهندس صفوی کلنگ اول مسجد ایستگاه راه آهن شاهرود زده می شود. به تلگراف زیرین توجه فرمائید:

امضاء

قم

حضور مبارک حضرت آیه الله عظمی آقای بروجردی ادام الله ظلّه

در پیرو منویات مقدسه آن آیه الله عظمی به سعی و اهتمام جناب آقای بیگدلی و تشریک مساعی جناب آقای آلهی ریاست ناحیه راه آهن شاهرود، مجلس جشن با شکوهی از عموم طبقات اهالی و هیئت علمیه و رؤسای محترم و اعیان و بازرگانان

تولیت آستانه مقدسه قم

دایره

شماره ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲
تاریخ ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳
پهشت ...

جناب آقای حاج عباسخان بیگدلی

بدینوسیله از خدمات سرکار باستانه مقدسه که در این دوساله مجانا و به
هزینه شخصی کارگروه گیری و شستنوی قالیهای آستانه مقدسه را انجام داده اید
قدردانی میشود و توفیقات شما را همواره مسألت مینماید.

تولیت آستانه مقدسه



آقای حاج عباسخان بیگلر

در روز یکشنبه پنجم رجب در ایستگاه راه آهن تشکیل و اولین کلنگ ساختمان مسجد جدید التأسيس که به امر آية الله اقدام شده زده شد و مجلس به دعای وجود مقدس خاتمه یافت.

الاحقر عبدالله مهدوی

سند دیگر:

تولیت آستانه قدس قم شماره ۴۴۲۸ تاریخ ۱۳۴۲/۹/۲۴

جناب آقای حاج عباس خان بیگدلی

بدین وسیله از خدمات سرکار به آستانه مقدسه که در این دو سال مجاناً به هزینه شخصی کار گردگیری و شستشوی قالیه‌های آستانه مقدسه را انجام داده اید قدردانی می شود و توفیقات شما را همواره مسئلت می نماید.

تولیت آستانه مقدسه

امضاء

سند دیگر:

مقام مدیریت کلّ راه آهن دولتی ایران

محترماً بعرض می رساند. اینک که با مساعی شبانه روزی آن مقام ریلگذاری خط مشهد پایان یافته و شروع به بهره برداری می شود. اینجانب از نظرفراه مسافری این خط حاضرم به هزینه شخصی خود مسجدی در ایستگاه شاهرود بنا نمایم. با الطاف و مراحمی که آن جناب نسبت به زائرین حضرت ثامن الائمه علیه آلاف التحية و الثنا دارند استدعا دارد موافقت فرمائید. اداره خط و ابنیه نسبت به واگذاری زمین در محوطه ایستگاه و طرح نقشه آن اقدام لازم معمول فرمائید.

با تقدیم احترام. عباس بیگدلی. امضاء ۱۳۳۶/۲/۱۸

در زیر این نامه از طرف مدیرکلّ راه آهن دولتی مقدار ۳۵۰ متر مربع زمین برای



اداره
ناحیه
شماره
تاریخ ۱۳۳۷/۷/۳
پیوست

بخش خط وابسته ناحیه شمال شرق

بطوریکه اطلاع دارید از تاریخ ۱۳۳۷/۶/۲۲ مسجد ۱ ساختمان مسجد
ایستگاه شاهرود بخیر اینجانب شروع گردیده و در حال حاضر
تعداد ۳ نفر بنا و یک نفر شاگرد و ۱۲ نفر مله مشغول بکارند خواهشمند
است مراتب را جهت اطلاع مدیریت کل گزارش صنفاً مسئول فنی ساختمان
را معرفی فرمایند .

بیگدلس

۲۸۵۳
۱۳۳۷/۷/۳

و نوشت بحوزه ۲۵ ارسال شخص رئیس سته سیار مسئول مستقیم امور
فنی ساختمان مسجد بوده و با تشریک مساعی رئیس آن حوزه باید -
ساختمان مزبور ساخته شود ضمناً در مواقعی که از لحاظ فنی ایجاب
کمال بیشتری میکند بشخص اینجانب مراجعه فرمایند .
و نوشت بعرض ریاست اداره کل خط وابسته میرسد
و نوشت به آقای بیگدلس ابلاغ میگردد /ج

رئیس خط وابسته ناحیه شمال شرق و ط

شماره ارسال ۴۰		وزارت پست و مخابرات تلغراف		تاریخ وصول	
سال		تاریخ اصل		تاریخ و وصول	
م		م		روز	
ن		ن		ماه	
۱۸۶۷		۱۱		۱۱/۱۱	
ردیف		تعداد کلمات		ملاحظات	
۱۸۶۷		۳۳			
ن		ن		ن	
از		ن		ن	

جناب آقای حاج حسین بیگدلی دامت برکات
 بمکرمه و صلواتی از تشریف ساری جناب عالی
 و جناب آقای الهی در ساختمان مسجد
 شدم موفقتی هم از خداوند تعالی
 شدت یتاید حسن لها لجا من

این کار اختصاص داده می شود و نقشه مربوطه آماده می گردد و حاج عباسخان بیگدلی آغاز بکار نموده و مسجد را به پایان می رساند. عکس پیوست
ساختمان مسجد با جدیت هر چه تمامتر پیش می رود و آقای حاج عباس خان بیگدلی مراتب را به مقامات مربوطه راه آهن بشرح زیر تلگرافاً اطلاع می دهد:

بخش خط وابسته ناحیه شمال شرقی

بطوریکه اطلاع دارند از تاریخ ۱۳۳۷/۶/۴ مجدداً ساختمان مسجد ایستگاه شاهرود بخرج اینجانب شروع گردیده و در حال حاضر تعداد ۲ نفر بنا و یک نفر شاگرد و ۱۷ نفر فعله مشغول بکارند خواهشمند است مراتب را جهت اطلاع مدیریت کل گزارش ضمناً مسئول فنی ساختمان را معرفی نمایید. بیگدلی

پاسخ

جناب آقای حاج عباس بیگدلی دامت تأییداته
تلگراف واصل از تشریک مساعی جنابعالی و جناب آقای آلهی در ساختمان مسجد، مسرور شدم. موفقیت همگی را از خداوند تعالی مسئلت می نماید. حسین طباطبائی

مسجدی در گرمسار ساخته می شود که در اثر مضیقه مالی و نداشتن بودجه کافی ناتمام می ماند و ۲ سال در حال رکود و تعطیل می ماند. به محض اینکه آقای حاج عباس خان بیگدلی از وضعیت آگاه می شود. تأمین بودجه بقیه ساختمان مسجد مزبور را به عهده می گیرد و نامه زیرین را به مقامات مربوطه می نویسد

۱۳۴۰/۱۱/۱۰

ریاست محترم ناحیه تهران

بعرض می رساند. اکنون که هیئت محترم مدیره راه آهن در اثر مضیقه مالی راه آهن فعلاً با واگذاری ۵۴۶۰۰ ریال اعتبار دستمزد ساختمان مسجد گرمسار مواقت فرموده اند. برای اینکه ساختمان این مسجد به تأخیر نیفتد و این عمل خیر که نفع آن عاید عموم مسافرین و ساکنین گرمسار می شود در عهده تعطیل نماند

اینجانب تعهد می‌نمایم که دستمزد عملجات را هم علاوه بر مصالح مورد لزوم مسجد پرداخت نمایم. استدعا دارم مراتب را بعرض ریاست کلّ راه‌آهن برسانند تا نسبت به واگذاری ۱۸ عدد ریل مورد لزوم دستورات مقتضی صادر فرمایند.

معاون بخش امور اداری ناحیه تهران. عباس بیگدلی

امضاء

مبلغ لازم برای تکمیل ساختمان و ۱۸ عدد ریل لازم از طرف ریاست راه‌آهن دولتی ایران ناحیه تهران تأمین می‌شود و ساختمان مسجد خاتمه می‌پذیرد.

در مورخه ۱۳۴۱/۱۱/۱۵ از طرف رئیس اداره اوقاف قم نامه زیر را خطاب به آیت الله العظمی آقای نجفی المرعشی و پاسخ معظمّ الیه را می‌خوانیم:

به تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۱۵

محضر مقدّس حضرت آیت اله العظمی آقای نجفی المرعشی دامت برکاته

بعرض محترم عالی می‌رساند بقعه مرحوم آیت الله میرزای قمی واقع در قبرستان شیخان که بنای آن قدیمی ساز و روبه ویرانی می‌رود. از جانب جناب آقای حاج عباس بیگدلی که از مردان خیر می‌باشند پیشنهاد شده که به هزینه شخصی خود ساختمان بقعه را بدون اینکه به قبور داخل آن کاری باشد یا صدمه ای وارد آید با نقشه جدید و آبرومندی تجدید ساختمان نمایند. مستدعی است اجازه آن را امر به اعلام فرمائید.

با تقدیم احترام — رئیس اداره اوقاف قم. ابوالفضل یزدانی

امضاء

پاسخ آیت الله نجفی خطاب به آقای حاج عباس خان بیگدلی

بسمه تعالی

حضرتعالی مجاز هستید در تعمیر آن محلّ شریف با رعایت مقرّرات شرعیّه و بدیهی است حفظ آثار و قبور علماء اعلام از امور مهمّه امروزی می‌باشد و از ساحت قدس آلهی دوام تائیدات سرکار را مسئلت می‌نمایم. امضاء شهاب الدین الحسینی



وزارت فرهنگ

اداره اوقاف شهرستان قم

دایره جناب آقای مهندس کریمی

خواهشمند است برای مذاکره و ترتیب ترسیم نقشه لازم برای تجدید بنای بقعه
 مرحوم ایت اله میرزای قمی با اداره اوقاف مراجعه نمایند حق الزحمه شط -
 توسط آقای عباس بیگدلی پرداخت خواهد شد .

رئیس اداره اوقاف قم - یزدانی

۳۲۸۵

۱۳۱۱/۸

رونوشت شرح بالا برای اطلاع و اقدام آقای عباس بیگدلی ارسال میگردد

رئیس اداره اوقاف قم - یزدانی



شماره ۴۹۴

تاریخ ۱۳۴۸/۱۲/۲۹

پیوست

شهرداری شاهرود

اقای مهندس وحید بیگلری مدیر محترم شهرداری شاهرود

شهرداری در نظر دارد جهت زیبائی میدان مجسمه واستفاده کامل
 از آب قنات حوضرگاشی آب نطائی در فلکه (دور مجسمه) ساختن نماید
 از جناب عالی خواهشمند است با ملا حظہ محل نقشه ئی برای این منظور
 تهیه و مرحمت فرمائید از تشویک مساعی آنجناب نهایت درجه امتنان
 حاصل است .

کفیل شهردار شاهرود - اسماعیل زاده

المرعشی النجفی . مهرباء الدین الحسینی
 حاج عباس خان شروع بکار می‌کند. رئیس اداره اوقاف قم ترتیب کار را
 می‌دهد:

جناب آقای مهندس کریمی ۴۱/۱۱/۱۸

خواهشمند است برای مذاکره و ترتیب و ترسیم نقشه لازم برای تجدید بقعه
 مرحوم آیت الله میرزای قمی به اداره اوقاف مراجعه نمائید حق الزحمت شما توسط
 آقای عباس بیگدلی پرداخت خواهد شد.

رئیس اداره اوقاف قم — یزدانی
 می‌بینید جناب آقای حاج عباس خان بیگدلی در این قبیل امور دست مأمورین
 و مسئولین را باز می‌گذارد و آنها را محدود نمی‌کند مثلاً رئیس اوقاف قم با دستی باز
 به مهندس مربوطه مراجعه می‌نماید و رونوشت شرح بالا را برای آقای بیگدلی نیز
 می‌فرستد.

حاج عباس خان بیگدلی برای هر کار خیر و عام المنفعه آمادگی دارد و با این
 حسن نیت و کارگزاری خود مورد توجه مردم گردیده، مشهور و معروف می‌شود، مثلاً
 شهرداری شاهرود نامه زیر را به وی می‌نویسد:

علامت شهرداری

شهرداری شاهرود

شماره ۳۲۹۲

تاریخ ۳۸/۵/۳۱

آقای مهندس حاجی عباس بیگدلی مهندس محترم ناحیه راه آهن
 شهرداری در نظر دارد جهت زیبائی میدان مجسمه و استفاده کامل از آب قنات
 حوض کاشی آب نمائی در فلکه (دور مجسمه) ساختمان نماید. از جنابعالی
 خواهشمند است با ملاحظه محل نقشه‌ئی برای این منظور تهیه و مرحمت فرمائید. از
 تشریک مساعی آن جناب نهایت درجه امتنان حاصل است.

کفیل شهرداری شاهرود. اسماعیل زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

موسم سرد دارد
مکتوب شریف که مایه از صحت مزاج بود
نشد

بنیاد مسجد ایستاده است بر موی و پشم و مهر جبر است در مدینه

[illegible]

توبه منكم و عسى الله ان يرحمكم و يهديكم الى صراط مستقيم

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نسلیم و نکتہ وافر تقدیم داشتہ در این آستان تدبیر با انواع دعوات یار آدم - بنیاد پختہ
 در کمال صحت و عافیت و فرین مویجات آسایش روح و جسم لیس مورد عافیت خاصہ
 حضرت بقیۃ اللہ اروا خانہ اہ باشند - مرقوم شریف زیارت عافیت مند و لیس
 تقدیر و متشکر گوئی رسانید - رعایت شایستہ بعالجہ و بہبود خدایت محمدی
 در شدہ متدبر و نگران مودتین و تمجید و تہنہ موجب رضایتند اجداد بر گوار
 خواہد بود - از خداوند متعال خواہم سبحان ایشان عافیت کامل و شای
 سعادت مند در نبور و از خود رعایت فرماید - ان شاء اللہ - نسلیم زار عافیت نمود
 دنیا و آخرت دعا فرمود و السلام علیکم و علیٰ اہل بیتکم و علیٰ سائر المسلمین

زحمات آقای حاج عباس خان بیگدلی و خدمات عام المنفعه ایشان موجب خرسندی و قدردانی علما قرار می‌گیرد و از طرف آنها کتباً و شفاهاً مورد تقدیر و سپاسگذاری واقع می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

معروض می‌دارد مکتوب شریف که حاکی از صحت مزاج محترم و اشتغال به بنای مسجد ایستگاه شاهرود بود واصل و موجب مسرت گردید. امیدوارم موفق به اتمام آن بشوید و خداوند تعالی به جنابعالی اجر دارین عطا فرماید. در مواقع توجه ملتسم دعاء هستم. والسلام علیکم ورحمته الله وبرکاته. ۱۳۰ شوال ۱۳۷۷. مهر- طباطبائی.

آقای حاج عباس خان از ثروت خود برای بهبودی بیماران، درماندگان، بیکسان و روحانیان و غیره نیز به نجو جوانمردانه و انسان‌پرورانه استفاده می‌نماید: به نامه زیرین توجه فرمائید:

بسم الله تعالى شأنه

تسلیم و تحیت وافر تقدیم داشته در این آستان قدس به انواع دعوات یادآورم. امید آنکه پیوسته در کمال صحت و عافیت و قرین موجبات آسایش روحی و جسمی بوده مورد عنایات خاصه حضرت بقیة اللهی ارواحنا فداه باشید. مرقوم شریف زیارت، عاطفه مبذوله موجب تقدیر و به تشکر گویی رسانید. زحمات شما نسبت به معالجه و بهبودی جناب آقای مجتهدی در مشهد مقدس و تهران مورد تحسین و تمجید و البته موجب رضایتمندی اجداد بزرگوارشان خواهد بود. از خداوند متعال خواستارم به جناب ایشان عافیت کامل و به شما سعادت‌مندی دنیوی و اخروی عنایت فرماید. انشاء الله تعالی. مستدعیم برای عافیت امور دنیا و آخرت دعا فرمائید. والسلام علیکم وعلی صدقاء المحترمین. محمد الهادی الحسنی الحسینی...

مقام مدیریت کل راه آهن دولتی ایران

محترماً بعرض می رساند. اینک با مساعی شبانه روزی آن مقام، ریلگذاری خط مشهد پایان یافته و شروع به بهره برداری می شود. اینجانب از نظرفاه مسافرین این خط حاضرم بهزینه شخصی خود مسجدی در ایستگاه شاهرود بنا نمایم. با الطاف و مراحمی که آنجناب نسبت به زائرین حضرت ثامن الائمه علیه آلاف التحية و الثنا دارند استدعا دارد موافقت فرمائید اداره خط و ابنیه نسبت به واگذاری زمین در محوطه ایستگاه و طرح نقشه آن اقدام لازم معمول فرمائید. با تقدیم احترام عباس بیگدلی

۳۶/۲/۲۱/۵۷۹۴

مدیریت کل راه آهن

برای ساختمان یک مسجد آبرومند در حدود ۳۵۰ متر مربع زیر بنا لازم است و برای ساختمان این مسجد حداقل یک میلیون ریال هزینه لازم است که طبق اظهار آقای بیگدلی چهار صد هزار ریال موجود می باشد. اگر موافقت می فرمائید سیصد هزار ریال دیگر تأمین نموده اقدام شود.

۳۶/۲/۲۱

اداره خط

با آقای بیگدلی مذاکره شود چنانچه ... ایشان در صدد بر می آیند که این عمل خیر را بتوانند انجام کنند محل مناسبی فوراً واگذار شود و در این عمل کمک های لازم را خواهد نمود.

۳۶/۲/۲۹

آقای صوفی رئیس اداره کل خط و ابنیه دستور فرمائید در درجه اول نقشه و برآورد هزینه ساختمان مسجد را تهیه نموده و تا پس از ملاحظه به ترتیب ... رعایت کامل ... شود انجام گردد.



اداره
 ناحیه
 شماره
 تاریخ ۱۳۳
 پیوست

مقام مدیریت کل

حظ شماره ۱۱۹۶۶ - ۵/۲/۳۲ باستحضار -

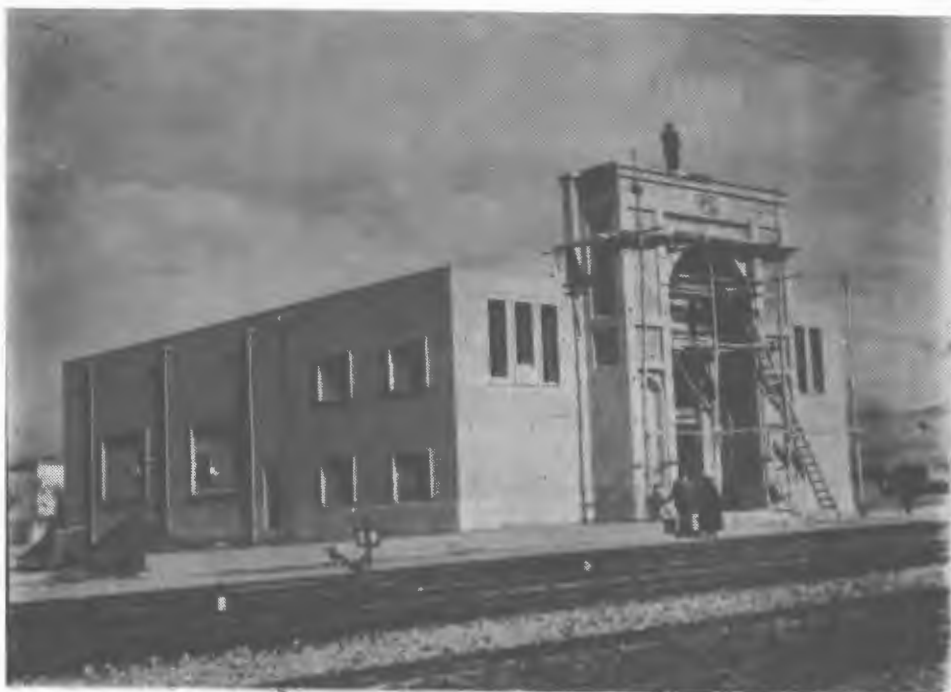
مهرسند ۰ د رمورد ساختمان مسجد شاهرود آعی بیکد لی
 مبلغ چهارصد هزار ریال قبولی را خرج و مقداری هم
 مصالح موجود دارند معذالك تقبل نموده که پوشش آنها با
 مصالح موجود به هزینه شخصی خود تحت نظر بخش خط و ابنیه
 ناحیه با تمام برسانند لذا از تاریخ ۶/۴ شروع و جوب بمت
 آن تکمیل گردد بد امید است از نواد آه ن ریزی سقف شروع
 گسرد ۰ ج

رئیس ناحیه راه آهن شمال شرق : الهیسی

رونوشت جهت استحضار مقام مدیریت فنی تقدیم میگردد .
 رونوشت به اداره خط و ابنیه راه آهن فرستاده میشود .
 رونوشت به بخش خط و ابنیه جهت نظارت و تکمیل ساختمان مسجد
 ارسال میشود .



مسجد خیمه‌سازان



مسجد شاه پروانه مندرس حاج عباسخان بیگدلی ساخته اند

شیر و خورشید
وزارت راه
راه آهن دولتی ایران

مقام مدیریت کل

عطف بشماره ۱۱۹۶۶-۳۷/۵/۲۵ به استحضار می‌رساند. در مورد ساختمان مسجد شاهرود آقای بیگدلی مبلغ چهارصد هزار ریال قبولی را خرج و مقداری هم مصالح موجود دارد معذالک تقبل نمود که پوشش آن را با مصالح موجود به‌هزینه شخصی خود تحت نظر بخش خط و ابنیه ناحیه به اتمام برساند. لذا از تاریخ ۶/۴ شروع و چوب بست آن تکمیل گردید. امید است از فردا آهن‌ریزی سقف شروع گردد.

رئیس ناحیه راه آهن شمال‌شرقی آلهی

رونوشت جهت استحضار مقام مدیریت فنی تقدیم می‌گردد

رونوشت به اداره خط و ابنیه راه آهن فرستاده می‌شود

رونوشت به بخش خط و ابنیه جهت نظرات در تکمیل ساختمان مسجد

ارسال می‌شود

شیر و خورشید

تاریخ ۱۳۳۷/۷/۳

وزارت راه

راه آهن دولتی ایران

بخش خط و ابنیه ناحیه شمال‌شرق

بطوریکه اطلاع دارید از تاریخ ۳۷/۶/۴ مجدداً ساختمان مسجد ایستگاه شاهرود به خرج اینجانب شروع گردیده و در حال حاضر تعداد ۲ نفر بتا و یک نفر شاگرد و ۱۷ نفر عمله مشغول بکارند خواهشمند است مراتب را جهت اطلاع مدیریت کل گزارش ضمناً مسئول فنی ساختمان را معرفی فرمائید.

بیگدلی



اداره

ناحیه

شماره

تاریخ ۱۳۳

پیوست

ناحیه راه آهن شمال شرقی

بازگشت بنامه شماره ۷۵۹۹-۲/۶/۲۷ با توجه بنامه شماره
 ۱۱۶۶۶-۲۵/۵/۲۷ راه آهن بعثت نداشتن اعتبار با تذکرات
 لازم به آقای حاج عباس بیگدلی معارف بخش امور اداری ناحیه -
 تهران از طرف راه آهن نامبرده تعهد نموده که نسبت بتأمین
 بقیه هزینه و اتمام ساختمان مسجد رایستگاه شاهرود^{شهر} اقدام نماید

رئیس اداره کن خط وابسته . مهندس صوفی

رونوشت بامور مالی ناحیه . بخش خط وابسته ناحیه ارسال میشود .

رئیس ناحیه راه آهن شمال شرقی

۵۴۷

۱۹/۶/۳۳

رونوشت بحوزه ۲ ارسال میشود .

به آقای بیگدلی

رئیس خط وابسته ناحیه شمال شرقی وطن

۱۹/۶/۳۳

۶۸۵۳
 ۳۷/۷/۳

رونوشت به حوزه ۲۵ ارسال، شخصی رئیس دسته سیار مسئول مستقیم امور فنی ساختمان مسجد بوده و با تشریک مساعی رئیس آن حوزه باید ساختمان مزبور ساخته شود ضمناً در مواقعی که از لحاظ فنی ایجاب کمک بیشتری می‌کند به شخص اینجانب مراجعه فرمائید.

رونوشت بعرض ریاست اداره کل خط و ابنیه می‌رسد.

رونوشت به آقای بیگدلی ابلاغ می‌گردد % ج

رئیس خط و ابنیه ناحیه شمالشرقی وطن

شیر و خورشید

وزارت راه

راه‌آهن دولتی ایران

ناحیه راه‌آهن شمالی

بازگشت به نامه شماره ۷۵۹۹-۳۷/۶/۲ با توجه به نامه شماره ۱۱۹۶۶-۳۷/۵/۲۵ راه‌آهن بعلت نداشتن اعتبار با تذکرات لازم به آقای حاج عباس بیگدلی معاون بخش امور اداری ناحیه تهران از طرف راه‌آهن، نامبرده تعهد نموده که نسبت به تأمین بقیه هزینه و اتمام ساختمان مسجد در ایستگاه شاهرود شخصاً اقدام نماید.

رئیس اداره کل خط و ابنیه. مهندس صوفی

رونوشت بامور مالی ناحیه بخش خط و ابنیه ناحیه ارسال می‌شود.

رئیس ناحیه راه شمالشرقی آلهی

۶۳۴۲

۳۷/۶/۱۹

رونوشت به حوزه ۲ ارسال می شود.
رونوشت به آقای بیگدلی ارسال می شود.
رئیس خط و ابنیه شمالشرقی وطن. امضاء

شماره ۳۲۹۲

تاریخ ۳۸/۵/۳۱

شیرو خورشید

شهرداری شاهرود

آقای مهندس حاجی عباس خان بیگدلی^{۴۴} مهندس محترم ناحیه راه آهن
شهرداری در نظر دارد جهت زیبایی میدان مجسمه و استفاده کامل از آب قنات
حوض کاشی آب نمائی در فلکه (دور مجسمه) ساختمان نماید از جنابعالی
خواهشمند است با ملاحظه محل نقشه یی برای این منظور تهیه و مرحمت فرمائید از
تشریک مساعی آن جناب نهایت درجه امتنان حاصل است.
کفیل شهرداری شاهرود - اسماعیل زاده

تولیت آستانه مقدسه قم

شماره ۴۴۲۸ تاریخ ۱۳۴۲/۹/۲۴

جناب آقای حاج عباسخان بیگدلی

بدینوسیله از خدمات سرکار به آستانه مقدسه که در این سال مجتاًناً و به هزینه
شخصی کار گردگیری و شستشوی قالیهای آستانه مقدسه را انجام داده اید قدردانی
می شود و توفیقات شما را همواره مسئلت می نماید.

تولیت آستانه مقدسه

امضاء



آقای حاج عباسخان بیکدلی مرد تسمیع بدست

شیر و خورشید
وزارت فرهنگ

اداره اوقاف شهرستان قم

محضر مقدس حضرت آیت الله العظمی آقای نجفی المرعشی دامت برکاته
بعرض محترم عالی می رساند بقعه مرحوم آیت الله میرزای قمی واقع در
قبرستان شیخان که بنای آن قدیمی ساز و روبه ویرانی می رود از طرف جناب آقای
حاج عباس بیگدلی که از مردان خیر می باشند پیشنهاد شده که به هزینه شخصی
خود ساختمان بقعه را بدون اینکه به قبور داخلی آن کاری باشد یا صدمه ای وارد آید
با نقشه جدید و آبرومندی تجدید ساختمان نمایند مستدعی است اجازه آن را اعلام
فرمائید.

با تقدیم احترام- رئیس اداره اوقاف قم- ابوالفضل یزدانی

بسمه تعالی جناب آقای حاج عباس خان بیگدلی
حضرتعالی مجاز هستید در تعمیر آن محل شریف (را) با رعایت مقررات شرعیه
و بدیهی است حفظ آثار و قبور علماء اعلام از امور مهمه امروز می باشد و از ساحت
قدس الهی دوام تأیید است سرکار را مسئلت می نمایم.
شهاب الدین الحسین المرعشی النجفی.

مهریضی: شهاب الدین حسینی

شیر و خورشید

وزارت فرهنگ

اداره اوقاف شهرستان قم

آقای حاجی عباس بیگدلی

شماره ۳۲۳۶

تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۱۵

پاسخ نامه مورخه... اشعار می دارد. چون تعهد رسمی نموده اید که بنای بقعه

مرحوم آیت الله میرزای قمی را به هزینه شخصی خود تبراً ساختمان نمائید و حضرت آیت الله العظمی آقای نجفی مرعشی هم اجازه فرموده اند، لذا بدینوسیله به شما اجازه داده می شود که طبق نقشه موجود در این اداره اوقاف ساختمان آن را تجدید و به اوقاف تحویل نمائید.

برای قدردانی از عمل خیر شما علاوه از جنبه معنوی آن به شما اجازه داده می شود از زمینی که تخریب پایه های سمت جنوب و شمال آن به وسعت بقعه با تجدید بنا اضافه می شود به نفع خود محل قبر منهای یک قبر استفاده نمائید. رئیس اداره اوقاف قم- یزدانی

شیر و خورشید

وزارت راه

تاریخ ۴۰/۱۱/۱۰

راه آهن دولتی ایران

ریاست محترم ناحیه تهران

بعرض می رساند. اکنون که هیئت مدیریت راه آهن در اثر مضیقه مالی راه آهن فعلاً با واگذاری ۵۴۶۰۰ ریال اعتبار دستمزد ساختمان مسجد گرمسار موافقت فرموده اند برای این که ساختمان این مسجد به تأخیر نیفتد و این عمل خیر که نفع آن عاید عموم مسافرین و ساکنین گرمسار می شود در عهده تعطیل نماند اینجانب تعهد می نمایم که دستمزد بنا و عملجات را هم علاوه بر مصالح مورد لزوم مسجد پرداخت نمایم استدعا دارم مراتب را بعرض ریاست کل راه آهن برساند تا نسبت به واگذاری ۱۸ ریل مورد لزوم دستورات مقتضی صادر فرمائید.

معاون بخش امور اداری ناحیه تهران

عباس بیگدلی

— بعرض مقام ریاست کلّ تقدیم و مستدعی است چنانکه ممکن باشد
تصویب فرمائید فقط هیجده عدد ریل فرسوده جهت پوشش این مسجد مقرر فرمائید
تحویل گردد. ۴۰/۱۱/۱۰

— در هیئت مدیره مطرح شود ۴۰/۱۱/۱۲

در جلسه ۴۰/۱۱/۱۶ هیئت مدیره مطرح مقرر شد چنانچه کار برای ۱۸ عدد
ریل اعتبار... اداره کل خط و ابنیه باشد و آقای بیگدلی هم بهتر است خود عمل
نماید و در آتیه هیچگونه ادّعایی نداشته باشد. موافقت می شود برای تکمیل
ساختمان مسجد هیجده عدد ریل اختصاص داده شود که زیر نظر ناحیه تهران به
مصرف پوشش سقف مسجد برسد.

چندین امضاء

شیر و خورشید

وزارت فرهنگ

اداره شهرستان قم

جناب آقای مهندس کریمی

خواهشمند است برای مذاکره و ترتیب و ترسیم نقشه لازم برای تجدید بنای بقعه
مرحوم آیت الله میرزای قمی به اداره اوقاف مراجعه نمائید. حق الزحمت شما توسط
آقای عباس بیگدلی پرداخت خواهد شد.

رئیس اداره اوقاف قم- یزدانی

۳۲۸۵

۴۱/۱۱/۱۸

رونوشت شرح بالا برای اطلاع و اقدام آقای عباس بیگدلی ارسال می گردد.

رئیس اداره اوقاف قم- یزدانی

امضاء



وزارت فرهنگ

اداره اوقاف شهرستان قم

دایره ————— آقای حاج عباس بیگدلی

شماره ۳۴۰

تاریخ ماه سال

پیوست ۱

پیرو صورتجلس مورخ ۱۵/۱۱/۴۱ د رمورد تعمیر و مرمت بقعه مرحوم میرزای
 قمی مراتب ضمن نامه شماره ۳۲۸۵ - ۴۱/۱۱/۱۸ با قای مهندس
 کریمی برای ترسیم نقشه متناسب با شان و مقام مرحوم مزبور بآغاز شده و
 مشارالیه ضمن نامه شماره $\frac{۱۱۹}{۱۹۱۹۹}$ که رونوشت آن ضمیمه است اطلاع
 داده است که مخارج ساختمان بالغ بر سیصد هزار ریال می باشد خواهشمند
 است در صورت تمایل حداکثر تا مدت پانزده روز اقدام بساختن نمایند -
 بدیهی است پس از انقضای مدت بالا و با توجه باینکه بقعه در شرف خرابی
 است انجام تعمیرات بقعه بدو طلبان دیتری واگذار خواهد شد .

رئیس اداره اوقاف قم - یزدانی

از

بسم الله الرحمن الرحيم
ربنا عليك توكلنا وابليك اينبنا واليك المصير

ما تايدات خدا در سوال و توجهات دل به خدا را داخله الله و بنام مبارک حضرت خاتم الانبیا
و ائمه مجتهدین علیه السلام .

در بیستم چشمه شریفی که در حدیث آمده است مطابق به نام آباء و اجداد و فقیر و دینیان
در منزل حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی تشکیلات داده و برای ساقیان
حسینه و قیامها در شهر مقدس کربلا و ائمه فرزندان را به سمت هفت مدره انوار

نودیم . ۱- حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی
۲- حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی ۳- حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی
۴- حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی ۵- حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی
۶- حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی ۷- حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی
۸- حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی ۹- حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی
۱۰- حضرت عجله الله تعالی فرجه له و ائمه السلفین و ارجاع برز و انوار روحانی

شیر و خورشید

وزارت فرهنگ

شماره ۱۳۴

اداره اوقاف شهرستان قم تاریخ ۱۳۴۲/۱/۲۲

آقای حاج عباس بیگدلی

پرو صورت مجلس مورخ ۱۵/۱۱/۴۱ در مورد تعمیر و مرمت بقعه مرحوم میرزای قمی مراتب ضمن نام شماره ۳۲۸۵-۱۸/۱۱/۴۱ به آقای مهندس کریمی برای ترسیم نقشه متناسب با شأن و مقام مرحوم مزبور ابلاغ شده و مشارالیه ضمن نامه شماره $\frac{۱۱۶}{۴۲/۱/۱۹}$ که رونوشت آن ضمیمه است اطلاع داده است که مخارج ساختمان بالغ بر سیصد هزار ریال می باشد خواهشمند است در صورت تمایل حداکثر تا مدت پانزده روز اقدام به ساختمان نمائید بدیهی است پس از انقضای مدت بالا با توجه به این که بقعه در شرف خرابی است انجام تعمیرات بقعه به داوطلبان دیگری واگذار خواهد شد.

رئیس اداره اوقاف قم - یزدانی

امضاء

بسم الله وله الحمد

ربنا علیک توکلنا انیبنا و الیک المصیر

با تأییدات خداوند متعال و توجهات ولی عصر ارواحنا له الفداء و به نام مبارک حضرت خامس آل عبا ابا عبدالله الحسین علیه السلام.

در لیل هفتم جمادی الثانیه یکهزار و سیصد و هشتاد و سه مطابق چهارم آبان ماه یکهزار و سیصد و چهل و دو اینجانبان در منزل حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا ابوالقاسم روحانی تشکیل جلسه داده و برای ساختمان حسینیّه



تاریخ ۱۳۴۰/۹/۱۹
شماره ۲/۱۸۷۴۴

بیوست

شهرداری قم

تهران - قلمک خیابان توج پلاک ۱۷ آقای عباس بیگدلی

در پاسخ نامه مورخ ۱۵/۵/۴۸ اشعار میسر دارد

شهرداری بانصب فشاری و حفار چاه فاضل آبدرمیدان آستانه
آب آشامیدنی زائون را فراهم نموده در مورد ساختمان چند دستگاه
توالت در میدان مزبور همانا و رکه در نامه فوق وعده فرموده اید چنانچه
آمادگی دارید باشهرداری تماس حاصل نمائید تا تاسیس

مقتضی اتخاذ گردد.

رئیس شهرداری
امین

قمیها در شهر مقدس کربلای معلی اشخاص ذیل را بسمت هیئت مدیره انتساب نمودیم.

- ۱- حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزا ابوالقاسم روحانی.
- ۲- حضرت حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج مرتضی حائری.
- ۳- جناب آقای حاج آقا رضا شاهپوری.
- ۴- جناب آقای حاج سیداحمد مصطفوی.
- ۵- جناب آقای حاج میرزا عباس امجدی.
- ۶- جناب آقای حاج سید علیمحمد سیدی.
- ۷- جناب آقای حاج عباس آقا بیگدلی.
- ۸- جناب آقای حاج محمد آقازاده.

امضاء هر هشت نفر

تاریخ ۱۳۴۸/۶/۱۹

شماره ۲/۱۶۷۳۴

نشان شهرداری

شهرداری قم

تهران- قلهک، خیابان تورج، پلاک ۱۷

آقای عباس بیگدلی

در پاسخ نامه مورخه ۴۸/۵/۱۵ اشعار می دارد. به شهرداری با نصب فشاری و حفر چاه فاضلاب در میدان آستانه آب آشامیدنی زائرین را فراهم نموده و در مورد ساختمان چند دستگاه توالت در میدان مزبور همانطور که در نامه فوق وعده فرموده اید چنانچه آمادگی دارید با شهرداری تماس حاصل نمائید تا تصمیم مقتضی اتخاذ گردد.

از طرف شهردار- سرتیپ امینی

شماره ارسال ۴۰

شیر و خورشید
وزارت پست و تلگراف
تلگرام

روز ۱۱/۱۱

جناب آقای عباس بیگدلی دامت تأئیده

تلگراف واصل از تشریک مساعی جنابعالی و جناب آقای آلهی در ساختمان
مسجد مسرور شدم، موفقیت همگی را از خداوند تعالی مسئلت می نماید.
حسین طباطبائی - مهر

شماره ۸۲۰۵۹ ن

شیر و خورشید

تاریخ ۲/۲۱

وزارت راه

راه آهن دولتی ایران

آقای عباس بیگدلی معاون بخش امور اداری

چون در امر ساختمان مسجد ایستگاههای گرمسار و پیشوا زحماتی متحمل
شده اید و با کوشش و همت شما تا کنون قسمت اعظم این بنای مذهبی پایان یافته لذا
به منظور اتمام ساختمانهای مزبور موافقت می شود هر ماه چند روز با اطلاع قبلی
واحد مربوطه برای رسیدگی و سرکشی به ایستگاههای مزبور عزیمت و مراجعت
نمائید.

رئیس ناحیه راه آهن تهران- نورزاد

شیر و خورشید

راه آهن دولتی ایران

اداره ارتباطات

تلگراف

قم

حضور مبارک حضرت آیه الله عظمی آقای بروجردی ادام الله ظلّه



وزارت بهداشت

شماره
۲/ ۷۶۷
تاریخ
۱۳۵۵ / ۲ / ۲۵

به : آقای عباس بیگدلی
از : اداره کل طرحها و برنامه ها
موضوع: قریه چاه عین اعلام مرودشت

عطف بنام شما بعنوان مقام محترم وزارت بهداشت
به نمایندگی از طرف چندین نفر افراد خیر و نیکوکار در مورد
کمک مالی به منظور احداث درمانگاه در قریه چاه عینی اعلام
مرودشت لا رستان بطوریکه اطلاع دارید قبلاً آقایان علی
و عبد الطیف صراف نیز در این زمینه با استانداری استان فارس
مکاتبه کرده اند که مراتب به وزارت بهداشت اعلام داده شده
است و این اداره کل طی نامه شماره ۵۱۲/۲ مورخ ۱۳۵۳/۸/۵
به اداره کل بهداشت استان فارس نظریه موافق اعلام داشته
است. لهذا شما و سایر افراد نیکوکار و خیر میتوانید از طریق
اداره کل بهداشت استان فارس با مراجعه به نامه فوق الذکر
نسبت به تعقیب موضوع اقدام نمایید.

مدیرکل طرحها و برنامه های وزارت بهداشت

در پیرو منویات مقدسه آن آیه الله عظمی به سعی و اهتمام جناب آقای بیگدلی و تشریک مساعی جناب آقای الهی ریاست ناحیه راه آهن شاهرود مجلس جشن با شکوهی از عموم طبقات اهالی و هیئت علمی و رؤسای محترم و اعیان و بازرگانان در روز یکشنبه پنجم رجب در ایستگاه راه آهن تشکیل و اولین کلنگ ساختمان مسجد جدید التأسيس که به امر آیه الله اقدام شده زده شد و مجلس به دعای مقدس خاتمه یافت.

الاحقر عبدالله مهدوی- امضاء

الشهیر آقا بزرگ اشرفی- امضاء

شیر و خورشید

وزارت بهداری

شماره ۲/۷۶۷

تاریخ ۱۳۵۳/۲/۲۵

به : آقای عباس بیگدلی

از : اداره کل طرحها و برنامه ها

موضوع : قریه چاه عین اعلا مرودشت

عطف به نامه شما به عنوان مقام محترم وزارت بهداری به نمایندگی از طرف چندین نفر افراد خیر و نیکوکار در مورد کمک مالی به منظور احداث درمانگاه در قریه چاه غنی اعلا مرودشت لارستان بطوری که اطلاع دارید قبلاً آقایان علی و عبداللطیف صراف نیز در این زمینه با استانداری استان فارس مکاتبه کرده اند که مراتب به وزارت بهداری اطلاع داده شده است و این اداره کل طی نامه شماره ۲/۵۱۳ مورخ ۵۳/۲/۱۱ به اداره کل بهداری استان حاوی نظریه موافق اعلام داشته است. لهذا شما و سایر افراد نیکوکار و خیر می توانید از طریق اداره کل بهداری استان فارس با مراجعه به نامه فوق الذکر نسبت به تعقیب موضوع اقدام نمائید.

از طرف مدیر کل طرحها و برنامه های وزارت بهداری

بسم الله الرحمن الرحيم

معروض می دارد. مکتوب شریف که حاکی از صحت مزاج محترم و اشتغال به بناء مسجد ایستگاه شاهرود واصل و موجب مسرت گردید. امیدوارم موفق به اتمام آن بشوید و خداوند تعالی به جنابعالی اجر دارین عطاء فرماید در مواقع توجه ملتسمی دعا هستم. والسلام علیکم ورحمت الله وبرکاته ۱۳ شوال ۱۳۷۷
مهریضی کوچک با سجع: ... طباطبائی

بسم الله تعالى شأنه

تسلیم و تحیت وافر داشته در این آستان قدس به انواع دعوات یادآورم، امید آنکه پیوسته در کمال صحت و عافیت و قرین موجبات آسایش روحی و جسمی بوده مورد عنایات خاصه حضرت بقیة اللهی ارواحنا فداء باشید.
مرقوم شریف زیارت عاطفه مبذوله موجب تقدیر به تشکرگوئی رسانید زحمات شما نسبت به معالجه و بهبودی جناب آقای مجتهدی در مشهد مقدس و تهران مورد تحسین و تمجید و البته موجب رضایتمندی اجداد بزرگوارشان خواهد بود. از خداوند متعال خواستارم به جناب ایشان عافیت کامل و به شما سعادت‌مندی دنیوی و اخروی عنایت فرماید. انشاء الله تعالی

مستدعیم برای عافیت امور دنیا و آخرتم دعا فرمائید والسلام علیکم وعلی
الاصدقاء المحترمین*

امضاء محمد هادی حسینی...

دبستان و دبیرستان «کورش کبیر» مسجد و حمام کهلا

مرحوم یدالله خان بیگدلی اسلحه دارباشی علاوه بر اینکه سرداری رشید و جانبازی بیدریغ در راه عظمت استقلال ایران عزیز بود هم چنین او یکی از مردان خیر و معارف پرور روزگار بود. کارهای اصلاحی و عام المنفعه آن شادروان فراوان و در سطوح گوناگون بود. در مردم‌داری و مردم‌نوازی نام نیکی از خود بیادگار گذارده است نقد و جنس قابل توجهی در سال به نیازمندان و ناتوانان می‌پرداخت. به عناوین مختلف مجالس احسان و خرج و شیلان ترتیب می‌داد. حواله و انعام و بخشش مستمری و خانواری نیز کم نمی‌داد. مرد بسیار کریم النفس و سخاوت‌پیشه و خیرخواه بود.

از آرزوهای آن شادروان قبل از هر چیز اشاعه سواد عمومی و فراهم ساختن وسایل تحصیل همگانی بود. با سواد کردن مردم ولو هر کس و از هر صنف و طبقه که باشد منتهای آمال وی بود. دربارهٔ افراد خانواده و فامیل و خویشاوندان بذل توجه خاصی مبذول می‌داشت و سعی می‌کرد جوانان با استعداد دودمان را در تهران، قزوین یا زنجان به تحصیل بگمارد و آنان را برای آینده آماده سازد و مغز و هوش‌شان بیالاید که بتوانند بکارهای لشکری و کشوری و اقتصادی کشور مفید و مثمر واقع شوند و با چنین فکری بسیاری از افراد با استعداد فامیل را با سواد و صاحب شغل و مقام نمود خدایش بیامرزد.

شادروان برای با سواد ساختن فرزندان زحمتکشان و کشاورزان نیز عشق می‌ورزید و در آن دوران خانخانی و زورسالاری و ستم شاهی و چپاول حقوق و دسترنج توده‌ها، بویژه کشاورزان مظلوم و دست از همه جا کوتاه مشارالیه برخلاف تمایل خوانین همسایه در صدد برآمد که دبستانهایی در دهات تأسیس نماید و فرزندان کشاورزان را با سواد سازد. درست است که این اقدام معظم‌الیه مورد مخالفت شدید اربابان و ملاکین بزرگ آن روزگار از قبیل افشارها و ذوالفقاریها و

یمینی ها و غیره گردید، معهذا ایشان با توکل به خداوند پایمردی نموده نخست در قریه کھلا زادگاه خانواده و اجداد به تأسیس دبستانی چهارکلاسه بنام «دبستان کورش کبیر» اقدام نمود و از پاییز سال ۱۳۱۲ خورشیدی فرزندان محروم کشاورزان و زحمتکشان ده کھلا آغاز به تحصیل نمودند. زمین، مصالح ساختمان، اثاثیه و جمیع هزینه مربوطه را شخصاً عهده دار شده و حتی وسایط تحصیلی و کتب دانش آموزان را به رایگان در اختیار آنها قرار دادند و تا مدتی حقوق معلمین را نیز شخصاً می پرداختند.

روستائیان استقبال عجیبی نمودند و روستازادگان استعدادهای نمونه ای ارائه دادند و این وضعیت سبب شد که آن شادروان در سطح دولت و وزارت فرهنگ اقدامات جدی و پیگیر بعمل بیاورند و با در اختیار گذاشتن زمین و وسایل ساختمانی دبستان مزبور را به شش کلاسه و سپس به دبیرستان تبدیل سازند. آن رادمرد زنده یاد این رویه را در دهات ملکی خودشان (در آن روزگار) از قبیل: اجاق، قانقانلو، سقرچین و زاغج و غیره نیز بکار بردند که همه این روستاها هم اکنون صاحب مدرسه می باشند و از برکت وجود خیر آن شادروان مستفیض می شوند.

پس از وفات آن مرحوم نیز این دبستان و دبیرستان ها به سعی و همت فرزند برومند آن مرحوم آقای امیرحیدر علیخان بیگدلی اداره می شد و سالها مدیریت دبیرستان کھلا را به عهده داشتند. تا این که پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۸ بنیاد مزبور یکجا به دولت واگذار گردید و از فارغ التحصیلان این بنگاههای علمی هم اکنون شماری پزشک و مهندس و معلم، جامعه شناس، کارمند دولت، افسر و افسریار و غیره خادم این آب و خاک می باشند و امروز هم شماری از فرزندان کشاورزان و زحمتکشان قریه کھلا و دهات نامبرده اطراف در این مدارس به فرا گرفتن دانش و آماده ساختن خویش به خدمت مادر میهن مشغولند. روان مؤسّسش شاد باد.

بیمارستان کهلا. شادروان نامبرده در مجاورت همان دبستان ۴ کلاسه که در سال ۱۳۱۲ خورشیدی بنیاد گذاشت یک گوشه‌ای نیز به عنوان بهداری، مداواخانه ترتیب داد و طبیبی به استخدام درآورد، دارو و درمانی تهیه کرد و با همت و خیرخواهی او بهداری کهلا راه افتاد و بیماران منطقه را به رایگان مداوا می‌کرد. تا وقتی که مرحوم زنده بود روز بروز در وسعت دادن و پریارتر نمودن و رونق بخشیدن به این مؤسسات عام المنفعه همت مصروف می‌داشت تا این که آن گوشه بهداری محقر نیز امروز تبدیل به بیمارستان نسبتاً مجهز و کامل شده و دکتر و بهیار و پرستار و دواخانه و غیره دارد و در سال بیماران مختلفی را درمان می‌کند و شفا می‌دهد.

مسجد کهلا. در ساحل شمالی رودخانه کهلا مسجدی قدیمی وجود داشت که محلّ عبادت و روضه خوانی و تعزیه و تجمع همگانی روستا بود. لیکن در نتیجه آمدن سیل‌های مهیبی غیرعادی مسجد ویران شده بود. معظم‌الیه با مخارج خود و همت مردم روستا خرابه را به آبادی تبدیل ساخت و مسجدی نو بنیاد و بزرگ‌تر بنا کرد. که گنجایش بیش از پانصد نفر را دارد و هم اکنون مورد استفاده همگان و محلّ عبادت و اجتماع و دیگر مراسم مذهبی و غیره است.

حمام کهلا. کهلا در کنار رودخانه در جوار مسجد دارای حمامی قدیمی با خزینه بود. حمام خوبی بود و پدران ما آنها را ساخته بودند ولی آن هم از سیل بنیان کن مذکور بطور کلی ویران شده بود و مرحوم اسلحه‌دارباشی با هزینه شخصی و جهت رفاه و آسایش روستائیان حمامی نو عبارت از چندین نمره بنیان‌گذاری نمود که نیاز چندین هزار نفر اهالی قریه را برمی‌آورد.

پس بدین طریق مرحوم یدالله خان بیگدلی، اسلحه‌دارباشی، آن مرد خیر و میهن‌پرست مردم دوست برای کهلا مدرسه، بیمارستان، مسجد و حمام ساخت و از خود نام نیکی به یادگار گذاشت روانش شاد و خدایش بیامرزد و همچنین در دهات مجاور نیز دبستانها بنیاد نهاد که هر روز بزرگتر و پرثمرتر می‌باشند و سپس این کار را علی اکبر خان بیگدلی در توزلو و قیلج باقی و مجدالسلطان بیگدلی

(عباس) در سراب، فتح الله خان بیگدلی در دوراخلو، وراث مرحوم میر آقا دراوغوزلو و نصرت الله خان زمانی بیگدلی در قلعه جوق، قینر تأسیس نمودند که راستی استقبال شایان و شرافتمندانه ای بود.

مسجد فاطمیه در قم



مسجد فاطمیه با سرای پنجض شمس خان و ادیان بیگدلی ساخته شده، علاوه بر این معظم الیهام معیت خواهران خود بانوان: آندس حسین، بهاء فروغ و با شرکت آقای سلامت در انگاهن نیز در قم ساخته اند. همچنین دیبا لاسی ۱۳۳۸.۹ شمس خانم بنا بر وصیت شفاهی پدر (سازدان و ادیان بیگدلی مرتضی خان) آب انباری ساخته اند که مورد استفاده

- ۱- این هفت ایل عبارت بوده اند از: ۱- بیگدلی (شاملو) ۲- آستاجلو ۳- افشار ۴- قاجار ۵- تکلو ۶- ذوالقدر ۷- روملو. بعضی ۲ ایل ورساق و بیات را نیز افزوده ۹ ایل کرده اند. حتی بعضی از مورخین شمار این ایلات را از رقم ۳۰ بالاتر برده اند.
- ۲- عبدی بیک بیگدلی شاملویا عابدین خان بیگدلی شاملو پدرزن شاه اسماعیل نخستین کسی بود که در هنگام خروج شاه اسماعیل با سیصد نفر سوار خود به شاه اسماعیل پیوست و اساس و بنیان ارتش قزلباش را گذارد و دخترش تاجلوییگم را به شاه اسماعیل داد و یکی از خواهرهای شاه اسماعیل را به زنی گرفت.
- ۳- تاریخچه ابنیه تاریخی اصفهان، به قلم نیکزاد امیرحسینی. تیرماه ۱۳۳۳، اصفهان، ص ۹۹.
- ۴- همان کتاب صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱.
- ۵- همان کتاب... ص ۱۰۰.
- ۶- بخشی از گنجینه آثار ملی به نگارش: عباس بهشتیان، عضو انجمن آثار ملی اصفهان، اصفهان، ۱۳۴۳ خورشیدی، صفحات ۱۰ و ۱۱.
- ۷- بخشی از گنجینه آثار ملی، نگارش: عباس بهشتیان عضو انجمن آثار ملی اصفهان، اصفهان، ۱۳۴۳ خورشیدی، ص ۲۸.
- ۸- همان کتاب... ص ۲۸.
- ۹- آثار ملی اصفهان تألیف ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۴۰۷.
- ۱۰- همان کتاب... ص ۱۵۸.
- ۱۱- همان کتاب... ص ۳۹۵.
- ۱۲- رک: الاصفهان صفحات ۵۷ تا ۵۹.
- ۱۳- رک: کتاب آگاه، مسائل ایران و خاورمیانه، جلد ۱، تهران، ۱۳۶۰، موسته انتشارات آگاه، ص ۲۵۰.
- ۱۴- لطفعلی بیک آذربئیگدلی «آتشکده» با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی... اردیبهشت ماه ۱۳۳۷، ص ۳۶۸.
- ۱۵- مطابق عکسی که از سردرب روضه منوره علی ابن ابیطالب (ع) در دست می باشد. در بالای دربا خط طلا «انامدینه العلم و علی بابها» نوشته شده و در طرفین درب ورودی جملات زیر با طلا کتیبه وار نصب گردیده است:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السلام علی رسول الله امین الله علی وجیه و عزائم امرة الخاتم لما سبق و الفاتح الما استقبال و المهیمن علی ذالك کله و رحمة الله و بركاته. السلام علی صاحب المسکنه علی قو المدینة السلام علی المنصور المؤید السلام علی ابی القاسم محمد عبد الله و رحمة الله و بركاته.

مهدی قلی بن محمد شاملو بیگدلی

۱۷؛ ۱۶ - نادرنامه نشریه آثار ملی خراسان، نگارش محمد حسین قدوسی، فروردین ماه ۱۳۳۹، ص

۵۲۰.

۱۸ - مجله وحید، شماره ...، سال دهم، مقاله دکتر محمود فاضل «مدارس قدیم مشهد»، صفحات

۶۷۵، ۶۷۷.

۱۹ - همان مجله صفحات ۶۷۶، ۶۷۷؛ شعراز خود عباس قلی خان می باشد. وی دارای اشعار آبداری

است که در کتاب شعرای بیگدلی آورده می شود.

۲۰ - همان مجله، ص ۶۷۷.

۲۱ - همان مجله، ص ۶۷۷.

۲۲ - همان مجله، صفحات ۶۷۷، ۶۷۸.

۲۳ - همان مجله، صفحات ۶۷۸، ۶۷۹.

۲۴ - رک: تربت پاکان، آثار و بناهای قدیم محدوده کنونی دارالمؤمنین قم، مجلد اول، مدرسی

طباطبائی، قم، شهریور ۱۳۳۵، صفحات ۱۱۲ تا ۱۲۰.

۲۵ - همان کتاب... همانجا.

۲۶ - زینل خان یا زین العابدین خان بیگدلی شاملو اول از معاصرین شاه اسماعیل اول و از مؤسسين

خاندان صفوی و از سرداران طراز اول و یا دورمیش خان دوم است.

۲۷ - رک: احمد علیخان کرمانی، تاریخ کرمان به تصحیح باستانی پاریزی صفحات: ۲۸۸، ۲۸۹،

۴۷۶، ۴۷۸.

۲۸ - مجله وحید، شماره ۲ سال دهم، صفحات ۲۰۴، ۲۰۵.

۲۹ - تربت پاکان، مجلد دوم... ص ۱۳۱.

۳۰ - مجله وحید، شماره ۲ سال دهم، صفحات ۲۰۴، ۲۰۵.

۳۱ - جذ مادری حاجی لطفعلی بیک آذربایگدلی شاملو، وقفنامه موقوفات مدرسه سند شماره ۳.

۳۲ - تربت پاکان، آثار و بناهای قدیم محدوده کنونی دارالمؤمنین قم، مجلد دوم، مدرسی طباطبائی،

قم، شهریور ۱۳۳۵، صفحات ۲۲۵، ۲۲۶.

۳۳ - وقایع السنین، ص ۵۴۷.

- ۳۴- در «وقایع التسنین» سال وفات محمد مؤمن خان سال ۱۱۱۶ نوشته شده است.
- ۳۵- تربت پاکان، جلد دوم... ص ۲۲۶.
- ۳۶- تذکره نصرآبادی، تألیف میرزا محمد طاهر نصرآبادی با تصحیح و مقابله استاد حمید دستگردی، کتابفروشی فروغی، ص ۳۵.
- ۳۷- وقفنامه موقوفات مدرسه، سند شماره ۳.
- ۳۸- این مصراع افتاده بود ما برپا نمودیم و بجایش گذاشتیم.
- ۳۹- تربت پاکان، مجلد دوم... صفحات ۲۲۶، ۲۲۸.
- ۴۰- در اصل حیدریگا نوشته شده و درست نیست و اشتباه کاتب است و همان حیلوپیک درست است.
- ۴۱- کذا.
- ۴۲- تربت پاکان، آثار و بناهای قدیم محدوده کنونی دارالمؤمنین قم، مجلد دوم، ماه رمضان سال ۱۳۹۶ (هـ. ق) برابر شهریورماه ۱۳۳۵ شمسی، مدرسی طباطبائی، صفحات ۲۲۷ تا ۲۳۳.
- ۴۳- تربت پاکان جلد دوم... صفحات ۲۳۳، ۲۳۴.
- ۴۴- مقصود حاجی عباس خان بیگدلی می باشد.



پروفیسور غلام حسین یگدلی مؤلف از تاریخ یگدلی در سنین و طالع

